

احوال و آثار و اشعار

# میر سید علی ہمدانی

[بانشش رسالہ ازوی]

دکتر محمد ریاض



مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان



## شناسنامه این کتاب

- نام کتاب : احوال و آثار میر سید علی ہمدانی  
باشش رسالہ ازوی
- طرح نخست : دکتر محمد ریاض  
بازنویسی و تکمیل
- و تصحیح : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- پیشگفتار : دکتر محمد ریاض
- ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد  
تلفن : ۸۱۱۰۹۱
- کتابت : نفیس رقم
- شماره ردیف : ۹۵
- تعداد : ۱۰۰۰
- چاپ : جدید اردو ٹائپ پریس ، لاہور
- تاریخ انتشار : ۱۴۰۵ھ ق. / ۱۳۶۴ھ ش. / ۱۹۸۵م.
- صفحات : ۴۰ + ۵۴۵ = ۵۸۵
- بہا : ۱۰۰ روپیہ پاکستانی

# انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ردیف

۹۵

پایس برینای موافقتنامه مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان



سید السادات، سالارِ بحم دست او معمارِ تقدیرِ مسم  
تاغزالی درسِ الله، هو گرفت ذکر و نکر از دودمان او گرفت  
سیدانِ کشورِ مینو نظیر میر و درویش و سلاطین را مشیر  
جمله را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین  
آفرید آن مرد ایرانِ صغیر با هنرهای غریب و دلپذیر  
یک نگاه او گشاید صد گره خیز و تیرش را بدل را ہی بده

علامه اقبال لاهوری

\* کشمیر



## سخن‌مدبر

اسلام در میان عرب‌ها ظهور کرد اما در ابلاغ پیام و تعلیم معارف آن، گسترده‌ترین و عمقی‌ترین فعالیت‌ها را ایرانیان عهده‌دار شدند. در جنوب آسیا (مرکز و شمال و غرب و جنوب شبه قاره، اندونزی و...) در ترکستان و دیگر مناطق مسلمان‌نشین چین و شوروی، در آسیای صغیر و نواحی مجاور آن در اروپا، در افریقای شرقی و شمالی (مغرب اقصی و...) در جزایر اقیانوس هند و در سواحل مدیترانه و کرانه‌های اقیانوس اطلس (بخش هائی از اندلس و...) و حتی در بلاد عرب هر جا خبری از تبلیغات اسلامی و اثری از معارف این آئین پاک بود، مبلغان و دانشوران ایران مؤثرترین حضور را داشتند و بالنتیجه در کشوری از این سرزمین‌ها تمدن و فرهنگ اسلامی جامه ایرانی دربر کرد و مثلاً با آن که در خود ایران کتاب‌های مهم علمی و دینی غالباً به عربی نگارش می‌یافت، در بسیاری از نقاط نامبرده، فارسی را زبان دین و علم و معرفت شناختند و میراث فرهنگی عظیمی که بر جا نهادند کالبد فارسی آن — در کنار روح اسلامی — کاملاً محسوس و مشهود است و لغات و اصطلاحات دینی و غیر دینی زیادی هم که از فارسی به زبان‌های بومی آنان راه یافته — و پاره‌ای هنوز هست — تأییدی دیگر است بر نقش مترگ ایرانیان در این مورد.

میر سید علی همدانی از عارفان نامی ایران است که نشر و ترویج اسلام در مرز و بوم پهناور شبه قاره — تا حدود زیادی — مرهون اقدامات و کوشش های او و یاران و بستگان او است. این مرد بزرگ در ایران، در خانواده ای وابسته به هیئت حاکمه، چشم به جهان گشود اما حکومت ظاهری را بی ارزش و ناچیز یافت و آن را رها کرد<sup>۱</sup> و روی به علم و معنویت و خدمت خلق آورد. دانش های رسمی (ادبیات پارسی و تازی، حکمت عملی — اخلاق و سیاست مدن — عرفان، کلام، فقه، حدیث، تفسیر و حکمت وغیره) را فرا گرفت. قرآن کریم را حفظ کرد و در کنار آموزش، تزکیه نفس و تصفیه باطن را از یاد نبرد و بدین منظور به موازات اهتمام به عبادت و ذکر، به کارهای پرداخت که هم بت درون را بشکنند و هم کمکی به بندگان خدا. مربی او گفت: «اگر از برای خدمت آمدی، کفش این غلام سیاه که او است کناس خانقاه، پیش او باید نهاد». و سید پس از آنکه چندی در پیش پای غلام و دیگران کفش جفت کرد «از شیخ خواست که کار کناسی به او دهند» و این تقاضا بعد از ماه ها پذیرفته گردید. پس از مدتی که به کناسی اشتغال داشت شیخ او را به سقائی گماشت. چند گاهی هم به فرمان شیخ به بیل زدن در باغ می پرداخت یا سنگ ها را از جائی به جائی حمل می کرد و چه ریاضت ها و مجاهدت ها (گرمسنگی کشیدن، سکوت مطلق اختیار کردن بجز هنگام ذکر...) که این برنامه ها را ادامه داد تا در علم و عمل و تقوی به مقامی بلند رسید و آن گاه جهانگردی آغاز کرد و بیست و یک سال تمام در گوشه و کنار دنیا به سیر و سیاحت پرداخته، دوازده حج به جای آورد و مناطق مختلف ایران، شبه قاره، ماوراء النهر و پاره ای دیگر از متصرفات کنونی

۱- خود می گوید: «در امور والد التفات نمی کردم بدان سبب که او حاکم بود در همدان و ملتفت به سلاطین و امراء».



شوروی، سیلان، تبت، ممالک عربی، افغانستان و غیره را دید و در این سفرها محنت و مصیبت بسیار کشید: شکستن کشتی، عقب ماندن از کاروان، عبور از راه های دشوار و ناهموار در کوه ها و بیابان های بی آب و گیاه، نبود وسائل مناسب برای مسافرت، گرمی های طولانی و... این همه خانه بدوشی و تحمل رنج های آن نیز یک هدف داشت: تبلیغ و ترویج اسلام و انجام وظیفه الهی و انسانی. و این هدفی بود که سید در شبه قاره بیش از همه جا تعقیب می کرد و چگونه؟ با تدریس معارف اسلامی و تربیت شاگردان فراوان، با تشکیل مجالس، وعظ و خطابه و برپا کردن حوزه های برای تهذیب نفوس سریدان، با آموزش دادن مبلغان و واعظان و ایجاد سازمان وسیع و منظمی برای تبلیغ، با اهتمام به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و ایستادن در مقابل مفاسدی که هر جا مشاهده می کرد، با راهنمایی حکام و دعوت آنان به عدل و انصاف و رعایت قوانین دینی، با ساختن مسجد ها و مدرسه ها و خانقاه ها و تأسیس کتابخانه ها که جملگی به تشویق یا زیر نظر شخص او انجام گرفت، با غلبه بر پیشوایان ادیان غیر اسلامی در مقام مباحثه، با ارائه نمونه مجسم و کاملی از اخلاق اسلامی واقعی و ابعاد گوناگون آن (شجاعت و صراحت لهجه، استقامت و پایداری، نان خوردن از دسترنج خویش، ایثار و مقدم داشتن دیگران بر خود و وقف کردن مایملک خویش برای بهره رساندن به جامعه و...) با تألیف و تصنیف و انتشار ده ها کتاب و رساله در موضوعات مختلف (تفسیر، حدیث، اخلاق و سیاست، عرفان نظری، سیر و سلوک، دعا، مباحث حکمی و کلامی و فقهی و ادبی، تعبیر رؤیا، مقامات اولیا و غیره). با همین قبیل برنامه ها بود که سید از یک سوی صد ها هزار از هندوان را خلعت اسلام پوشاندا و هزاران مسلمان ظاهری را به حقیقت

۱- بسیاری از اینان چنان شیفته اسلام شدند که حتی معاہد دوران نا مسلمانان شان را با دست خود تبدیل به مسجد می کردند.

اسلام نزدیک ساخت و از سوی دیگر ابعاد گوناگون شخصیت خویش را آشکار گردانید که این هم توضیح :

(الف) آثار منظوم و منثور مید که هم بسیار است (بیش از ۱۱۰ کتاب و رساله و مجموعه شعری) و هم به لحاظ «سبک و انشاء» و «محتوی و مضمون» در خور توجه می باشد، از وی یک چهره درخشان فرهنگی ساخته است. این آثار در رشته های مختلفی که اشارت رفت نگارش یافته و از ذخائر گرانبهای ادب و معرفت به شمار می رود و خود قدرت اندیشه و قلم مردی را آشکار می سازد که گرچه نزدیک به ثلث عمر وی در مسافرت و جهانگردی گذشته و گرفتاری های ناشی از مقابله با حکومت ها و اشتغالات متعدد تبلیغی و ارشادی و تدریسی و عبادی و معاشی و اجتماعی و . . . نیز بخش عظیمی از وقت و نیروی او را اشغال کرده، چنین میراث فرهنگی ارزنده ای بر جای نهاده است و با آنکه شاعر و نویسنده و مؤلف حرفه ای نبوده و قصد و فرصت هنر نمائی از راه شعر و نویسندگی و تألیف نداشته، پاره ای از آثار وی در نوع خود از بهترین ها است. مثلاً :

— «ذخیره الملوك» او از لحاظ مضمون و لهجه نامحانه و بی باکانه در میان کتابهای مهم قدما در اخلاق و سیاست مدن بی نظیر و یا هیچکدام قابل مقایسه نیست.

— نامه های وی با این که فقط به قصد ارشاد و راهنمایی خالق نگارش یافته، نمونه های خوبی از نثر فارسی را ارائه می دهد. گذشته از محتویات ذیقیمت.

— شرح وی بر تعدادی از اشعار حافظ و نیز فرهنگی که برای مصطلحات دیوان او پرداخته<sup>۱</sup> — و هر دو نیز با دید عارفانه — در نوع خود نخستین کاری است که انجام شده و هر چند محصول کار وی در این مورد یک

۱- همان گونه که قدیم ترین اطلاعات درباره حافظ را ظاهراً از زبان یکی از شاگردان و مریدان مید که در پاورقی شماره ۲، ص ۹ ذکرش بیاید می شنویم.

رساله مختصر بیش نیست<sup>۱</sup> ولی اهمیت شایانی دارد زیرا - علاوه بر فضل تقدم - شارح خود با خواجه شیراز معاصر بوده و او را ملاقات کرده و خواه ناخواه برداشت و شناخت او از لسان الغیب به واقعیت نزدیک تراست تا دیگران که قرن ها بعد می زیسته اند. ویژه آنکه برداشت وی با گزارش یکی دیگر از معاصران حافظ که نیز وی را دیدار کرده - تایید شود<sup>۲</sup> اثر سید همچنین اهمیت خواجه را در روزگار حیاتش آشکار می سازد که شخصیتی به عظمت سید همدانی که ظاهراً از خواجه سالخورده تر هم بوده با آن همه مشاغل و گرفتاری هائی که خود داشته ، در روزگار حیات خواجه و حتی پیش از جمع دیوان وی این رساله را برای کمک به درک اشعارش پدید آورده است.

- اثر وی در توضیح مسلک «فتوت : جوانمردی» در نوع خود بهترین و دست کم یکی از بهترین ها است زیرا اولاً در سلسله فتوت که به شهید کمیل بن زیاد و از او به امام علی بن ابی طالب علیه السلام می رسد ، سید خود مقامی والا داشته و از مشایخی به شمار می آمده که بر دیگران خرقة می پوشانیده اند ثانیاً لوازم و شرایط فتوت - از نظر عملی - به بهترین نحوی در وی جمع بوده و هم مفید ترین اطلاعات را در این زمینه داشته و هم انشائی روان و شیرین.

(ب) سید همدانی از شخصیت هائی است که در انتقال فرهنگ و تمدن ایران به شبه قاره نقش خیلی مؤثری داشته و این هدف را از راه های گوناگون دنبال کرده است از جمله :

- ۱- ترویج هنر ها و صنایع ایران (قالیبافی ، ابریشم بافی ، سنگتراشی ، معماری و . . .) خصوصاً در کشمیر.<sup>۳</sup>

۱- بنگرید به ص ۱۷۶ تا ۱۷۹ و ۴۳۱ تا ۴۴۰ کتاب حاضر.  
 ۲- مقصود سید محمد اشرف جهانگیر صمنالی - مرید سید علی همدانی - است که از خواجه حافظ به عنوان یک عارف کامل یاد کرده است.  
 ۳- از یاد نبریم که کشمیر آن روز ، دو سه برابر جامون و کشمیر کنونی (اعم از آزاد کشمیر و بخش زیر نفوذ هند) بوده است.

۲- گسترش زبان فارسی و شعر و ادبیات آن - به ویژه در خطه پهناور مزبور - و در این مورد شایان توجه است که چون خطابه ها و مواعظ همدانی و کلیه اشعار و غالب آثار وی به فارسی بوده و همه آنها نیز با استقبال و عنایت تام مردم منطقه مواجه شده و حتی پاره ای از کتاب های وی جزء متون درسی جای گرفته ، مجموع عوامل یاد شده ، کمک زیادی به پیشرفت فارسی و فرهنگ آن در این مرز و بوم کرده است.

کوتاه سخن ، تمام فعالیت های پر دامنه اجتماعی و دینی و فرهنگی مشر و سازنده همدانی در این نقطه از جهان که با کمک نزدیک به هفتصد سید و درویش و صنعتگر و هنرمند ایرانی انجام گرفت ، «محتوی و روح اسلامی» داشت و «ظرف و کالبد فارسی ایرانی». و توفیق همدانی در ایجاد ارتباط میان این «روح و کالبد» در کشمیر به اندازه ای چشمگیر بود که خود وی «حواری کشمیر» نامیده شد و این سر زمین به «ایران صغیر» ملقب گردید<sup>۱</sup> و با آنکه مردم این ناحیه دیرتر از غالب مناطق شبه قاره با زبان فارسی آشنا شدند و از مهد این زبان - ایران - نیز دورتر بودند نویسندگان و شاعران پارسی زبان که از میان ایشان برخاسته بیشتر است.<sup>۲</sup>

امروز نیز حضور معنوی و روحانی سید و آثار او در شبه قاره که - علیرغم تمامی موانع - همچنان محسوس است ، به حقیقت حضور فرهنگ و تمدن ایران است و اشعار فارسی متعددی که در قسمت های مختلف مسجد و خانقاه وی در کشمیر (بر روی دیوار و بالای محراب و . . .) توجه زیارت کنندگان را جلب می نماید ، و آثار و اشعار فارسی وی که در گوشه و کنار این آب و

۱- علامه اقبال لاهوری در ستایش سید می گوید :

جمله را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین  
آفرید آن مرد ایران صغیر با هنر های غریب و دلپذیر

۲- بنگرید به کتاب «تذکره شعرای کشمیر» گرد آورده سید حسام الدین راشدی که در ع مجلد قطور (مشمول بر بیش از ۲۰۰۰ صفحه) چاپ شده است.

خاک مشتاقان فراوان دارد دلیل است بر این مدعا.

(ج) بر خلاف کسانی که دعوی عارف بودن و وابستگی به اهل سلوک را دستاویز بی اعتنائی به وظایف فردی، خانوادگی، اجتماعی و عبادی خویش و بهانه‌لا اہالی گری و کل شدن بر جامعه می گیرند، سیره و عملکرد سید همدانی به عنوان یک پیشوای شریعت و طریقت در خور دقت است که:

۱- در کار های مفید اقتصادی شرکت فعال دارد. و با تمام ارادتی که حکام وقت و مردم عادی به وی می ورزند - و با همه نفوذ او بر آنان - خود کار می کند و با پیشه ای که اختیار کرده (باقطن کلاه های ظریف) معاش خویش را تامین می نماید و از این که زندگی او به هزینه دیگران اداره شود ابا دارد. چندانکه در هیچ جا نمی بینیم هدیه ای یا فتوحی از کسی بگیرد، و کلیه فتوحی هائی را که می رسد (بعلاوه بیشتر آنچه را خود با کد یمن و عرق جبین به دست می آورد) در راه خدا و برای کمک به خلق می دهد. و خود داری از صرف فتوحی ها به نفع خویش را نیز به دستور صریح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مستند می نماید و به مریدانش توصیه می کند که کسی و هنری فرا گیرند و بدان وسیله اکل حلال کنند و این سفارش ها وقتی با عملکرد وی توأم می گردد تأثیر بسزائی بر مریدان او می گذارد چنانکه هر کس کاری در پیش می گیرد و از تنبلی و بیکاری دوری می جوید.

نکته دیگر در این مورد آنکه هر چند سید در مرحله «مصرف» معتقد به قناعت است و خود را نیز پیش از هر کسی به این صفت می آراید، اما در مرحله «تولید» تلاش و نگاهور را تأیید می کند و خود به ترویج صنایع ایران در شبه قاره<sup>۱</sup> و نیز احیاء صنایع محلی منطقه (از قبیل شالباقی کشمیر) قیام می نماید و ایجاد مؤسسات عام المنفعه<sup>۲</sup> و اجرای طرح های عمرانی و رفاهی

۱- بر گردید به صفحه ۱۴.

۲- بر گردید به صفحه ۱۳.

متعدد (ساختن راه ها ، حفر چاه ها و . . .) به تشویق یا زیر نظر او تحقق می یابد.

۲- قبول مسئولیت زن و فرزند به وسیله سید نیز نشان می دهد که تصوف در نظر او به معنی ترک دنیا و رهبانیت نیست. چنانکه نوشته های وی - خصوصاً در قسم دوم و سوم از باب چهارم ذخیره الملوک - تأکیدی دیگر است بر این امر و در خلال آن می توان تکالیف انسان در خانواده خویش را بر مبنای فرهنگ اسلامی ایرانی سید دریافت.

۳- اهتمام در انجام فرایض و عبادات واجب و مستحب نیز در زندگی سید کاملاً مشهود است و نوشته های او هم اعتقاد سر سخت وی در این مورد را مسجل می دارد.

۴- نظارت بر حسن اداره جامعه و کوشش برای اصلاح امور و اجرای احکام الهی در صحنه اجتماع نیز مسئولیتی است که سید عنایت جدی به آن داشته و در این مورد هم تنها به نصایح نرم و ملایم اکتفا نمی کرده و بلکه در بسیاری جا ها - خصوصاً در برابر قدرتمندان - لحنی تند و تیز و آمرانه را بر می گزیده است. در نامه ای خطاب به یک شاه می نویسد که در روز قیامت و کار پادشاه و حاکم از همه سخت تر است زیرا که هر کسی را از احوال وی پرسند و حاکم را از احوال جهانیان خواهند پرسید اگر در آنروز توقع عفو و غفران داری از آنحضرت ، امروز با بندگان او بعدل و احسان معامله کن و این وقتی میسر شود که پیران رعایا را چون فرزند باشی و جوانان را چون برادر و طفلان را چون پدر و مظلومان را ناصر و ظالمان را قانع و فاجران را قاضح و تائبان را ناصح و مطیعان را معین و در قول صادق و در عهد واثق و در نعمت شاکر و در محنت صابر و در عمل مخلص و در رفعت متواضع و در جمال پارسا.

ای عزیز ! پادشاه امین و وکیل و خزانه دار حقست بر تو باد که در

خزانه حق بهوای نفس و تسویل شیطان تصرف نکنی و آنچه بگیری بحق گیری و حق به مستحق رسانی تا در عذاب و فضیحت هول فزع اکبر نعمانی . . . ای عزیز اگر در ولایت تو یک گرسنه یا برهنه یا ظلم رسیده باشد و ترا از حال وی خبر نبود و تفقد حال وی نکنی ترا از مرتبه اهل تقوی نصیب نیست».

(د) سید گذشته از مقام علمی و عرفانی، یک مجاهد است و روح پرخاشجویی علیه صاحبان زور و تزویر را به بهترین شکلی می توان در زندگی و آثار او احساس کرد. در ص ۷۰ از کتاب حاضر می خوانیم: به دستور تیمور (همان جهانگشای زور مند و خونخوار) علی همدانی را برای ملاقات با او حاضر کردند. چون تیمور شنیده بود که سید هیچ موقع پشت به قبله نمی نشیند عمداً او را پشت به قبله نشانند و گفت شنیده ام پشت به قبله نمی نشینی چه شد که امروز خلاف کردی و این گونه نشستی؟ سید پاسخ داد هر که رو به شما نشیند بی شک پشت به قبله خواهد بود. تیمور گفت شنیده ام برای به دست آوردن قدرت و حکومت کوشا می باشی! سید پاسخ داد: همه مال دنیا بر من عرضه کرده شد ولی از پذیرفتن آن خود داری کرده ام و مقصودم فقط رضای خداوندی است، در مورد حکومت و سلطنت هم شبی در خواب دیدم که سنگ لنگی آمد و آن را در ربودا، الدنيا جيفة و طالبها کلاب. تیمور به او تکلیف کرد که در آن ناحیه اقامت نماید و نپذیرفت.

در مواردی نیز می بینیم که سید خروج تیمور را به عنوان «فتنه» ای اعلام می کند که بر اثر آن، آسایش و راحتی رخت بر بندد، مردم آواره شوند، اولیاء خدا به قتل رسند و . . .

در ص ۳۷ هم می خوانیم: سید به مریدان همواره توصیه می کرد که باید این حدیث رسول (ص) را هرز جان کنند و عملی سازند: افضل الجهاد

کلمة حق عند امام جائر.

در نامه ای. به یکی دیگر از سلاطین وقت نیز او را به خاطر سستی اش در جلوگیری از منکرات و مفساد سرزنش می کنند و سپس می نویسد (بنگرید به ص ۱۲۳): «اگر خاطر عزیز آن می خواهد که اهل این دیار به این ضعیف آن کنند که بزید کرد یا حسین، سهل است که ما این جفاها را سعادت خود می دانیم. این ضعیف را به حضرت صمدیت عهدی است که اگر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد آنچه حق باشد نپوشد و ه جهت مصلحت فانی، دین به دنیا نفروشد». و سپس می گوید: بی حرمتی به اهل ایمان که در این عصر مشهود است شکفت آور نیست زیرا پیامبر (ص) خبر داده است که «سیأتی علی الناس زمان یکون جیفة حمار احب الیهم من مؤمن یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر...».

با این تفصیل، طبیعی بود که زورمندان و کسانی که دین را دکلف کرده اند در صدد ضربه زدن به سید بر آیند تا جانی که تیموری و پاراننش را تهدید به قتل کرد و بدو گفت: «از قلمرو ما بیرون رو و - به موجب - جناب سیادت پناه در آن ولایت خوردن و آشامیدن را بر نفس مبارک حرام کردند فی الحال در مسجد نشستند و فرمودند که این ملک خداست و سامان درست کردند و به طی مکان به کوه پیرینجال رسیدند» و باز در سرگذشت وی می خوانیم: «پادشاهی دو مقابل حق گوئی سید او را تهدید می کرد و اسب های فلزی (مسین و فولادی) را داغ می کرد و می گفت اگر از سخن حق باز نایستی و نسبت به شکوه دربار من خاضع نگردی ترا بر یکی از اسب های آتشین می نشامم و سید به این تهدیدها اعتنا نمی کرد» و می خوانیم: «وقتی در مجلسی وعظ می گفت و بعضی از به اصطلاح علما در آنجا حضور داشتند در این مجلس، وی حقایق تلخی را بیان نمود که انتقاد گونه ای بود بر آن



علما ايشان فکر کردند که این قبیل سخنان عقیدت و ارادت مردم به آنان را متزلزل می‌کند، پس به فکرافتادند سید را از بین ببرند. این بود، از وی دعوتی کردند و به او زهر خورانی‌دند که البته منجر به مرگ وی نشد ولی اثر آن زهر همه عمر باقی ماند و سالی یکبار ورم می‌کرد و زرداب جاری می‌شد و سپس می‌خشکید. و از گفته خود سید نقل می‌کنند که «... بسی ابتلا به ما رسیده در سفر و حضر که بسی از آن ابتلا به سبب فقها رسید و علما و بعضی به سبب ملوک و امرا...».

— سید بنیانگذار طریقت و مکتبی است که پیروان و پیشروان آن — چه در روزگار سید و چه پس از آن — نمونه های عالی دفاع از حق و نبرد با بی‌داد و ستم بوده اند و در این راه از فدا کردن مال و جان خویش هیچ دریغ نورزیده اند. برای نمونه نگاهی بیافکنیم به سرگذشت خواجه اسحق ختلائی داماد و خلیفه سید: وی مردی بزرگ بوده به حسب ظاهر و باطن. پدر او امیر آراشاه را دخل تمام در سلطنت تیمور بود ولی خواجه روی به عالم معنی آورد<sup>۱</sup> و در خدمت سید به ریاضت و مجاهده پرداخت تا جائی که «مدتی به فرمان مرشد خویش آب طهارت درویشان مهیا می‌ساخت پس به مطبخ اندر شده هیزم مطبخ تعهد می نمود<sup>۲</sup>» و چون مفسدان به تیمور گزارش دادند که خواجه اسحق مرید سید گشته، تیمور — به ملاحظه مقام پدر خواجه — اندیشه نمود که ارادت وی باعث انحلال در سلطنت خواهد شد. پس دستور داد خواجه را به نزد وی حاضر کردند. خواجه در آن هنگام عمامه سیاهی را که

۱- نوشته های سید نیز از این گونه افتادها پر است در رساله «فی علماء الدین» می نویسد علمای واقعی آن کسانی که از علم و تقوی و تزکیه نفس بهره مندند نه کسانی که مدعی اند فقط اطلاعاتی چند دارند و دل هاشان را بی اصلاح رها کرده اند.

۲- سرگذشت سید را به یاد می آورد که پدرش از اعضای هیئت حاکمه بود و...

۳- بنگرید به کتاب سلسله الذهب الصوفیه ملقب به مشجر الاولیاء، ج ۲، ص ۱۰۲.

مرشدش سید همدانی به وی بخشیده بود بر سرداشت. چون نگاه تیمور بدو افتاد گفت: تو مرید کسی شده ای که باعث فتنه شده است. پس دستور داد عمامه سیاه را از سر وی بردارند ولی خواجه گفت: اگر سرم را جدا کنند راضی ام ولی حاضر نیستم دستاری را که از علی همدانی دارم از خود جدا کنم. تیمور به کیفر پافشاری او در این مورد دستور داد جریمه مالی بسیار سنگینی از او گرفتند و بدین ترتیب خواجه آبروی دستار مرشدش را حفظ نمود و — علیرغم دشمنان زورگو — قبول نکرد که نشانه آشکار ارادت خود به سید را از خویش دور نماید.

همین خواجه اسحاق ختلائی است که دهها سال بعد سید محمد نور بخش را به قیام علیه فرزند تیمور — شاهرخ — تحریک کرد که در نتیجه، خواجه و برادرش دستگیر و به شهادت رسیدند و سید نور بخش نیز سال های متوالی یا در تبعید و آوارگی به سر برد یا در سیاه چال های زندان.<sup>۱</sup>

\* \* \*

با این توضیحات، شگفت نیست که ببینیم سید همدانی چنان حرمت و تقدسی در نظر ملیون ها مسلمانان — از ملیت ها و مذاهب مختلف — یافته که خیلی کمتر کسی از بزرگان اسلام را دست داده است و این هم نشانه های آن :

---

۱- در کتاب حاضر (ص ۸۴) آمده است که سید نور بخش خود را مهدی می شمرده و محرک او در این دعوی، خواجه اسحاق بوده است. ولی قرائن و شواهد متعدد حکایت می کند که سید نور بخش، خود را مهدی موعود و منتظر به معنایی که مسلمانان (خصوصاً شیعه) از این تعبیر می فهمند، نمی دانسته، و در مورد او، مهدویت نوعی مطرح بوده نه شخصی (نسبت مهدویت نوعی و شخصی به یکدیگر نظیر نسبت امامت نوعی و شخصی است) چنانکه خود وی در کتاب سلسلة النعب الصوفیه خصوصیهاتی را برای مهدی موعود مسلمانان لازم شمرده و نام ها و نشانی ها و صفاتی برای او یاد کرده — با استناد به احادیث و اخبار — که بر خود وی قابل انطباق نیست.

۱- با این که در برخورد با ارباب قدرت اهل هیچ گونه مجامله و سازش نبود - که دیدیم - معذک اهمیت و نفوذ او موجب شد حتی بسیاری از حکام و امیران وقت حلقه ارادتش را در گوش کرده نهایت احترام را در حق وی معمول دارند. یکی از سلاطین کشمیر حتی پیش از ورود سید به این خطه ، به وساطت نماینده وی با او بیعت کرد و برادرش نیز که بعد ها به سلطنت رسید به دستور سید جامه خانوادگی خود را به لباس رایج در میان مسلمانان بدل کرد و خود با مادرش هر روز به مجلس وعظ سید حاضر می شد. جنگ خونینی هم که میان فرمانروای کشمیر با فرمانروای پنجاب و دهلی جریان داشت با اعمال نفوذ سید متوقف و روابط بسیار حسنه ای درمیان برقرار گردید.

۲- بر سر این که کجا او را به خاک سپارند در میان اهالی مناطق کشمیر ، پاخلی (در افغانستان؟) و ختلان (واقع در تاجیکستان شوروی) کشمکش در گرفت چرا که هر یک می خواستند مدفن او در دیار خود شان باشد.

۳- تقدسی که آرامگاه وی پیدا کرد تا جایی که حکام وقت - برای خود نمائی - در تعمیر و تزیین آن با یکدیگر مسابقه گذاشتند و یکی شان از راهی بس دور دو تخته سنگ بسیار بزرگ از مرمر که مختصر احوال و مناقب سید بر آن حک شده بود بر پشت دو پیل قرمستاد تا بر مزار وی نصب کنند و حتی تیموریان که سر دودمانشان سید را تهدید به قتل کرده و از وطن خود آواره ساخته و فرزندش داماد و خلیفه سید را - همراه برادر او - به شهادت رسانده و شاگرد او را به حبس افکنده و سپس تبعید کرده بود . . . آری شاهان همین سلسله ، پس از مرگ سید به خاطر محبوبیتی که داشت ، مزار وی را بنا کردند و شهرت هم دادند که آن را شخص تیمور بنا کرده است ! و در همین رابطه ، یکی از نوادگان تیمور را نیز در نزدیکی مزار سید به خاک سپردند.

- ۴- منزلی که سید در کشمیر در آن نماز می گزارد و معمولاً وعظ می گفت و مهم ترین فعالیت های تبلیغی و تدریسی وی در آن انجام می گرفت ، بعد ها بنای باشکوه یاد بودی در آن ساخته شد که خانقاه معلی یا مسجد شاه همدان نام دارد. این بنا از اوائل قرن نهم هجری تا کنون ، هم یکی از مهم ترین مراکز فعالیت های مسلمانان شبه قاره بوده و هم از اماکن مقدسه به شمار است و در روز عاشورا وقتی دسته های عزاداران حسینی از کنار آن عبور می کنند پرچم های خود را به نشانه احترام فرو می آورند. و نامسلمانان هند نیز آن را حرمت می نهند — زیرا خدمات متنوع سید در نظر آنان هم در خور احترام است — در جوار مسجد نیز علم علی همدانی که از شیخ خویش گرفته و چندین بار با خود به حرمین شریفین برده بود تا مدتی در اهتزاز بود و برای زیارت آن ، مردم از نقاط دور و نزدیک می آمده اند چنانکه سلطان قطب الدین هم به آنجا آمده و علم و صفت مبارک را احترام گزارده است.
- ۵- سیاری از مساجد و خانقاه ها و . . . که خصوصاً در مناطق کشمیر و جامون و گلگیت و بلتستان به نام او نامگذاری شد.
- ۶- آنچه بزرگان و صاحب نظران به نظم و نثر در ستایش او گفته اند و نمونه آن که چند بیت شعر از علامه اقبال لاهوری شاعر و متفکر بزرگ اسلامی است در آغاز این کتاب ثبت افتاد.
- ۷- صدها هزار افرادی که خویشان را پیرو طریقت و سلسله او می شمردند و هنوز هم بقایای ایشان هستند. در پاکستان به اسم نور بخشی ها و در ایران با عنوان ذمبی ها و اویسی ها.
- ۸- پیروان مذهب های مختلف (شیعه ، حنفی ، شافعی ، حنبلی) هر کدام او را از خود می دانند و شاید هم یکی از علل این امر آن باشد که وی

با این که از نوادگان علی علیه السلام بوده و ارادت و دل بستگی شدید او به آنحضرت و سایر اهل بیت و ائمه شیعه از آثار متعددی که در ذکر مناقب آن بزرگواران نگاشته (مانند السبعین فی فضایل امیر المؤمنین<sup>۱</sup>، مودة القربی<sup>۲</sup>، الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین) آشکار است و از لایه لای دیگر آثارش هم می توان برتری آنان بر دیگران را در نظر وی دریافت، ولی در نوشته های خود نسبت به پیروان سایر مذاهب اسلامی و پیشوایان آنان احترام لازم را مراعات می نماید.

۹- کرامات بسیاری که به او نسبت داده اند و به پاره ای از آنها در این کتاب اشاره شده است (بنگرید به ص ۱۵، ۳۹، ۵۸، ۶۶، ۷۲ تا ۷۴، ۲۱۶ تا ۲۱۸) و در همین رابطه است که استمداد از روحانیت وی مطرح می شود. امری که خصوصاً ما بین فایق رانان رودهای کشمیر متداول است و هرگاه از یارو زدن خسته می شوند از روح بزرگ سید یاری می طلبند و فریاد «یا شاه همدان» بر می دارند.

۱۰- مراسم و اجتماعاتی که هر ساله در ششم ذیحجه - سال روز وفات سید به یاد بود او و برای تجلیل از وی در کشمیر و پاره ای دیگر از نقاط شبه قاره برپا می نمایند (۵ رس) در طی آن درباره شخصیت و تعلیمات سید سخن می دارند.

- 
- ۱- از طریق امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام.
  - ۲- این اثر در ص ۵۰۱ تا ۵۲۲ از کتاب حاضر چاپ شده است.
  - ۳- در صحت انتساب این اثر به سید، مؤلف کتاب حاضر تردید کرده (بنگرید به ص ۱۸۶) ولی با توجه به این که شاکرد شاگرد سید (محمد نور بخش) اثری بدین نام به او نسبت داده (بنگرید به کتاب وی به نام سلسلة الذهب الصوفیة ملقب به مشجر الاولیاء، ج ۲، ص ۱۰۰) این تردید بی مورد است. ضمناً مودة القربی یک بار هم در سال ۱۳۷۰ ه. ق. در لکهنو چاپ شده و یک بار نیز ترجمه اردوی آن با ترجمه «السبعین» در ضمن ترجمه بنایم المودة به قلم مولانا ملک محمد شریف انتشار یافته است.

۱۱- رونوشت های مکرری که از آثار گوناگون وی برداشته اند که هم اینک نسخه های خطی متعددی از آنها در نقاط مختلف جهان اسلام - خصوصاً ایران و شبه قاره - موجود است.

۱۲- ترجمه هایی که از پاره ای آثار او به زبان های مختلف (اردو، ترکی، فرانسه، پشتو و...) کرده اند و نیز شروحاتی که بر آنها نوشته اند.

۱۳- چاپ های مکرر پاره ای از آثار وی در ایران و پاکستان و ترکیه و هند و عراق و لبنان و...

۱۴- آثار متعددی که مستقلاً به زبان های گوناگون در ذکر مناقب و شرح احوال و آثار و عقاید وی پدید آورده اند از جمله:

خلاصة المناقب تألیف نور الدین جعفر بدخشی، رساله مستورات یا منقبة الجواهر از حیدر بدخشی، اثری از قاضی نور الله شوشتری، حیات همدانی از مولانا سید غلام حسن کاظمی مشهدی، امیر کبیر سید علی همدانی از سیده اشرف ظفر، تذکره شاه همدان، احوال و آثار میر سید علی همدانی از دکتر محمد ریاض و:

#### The Life and Works of Sayyid Ali Hamadani

(و این ها گذشته از مقالاتی است که در موضوع مزبور نگارش یافته و بغیر از فصول و ابواب کوتاه و بلندی است که در کتاب ها و آثار دیگر به این موضوع اختصاص داده شده است).

\* \* \*

طرح نخستین کتاب حاضر همان اثر آقای دکتر ریاض است که برای اخذ دکترای از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تهیه کرده و رساله سید درباره «فتوت جوانمردی» را نیز پس از تصحیح به آن ضمیمه نمودند - با پیشگفتار مبسوطی در پیرامون تعاریف مختلف از فتوت و شرایط و آداب و رسوم آن، و ارتباط آن

با ملکات فاضله (شجاعت، سخاوت...) و نمونه های عالیۀ فتوت در عمل کرد های انبیاء و ائمه و اولیاء و چگونگی ظهور و تکامل و انحطاط نهضت فتوت — تاریخچه آن — و تأثیرش در ادب و اخلاق و جریانات اجتماعی و رابطه آن با طریقت تصوف، و آثار منظوم و منثور درباره آن.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان پس از تصحیح بر چاپ آنچه ایشان تألیف و تصحیح کرده بودند اقدامات ذیل را انجام داد تا مجموعه ای هر چه کامل تر و قابل استفاده تر عرضه گردد:

- تحریر مجدد غالب مطالب برای نزدیک تر شدن به فارسی امروز.
- تصحیح پاره ای از آثار سید و افزودن آن به پایان کتاب.
- نگارش مقدمه ای مفصل (مقدمه حاضر) مشتمل بر چکیده مطالب برای کسانی که فرصت و حوصله مطالعه تمام کتاب را ندارند.

\* \* \*

امید است این مجموعه که همزمان با سالگرد وفات «شاه همدان و حواری کشمیر» انتشار می یابد، ادای یک گوشه از حقی باشد که این مرد بزرگ بر ذمه همه امت اسلام و خصوصاً مسلمانان ایران و شبه قاره دارد و امید است سیره و آثار وی که اکنون بخشی از آن انتشار می یابد، چراغی شود فراراه فرزندان روحانی و معنوی وی یعنی تمامت کسانی که: ببلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله...

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان







## پیشگفتار

میر سید علی همدانی را نخستین پارسی و یکسال پیش با مطالعه اشعاری که علامه اقبال در ستایش وی سروده شناختم - اجمالاً<sup>۱</sup> و همان وقت ها سعی کردم در مورد وی اطلاعات بیشتری به دست آورم که متأسفانه جز مطالب مختصری در مجله «برهان» اردو و جلد دوم «خزینة الاصفیا» چیزی نیاتم و آرزوی آشنائی کامل با این مرد بزرگ همچنان در دل من بود تا در سال ۱۳۴۴ ه. ش. برای تکمیل تحصیلات در رشته ادبیات فارسی عازم تهران شدم و در آنجا یک شماره مجله «یغما» مشتمل بر مقاله ای از استاد علی اصغر حکمت بدستم افتاد با عنوان «از همدان تا کشمیر» این مقاله که گزارش های فشرده اما متنوعی درباره میر سید علی همدانی در بردارد مرا بسیار خوشوقت کرد. استاد حکمت در پایان مقاله نوشته بودند: «این بود خلاصه ای از تحقیقاتی که در بهار گذشته راجع باین شخص مهم مذهبی و ادبی که در قرن هشتم هجری در ایران و افغانستان و هندوستان شهرتی بسیار داشته بدست آورده ام که هنوز ناقص است. البته ممکن است تحقیقات دیگری بر آن مزید گردد. مخصوصاً آثار و نوشتجات او

---

۱- این اشعار پیش از هفتاد بیت و در ضمن آن ها به خدمات سید در خطه کشمیر اشاره شده است.

بدقت مورد مطالعه و تجزیه علمی قرار گیرد و بطبع برسد و نتایج سودمند بسیار از آن حاصل شود<sup>۱</sup> این عبارت به اضافه علاقه ای که شعر اقبال و کل مقاله استاد حکمت در من نسبت به سید به وجود آورده بود موجب گردید که تحقیقات مفصلی را پیرامون احوال و آثار وی آغاز کنم و آن را موضوع پایان نامه خود قرار دهم. پس از پایان این کار نیز «رساله فتوتیه» سید را تصحیح کرده درباره نهضت فتوت اطلاعات فراوانی گرد آوردم که تمام آن ها را به اضافه چندین رساله از سید در این جا ملاحظه می نمائید.

#### موضوع این رساله

حضرت امیر سید علی همدانی یکی از نوایغ و شخصیت های طراز اول ایرانی است که فعالیت های گوناگون دینی و ادبی و فرهنگی او در ایران و در شبه قاره پاکستان و هند تأثیرات اساسی و ارزنده باقی گذاشته و خصوصاً در خطه حسن خیز «کشمیر» رواج و گسترش دین مبین اسلام و زبان و ادبیات فارسی مرهون مساعی جمیله آن بزرگ همدانی میباشد. شرح زندگانی و اقدامات رفاهی و انسان دوستانه و جوانمردانه او را (مخصوصاً آنچه در مراکز تبلیغات خود - همدان و ختلان و کشمیر - انجام داده است) در باب اول این رساله که در ده فصل و زیر عناوین متعدد است. با رعایت اختصار جمع آوری کرده ام. در باب دوم این رساله علی همدانی بعنوان یکی از نویسندگان بزرگ و سرایندگان متوسط عرفانی معرفی شده و کتب و رسائل فارسی و عربی و شعر او را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده ام. کتب و رسائل سید که بآنها دسترسی پیدا نشد نیز اجمالاً ذکر گردیده تا کیفیت همه آثار او را در نظر گرفته باشیم. درین مورد کیفیت نسخ خطی و عکسی و چاپی و تراجم و غیره نیز بیان و مطرح شده است.

باب سوم این رساله، چنانکه در فوق نیز اشاره شد، به مسلک فتوت و تصحیح و تحشیه رساله «فتوتیه» میر سید علی اختصاص یافته است.

### حرف آخر

اینجانب در تمام مراحل کار از کمک‌ها و محبت‌های بسیاری از سروران و دوستان و دانشمندان بزرگوار ایرانی و پاکستانی - خصوصاً برخی از استادان محترم دانشکده ادبیات دانشگاه تهران برخوردار بوده است که بدین وسیله از همگان سپاسگزاری و اجر تمامی ایشان را - اعم از آنها که در گذشته اند و بقیه - به خدای بزرگ واگذار می‌نمایم.

در مورد کامل و صحیح بودن همه مطالب پایان نامه حاضر نیز هیچ ادعائی ندارم و قضاوت در مورد کار خود را به استادان ارجمند و خوانندگان فاضل محول مینمایم با اطمینان کامل به این که در حدود استعداد و وسائل خود از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌ام و «لا یکلف الله نفساً الا وسعها».

در خاتمه بر طبق عبارت منقول از استاد حکمت باید عزم جزم خود را اعلام دارم که تا آخرین حد امکان خود در تنقیح و طبع و انتشار آثار ارزنده امیر سید علی همدانی و شناساندن شخص آن نابغه عظیم کوشا خواهم بود. وما توفیقی الا بالله العلی العظیم.

### دربارهٔ مآخذ و علائم اختصاری آن‌ها

در شرح زندگانی امیر سید علی همدانی مآخذ نزدیک بعهد او زیاد در دست نداریم. بیشتر اطلاعاتی که داریم مأخوذ از آثار خود سید و «خلاصه المناقب» از نور الدین جعفر بدخشی (م ۱۳۷۷ هـ) و «مستورات یا منقبة الجواهر» از سیدر بدخشی (قرن نهم هـ) است. مابین مآخذ بعدی که مطالب تازه تری دارد «روضات الجنان و جنات الجنان» در دو مجلد تألیف حافظ حسین کربلانی<sup>۱</sup> و

۱ - وفات مؤلف در سال ۱۳۹۷ هـ اتفاق افتاده است.

«واقعات کشمیر یا تاریخ اعظمی»<sup>۱</sup> از محمد اعظم دیده مری بن خیر الزمان مجددی کشمیری و «تحایف الابرار یا تاریخ کبیر» از حاج مسکین امرتسری و نیز کتاب مفصلی در دو مجلد بزبان انگلیسی بنام «کشمیر» از مرحوم حاج دکتر صوفی قابل ذکر میباشد.

«خلاصة المناقب» و «مستورات» اهمیت اساسی دارند. مؤلف خلاصة - المناقب یکی از مریدان پرشور سید علی است که در چهارده ساله آخر زندگانی سید با او در ارتباط کامل بوده. و بر اساس مشاهدات عینی خود و آنچه از خود سید و دیگران شنیده، این کتاب را در سال ۵۷۸۷ ه. در ختلان تألیف نموده است. این اولین کتابی است که سالی بعد از وفات سید علی در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است. این کتاب اگرچه مثل «مناقب العارفین» احمد افلاکی مضامین صوفیانه و بخشهای عارفانه دارد ولی راجع بزندگانی و فعالیت های گوناگون سید هم مطالب فراوان دارد و یکی از مآخذ معتبر و اساسی است.<sup>۲</sup> صاحب رساله «مستورات» بعضی مطالب را از «خلاصة المناقب» اقتباس کرده ولی مطالب تازه ای هم به روایت از اصحاب و مریدان سید علی ذکر کرده است. حیدر بدخشی یکی از اصحاب شیخ عبدالله برزش آبادی طوسی است<sup>۳</sup> که

۱- اسم کتاب «تاریخ اعظمی یا تواریخ اعظمی» است و «واقعات کشمیر» نام تاریخی کتاب و سال تألیف آن به حساب ایجاد است (۱۱۴۸ ه. ولی اسم تاریخی آن بیشتر شهرت دارد.

۲- خانم دکتر سیده اشرف بخاری با تصحیح و تحشیه این کتاب باخذ درجه دکترا از دانشگاه پنجاب، لاهور نال آئمه اند (۱۹۶۷ م)

۳- در مقدمه رساله «کمالیه» ذکر این شیخ و مریدان او آمده است و یکی شان همین شیخ حیدر بدخشی (تحقیق در نظم و نثر فرقه ذهبیه با توجه باصول عقائد این سلسله پایان نامه دکتري اسد الله خاوری ۱۳۳۶ ه. ش.) مشروح ترین گزارش از احوال شیخ برزش آبادی در «روضات الجنان و جنات الجنان» (جلد دوم) است. سال وفات او در این کتاب ۸۷۲ ه. ثبت شده و بر لوح - زار او ۸۶۹ ه. و قول اخیر ظاهراً اشتباه است با سال وفات سید محمد نور بخش.

از مریدان شیخ خواجه اسحق ختلائی (۵۸۲۶م) و همدرس میر سید محمد نوربخش (۵۸۶۹م) بوده و خواجه مذکور مرید و خلیفه میر سید علی همدانی است. بنا بر این مؤلف هم یکی از وابستگان سلسله سید علی و از نزدیکان بعهد اوست.

دو نسخه عکسی از کتاب «خلاصة المناقب» در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که اصل یکی در کتابخانه دانشگاه پنجاب در پاکستان است و دیگری در بادلیان - انگلستان. این دو نسخه با یکدیگر اختلاف زیادی ندارند فقط نسخه دوم خواناتر است. فیلم نسخه سوم را اینجانب از کتابخانه برلین (آلمان) بدست آورده و مورد استفاده قرار داده ام. این نسخه اصلاً رو نویسی است از نسخه خطی موجود در کتابخانه استانبول. و چند مطلب اضافه بر نسخه های دیگر دارد.

نسخه خطی «مستورات» در خانقاه احمدی تهران موجود است. نسخه مزبور موربانه خورده<sup>۱</sup> و ناقص است ولی موله مارین دانشمند فرانسوی این نسخه را با نسخه ایندیا آفیس (که در اختیارش بوده) مقابله کرده و به این وسیله نسخه خودش و نسخه خانقاه احمدی را تکمیل کرده است.<sup>۲</sup> عکس این نسخه نیز به درخواست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه ایندیا آفیس (شماره ۱۸۵۰) تهیه شد و مورد استفاده اینجانب قرار گرفت.<sup>۳</sup>

۱- شماره ثبت ۶۱۹.

۲- شماره ثبت ۵۸۸.

۳- آقای دکتر شمس الدین احمد که در سال ۱۳۴۴ ه. ش. رساله دکترای خود را با عنوان «دیوان و شرح احوال و سبک مشتاق کشمیری» براهنمائی استاد دکتر صادق گوهرین نوشته متذکر شده که «خلاصة المناقب» و «مستورات» هر دو در مطبع نولکشور هند بچاپ رسیده است، ولی اینجانب با وجود مساعی زیاد اطلاعی در این مورد بدست نیاورد. در سال ۱۳۵۴ ه. ش. هم آقای محمد رمضان ضیاء رانا، دانشجوی پاکستانی- از اهالی سرگودا با تصحیح رساله مستورات، از دانشگاه تهران به اخذ درجه دکترا نائل شده است.

ذکر مآخذ دیگر که چاپی است در صفحات ۲۲۶ تا ۳۳۵ آمده است.  
چون نسخه های خطی مزبور و چند مآخذ دیگر درین رساله بارها مورد استفاده قرار می گیرد برای رعایت اختصار و جلوگیری از تکرار، علائم اختصاری زیر را برای آنها در نظر گرفته ایم :

علامت اختصاری	مشخصات کامل تر مآخذ
۱- خ - م ، لا	نسخه عکسی خلاصه المناقب (اصل) در دانشگاه پنجاب لاهور - پاکستان
۲- خ - م ، با	نسخه عکسی خلاصه المناقب (اصل) در بادلیان ، اکسفورد - انگلستان
۳- خ - م ، بر	نسخه عکسی خلاصه المناقب (اصل) در برلین
۴- مستورات (خ)	نسخه خطی مستورات (موجود در خانقاه احمدی تهران)
۵- مستورات (ع)	نسخه عکسی «مستورات» در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (اصل در کتابخانه ایندیا آفیس)
۶- روضات	روضات الجنان و جنات الجنان جلد ۱ و ۲
۷- یغما (۱)	مقاله آقای علی اصغر حکمت در ماهنامه یغما شماره ۶ از سال ۱۳۳۰ ه. ش.
۸- یغما (۲)	ایضاً مقاله ایشان در مجله مزبور شماره ۸ از سال ۱۳۳۰ ه. ش.
۹- کشیر (۱ تا ۲) انگلیسی	
۱۰- ریو (۱ یا ۲) فهرست ها	

- ۱-۱. تاشکند (۱ تا ۵ مع ضمیمه) فهرست نسخ خطی فرهنگستان تاشکند  
به زبان روسی
- ۱-۲. اته (۱ یا ۲) فهرست های هرمان اته
- ۱-۳. بادلیان (۱) فهرست
- ۱-۴. بانکی پور (با ذکر شماره) فهرست ها
- ۱-۵. نزهة (۲) نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر
- ج ۲
- ۱-۶. بلوشه (با ذکر شماره) فهرست ها
- ۱-۷. ستوری (۱) هرشین لترچر
- ۱-۸. ص، ج صفحه، جلد یا مجلد
- ۱-۹. رک رجوع کنید به
- ۲۰- نگ نگاه کنید





## فهرست مطالب

۲۱-۵	سخن مدیر
۲۹-۲۳	پیشگفتار
	باب اول : شرح احوال میر سید علی همدانی :
	فصل اول : احوال او در آغاز زندگی :
۳	اسم و القاب ، توجیه القاب
۶	ولادت و زادگاه
۷	نسب و خانواده
۸	والدین
۹	اشتیاهای در خلاصه المناقب
۱۰	خانواده
۱۱	تعلیم و تربیت و مجاهدات راه سلوک
۱۲	در خدمت اخی علی دوستی
۱۳	در حضور شیخ محمود مزدقانی
۱۴	مجاهدات
۱۵	سماع و رقص
۱۶	بیل زنی و اختیار سکوت ، سرزنش شیخ
۱۷	وفات اخی و بازگشت به حضور شیخ محمود
۱۸	مشایخ سلسله فقر
۱۹	شیخ اخی و شیخ محمود
۲۰	شیخ علاء الدوله سمنانی

- ۲۲ انتهای سلسله علی همدانی
- ۲۴ سلسله او در قنوت
- ۲۵ مشایخی که علی همدانی از آنان خرجه و اجازه دریافت کرده
- فصل دوم : مسافرت های دوره جوانی :
- ۲۷ هدفهای مسافرت
- ۲۸ حدود مسافرتها و چند واقعه جالب
- ۳۰ بشارت شیخ اذکانی به تولد فرزندی برای سید
- فصل سوم : اقامت در همدان
- ۳۱ گنبد علویان
- ۳۲ سه تصویر از گنبد علویان
- فصل چهارم : چگونگی مهاجرت به ختلان (کولاب)
- ۳۵ در گیریهای امیر با اشرار
- ۳۷
- فصل پنجم : مهاجرت علی همدانی به کشمیر
- ۳۸ در گیری های علی همدانی با امیر تیمور
- ۴۰ ارادت تیمور به علی همدانی ؟
- ۴۲ گسترش اسلام در کشمیر
- ۴۳ سید بلبل شاه ترکستانی مروج اسلام در کشمیر
- ۴۶ گسترش اسلام در کشمیر و غیره به وسیله علی همدانی (حواری کشمیر)
- ۴۸
- فصل ششم : نفوذ علی همدانی نزد پادشاهان و حکام و امرای وقت
- ۵۱ سلاطین کشمیر و علی همدانی
- ۵۴ روابط سادات و غیر سادات
- ۵۶ اخلاق سید و خدمات او به تمدن و فرهنگ ایران
- ۵۷ تأسیس کتابخانه ها و خانقاه ها در کشمیر
- ۵۹

- ۶۰ خانقاه معلی یا مسجد شاه همدان و تاریخچه مختصر آن
- ۶۴ علی همدانی و مردم کشمیر  
چند تصویر از خانقاه میر سید علی همدانی
- ۶۵ مصائب و آلام در زندگانی سید
- ۶۷ فصل هفتم : ایام آخر زندگانی سید
- ۶۸ تاریخ در گذشت
- ۷۰ چند ماده تایخ برای وفات او ، جای در گذشت وی
- ۷۱ درباره تدفین سید
- ۷۲ نزاع مریدان
- ۷۳ حمل تابوت سید به ختلان و کیفیت مزار او  
دو تصویر از مزار سید
- فصل هشتم : فرزندان و احفاد و اعقاب و یاران سید :
- ۷۷ فرزندان، سید محمد همدانی و مقامات علمی و روحانی و خدمات او
- ۸۱ احفاد و اعقاب علی همدانی، مریدان او : جعفر بدخشی
- ۸۳ خواجه اسحق ختلانی و نهضت نور بخشیان علیه تیموریان
- ۸۵ مریدان دیگر
- سید اشرف جهانگیر سمنانی و ملاقات او و علی همدانی با حافظ
- ۸۶ شیرازی ، بقیه مریدان سید
- ۹۱ باب دوم : آثار میر سید علی همدانی
- ۹۳ الف — آثار منثور سید به فارسی و عربی
- ۹۴ — سبک نثر او
- ۹۵ — درباره «ذخیره الملوک»
- آثار فارسی سید :
- ۹۷ — ذخیره الملوک

- ۱۰۴ — مرآت التائین
- ۱۰۸ — مشارب الاذواق (شرح قصیده خمیره ابن فارض)
- ۱۱۱ — اوراد فتحیه
- ۱۱۳ — سیر الطالبین
- ۱۱۷ — ذکریه
- ۱۲۰ — مکتوبات امیریه (نامه های سید)
- ۱۲۵ — عقلیه
- ۱۲۷ — داوودیه (در آداب و سیر اهل کمال)
- ۱۲۸ — رساله «بهرامشاهیه»
- ۱۲۹ — رساله «سوجلکه»
- ۱۳۱ — واردات امیریه
- ۱۳۲ — ده قاعده
- ۱۳۶ — چهل مقام صوفیه
- ۱۳۷ — منامیه
- ۱۳۸ — همدانیه
- ۱۴۱ — رساله اعتقادیه ، اصطلاحات صوفیه
- ۱۴۳ — رساله عقبات یا قدوسیه
- ۱۴۶ — رساله «مشیت»
- ۱۴۸ — حقیقت ایمان
- ۱۵۰ — رساله «مشکل حل»
- ۱۵۱ — سیر و سلوک («حق الیقین»)
- ۱۵۳ — «حل الفصوص»
- ۱۵۵ — نسبت خرقة درویشی («فقریه»)

- ۱۵۶ — درویشیه
- ۱۵۸ — آداب المریدین
- ۱۵۹ — انسان نامه (قیافه نامه)
- ۱۶۰ — نوریه
- ۱۶۲ — وجودیه ، تلقینیه
- ۱۶۴ — اسناد اوراد فتحیه ، رساله مناجات
- ۱۶۵ — آداب سفره
- ۱۶۶ — طائفة مردم ، حقیقت نور و تفاصيل انوار
- ۱۶۷ — اختیارات منطق الطیر (هفت وادی)
- ۱۶۹ — اسناد حلیة حضرت رسول (ص)
- اقرب الطريق اذا لم يوجد الرقيق ، فتویہ (فتوت نامه ،  
کتاب الفتوة)
- ۱۷۱
- ۱۷۲ — فی السواد اللیل و لیس الاسود
- ۱۷۳ — رساله سؤالات (کلامی)
- ۱۷۵ — معاش السالکین
- ۱۷۶ — مرادات دیوان حافظ
- ۱۷۹ — منهاج العارفين
- ۱۸۰ — اقوال در علم طب و کیمیا
- آثار مفید به عربی :
- ۱۸ — شرح اسماء الحسنی
- ۱۸۲ — اسرار النقطه
- ۱۸۴ — الموده فی القربی و اهل العبا
- ۱۸۷ — روضه الفردوس

- ۱۸۸ — منازل السالکین
- ۱۸۹ — فی علماء الدین
- ۱۹۰ — رسالۃ الاوراد
- ۱۹۱ — فی فضل الفقر و بیان حالات الفقراء
- ۱۹۲ — صفة الفقراء
- ۱۹۳ — ذکرہ (صغری)
- ۱۹۴ — الانسان الکامل یاروح اعظم
- ۱۹۵ — طالقانیہ (طالقانیہ ؟)
- ۱۹۶ — الناسخ و المنسوخ فی القرآن المجید
- ۱۹۷ — تفسیر حروف المعجم
- ۱۹۸ — فی خواص اهل الباطن ، رسالۃ التوبة
- ۱۹۹ — اربعین امیریہ (چهل حدیث جواهر عقود ایمان)
- اربعین فی فضائل امیر المؤمنین (ع) و اهل بیت رسول (ص) ،
- ۲۰۱ — خطبۃ الامیریہ
- ۲۰۲ — خواترہ
- ۲۰۵ — السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علی (ع)
- کتب و رسائل کہ اشتباہاً بہ علی ہمدانی منسوب کردہ اند :
- ۲۰۵ — اسرار وحی
- ۲۰۶ — رسالۃ سلسلہ نامہ
- ۲۰۷ — رسالۃ «انوار» یا «نوریہ» ، رسالۃ کشف الحقایق
- ۲۰۸ — مکرم اخلاق
- ۲۰۹ — غایۃ المكان فی درایۃ الزمان
- ۲۰۹ — پارہ ای دیگر از رسائل سید

- بعضی از رسائل که بدون اسم در فهرست ها بنام علی همدانی  
 مذکور است  
 ۲۱۲
- شعر گویی علی همدانی و آثار شعری او :  
 مجموعه های جداگانه شعر وی  
 ۲۱۳
- چاپ اشتباهی نه غزل وی بنام علاء الدوله سمنانی  
 چهل و یک غزل در یک شب (چهل اسرار)  
 ۲۱۴
- سبک شعر علی همدانی  
 ۲۱۵
- مخمسات مستان شاه کاپلی  
 ۲۱۸
- فهرست برگزیده منابع و مآخذ  
 ۲۲۲
- (الف) کتاب ها (بزبان فارسی و عربی و اردو)  
 ۲۲۶
- (ب) مجله ها  
 ۲۳۵
- فهرست آیات قرآن مجید (به ترتیب سوره ها)  
 ۲۳۶
- باب سوم : رساله فتوتیه و مقدمه و تعلیقات آن  
 فصل اول : مقدمه ای درباره «فتوت»  
 ۲۴۵
- معنی و مقصود فتوت  
 ۲۴۷
- فرق فتوت اسلامی با «فتوت» قبل از اسلام  
 ۲۴۸
- موضوع فتوت اسلامی  
 ۲۴۸
- سخنی از کاشفی سبزواری درباره فتوت  
 ۲۴۹
- توضیحاتی از شهاب الدین سهروردی درباره فتوت  
 ۲۵۰
- توضیحاتی از عبدالرزاق کاشانی  
 تاریخچه مختصر فتوت و نمونه های جوانمردی در زندگی پیامبران  
 و اولیاء  
 ۲۵۲
- حضرت علی سرمشق فتیان و انعکاس این مطلب در ادبیات فارسی  
 ۲۵۹

- ۲۶۴ علی(ع) و اسناد خرقة فتوت
- ۲۶۵ ذکر علی(ع) در کتب جوانمردی
- ۲۶۹ فتوت و تصوف
- ۲۷۱ ملامتیه و فتوت
- ۲۷۳ رابطه فتوت ، تصوف و ملامت
- ۲۷۴ سخنان بزرگان در حقیقت فتوت
- ۲۷۹ مختصری در شرایط و آداب و رسوم «فتوت»
- ۲۸۳ امور منافی فتوت
- ۲۸۴ امور لازم برای داو طلب مسلک فتوت
- ۲۸۵ چگونگی ورود در جرگه قتیان
- ۲۸۷ استدالات قتیان در مورد آداب و رسوم خود
- ۲۹۰ فتوت اجتماعی و تحولات عجیب آن
- ۲۹۱ عیاری و شطاری
- ۲۹۷ یک یاد آوری درباره فرقه صوفیانه شطاریه
- ۲۹۸ ترویج فتوت بوسیله بعضی از خلفاء و پادشاهان اسلام
- ۲۹۹ توسعه نظام فتوت بامساعی خلیفه الناصرالدین الله عباسی
- ۳۰۳ اخیت و رابطه آن بافتوت
- ۳۰۶ مجامع قتیان (لنگرها و زوایا)
- ۳۰۷ حقیقت و اهمیت فتوت و اخیت به نظر سید علی همدانی
- ۳۱۰ فتوت در مغرب زمین (اسپانیا و سیسیل)
- ۳۱۳ اصطلاحات مخصوص قتیان
- ۳۱۵ فتوت و مفاهیم آن در ادبیات فارسی
- ۳۱۶ از آغاز و انجام فتوت نامه شاعری به نام عطار



- ۳۱۶ فتوت در شبه قاره پاکستان و هند
- ۳۱۹ فتوت و اصناف مختلف مردم (لوطی ها و داش مشدی ها)
- ۳۲۲ معایب و آلودگی های که فتوت بدان دچار شد
- ۳۲۳ زوال نهائی فتوت
- ۳۲۵ فتیان تهرانی در قرن نوزدهم میلادی
- ۳۲۶ خلاصه گفتار در بررسی نهضت فتوت
- ۳۲۸ کتاب های معروف عربی و فارسی درباره مسلک فتوت
- ۳۲۹ فتوت نامه منظوم از عطار است یا هاتقی؟
- ۳۳۱ کتاب های دیگری در پیرامون فتوت
- ۳۳۵ فصل دوم : سخنی درباره رساله «فتوتیه» میر سید علی همدانی
- ۳۳۷ نسخ رساله فتوتیه (فتوت نامه) و ترتیب تصحیح و علائم اختصاری نسخ
- ۳۴۱ متن رساله فتوتیه
- ۳۴۲ معانی لفظ اخی
- ۳۴۳ لباس اخیان
- ۳۴۵ سخنان بزرگان درباره حقیقت فتوت
- ۳۴۹ اقسام مردم دنیا و جایگاه اهل فتوت در میان ایشان
- ۳۵۴ اقسام طاعات و عبادات و موضع اهل فتوت در برابر آنها
- ۳۶۳ اخی چگونه باید باشد؟
- ۳۶۴ مشایخ سلسله فتوت
- ۳۶۷ فصل سوم : تعلیقات بر رساله «فتوتیه»
- باب چهارم : مشارب الاذواق (شرح سنید همدانی بر قصیده میمیه  
ابن فارض)
- ۳۷۹
- ۳۸۷ مقدمه در معنی محبت و اقسام و اسباب آن

- ۳۹۴ مراتب سالکان در محبت
- ۳۹۶ مراتب محبت و تعریف هر مرتبه
- ۳۹۸ آغاز شرح قصیده
- باب پنجم : مرادات دیوان حافظ و توضیح اصطلاحات آن از سید همدانی ۴۲۹
- ۴۳۲ شرح غزلی از حافظ به قلم سید
- ۴۴۱ باب ششم : چهل و یک غزل از میر سید علی همدانی
- ۴۸۱ رباعیات او
- ۴۸۳ باب هفتم : رساله درویشیه
- باب هشتم : السبعین فی فضایل امیر المؤمنین (هفتاد حدیث در مناقب  
امام علی با ذکر سخنی از آنحضرت در ذیل هر حدیث)
- ۵۰۱
- ۵۲۳ باب نهم : رساله ذکریه

باب اول

شرح احوال میر سید علی ہمدانی



## فصل اول

### احوال او در آغاز زندگی

#### اسم و القاب

تذکره نویسان باتفاق کامل نام او را «علی» نوشته اند و همین نام در آثار او هم ذکر شده و در اشعارش هم گاهی این نام را تخلص کرده است. البته در اکثر اشعار تخلص او «علایی» میباشد.

القاب معروف او «امیر کبیر» و «علی ثانی» و «شاه همدان» است و معمولاً به **میر (امیر) سید علی همدانی** شهرت دارد.

#### توجیه القاب

\* چون پدرش سید شهاب‌الدین حاکم و امیر همدان بود، شاید باین مناسبت علی همدانی را هم امیر میگفتند که مخفف آن «میر» است و بنا بر مقام شامخ و ممتاز او بعداً «امیر کبیر» نامیده شده است. ولی معمولاً سادات هم احتراماً «میر» و «امیر» و «میرزا» (میر زاده) گفته می‌شوند<sup>۱</sup> و باین مناسبت هم ممکن است که علی همدانی به امیر کبیر ملقب شده باشد.

\* لقب دوم او «علی ثانی» است و توجیه این لقب در رساله «مستورات» آمده است. علی همدانی در دوران مسافرتهاى خود با شیخ سعید (یا ابو سعید) حبشی<sup>۲</sup> ملاقات کرده بود و آن شیخ یکی از ۲۴ مشایخی است که وی از ایشان خرقة تبرک دریافت کرده است. شیخ ابو سعید وقتی در رؤیای صادق حضرت رسول (ص) را زیارت کرده و احترام گزارده است. در آن رؤیا حضرت رسول اکرم (ص) به شیخ بشارت دادند که ملاقاتش بزودی با علی همدانی اتفاق میافتد.

۱- دائرة المعارف آریانا، کابل، جلد ۲، صفحه ۸۹۵-۸۹۴.

۲- شخصیت این شیخ مانند شیخ ابوالرضا بابا رتن هندی عجیب و مجهول و باور نکردنی است. رک ذکر مشایخ سلسله فقر.

در معرفی علی همدانی بقول شیخ مذکور، حضرت رسول (ص) فرموده اند: «یکی از اولاد من بود، که اگر من نبود می علی ابن ابی طالب بجای من بودی و اگر علی ابن ابی طالب نبود او بودی. گفتم یا رسول الله (ص) پس کی خواهد بود؟ فرمود که بعد از هجرت من هفتصد و سیزده سال در زمین عراق در شهر همدان آن ستاره طلوع خواهد نمود. گفتم یا رسول الله یا قره عینی یا نبی الله نام او چه خواهد بود؟ فرمودند که علی همدانی. بعد از آن حضرت مفخر موجودات دعا کردند و الله تبارک تعالی اجابت کرد»<sup>۳</sup>.

خلاصه لقب «علی ثانی»<sup>۴</sup> بنا بر مقام شامخ معنوی اوست<sup>۵</sup>. و از آن روز که مریدان از زبان او کیفیت رؤیای مذکور شیخ حبشی را شنیدند او را بلقب «علی ثانی» ملقب کرده اند. درین مورد بعضی از اشعار شیخ یعقوب صرفی کشمیری (۹۲۸-۱۰۰۳ هـ) نقل میگردد. او در مثنوی «مسلك الاخيار» در منقبت علی همدانی گفته است:

همچو علی دانش ربا نیش	ز آن لقب آمد «علی ثانی»
چون به علی نسبتش آمد تمام	هم به حسب هم به نسب هم بنام
از ره تعظیم نباشد عجب	گر «علی ثانی» آمد لقب
ظاهر ازو سر علی و لی	بل هو سر لایبیه العلی
هست برین نکته دلیل قبول	«الولد سر» بقول رسول (ص) <sup>۶</sup>

«لقب «شاه همدان» او ابتدا در کشمیر و سپس در سایر نقاط شبه قاره هند و پاکستان شهرت پیدا کرده است. اکنون هم او در آن سامان به این لقب معروف تر است تا بنام یا القاب دیگرش. در سایر کشورهای اسلامی و مخصوصا در شبه قاره پاکستان و هند سیدها را بنا بر احترام خاص «شاه» میگویند و صوفیه غیر سید

۳- مستورات (ع) برگ ۱۲ نیز در فرهنگ ایران زمین تهران شماره ۶ سال ۱۳۶۷ ش ص ۴۲.

۴- سید علی شیرازی م ۹۸۹ هـ (شافعی) راهم «علی ثانی» مینامند. تذکره صوفیای سند ص ۱۰۶ (بازبان اردو).

۵- این مطلب را مرحوم استاد سعید نفیسی نوشته است: تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، ص ۴-۷۵۳.

۶- تذکره شعرای کشمیر (دکتر تیکو) ص ۱۱.



تصویر خیالی امیر کبیر میر سید علی همدانی مشهور به شاه همدان و حواری کتیر  
( اصل آن در موزه سمرقند )





را هم گاهی احتراماً شاه مینامند<sup>۷</sup> ولی در مورد علی همدانی توجیه اول قرین صواب است. پس چون سید بوده «شاه» ملقب شده و بنا بر انتساب بمولدش «شاه همدان» نامیده شده است.

در لغت نامه مرحوم دهخدا، علی همدانی را «مسعودی»<sup>۸</sup> نوشته اند ولی این لقب در کتب دیگر ذکر نشده و شاید بصورت صفت «سعادت‌مند» بکار رفته باشد. مانند نامه‌های صوفیان بزرگ دیگر، نساخ کتب و مریدان سید و نیز نویسندگان بعدی او را بالقاب گوناگون یاد کرده اند. مثلاً «قطب زمان و شیخ سالکان جهان»<sup>۹</sup>، قطب الاقطاب، محیی علوم الانبیاء والمرسلین، افضل المحققین و اکمل المدققین<sup>۱۰</sup>، الشیخ الكامل، المکمل المحقق الصمدانی، العارف المعروف<sup>۱۱</sup>، و سلطان السادات و العرفاء.

نورالدین جعفر رستاق بازاری بدخشی در خلاصه المناقب علی همدانی را باین الفاظ و القاب ذکر میکند: ... در بیان بعضی از فضائل آن عروه و ثقی، شاهباز با پرواز آشیان عمی، شاهسوار میطان غره حمی، شمس سهای قدوسی، نور فضای مقدوسی، کیمیای وجود اناسی، مختار خیار حضرت الرحمن، الشکور الغفور بجناب الدیان، قره عین محمد رسول الله، ثمرة فؤاد المرتضی و البتول، المطلع علی الحقائق و التفاسیر، المرشد للطالبین فی طریق السبجانی، الموصل للموجهین الی العجال الرحمانی، العارف المعروف بسید علی الهمدانی حقه الله اللطیف بلطفه الصمدانی و رزقنا الا استنادة الدائمة من نوره الحقانی و من نفحات اسراره<sup>۱۲</sup>.

۷- دی اسپرت آف اسلام (انگلیسی) مرحوم سید امیر علی ص ۴۷۲.

۸- شماره مسلسل ۱۰۶ ص ۲۶۳.

۹- یغما (۱) ص ۲۴۴.

۱۰- فیلم رسائل علی همدانی بشماره ۱۷۹۱ (عکسی) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (مجموعه شماره ۷۰۹).

۱۱- رساله فتوتیه نسخه ایا صوفیه.

۱۲- تذکرة الشعراء (دولت شاه سمرقندی) ص ۲۶۳.

۱۳- خ - م (با) برگ ۶.

## ولادت و زادگاه

تاریخ ولادت سید را تذکره نویسان ۱۲ رجب سال ۵۷۱۴ هـ (: ۲۲ اکتبر ۱۳۱۴ م) نوشته اند (روز دو شنبه). این تاریخ درست بنظر میرسد چون کلمه «رحمة الله»<sup>۱۴</sup> که در تاریخ ولادتش آورده اند بحساب ابجد «۷۱۴» می شود. صاحب خلاصه المناقب تاریخ ولادت سید را ۱۲ رجب نوشته ولی سال را ذکر نکرده است. البته تاریخ وفاتش را (در سن ۷۳ سالگی) ۶ ذی الحجه ۵۷۸۶ هـ مرقوم داشته است<sup>۱۵</sup>. بدین سبب بعضی ولادت سید را ۱۲ رجب ۵۷۱۳ هـ استنباط کرده اند<sup>۱۶</sup>. ولی اگر این تاریخ را درست فرض کنیم نه فقط با «رحمة الله» (یعنی تاریخ ولادت او از روی حروف ابجد) مغایرت دارد بلکه سن سید هم از ۷۳ سالگی متجاوز میگردد. بنا بر این قول اول تاریخ ولادت او یعنی ۱۲ رجب ۵۷۱۴ هـ اصح و مطابق بروایت «خلاصه المناقب» میباشد.

صاحب رساله «مستورات» در بزرگداشت شب تولد سید واقعه ای به شیخ نظام الدین یحیی الغوری خراسانی (م ۵۷۵۲ هـ) نسبت داده است. شیخ مذکور در آن شب دید که حضرت خضر و الیاس علیهما السلام جامه های زیبایی در دست دارند و به منزل سید شهاب الدین همدانی (پدر علی) میروند و میگویند: امشب در آن منزل پسری متولد گردیده که بسیار عالیمقام خواهد شد و این جامه را بعنوان تبرک آنجا میبریم. ۱۷ در زادگاه او تردیدی نیست که همدان است و همه تذکره نویسان او را «همدانی» نوشته اند. سید هم در بعضی از رسائل خود را همدانی گفته. مثلاً در رساله «واردات» و در رساله دیگری که «همدانیه» موسوم است، سید همدان را به چند معنی شرح کرده و آنچه که در ذکر شهر همدان آورده، مبین علاقه اش بمولد خود میباشد. همین طور درین دو بیتی معروف خود میفرماید:

۱۴- کشیر (۱) ص ۸۵ - یغما (۲) ص ۳۳۸. ۱۵- خ- م (با) برگ ۹۹.

۱۶- مستورات (ع) برگ ۱۲- مجالس المؤمنین جلد ۲ ص ۱۳۸ تاریخ نظم و نثر فارسی در

... جلد ۱ ص ۱۹۵.

۱۷- مستورات (ع) برگ ۱۴.

پرسید عزیزی که علی اهل کجائی؟ گفتم بولایت علی کز همدانم  
نی زان همدانم که ندانند علی را من زان همدانم که علی را همه دانم  
امیر سید محمد نور بخش در «صحیفة الاولیاء» علی همدانی را «الوندی المولد»  
تلقی کرده است (و این کلمات هم مجازاً برای همدان آورده شده زیرا این شهر  
زیبا و با عظمت و باستانی در دامنه کوه الوند واقع شده است).

دگر شیخ شیخم<sup>۱۸</sup> که او سید است علی نام والوندی المولد است  
بگشت او جهان را سراسر سه بار بدید اولیا چهار صد با هزار  
نموده است پنجاه سال اختیار تجافی ز مضجع زهسی مردکار<sup>۱۹</sup>  
و شیخ یعقوب صرفی مذکور میفرماید:  
آن همدان مولد و ختلان وطن شیوه او طی زمین و زمن<sup>۲۰</sup>

### نسب و خانواده

نسب سید در خلاصه المناقب این چنین آمده (که به احتمال زیاد نویسندگان  
بعدی از این ماخذ نقل کرده اند) . . . «و هو ابن السید شهاب الدین بن محمد  
بن علی بن یوسف بن محمد بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن  
بن حسین بن علی زین العابدین بن الحسین الشهید الزکی الرضی السخی . . .<sup>۲۱</sup>  
پس از طرف پدر، علی همدانی به هفده واسطه به حضرت علی (ع)  
میپیوندد.<sup>۲۲</sup>

اسم مادر سید فاطمه (سیده) بوده و بنا بر قول خودش، او با هفده  
واسطه به جناب حضرت رسالت مآب (ص) می پیوندد<sup>۲۳</sup> (و بحضرت علی شانزده

۱۸- یعنی شیخ خواجه اسحق علیشاهی ختلانی که مرید علی همدانی و شیخ سید نور بخش  
بوده است. ۱۹- یغما (۲) ص ۳۳۹.

۲۰- تذکره شعرای کشمیر (دکتر تیکو) ص ۱۰.

۲۱- خ - م (با) برگ ۳ ب در «مستورات» کمی با اختلاف آمده است.

۲۲- مرحوم استاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر فارسی... (۱) ص ۴ واسطه نسبت علی  
همدانی راتا امام زین العابدین (ع) «۸» آورده ولی ظاهر است که «۱۲» صحیح می باشد.

۲۳- خ - م (با) برگ ۳ ب.

واسطه خواهد بود). بنابراین نسب نامه سید علی از سادات اصیل علویان حسینی و (سادات طباطبائی که از اولاد امام حسن هستند) طباطبائی همدان است. علی همدانی از اولاد رسول (ص) است و برین امر مطلع و مفتخر بوده و میدانیم که نسبت خرقه او هم بحضرت رسول (ص) پیوسته است. بنابراین نسبت های ثلاثه بعضی از نویسندگان او را «صاحب انساب ثلاثه»<sup>۲۴</sup> نامیده اند. این نسبت مدتی بر نویسنده مجهول ماند، ولی از نامه حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی (م ۷۳۶ هـ) که بمیرید خودش مولانا تاج الدین کرکهری همدانی نوشته این مسئله روشن میگردد. شیخ سمنانی میفرماید: «... دوستی مردم اهل بیت را بعضی تقلیدی باشد، بعضی نسبت صلیبی، بعضی نسبت قلبی بعضی نسبت حقی و این بیچاره را من حیث التحقیق نسبت صلیبیه و قلبیه و حقیه است و الحمد لله علی ذلک و از همه خوشتر آنست که این معنی از چشم خلق مخفی است»<sup>۲۵</sup> و ظن مردم بر من بر خلاف اینست»<sup>۲۶</sup>.

نسبت علی همدانی هم همین طور بوده است یعنی نسبتاً (صلیبی) و قلباً و از روی نسبت، خرقه او به حضرت رسول (ص) می پیوندد.

### والدین

در خلاصه المناقب و «مستورات» پدر سید علی یعنی سید شهاب الدین را بعنوان حاکم همدان ذکر کرده اند، ولی طبق مآخذ دیگر او حاکم مطلق همدان نبوده. البته شاید معاون حاکم یا صاحب مرتبه ای بلند بوده باشد. در «تاریخ اولجایتو» تالیف ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی ۲۴ نفر بزرگان و حاکمان شهر دوره اولجایتو (۷۵۴-۷۶۱ هـ) را ذکر میکنند ولی ذکری از پدر سید علی نمی آورد.<sup>۲۷</sup> همین طور نامی از او در دوره سلطنت غازان خان (م ۷۰۴ هـ)

۲۴- مفاتیح المحیة (خطی) شماره ۵۲۳۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه و رساله ذکریه فارسی

چاپ در حواشی فصل الخطاب، تاشکند ص ۶۷.

۲۵- علاء الدوله سمنانی از جانب مادر سید بوده ولی کلمه «سید» با اسم او بندرت

آمده است. ۲۶- روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱ ص ۳۴۳.

۲۷- تاریخ اولجایتو (خطی) شماره ۲۴۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

یا سلطان ابو سعید ایلخانی (۷۱۶-۷۳۶ هـ) هم مذکور نیست.  
البته چنین به نظر می آید که سید شهاب‌الدین مرد مقتدری بوده و با امرا و سلاطین ارتباط داشته است. درین باره خود علی همدانی بفرموده است:  
«در امور والد التفات نمی‌کردم، بدان سبب که او حاکم بود در همدان و ملتفت به سلاطین و امراء»<sup>۲۸</sup>.

سید شهاب‌الدین اگرچه حاکم و مرد دنیا داری بوده ولی فقراء و درویش و علماء و فضلاء را دوست میداشته است و باین گروه ارادت و احترام می‌گزارده است. سلطان محمد خدا بنده اولجایتو چون گنبد شهر سلطانیه را بنا کرد، برای تبرک جویی میخواست که اجتماع بزرگان و درویش ایران و عراق را آنجا تشکیل بدهد. سید شهاب‌الدین بنا بر خواهش سلطان چهار صد ولی الله و علمای دین و فقرا را دعوت داد، و دو سال بعد از تاسیس گنبد مذکور<sup>۲۹</sup> این دعوت عملی شد، یعنی در سال ۷۱۵ هـ که علی همدانی آنگاه پسر دو ساله بود. پدرش او را هم در محضر این بزرگان آورد و هر یک از بزرگان برای او دعایی خوانده برای اعتلای مقام او دمت مناجات به جانب خداوند متعال بلند کردند. اول این بزرگان سید علاء الدوله سمنانی بود و آخر ایشان خواجه قطب‌الدین نیشابوری.<sup>۳۱</sup>

### اشتباهی در خلاصه المناقب

در بیان کردن کیفیت این اجتماع، صاحب خلاصه المناقب دچار اشتباه گردیده و بیشتر نویسندگان بعدی سعی کرده اند که بطریقی آنرا درست بنمایند. جعفر بدخشی مینویسد که درین اجتماع هر یک ازین چهار صد بزرگان به علی همدانی حدیثی یاد دادند و ۳۳ یا ۳۴ تن از ایشان به او اجازه ارشاد و خرقه دادند. ولی سید آن موقع خرقه ها را قبول نکرد، زیرا اول می خواست

۲۸- خ - م (با) ۴ الف (لا : برگ ۵).

۲۹- طبق تاریخ گزیده (ص ۶۵۷) گنبد در عرف عام در سال ۷۱۳ هـ تکمیل یافته است ولی سال ۷۱۵ اصح می نماید.

۳۰- خ - م (لا) برگ ۱۲.

۳۱- خ - م (لا) برگ ۱۳.

مسافرت‌های خود را به انجام برساند.<sup>۴۲</sup>

عقلاً این امر ممتنع مینماید که پسر دو ساله چهار صد حدیث را بشنود و یاد بگیرد و نیز اینکه به او اجازه ارشاد و خرقة پوشی داده شود و او رد کند و بر نامه مسافرت‌ها در پیش داشته باشد. امین احمد رازی در «هفت اقلیم» برای پذیرفتن این مطلب سال ولادت سید را در ۷۰۳ هـ و سال اجتمع بزرگان مذکور را در ۷۱۰ مینویسد<sup>۴۳</sup> ولی این مطلب نه فقط با حقائق موجود مخالف است بلکه در مورد پسر هفت ساله هم کمابیش همان اشکالات موجود است.

اصل این است که جعفر بدخشی یا نساخ بعدی خلاصه المناقب این مطلب را طور دیگر آورده اند و الاعلی همدانی خود در رساله «اوراد فتحیه» آن مطلب را بصورت منطقی و عقلی بیان فرموده است. «اوراد فتحیه» محتوی احادیث و اخبار و ادعیه است که . . . ۴ تن از بزرگان برای او نوشته اند. ولی کجا؟ میفرماید: «در محلی که سلطان محمد خدا بنده علیه الرحمه اکابر خراسان و عراق را جمع ساخته بود و خواجه خضر علیه السلام نیز در آن مجلس حاضر بود»<sup>۴۴</sup>. پس این ملاقات در عالم روحانی روی داد که سید راه سلوک را طی کرده بامر شیخ خود عازم مسافرت‌ها بود (در حدود سال ۷۳۳ هـ که سید آنگاه تقریباً ۲۰-۲۱ ساله بود). درین موقع ۳۴ تن از بزرگان او را خرقة بخشیدند و اجازه ارشاد داده اند.

### خانواده

خانواده سید علی از دیر باز بسیار محترم و معزز بوده است. سادات علوی همدان از زمان سلاجقه مقتدر و صاحب اثر و نفوذ بودند و حکومت همدان بیشتر متعلق با افراد این خانواده بوده است. اقتدار بیشتر در دست علویان حسنی<sup>۴۵</sup>

۴۲- ایضاً «مستورات»، مجالس المومنین، و نزهة الخواطر . . . (ج ۲) و گنجینه توحید چاپ تهران.

۴۳- خطی برگ ۱۹۳ کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه تهران.

۴۴- اوراد فتحیه - خطی بشاره / ۴۲۵۰ کتابخانه ملی مک.

بوده اما علویان حسینی هم تا حدی در اقتدار شریک بوده اند. پدر سید حاکم همدان و خال او سید علاء الدوله سمنانی قبل از ورود به وادی عرفان و ترک تعلقات مادی حاکم ناحیه سمنان بود. قبل از علاء الدوله سمنانی مذکور چند تن دیگر از خانواده علویان به لقب علاء الدوله مذکور اند مانند عربشاه فخرالدین و علاء الدوله تاج الدین م. ۵۲۳ هـ. همینطور در «تاریخ اولجایتو» چند سید علوی جزو اعیان و ارکان دولت مذکور هستند چون سید علاء الدین محمد و سید عماد الدین عماد الملوک و سید حمزه و غیرهم.<sup>۳۷</sup>

از خلاصه المناقب معلوم میشود که پدر سید علی چندین غلام و برده در اختیار داشت و آنان را گاهی بامرای خود می بخشید. در آنجا این طور مذکور است: «روزی حضرت سیادت در اثنای سفر با چند سواری مواجه شد و یکی از آنها فرود آمد و سر بر قدم حضرت نهاده بسیار گریست. سید علی پرسید که او کیست؟ گفت فلان بنده وی که امیر شهاب الدین به فلان امیر بخشیده است»<sup>۳۸</sup>

متأسفانه درباره خانواده و والدین سید علی اطلاعات ما ازین بیشتر نیست. البته در خلاصه المناقب از قول سید علی میآید که در تربیت او مادرش فاطمه و خالش سید علاء الدوله (علاء الدین) سمنانی سعی بسیار کرده اند و در نتیجه آن علی همدانی بدین مرتبت معنوی رسیده است. علی همدانی سه برادر و دو خواهر هم داشته است.

### تعلیم و تربیت و مجاهدات راه سلوک

والدین سید برای تعلیم و تربیت او وسائل عالی فراهم کرده بودند و او بنا بر استعداد فوق العاده خود ازین سهولت ها استفاده شایانی نموده است. او وقت خود را بیشتر در نوشتن و خواندن کتب و کسب علم و دانش

۳۶- مجله آموزش و پرورش، شماره ۲، سال ۱۳۱۸، ص ۳۰-۳۸.

۳۷- تاریخ اولجایتو مذکور برگ ۱۹۴. ۳۸- خ-م (با) برگ ۷۳.

صرف مینمود و به لهو و لعب و بازیهای عادی بچگان التفات نمیورزید. تحصیلات او در تحت رهنمایی خال او سید علاءالدوله سمنانی صورت میگرفت. اول قرآن مجید را حفظ کرد و بعداً علوم مروجه و متداوله را از خال خود فرا گرفت<sup>۴۰</sup> علاءالدوله او را بحسب تمام یاد میداد و تبصره سید در علوم اسلامی از آثار او پیداست و اساس اینکار را آن مرد سمنانی گذارده بود.

### در خدمت اخی علی دوستی

حضرت علاءالدوله برای سلوک باطنی علی همدانی را در خدمت مرد متقی ابو البرکات تقی الدین اخی علی دوستی یا دوسی<sup>۴۱</sup> (م-۷۲۲ یا ۷۳۴ هـ) فرستاده بود این مرد از قتیان و صوفیه بوده و یکی از مریدان علاءالدوله. حضرت علاءالدوله نسبت به علی دوستی احترام و محبت زیاد ابراز میفرمود و وقتی گفته است: «. . علی دوستی ما را مریدی و شاگردی است که صد هزار شیخ و استاد را شیخ و استاد است. . . علی دوستی از محبوبان ماست»<sup>۴۲</sup> پس این مرد یکی از بهترین افرادی بود که از علاءالدوله تربیت یافته اند.

چون سن علی همدانی در تربیت اخی علی دوستی به دوازده سال رسید او در احوال و حرکات جالب استاد خود می نگریست. میدید که استادش بخلوت میروید و آنجا چیزی میخواند و سرش را می جنباند. روزی سید از اخی علی پرسید که این چه کار است که انجام میدهید؟ اخی جواب داد که ذکر میگویند. سید دوباره پرسید که آیا «ذکر» گفتن با سر جنباندن ارتباطی دارد؟ اخی شیخ جواب داد: «آری مرا شیخ محمود مزدقانی چنین تعلیم داده است». علی همدانی بعد از تأمل کوتاه، از استادش خواهش کرد که او را هم «ذکر» بیاموزد و استادش خواهش او را بقرین قبول داشت. سید تا سه روز مرتباً با شیخ خود

۴۰- سید علاءالدوله بیا بانکی سمنانی را از آن روز که شغل دولتی ترک کرده و وارد وادی عرفان گردیده بیشتر علاءالدین میگفته اند و در خلاصه المناقب هم چنین آمده است (برگ ۴ الف).

۴۱- میگویند این کلمه دومی است و آن طائفه ای است در سمنان (شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی، ص ۵۸).  
۴۲- خ-م (لا) برگ ۱۲.



بر «ذکر» مداومت نمود و بالاخره «غیبتی» بدست آورد. در این غیبت دید که حضرت رسول الله (ص) بر سر بام بلندی قرار دارند. سید علی سعی کرد که تا آنجا برود و در قرب حضرت رسول (ص) قرار بگیرد ولی نتوانست. پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «نزد شیخ محمود مزدقانی برو تا ترا درین مقام بیارد»<sup>۴۳</sup>

سید ازین «غیبت» و فرمان رسول (ص) شیخ اخی را آگاه کرد و از وی التماس کرد که او را در خدمت شیخ مزدقانی رازی ببرد. و شیخ علی او را در رباط خانقاه مزدقان<sup>۴۴</sup> در حضور شیخ محمود آورد و معرفی نمود.

فاصله زمانی بین «ذکر» گفتن علی همدانی در خدمت اخی<sup>۴۵</sup> و رسیدن به خدمت شیخ مزدقانی زیاد نبوده است. بنا بر این سید از ۱۲ سالگی تا آخر حیات خود عابد و ذاکر بوده و وقتی در ضمن مجاهدات صعب و عبادات سخت خود فرمود: «آنچه با زین العابدین (ع) دادند بمن هم داده اند و صفت علیای زین العابدین از لقب شریفش معلوم میشود»<sup>۴۶</sup>.

#### در حضور شیخ محمود

در وقت ملاقات علی همدانی شیخ شرف الدین محمود مزدقانی رازی (م ۶۶۷ هـ) با و اینطور خطاب فرمود: «... اگر برای مخدومی در خانقاه آمدی من از سر قدم می سازم که مرا نباید در خدمت تقصیر کنم و اگر از برای خدمت آمدی کفش این غلام سیاه که اوست کناس خانقاه پیش او باید نهاد تا بمقصود برسی»<sup>۴۷</sup>.  
سید علی برای خدمت و طی راه سلوک آمده بود و نه برای مخدومی. او تمایل شدید برای خدمت نشان داد و بدست شیخ بیعت سلوک نمود و خدمت

۴۳- ایضاً، با: برگ ۱۱ لا برگ ۱.

۴۴- مزدقان در میان ری قدیم و ساوه، دهکده ای بوده است معجم البلدان، جلد ۲، ص ۱۲۱.

۴۵- اخی علی دوستی چون بیک وقت از شیخ علاءالدوله و شیخ محمود مزدقانی مستفیض میگشته مولانا جامی او را «صاحب السر بین الاقطاب» خطاب کرده است.

نقحات الانس، ص ۴۴۷. ۴۶- خ م با برگ ۲۴ ب.

۴۷- خ م با برگ ۱۱ و نیز در مستورات برگ ۸۴ با تفاوت عبارات.

پست مذکور را در خانقاه انجام میداد او کفش ها را در پیش صاحبان کفش می نهاد تا به سهولت بپوشند ، و علاوه بر خدمت مذکور به دستور شیخ ذکر می گفت.

### مجاهدات

او تا یک سال در آنجا ذکر گفت ولی حضور نیافت. روزی از روی یأس و افسردگی به شیخ گفت که کار کناسی باو بدهند و کناس را بجای او برای «ذکر» بنشانند. شیخ از روی فراست میدانست که سید بچه علت اینطور میگوید. شیخ جواب داد : «کناس مبرز خانقاه را پاک می سازد و تو نفس خود را نمیتوانی پاک ساخت ؟ برو در خلوت و همت بلند دار تا بر آید کار»<sup>۴۸</sup>

سید دوباره وارد ذکر و خلوت شد و با همت بلند خود و راهنمایی شیخ کامل کم کم لذت «حضور» را حس میکرد. چندی بعد او در ذکر این قدر مستغرق شد که طاقت ذکر شنیدن نداشت پس شیخ بدیگران دستور داد که در نزدیکی سید «ذکر» را باواز بلند نگویند زیرا که خوف «ازهاق» روح او بود.<sup>۴۹</sup>

شیخ محمود تا سه ماه دیگر سید را مورد آزمایش سخت قرار داد. درین مدت طعام باو خیلی کم و برای رمق جان میدادند و این ابتلا را سید «چاه زندان» مینامد و میگوید درین مدت زنجیر ها بر پایش بود. این آزمایش

۴۸- خ - م (با) برگ - چنانکه خواهیم دید شیخ محمود چندی بعد علی همدانی را برین کار گمارده است. جالب است که مؤسس سلسله کبرویه (نجم الدین کبری مقتول ۸۶۱۸) هم یکی از مریدان برجسته خودش یعنی شیخ بغدادی خوارزمی (مقتول ۸۶۱۳) را به کاری پست گمارده ، ولی چون شیخ بغدادی طبعی بسیار حساس و لطیف داشت از انجام آن کار پست منقلع میگردد و بوساطت مادرش حضور نجم الدین کبری التماس رساند که خدمت دیگری باو تفویض کنند. شیخ در جواب مادرش فرمود : «این سخن از تو عجب است که علم طبع دانی ، اگر پسر ترا شب صفاوی زحمت دهد من دارو به غلام ترک دهم پسر تو صحت نیابد» این قول شیخ کبری حکمت او امر شیوخ را نشان میدهد ر - ک : تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری اویسی ، ص ۷۸-۷۹.

۴۹- خ - م (با) برگ ۱۲.

همینقدر نبود. حالا شیخ سید را کار کناسی خانقاه تفویض مینماید. پس از چندی او سید را از کار کناسی معاف کرد و بکار سقائی گداشت و مدتی سید این خدمت را انجام میداده است.<sup>۵۰</sup> سید علی از ضیق همه گونه مجاهدات مردانه بیرون آمد و جزو مریدان عزیز شیخ محمود در آمد.

شیخ ، علی همدانی را در سفر و حضر با خود میداشته و باین طریق هم در تربیت بیشتر او میکوشیده است. مثلاً درباره مسافرتی در خلاصه المناقب اینطور آمده است : « . . . جناب سیادت فرمود که وقتی در سفر بودم بخدمت شیخ محمود و حال آنکه خدمت شیخ با درویشان به روزه بود. فرمود و آب افطار شیخ را من برداشته بودم. شش فرسنگ راه رفتند و در اول وقت عصر بادای عصر اشتهال نمودند. در میان نماز بودم که یکی از سفها که همراه بود از آن آب بخورد. لاجرم آن بقیه را ریختم و باز سوی آن منزل که آب بود رفتم و آب گرفتم و بمنزل بیتوته رسیدم در وقت افطار — شیخ بغایت حدید در من بدید نفحه تبسم نمود<sup>۵۱</sup> میفرماید که در آن شب شیخ بعضی از اسرار را بروی گشوده که قبلاً نامکشوف مانده بود. صاحب مستورات این واقعه را بکمی اختلاف نقل کرده است. میفرماید که مسافت بین ایشان و منزل آب ۲۴ فرسنگ بوده و سید علی این فاصله را از روی کرامت در وقت کمی طی نموده و قبل از غروب آفتاب آب روزه را آورده است.<sup>۵۲</sup>»

### سماع و رقص

طبق آداب صوفیانه بعد از دریافت حضور ، علی همدانی برقص و سماع تمایلی پیدا کرد و در هفته ای دوبار علی التواتر در حیاط خانقاه مزدقان این عمل را انجام میداد.<sup>۵۳</sup> این سماع برای تحریک و تهییج جذبات لطیف و عالی است و آداب و رسوم مخصوصی دارد. وقتی علی همدانی راجع با اهمیت رقص و سماع صوفیانه به جعفر بدخشی فرمود : « هر که در بدایت ارادت عاشق سماع نباشد از وی هیچ کاری بر نیاید» بقول صاحب مستورات وقتی از علی همدانی راجع

۵۰- مستورات (ع) برگ ۸ .  
 ۵۱- خ - م - (با) برگ ۱۲ .  
 ۵۲- مستورات (ع) برگ ۸-۹ .  
 ۵۳- خ - م - (لا) برگ ۱۲ .

به سماع پرسیدند که اصلش چه است؟ گفت که از روی شرع اسلامی آن بدعت است و نادرست و برای ناپخته ها و نارسیده ها بکلی ممنوع است. اضافه نمود که سماع امری است که بدون اختیار از شدت جذبات سر میگیرد و آتشی است که سوز عشق و محبت الهی را تیز تر و شمله ورتر میسازد. سماع مربوط به عشق است و عشق دلیل و برهان منطقی ندارد.<sup>۵۴</sup>

### بیل زنی و اختیار سکوت

بجز دو روز مذکور هفته برای سماع علی همدانی تا شش سال روز های دیگر هفته پیوسته در خلوت می بود و درین مدت بجز ذکر و فکر سخنی از امور دنیا بزبان نمیآورد. البته گاهی بفرمان شیخ خود بعد از نماز و ورد صبحگاهی با بیل زدن در باغ اشتغال مینمود ولی بیشتر در حالت سکوت بود. درین وقت سن وی به ۱۸ رسیده بود (سال ۷۳۱ هـ). او اجازه داشت که در ایام اربعین در خدمت اخی علی دوستی به همدان برود و در مجمع فقراء و دراویش آن شهر شریک باشد. این اجتماع فقراء در مسجد و خانقاه وسیع همدان صورت میگرفت و علی همدانی در آن شرکت می جست.<sup>۵۵</sup> در نواحی این محل علی همدانی هم مسجد و خانقاه بنا کرده بود.

### سرزنش شیخ

در همدان بعد از گزاردن او راد صبحگاهی دراویش بفرمان شیخ کارهای سخت و پرمحنت جسمانی انجام میدادند و در اوقات «اربعین» علی همدانی هم در همدان شریک کارهای آنان می بود باری سید با دراویش دیگر بامر شیخ اخی سنگ ها را از جایی بجای دیگر میبرد - طبق طبع کنجکاو خود روزی از شیخ پرسید که بردن سنگ ها از این جابه آنجا بدون هدف معین چه فایده ای در بر دارد؟ شیخ ازین سئوال ناراحت و عصبانی شده کفش از پای خود بیرون آورد و آن را بشدت تمام بر پشت سید زد و سپس گفت: «فایده آنست که کفار نفوس در زمره اسلام در آیند»<sup>۵۶</sup> ضرب آن کفش اینقدر موثر بود که علی

۵۴- برگ ۵۵ تا ۵۸. ۵۵- خ م (لا) برگ ۱۲. ۵۶- درخ - م (بر) فقط آمده و نسخ «لا و با» این مطلب را فاقد است.

همدانی فرموده است: «... نعل کفش در گوشت من نشست و حالی گویا خاموشی آن آواز کفش بگوش من میرسد».

این سرزنش سید باداب شیخانه و مرادانه برای این امر بود که در حکمت امور نباید سؤال کرد والا اخی علی دوستی بشخص وی احترام زیاد قائل بود و وقتی میگفت که او علی همدانی را همان اندازه محترم میشمارد که شیخ علاءالدوله سمنانی را. در میان هر دو این قدر علاقه بوده که وقتی سید و اخی خلوت خصوصی داشتند، شیخ علاءالدوله را هم برای شرکت در آن راه نمیدادند<sup>۵۷</sup> ولی در آداب شیخانه اینگونه سرزنش و سختی ممکن است زیرا بقول حافظ:

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید  
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

#### وفات اخی و بازگشت حضور شیخ محمود

علی همدانی تا دو سال برای «اربعین» بخدمت اخی شیخ علی دوستی در همدان می آمد و سپس به باجازه او به مزدقان بر میگشت. در سال ۷۳۲ هـ (بروایت خلاصه المناقب) سید بعد از «اربعین» اجازه یافت که بمزدقان برود و هم مصمم بود که بعد از ده روز حرکت کند. روز دوم سید در نزدیکی خلوت گاه شیخ اخی آمد تا وقتی که شیخ بیرون بیاید از او خدا حافظی کرده مرخص و عازم مزدقان گردد. شیخ آن روز خلاف معمول بیرون نیامد و تاخیر فوق العاده واقع شد. در اویش و یاران علی همدانی را گفتند که در خلوتگاه شیخ برود و همانجا ازو خدا حافظی کند. چون علی همدانی آنجا رفت دید که حضرت اخی بجهت اثبات ذکر سر بر زانو نهاده رحلت فرموده است.

علی همدانی و در اویش دیگر تدفین اخی را انجام دادند و بعد از مراسم روز سوم علی همدانی به خدمت شیخ محمود رسید.<sup>۵۸</sup> در آن اوان مدت مرید بودن وی بنظر حضرت محمود تمام شده بود و او علی همدانی را برای فواید گوناگون روحانی دستور داد که در ربع مسکون عالم سیر و سیاحت فرماید و

علی همدانی مسافرتهاى طويل خود را در پيش گرفت. از گفتار ما اشتباه بعضى از نويسندگان که بقول آنان علی همدانى فقط بعد از فوت علی دوستى بخداست شيخ محمود رفته است<sup>۵۸</sup> مرتفع ميگردد. رضا قلى خان هدايت اصلاً اخى علی دوستى را ذکر نکرده و نوشته که علی همدانى در اول مرید شيخ محمود بوده و سپس در خدمت علاءالدوله رسیده است<sup>۵۹</sup> و این بیان هم اشتباهى است.

### مشائخ سلسله فقر

علی همدانى در تصوف (یا در فتوت) فرقه تازه اى بوجود نیاورده است. او در گروه صوفیه اى است که روش شيخ ابو العناب نجم الدين طامة الکبرى خيوقى (مقتول ۵۶۱۶هـ) را دنبال میکنند و «کبرویه» نامیده میشوند. طريق شيخ کبرى (کبروى) را بعضى فکر میکنند که شاخى است از نخل سهروردیه<sup>۶۰</sup> ولى اينطور نیست. البته این دو سلسله موارد مشترک زیاد دارند. طريقه نجم الدين کبرى در ایران مانند طريقه سهروردیه رواج زیاد داشته و هر دو روش جداگانه و مستقلى بوده است. طريق مولويه در آسيای صغیر و طريق ذهبیه در ایران از طريق کبروى ناشى شده است.<sup>۶۱</sup>

بانى سلسله سهروردیه شيخ شهاب الدين ابو حفص عمر بن محمد (م-۵۶۳۲هـ) است که فقط معاصر نجم الدين ابو النجيب عبدالقاهر سهروردى (م-۵۶۳هـ) بوده است. ولى نويسندگان در میان این دو «سهروردى» فرقى نکرده اند. شيخ ابو نجيب عم حقیقى شيخ شهاب الدين است و سلسله نسب هر دو به ابوبکر صديق منتهى ميگردد.<sup>۶۲</sup>

چنانکه ذکرى رفت علی همدانى در طريق اولاً از شيخ علی دوستى استفاده کرده است. شيخ اخى علی در فتوت مرید علاءالدوله و در طريق مرید

۵۸- بزرگان و سخن سرايان همدان ، (ج ۱)، ص ۸۳ ، ادب فارسى در پاکستان ، ص ۴۰۱ .

۵۹- رياض العارفين ، ص ۱۷۸ . ۶۰- کشير (۱) ، ص ۸۹ ، آب کوثر ، ص ۴۷۶ .

۶۱- سرچشمه تصوف در ایران ، ص ۱۹۸-۱۹۹ ، ارزش ميراث صوفيه ، ص ۱۰۱ .

۶۲- نفعات الانس ، ص ۴۷۲-۴۷۳ .

شیخ محمود بوده است. خود شیخ محمود هم در طریقت از مریدان برجسته شیخ علاءالدوله بوده است.

### شیخ اخی و شیخ محمود

از لفظ اخی پیداست که شیخ ابو البرکات اخی علی دوستی از اخیان و جوانمردان بوده و یکی از وقایع جوانمردانگی او را صاحب خلاصة المناقب هم نقل کرده است: «... هر سال هزار جوی پالیز بکشتی بدست مبارک خود و هر سال خوب شدی و چون خربزه رسیدی بدست خود بمردم دادی»<sup>۶۳</sup>. مؤلف میفرماید که اخی از غله کشتهای خود به مردم می بخشید و حد اکثر بمردم دعوت طعام میداد. این اخی در سال ۷۱۴ هـ از حضرت علاءالدوله خرقة و اجازه دریافت داشته و صورت اجازه علاءالدوله برای اخی در روضه هشتم «روضات الجنان و جنات الجنان» چنین آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم. در خلوت ستین که این بیچاره را در صوفی آباد بامر غیبی اتفاق نشستن افتاد، فرزند عزیز علی دوستی در عشر اخیر رمضان سنه ۷۱۴ هـ عزلتی اختیار کرده و حق تعالی او را باقصی مطالب خواص الحضرة الربانیة رسانید و این بیچاره کتاب ربانی و شمشیر سبحانی و آئینه رحمانی در «غیب» به او داد و بعد الاستخارة او را اجازت داد تا در طالبان حق بامر حق تصرف کند. در شریعت بوفق آنچه در کتاب کریم و سنت نبی امی صاحب الخلق العظیم است گوید و شنود و در طریقت اگر پای از جاده بیرون نهند بدست همت این شمشیر بردارد و سر هوای ماسوی خدا از آدمان را از تن جدا کند و دائماً در آن آئینه حقیقت ترجمان می نگردد و جمال ولایت خود و سیمای اعمال ایشان را مشاهده میکنند و اگر نقصانی هم یابد در حال بتدارک مشغول شود و بهیچ نوع نگذارد که غباری از عالم حدوث به گفتن و خوردن بر چهره آن آئینه نشیند و اگر نعوذ بالله تعالی از کلمات و لقاات حظوظی غباری نشست هم در حال روی بخلوت آرد و بصفای فکر آن غبار را پاک کند.

دیگر شیخی خانقاه روضه که در سمنان بر شارع عام مقابل مسجد جامع

ساخته ام بدو مقرر گشت و نصف عشر آنچه به روضه داده ام از موقوفات حق او باشد تا در صرف ما لابد خود میکند و بر آن موجب که دروقفیه نوشته ام خدمت مجاوران بجای میآور دتا برکت آن بدو «واصل» و «احوال» ما را شامل گردد. علاء الدوله سمنانی. امضاء».

در باره شیخ محمود این حکایت کوتاه از زبان علی همدانی در «خلاصه المناقب» آمده است: «روزی گر به ای در خانقاه مزدقان، غذا از نصیب خود زیاد میخورد و سیر نمیگردید - شیخ محمود نسبت به این گربه حریص و شکم خیره کمی عصبانی شد و چیزی فرمود - گربه بعد از مدت کوتاهی بچه خود را در دهان گرفته برگشت و در پای شیخ افتاد. شیخ خوشحال گردید و گفت: گربه هدهد وار جواب عتاب گفت»<sup>۶۴</sup>.

از زندگانی شیخ شرف الدین محمود<sup>۶۵</sup> و اخی شیخ مطالب دیگر که مربوط به زندگانی علی همدانی باشد در دست نیست.

### شیخ علاء الدوله سمنانی

شیخ علاء الدوله که تذکره نویسان او را «ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد بیابانکی سمنانی (۲۲م رجب ۷۳۶هـ) مینویسند از بزرگترین مشایخ ایران است که در ربع اول قرن هشتم هجری چند تن از صوفیه و افراد لایق را تربیت نموده است. احوال زندگانی او خیلی روشن است و اخیراً کتاب سید مظفر صدر سمنانی در باره شخصیت وی چاپ شده<sup>۶۶</sup> که تا حدی جامع تهیه شده است. احوال مختصر او و بدین قرار است: در سال ۶۵۹هـ در ناحیه بیابانک سمنان تولد یافت. پدران او از ملوک سمنان بودند. از طرف مادر

۶۴- خ - م (با) برگ ۱۴ و اشاره به سورة النمل آیات: ۱۹، ۲۸.

۶۵- برای احوال شیخ علی دوستی و شیخ محمود، ر- ک: «روضات الجنان و جنات الجنان، مجلد ۲ (روضه هشتم).

۶۶- شرح احوال و آثار و افکار علاء الدوله سمنانی، تهران ۱۳۳۴ ش.



سید<sup>۶۷</sup> ولی بظاهر خال حقیقی میر سید علی همدانی ، آنطور که در خلاصه المناقب آمده<sup>۶۸</sup> نبوده است<sup>۶۹</sup>.

در ایام جوانی ملازم درگاه ارغون ایلخان مغول بود. اما جذبۀ روحانی او را در ربود و بخانقاه کشانید. پس همه دارایی خود را بمسئدحقان داد و خود گوشه‌ی گزید و بعبادت و ریاضت پرداخت. چنانکه مکرر چله نشینی کرد و گویند بیش از هفتاد اربعین گذرانید. با این همه مکرر میگفت که اگر آنچه در آخر عمر معلوم من شد در اول معلوم میشد ، ترک ملازمت سلطان نمیکردم و در دربار سلطان بکار متمدیدگان میرسیدم. و واقعاً نفوذ قدرت او درین دوره عزلت بقدری بود که امیر چوپان<sup>۷۰</sup> از امراء بزرگ مغول بدو التجاء کرد و او در باب وی نزد سلطان ابو سعید وساطت نمود<sup>۷۱</sup>. علاء الدوله در تصوف

۶۷- نسب شیخ علاء الدوله سمنانی از طرف ما در با نوزده واسطه بحضرت علی (ع) منتهی میگردد. نسبش را سید جمال الدین احمد بن عبثه حسنی (م - ۵۸۲۸هـ) در «الفصول الفخریة فی اصول البریة» (تهران ، ۱۳۴۶ ش) اینطور آورده است: شیخ علاء الدوله سمنانی بن شرف الدین بن ملک سمنان (نامش ذکر نکرده است) این ملک سمنان یعنی جد علاء الدوله شوهر سیده زهره بنت سید القاسم بوده و شجره سید القاسم بدین قرار است: سید القاسم ابن جمال الدین محمد بن الحسن بن ابی زید بن علی بن ابی زید بن علی بن ابی زید بن علی کبکی بن عبدالله بن علی بن ابراهیم بن اسمعیل المنقذی بن جعفر بن عبدالله بن حسین الاصغر بن علی زین العابدین بن حسین الشهید بن علی ، ص ۲۰۱.

۶۸- خ - م (با) برگ ، ع الف.

۶۹- زیرا نسب ما در علی همدانی با ۱۷ فاصله بحضرت رسول یعنی با ۱۶ واسطه به حضرت علی میرسد و نسبت علاء الدوله به حضرت علی ۱۹ و برسول اکرم. ۲ واسطه دارد.

۷۰- امیر الامر ای سلطان ابو سعید بود ولی سعایت معاندان و عشق و محبت سلطان نسبت به دختر او (که زوجۀ سلطان شیخ حسن جلابر بود) مسبب عداوت گردید.

دوره سلطنت ارغون از ۶۸۳ تا ۷۶۹ بوده است ، ر - ک از سعدی تا جامی ، ص ۳۸ ، ۴۵ و ۶۷ ، ۷۲.

۷۱- ولی این وساطت ناموفق ماند و سلطان ، امیر چوپان را به قتل رساند و دخترش بغداد خاتون را بجهالۀ نکاح خویش آورد. ایضاً ، ص ۷۴ ، ۷۵.

بمقتضی شریعت پای بندی تمام داشت ، و از همین رو طریقه محی الدین ابن عربی و عقائد او را نمی پسندید. درین مورد در مباحث توحیدی وحدت وجود و وحدت شهود میان شیخ و معاصر برجسته او کمال الدین عبدالرزاق کاشانی متوفی ۳ محرم سال ۷۳۶ هجری چندین بحث و مکاتبت روی داده است.<sup>۷۲</sup>

مزار شریف و خانقاه شیخ در سمنان هنوز پابرجاست و زیارتگاه است. او در تربیت و راهنمایی میر سید علی همدانی سهمی بسزا را دار است.

سلسله طریقت و فقر علی همدانی با واسطه پنج شیخ زیر بمحضرت عمر الخیوقی نجم الدین الکبری معروف به «شیخ ولی تراش» می پیوندد (گویا شیخ کبری ششمین شیخ علی همدانی است):

- ۱- شیخ شرف الدین محمود مزدقانی رازی. ۲- شیخ علاء الدین (علاء الدوله) سمنانی. ۳- شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفراینی کرفی (م - ۶۹۵ هـ).<sup>۷۳</sup>
- ۴- شیخ جمال الدین احمد الجوزجانی (م - ۲۷۹ هـ).<sup>۷۴</sup> ۵- شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی (م - ۶۴۲ هـ).<sup>۷۵</sup> ۶- مؤسس سلسله کبروی نجم الدین الکبری.<sup>۷۶</sup>

#### انتهای سلسله علی همدانی

در خلاصه المناقب سلسله کامل فقر علی همدانی را به صورت ذیل نقل کرده است (بعد از اسامی شش شیخ که در بالا ذکر گردید):

- ۷- شیخ ابونجیب عبدالقاهر سهروردی. ۸- شیخ احمد غزالی. ۹- شیخ

۷۲- نفعات الانس، ص ۴۸۳ تا ۴۹۱ از سعدی تا جامی، ص ۷۴.  
 ۷۳- سفینه الاولیاء، ص ۱۰۶. خزینة الاصفیاء جلد ۲، ص ۲۸۱. در نفعات الانس سال ولادت او ۶۳۹ هجری نوشته شده ولی سال وفات را ذکر نکرده است، ص ۴۳۹.  
 ۷۴- نفعات الانس، ص ۴۳۸.

۷۵- ایضاً، ص ۴۳۶، ۴۳۷. خزینة الاصفیاء، ج ۲، ص ۲۶۷. سفینه الاولیاء، ص ۱۰۶. میگویند مزارش در اصفهان و معروف به گنبد لالا میباشد. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۷۶- در شرح احوال و آثار و افکار شیخ رساله دکتری نوشته دکتر ابو القاسم سلامیان سال ۱۳۴۱ ش و کتاب دیگری در احوال و آثار نجم الدین الکبری از منوچهر محسنی موجود است، تهران ۱۳۴۶ شمسی.

ابو بکر نساج . ۱۰ - شیخ ابو علی رود باری . ۱۱ - شیخ ابو القاسم جرجانی .  
 ۱۲ - شیخ ابو عثمان مغربی . ۱۳ - شیخ ابو علی کاتب . ۱۴ - شیخ ابو القاسم جنید  
 البغدادی . ۱۵ - شیخ سری سقطی . ۱۶ - شیخ معروف کرخی . ۱۷ - حضرت امام رضا .  
 ۱۸ - حضرت امام موسی کاظم . ۱۹ - حضرت امام جعفر صادق . ۲۰ - حضرت  
 امام زین العابدین . ۲۱ - حضرت امام حسین الشهید . ۲۲ - حضرت امام علی  
 ابن ابی طالب . ۳۲ - جناب حضرت رسالت‌آب<sup>۷۷</sup> . تذکره نویسان متعدد این  
 سلسله فقر سید را ازین ماخذ نقل کرده اند ولی در سایر کتب سید<sup>۷۸</sup> این سلسله  
 فقر با کمی اختلاف بیان شده است و آن اختلاف این است که سید علی بعد از  
 اسم معروف کرخی نام پنجم امام (شماره ۱۷ تا ۲۱) را در زمره مشائخ خود  
 ذکر نکرده است و بجای آنان به واسطه تن از مشائخ : شیخ داود طای<sup>۷۹</sup>  
 و شیخ حبیب عجمی<sup>۸۰</sup> و شیخ حسن بصری<sup>۸۱</sup> سلسله فقر خود را بحضرت علی (ع)  
 میرساند.

علت این اختلاف بظاهر ناشی از آن است که در خلافت معروف کرخی  
 بعد از حضرت امام علی بن موسی الرضا در میان کبار صوفیه اختلاف است.  
 درین مورد استاد فاضل آقای جلال الدین همای اصفهانی در مقدمه «مصباح  
 الهدایة و مفتاح الکفایة» مینویسد: «معروف کرخی . . . تربیت شده حضرت علی  
 بن موسی الرضا علیه السلام بود . . . اما چون او قبل از آن حضرت (۳۰۲ هـ)  
 در سال ۲۰۱ هـ فوت کرده است<sup>۸۲</sup> . . . محققان صوفیه در باره معروف معتقد

۷۷ - خ - م (با) برگ ، ۱۰ .

۷۸ - مثلاً در رساله فقریه (۳۲۵۸ خطی کتابخانه مرکزی) و «اوراد فتحیه» (۱۶۶۶  
 عکسی کتابخانه مرکزی) و داودیه (که همان فقریه میباشد : ۶۷۲/۱۳ عکسی  
 کتابخانه مرکزی).

۷۹ - «ابو سلیمان داود بن نصر طائی . . . در حدود سال ۱۶۵ هـ در عراق میزیسته است»  
 سرچشمه تصوف در ایران ، ص ۸۰ .

۸۰ - معاصر شیخ حسن بصری ایضاً ، ص ۷۶ . ۸۱ - م - ۱۱۰ هـ .

۸۲ - در سرچشمه تصوف در ایران ، ص ۸۰ میآورد: «ابو محفوظ معروف بن فیروز یا  
 فیروزان کرخی . . . در ۲۰۵ وفات کرده است» .

بجانشینی از حضرت رضا علیه السلام نیستند». در ضمن سلاسل تصوف استاد شادروان سعید نفیسی نوشته است: «معروف ترین طرق تصوف در سلسله ارشاد مشائخ خود اتفاق ندارند. پیداست که این سلسله ها را به مبادی اسلام رسانیده اند و هر کدام از ایشان آن را یکی از ائمه یا اصحاب رسول یا تابعین پیوسته اند. برخی از ایشان این نسبت را به امام علی بن ابی طالب . . . و برخی به حبیب عجمی بصری معاصر حسن بصری که زندگی او چندان روشن نیست و ایرانی بوده است رسانیده اند»<sup>۸۳</sup>.

خلاصه این گونه اختلاف تنها در مورد علی همدانی نیست بلکه چنانکه اشاره رفت در سایر خرقه ها نیز موجود است و درین ضمن مطالعه روضات الجنان و جنات الجنان جالب است: در جلد اول این کتاب دو سلسله فقر طبق آنچه در خلاصه المناقب<sup>۸۴</sup> آمده و دو سلسله دیگر مطابق آثار علی همدانی<sup>۸۵</sup> بیان گردیده است.

#### سلسله در فتوت

علی همدانی از بزرگان فتوت قرن هشتم نیز هست - پیر فتوت او شیخ ابو العیامن نجم الدین محمد بن محمد (یا احمد) الاذکانی (۶۹۹ - ۷۷۸ هـ) بوده و او هم یکی از مریدان شیخ علاء الدوله سمنانی میباشد<sup>۸۶</sup>. شیخ اذکانی علاوه بر خرقه فتوت، در فاش مبارک حضرت رسول (ص) و ستون خیمه آن حضرت را هم به سید عطا کرده بود و این هر دو و عصای علی همدانی هنوز هم در مسجد شاه همدان «سری نگر کشمیر» نگهداری میشود. گفته اند که این هر دو تبرک رسول را حضرت امام حسین همراه میداشته و بعد از شهادت آن امام در کربلائی معلی بدیگران رسیده است<sup>۸۷</sup>.

۸۳- سرچشمه تصوف در ایران، ص ۷۶.

۸۴- خرقه شیخ مولانا محمد شیرین تبریزی مغربی (م - ۸۱۰ هـ) و خرقه شیخ صفی الدین

اسحق اردبیلی (م - ۷۳۵ هـ)، ص ۶۸ - ۲۵۰.

۸۵- خرقه توبه مولانا شیخ اکمل الدین مظفر بزازی قزوینی (نوشته شده در ۸۰۸ هـ)

و خرقه دیگری از شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی مزبور، ص ۹۷ - ۲۵۱.

۸۶- جواهر الاسرار خطی شماره، ج ۱۱، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

۸۷- تحایف الابرار یا تاریخ کبیر، ص ۳۵۶.

سلسله فتوت سید هم در گروه «کبرویه» است البته باخرقه فقرا و اختلاف دارد - اسامی مشائخ او که بوسیله آنان او به حضرت نجم الدین الکبری می پیوندد در زیر نقل میگرددد: . - شیخ اذکافی مذکور ۲ - شیخ محمد بن جمال، ۳ - شیخ نورالدین سالار، ۴ - شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی، ۵ - نجم الدین الکبری. سلسله فتوت کامل او در آخر رساله «فتوتیه» مذکور است که در نشریه معارف اسلامی تهران (شماره ۱۱ تا ۱۳) چاپ شده است.

### اسامی مشایخی که علی همدانی از آنان خرقه و اجازه دریافت کرده

درین باب مذکور گردیده که علی همدانی بعد از دوره تعلیم و تربیت و مریدی در «واقعه‌ای» با . . . ع ولی الله ملاقات نمود و سی و چهارکس از بزرگان او را خرقه دادند و اجازه ارشاد هم. او میفرماید که حضرت خضر هم در میان آنان بود. علی همدانی خرقه‌ها را پذیرفته ولی اجازه ارشاد را تا پایان مسافرت‌های خود عملی نکرده بود. اسامی این ۳۴ تن از بزرگان و توضیح مختصری در باره بعضی از آنان در زیر ذکر میگرددد<sup>۸۹</sup>:

شیخ محمود مزدقانی رازی، شیخ اخی علی دوستی، شیخ محمد بن محمد اذکافی، اخی محمد حافظ<sup>۹۰</sup>، اخی محسن ترک، اخی حسین، شیخ محمد اسفراینی، شیخ جبریل کردی، شیخ خالد لریستانی، شیخ ابوبکر طوسی، شیخ نظام الدین یحیی خرامانی<sup>۹۱</sup>، شیخ شرف الدین درگزینی<sup>۹۲</sup>، شیخ اثیر الدین ورکانی،

۸۹- خ - م (با) برگ، ۱۷. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۲، ص ۱۰۹. (درخ - م ۳۳ امم است).

۹۰. بظاهر از اخوان تیره (دوم) که ابن بطوطه را ضیافت کرده بود. ترجمه سفرنامه ابن بطوطه، ص ۳۰۰.

۹۱- م- ۷۵۲هـ که ذکر او در ضمن بشارت دادن برای ولادت علی همدانی در همین باب رفته است.

۹۲- درگزین ناحیه ایست در تبریز. شیخ از محدثان و عالمان دین و بزرگان صاحب کرامت بوده و در حدود سن حد سالگی بسال ۷۴۳ هـ فوت کرده است. (روضات الجنان و . . . جلد ۱، ص ۵۷۸ - ۵۷۹) شیخ از اقران حضرت علاء الدوله سمنانی بوده است. ابن بطوطه مینویسد که شیخ حافظ قرآن و تاجر بخشنده بوده است و در موقع سفر ابن بطوطه باووام داده بود که او در موقع بازگشت خود ادا کرده است . . . ، ص ۶۶۷ - ۶۶۸.

شیخ نجم الدین همدانی ، شیخ محی الدین لتکانی ، شیخ محمد مرشدی ، شیخ عبدالله مطری «مصری»<sup>۹۴</sup> ، شیخ علی معری ، شیخ برهان الدین ساغرچی<sup>۹۴</sup> ، شیخ مراد اکر بدوری ، شیخ عمر برکانی ، شیخ عبدالله سفالی ، شیخ ابو بکر ابو حرب ، شیخ بهاء الدین قمکندی ، شیخ عز الدین خطابی ، شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری<sup>۹۵</sup> ، شیخ رضی الدین آوجی ، شیخ عبدالرحمن مجذوب طوسی ، شیخ محمد بن محمود مجذوب طوسی ، شیخ حسن بن مسلم ، شیخ العابدین محمد مغربی ، شیخ عوض علاف ، شیخ ابو القاسم تحطوی و شیخ سعید (یا ابو سعید) حبشی رحمت الله علیهم<sup>۹۶</sup>.

۹۳- بظاهر کلمه «مطری» بجای «مصری» از روی اشتباه کتاب نوشته شده است. شیخ اخی عبدالله مصری از جهان گردان و صوفیه معروف است که این بطوطه در مصر با او ملاقات کرده است ، ص ۳۰۵.

۹۴- «... از مشائخ تصوف در قرن هشتم. از بزرگان شام و روم بوده که بخراسان ظاهرا نزد علاء الدوله سمنانی رفته است ، سرچشمه تصوف در ایران ، ص ۱۵۷. نیز ر - ک نفعات الانس ، ص ۴۴۳ - ۴۴۴».

۹۵- صوفی معروف شبه قاره هند و پاکستان (۶۶۱ - ۵۷۸۲هـ). ترجمه تذکره علمای هند ۲۳۱ - ۲۳۲. خزینه الاصفیاء، جلد ۲ ، ص ۲۹۲.

۹۶- این همان شیخ است که در توجیه لقب «علی ثانی» برای علی همدانی درین فصل قول او نقل کرده ایم - درباره شخصیت عجیب او صاحب خلاصه المناقب (با برگ ، ۲۰) مینویسد که «خدمت شیخ سعید حبشی که صوفیان آن بزرگوار را ابو سعید میگویند در هر زمان بصورت دیگر دیده شدی و با هر زائری یکبار محبت داشتی ... اگر خادم یک روز کرات در آمدی ، شیخ را در هر کرات بصورت دیگر دیدی». از رساله مستورات معلوم میشود که این شیخ ادعا های عجیب داشت. مثلاً اینکه او از اصحاب حضرت روح الله عیسی (ع) است و در زمان رسول (ص) سنش ۷۲۲ سال و در اوائل قرن هشتم هجری ۱۴۳۵ سال بوده است (ع : برگ ، ۱۱ - ۱۲ - ۱۳). در خلاصه المناقب قول دیگر او منقول است : «... وقتی که آمنه را به عبد الله میدادند من در مکه بودم» (برگ ، ۶ ، با). این بطوطه هم سفر نامه خود را از ذکر او آراسته است مینویسد که با شیخ سعید مراکشی مجاور مدینه الرسول در سال ۵۷۲۸ ملاقات کرده است. گمان میرود که منظورش همین سعید حبشی باشد (ترجمه فارسی سفر نامه ، ص ۱۱۱).

شخصیت شیخ مانند شیخ ابوالرضا بابار تن هندی و عجیب و مجهول و باور نکردنی است.

## فصل دوم

### مسافرت های دوره جوانی

مسافرت های سید علی در حدود سال ۵۷۳۳ هـ شروع شده (سن ۲۰ سالگی) و تا سال ۵۷۵۳ یعنی ۲۱ سال تمام ادامه داشت. ازین رو سید را میتوان از میاحان بزرگ عالم اسلام دانست ولی متأسفانه او وقایع مسافرت های خود را برشته تحریر نیاورده و الامیتوانست سفر نامه خود را در حدود «الرحلة» معاصر خود ابن بطوطه (۷۰۳-۵۷۷۹ هـ) ترتیب بدهد. آگاهی مختصر ما از این گونه مسافرت های وی بیشتر بوسیله «خلاصة المناقب» و یا 'مستورات' می باشد.

#### هدف های مسافرت

این گونه مسافرت های سید طی راه سلوک و فقر است و هدف نهائی او وعظ و تبلیغ و راهنائی خلق خدا بوده است. سید این مسافرت ها را بصورت بسیار وسیع و دقیق انجام داده و بقول خودش «سه بار از مشرق تا به مغرب سفر کردیم. بسی عجائب در بحر و بردیده شد و هر بار به شهری و ولایتی رسیدم عادات اهل آن موضع طریق دیگر دیدم». سید در ترتیب انجام این مسافرت ها گفته است: «در دفعه اول شهر بشهر و دفعه دوم قریه بقریه و دفعه سوم خانه بخانه<sup>۹۷</sup> جعفر بدخشی در ضمن ذکر هدف مسافرت ها مینویسد: «بعضی اولیاء را که اخیار نامند و به عدد هفت باشند میباح نیز خوانند زیرا که خدای تعالی ایشان را کمال معرفت بخشیده است و در بساط دنیا بسیاحت امر کرده است از مصالح عباد - و طلابی را که در اطراف دنیا باشند اهل سیاحت ارشاد کنند» بنظر او علی همدانی یکی از ایشان است.

علی همدانی برای تحمل صعوبت های مسافرت جذبه محکم داشته و در اتمام هدف های عالیّه خود از هیچ کوششی دریغ نکرده است. او بیشتر در حال

مسافرت بوده و در جای معینی مقام و توقف زیاد نکرده است. جعفر بدخشی میفرماید: «حضرت سیادت یکی از اکابر اهل سیاحت مطلقه بوده است زیرا که جنابش مسافر مقیم و مقیم مسافر بود» در جای دیگر اضافه مینماید: «دایم از منزلی بمنزلی میرفت» پس سید مسافری بوده که از لذت حضر کمتر استفاده کرده است.

### حدود مسافرتها و چند واقعه جالب

در باره حدود مسافرت های او غالب نویسندگان کلمه ربع مسکون (همه دنیا) را بکار برده اند ولی از چگونگی مسافرت های او که در ماخذ مذکور است برمیآید که بعضی ممالک اسلامی و روم را دیده است. اسامی بعضی ممالک و شهرها را که سید دیده است در زیر آورده میشود: مزدقان، بلخ، بخارا، بدخشان، ختا، یزد، ختلان<sup>۹۸</sup>، بغداد، ماوراءالنهر، شیراز، اردبیل، مشهد، کشمیر، شام (سوریه) سراندیپ (سیلان) ترکستان، لداخ (تبت) سائر نقاط شبه قاره هند و پاکستان و بلاد عربی. در مستورات میآورد که: «در یک موقع بعد از فریضه حج تمام ملک عرب را سیاحت نمود.»

از شهرهای دیگر که سید دیدار کرده، قبیچاق (ترکستان) گاندون و جبل القاف قابل ذکر است و در دیدن این شهرها و جاها سید اشرف جهانگیر سمنانی متوفی حدود ۵۸۲۸ هم همراه او بوده است.<sup>۹۹</sup>

بطور کلی سفرهای او پر از صعوبت و رنج بوده ولی همت بلندش باین آلام اعتنا نمی کند و کارش را دنبال میکند. چنانکه خواهیم دید این مسافرتها شخص او را اعتلا و صفای کامل روحانی بخشیده و او توانسته به تبلیغات دین مبین اسلام پردازد.

\*از کوهها و صحاری و دشتهای بی آب و گیاه میگذرد - وقتی تا ۲۸ روز بدون آب و نان یا هیچ گونه خوردنی سفر کرد. وقتی ۲۴ فرسنگ مسافت را بی آب و نان طی کرده البته از خستگی و صعوبت راه شکایت نکرده است.

\*زمانی بر مینای روش ایشارو فتوت غذائی را که داشته بدیگران می بخشد و

۹۸- از دوره ازبکان اسم آن «کلاب» یا کولاب گردید (ایضا).

۹۹- لطائف اشرفی جلد دوم مذکور در تذکره صوفیای بنگال بزبان اردو، ص ۳۱۰.



و خود گرسنه راه می‌برد.

\* روزی هم در سفر دریائی تختۀ کشتی میشکند و سید به زحمت بسیار جان سلامت میبرد. زمانی در محل پرخطر گرفتار میآید و بدشواری زیاد از آن مضیقه بیرون میآید.

\* گاهی او مشغول اذکار و او راد است و کاروانی که با آن سفر میکرد ترکش میکند. سید در غربت و تنهایی دچار مصائب و آلام زیاد میگردد و بعدا به کاروان می پیوندد.

\* زمانی در ضمن گذشتن از کوهها و غارها ، شیاطین و اجنه بر او هجوم میآورند و همینطور در صحاری با غولهای بیابانی برخورد میکنند ولی با قوت ایمانی و ادامه ذکر خود از این مضائق جان سلامت میبرد. زمانی درجائی بنا بر جهالت و سفاقت یک رفیق راه کار بدشواری میکشد و به صعوبت می انجامد.

\* سید چندین بار بسرزمین حجاز و بلاد عربی مسافرت نموده و دوازده بار حج گزارده است و بعضی از این مسافرتهای حج را در دوران جوانی انجام داده است.

\* در دوران مسافرتها در جوانی در سال . ۷۴ هـ بار اول بسرزمین کشمیر رسیده و اوضاع مشوش این خطه را بدقت مشاهده کرده است.

\* زمانی بهمراهی مرشدش شیخ محمود مزد قانی به طوس (مشهد مقدس) سفر کرده است. خودش به تنهایی نیز چندین بار به آن شهر مسافرت نموده بود.

\* زمانی سید مسافرت حج در پیش گرفته و تا یزد رسیده بود. در آن جا با ضرورت کمک به دراویش و فقراء روبرو گردید و از زاد راه هر چه که داشت در میان آن گروه تقسیم نموده بظاهر از فکر حج در آن سال منصرف شد.

\* علی همدانی برای زیارت نشان قدم مبارک حضرت آدم صلی الله به سراندیب (سیلان) مسافرت نموده است. او به کمک زنجیرها در سه روز موفق شد که بآن جای بلند و دشوار برسد و جای قدم مبارک را ببیند.

\* بعد از سراندیب سید تصمیم میگیرد که به چین برود و آنجا نشان قدم دوم حضرت آدم را زیارت کند. پس مسافرت خود را دنبال کرده و در مقام

زیتون رسیده است<sup>۱۰۰</sup> و در سفر دیگری به کعبه و مسجد اقصی رفته بود. \* در دوران همین مسافرتها سید به اسفراین رفته و در آنجا شیخ محمد بن محمد اذکانی را (شیخ فتوت او) ملاقات کرده است. این ملاقات عراقی وار سید در مستورات مذکور است.

### بشارت شیخ اذکانی برای فرزند

وقت ملاقات سید علی با شیخ اذکانی نزدیک ۷ سال داشت ولی هنوز مجرد میزیست. او بروش شیخ خود محمود مزدقانی از متأهل شدن دوری می جست، ولی شیخ اذکانی سید را بازدواج وادار نمود و چنانکه خواهیم دید او فکر سابق خودش را ترک گفت و در همدان ازدواج کرد. صاحب مستورات مینویسد که شیخ اذکانی- اولاً بشارت- علی همدانی را به فرزند بشارت داده و ثانياً او را دستور ازدواج داده است. خلاصه سخن بروایت شیخ جعفر بدخشی و شیخ قوام الدین بدخشی این است که شبی در خانقاه شیخ اذکانی علی همدانی را واقعه ای در خواب دست میدهد. در آن واقعه شیخ اذکانی سید را باز سفیدی هدیه کرد و بسیاری از اولیاء الله که آنجا بودند او را تبریک و تهنیت می گفتند. علی همدانی تعبیر آن رویا را «فرزند» درک کرد: «بعد از آن بحکم آن بزرگوار چون در سن چهل رسیدم - متأهل شدم خدای تعالی چندی بعد مرا فرزندی داد بنام محمد» سید محمد تقریباً ۲۰ سال بعد از ازدواج علی همدانی متولد شده است (سال ۸۷۷هـ) اما درباره سن دختر علی همدانی که زوجه خواجه اسحاق بوده اطلاعی در دست نیست ولی همانا از سید محمد بزرگتر بوده است.

## فصل سوم اقامت در همدان

زندگانی بیست ساله سید بعد از بازگشت از مسافرتها تا سال ۷۷۲ هـ بر ما روشن نیست. ولی بنظر میرسد که او درین دوره هرج و مرج تاریخ ایران مشغول کارهای علمی و ادبی و ارشاد و تبلیغ حقائق دین مبین بوده است. او در مولد خود مسجد و خانقاه بزرگ بنا کرده و در آن جا بعبادت و ریاضت می پرداخته و نیز بوعظ گفتن و تدریس اشتغال داشته است.<sup>۱۰۱</sup>

صاحب مستورات در واقعه زیر جوانمردی و بذل و ایثار علی همدانی را نقل کرده است که بظاهر مربوط به همین دوره میباشد: «آنجناب سیادت آنقدر سخی بود که اگر هزار شاهی نذر میرسید، در آن لحظه بفقیران میداد. روزی خود هرچه در بدل هزار درم خریده بود، پیش حضرت قطب الواصلین ابوالمعالی شرف الدین محمود مزدقانی نذر کرد و شیخ در تعجب ماند و هر زمان پیش درویشان خود نقل میکرد که مثل میرسید علی همدانی هیچکس صاحب همت و عزیمت نباشد».

چنین بنظر می رسد که او درین مدت مسافرتی طولانی در پیش نگرفته است ولی چون بقول جعفر بدخشی او «مسافر مقیم و مقیم مسافر بود» البته در نواحی همدان گذر می کرده و بارشاد خلق خدا میپرداخته است و این مطلب از رسائل و تألیفات او پیداست. درین دوره او به ختلان رفته و باهالی آن خطه معرفی گردیده و چون آن محیط مساعد بوده، برای تبلیغ و ارشاد و نیز بنا بر اصرار بعضی از ارادتمندان، چندی بعد بان ناحیه نقل مکان نموده است. از خلاصه المناقب معلوم میشود که سید علی نسبت به خطه ختلان علاقه وافر داشت و قبل از نقل مکان نهایی چندین بار به آنجا رفته است. ولی باید در نظر

بگیریم که او از نیاز های تبلیغ در کشمیر هم غافل نبوده و با آن خطه در تماس بوده است. در سال ۷۶ هـ دو نفر از بزرگان همدان را که اسامی گرامی آنان میر سید حسین سحنانی و میر سید تاج الدین سحنانی می باشد و مدفون کشمیر هستند برای مطالعه احوال و اوضاع به کشمیر فرستاده و بوسیله آنان از دگرگونی اوضاع آن ناحیه مطلع می شده است.

علی همدانی در معبد معروف همدان که بنام «گنبد علویان» شهرت دارد بخلوت و ذکر و چله میپرداخت و هم در آنجا گاهی به طلاب درس میداد. این معبد در جای باغ میر عقیل و در عقب «دبیرستان علویان» فعلی هنوز هم با برجاست و جزوی از آثار باستانی دوره سلاجقه آن شهر بشمار میرود در انتهای خانه متصل به این گنبد مزار های بزرگان قرار دارد.

### گنبد علویان

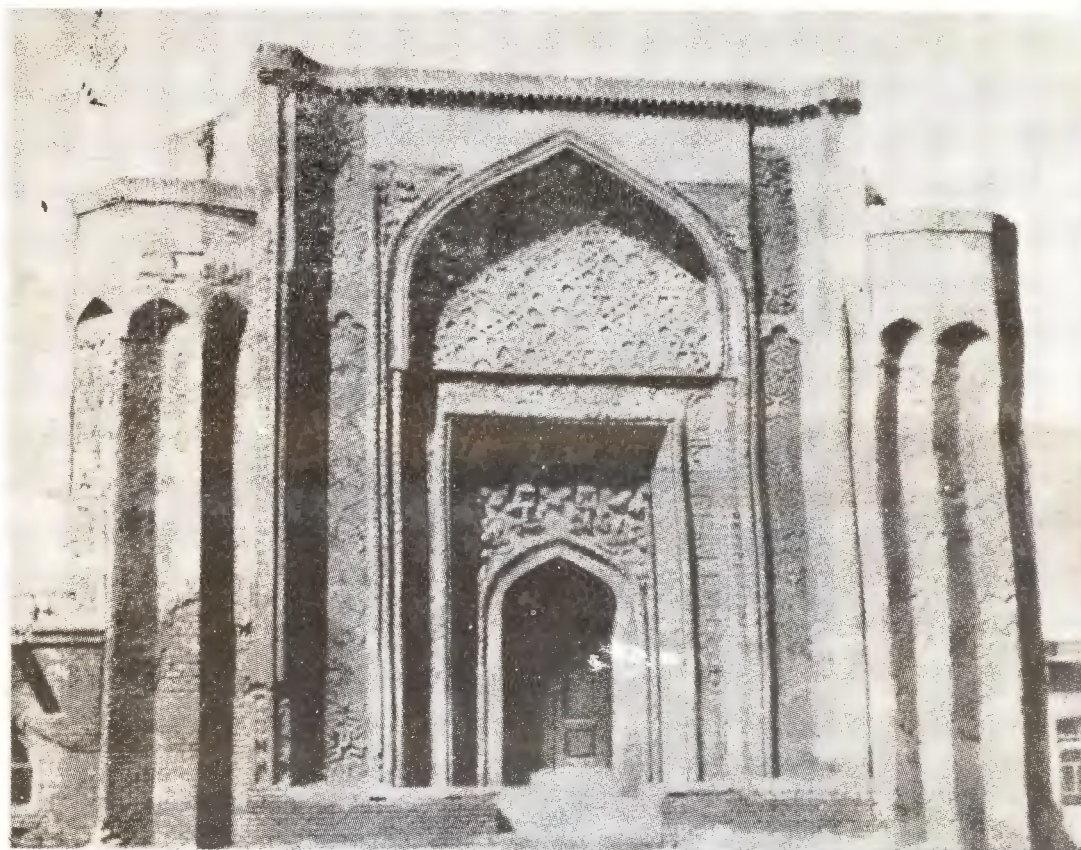
راجع باین گنبد آقایان سید محمد محیط طباطبائی<sup>۱۰۲</sup> و علی اصغر حکمت<sup>۱۰۳</sup> تحقیقات مفصل بعمل آورده اند و اینجانب هم موقع دیداری از آن در اوت ماه سال ۱۹۶۷ م، از دانشمندان همدان پرسش بعمل آورده ام.

گنبد علویان بنای قرن ششم هجری دوره سلاجقه است. درین قرن علویان همدان اثر و نفوذ زیاد داشتند. این معبد عینا از روی نقشه خانه کعبه بنا شده و از همین جهت مردم همدان میگویند که «از خانه سید بخانه کعبه راه نزدیکی است»<sup>۱۰۴</sup> و مقصود شان از کعبه همین گنبد است. منزل علی همدانی متصل به این معبد بوده است و او راه میان منزلش و این معبد را سری ساخته و در اوقات خاص بدون اطلاع کسی برای عبادت خداوند متعال باین مقام ایاب و ذها بداشته است. آثار این راه سری هنوز هم باقی ولی از بیرون بسته شده است. شایع است که سید علی همدانی سیاهپوش در آن محل مدفون است و مقصود عامه اشتباهاً همین شاه همدان است در حالی که او مدفون ختلان (کولاب) میباشد و برین

۱۰۲- مجله آموزش و پرورش ۲ سال ۱۳۱۸ ش، ص ۳۰-۳۸.

۱۰۳- ماهنامه یغما شماره ۸ سال ۱۳۳۰ ش، ص ۳۴۲-۳۴۳.

۱۰۴- ماهنامه مذکور یغما، ص ۳۴۳.



گنبد علیمرغان هرات



گنبد علویان - همدان



سردر گنبد علویان - سمرهان





دلیل آن صدها مآخذ در دست است و مزارش هم باقی است. بعقیده استاد حکمت سید علی همدانی سیاهپوش مدفون همدان از احفاد شاه همدان میباشد. او یکی از عرفای مسلسله نور بخشیه بوده و استاد حکمت سید سیاهپوش مذکور را میر سید علی همدانی دوم نامیده اند.

بنظر ما شاید او از نیاکان شاه همدان باشد چون در نیاکان ذی نفوذ او - جد پدرش بنام علی بوده است: . . . و هو این السید شهاب الدین بن محمد بن علی. . . ولی در احفاد میر سید علی همدانی کسی بنام علی شناخته نشده است.

در انتهای خانه گنبد علویان دو مزار است و از بالا به هم متصل. بنا بر شهرت در همدان علاوه بر میر سید علی همدانی سیاهپوش، شخصی بنام سید زید ابوالحسن هم در آن محل مدفون است. بعضی گمان برده اند که یکی از دفن شدگان امیر سید محمد نور بخش است<sup>۱۵</sup>. ولی در این اشتباه شکی نیست. سید نور بخش از سال ۸۵۰ هـ در یکی از قراء سولقان (شهریار) نزدیک تهران توطن اختیار کرده و بعد از وفاتش روز ۱۴ ربیع الاول ۸۶۹ هـ در همان محل مدفون گردیده است<sup>۱۶</sup>.

آقای دکتر مهدی درخشان «گنبد علویان همدان» را اشتباها با خانقاه معلی یا مسجد شاه همدان در کشمیر یکی دانسته و حریق بزرگ دوم آن خانقاه را که در سال ۸۹۲ هـ رخ داد بگنبد علویان منسوب دانسته. در جای دیگر مینویسد که گنبد علویان از بناهای قرن ششم هجری است و شاید علی همدانی این گنبد را بزحمت زیاد در قرن هشتم بتکمیل رسانده است<sup>۱۷</sup>.

گنبد علویان در قرن ششم ساخته شده<sup>۱۸</sup> معبد و چله خانه علی همدانی

۱۰۵- اطلاعات ماهانه شماره ۹ سال سوم ۱۳۲۹ ش، ص ۴۵.

۱۰۶- فرقه نور بخشیه رساله دکتری آقای دکتر ناصر الدین شاه حسینی، ص ۱۶ نیز اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، ص ۱۵۰.

۱۰۷- بزرگان و سخن سرایان همدان (جلد اول) ص ۸۳-۹۲.

۱۰۸- تحایف الابرار یا تاریخ کبیر، ص ۱۱۰.

الختلانی بوده اما درباره مقبره هایی که در انتهای خانه باقی است اطلاع دقیق در دست نداریم.

علی همدانی نویسنده کثیر الاثار است و تالیف صد و هفتاد کتاب و رساله فارسی و عربی را با و نسبت داده اند. زندگی دوره جوانی و پیری او بسیار مصروف و پر فعالیت بوده و بیشتر در جهانگردی گذشته است. بنا بر این اینطور فکر میکنیم که بیشتر آثار او در مدت اقامت وی در همدان نوشته شده است.

## فصل چهارم چگونگی مهاجرت به ختلان (کولاب)

تاریخ دقیق انتقال سید بناحیه ختلان و علت انتخاب آن خطه برای اقامت روشن نیست. ظاهراً از سال ۵۷۵۶ هجری یعنی پس از مرگ نوشیروان عادل ایلخانی شاید بابه وجود آمدن ملوک الطوائفی و جنگ امرای ایران ۱۰۹۹ علی همدانی از مولد خود دل تنگ شده و در سالهای بعدی عزیمت ختلان کرده است. در آنجا مریدان و یاران مخلص پیدا کرده و حاکم ختلان و امرای آن نواحی نسبت به او احترام زیاد قائل بودند. شهرت بزرگی و تقوی و کرامات او بکشورهای نواحی ختلان و بلخ و بدخشان و بخارا رسیده و حاکمان آن نواحی هم جمله در حلقه ارادتمندان او در آمده بودند.

بنا بر تحقیق خاور شناس و عالم شوروی پرفسور کولاکویف<sup>۱۱۰</sup> علی همدانی در خطه ختلان دهی خریده و آنرا وقف فی سبیل الله نموده خانقاهی و مدرسه ای هم در آنجا بنا کرده بود. در این ده جایی برای مزار خود هم معین و مجزی کرده بود که آنجا دفن شود.

تحقیق خاور شناس شوروی در رساله «انسان نامه» علی همدانی هم تاییدی دارد. میفرماید «نصف قریه که حق شرکا بود به دوازده هزار دینار خریدم و وقف خانقاه کردم و چون بخدمت شیخ عرضه داشتم غضب کرد و فرمود که پیش تر از بیع چرانگفتی تا بجهتی انفع از آن قریه مصروف آمدی؟ و در غیبت فرموده است که: الحمد لله که سید ملالت را از خاطر ما دفع کرد بسبب وقف کردن باقی قریه».

پس سید ختلان را وطن ثانی خود ساخته و همدان را ترک گفته بود.

۱۰۹- تاریخ مغول از مرحوم عباس اقبال، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۱۱۰- کشیر (۱)، ص ۱۱۶- ج.

او وسائل تربیت و تدریس مریدان خود را در آن ناحیه فراهم آورده بود. مردم علاقمند از دور و نزدیک بخدمت او میرسیدند و بعضی از مریدان او در ختلان بسیار ذی نفوذ بودند، مثلاً خواجه اسحق علی شاهی ختلانی (مقتول ۸۳۶هـ) و «اخى حاجى» یا «اخى حق گوی» ، که طوطی علیشاه نام داشت و قریه ای از قرای ختلان بنام او موسوم بوده است.<sup>۱۱۱</sup>

جعفر بدخشی در سال ۷۷۳ هـ بار اول<sup>۱۱۲</sup> علی همدانی را در ختلان دیده است. مینویسد که در قریه طوطی علیشاه از قراء ختلان در منزل اخى حاجى، علی همدانی را ملاقات کرده و سپس طبق تقاضای او اخى حاجى و علی همدانی هر دو به منزلش رفته اند. در همین سال جعفر بدخشی بعد از امتحان ها و آزمایشهای زیاد موفق شده که بردست علی همدانی بیعت کند.<sup>۱۱۳</sup> هم درین سال جعفر بدخشی در همراهی سید علی به مولد خود اندراب (غرب بدخشان) میرود ولی در راه بعلت کسالت سید به ختلان بر میگردد. در این سال علی همدانی دو رساله خود موسوم به «حل الفصوص» و «مشارب الاذواق» را به جعفر بدخشی میآورد. جعفر بدخشی به دو تن از یاران خود این رساله ها را یاد میدهد (حل الفصوص را به محمد بن شجاع و مشارب الاذواق را به بدر الدین بدخشی) و سپس این دو اثر سید در خانقاه ختلان مورد تدریس قرار می گیرد. جعفر بدخشی میفرماید که در همان سال او از علی همدانی علوم باطنی را فرا گرفته بود.

از رساله «مستورات» مسافرتهاى کوتاه سید بنواحى ختلان هم معلوم میگردد: مثلاً دعوت هايى که از طرف حکام بلخ و بخارا انجام شده و سید را مورد آزمایش قرار داده اند و همین طور واقعه و حسادت قاضى بخارا. جالب این است که چون علی همدانی از بوته های امتحان زر کامل عیار بیرون آمد،

۱۱۱- انسان نامه بشاره ۲۷۴ کتابخانه ملی ملک تهران.

۱۱۲- خ - م (با) برگ ۶۵.

۱۱۳- خ - م د برگ ۶۶- علی همدانی بعد از سه ماه جعفر بدخشی را به حضور خود بار داد و اجازه بیعت فرمود.

همه در جزو ارادتمندان او در آمدند. بعنوان مثال حاکم بخارا سید و همراهان او را تا چهار ماه مهان کرد و در بخارا خانقاهی بزرگ بنام وی بنا نمود.<sup>۱۱۴</sup>

### گرفتاریهای امیر

علی همدانی در ختلان و شهرهای همجوار آن بوعظ و تبلیغ میپرداخت در حین این کار او به غافلان و منکران سخنهای تلخ و نیشدار میگفت و همین امر باعث گرفتاریهای او میگردد. او بمزیدان همواره توصیه میکرد که باید این حدیث رسول<sup>ص</sup> را حرز جان کنند و عملی بسازند که : بهترین جهاد اینست که بحضور شاه جابر سخن حق گفته شود». در باره عزم جزم خود در نامه ای بنام سلطان غیاث الدین ، حاکم یاخلی مینویسد : « . . . اگر جمله زمین آتش گیرد ، و از آسمان شمشیر بارد ، آنچه حق باشد نپوشد و بجهت مصلحت فانی ، دین به دنیا نفروشد». پند و اندرز او به حاکمان و پادشاهان هم صریح و تند و شدید و موثر است و البته هر چه حق بود در کتبان آن ابداً نمیکوشید. در همین دوران بظاهر اشرار ماوراء النهر و منافقان قلمرو سلطان غیاث الدین مذکور در ایذای وی کوشیدند ، و نسبت به او بی احترامی روا داشتند. سید در نامه ای به سلطان میفرماید : «اگر خاطر عزیز آن میخواهد که اهل دیار باین ضعیف آن کنند که یزید کرد با حسین (ع) سهلست که ما این جفاها را سعادت خود میدانیم»<sup>۱۱۵</sup> در افشای جرم حق گوئی ، این حدیث نبوی (ص) نقل میکنند که : «سیاتی علی الناس زمان یکون جيفة حمار احب اليهم من المؤمن یأسره بالمعروف و ینههم عن المنکر. . .»<sup>۱۱۶</sup>

در سال ۵۷۷۲ هـ علی همدانی در خراسان به امیر تیمور بر خورد کرد که موجبی برای مهاجرت او به کشمیر بوده است.

۱۱۴- مستورات ع برگ ۳۷-۴۶.

۱۱۵- ۱۱۶- از مکتوبات امیریه می باشد.

## فصل پنجم

### مهاجرت علی همدانی به کشمیر

علی همدانی در سال ۷۴۰ بار اول وارد کشمیر شده و مدت چند روز اوضاع آن خطه را مطالعه کرده بود. آن موقع در حدود ۱۰ سال میگذشت که دین مبین اسلام در آن ناحیه راه پیدا کرده بود. او به نیاز تبلیغ دین در آن خطه آگاهی پیدا کرده همواره برای این کار علاقه داشت. بامر او در سال ۷۶۰ هـ دو تن از مریدان و نزدیکان او برای تبلیغ و بررسی اوضاع کشمیر وارد آن ناحیه شده بودند. یکی ازین دو تن میر سید حسین سمنانی چندین بار به ختلان برگشته و اوضاع را برای سید شرح داده است. او در سال ۷۷۳ هـ دوباره به کشمیر فرستاده شد و به برادرش میر سید تاج الدین سمنانی پیوسته است. ایشان در کشمیر نفوذ و احترام بسیار بدست آورده و از یاران فعال علی همدانی بوده اند. در مهاجرت سید علی به کشمیر نویسندگان دو گونه اظهار نظر نموده اند: یکی اینکه سید به میل خودش و دستور غیبی برای خدمت دین اسلام به کشمیر گزیده است دوم اینکه در نتیجه برخورد به امیر تیمور لنگ گورکانی و تهدید شدن بآن خطه مهاجرت نموده است.

صاحب خلاصه المناقب بظاهر از ترس تیمور گورکانی و امرای او مهاجرت سید را بصراحت ننوشته است (این کتاب در سال ۷۸۷ هـ تالیف گردیده است) ولی درباره گرفتاری نهائی سید اشارتی بلیغ مینماید: «در وقت رجوع از حج فرمود که ده ماه هست که هر کجا که ساکن شدم حضرت حکیم مطلق فرمود که برو مردم را ارشاد کن و امشب که درین قریه رسیدم «فتنه ای» در واقعه دیدم . . . در دو ماه هیچ جا قرار ندادند و چون در اندک زمانی متوجه ارشاد آمدم — فتنه ای برانگیخته شد» مؤلف اضافه میکند:

حضرتش دائم از منزلی بمنزلی رفته است از خوف جائران . . . ولی ابتلای عظیم که برای وی پیشامد کرد در ماورالنهر بوده که باعث شد وی وطن خودش را ترک گوید» این ابتلای عظیم همانا بر خورد با امیر تیمور است. صاحب رساله مستورات مینویسد که مهاجرت سید به کشمیر طبق دستور حضرت رسول<sup>ص</sup> بوده است: وقتی حضرت سید در هندوستان مسافرت میکرد در آن اوان شبی «واقعہ ای» دست داد. در آن واقعہ حضرت رسول (ص) علی ہمدانی را فرمود کہ: یا ولدی در کشمیر رو و مردم آجا را مسلمان کن. اگرچہ بعضی بشرف اسلام مشرفند اما بدتر از کافراند و مشرکانند چنانچہ قولہ تعالی: یا ایہا الذین آمنوا انما المشرکون نجس. . . مینویسد کہ بعد از این واقعہ علی ہمدانی چندین بار فرمود کہ «در کشمیر خواہم رقت» و در آخر ہمانطور کرد.

ہم این نویسنده نقل میکنند کہ پادشاہ کشمیر (بظاہر سلطان علاءالدین ۷۴۸-۷۵۵ھ) در خواب دیدہ بود کہ آفتاب از جنوب طلوع کردہ است. در تعبیر آن خواب راہب بودائی گفت: «شخصی از زمین ماوراءالنہر میآید و ہمہ ما را مسلمان میسازد.» پس طبق ہمان پیش بینیہا این کار از دست علی ہمدانی عملی شدہ است. در جایی دیگر صاحب مستورات علت مهاجرت علی ہمدانی بہ کشمیر را فتنہ و آشوب ذکر میکند و اضافہ مینماید کہ او این پیشامد را بیست سال قبل از وقوع آن پیش بینی کردہ بود: «روزی علی ہمدانی در خانقاہ بود و کسانش بخدمت حضور داشتند - وی گفت: بعد از بیست سال چنان فتوری در ولایت خواہد آمد کہ نہ پادشاہی ماندو نہ مردم آسایش میکنند و باعث جلای او بشود - آنان پرسیدند کہ کی میشود؟ در جواب گفت کہ بعد از بیست سال کہ پای ملوک غرجستان<sup>۱۱۸</sup> خواہد در آمد و چنان میشود کہ ما روی خانقاہ خود را نمی بینیم» مؤلف میفرماید کہ همچنان بودہ و تمام اہل

۱۱۸- مقصود آل کرت است - این سلالہ بعد از مرگ معزالدین کرت (م ۷۷۱ھ) ضعیف گردید و مدتی بعد تیمور آن را بکلی از بین برد - ک از سعدی تاجامی ص ۲۳۶ تا ۲۳۸ غرجستان یا گرجستان (عربی غرشتان) در جنوب «ہراة و شرق غور و المرورود» بودہ است معجم البلدان المجلد الرابع چاب بپروت.

ولایت جلای وطن شده اند و جماعت اولیاء الله از آن فتور گشته شدند نویسنندگان دیگر هم مهاجرت سید را بسبب آشوب و فتنه تیمور گورکانی نوشته اند.

مهم ترین اطلاعات را درین ضمن صاحب روضات الجنان و جنات الجنان در روضه هشتم آورده و خلاصه گفتار آن بدین امر دلالت میکند که امیر تیمور از نفوذ فوق العاده و شخصیت برجسته و حق پرست علی همدانی و مریدان او خائف بوده و درین صورت چاره ای نمیدید بجز اینکه وی را با ارادت مندانش از قلمرو خود بیرون کند. مؤلف در ضمن ذکر خواجه اسحق علی شاهی مینویسد: «خواجه اسحق ختلانی . . . از اولاد علیشاه ختلانی است که وی نیز مردی بزرگ بوده بحسب ظاهر و باطن . . . مغویان و مفسدان به امیر تیمور گورکانی عرض کردند که سیدی در ختلان پیدا شده و مریدان بهم رسانده و مدعی سلطنت است — از جمله خواجه اسحق ختلانی پسر امیر آرامشاه مرید وی گشته. چون امیر آرامشاه را دخل تمام در سلطنت امیر تیمور بوده — اندیشه نموده که ارادت خواجه اسحق باعث خرابی سلطنت وی میشود . . .» خواجه اسحاق را بدستور تیمور پیش او میبرند و خواجه در آن موقع آن عمامه سیاه پوشیده که مرشدش علی همدانی باو بخشیده بود. تیمور می پرسد «تو مرید کسی شده ای که باعث فتنه شده است؟» سپس دستور میدهد که عمامه سیاه را از سرش بردارد ولی خواجه التماس کرد: «اگر سرم را بردارند خوشحالم ولی حاضر نیستم که دستار علی همدانی را از سرم جدا سازم». تیمور از دستور قبلی خود صرف نظر کرده گفت «ترا مصادره ای میکنم باید دو هزار اسپ قبیچاق را حاضر کنی یا دستارت دور اندازی». خواجه که مرد متمولی بود مصادره را ادا کرد و آبروی دستار مرشدش را حفظ نمود.

#### ملاقات علی همدانی و امیر تیمور

سپس بدستور امیر تیمور، علی همدانی را برای ملاقات با او حاضر میکنند. چون تیمور شنیده بود که سید هیچ موقع پشت بکعبه نمی نشیند، عمداً او را پشت بکعبه نشاند و گفت شنیدم که پشت به قبله نمی نشینی — امروز چطور



خلاف کردی و اینطور نشستی؟ سید جواب داد: «هر که رو بشاکندی شک پشتش بقبله خواهد بود». تیمور سپس گفت: شنیده‌ام که برای بدست آوردن قدرت و حکومت کوشا میباشی؟ سید جواب داد: من بهر دو جهان اعتنائی ندارم. همه مال دنیا بر من عرضه کرده شد ولی از پذیرفتن آن خود داری کرده‌ام و مقصودم فقط رضای خداوندی است. درباره سلطنت شبی در خواب دیدم که سگ لنگی آمد و آن را در ربود. الدنيا جيفة و طالبها کلاب. ما روی به آخرت آوردیم دنیا را طالب نیستیم. خاطر جمع دارم مؤلف میفرماید که تیمور گفت که در آن ناحیه اقامت داشته باشد. علی همدانی خواسته تیمور را نپذیرفت و فرمود «از جانب حق جل و علی مامورم که به کشمیر بروم و اهل آن دیار را باسلام دلالت کنم شاید که مشرف باسلام گردند».

مؤلف تذکره مجالس العشاق ۱۱۹ برای هر کس داستانی آورده و چیزهای باور نکردنی نوشته که چندان اعتباری ندارد. درباره علی همدانی هم مینویسد که بحسن ظاهری علاقه داشته و بیکی از امرا و عزیزان امیر تیمور بنام امیر «برلاس» تعلق خاطر پیدا کرده است. چون سید بامیر ملاقات نمود، امیر پرسید: چرا این علامه سیاه را بر سر میبندی؟ سید جواب داد: چون نفس را کشته‌ام و مثل تو به ظاهر اشیاء علاقه ندارم. (همین مطلب را مولف تذکره صحف ابراهیم عینا از روی این کتاب نقل کرده است) غرض، این قول سید بر تیمور گران آمد ولی بر اثر نفوذ علی همدانی - نمیتوانست او را گزند برساند. البته سید و هم یاران او را دستور ترک وطن داد و در صورت عدم اجرای آن تهدید به قتل نمود.

در تحایف الابرار جلد اول این تهدید را چنین مینویسد: «تیمور گفت: از قلمرو ما بیرون رو و به موجب جناب سیادت پناه در آن ولایت خوردن و

۱۱۹- ص ۱۱۶، این کتاب در سال ۵۹۰۸ تالیف شده و منسوب است به سلطان حسین بن منصور بن عمر شیخ بن تیمور گورکان. ولی بقول ظهیر الدین بابر (م ۹۳۷هـ) این کتاب «بسیار سست و اکثر دروغ بیمزه» تالیف کمال الدین گزرگاهی میباشد. رک از سعدی تا جامی، ص ۶۳۸-۶۳۹ -

آشامیدن در قلمرو وی را بر نفس مبارک حرام کردند. فی الحال در مسجد نشستند و فرمودند که این ملک خداست و ساکنان درست کردند و بطی مکان برکوه پیرینجال رسیدند ظاهر است که از کوه پیرینجال، براه پاخیلی وارد کشمیر شدند زیرا این راه مناسب و کوتاه و هموار تر بوده است.

در نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر مینویسد: «... فلما عادالی خراسان وقع الخلاف بينه و بين الامير كوركاني في معنى الحكمة...» میرزا اکمل الدین کامل بدخششی کشمیری (م ۱۲۳۱ هـ) که چند استان از زندگانی میر سید علی همدانی و بزرگان دیگر را برشته نظم کشیده در جایی میفرماید:

گر نه تیمور شور و شر کردی کی امیر این طرف گذر کردی؟

خلاصه بحث ما اینست که اگرچه علی همدانی برای تبلیغ در خطه کشمیر علاقه وافر داشته و بقول بعضی ها از طرف خداوند متعال و رسول اکرم (ص) برای این کار مامور شده، ولی از روی علل ظاهری در نتیجه برخورد با میر تیمور گورکانی، به کشمیر مهاجرت کرده است.

### ارادت تیمور به علی همدانی؟

مرحوم استاد سعید نفیسی در ذکر مزار علی همدانی نوشته اند: «... بنای آن از تیمور گورکانی است و سنگ یشم سیاهی بر آن است مانند همان سنگی که بر قبر تیمور در سمرقند قرار دارد»<sup>۱۲۰</sup> همانطور بعضی ها نوشته اند که امیر تیمور گورکانی نسبت به علی همدانی ارادت ورزیده است.<sup>۱۲۱</sup> اینگونه قولها قانع کننده نیست. البته اگر مزار علی همدانی را یکی از جانشینان تیمور بنا کرده باشد جای تعجب نیست. ولی امیر شاهرخ بن تیمور (۸۱۲-۸۵۰ هـ) هم نسبت به مریدان علی همدانی خشونت و سختی تمام روا داشته و مرید عزیز و خلیفه سید، خواجه اسحق علیشاهی ختلانی با مریدان همین سلطان در سال ۸۲۶ هـ بقتل رسیده است. و کیفیت برخورد نور بخشی ها با وی هم معروف است بنا بر این شاید این مزار را پادشاهی مؤخر بنا کرده است.

۱۲۰- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، جلد دوم، ص ۷۵۳-۷۵۴.

۱۲۱- طرائق الحقائق، جلد دوم، ص ۴۷۸.

## گسترش دین اسلام در کشمیر و سهم میر سید علی همدانی در آن

دین مبین اسلام بطور کلی در خطه کشمیر دیرتر از سایر نقاط شبه قاره پاکستان و هند رسید. یعنی در نیمه اول قرن هشتم هجری (اوایل قرن چهاردهم میلادی). ولی بزودی گسترش قابل ملاحظه ای پیدا کرد و حکومت مسلمانان تشکیل گردید و الا قبل از آن این خطه را ناحیه قار بازان و مشروب خواران و بدکاران تلقی میکردند.<sup>۱۲۲</sup>

در سال ۹۳ (۷۱۲ م) محمد بن قاسم تازی، داماد و امیر ارتش حجاج بن یوسف ثقفی (م- ۹۵ هـ) برای انتقام جویی از حاکم سند (داهر) بر آن قسمت شبه قاره حمله کرد و این ناحیه را تا قسمت بزرگ پنجاب به تصرف در آورد. پسر داهر، حاکم سند به کشمیر فرار کرد و چند سر باز تازی در تعاقب وی وارد کشمیر شده بودند که اسم یکی از آنان حمیم بن سامه شامی بوده است. ولی از چگونگی و مدت اقامت آنان در آن خطه اطلاعی در دست نداریم.<sup>۱۲۳</sup> بقول آقای محب الحق ارتش تازیان به کشمیر حمله کرده ولی در فتح کردن آن توفیقی بدست نیاورده است.<sup>۱۲۴</sup> این اولین برخورد کشمیری ها با مسلمانان بود. در این جا لازم است متذکر شوم که قبل از حمله محمد بن قاسم هم عده ای از اعراب مسلمان در قشون راجه داهر مشغول خدمت بوده اند (حکومت این راجه از سند و مکران گذشته تا مرز کشمیر کنونی بوده است). ورود حمیم بن سامه و همراهان او بکشمیر در حدود سال ۹۵ هـ (۷۱۵ م) صورت گرفته است. البته صاحب تاریخ حسن مینویسد که تارا پیدیا، حاکم کشمیر (۶۹۴-۷۳۵ م) خود چندین بار با حکمرانان کابل و هرات و خراسان جنگ کرده و پس از پیروزی های خود فضلا و علمای آن خطه ها را بکشمیر آورده است و بعضی از آنها مسلمان بوده اند و<sup>۱۲۵</sup> در آن جا اقامت ورزیده اند.

۱۲۲- کشمیر (۱)، ص ۸۱.

۱۲۳- نیز بمجله هلال شماره ۳، سال سوم، ص ۳۷، مقاله دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی.

۱۲۴- کشمیر بعهد سلاطین، ص ۱۱۱.

۱۱۵- کشمیر، جلد دوم، ۸۴ و ۸۵.

بر خورد دوم اهالی کشمیر با سلطان محمود سبکتکین غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ هـ) بوده است. در سال ۴۰۴ هـ. سلطان محمود با آند پال (حکمران لاهور و ملتان) جنگ کرد و او را شکست داد. حکمران کشمیر بنام سانگارا ما هم درین جنگ بحکمران لاهور و ملتان کمک نظامی داده بود. محمود برای کینه کشتی و انتقامجویی در فصل زمستان همانسال به کشمیر حمله کرد. درباره این حمله در تاریخ حسن آمده است: «... در سال ۴۰۴ هـ سلطان، بکشمیر رسیده بود بتعاقب تری لوچن پال (پسر آند پال) حاکم لاهور... چون موکب منصور از راه راجور سایه انداز خطه کشمیر گشت، راجه آنجا بزور اقبال استقبال کرده تحایف و هدایای غریب و عجیب نزد حکومت گذرانید. سلطان بحال او ابواب احسان مفتوح داشته، خراج شاهی معمول کرده بر مملکت خود بدستور قائم ساخت... سلطان از دره کشمیر غنیمت بی شمار گرفته جمعی کثیر را بدین اسلام آشنا کرده یکماه در میر کشمیر گذرانیده به غزنین آمد» ولی بعضی از لشکریان مسلمان او در کشمیر باقی ماندند.<sup>۱۲۶</sup> ولی سلطان کشمیر بد عهدی کرد و مانع ادای خراج گردید سلطان محمود دوباره در زمستان سال ۴۱۳ هـ بکشمیر حمله کرد ولی بنا بر دشواری و برف بندی راهها موفق نشد که بان خطه ورود کند. محمود در حمله اول فقط قسمت جنوبی کشمیر یعنی جامون را گشوده بود و آن هم بنا بر بدعهدی حکمران کشمیر بی نتیجه ماند. سلطان بعد از آن نیز از فکر فتح کشمیر غافل نبوده و شعرای دربار او نیز در تحریک سلطان میکوشیده و در اشعار خود آرزوی دیدن کشمیر را میآوردند اند مثلا فرخی سیستانی (م ۴۲۹ هـ) میسراید:

گاهست که یکباره به کشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم از سر بت گوی  
شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیار امم تا کین نکشم زوی  
و در جایی خطاب به امیر محمد بن سلطان محمود میگوید:

۱۲۶- جلد دوم، ص ۸۴ و ۸۵.

۱۲۷- در زین الاخبار گردیزی، (ص ۱۸۵) سال حمله را ۴۱۲ هـ نوشته است. تهران ۱۳۴۶

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی لشکر ساخته خویش بکشمیر بری  
ولی محمود برای فتح کشمیر فرصت پیدا نکرد. البته در خدمت نظامی  
حکمرانان کشمیر مثلاً در دوره حکومت راجه هرش (۱۰۸۹-۱۱۰۱ م) ذکر  
چند تن از مسلمانان آمده است و باحتال قوی اینها از اولاد بازماندگان سپاه  
محمود بودند که بعد از حمله اول فاتحانه او آنجا اقامت گزیده بودند<sup>۱۲۸</sup>. همچنین  
مبلغان مذهب اسماعیلی چندین بار از قلعه الموت قزوین بکشمیر رفته و بظاهر  
بدون موفقیت برگشته اند. سیاح معروف ایتالیائی مارکوپولو که در حدود  
سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ م بناحیه کشمیر وارد شده عده قابل ملاحظه مسلمانان را  
ذکر میکند ولی بیشتر این تعداد بعلت ناامنی و آشوب تا اوائل قرن هشتم  
هجری از کشمیر خارج شده بودند. در اوائل قرن هشتم هجری جوانمردی  
مسلمان از وادی سوات (بخشی از پاکستان کنونی) وارد کشمیر گردید -  
اسمش شاه میرزا یا شاهمیر بوده است. این جوانمرد پرکار در خدمت  
نظامی راجه سمبها وارد گردید و بنا به استعداد و قریحه خداداد خود در اندک  
مدتی مورد توجه راجه کشمیر واقع شد. ولیعهد این راجه بنام «سهدیو» شاهمیر  
را جانشین و وکیل مطلق خود تعیین نموده و در هرکار مهم با او مشورت  
میکرده است<sup>۱۲۹</sup>.

در این زمان فرماندار ارتش والی کابل بنام زولچو یا ذوالقدر خان (بقول  
بعضی زلفی قادر خان<sup>۱۳۰</sup>) بکشمیر حمله کرد. این مرد، نامسلمان و سفاک بود و  
علتی هم برای حمله وی وجود نداشت بجز اینکه والی کابل (که خود دست نشانده  
ایلخانان مغول بود) میخواست مال غنیمت بدست آرد یا کشمیر را  
بگشاید. کشمیری ها نتوانستند که در مقابل این ناگهانی استقامت نشان  
بدهند و حمله وران را برون برانند. تا هشت ماه بازار قتل و غارت برپا بود و  
سپس بنا بر مقاومت و پایمردی شاهمیر مذکور ذوالقدر خان مجبور به فرار گردید

۱۲۸- تذکره ایران صغیر (دکتر عرفانی) ص ۲۰.

۱۲۹- کشیر (۱) ص ۸۲ آب کوثر، ص ۳۷۵.

۱۳۰- Kashmir through the ages p. 201.

و به کابل برگشت. ۱۳۱

در این نا بسامانی راجه سمبها و ولیعهد او از کشمیر فرار کرده بودند. عجیب تر اینکه پسر حکمران خطه لداخ (تبت) با اسم رنچن که در آن موقع با جمعی از نظامیان خود در کشمیر سیاحت دوستانه انجام میداد از دگرگونی اوضاع سوء استفاده کرده و بکمک نظامیان و دوستان خود حکومت کشمیر را در سال ۵۷۲۰ (۱۳۲۰م) بدست گرفت و بر تخت سلطنت جلوس نمود.

سلطان رنچن و نظامیان او از لداخ بر مذهب بودائی بوده اند و عوام کشمیر هندو، بنابراین اختلافات مذهبی در جریان بود و چندین بار جنگها و اغتشاشات خونین روی داد. سلطان رنچن ازین وضع خیلی تأسف می خورد ولی چاره ای نمیدید. سلطان از مذهب بودائی متنفر گشته بود ولی علاقه خود را به مذهب هندوان هم نشان نمیداد<sup>۱۳۲</sup> و در عالم تردد و شک و تذبذب بسر میبرد و در آخر الامر مسلمان گردید.

#### ۲- پید بلبل شاه سهروردی ترکستانی در کشمیر

میگویند رنچن روزی تصمیم گرفته بود که روز بعد صبح گاهان هر شخصی که مورد توجه او قرار بگیرد دین او را قبول کند و همان دین را بکوشش هر چه تمامتر در کشمیر رواج دهد. روز دیگر صبح زود بیرون آمد و برای عملی ساختن تصمیم خود هر سو نگاه میکرد. قضا را نظرش بر شخصی افتاد که محترم و معزز بود. این شخص سیدی متدین و مبلغ اسلام بود که چندی پیش از ترکستان وارد کشمیر شده بود. اسم گرامی آن سید بزرگوار، سید عبدالرحمن بلبل شاه سهروردی حنفی ترکستانی بود ملقب به شریف الدین. سید آن موقع وضو کرده و کنار رودخانه ابهت (جهلم کنونی) محوگزاردن نماز بود. سلطان رنچن نزد او رفت و از مذهبش پرسید. سید گفت مذهب من التزام به توحید خداوندی و احترام به بشریت است و آن مذهب اسلام است. سلطان رنچن اسلام

۱۳۱- در تاریخ کشمیر از ناراین کول تاریخ حمله را ۵۷۲۴ نوشته ولی پیداست که ۵۷۲۰ درست است.

۱۳۲- ولی بقول مورخان هندو- هندوها او را بدین خود نپذیرفته بودند. گلزار کشمیر برگ ۱۴۱ تاریخ کشمیر (ناراین) برگ ۹۵.

اختیار کرد و لقب سلطان صدر الدین گرفت او اولین پادشاه مسلمان بود که در کشمیر بر تخت جلوس کرده است. با مسلمان شدن سلطان صدرالدین، جمعی از خویشاوندان و امیران او هم دین اسلام را پذیرفتند. سید بلبل شاه مذکور هم کارهای تبلیغی خود را ادامه داد و ده هزار نفوس را بحلقه اهل اسلام در آورد، و در سال ۷۲۷ هـ فوت کرده. ۱۳۳

شاهمیر (شاه میرزا) در عهد سلطان هم پیشرفت شایانی بدست آورد او نه فقط اتالیق و وکیل حیدر پسر سلطان بود بلکه وزیر مقتدر سلطان نیز بود. بظاهر بمشورت شاهمیر، سلطان میخواست که تقویم قدیمی کشمیر را تغییر بدهد ولی برای نفوذ سال هجری قمری زمین مناسب فراهم نشده بود. بنا بر این از سال ۷۲۵ هـ سال کشمیری را رواج داد که تا دوره اکبر شاه امپراتور تیموری هند (که در سال ۱۵۸۶ م کشمیر را فتح کرده و ضمیمه سلطنت خود ساخته) ادامه داشته است. ۱۳۴

سلطان صدر الدین در سال ۷۲۸ هـ فوت کرد و برادرش اودیادیوا (که بودایی بود) جانشین او گردید. زن معروف سلطان صدر الدین کوتاه رین (کوتاه رانی) که بظاهر مسلمان و به باطن بودائی بود بعد از فوت سلطان دوباره علناً خود را بودایی تلقی میکرد و با برادر سلطان (یعنی پادشاه اودیادیوا) ازدواج کرد. کوتاه رانی نسبت بشاهمیر عدوات میورزید و او را از وزارت و اتالیقی پسرش منفصل کرد ولی بعنوان یکی از افسران نظامی او به خدمت ادامه می داد. در سال ۷۳۹ هـ سلطان اودیادیوا فوت کرد و کوتاه رانی اقتدار را بدست گرفت. البته شاهمیر و هواخواهان او هم غافل و بی خبر نبودند. شاهمیر از ضعف و فتور سلطنت استفاده کرده با کوتاه رانی و وزیر بودائی او بنام «بهکشانه» جنگ کرد و در انجام کار پیروز شد. کوتاه رانی و امرای او گرفتار شدند، ولی شاهمیر جوانمردانه همه را عفو نمود و معذرت و الحاح کوتاه رانی را پذیرفت و

۱۳۳- در واقعات کشمیر این شعر در تاریخ وفات سید منقول است :

سال تاریخ وصل بلبل شاه بلبل قدس گفت: خاص اله (۷۲۷ هـ)

۱۳۴- تاریخ حسن، جلد ۲، ص ۱۶۹.

گویا با او ازدواج هم کرد. ولی میگویند این زن چندی بعد خود کشی کرد. سلطان شاهمیر لقب شمس الدین را اختیار نموده تا سال ۷۴۸ هـ حکومت کرده است. در این سال، اقتدار را به پسرش جمشید سپرد ولی جمشید فقط چند ماه حکومت کرده است. پادشاهان معروف بعدی کشمیر که معاصران میر سید علی همدانی و پسر او میر سید محمد همدانی میباشند عبارتند از: ۱- سلطان علاء الدین ۷۴۸-۷۵۵ هـ ۲- سلطان شهاب الدین ۷۵۵-۷۷۵ هـ ۳- سلطان قطب الدین ۷۷۵-۷۹۶ هـ ۴- سلطان اسکندر معروف به بت شکن ۷۹۶-۸۲۰ هـ.

کیفیت اقامت ثلاثه سید در کشمیر بدین قرار است:

۱- در سال ۷۷۴ هـ چند ماه در آن خطه اقامت گزید و سپس برای سفر حج و زیارت خانه کعبه عزم سفر کرد.

۲- در سال ۷۸۱ هـ بار دوم به کشمیر آمد و تا اواخر سال ۷۸۳ هـ یعنی تقریباً دو سال و چند ماه در این منطقه مشغول فعالیت های گوناگون بود.

۳- بار سوم در اوائل سال ۷۸۵ هـ آمده و تا اواخر ۷۸۶ هـ همان جا ماند. یعنی در حدود دو سال اینجا گذرانیده است پس مجموع اقامت او در کشمیر در حدود پنج سال بوده است.

صاحب تاریخ رشیدی حدس میزند که علی همدانی شاید تا چهل روز فقط در کشمیر بوده است و مؤلف تاریخ فرشته بر آن سخن چنین ایراد میگیرد: «جناب امیر بایستی مدت مدید در کشمیر تشریف داشته باشند وگرنه در مدت چهل روز تمام شدن چنان خانقاه معلی عالیشان خالی از صعوبت نیست» - ولی خانقاه مذکور را میر سید محمد همدانی بنا نموده است نه علی همدانی.

### حواری کشمیر

میر سید علی همدانی همراه با . . . ۷ سید هنرمند ایرانی وارد کشمیر شده است. او با رفقا و نزدیکان خود در محله ای که به نام علاء الدین بوده بر کنار رودخانه ابهت (جهلم کنونی) فرود آمده بود. این همان مقام است که بعداً خانقاه معلی شاه همدان یا مسجد شاه همدان را آنجا بنا کرده اند. علی همدانی بعد از ادای نماز فجر و ذکر اوراد و وظائف شرعی در جائی بلند می نشست و با مردم راز



دین و بند و اندرز میگفت. او حقائق دین اسلام را با لحن شیرین و دل نشین و طبق استعداد مردم عادی بیان مینمود. بظاهر او بزبان فارسی وعظ میگفت و در بعضی موارد از ترجمان (که از رفقای او بودند و چند سال قبل از ورود سید در کشمیر توطن گزیده و زبان محلی را یاد گرفته بودند چون برادران سمنانی که عمو زاده او میباشند و افراد دیگر) استفاده کرده است. ولی صعوبت زیاد در مورد زبان در پیش نبود زیرا با ورود لداخیان (اهل تبت) و مردم ترکستان و خاصه مساعی حضرت سید بلبل شاه زبان فارسی در کشمیر قابل فهم و زبان عمومی گردیده و وسعت پیدا کرده به د. چنانکه دیدیم سلطان قطب الدین به این زبان شعر میگفته است و این اشعار او هم در واقعات کشمیری آمده است :

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه ای  
و ز لب شیرین توشوریست در هر خانه ای  
من بچندین آشنائی میخورم خون جگر  
آشنا را حال اینست وای بر بیگانه ای  
قطب مسکین گر گناهی میکنند عیبش مکن  
عیب نبود گر گناهی میکنند دیوانه ای

علی همدانی سلسله مرتب تبلیغ دین را در کشمیر بوجود آورد. او مبلغین و واعظین متعدد را تربیت و تعلیم میکرد و سپس آنان را در هر ناحیه کشمیر میفرستاد تا دین اسلام را ب مردم بشناسانند و بدین وسیله موفقیت های شایانی بدست آورده است.

علی همدانی با علما و مسافران و کاهنان مذاهب دیگر کشمیر (چون هندوها و بودائیها) مناظره های سخت انجام میداد و بیشتر غالب و چیره میآمد. در دوران اقامت او در کشمیر سی و هفت هزار تن بردست او مسلمان گردیده و بنا بر نفوذ فوق لعاده او اسلام در آن خطه گسترش زیادی یافت. بقول صاحب رساله مستورات سید مردم کشمیر را طوری باسلام شیفته ساخته بود که آنان معبد های امبق را مبدل بمساجد میکردند و یکی از مریدان علی همدانی بنام شیخ

قوام الدین بدخشی را میخواندند که در آن معابد (مساجد) اذان بگوید و به افتتاح آنها پردازد.

هر دو پادشاه معاصر سید علی در کشمیر (یعنی شهاب الدین و قطب الدین) نسبت به او احترام زیاد قائل بودند و دستورات دینی او را بی کم و کاست اجرا میکردند. استاد حکمت در ذکر خدمات علی همدانی میفرماید: «... در ظل حمایت قطب الدین پادشاه نومسلمان آن سرزمین بتعلیم و تبلیغ دین حنیف پرداخت و صدها هزار هندوان آن ناحیه را بمذهب اسلام در آورد<sup>۱۴۵</sup>.» مرتاضین و ساحران بزرگ مذهب هندو و بودایی وقتی که مغلوب او میشدند و بدیدن بعضی از کرامات او دین اسلام را میپذیرفتند این امر برای تحول روحیه عمومی مردم خیلی جالب توجه و قرین موفقیت بوده است.

زبان و فرهنگ و بعضی از صنایع ایرانی بوسیله علی همدانی در کشمیر رواج پیدا کرد و چندین مدرسه و خانقاه را در کشمیر و نقاط همجوار بنا نمود و بنا بر اینگونه خدمات خواری کشمیر نامیده میشود.

### در نواحی کشمیر

سید علی همدانی در حدود پنج سال در نواحی دور دره جامون و کشمیر در بلتستان و گلگیت سیاحت کرده و نخستین بار او صدای دین مبین اسلام را بان سرزمین ها رسانده است. بسیاری از خانقاه ها و مساجد آنسامان بنام «مساجد حضرت امیر» در دوره او ساخته شده است. در یکی از مساجد «شگر» نقوش سوره مزمل نوشته بدست وی هنوز هم موجود و خواناست. می گویند مجموعه «اوراد فتحیه» خود را وی در آن نواحی جمع آوری نموده بود. عصا و تبرکات دیگر وی در بلتستان نگاهداری میشود.<sup>۱۴۶</sup>

۱۳۵- یغما (۲) ص ۲۴۴.

۱۳۶- ماهنامه فکر و نظر اسلام آباد (پاکستان) ماه ژوئیه ۱۹۷۲ م مقاله نگارنده.

## فصل ششم

### نفوذ علی همدانی نزد پادشاهان و حکام و امرای وقت

میر سید علی همدانی با سائر پادشاهان و حکام و امرای مختلف کشمیر و نواحی ایران روابط دامنه دار داشته و در این مورد در بعضی از مراجع و نیز کتب او اشارات موجود است. البته روابط وی با پادشاهان کشمیر مانند جمیع مساعی و فعالیت‌های او در آن خطه آشکار و بارز است.

روابط سید علی هیچ موقع بنا بر نیازمندی و رفع احتیاجات شخصی او نبوده زیرا شخص او از دنیا و اموال و زخارف آن بالاتر و بی نیاز بوده و هر چه داشته، آن را هم برای دیگران وقف کرده است. علی همدانی در هر مورد یک مرشد روحانی و عالم ربانی و مبلغ و بی نیاز از دربار سلطانی بنظر میآید. چندین پادشاه و حاکم و امیر شدیداً نسبت به او احترام و ارادت تمام ابراز مینموده و از جمله مریدان او بوده اند، امرا و حکام از او راهنمایی و راهبری میخواستند و برنصایح حقه او عمل میکردند. ولی از هیچ مأخذی بر نمیآید که علی همدانی هدیه ای با فتوحی را از آنان پذیرفته و یا کمک دیگری از ایشان خواسته باشد. بعضی از کتب و رسائل سید طبق التماس پادشاهان و امیران مختلف نوشته شده است بزرگترین و مهمترین آثار او ذخیره الملوک است و او این کتاب را هم بنا بر خواهش بعضی از پادشاهان و حاکمان نوشته ولی اسامی آنها را ذکر نکرده است. رساله بهرام شاهیه بنا بر التماس حاکم بلخ و بدخشان سلطان محمد بهرام شاه نوشته شده است. سید علی رساله عقبات را بنام سلطان کشمیر قطب الدین نوشته و رساله کوچک وی بنام «موجلکه» بنام امیری میباشد. در مجموعه مکتوبات او هم نامه های متعدد بنام پادشاهان و امیران موجود است و مطالعه آن‌ها نشان میدهد که شخص فوق العاده علی همدانی با کمال صراحت لهجه و بی باکی بحکام بزرگ نصایح دینی میدهد و آنان را به اجرای اوامر و نواهی شرع اسلامی وادار میکنند. مکتوبات او بنام میر زاده میر کا، سلطان محمد شاه حاکم

بلخ ، سلطان غیاث الدین حاکم پاخلی ، سلطان قطب الدین پادشاه کشمیر ، سلطان طغان شاه حاکم کتر (کونار) و سلطان علاء الدین (یا علی الدین) موجود است. مکتوبات دیگر هم بنام پادشاهان و اعیان حکومتها دارد ولی اسامی مکتوب الیهم بر ما روشن نیست زیرا نساخ فقط اینقدر نوشته اند که «یکی از پادشاهان/حاکمان نوشته شد». سلطان بهرام شاه حوشی از مریدان مخلص سید بود. او از مشاهده کرامات علی همدانی باصلاح احوال خود پرداخته و در صورت حاکم بسیار عادل و متقی زندگانی را بسر برده است. بنا بر روایت صاحب مستورات<sup>۱</sup> این حاکم شبی مشروب زیاد خورده بدمست بوده و در آن مستی تمایل داشت که کارهای بد انجام بدهد ، مثلاً کسی را ناحق بقتل رساند ، درین مستی بخواب رفت و علی همدانی را بعالم رویا دید که به او گفت : ای پادشاه از خداوند متعال و رسوایی روز قیامت شرمی نداری که اینطور بدکاریها را انجام میدهی ؟ باری انجام فعل بد و ارتکاب قتل ناحق را از تو جلوگیری کردم و در آتیه مواظب باش» ، سلطان از این واقعه سخت شرمند، و به حضور علی همدانی رسید و پردست او تائب شد. از آن پس زندگانی را خدا ترسانه میگذرانید و مردم او را «شیخ سلطان» میگفتند. این پادشاه وقتی پادشاه حکومت بلخ و بدخشان و گاهی تنها پادشاه بدخشان بوده است. وقتی حکومت بدخشان از دستش رفته بود علی همدانی فرمود : «زود باشد که مملکت بدخشان به شیخ محمد باز گردد» و همینطور شد<sup>۲</sup> ، این سلطان طبق دستورات علی همدانی برای رفاه مردم خیلی کارهای رزنده انجام داده است. او رساله واردات امیریه علی همدانی را خلاصه کرده ورد میکرد. نامه علی همدانی که بنام او در مجموعه مکتوبات می بینیم از پند و اندرز و توصیه برای رفاه مردم و عدل و انصاف و خدا ترسی معلومی باشد.

کتاب «ذخیره الملوک» هم معمور است از نصایح برای حاکمان. آنچه که در باب سوم آن کتاب نوشته در نامه ای بنام سلطان علاء الدین (علی الدین حاکم پاخلی آن را خلاصه کرده است. میفرماید که پادشاه و حاکم اسلام باید که بروش خلفای راشدین و پادشاهان نیکدل و متقی اسلام گام بزند و در

اسر بالمعروف و نهی عن المنکر بکوشد. نامه ای بنام سلطان طغانشاه هم همین موضوع دارد و در نامه دیگری که بنام میرزاده میرکا مضبوط و موجود است پند و اندرز مرشدانه میآرد و در اهمیت توصیه و تبلیغ دین به آیات سوره عصر استشهد میکند.

بنا بر تقاضای سلطان غیاث الدین، حاکم پاخلی و نواحی آن، علی همدانی در قلمرو او به وعظ و تبلیغ اسلام می پرداخت ولی از دست کفار و اشرار و آشوبگران مصائب و آلام زیاده به او رسید و سلطان مذکور به ظاهر نتوانسته که طبق وعده خود نظم و آرامش را در آن سامان ایجاد کند و جلوی مفسدان را بگیرد. سید در نامه ای از این وضع اسفناک شاکی است و میفرماید: «ای عزیز خود را بجالی مبتلا کردی که آسمانیان برحال تو نوحه کردند و زمینیان بر فعل تو افسوس داشتند و جمیع اهل بدعت و ضلالت را شاد گردانیدی و هم یکی از اهل الله و ارباب قلوب را محزون و محذول کردی و حضرت صمدیت را با جمیع انبیاء و ملائکه خصم خود ساختی» میفرماید که مردم این ناحیه نسبت به اهل بیت رسول (ص) و سادات احترام نمیگزارند و این امر فساد نیت ایشان و ضعف ایمان آنان را نشان میدهد. البته اگر ایشان بر روش سفاکی یزید عمل بکنند، علی همدانی هم بروش حسین بن علی متمسک است و «گر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد آنچه حق باشد نپوشد»<sup>۱</sup>.

حاکمان پاخلی یکی بعد از دیگری برای علی همدانی احترام زیاد قائل بوده و طبق راهنمایی سید شرع اسلامی را در قلمرو خود رواج داده اند. در آخر زندگانی، سید را در قلمرو سلطان پاخلی می بینیم. سید طبق اصرار سلطان چند روز مهانش بوده و قضا را در نزدیکی دارالحکومت او فوت کرده است. خلاصه روابط سید باحکام آن ناحیه تا آخر ایام او ادامه داشته است<sup>۲</sup>. از رساله مستورات بر میآید که چندین حاکم دیگر در جزو ارادتمندان و مریدان علی همدانی در آمده اند

۱- رساله مکتوبات شماره ۸.

۲-خ- م (لا) برگ ۸۳.

مثلاً حاکمان بخارا و اردبیل و یکی از بلاد روم.<sup>۱</sup>

### سلاطین کشمیر

رساله «عقبات» را علی همدانی بدرخواست سلطان قطب الدین نوشته و در این رساله او را از «عقبات» و مضائق فرائض سلطنت آگاه ساخته است. بزرگترین «عقبه» برای پادشاه اسلام این است که از عهده عدل و مساوات عملی برای زیر دستان خود موفق بدر آید. سید در نامه ای که بنام آن سلطان نوشته او را برای اجرای اوامر و نواهی دین اسلام نصیحت میکند. میفرماید که مردم عصر ما بیخود ادعای دینداری دارند. حقیقت این است که «ای عزیز اگر دین داری آنست که صحابه و تابعین داشتند و مسلمانانی آنکه در قرن اول ورزیدند جای آنست که گبران و مغان از تر دامنی ما ننگ دارند...»:

گر بر همت حال من بیند بر اندازد درم  
ز آنکه چون بد کنش را پیش بت هم بار نیست  
ز هر بدی که تو دانی هزار چندانم  
کسی چه داند آن بد ز من که من دانم

پادشاه عادل و معارف پرور کشمیر سلطان شهاب الدین قبل از ورود سید در کشمیر در ۷۷۳ هجری بدست یکی از عزیزان و مریدان او میر سید حسین سمغانی بیعت کرده بود. این سلطان علاقه داشت که علی همدانی با سادات دیگر وارد وادی کشمیر گردد. در سال ۷۷۴ هجری وقتی که علی همدانی در کشمیر قدم فرمود، سلطان مذکور در جائی بنام «وی هند» نزد اتک پنجاب با حاکم پنجاب و دهلی (فیروز شاه تغلق ۷۵۲ - ۷۹۲ هجری) مشغول جنگ بود و برادر خود و ولیعهدوی قطب الدین زمام امور کشمیر را در دست داشت. قطب الدین از طرف سلطان کشمیر از علی همدانی و هفتصد همراه محترم او استقبال و پیشواز بعمل آورد.<sup>۲</sup> - علی همدانی تا چهار ماه کارهای تبلیغی خود انجام میداد و در عین حال

۱- مستورات (ع) برگ ۳۷ تا ۴۲ نیز ۵۱-۵۲.

۲- سایر نویسندگان معتقدند که ۷۰۰ سید در سال ۷۷۴ هجری وارد کشمیر گردیده ولی صاحب تاریخ حسن (جلد ۲، ص ۱۷۵) مینویسد که ۷۰۰ سید در سال ۷۸۱ هجری آمده اند.

انتظار میکشید که جنگ مذکور کی پایان می یابد و سلطان شهاب الدین بر می گردد؟ ناچار خود مید در جایگاه جنگ رسید و از نفوذ خود استفاده کرده آن آتش کینه را خاموش گرداند<sup>۱</sup>. بنابر پیشنهاد سید سلطان فیروز شاه تغلق قبول کرد تا حدود وی هند مزبور همه نواحی را در اختیار سلطان شهاب الدین بگذارد و هر دو پادشاه آن ناحیه را بعنوان مرز قبول کردند. سید بر همین آشتی موقتی اکتفا نکرد بلکه تحت حکمت عملی خود بین هر دو پادشاه متخاصم روابط خویشاوندی درست گردانید: سه دختر فیروز شاه تغلق را به ترتیب بنامزدی سلطان قطب الدین (ولیعهد سلطان شهاب الدین) و حسن خان (پسر سلطان شهاب الدین) و سید<sup>۲</sup> حسن بهادر سمنانی (پسر میر سید تاج الدین بیهقی سمنانی) در آورد و چندین روز بعد ازدواج ها عملی شد<sup>۳</sup>. علی همدانی بعد از اطفای نایره فتنه جنگ، به کشمیر برگشت. او مبلغان و واعظان را دستوراتی داد. سلطان شهاب الدین و عمال سلطنت را پند و اندرز داد و او را وادار کرد که مدارس و خانقاه ها را بنا کند و در ترفیه مردم بکوشد. سپس او برای حج عازم بیت الله شریف گردید. از این به بعد او زیاد از شش سال در جهان گردی و تبلیغ دین در نقاط همجوار مشغول بوده است.

علی همدانی در سال ۷۸۱ هـ یعنی در دوره سلطنت سلطان قطب الدین دوباره به کشمیر آمد. سلطان قطب الدین و مادر او<sup>۴</sup> هر روز از محضر سید استفاده میکردند و در مجلس وعظ و ارشاد او شرکت میجستند. میگویند این سلطان و بقول بعضی برادرش شهاب الدین بر بنای اشتباه دو خواهر حقیقی را در حباله ازدواج خود در آورده بود و این عمل (اجتماع اختین) خلاف شرع اسلام است. علی همدانی به سختی این عمل را غیر اسلامی تلقی کرد و سلطان یکی از دو زن خود را طلاق داد. بنابر دستور سید سلطان قطب الدین لباس خانوادگی

۱- کشمیر، ۱، ص ۸۴ تا ۹۲.

۲- امیر عساکر سلطان شهاب الدین بود.

۳- تاریخ حسن، ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

۴- اسمش بی بی حورا و این زن با سواد در امور سیاسی و نظامی دخیل بوده است.

کشمیر، ۳، ۳۸۷.

خود را (که لباس کافرانه بود) ترک کرد و لباس پادشاهان اسلامی میپوشید. صنعت شال بافی کشمیر رو به انحطاط بود و طبق فرمایش سید سلطان شهاب‌الدین و سپس قطب‌الدین ابن صنعت را احیاء و صنایع را تشویق نمودند. بسیاری از کارهای رفاهی (مثلاً بنای چاه‌ها و مدارس و خانقاه‌ها و راه‌ها و غیره) تحت راهبری علی همدانی انجام شد<sup>۱</sup>.

علی همدانی برای کسب اکل حلال بکلاه بافی اشتغال میورزید و می‌گویند این کار را از روی کرامت یاد گرفته بود. روزی یکی از کلاه‌های بافته خود را به سلطان قطب‌الدین اعطاء کرد و قطب‌الدین این کلاه را زیر تاج خود میپوشید و جانشینان او هم این تبرک را کماکان نگاه میداشتند. زیاده از صد و چهل سال این کلاه علی همدانی بعنوان تبرک نگهداری و زیر تاج پادشاهان پوشیده میشد ولی سلطان فتح‌شاه (م ۹۲۵ هـ) وصیت کرد که این کلاه متبرک را با نعش او دفن کنند تا بوسیله میامن آن شداید عالم برزخ و حشر بر وی آسان گردد<sup>۲</sup> و این وصیت عملی گردید. یکی از بزرگان بنام مولانا محمد آبی این عمل را برای سلطنت سلسله «شاهمیری» بقال بد تلقی کرد و گفت: «دولت و سلطنت از خاندان شمس‌الدین منتقل بسلسله دیگر شود» و همانطور شد<sup>۳</sup> می‌گویند از بدو دفن کلاه سید سلاله شاهمیری رو به انحطاط و در سال ۹۶۲ هـ (۳۷ سال بعد) مردی بنام «غازی چک» بروی کار آمد و بختامه دادن سلسله شاهمیری، سلسله «چک» را تشکیل داد. این سلسله فقط ۲۳ سال (تا ۹۹۴) ادامه یافت و بوسیله اکبر شاه بزرگ از امپراتوران تیموری شبه قاره (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) خاتمه پذیرفت.

### روابط سادات و غیر سادات

در شبه قاره هند و پاکستان اکنون هم سادات و غیر سادات بالعموم روابط خویشاندی درست نمیکنند، ولی علی همدانی در ناحیه کشمیر این روابط

۱- کشمیر ۱، ص ۹۴، ج ۲، ص ۵۶۳.

۲- ایضاً تاریخ حسن ۲، ص ۱۷۶.

۳- تاریخ کشمیر (خطی) تالیف نار این کول، برگ ۱۰۰.



را در قرن هشتم هجری استوار کرده بود و اینگونه روابط در آن ناحیه الآن هم زیاد رواج دارد. سید حسن بهادر سمنانی با دختر فیروز شاه تغلق ازدواج کرد و این ازدواج بوسیله علی همدانی عملی شده بود. پسر ارجمند میر سید علی همدانی بنام میر سید محمد همدانی، هم روش پدر خود را ادامه داد. او نخست با دختر میر سید حسن بهادر (رئیس قشونهای سلطان شهاب الدین و سلطان قطب الدین) ازدواج کرد و بعد از فوت شدن او دختر سیف الدین (وزیرنومسلان اسکندر بت شکن) را بزنی گرفت. زن سلطان اسکندر (یعنی ما در سلطان زین العابدین ۸۲۷ - ۸۷۸ هـ) هم از سادات بوده است.

### خدمات به تمدن ایران

سید میخواست که هنر ایرانی و اسلامی گسترش بیشتری پیدا کند. برای این کار او هفتصد تن سید هنرمند و چابک دست ایرانی را در کشمیر توطن داد و بوسیله آنان ابریشم بافی و قالی بافی و سنگ تراشی و فن معماری ایرانی وارد خطه کشمیر و نواحی آن گردید. صنعت شال بافی که از صنایع قدیمی کشمیر بوده رو به انحطاط و زوال بود. بتوصیه علی همدانی، سلاطین کشمیر این صنعت را مورد تشویق قرار دادند و بکمک یاران هنرمند سید احیاء صنعت شال بافی عملی شد.

علی همدانی از پیران و مرشدان «فتوحی گیر» نبوده بلکه باوجود گرفتاریهای گوناگون خود برای کسب اکل حلال به «کلاه بافی» اشتغال میورزید. «فتوحی ها» که با او میر سید برای محتاجان واقعی در مطبخ خانقاه او خرج می شد - در بن ضمن در خلاصه المناقب آمده که وقتی یکی از بندگان پدرش سید شهاب الدین در راه باسید علی ملاقات نمود و دویست دینار با و هدیه داده و سید بعد از اصرار تمام بنده مذکور آن پول را پذیرفته است - سید آن روز فقراء و در اویش را دعوت کرد و صد دینار از آن پول خرج نمود. صد دینار هنوز باقی بود که شب شد - علی همدانی خواب رفت در عالم واقعه رسول اکرم (ص) را زیارت کرد - حضرت رسول (ص) علی همدانی را از پذیرفتن اینگونه پول و «فتوحی بی زحمت» منع فرمود و گفت: برای کسب روزی حلال باید کاری

کرده باشی». صاحب «خلاصة المناقب» مدعی است که سید شغل کلاه بافی را بعنوان کرامت و در عالم رویا یاد گرفته و کلاه های ظریف میبافته است<sup>۱</sup> این روش علی همدانی در مریدان و ارادتمندان دیگر او نیز موثر بود: هر کسی کاری میکرد و از بی کاری و تنبلی دوری میجست. خطه کشمیر که خدمات سید در آن ناحیه روشن تر است بوسیله این گونه کار های دامنه دار بسیار رونق و آبادانی در گرفت و علی همدانی این خطه را بنام «باغ سلیمان» یاد کرده است.<sup>۲</sup>

بمساعی علی همدانی و یاران او در کشمیر زبان فارسی و عربی برای تدریس علوم دینی و دنیوی جای زبان سانسکریت را گرفته است<sup>۳</sup> مردم کشمیر به زبان و ادبیات کشور اسبق علی همدانی، ایران علاقه مخصوص نشان می دادند و در کمترین مدت این زبان و تهذیب و تمدن ایرانی در ناحیه کشمیر گسترش بی سابقه ای پیدا کرد و این خطه بدرستی «ایران صغیر» نامیده شد. علامه اقبال در ذکر مناقب و خدمات علی همدانی میفرماید:

آفرید آن مرد «ایران صغیر» با هنر های غریب و دل پذیر  
خطه را آن شاه در یا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین<sup>۴</sup>

زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند و پاکستان سه و چهار قرن پیش از ورود او به کشمیر در قرن هشتم هجری، راه پیدا کرده است. ولی بکوشش سادات ایرانی و نیز بعلت وضع مخصوص جغرافیائی که نصیب کشمیر بوده ادبیات فارسی درین ناحیه از سائر نقاط مهم شبه قاره بیشتر توسعه و پیشرفت کرده و فاصله سه چهار قرن اصلاً بچشم نمیخورد. طبق تحقیقاتی که بعمل آمده بنظر میرسد که تعداد نویسندگان و شعرای فارسی زبان کشمیر بمقابله شعرا و نویسندگان حیدرآباد دکن یا جونپور یا دهلی یا لکهنو یا لاهور یا پیشاور

۲- کشمیر ۱، ص ۱۶.

۱- خ - م (با) برگ، ۷۶ - ۷۷.

۳- شعرای فارسی زبان کشمیر از دکن تیکو.

۴ - کلیات اقبال، ص ۳۵۸.

و غیره زیاد تر است<sup>۱</sup> در این مورد دکتر اعظم مؤمن در پایان نامه خود خوب مینویسد که: «... جونپور و پنجاب و دکن که در شعر و ادب فارسی و سایر علوم شرقی مشخص بودند، هنگام قیاس با ادب فارسی در کشمیر در مقام دوم قرار میگیرند<sup>۲</sup>» پس کشمیر برآستی «ایران صغیر» است و بنیان گزار واقعی زبان و ادب فارسی در کشمیر<sup>۳</sup> در مرحله اول میر سید علی همدانی است.

### تأسیس کتابخانه ها و خانقاه ها در کشمیر

اولین مدرسه علوم دینی در کشمیر «خانقاه بلبل شاه» است که بدستور اولین پادشاه مسلمان کشمیر سلطان صدر الدین در موضع بلبل لنگر سرینگر ساخته شده است. بعد از آن تا ورود میر سید علی همدانی یعنی سال ۵۷۷۴ هـ، از تأسیس شدن خانقاه دیگری اطلاعی نداریم. سلطان شهاب الدین بتوصیه علی همدانی «مدرسه القرآن» را در کشمیر بنا نهاد. این مدرسه بسیار بزرگ بوده و دانش جویان نواحی کشمیر هم برای درس خواندن آنجا میآمده اند؛ یکی از شخصیت های معروف علمی و دینی کشمیر ابو المشائخ شیخ عثمان است که او را امام القراء لقب داده اند - شیخ مذکور از فارغ التحصیلان همین مدرسه است (شیخ عثمان قبل از پذیرفتن اسلام بر دین بودایی بوده است)<sup>۴</sup> - سلطان قطب الدین مدرسه بزرگ را تأسیس نمود که در آن سایر علوم اسلامی و زبان عربی و فارسی تدریس میشده است. این سلطان به پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در کشمیر علاقه ای مخصوص نشان داد و خود هم شاعر زبان فارسی بوده است. علی همدانی در ختلان کتابخانه بی بنا کرده بود و همین کار را مجدداً در کشمیر انجام داد. او سائر کتب عربی و فارسی خود را به کشمیر آورده و در

- ۱- هلال سی ماهی شماره ۱۳ سال سوم، ص ۳۴ - ۳۶. نیز ر. ک ایران صغیر از دکتر عرفانی، ص ۱۰. پارسی سرایان کشمیر دکتر تیکو، ص الف، ب. تذکره شعرای کشمیر تألیف اصالح میرزا مع ۳ مجلد بعنوان تکمله.
- ۲- شعر فارسی در هند قرن دهم، ص ۱۰۶. سال و شماره ندارد.
- ۳- باید در نظر گرفت که مقصود از خطه کشمیر در قرن هشتم، ناحیه ای دوسه برابر کشمیر و جاسون کنونی است.
- ۴- واقعات کشمیر، ص ۳۷ - ۴۳.
- ۵- کشمیر ۲، ص ۳۴۵.

آن کتابخانه گذاشته است. یکی از مریدان او بنام سید محمد قاضی که قبلاً در ختلان مراقب کتابخانه بوده، درین جا هم شغل سابق خود را انجام میداد. از «واقعات کشمیر» معلوم میشود که سلطان قطب الدین ازین کتابخانه دیدن کرده است. از همین کتاب اطلاع میرسد که بعد از وفات علی همدانی زمام امور کتابخانه مذکور را ملا احمد در دست گرفته است<sup>۱</sup> یاران علی همدانی هم در گوشه و کنار نواحی کشمیر دین اسلام و زبان فارسی را توسعه میدادند و این کار را خلف امجد علی همدانی، میر سید محمد همدانی و همکاران او هم بسرعت عجیبی انجام میداده‌اند. سلطان اسکندر بت شکن علما و فضلا و دانشمندان ایران را از ناحیه های عراق و خراسان و ما وراء النهر به کشمیر دعوت کرده و کمک نموده است<sup>۲</sup> ما در سلطان بی بی حورا که از مریدان علی همدانی بوده در سائر خدمات فرهنگی او شرکت و همکاری جسته است<sup>۳</sup>. از خانقاه های متعدد که در دوران سلطنت اسکندر بنا شده و برای کار های دینی و فرهنگی مورد استفاده و بکار میرفته «خانقاه والا» و «خانقاه اعلا» و «خانقاه کبرویه» قابل ذکر اند<sup>۴</sup>.

#### خانقاه معلی یا مسجد شاه همدان

این خانقاه بیشتر بنام «مسجد شاه همدان» معروف است از چوب دیودار صنوبر ساخته شده و سبک مخصوص دارد<sup>۵</sup>. «تمام آن بنا از قطعات چوب ضخیم و مکعب است که بر روی هم مانند خشت نصب کرده‌اند و در وسط آن بنا تا لار وسیع مربعی قرار دارد»<sup>۶</sup> این مسجد در موضع «علاء الدین پوره» و برکنار رود خانه ابهت (یعنی جهلم کنونی) و در نزدیکی شهر سری نگر واقع است. همان جایی است که علی همدانی در آنجا فرود آمده بود. سید درین منزل نماز میگزارد و معمولاً وعظ میگفت. مهم ترین فعالیت های تبلیغی و تدریسی

۱- واقعات کشمیر، ص ۴۳.

۲- تاریخ حسن ۲، ص ۱۷۷ - ۱۷۸. ۳- کشمیر ۲، ص ۳۸۸.

۴- تاریخ حسن ۲، ص ۱۷۸.

۵- میراث ایران، ص ۱۸۱. کشمیر ۱، ص ۱۹۰.

۶- نقش پارسی بر احجار هند، ص ۶۸.

سید علی در این مقام عملی شده است.

از روی اسم «مسجد شاه همدان» بعضی بنای آن را به علی همدانی نسبت داده اند ولی این درست نیست فقط جایی است که انتخاب علی همدانی است و البته بنای خانقاه مسجد را پسر امجد او میر سید محمد همدانی در میان سالهای ۷۹۷ - ۸۰۰ ه و به سرپرستی سلطان اسکندر بت شکن با تمام رسانده است<sup>۱</sup> این خانقاه و مسجد بتعمیرات بعدی هنوز هم پا برجا و یکی از مقامات متبرک کشمیر محسوب میشود.

### تاریخچه مختصر

در مجالس شبه قاره پاکستان و هند بویژه در کشمیر هرگاه که ذکر علی همدانی در میان باشد ذکر این مسجد و خانقاه هم لازم است زیرا مرکز مهم فعالیت‌های او همین بوده و بنام او منسوب است. سلطان اسکندر زمین وسیع و عریضی را برای محمد همدانی وقف کرده بود و سید محمد هم مسجد شاه همدان را وقف فی سبیل الله نمود - مرحوم استاد سعید نفیسی در ذکر علی همدانی میفرماید: «خانقاه معروفی در علاء الدین پوره در کشمیر ساخت و پسرش سید محمد که پس از او در کشمیر بوده است در (۱۷) ربیع الاول آنرا وقف کرد و وقف نامه آنرا اسکندر شاه پسر قطب الدین... تصدیق کرده است<sup>۲</sup> این وقف نامه در سال ۸۰۰ هجری امضاء گردیده است».

در حریق بزرگ که در سال ۸۸۰ ه رخ داد، این مسجد جامع آسیب دیده و به دستور سلطان حسن شاه (۸۷۷ - ۸۸۹ ه) در سال ۸۸۵ ه دوباره تعمیر گردیده است - درین مورد شاعری تاریخ تجدید تعمیر گفته است که هنوز هم روی دیوار مسجد حکاکی شده است:

مسجد اسس علی التتوی<sup>۳</sup> خانقاه امیر همدان است

در سال ۸۹۲ ه حریق بزرگ دوم در نواحی مسجد رخ داد ولی شعله های آتش بزودی منطفی شده و این مسجد بزرگ از گزند محفوظ مانده است.

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و... جلد اول.

۲- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی جلد اول، ص ۱۹۵.

۳- از روی ابجد ۸۸۵. قسمتی از آیه ۱۰۲ سوره توبه.

حریق بزرگ سوم که این خانقاه و مسجد را آسیب زیاد رسانید در سال ۱۱۴۴ هـ حادث گردید. در سال ۱۱۴۶ هـ والی کشمیر بنام ابو البرکات خان آن را طبق خطوط و نقشه کهن تجدید تعمیر گردانید. «کعبه البرکات» (۱۱۴۶) را در تاریخ تعمیر تجدید ثانی گفته اند - «مسجد شاه همدان» که هنوز پا برجاست همان است که در سال ۱۱۴۶ هـ تجدید شده است از این روی دو قرن و نیم از قدمت آن میگذرد.

اگرچه این مقام و مسجد جامع در زندگی علی همدانی و پسر او محمد همدانی بزرگترین مرکز نشر و گسترش دین اسلام در کشمیر بوده، ولی نامسلمانان آن نواحی هم آن را محترم می‌شمارند زیرا «خدمات متنوع» که شاه همدان و خلف امجد او انجام داده اند، نزد این گروه هم قابل ارزش است<sup>۱</sup>.

از سال ۱۲۳۴ هـ سیک ها اقتدار و تسلط کشمیر را خود بدست گرفتند و اجتماع گاه های بزرگ مسلمانان و منجمله آنها «مسجد شاه همدان» را بروی مسلمانان بستند. مقصود شان این بود که مسلمانان در جایی جمع نگردند و همواره قوت و جمعیت شان پراکنده و شتی بماند. این مطلب را سیاح معروف و لیام مور کرافت هم در سفر نامه خود نوشته است وی بین سالهای ۱۸۱۹ و ۱۸۲۵ میلادی این مسجد را مسدود و مقفل دیده است.

در سال ۱۲۹۲ هـ انگلیسی ها با پرداختن ۱۲ هزار روپیه یکی از احفاد میر سید محمد همدانی که سید یعقوب خان اتالیق غازی نام داشت، این مسجد و موقوفات آن را خریده و وقف نامه آن را کالعدم قرار داده اند. مقصود شان همان بود که سیک ها داشته اند<sup>۲</sup>. ازین تاریخچه مختصر پیداست که «مسجد شاه همدان» از اوائل قرن نهم هجری یکی از مراکز مهم عبادات و فعالیت های اجتماعی مسلمانان بوده و برای همین امر است که امروز هم از اهمیت آن کاسته نشده است. خواجه عزیز الدین کشمیری لکهنوی (م ۱۳۳۳ هـ - ۱۹۱۵ م) که

۱- آب کوثر، ص ۳۷۸. یغما ۲ ص ۳۴۲.

۲- تاریخ حسن، ج ۲، ص ۲۱۱، ۵۸۸، ۷۵۷، ۸۵۹.

شاعر توانای زبان فارسی و اردو بوده در تمجید این مسجد میفرماید<sup>۱</sup> :

اگر در مسجد جامع در آبی	باوج پایه طالع بر آبی
ز هی مسجد ز هی محراب و منبر	تعالی شانہ اللہ اکبر
ستونها کاندرو بر پایه بینی	حریف سدره و طوبی به بینی
شمارش سیصد و اثنین و هفتاد	بیباغ دین بجای سرو و شمشاد
معلی خانقاهی همسر اوست	که خلقی جبهه فرسای در اوست
ز بس انبوه مردم پنج نوبت	نباشد راه دروی ، بی صعوبت
ملک را بر لب اینجا هست لبیک	فلک را نیست ره بی «خلع نعلیک» <sup>۲</sup>

بی مورد نیست اگر قطعات و رباعیات فارسی دیگر را که درین مسجد حکاکی شده است ، اینجا نقل کرده باشیم<sup>۳</sup> :

خانقاهست این مکان یا معبد اقصاستی	مسکن امن و امان یا جنت الماواستی
قبله نو ، است یا سرچشمه آب حیات	یا مگر از رحمت حق خیمه ای بر پاستی

دیگری :

ای دل اگر ت مطلب فیض دوجهانست	او بر در شاهنشہ شاه همدانست
مقرون با جابت ز در اوست دعا ها	عرشست درش بلکه از وعرش نشانست

دیگری :

هر فیض که در سابقه هر دو جهانست	در پیروی حضرت شاه همدان است
شاه همدان آنکه شهنشہ جهانست	ای خاک بر آن دیده که در ریب و گمانست

دیگری (که سال وفات علی همدانی را متضمن است) :

چو شد از گاه احمد خاتم دین	ز هجرت هفتصد وست و ثمانین <sup>۴</sup>
برفت از عالم فانی بباقی	امیر هر دو عالم ، آل یاسین

دیگری ایضاً :

حضرت شاه همدان کریم	آیه رحمت ز کلام قدیم
گفت در دم آخر و تاریخ شد	”بسم الله الرحمن الرحیم“ ۷۸۶

در بالای محراب مسجد رباعی زیر منقوش است که در آنجا از گفته های علی همدانی

۱- تذکره شعرای کشمیر (تکمله : جلد دوم) ، ص ۸۴۸ . ۲- آیه ۱۳ ، سوره طه .

۳- منقول از نقش پارسی بر احجار هند تالیف استاد علی اصغر حکمت ، ص ۶۸ - ۶۹ .

۴- منسوب به مولانا محمد سرابی ، خلاصه المناقب برگ ۹۴ آن .

محسوب میشود ولی در هیچ کدام از نسخ خطی قدیم این اشعار دیده نشده است:  
 شاه ز کرم بر من درویش نگر بر حال من خسته دل ریش نگر  
 هر چند نیم لائق بخشایش تو بر من منگر بر کرم خویش نگر  
 در قرن سیزدهم هجری دو شعر زیر بزبان اردو هم روی دیوار کنده شده که  
 سرودهٔ یک نفر هندو میباشد:

شهر کے قلب میں ہے مسجد شاہ ہمدان جس سے ہر دیدہ مسلم میں ہے نور عرفان<sup>۱</sup>  
 کہ درخشان ہے ہر اک سمت کلام یزدان خانہ دل کو ضیاء بخش ، چراغ ایمان  
 ترجمہ تحت اللفظ آنها بدین قرار است:

در قلب شهر مسجد شاه همدان قرار گرفته و از آن در دیدهٔ هر مسلم نور  
 عرفان وجود دارد. کلام یزدان در هر سمت درخشان است و ضیاء بخش خانہ  
 دل و چراغ ایمان است.

### علی همدانی و مردم کشمیر

پس "مسجد شاه همدان" در جایی بنا شده که علی همدانی آنجا وعظ و  
 ارشاد میکردند است و اکنون هم این واقعه در خاطرات مردم کشمیر موجود  
 است. در جوار این مسجد علم علی همدانی (که از شیخ محمد بن محمد اذکانی  
 گرفته و چندین بار با خود به حرمین شریفین برده است) تا مدتی در اهتزاز بوده  
 و برای زیارت آن مردم از نقاط دور و نزدیک میآمدند. سلطان قطب الدین  
 هم آنجا آمده و علم و صفت مبارک را احترام گزارده است<sup>۲</sup>. آقای حاج عزیز الله  
 عطاردی قوچانی که چند سال پیش بنقاط مختلف شبه قارهٔ هند و پاکستان و از آن  
 جمله به کشمیر مسافرت کرده مینویسد: "مسلمانان کشمیر در جایی که وی  
 برای موعظه و ارشاد میشتست بنای یاد بود درست کرده اند و آن محل را  
 زیارت میکنند. روز عاشورا هنگامیکه دسته جات عزاداران حضرت امام حسین  
 علیه السلام از آن محل عبور میکنند پرچم های خود را با احترام فرود میآورند.  
 مقام معنوی این سید بزرگوار باندازه ای در دلها نفوذ کرده که فائق رانان  
 رود های کشمیر هنگامیکه از پارو زدن خسته میشوند از روح بزرگ سید استمداد

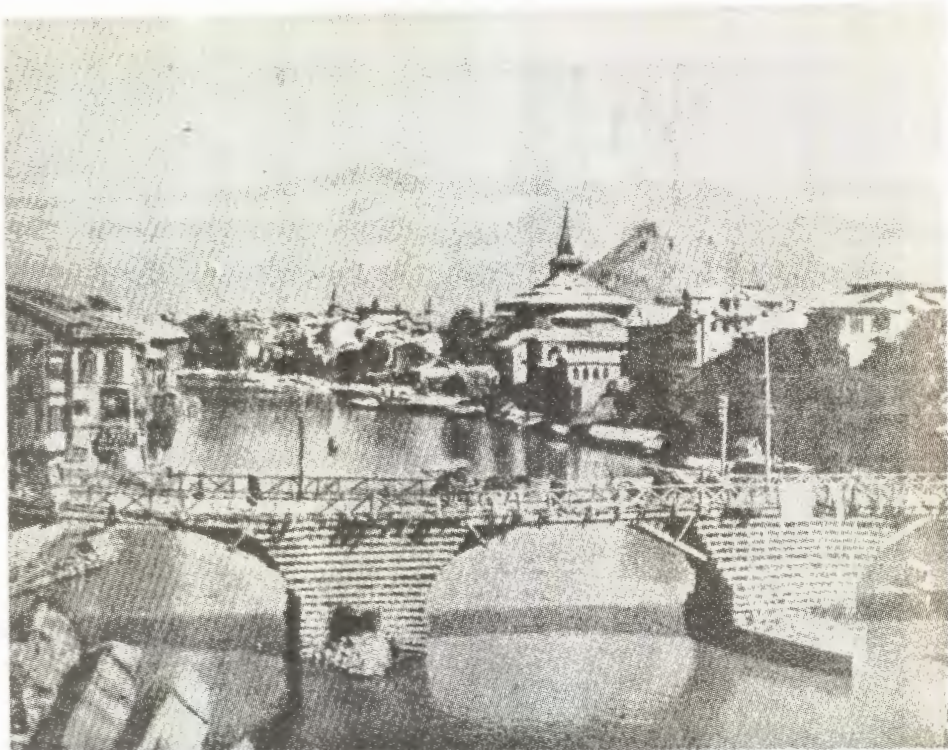
۱- کشمیر (۱) ص ۸۹.

۲- واقعات کشمیر ص ۴۲.





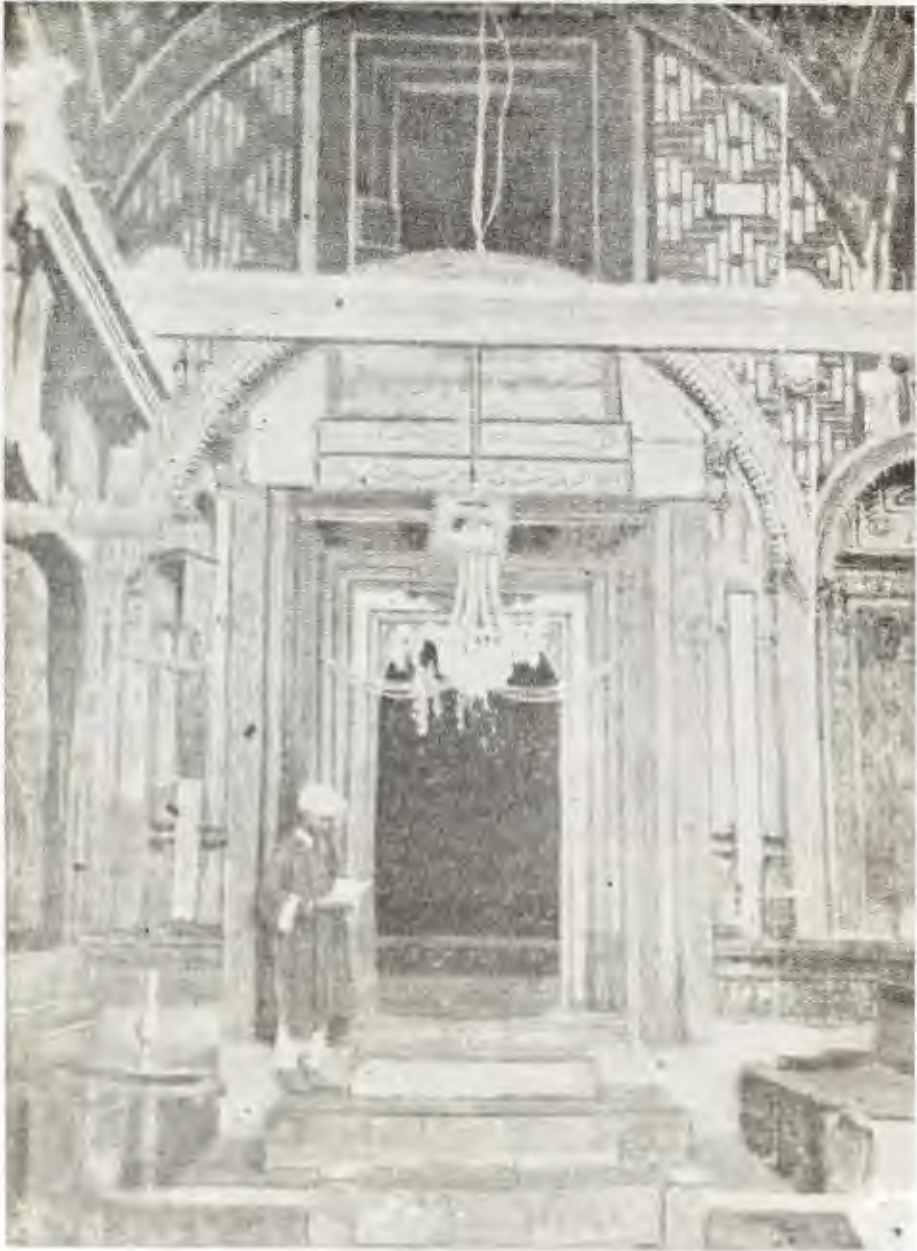
خاندان شاهنامه سالک - سرنگ



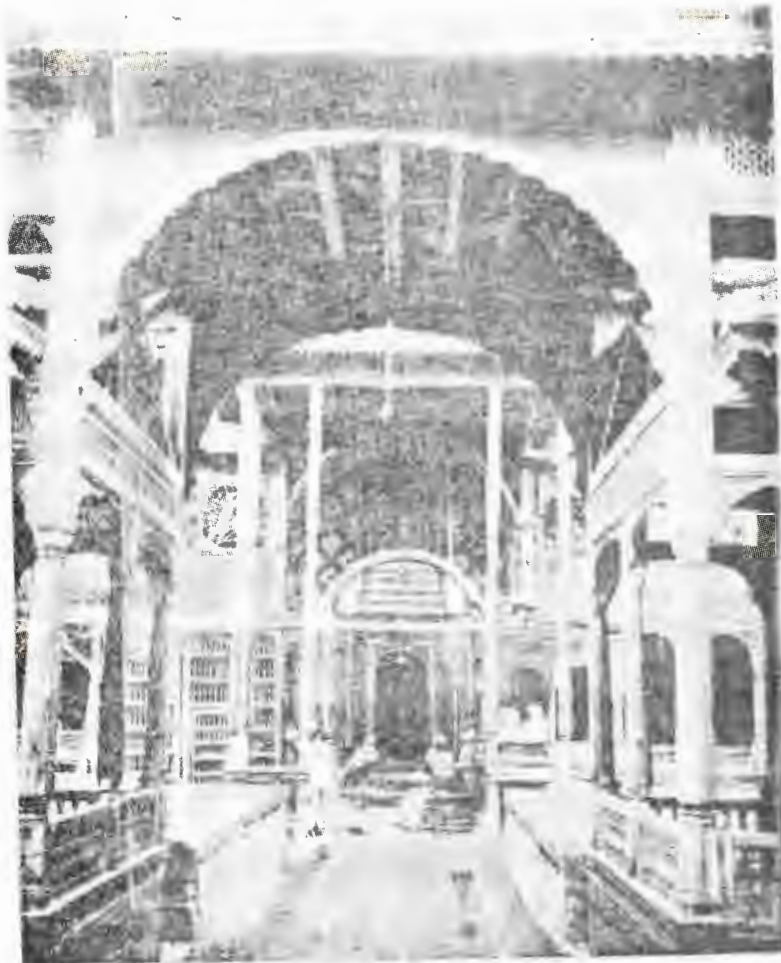
دورنمای خانقاه شاه پسران



خانقاه معصی شاه همدان



مدخل خانقاه معلى شاه همدرن



داخل خانقاه شاه بهمدان - سر بسیجک



میکنند و فریاد میزنند یا شاه همدان<sup>۱</sup>. کشمیریان روز ۶ ذی الحجّه هر سال بمناسبت وفات علی همدانی در سراسر مجامع دینی خود جشن "عرس" برپا میسازند و در باره شخص و تعلیمات حقّه سید صحبت ها میکنند.

### مصائب و آلام در زندگانی وی

مثل سائر پاکبازان و حق گویان علی همدانی دچار مصائب و آلام زیاد گردیده و خودش درین مورد نوشته است: "و سنت الهی چنان رفته که هر که حق گوید و در اظهار حق کوشد بسیاری از خلق دشمن او گردند"<sup>۲</sup> در زمره دشمنان او نه فقط مردمان نادان و عامه متعصب بلکه فقها و علمای سوء جاه طلب و بعضی از پادشاهان و سیران هم بوده اند. علی همدانی وقتی به جعفر بدخشی فرمود: "... بسی ابتلا بنا رسیده در سفر و حضر که بسی از آن ابتلا به سبب فقها رسید و علما و بعضی به سبب ملوک و امراء و بعضی شاید که بود بشرور نفوس ما و آن بلاها از حضرت حق تعالی باشد بر ما محض عطا اگرچه بصورت آن نمود بلا"<sup>۳</sup> و این جذبه در شعر علی همدانی هم موجود است. در غزلی میفرماید:

خوش آن سری که بود ذوق سیر هادیده بچشم دل رخ اسرار آن سرا دیده  
بر آستان وفا هر دمی زدشمن و دوست هزار محنت و ناکامی و جفا دیده  
بهر جفا که کشیده بروزگار دراز برای دوست دران شیوه وفا دیده

علی همدانی یکی از فتنه های علماء سوء را به جعفر بدخشی اینطور بیان نموده که وقتی وی در مجلسی وعظ میگفت و بعضی از باصلاح علما در آنجا حضور داشتند. درین مجلس وی بعضی از حقائق تلخ بیان نمود که آنقدر گونهبی بود بر آن گروه علما. گروه علما فکر کردند که اینچنین سخنان وی عقیدت و احترام مردم نسبت بانان را فاسد میکند. چاره ای ندیدند جز اینکه علی همدانی را از بین ببرند. به حيله دعوتی از او کردند تا باین وسیله او را زهر بخوراند. غرض طبق نقشه قبلی خود سید را باصرار دعوت کردند که البته او طبق اخلاق وسیع خود

۱- مجله معارف اسلامی (سازمان اوقاف) تهران شماره ۵ سال ۱۳۴۷ ش.

۲- مکتوبات امیریه: شماره ۰۸.

۳- خ - م (با) برگ ۹۵.

قبول نمود. سید چون به مهانی آنجماعت میرفت در راه با یکی از اولیاء الله که بروایت رساله "مستورات"<sup>۱</sup> حضرت خضر بود ملاقات نمود آن بزرگ دانه چند از "حب الملوک"<sup>۲</sup> را در دهان سید نهاد و بدون گفتن چیزی از او جدا شد. پس درین دعوت سید را در شربت زهر خوراندند. سید ناراحت گردیده زود بجزیره خود بازگشت و در حال از تاثیر حب الملوک قی و اسهال پدید آمد و از هلاکت باز ماند. ولی اثر آن زهر همه عمر باقی ماند و سالی یکبار ورم میکرد و زرد آب جاری میشد و سپس می خشکید.

از آن به بعد علی همدانی از معاشرت با علمای سوء احتراز میجسته و در رساله عربی خود بنام فی علماء الدین مینویسد که علمای واقعی آنکسانند که از علم و تقوی و تزکیه نفس بهره مندند نه مدعیان اطلاعاتی چند که قلوبرابی اصلاح گذاشته اند.

بعضی از سلاطین و امرا سید را مورد آزمایش قرار میداده اند مثلاً<sup>۳</sup> پادشاهی در مقابل حق گوی سید او را تهدید میکرد و اسب های مسین و فولادی را داغ میکرد و میگفت اگر از حقگوئی باز نمائی و نسبت به تجملات دربار من احترام نمیگزاری ترا بر یکی از این اسب های آتشین مینشام - سید باین تهدیدها اعتنا نمیکرد و در نتیجه روزی آن پادشاه در حلقه مریدان او در آمد. صاحب رساله "مستورات"<sup>۴</sup> این واقعه را به حاکم بلخ منسوب کرده مینویسد که اسب های فلزی مذکور را هر چند داغ میکردند آنها در صورت کره زمهریر سرد میگشتند و با دیدن این کرامت فوق العاده سید پادشاه مذکور معذرت خواست و از کرده خود نادم و تائب گردید. والله اعلم بالصواب.

۱- مستورات ع برگ ۵۱.

۲- ماهودانه (فرهنگ نفیسی ج ۲ ص ۱۹۹) برگ شیردار که مسهل قوی است (فرهنگ عمید ص ۱۰۲۵) مسهل سخت و گاهی کشنده است (لغت نامه دهخدا شماره ۱۴۸ ص ۲۰۰)

۳- خ - م (با) برگ ۹۶ ب.

۴- خ - م (با) برگ ۹۶ ب.





آرامگاه سید علی همدانی در ختلان (کولاب فعلی)



آرامگاه سید علی ہمدانی درختلان (کولانجہلی)۔

## فصل هفتم ایام آخر زندگانی سید

علی همدانی در سال ۷۸۵ هجری بار سوم به کشمیر ورود کرد و تا قسمتی از ماه ذی قعدة ۷۸۶ هجری اقامت داشت و سپس از کشمیر بعزم مسافرت بیرون آمد. علت مسافرت سید را دو یا سه نوع نوشته اند: یکی اینکه بدلیل عدم سازش هوای کشمیر و کسالت مزاج میخواست بترکستان برود و بخطه ختلان برسد<sup>۱</sup> دوم اینکه بعزم سفر<sup>۲</sup> حجاز با حج<sup>۳</sup> بیت الله شریف در راه افتاده بود.

وقائع بعدی نشان میدهد که سید به نیت حج یاعمره از کشمیر راه مسافرت در پیش گرفته بود و بظاهر آنموقع کسالت مزاج نداشته است زیرا در راه حاکم پاخلی ازو درخواست نمود که چند روز در ولایت او بماند و مشتاقان را از صحبت های خود فیوض و فوائد به بخشد. سید خواهش او را پذیرفته و تا ده روز مردم را از میامن صحبت خود مستفیض ساخته است. سپس او مسافرت خود را دنبال کرد و چندین مسافت را طی کرده بود که مریض شد و بعد از پنج روز بیماری فوت کرد. با در نظر گرفتن مسافت طولانی از کشمیر تا حرم کعبه اصولاً نمیتوان باور کرد که کسی بصورت عادی و پیاده در بیست روز این مسافت را طی کرده باشد (یعنی ده دوازده روز ذی قعدة و عشره اول ذی الحججه) بلکه چنانچه دیدیم، علی همدانی ده روز در پاخلی اقامت کرده است و اول ذی الحججه از آنجا مسافرت خود را دنبال کرده است. پس مقصود مسافرت و سفر حجاز بوده است و نه گزاردن حج. البته اگر عزم «عمره» داشته باشد موجب اشکال نمیگردد. اینک روایت جعفر بدخشی در مورد مسافرت نهایی علی همدانی نقل میگردد: «... در ماه ذی القعدة ۷۸۶ هجری حضرت امیر از ولایت سری<sup>۴</sup>

۲- خ - م (با) برگ ۹۹ الف.

۱- تعایف الابرار ص ۱۴.

۳- در سائر مأخذ.

۴- یعنی کشمیر و همین کلمه در «سری نگر» است ر- ک: گزار کشمیر ص ۷۰ معنی

سری (شری) «بخت» و «نصیب» است.

به نیت سفر حجاز بیرون آمد. چون در ولایت ملک خضر شاه رسید، خدمت ملک خضر شاه التماس نمود که حضرت امیر میباید که چند روزی اقامت شریف فرمایند تا از منبع فوائد جناب سیادت فائده گیرند. لا جرم اجازت نمود و چون ماه ذی الحججه آمد حضرت امیر با درویشان بهم صمت و عزلت اختیار کردند و در همان روز بعد از نماز پیشین حضرت امیر را ملالتی پیدا شد و تا پنج روز کشید و درین پنج روز هیچ از طعام دنیا تناول ننمود مگر در روز آخر چند کرت آب میخورد و چون چهار شنبه ماه ذی الحججه در آمد وقت نماز خفتن اصحاب را طلب کرد و نصیحت فرمود و وصیت کرد که همیشه با حق باشید و بر ملازمت اوراد ثابت قدم باشید و حاضر با ما باشید و ما را بجل کنید و تا یک سال اگر در وفا داری ثابت قدم باشید نزد ما مجاور باشید و اوراد بخوانید. این سعادت را قبول کنید تا بسعدت دنیا و آخرت برسید و اگر غیر آن باشید شما دانید. خیر باد و بروید و نماز بگزارید. اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرمود بجای آوردند و بوظیفه مشغول شدند.<sup>۲</sup>

### تاریخ درگذشت

تاریخ وفات علی همدانی محققاً شب چهار شنبه ۶ ذی الحججه ۷۸۶ هـ میباشد. جعفر بدخشی مینویسد شب چهار شنبه ۶ ذی الحججه ۷۸۶ هـ علی همدانی تازیم شب «یا الله یا رفیق یا حبیب» میگفت و بعد از آن داعی اجل را لبیک گفت<sup>۳</sup> انا لله و انا الیه راجعون<sup>۴</sup>.

صاحب رساله مستورات اضافه میکنند که علی همدانی علاوه بر کلمات مذکور در خلاصه المناقب کلمات «بسم الله الرحمن الرحیم» را بکرات ورد مینموده و همین کلمات مبارک قرآنی از روی ابجد سال وفات او میباشد (۷۸۶ هـ)

۱- بعضی از نویسندگان نام پادشاه پاخلی را محمد شاه نوشته اند ولی آن پادشاه بدخشان و بخارا بوده است نه پادشاه پاخلی.

۲- خ - م (با) ۹۹ ب.

۳- آیه ۱۵۲ سوره البقره.

۴- ایضاً

۵- مستورات (ع) برگ ۷۹.

این مطلب را نویسندگان بعدی هم در نثر و نظم بیان کرده اند مثلاً میر سید شریف راقم در «تاریخ راقم» میفرماید . . . عالم ربانی دارای دارالملک معانی حضرت میر سید علی همدانی . . . در ۶ ذی الحیجه ۵۷۸۶ هـ ای روح پر فتوحش را از قرارگاه مرکز فرش تا بمقام آشیانه عرش بردند. تاریخ بسم الله الرحمن الرحیم است . . .<sup>۱</sup>

شاعری گفته است :

حضرت شاه همدان کریم      آیه رحمت ز کلام قدیم  
گفت در دم آخر و تاریخ شد      بسم الله الرحمن الرحیم<sup>۲</sup>

در این جا لازم است که نسبت به تسامحات و اشتباهات بعضی از نویسندگان اشارتی کرده باشیم :

هرمان اته چون «خلاصة المناقب» مؤلفه در سال ۵۷۸۷ هـ را یکی از آثار علی همدانی دانسته درباره وفات او در سال ۵۷۸۶ هـ تردید عجیبی نشان داده است. میفرماید یا اینکتاب در سال ۵۷۷۸ هـ تالیف شده یا اینکه علی همدانی بعد از سال ۵۷۸۷ هـ فوت کرده است و علت اشتباه او آشکار است.<sup>۳</sup> صاحب «هفت اقلیم» بعلت اشتباه مؤلف «خلاصة المناقب» در مورد گنبد سلطانیه و شرکت علی همدانی در آن، سال وفات علی همدانی را ۵۷۷۶ هـ و ولادت او را در حدود سال ۷۰۳ یا ۷۰۴ هـ حدس میزنند<sup>۴</sup> و همین مطلب را آقای دکتر مهدی درخشان نقل کرده است<sup>۵</sup> و شاید از روی همین مأخذ است که در لغت نامه دهخدا هم در مورد سال وفات علی همدانی تردید نشان داده اند که آیا ۷۷۶ درست است یا ۵۷۸۶<sup>۶</sup>.

- ۱- خطی شماره ۱۲۲ ب. (دانشکده ادبیات) برگ ۲۲-۳۰.
- ۲- این قطعه در داخل مسجد شاه همدان حکاکی شده است : نقش پارسی بر اججار هند ص ۶۸.
- ۳- فهرست کتابخانه بادلیان (ج ۱) ص ۷۸۳.
- ۴- خطی. کتابخانه ادبیات برگ ۳۸۲.
- ۵- بزرگان و سخن سرایان ج ۱ ص ۸۸ نیز ر- ک تذکره صحف ابراهیم برگ ۱۸۹ ج ۲ شماره ۲۹۷۴ عکسی.
- ۶- شماره مسلسل ۱۰۶ ص ۲۶۳.

مرحوم استاد سعید نفیسی اگرچه در یک موردهان تاریخ متفق علیه را برای وفات علی همدانی (ذی الحجّه ۷۸۶ هـ) ثبت کرده اند<sup>۱</sup> ولی در جای دیگری مینویسد: «... رحلت او را ۱۶ ذی الحجّه ۷۸۴ هـ نیز ضبط کرده اند»<sup>۲</sup> ماخذ گفتار امتداد معلوم نشد و بظاهر ممکنست که ناسخی ۷۸۶ را با ۷۸۴ اشتباه کرده باشد.

### قطعات در تاریخ وفات

چند قطعه که در تاریخ وفات میر سید علی همدانی سروده شده، نقل میگردد:

- |                               |  |
|-------------------------------|--|
| ۱- چو شد از گاه احمد خاتم دین | ز هجرت هفتصد و ست و ثمانین             |
| برفت از عالم فانی به باقی     | امیر هر دو عالم، آل یاسین <sup>۳</sup> |
| ۲- مفخر عارفان، شه همدان      | کزدمش باغ معرفت بشکفت                  |
| مظهر نور حق که رویش بود       | عاقبت از جهانیان بنهفت                 |
| عقل تاریخ سال رحلت او         | «سید ما علی ثانی» گفت <sup>۴</sup>     |
| ۳- سلطان بحق محقق حقانی       | کار خرد از کمال او حیرانی              |
| تاریخ وفات اوست نام و لقبش    | یعنی «همدانی و علی ثانی» <sup>۵</sup>  |
| ۴- همدانی است سید همدان       | اسم شافی او علی همدان                  |
| خانقاهش بخطه کشمیر            | فیض بخشد بهر صغیر و کبیر               |
| مرقدش در ولایت ختلان          | فیض ها میدهد به پیر و جوان             |
| شد رقم سال نقل آن والا        | «قطب عالی، جنت والا»                   |

### جای درگذشت

نویسندگان بدون دقت جای درگذشت سید را در همدان<sup>۶</sup> و سری نگر<sup>۷</sup> و کبر سواد<sup>۸</sup>

- ۱- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی ج ۲ ص ۷۵۳.
- ۲- ایضاً ج ۱ ص ۴.
- ۳- منسوب به مولانا محمد سرایی و حکای شده در مسجد شاه همدان - کشمیر.
- ۴- نگرستان کشمیر ص ۲۴۷ خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۲۹۸.
- ۵- منقول از یادداشت‌های آقای میرزا جعفر سلطان القرانی.
- ۶- مخبرالواصلین شماره ۳۶۹۸ برگ ۷ و شماره ۳۳۵ برگ ۷۷ (خدا بخش کتابخانه پتنه، هند).
- ۷- مجله معارف اسلامی ص ۷۶ شماره ۵ ۱۳۴۷ ش.
- ۸- تذکره صوفیای بنگال ص ۳۱ مجله آموزش و پرورش مذکور ص ۳۱.
- ۹- واقعات کشمیر ص ۳۷، جواهر الاسرار (خطی) شماره ج - ۱۱ کتابخانه دانشکده ادبیات تهران

و کبر ولایت<sup>۱</sup> و بیجور<sup>۲</sup> نزد سوات و ماوراءالنهر<sup>۳</sup> و کابل<sup>۴</sup> و پاخلی<sup>۵</sup> و کونار<sup>۶</sup> و ختلان<sup>۷</sup> ذکر کرده اند، ولی درین باب اقوال در مورد کبر ولایت و پاخلی و کونار بصواب نزدیک تر است. ظهیرالدین بابر (م ۹۳۷هـ) وقتی که در سال ۸۹۲<sup>۸</sup> جای درگذشت علی همدانی را زیارت میکنند در توزک خود چنین مینویسد، «... میر سید علی همدانی رحمة الله علیه که در ضمن مسافرت باینجا آمده و در دو میلی کونار جان سپرده است - شاگردانش جسد وی را در ختلان انتقال داده اند و بقعه ای درین مکان برای وی بر پا شده که در هنگام تصرف چغان سرای<sup>۹</sup> در سال ۸۹۲ دور آن طواف نمودم<sup>۱۰</sup>». ازین عبارت واضح است که جای درگذشت علی همدانی همانا در نزدیکی کونار<sup>۱۱</sup> بوده یعنی در «کبر سواد» و این جایی است که جزوی از پاخلی<sup>۱۲</sup> قرار میگیرد.

### درباره تدفین

حیدر بدخشی در رساله مستورات مینویسد که وقتی علی همدانی در ختلان حضرت رسول را در عالم واقعه زیارت کرده و این بشارت را از زبان رسالت مآب شنیده که مزار او همانجا خواهد بود. سید چون بان خطه علاقه مخصوص داشته از آن بشارت خوشحال گردیده. زود دو رکعت نماز را بعنوان نقل گزارده است. علی همدانی اینواقعه را به مریدان ختلانی خود بیان نموده و در جواب پرسش آنان که وفاتش کی واقع میگردد، فرموده است: «سه سال و یک روز و یک شب بعد از این»<sup>۱۳</sup> و به شنیدن این خبر مریدان او زار زار گریسته اند.

۱- نفعات الانس ص ۴۷۷ ح- م (با) برگ ۹۹ ب. ۲- آئینه اکبری ج ۲، ص ۳۹۲.

۳- رباط العارفين، ص ۱۷۸. ۴- تذکره صحف ابراهیم (۲۹۷۴) برگ ۱۸۹.

۵- کشیر (۱) ص ۸۸، یغما (۲) ص ۳۳۸. ۶- واقعات ص ۴۳.

۷- مجله دانشکده ادبیات دیماه ۳۵، ص ۶۴.

۸- بابر آن موقع حاکم کابل و نواحی آن بود.

۹- شهری است در ماوراءالنهر - ك لغت نامه دهخدا شماره ۶۳، ص ۲۳۶.

۱۰- نقل از یغما (۲) ص ۳۳۸، در بابر نامه (ترجمه عبدالرحیم خانن) ص ۸۴ عبارت کمی

مغلوط و متفاوت است و عبارت منقول را بظاهر استاد علی اصغر حکمت از ترجمه

انگلیسی بفارسی برگردانده است. ۱۱- شهر مرزی افغانستان کنونی.

۱۲- غیر از پاخلی که بخشی از فرمانداری مانسهره است - ك تواریخ هزاره تألیف محمداعظم

بیگ، ص ۴. ۱۳- مستورات ع برگ ۷۵-۶.

این واقعه در مقامات عالم تصوف موجب شگفتی نیست: حضرت شیخ حسن بلغاری هم این نوع پیش گویی ابراز فرموده که میگویند تحقق پذیرفته است.<sup>۱</sup>

### نزاع مریدان

چون علی همدانی فوت کرد، این خبر بزودی به کشمیر رسید و کسان سلطان قطب الدین برای آوردن نعشش به کشمیر بآنجا فرستاده شدند. حاکم پاخلی میخواست که علی همدانی در ولایت او مدفون گردد. در مقابل این گروه ها، همراهان و مریدان ختلائی او میگفتند که ماطبق وصیت سید نعشش را بختلان میبریم. بهر صورت مشاجره و نزاع سختی روی داده بود. بعد از تجهیز و تکفین نعش علی همدانی یکی از مریدان عزیز او که نامش شیخ قوام الدین بدخشی بود برخاست و گفت «هر کس یا هر گروه که نعش سید را بردارد، میتواند آن را در جایی که میخواهد دفن کند» ازین قول همه تعجب کردند. کشمیریان و اهالی پاخلی هر چند که ممکن بود سعی کردند ولی نعش علی همدانی را نتوانستند تکان بدهند. آنگاه شیخ قوام الدین بدخشی گفت حالا نوبت ماست. و نعش سید را تک و تنها براحتی برداشت.<sup>۲</sup> ازین کرامت سید همه حضار محو حیرت گردیدند و مریدان ختلائی او را اجازه دادند که نعش سید را آنجا ببرند. پس تابوت سید را به ختلان حمل کردند و یادگاری از درگذشت او هنوز هم در پاخلی موجود است و آن جایی است که در آن جا سید را تجهیز و تکفین کرده اند.

سید شریف حسین سبزواری در زاد العقی، یعنی ترجمه المودة القربی و اهل العبا که اصل آن از علی همدانی است بدون ذکر مآخذ گفتارش میفرماید که علی همدانی در حین وفات وصیت کرده بود که تا جعفر بدخشی نیاید جنازه او را به ختلان نبرند ولی بعد از درگذشت سید صدای هاتف غیب را شنیدند که «جنازه را بردارید» و آن موقع جنازه را به ختلان برده اند. ولی این مطلب اگر درست میبود جعفر بدخشی میبایستی آن را خود به رشته تحریر درمی آورد جعفر بدخشی مینویسد

۱- روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۲- واقعات کشمیر، ص ۳۷ خزینة الاصفیاء (۲) ص ۲۹۵-۲۹۶ کشیر (۱) ص ۸۸.



که از خبر وفات سید بوسمیله نامه بی که بفرمان شیخ قوام الدین بدخشی به مولانا عمر اسیری روز ۱۵ ذی الحجّه ۷۸۶ هـ نوشته شده آگه شده است. میفرماید که این نامه از جوهر مرقوم نیست بلکه «مملو از خون کباد و درد جگر» میباشد. سپس او برای دیر رسیدن به ختلان (متملاً بعد از تدفین سید) از روح پر فتوح او معذرت میخواهد: «... حضرت امیر قدس الله روحه الکبیر در حال حیات این فقیر را بتأخیر صلوة معذور داشته بود فلاجرم در حالت نجات بتأخیر زیارت عذر دارد»<sup>۱</sup>

### حمل تابوت علی همدانی به ختلان و کیفیت مزار او

سه تن از یاران سید و پسر سلطان پاخلی (بنام سلطان شاه) تابوت متبر کتّه سید را حمل میکردند<sup>۲</sup> بقول صاحب خلاصه المناقب سلطان پاخلی هم در مشایعت جنازه حاضر بود. سلطان در حالت روزه راه میرفت و تا ختلان آمده است<sup>۳</sup> بعضی مینویسند که سلطان پاخلی فقط در راه یکروزه شریک و همراه دیگران بوده و سپس به کشورش برگشته است. البته سلطان شاه، ولایت عهد وی تا ختلان آمده و چند روز در خانقاه اعظم ختلان اقامت و اعتکاف گزیده است.<sup>۴</sup>

از مریدان سه گانه سید که تابوت را حمل میکردند، اسامی مولانا محمد اسیری و شیخ قوام الدین بدخشی بما رسیده و از اسم نفر سوم خبری نداریم. سید زاده شمس الدین ماخانی هم همراه ایشان بوده ولی او نامه بی در مورد خبر مرگ او مورخ ۱۵ ذی الحجّه ۷۸۶ هـ را در اوائل ماه صفر ۷۸۷ هـ در بدخشان به جعفر بدخشی رسانده است و بنابر این، همراه تابوت نبوده است. میگویند چون تابوت سید را به ماوراءالنهر میآوردند، ابرهای سفید بر جنازه او سایه افکن بود و همین طور مرغان قشنگ و زیبا در گروههای متعدد به این سوی و آن سوی به پرواز درآمده بودند<sup>۵</sup> بقول صاحب رساله «مستورات» «فرشته ها در صورت جانور ها در پای مبارک میرفتند»<sup>۵</sup> هنگامی که تابوت

۱- خ- م- (لا) برگ ۹۴ و (با) برگ ۱۰۲.

۲- تحایف الابرار، ص ۲۳.

۳- خ- م- (لا) برگ ۸۸.

۴- خ- م- (با) برگ ۱۰۱ (لا) برگ ۹۴.

۵- مستورات ع برگ ۸۰.

سید به ختلان رسید باوجود اینکه هوا گرم بود و تابوت از چنین مسافت دور آورده میشد، از نعش مبارک بوی خوش میآمد. جعفر بدخشی میفرماید که وقتی یکی از امرای شیخ سلطان محمد حاکم بلخ و بدخشان تعجب میکرد از این که چگونه ممکن است درین هوای گرم نعش علی همدانی بو نگرفته باشد؟ شاه محمد گفت: تعجب تو بیهوده است زیرا علی همدانی از صاحبان کمال بود و نبایستی که نعش مبارکش بومی گرفت. بعد از تحقیق و اطلاع ثانی معلوم شد که تا آخر نعش او خوش بو بوده است.<sup>۱</sup>

برای توجیه بوی خوش نعش، جعفر بدخشی میفرماید: از تربت شیخ ابو سعید ابوالخیر (م. ۴۴۰ هـ) تا ۱۲ سال بوی خوش میآمد پس اگر از تابوت و نعش میر سید علی همدانی بوی خوش میآمد، چه جای تعجب است چون وی از ۱۲ سالگی راه سلوک را شروع کرده و تا پایان حیات خود ۶۱ سال در سلوک و ریاضت و تزکیه و تصفیه باطن و خدمت به دین اسلام گذرانیده است؟<sup>۲</sup>

صاحب خلاصة المناقب مدعی است که تابوت سید روز ۲۵ جمادی الاول ۷۸۷ هـ به ختلان رسیده است<sup>۳</sup> و صاحب «واقعات کشمیر» ۵ جمادی الاخری نوشته است<sup>۴</sup> این مدت از وفات سید (۶ ذی الحجۃ ۷۸۶ هـ) بنا بر قول اول پنج ماه و چند روز و بنا بر قول دوم در حدود ۶ ماه میگذرد. مأخذ سوم ما درین مورد رساله «مستورات» است که تاریخ رسیدن نعش مبارک سید را در نه روز و بتاریخ چهاردهم ذی الحجۃ ۷۸۶ هـ مضبوط کرده<sup>۵</sup> که باور کردنی است و کتب مزبور، اگر به دستکاری نساخ دچار نشده مطالب آنها از اصل اشتباه است.

جعفر بدخشی میفرماید که خبر فوت علی همدانی در اوائل ماه صفر ۷۸۷ هـ باور رسید<sup>۶</sup> و از اواخر جمعه ماه صفر آن سال او به ختلان رسیده و تألیف «خلاصة المناقب» را آغاز کرده است<sup>۷</sup> پس از نگارش وی پیداست که

۱- خ- م (لا) برگ ۸۷-۱۰۰-

۲- مولف میفرماید که بعضی از صنف پرنندگان هستند که تا ۴ روز چیزی نمیخورند و در هوا میپزند و از آن پس نفس ایشان بوی خوش میدهد پس نفس صائم الدهر علی همدانی چرا بوی خوش ندهد. خ- م برگ ۱۰۰-۱۰۱.

۳- خ- م (لا) برگ ۸۸.

۴- ر- ک ص ۳۷ تا ۴۱.

۵- مستورات ع برگ ۸۰.

۶- خ- م (با) برگ ۱۰۱.

۷- ایضا (با) برگ ۶.

علی همدانی تا اواخر صفرماه ۷۸۷ هـ مدفون گردیده بود و مطلب مربوط به حمل تابوت که در این کتاب آمده، بظاهر از اشتباهات نساخ است.

مزار علی همدانی در دهی از ناحیه طوطی علی شاه ختلان میباشد (یعنی در کولاب یا کلیاب کنونی جمهوری تاجیکستان شوروی) این همان دهی است که سید آنرا خریده و مسجد و مدرسه و خانقاهی در آن بنا کرده و سپس همه چیز را وقف فی سبیل الله نموده است البته قطعه کوچکی از زمین را برای مزار خودش مجزا ساخته بود.

بنای مزار علی همدانی بظاهر ساختند قرن هشتم یا قرن نهم هجری میباشد. مرحوم استاد سعید نفیسی در حین مسافرت خود بشوروی آن موضع را دیده و نوشته اند «... مزار وی هم اکنون در کولاب تاجیکستان امروز روبروی رستاق شهر افغانستان و در ۱۰۰ متری کولاب و زیارتگاهست و بنای آن از تیمور گورکانست و سنگ یشم سیاهی را، همان سنگی که قبر تیمور در سمرقند است دارد» این مزار یک اتاق بزرگ و نه حجره کوچک دارد و قبر سید علی همدانی در وسط اتاق بزرگ قرار دارد.

در میان دفن شدگان دیگر این محل، فرزند میر سید علی همدانی، میر سید محمد همدانی و خواهر علی همدانی بنام «سیده ماه خراسانی» و زنی بنام «آفتاب پنهانی» و شاه طالقانی یکی از مراقبان و خادمان مزار میباشد — مجموعه نفر از خانواده علی همدانی درین جامدفونند. اسامی همه آنان بر ماروشن نیست. این مزار از آجر مرمر سفید ساخته شده و بنای آن بسیار محکم است. چندین زمین لرزه شدید درین ناحیه رخ داده ولی آسیبی بمزار نرسانیده است.

در نزدیکی این مزار دو تخته از سنگ مرمر بزرگ نصب است و بر آنها احوال و مناقب مختصر علی همدانی کنده شده است. میگویند این سنگ مرمر را پادشاه کشمیر سلطان اسکندر بر پشت دو پیل بانجا فرستاده است. ازین سنگ ها یکی در سال ۱۹۳۹ م کمی شکسته و به همان حالت باقی است. در نزدیکی مزار علی همدانی یکی از نوه های تیمور گورکانی بنام توارلین هم مدفون است.<sup>۲</sup>

۱- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، ص ۷۵۳.

۲- کشیر (۱) ص ۱۱۶ ضمیمه ج ۲.

مزار علی همدانی، با وجود احتیاج به تعمیر. برورایام، هنوز هم سالم و سراسر درختستان است<sup>۱</sup> آنطور که مرحوم استاد سعید نفیسی باینجانب اطلاع داده بودند، در نزدیکی مزار علی همدانی کتابخانه منظمی ترتیب یافته و در آن بعضی از آثار علی همدانی و کتب متبوفه دیگر نگهداری میشود و مردم برای مطالعه سراوده میکنند.

ولی نظر باختلافات امیر تیمور با علی همدانی، بنای ابن مزار بوسیله تیموریان متاخر عملی شده است و نه بدستور امیر مزبور.

۱- عکس مزار علی همدانی (از دوست) را در کشمیر (۱) ص ۱۱۶ میتوان مشاهده کرد.

## فصل هشتم

### فرزندان و احفاد و اعقاب و یاران علی همدانی

#### فرزندان

از اولاد علی همدانی اسم پسر نامدار او «میر سید محمد همدانی» را معمولاً نویسندگان ذکر کرده اند. اسم دختر وی معلوم نیست وی زوجه خواجه اسحق ختلانی بوده است.

سید محمد در سال ۵۷۷۴ هـ (بظاهر در ختلان) متولد شده و در وقت درگذشت علی همدانی در سال ۵۷۸۶ هـ پسری دوازده ساله و در ختلان تحت راهنمایی خواجه اسحق ختلانی و مولانا عمر سرایی بوده است. صاحب «تحایف الابرار» ضمن ذکر وصیت علی همدانی درباره پسرش مینویسد: «... جناب قطب الدین ربانی قبل از انتقال خود دو کاغذ شریف یکی خلافت نامه و دوم وصیت نامه بدست مبارک خود تحویل مولانا سرایی نموده فرمودند که نزد خواجه اسحق ختلانی و مولانا نور الدین بدخشی این دو کاغذ شریف بگذارد. وقتیکه خواجه ختلانی و مولانا نور الدین بدخشی در خدمت حضرت میر محمد رسیدند حضرت میر کاغذات پدر نامدار از ایشان درخواست فرمود. حضرت خواجه همگی کاغذ و وصیت نامه بحضرت میر داده گفت که «کاغذ دوم اغنی خلافت نامه، بکسی دادن جایز است که بطلب حق سبحانه و تعالی بمقام مطلوب برسد و خود را از درجه خادمیت بمخدومیت رساند. هنوز آن وقت نیست و بعد چند گاه تفویض کرده شود. به استماع این سخن جناب میر در تغیر حال شده سجاده شیخیت را ترک داده در خدمت و ملازمت حضرت خواجه مدت سه سال و پنج ماه به سر رسانیده منازل سلوک طی فرمود. آنگاه در خدمت مولانا تعلیم و آداب طریقت گرفته کامیاب شدند و در سن شانزده سالگی نامه ارشاد حاصل نموده بر مسند ارشاد و تربیت نشستند. بعد در شهور ۱۵۸۱ هـ در خطه کشمیر مع صد کس و بقول بعضی ۶۰۰ کس حضرات سادات و علماء و فضلا همراه

۱- اشتباه است. میر سید محمد مسلماً در ۵۷۹۶ هـ وارد کشمیر گردیده است.

گرفتند و مقدم شریف ارزانی ساختند. . . و در سال ۸۱۷ هـ عازم حج بیت الله گردید و بمراجعت به ختلان رفته و هانجا در سال ۸۵۴ هـ (۱۴۵۰ م) رحلت نمود و متصل به مرقد پدر خود مدفون گردید<sup>۱</sup> این مطالب در عین داشتن اشتباهاتی چند، بعضی از گوشه های زندگانی میر سید محمد همدانی را روشن میکنند.

محمد همدانی خود را خلف شایسته علی همدانی نشان داده و در اکتساب علم و فضل و سیر و سلوک و تصنیف و تألیف روش حقه پدرش را دنبال میکرده است. جعفر بدخشی در لا بلای شرح غزل علی همدانی که مطلع آن از مولوی است:

از کنار خویش می یابم دمام بوی یار

زان همی گیرم بهر دم خویشتن را در کنار

میفرماید که این شرح را بفرمایش محمد همدانی مینویسد<sup>۲</sup> و در منقبت او شعر زیر بوستان سعدی را نقل میکند:

سعادت به بخشایش داور است نه در چنگ و بازوی زور آور است  
و در آموغ محمد همدانی میزده سال داشته است.

از آثار او اسم دو کتاب بما رسیده است: یکی رساله بی در تصوف و دیگری «شرح شمسیه در منطق» کتاب اول بفرمایش سلطان اسکندر بت شکن کشمیر (۷۹۶-۸۲۰ هـ) و کتاب درسی دوم را برای تدریس در مدارس و خانقاه ها نگاشته بود.

میر سید همدانی در سال ۷۹۶ با گروهی از سادات هنرمند دیگر، که تعداد آنان را از صد تا شش صد نوشته اند، به کشمیر ورود کرد. وزیر مقتدر سلطان اسکندر بنام «سهاباتا» با خانواده خود بدست وی اسلام را پذیرفت و لقب «سیف الدین» را اختیار نمود. ابن وزیر خدمات شایانی به دین اسلام در کشمیر کرده است.

محمد همدانی دختر سید حسن بهادر سمنانی (امیر عساکر سلطان) را که «تاج خاتون» نام داشت در کشمیر به حباله نکاح خود در آورد که بعد از پنج سال فوت کرد بدستور سلطان اسکندر مزارسیده بسیار زیبا ساخته شده و هنوز

۲- خ - م (لا) برگ ۷۰.

۱- تحایف الابرار، ص ۲۳.

هم پا برجاست. بعد از آن محمد همدانی دختر سیف الدین (وزیر نو مسلمان اسکندر) را که بی بی بارعه نام و دیده موجی لقب داشت بزنی گرفته است.<sup>۱</sup> محمد همدانی بنا بر محیط مساعد و سازگاری که پدرش ایجاد کرده بود، توانست در اجرای اوامر و نواهی شرع اسلامی موفقیت های درخشانی را در خطه کشمیر بدست آورد. بمساعی جمیله او سلطان اسکندر بت شکن مشروب خواری و قمار بازی و رقص هوس زا و سماع بالمزامیر و رسم ساقی (ستی) زنان هندوها<sup>۲</sup> و غیره را در سراسر کشمیر قانوناً ممنوع کرد محاسبان و محتسبان شرع متعین شدند و کشمیر بصورت مرکز نمایان اسلام در آمد. شاعری گفته است :

ولد امجد امیر کبیر داد دین را رواج در کشمیر  
شد ز نو مسلمان چنان کثرت کز تماشاش برد حشر حسرت<sup>۳</sup>  
میگویند یکی از امرای ختلافی لعل گرانبهای بدخشی را به محمد همدانی هدیه داده و سید محمد آن را به سلطان اعطا کرد. سلطان بسیار خوشحال گردید و در مقابل آن سه ده را به وی پیشکش نموده است. محمد همدانی بر روش فتوت پدرش آن دهها را وقف فی سبیل الله اعلام نمود و وقف نامی تهیه کرد که سلطان اسکندر آنرا امضاء نموده است<sup>۴</sup> در ترال (موضع واتی پور کشمیر) خانقاهی بزرگ بنا کرد که هنوز هم باقی است. «خانقاه معلی» یا «مسجد شاه همدان» معروف هم بدست او بنا شده است.

میگویند که سلطان اسکندر خانقاه بزرگی در موضع «چشمه بون» برای محمد همدانی ساخته و برای خرج خانقاه و خدام، محصول موضع «پتن» را وقف کرده بود. این خانقاه تا اواخر عهد اکبر، شاه بزرگ شبه قاره باقی بود و در نتیجه تبلیغات محمد همدانی و یاران او این قدر کفار مسلمان شدند که «سه خروار رشته های زنار کفار سوخته شده است»<sup>۵</sup>

مورخان هندو بت شکنی سلطان اسکندر را در نتیجه تعلیمات محمد همدانی

۱- کشمیر (۱)، ص ۹۳.

۲- این رسم بین هندو ها رواج داشته است که زن پس از مرگ همسرش خود را بآتش میسوزاند و میمرد.

۳- کشمیر (۱)، ص ۹۳.

۴- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۱۹۵ ج ۲ ص ۷۷۳.

۵- واقعات کشمیر، ص ۴۳-۴۴.

و یاران او تلقی<sup>۱</sup> میکنند ولی این حقیقت ندارد. خود نومسلمانان همه چیزهای سابق خود و از آنجمله معابد را بباد غارت میدادند و درین راه «سیف الدین» (پدر زن محمد همدانی) هم خیلی سختگیر بود و مخصوصاً از رسم سنی (ساتی) بسختی جلوگیری میکرد. محمد همدانی مسئول تعصب های نومسلمانان نبود بلکه بقول صاحب «تاریخ حسن» سلطان اسکندر چندین برهمن را بنا بر توصیه او عفو کرده است. این مورخ در مورد نفوذ او مینویسد: «بطفیل حضرت میر محمد بسیاری از مادات عظام و علمای فخام وارد این مقام گشته سلطان اسکندر هر کس را با لحن ارادت اقطاع و مناصب بخشید و در بجا آوری خدمات ایشان بجان و دل کوشید»<sup>۲</sup>

یکی از یاران محمد همدانی سید محمد حصاری بود که نسبت به میر محمد حسادت میورزید و در مسائل علمی و منطقی ادعای برتری داشت. محمد همدانی برای نشان دادن استعداد و فضل خود شرح شمسیه<sup>۳</sup> منطقی<sup>۴</sup> را بنام سلطان تصنیف فرمود که جزو کتب درسی کشمیر بوده است<sup>۵</sup> و نسخه آن و نیز نسخه های رساله ای در تصوف از میر سید محمد همدانی در جلد ۲ فهرست فرهنگستان تاشکند مذکور است.

محمد همدانی تا سال ۸۱۷ هـ یعنی بیست سال تمام در کشمیر بوده و در آن سال بعزم مسافرت حج از آن ناحیه بیرون آمده. از فعالیتهای او در خارج از کشمیر اطلاعی در دست نیست. وفات او در سال ۸۵۴ هـ در ختلان اتفاق افتاد و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گردیده است.

۱- در تاریخ کشمیر نار این کول اسامی یاراز ذی نفوذ محمد همدانی نوشته شده است مثلاً میر سید محمد اصفهانی و قاضی حسین شیرازی و خواجه صدر الدین خراسانی (برگ ۱۰۱).

۲- تاریخ حسن، ج ۲، ص ۱۷۸-۱۸۰.

۳- ملا فیروز سپاگنابی کشمیری (م ۹۷۴ هـ) بر شرح شمسیه میر محمد در منطق حواشی و تعلیقات و توضیحات نوشته است. تذکره علمای هند ترجمه اردو، ص ۳۸۷.

۴- واقعات کشمیر، ص ۴۳.



## احفاد و اعقاب

چنانکه در احوال میر سید محمد مذکور افتاد - او دوبار ازدواج کرده و فرزندان متعدد داشته است. از اعقاب علی همدانی اطلاعات مجملی بما رسیده است - اعقاب علی همدانی بقول استاد علی اصغر حکمت : « . . . در نقاط مختلفه باقی هستند. اولاً در همدان سادات علوی از بازماندگان وی بسیارند و هنوز از عوائد موقوفه باغ علی که در قسمت شمالی همدان نزدیکی مقبره بابا طاهر واقع است حق الارتزاق سیگیرند. دوم در سری نگر کشمیر سوم در بلخاب نزدیک بلخ » تفصیل کافی در باره اعقاب و احفاد سید را در کتاب دکتر سید الرحمن همدانی بزبان اردو<sup>۱</sup> « ما و اسلاف ما » میتوان مشاهده کرد و از آنجمله اند سه تن مشاهیر زیر :

- ۱- زن عارف معروف پیشاوری بنام سید حسن پیشاوری<sup>۲</sup> (م ۱۱۱۵ هـ).
- ۲- سید میرزا جان همدانی متخصص به رسا (م ۱۱۷۴ هـ) که بیشتر در شبه قاره هند و پاکستان میگذرانده و شاعر معروفی بوده است.
- ۳- صاحب « ما و اسلاف ما » پزشک معروف پاکستان که مأمور پایگاه شاهرخی در نزدیکی همدان نیز بوده است.

## مریدان

علی همدانی در همدان و ختلان و کشمیر و در جاهای دیگر مریدان و یاران متعدد داشته و اینان در کارهای او مدد و معاون بوده اند و در گروه مریدان علی همدانی پادشاهان و امیران هم شامل بوده اند. متأسفانه درباره بعضی از مریدانش بجز اسامی آنان چیزی نمیدانیم. بهر صورت آنچه که در مورد مریدان و یاران او در ماخذ ما مذکور است خلاصه آن در زیر نقل میگردد :

- ۱- نور الدین جعفر رستاق بازاری بدخشی صاحب « خلاصه المناقب ».

حافظ حسین الکر بلائی در حاشیه « بیاض خود » تاریخ وفات جعفر بدخشی را ۱۶ رمضان ۵۷۹۷ هـ سن ۵۷ سالگی نوشته است؛ بنا بر این ولادت او در سال

۱- ماهنامه یغما (۲) ص ۲۴۲.

۲- هم اور هارے اسلاف لاهور، ۱۹۶۹ م.

۳- تذکره صوفیة سرحد (اردو) ص ۳۸۹ - ۳۹۰.

۴- نقل در حاشیه «روضات الجنان و جنات الجنان» ج ۱ ص ۱۵۸.

۵۷۴ هجری بوده و وقتی که در سال ۵۷۷۳ هجری به حضور علی همدانی رسیده ۳۳ سال داشته است. همین مؤلف اطلاع میدهد که جعفر بدخشی غیر از «خلاصة المناقب» اثر دیگری به زبان عربی داشته است که اکنون نایاب است. مؤلف مینویسد: «... مولانا نور الدین جعفر بدخشی قدس الله سره که اکمل خلفای حضرت امیر سید علی همدانی اند قدس الله تعالی سره در رساله‌ی بتقریب محبت حضرات سادات عالی درجات از مشار الیه حکایتی روایت میکنند» حکایتی که جعفر بدخشی بروایت علی همدانی به عربی نوشته خلاصه اش بدین قرار است:

شیخ نور الدین بیارستانی تبریزی روزی سیدی را در حالتی دید که مشروب خورده و بدمست شده بود. شیخ نسبت بان سید بی اعتنائی کرد و عصبانی گردید که چرا اینکار خلاف شرع را انجام داده است در آن شب شیخ مذکور حضرت رسول (ص) را در عالم رویا زیارت کرد و آن حضرت به شیخ بی اعتنائی نشان میدادند. شیخ به حضرت رسول (ص) التماس نمود که کدام تقصیر اوست که موجب بی اعتنائی و بی توجهی گردیده است - رسالت مآب فرمودند: تو نسبت به فرزند من این همه غضب و بی اعتنائی نشان میدهی و باز هم ادعای محبت من داری؟ نشنیده‌ای که مجنون قیس عامری سگ محبوب خود لیلی را هم احترام میگزارده است؟

جعفر بدخشی در راس مریدان علی همدانی قرار دارد. صاحب «مستورات» مینویسد که جناب سیادت مآب علی همدانی، نور الدین جعفر بدخشی را بسیار دوست میداشت<sup>۱</sup> و خود جعفر بدخشی هم این مطلب را تأیید میکند. مولد جعفر رستاق بازار غرب بدخشان است ولی او تا سال ۵۷۷۳ هجری به ختلان نقل مکان کرده و بیشتر در آن ناحیه میگذرانیده است. در آن ناحیه ملاقاتش با علی همدانی رخ داد و بعد از نشان دادن استعداد روحانی خود و تحمل ریاضات و زحمات و امتحانات متعدد علی همدانی او را در زمره مریدان خود پذیرفته و ازو بیعت گرفته است.<sup>۲</sup>

جعفر بدخشی نسبت به علی همدانی علاقه‌ئی داشت که کمتر مریدان را

۱- مستورات ع برگ ۷۴.

۲- مستورات ع برگ ۷۴.

میگردد. او به اصطلاح صوفیان «فنا فی الشیخ» بوده است. «در آئینه نظر میکرد و در آینه صورت حضرت سیادت میدید و بعد از اداست نظر در آن آئینه روی خود میدید»<sup>۱</sup> علی همدانی هم کلمات جعفر بدخشی را اعتراف نمیکرده و وقتی فرموده است: «اگر نور الدین ما را بفروشد بهای ما او را حلال باشد»<sup>۲</sup> همینطور وقتی در منزل امیر عمر خوشی الیختلانی مردم بتوسط جعفر بدخشی با علی همدانی بیعت ارادت میکردند. سید در تجلیل مقام جعفر بدخشی فرمود: «به نور الدین بیعت کردن اولی بود از بیعت کردن بمن»<sup>۳</sup> علی همدانی در وقت مسافرتی به حج «مرقع پوستینه و آفتابۀ خودش را به وی ارزانی فرموده نیز خلالی و چرک گوش گیری و موی بینی گیری از آهن نیز وی را اعطا فرمود»<sup>۴</sup> باوجود این مقام جعفر بدخشی، خرقة درویشی علی همدانی به خواجه اسحق رسیده است که داماد وی بوده و سابقه خدمت زیاد داشته است.

#### ۲- خواجه اسحق علیشاهی ختلانی

حضرت خواجه که داماد علی همدانی بود در ردیف اول مریدان وی قرار دارد خرقة ولایت و جانشینی سید با و رسیده است. در روضه ۸ روضات الجنان و جنات الجنان احوال او مشروحا مندرج است.

خواجه اسحق خلیفه میر سید علی همدانی و از بزرگان صوفیه میباشد. در سفر سوم علی همدانی به حج همراه وی بوده است. خواجه زیاده از پنجاه سال شیخ بوده و بر مسند ارشاد و هدایت نشسته و موقع قتل خود در سال ۸۲۶ هـ، ۹۶ سال داشته است.

از مریدان بزرگ خواجه اسحق یکی میر سید محمد نور بخش (۷۹۵-۸۶۹ هـ) میباشد. این سید مردی با کمال بوده و خواجه اسحق بسیار تحت تاثیر او قرار گرفته است. تا حدی که مسند ارشاد را به او واگذار کرده و خرقة ولایت و خلافت علی همدانی را با و بخشیده و با او بیعت کرده است. بگفته آقای

۱- خ- م (لا) برگ ۵۷.

۲- خ- م (لا) برگ ۷۶-۷۷.

۳- خ- م (لا) برگ ۸۸.

۴- ایضاً برگ ۱۰۵.

دکتر ناصر الدین شاه حسینی<sup>۱</sup> خواجه «دست ارادت باو داد و بر آنچه خوانده بود قلم نسخ کشیده . . . خواجه ختلافی دلباخته شیوه دلدادگی او شد باوی بیعت کرد و مریدان خود را بر آن داشت تا با وی بیعت کنند - جملگی مریدان به سید نور بخش دست ارادت دادند جز سید عبدالله مشهدی که خود صوفی دل آگاهی بود که حاضر نشد و تا زنده بود سر بر آستان سید محمد نسود».

طبق ادعای مهدویت که - بتحریک خواجه اسحق - میر سید محمد نور بخش اظهار آن کرده بود سلطان شاهرخ ابن تیمور (۸۱۲-۸۵۰ هـ) به قتل این دو بزرگ و برادر خواجه اسحق دستور داد . دستور سلطان در مورد سید نوربخش اجرا نگردید زیرا از ترس نفوذ فوق العاده مریدان اونتوانستند این کار را عملی سازند و نیز او روپوش شده بود - البته خواجه اسحق و برادرش در سال ۸۲۶ هـ با وضع رقت باری کشته شدند . خواجه را بلقب «شاه شهیدان» یاد میکنند و سید نور بخش در «صحیفه الاولیا» میفرماید :

پیریم و مرید خواجه اسحق آن شیخ شهید و قطب آفاق

در «سلسله نامه» تألیف شمس الدین ختلافی سن خواجه را در وقت شهادت در سال ۸۲۶ هـ ۷۴ سال نوشته<sup>۲</sup> و قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین خواجه را از جمله سادات شمرده است ولی ماخذ دیگری این دو مطلب را تصدیق نمیکند.

خواجه اسحق استاد و مربی میر سید محمد همدانی بوده و علی همدانی او را بسیار دوست می داشته است وقتی فرمود : « . . . اگر روزی اسحق صد خون ناحق کند هیچ سئوالی از من برو نباشد چرا که او از محبوبان است و اگر از دست دیگری گناه صغیر صادر شود او را سوال شود که از عاشقان باشد»<sup>۳</sup>.

سلسله ذهبیه نیز بوسيله شیخ سید عبدالله برزق آبادی مشهدی (۸۷۲ م هـ) باو و سپس به میر سید علی همدانی میپیوندد.

۱- اطلاعات ماهانه ش ۹ سال ۱۳۲۹ ص ۴۲-۴۳.

۲- سلسله نامه (عکس) ۱۶۶۶/۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه.

۳- مستورات ع برگ ۳۶.

## ۳- شیخ قوام الدین بدخشی

جعفر بدخشی در چندین مورد او را با احترام ذکر میکنند و بعنوان برادر خطاب میکنند و بظاهر یکی از خویشاوندان جعفر بدخشی بوده است. میر سید علی همدانی نسبت به قوام الدین توجه و اعتنای تمام داشته و مدت‌ها او را رفیق راه ساخته است. صاحب رساله مستورات<sup>۱</sup> مینویسد که قوام الدین چهل سال در سفر و حضر زندگانی خود را در معیت علی همدانی گذرانده و گویا در بیشتر فعالیت‌های او سهیم و شریک بوده است. ما اسمش را در پاره‌ای از مسافرت‌های علی همدانی می‌بینیم. در واقعه معروف دعوت علی همدانی بوسیله مریدان که منجر به سرودن چهل و یک غزل در شب واحدی گردید او شریک بوده است. در کشمیر وقتی که مردم نومسلمان معابد سابق خود را به صورت مساجد و خانقاه‌ها تغییر می‌دادند قوام الدین را برای افتتاح آنها و اذان گویی در آنها دعوت میکردند<sup>۲</sup> تجهیز و تکفین علی همدانی و حمل تابوت او از نواحی پاخلی تا ختلان به راهنمایی او انجام گرفته است.

## ع- میر سید حسین سمنانی

عمزاده حقیقی علی همدانی بوده و سید او را اولاً در سال ۷۶۵ هـ و ثانیاً در سال ۷۷۳ هـ به کشمیر فرستاده و بوسیله او از احوال و اوضاع آن خطه مطلع گردیده است. سید حسین مردی فاضل و صاحب کرامات و ذی نفوذ بوده و سلطان شهاب الدین بدست او بیعت کرده است. از کرامات معروف او نقل میکنند که چون در راه مسافرت به کشمیر در حالت خستگی و در ماندگی به کوه پیرینجال رسید برسنگی سوار شد و آن سنگ برایش در صورت اسب تندرو درآمد و او را تا کشمیر رسانده میگویند چندین بار باذن خداوند متعال از عناصر اربعه کمک گرفته است.<sup>۳</sup>

سید حسین با همه متعلقان و خویشاوندان خود به کشمیر رفته و آنجا اقامت گزیده است. و میر سید علی همدانی طبق اطلاعاتی که از او گرفت، در سال ۷۷۴ هـ به کشمیر ورود کرده است. سید حسین در تربیت و راهنمایی عارف معروف کشمیر بنام

۱- ع برگ ۲۲. ۲- مستورات ع برگ ۶۱ - ۷۸.

۳- خزینة الاصفیا (ج ۲) ص ۲۹۵ واقعات کشمیر ص ۳۸ - ۳۹. کشیر (۱) ص ۸۴.

نور الدین رشی (۷۷۹-۸۴۲ هـ) هم سهمی به سزا داشته است.

چندی بعد از ورود وی به کشمیر پسرش میرسید حسن بهادر سمنانی و برادر زاده او بنام میر سید حیدر سمنانی هم به کشمیر رسیده و در فعالیتهای او شریک گردیده اند. سادات سه گانه مذکور ، مدفون در کشمیر می باشند.

#### ۵- سید اشرف جهانگیر بن سید محمد ابراهیم سمنانی

از یاران علی همدانی است. میگویند در مسافرت دوم علی همدانی که در آن همه ممالک اسلامی را دیدار کرده همراه او بوده است. سید اشرف را جهانگیر یا «جهانگرد» مینامند زیرا از سیاحان بزرگ عالم تصوف است. او در ناحیه سند با حضرت مخدوم جهانیان جهانگرد (سید جلال الدین بخاری، سندی ۷۰۷-۷۸۵ هـ) ملاقات کرده و سپس بدیار بنگاله رسیده و بعداً در جنوب هند توطن گزیده است. سید اشرف در ناحیه بنگاله جزو مریدان شیخ قطب عالم نور الحق (م ۸۱۸ هـ)<sup>۱</sup> در آمد و در همان نواحی خدمات ارزنده تبلیغی انجام میداده است. او یکی از صوفیه معروف شبه قاره پاکستان و هند است. وفاتش ظاهراً در سال ۸۲۹ هـ اتفاق افتاده. اقوال وی در لطائف اشرفی خواندنی است.<sup>۲</sup> در این کتاب آورده است که علی همدانی و خودش با اتفاق در شیراز مهان خواجه حافظ بوده اند.

#### ۶- و ۷: شیخ سلیمان و پسر او شیخ احمد (یا محمد) خوشخوان

شیخ سلیمان از اکابر و امرای بزرگ هندوها بود که بر دست علی همدانی اسلام پذیرفته است. بجرم قبول اسلام شیخ سلیمان مورد هجوم هندوها قرار گرفته و برای حفظ جان از کشمیر فرار کرده و به سمرقند رسیده و مدتی بعد به کشمیر برگشته است. او دوباره از آنجا بهمراهی پسر خود احمد (یا محمد) مسافرت کرده و در ختلان بخدمت علی همدانی رسیده و اوضاع کشمیر و حکایت ناراحتی و نا بسامانی خودش را بعرض او رسانده است. علی همدانی هر دو - پدر

۱- وفات نور الحق را در سال ۸۰۶ و ۸۱۳ و حتی ۸۵۱ هـ هم نوشته اند.

۲- تذکره صوفیای بنگال ص ۲۸۲ - ۳۱۰ - ۴۰۶.

و پسر- را مورد شفقت قرار داده و مدتی بعد ایشان را به کشمیر فرستاده است.<sup>۱</sup>  
فرزند مزبور شیخ سلیمان علم و فضل زیاد فراگرفته بود. و بنا بر مهارت  
در فن قرائت به «خوشخوان» مشهور گردیده است.

شیخ سلیمان در جوار مسجد جامع سری نگر کشمیر مدفون است اما از  
مزار شیخ احمد اطلاعی نداریم.<sup>۲</sup>

#### ۸- میر سید حسن بهادر سمنانی

فرزند میر سید حسین سمنانی بود. علی همدانی سید حسن و عموزاده او  
میر سید حیدر سمنانی را چندی بعد از سید حسین به کشمیر فرستاده است.

میر سید حسن بهادر مردی با استعداد و ذی لیاقت و هنرمند و شجاع  
بود و پادشاه کشمیر سلطان شهاب الدین در سال ۷۷۳ هـ او را به امارت عساکر  
خود منصوب کرده و براهنایی او لشکر سلطان شهرهای پیشاور و کابل را  
فتح کرده است. او پدر زن اول میر سید محمد همدانی هم بوده است.

#### ۹- میر سید تاج الدین سمنانی

برادر کهنتر حقیقی میر سید حسین سمنانی بود. او چندی بعد از برادر  
بزرگ وارد کشمیر گردید و در کارهای او سهیم بوده و مدفون در کشمیر  
می باشد.

#### ۱۰- شیخ شمس الدین ختلانی

از مریدان ختلانی علی همدانی و خادم خانقاه ختلان بوده که سید او را  
در زمرهٔ محبان و عاشقان خود می شمرده است.

#### ۱۱- مولانا عمر سرایی

یکی از مریدان علی همدانی و از استادان پسر او محمد همدانی است. مولانا  
سرایی در بعضی از مسافرتها علی همدانی همراه او بوده و از آن جمله در  
مسافرت نهایی او. وی همچنین یکی از سه مرید علی همدانی است که تابوت او را  
به ختلان حمل کرده اند. او شاعر هم بوده و این قطعه در تاریخ وفات علی همدانی  
زائیده طبع روان اوست :

۱- خزینة الاصفیاء ج ۲ ص ۲۹۷.

۲- وانعات کشمیر ص ۳۸.

چو شد از گاه احمد خاتم دین      ز هجرت هفتصد و ست و ثمانین  
برفت از عالم فسانی به باقی      امیر هر دو عالم آل یاسین

#### ۱۲- سید زین العابدین ایشابوری «مجنوب»

از مریدان ختلانی علی همدانی است که بقول صاحب «مستورات» بدعای او مجنوب و صاحب حال و کرامات گردیده و در جذب، نزدیک مقام حضرت اویس قرنی رضی الله عنه بود. علی همدانی گاهی از سخنان آن مجنوب بسیار خوشحال میگردید.<sup>۱</sup>

#### ۱۳- شیخ محمد شامی

او ناظم و خادم خانقاه ختلان بوده و در رساله «مستورات» بعضی از روایات مربوط به کرامات سید از قول او بیان گردیده است. از همین رساله معلوم میشود که او برای مطبخ خانقاه از جنگل هیمه و هیزم میآورده است.<sup>۲</sup>

#### ۱۴- شیخ سید محمد طالقانی

سید محمد از ناحیه طالقان به ختلان آمده و در جرگه مریدان و خادمان علی همدانی وارد گردیده است. یکی از مراقبان خانقاه و مزار علی همدانی نیز بنام «شاه طالقانی» در زیر گنبد مزار علی همدانی مدفون است که ممکن است همین شیخ سید محمد طالقانی باشد.

#### ۱۵- سید محمد کاظم معروف به سید قاضی

او مجمع مکارم و مظهر مفاخر و صاحب کرامات بود. و در ختلان و کشمیر مراقب کتابخانه علی همدانی بوده است.

#### ۱۶- سید جمال الدین عطایی

بهمراهی علی همدانی در سال ۷۷۴ هـ وارد کشمیر گردید. حسب استدعای سلطان قطب الدین و با اجازه علی همدانی در کشمیر اقامت و تأهل گزیده و با بسیاری از سادات دیگر در مقام «جهتر بر گنه کهاور» نزد باره موله مدفون است.

۱- مستورات ع برگ ۳۷ - ۴۰ و ۴۳.

۲- ایضا برگ ۳۸ و ۶۶ و ۶۷ و ۸۷ و ۹۲.



از صادقان و از تربیت یافتگان علی همدانی بوده و در تعلیم و تربیت و اصلاح مردم کشمیر خدمات ارزنده بی انجام میداده است. بنا بر تبحر او در علم حدیث و علوم دینی بالقباب «محدث» و «علامه معروف دهر» اشتهار داشته است.<sup>۱</sup>

#### ۱۷- سید فیروز (جلال الدین)

از یاران و مریدان علی همدانی بوده که بعد از خدمات شایان در کشمیر در نزدیکی رودخانه «ابته» یعنی جهلم کنونی مدفون گردیده است. از رساله «مستورات» معلوم میشود که در بخارا صاحب «خانقاه» بوده و علی همدانی هم آنجا میرفته و مهانش بوده است.

#### ۱۸- حافظ میر سید محمد قادری

مرد فاضلی بود و علی همدانی او را مامور تعلیم سلطان قطب الدین کرده بود. حافظ مزبور قرآن مجید را با هفت قرائت میخوانده است. سلطان قطب الدین برای او احترام زیاد قائل بود و برای همین است که در مقبره سلطان در محله «تنگرنه» مدفون است.

#### ۱۹ و ۲۰- میر سید عزیزالله و میر سید محمد مراد

از همکاران و یاران علی همدانی در کشمیر بوده و مدفن ایشان در موضع «آون پور» کشمیر است.

#### ۲۱ و ۲۲: میر سید رکن الدین و میر سید فخر الدین

هر دو برادر حقیقی یکدیگر و از مریدان علی همدانی بوده اند و بهراهی او به کشمیر ورود کرده اند «کاملان ظاهری و باطنی» بوده اند و مدفن ایشان در محله «آون پور» مذکور موجود است.

#### ۲۳- سید کمال ثانی

او از آن سادات است که بهراهی علی همدانی وارد کشمیر گردیده اند. او بقیه زندگانی را در کشمیر گذرانده و مزارش در موضع «ناپدکی» موجود است.

۱- واقعات کشمیر، ص ۳۹.

اسامی بعضی از مریدان معروف دیگر بدین قرار است :

سید نعمت اللہ ، شیخ سید مسعود ، اخی شیخ حاجی بن طوطی علیشاہ  
 ختلائی ، سید یوسف ، شیخ سید احمد قریشی برادر شیخ سید محمد قریشی ، سید  
 محمد کبیر ، شیخ برہان بن عبدالصمد ، مولانا محمد عمر ، شیخ ابراہیم مبارک  
 خانی ، شیخ بدر الدین بدخشی ، سید غیوری ، محمد بن شجاع و امیر عمر خوشی<sup>۱</sup> .

باب دوم

آثار میر سید علی ہمدانی



## آثار میر سید علی همدانی

### الف- آثار منثور سید به فارسی و عربی

میر سید علی همدانی یکی از صوفیه کبار است که دارای آثار زیاد میباشد. این سید فعال با وجود مسافرت‌های متبادی، و فعالیت‌های متعدد و گوناگون دیگر- مثلاً وعظ، و تبلیغ دین و ارشاد مریدان و کسب برای اکل حلال و ملاقات‌ها برای مشورت و راهبری پادشاهان و امیران - آثار زیاد و ارزنده ای به زبان فارسی و عربی از خود بیادگار گذاشته است. مجموعه شعر او که محتوی چهل و یک غزل و نه رباعی و قطعه میباشد هم‌می‌تواند که آثاری ارزنده در ادبیات عرفانی و صوفیانه تلقی گردد. در تحایف الابرار (جلد اول) تعداد کتب و رسائل سید را به صد و هفتاد رسانده است ولی ظاهراً این آمار دقیق نیست و جمع آثار منثور علی همدانی اعم از چاپی و خطی بالغ بر حدود صدوده کتاب و رساله میباشد و نگارنده کتاب فوق شاید مکتوبات مفصل علی همدانی را بعنوان آثار جداگانه ای از وی شمرده باشد و شاید هم بعضی از کتب و رسائل وی را که با نام‌های متعدد خوانده شده، چند بار به شمار آورده باشد.

در حدود هفتاد جلد کتاب و رساله از علی همدانی و نسخه‌های متعدد آنها مورد مطالعه و بررسی اینجانب قرار گرفته است. بعضی از کتب و رسائل سید در تهران موجود بوده و بعضی دیگر از کتابخانه‌های مختلف تهیه گردیده و بکوشش برای دریافت نسخ دیگر نیز ادامه میدهم.

آثار علی همدانی در سراسر کتابخانه‌های مهم دنیا پراکنده و از بعضی آثارش نسخ متعدد یافت میشود البته بعضی آثار او کمتر بدست میرسد ولی آنچه را که از همین آثار باقیانده می‌فهمیم این است که مردم به آثار او علاقه وافر داشته و از آنها استفاده می‌کرده‌اند.

نورالدین جعفر بدخشی در خلاصه المناقب مینویسد که وقتی علی همدانی درباره آثارش فرموده است: «... مرا در این روزگار کسی نشناخت و لیکن بعد از فوت من بصد سال طالبان پیدا شوند که از رسائل من فوائد گیرند و قدر من بشناسند» و الحق این پیش بینی وی درست در آمده است. بعضی از کتب و رسائل او در شبه قاره هند و پاکستان جزو کتب درسی بوده و رساله «اوراد فتحیه» ی او هنوز هم در کشمیر از متداول ترین کتب اوراد و وظائف میباشد.

بنا بر اطلاعات اینجانب تاکنون چهارده اثر علی همدانی در ایران و شوروی و شبه قاره پاکستان و هند بچاپ رسیده است. بعضی از آثار او از عربی بفارسی و بعضی دیگر از عربی یا از فارسی بزبان دیگر ترجمه و شرح گردیده است که البته در موقع ذکر آن آثار توضیح خواهیم داد.

هفت اثر نغزسید در «خلاصه المناقب» نیز مذکور گردیده که همه آن ها امروزه هم باقی و متداول است.

### سبک نثر علی همدانی

سبک نگارش علی همدانی گاهی ساده و گاهی مصنوع و مسجع ولی کمتر مشکل و متکلف می باشد. صوفیه بالعموم بآرایش و زیبایی بیان توجه داشته ولی بمشکل نویسی نپرداخته اند و نگارندهای علی همدانی هم از این قبیل است. چنین بنظر میرسد که علی همدانی بموضوع و مضمون هر کتاب یا رساله خود توجه تمام داشته و طبق آن گاهی روش سادگی و گاهی صنعت را در پیش گرفته است مثلاً رساله «آداب سفره» و «چهل مقام صوفیه» ی او که برای مبتدیان نوشته شده، و مشتمل بر مطالب ساده است زبانی کاملاً ساده و بی پیرایه دارد، و در مقابل آن «ذکرینه»

۱- آغاز این دور ساله ملاحظه گردد: حمد و ثنا پادشاهی را که خلق را از کم عدم به بیدای وجود آورد و بحکمت بالغه اشراف خلایق را در پیش نختگاه آدم در سجود آورد و درود بی منتها بر رسول او محمد مصطفی باد که به سبب محبت او کونین آفرید و بادب و خلق او را از همه موجودات برگزید و بر اهل بیت و یاران و متابعان او باد. اما بعد... (آداب سفره) الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی نبيه محمد وآله الطاهرین اما بعد بدانکه صوفی را چهل مقام است ببايد دانست تا قدم وی در کوی تصوف درست آیدو اگر ازین چهل مقام یکی فرو گذارد بصفای صوفی راه نیابد. مقام اول نیتی است صوفیان را باید که... (چهل مقام صوفیه).

و «عقبات» که برای خواص است مصنوع و مسجع است<sup>۱</sup> و در سائتر<sup>۲</sup> آثار او هم این روش پیشم میخورد و از نقل امثله متعدد خود داری میکنیم. علی همدانی در آغاز رساله «فتوتیه»ی خود میفرماید «... آنچه زبان وقت املا کند در قلم خواهد آمد و ایمایی کرده خواهد شد» این تکه عبارت نشان میدهد که سید در نگارش های خود بزبان وقت هم توجه داشته و گویا به سبک رایج و متداول زمان خود مینوشته است و سبک زمان او (قرن هشتم) هم طبق تحقیقات دانشمندان<sup>۳</sup> معاصر ایرانی و نیز آنطور که مطالعات اینجانب حکایت می کند به دو نوع بارز بوده: ساده و مصنوع. و در آثار علی همدانی هم ما همین دو روش را دیده ایم.

#### استاد علی اصغر حکمت و «ذخیره الملوک»

آقای علی اصغر حکمت در یک مقاله تحقیقی خود که درباره بزرگترین اثر علی همدانی «ذخیره الملوک» نوشته سبک نویسندگان قرن هشتم و میر سید علی همدانی را به بحث نهاده است<sup>۴</sup>. بنظر استاد حکمت خصوصیات عمومی سبک نثر

۱- آغاز این دو رساله هم ملاحظه گردد: حمد و سپاس پروردگاری را که حدائق اشجار اشباح انسی بکمال رسانید و بمقتضای بود شکوفه وجود انسانی را از شجره موجودات بشکفانید و ازهار ریاض طاعت را از عواصف ریاح «ان یشاء یدهبکم» در حصار عصمت بحسن رعایت و هو معکم ایمن گردانید... (ذکریه) «تا نقاشان کارگاه قضا از خمخانه تقدیر نقوش اقبال و ادبار پرلوح استعداد قاصدان راه سعادت و شقاوت مینگارند و حاجبان مشیت موکلان رشد و غی برحال سعداء و اشقیاء میگارند بیامن نفحات الطاف ربانی نثار روزگار سالکان مسالک طریقت و هادی حال تا بهان بیدای طبیعت باد قال الله تعالی: الم ترکیف فعل ربک بعاد... الخ» (عقبات).

۲- این رساله که مورد استشهاد قرار گرفته به ضمیمه تذکره شیخ کججی (چاپ تهران ۱۳۲۶ ش) بچاپ رسیده ولو کمیاب سی باشد.

۳- مثلاً نک: سبک شناسی (از مرحوم بهارج ص ۳ ص ۱۸۰ به بعد) و تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی از مرحوم سعید نفیسی ج ۱ ص ۱۸۲ و مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی از دکتر صفا ص ۴۳-۵۶.

۴- مجله «یغیا» شماره ۶ سال چهارم ۱۳۳۰ ش ص ۲۴۱-۲۴۹

قرن هشتم عبارت است از :

۱- کمال آمیختگی و اختلاط زبان فارسی با ادب و لغت عربی ۲- تأثیر و نفوذ کامل معارف و تعلیمات و آداب دین اسلام در نگارشها ۲- تأثیر آثار و اقوال صوفیه گذشته در آثار (خاصه در نظم و نثر متصوفه قرن هشتم) - استاد سپس این خصوصیات سه گانه را بر «ذخیره الملوک» انطباق کرده اند.

شکی نیست که آثار علی همدانی همه این خصوصیات را داراست ولی بعنوان یک قضاوت کلی نمیتوان گفت که این خصوصیات فقط در قرن هشتم هجری بروز کرده و در نگارشهای قرون قبلی و بعدی وجود نداشته است و یا آثار علی همدانی فقط همین خصوصیات را داراست. حقیقت این است که متصوفه هر قرن به آثار پیشینیان نظر داشته و مواد آنها را در نظم و نثر خود گنجانده اند.

پس سبک علی همدانی هم به صورت ساده و هم مصنوع هر دو وجود دارد و از آثار او پیداست که او نگارش های سائر متصوفه را در پیش چشم خود داشته و از آنها اثر پذیرفته است.

۱- سید علی گاهی آیات قرآنی و اخبار نبوی (ص) را بدنباله ترکیب

فارسی میآرد :

«آب حیات فتوت را که کیمیای خزانة قدم و نتیجه جود اکرم و رشحة ندای بحر اعظم بود بی واسطه بعنایت «و نفخت فیه من روحی» در شجره وجود آدم دمید (فتوتیه)

۲- گاهی آیات و اخبار را بعنوان نقل قول میآرد . . . در اخبار نبوی

(ص) آمده است که المؤمنون کالبینان یشد بعضها بعضا . . . (ایضا)

۳- گاهی آیات و اخبار را بطریق ترکیب اضافی می آورد و درین گونه موارد مجمع را هم میتوان مشاهده کرد: «حمد و سپاس پروردگاری را که حقائق انوار ارواح قدسی را در حدائق اشجار اشباح انسی به کمال رسانید و به مقتضای جود شکوفه وجود انسانی را از شجره موجودات بشکفانید و از هار ریاض مخلفان را از عواصف ریاح «ان یشاء ینهبکم»<sup>۱</sup> در حصار عصمت بحسن رعایت و هومعکم<sup>۲</sup>

۲- آیه ۴ سورة الحديد.

۱- آیه ۱۳۲ سورة النساء.



ایمن گردانید»<sup>۱</sup> . . . یا مثلاً : پس قوافل نفوس انسانی بحکم اقتضای کتم از واجا  
ثلاثة<sup>۲</sup> سه فریق گشتند : «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مابق الخیرات»<sup>۳</sup> گروه اول  
ظالمان سرگشته مشهور و غافلان بیچاره مغرور بودند . . .

ع- گاهی آیات و اخبار را با توضیح و بیان و علامت «که» می آورد  
و باین طریق مطلب خودش را واضح و لائح میسازد : « . . . روزی حسن  
بصری رحمة الله علیه ابن حدیث را روایت کرد که یخرج رجل من النار بعد  
الف سنة و هو ینادی یا حنان یا منان بگریست و گفت : ای کاشکی که حسن  
آنکس بودی . . . »<sup>۴</sup>.

ه- در نقل واقعات و قصص و جمله های معترضه و مطالب و اعطانه، عموماً  
زبان ساده بکار برده است مثلاً : «شیخ عبدالله انصاری میگوید که مریدان  
پیران را در حال حیات شناسند تا برخوردارند و منکران بعد از وفات دانند تا  
حسرت خورند. با یزید را در حال حیات او هیچده کس بیش نشناختند چنانکه  
از او برخوردارند و دیگران در ایذاء اوید بیضا نمودند»<sup>۵</sup> (یا) . . . صوفیان را  
باید که نیت ایشان آن بود که اگر هر دو عالم را بدیشان دهند چون دنیا و  
نعمتش و عقبی و جنتش نگیرند. دنیا و نعمتش را بر کافران ایثار کنند و عقبی  
و جنتش را بر مومنان ایثار کنند و بلا و محنت را خود اختیار کنند»<sup>۶</sup>.

### آثار فارسی :

#### ۱- ذخیره الملوك

نسخ خطی : شماره ۱۵۱، ۲۲۰، ۲۰۰۷، ۳۸۲۹، ۳۸۳۰، ۴۱۱۶، ۴۱۱۷، ۴

۱- رساله ذکریه (فارسی)

۲- آیه ۵۶ سورة الواقعة.

۳- آیه ۲۹ سورة الفاطر.

۴- رساله «مرات التائبین» عکسی برگ ۳۰۹ (شماره ۶۷۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه).

۵- ذکریه (فارسی).

۶- رساله «چهل مقام صوفیه» تذکره شیخ کججی، ص ۶۷.

۴۷۷۹، ۵۶۲۴ در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۱۳۴، ۴۶۸، ۴۷۷۹، ۴۲۵، ۴۲۷۴ (کتاب خانه ملی ملک تهران) ۲۹۷/۷ (کتاب خانه عمومی پنجاب لاهور) ۲۵۹۵ (کتابخانه سلطنتی برلین آلمان) ۱۵۱ (آستان قدس رضوی مشهد: رک ج ۶) ۸ نسخه در فرهنگستان تاشکند (شماره ۲۰۸۳ تا ۲۰۸۹) کتاب خانه دانشگاه برلین (ع نسخه: ۳۲۰-۳۲۳) لیدن (۳ نسخه شماره ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰) شماره ۲۹۴ تا ۲۹۷ و ۲۱۶۷ (دقتر هند - لندن) شماره ۵۷ ط<sup>۱</sup> (کتاب خانه مجلس شور ایملی تهران) و نیز: کتاب خانه سلیمانیه استنبول شماره ۲۸۷۱ تا ۲۸۷۳، رایلی ایشیاتک سوسائتی کلکنه: شماره ای ۷۲ نیز نسخه ای در کتاب خانه دانشکده حقوق تهران و نسخه ای در کتاب خانه وینه و نیز در دانشگاه پنجاب شماره پی سی ۱۰ و در کتاب خانه دانشگاه میسور و دیگری در کتاب خانه دانشگاه بمبئی و کتاب خانه ملی فرانسه (فهرست اضافی صفحه ۱۰۶) و در موزه بریتانیا (فهرست ریو ص ۴۴۷) و کتابخانه بادلیان آکسفورد (ص ۸۸۹ و ۹۹۲ ج ۱) و کتاب خانه آنجهانی برون انگلیسی (ص ۱۵۵ فهرست فهرست گیت آکسفورد (ص ۳۲) و نسخه ای در کتاب خانه دانشگاه پیشاور و ۴ نسخه در موزه کابل و قسمتی از آن هم در جنگ شماره ۹۷-د (کتاب خانه ادبیات) و نسخه ای در کتاب خانه دانشگاه علی گره.

نسخ عکسی کتاب: ۶۶۸، ۶۷۰، ۳۵۲۷ (و نیز فیلم شماره ۳۲۶۰ از کتاب خانه رام پور هند بنام رساله ای در تصوف در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران و در همان جا: ۱۶۷۷، ۲۰۹۶ (از نسخه کتابخانه ملی فرهنگ تهران). نسخ چاپی: (۱) چاپ امرتسر هند باهتام آقای نیاز علی خان ۱۳۲۱ ه.ق. چاپ سنگی دیگر در بمبئی بدون تاریخ و چاپ بهاولپور ۱۹۰۵ م. چاپ امرتسر اغلاط زیاد دارد

۱- راجع به این نسخه نفیس و ظریف که تاریخ آن سال ۹۷۶ ه.ق است، استاد حکمت نوشته است: «... کاتب شیعه مشرب آن جعفر بن علی الحسینی بسلیقه و مذاق خود در آن تصرفاتی کرده است و متاسفانه حذف و امقاطی چند روا داشته است» مجله ینما شماره ۶ سال ۱۳۳۰ ص ۲۴۵ که انواع تصرفات ناروا در این نسخه میتوان دید.

ولی از دو چاپ دیگر بهتر است.

ذخیره الملوك مهمترين و بزرگترين آثار مير سيد علي همدانی است که موضوع آن علم اخلاق و سياست مدنی است. و شايد دومين کتاب مهم فارسی باشد که در سياست مدنی تالیف گردیده است (پس از اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیرالدین طوسی م ۶۷۲) ولی از لحاظ مضمون و لهجه ناصحانه و بی باکانه که این کتاب دارد در میان کتب معروف فارسی که در علم اخلاق نگاشته شده است<sup>۱</sup> این یکی نظیر و با هیچ یک قابل مقایسه نیست و از حیث موضوع باید که جزو کتب بسیار مهم فارسی در فلسفه اخلاق و سياست مدنی به شمار آید.

این کتاب چنان که در مقدمه آن آمده برای نصیحت و راهبری امراء و پادشاهان و ارادت مندان و بد التماس کسانی از آنان نوشته شده است - کتاب بسیار جامع و جالب است و در بیان اهمیت آن به یاد آوری این نکته اکتفا می نماید که تمام آن به زبانهای لاتین و فرانسه<sup>۲</sup> و ترکی<sup>۳</sup> و اردو<sup>۴</sup> و قسمتی از آن هم به زبان پشتو ترجمه شده است<sup>۵</sup>.

اگرچه این کتاب سه بار بچاپ رسیده ولی باز هم به چاپ منقحی از آن احتیاج هست. و شايد بهمین علت استاد حکمت در مقاله مذکور خود میفرماید یکی از آثار لطیفه نثر فارسی در قرن هشتم کتابی است بنام «ذخیره الملوك» که هنوز در پرده اختفا مستور میباشد و چون شاهدان خ بروی در گوشه کتابخانه

۱- اخلاق ناصری و اخلاق جلالی تالیف علامه جلال الدین محمد دوانی، ۸۹، ص ۵۹ و اخلاق

عسنی یا اخلاق محسنین از واعظ کاشفی م ۹۱۰ هـ

۲- ربک کشیر، ج ۱ ص ۹۰.

۳- بوسیله آقای مصطفی بن شربان سروری (دفتر ایا صوفیا: مرتبه ابوالمسعود ص ۱۷۲).

۴- بنام «نهج السلوك» بوسیله مرحوم مولوی غلام قادر چاپ لاهور ۱۳۳۱ هـ ق.

۵- مخزن اسلام تالیف آخوند درویزه در قرن دهم هجری نسخه خطی شماره ۲۶۳۲ (دفتر هند - لندن).

۶- یغما (۱) ص ۲۴۵-۲۴۷.

ها چهره زیبای خود را از دیده عاشقان معرفت پوشیده است.<sup>۱</sup>  
 درین کتاب سید در بعضی موارد به «گستان» اشارت کرده و ترکیبات  
 کتاب شیخ شیراز را هم مورد تقلید قرار داده است. (اگرچه بحث های متصوفانه آن  
 خواننده را بیاد «کشف المحجوب» و «احیاء علوم الدین» و «کیمیای سعادت» هم  
 می اندازد). بیت ذیل سعدی درین کتاب دوبار آمده است (و استاد حکمت  
 فقط بیک بار اشارت کرده اند) :

ایرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند  
 تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

شیخ اجل در باب دوم گستان حکایتی دارد درباره حکمت لقمان که او ادب  
 را از جاهلان آموخته بود. میر سید علی همدانی به نقل از حدیث حضرت رسول  
 این حکایت را به حضرت عیسی منسوب کرده و تقریباً بهمان شیوه و اسلوب  
 آن را ذکر نموده است : «در خبر است که از عیسی پرسیدند ادب از که  
 آموختی ؟ گفت از بی ادبان. گفتند چگونه گفت هر چه از جهال در نظر  
 ناپسندیده آمد از آن اجتناب کردم»<sup>۲</sup> چنانکه ملاحظه میگردد این حکایت همانست  
 که در «گستان» مذکور است. همچنین سعدی در بوستان (باب چهارم) حکایت  
 پادشاه صالحی را برشته نظم در کشیده است. که مربوط به پادشاه شام می شود  
 و با این ابیات شروع میگردد:

ملک صالح از پادشاهان شام      برون آمدی صبحدم با غلام  
 بگشتی در اطراف بازار و کوی      برسم عرب نیمه بر بسته روی<sup>۳</sup>

و آنچه را که سعدی در این حکایت به نظم بیان کرده میر سید علی همدانی  
 آن را به نثر نوشته است و تنها فرق اینست که در نوشته او آن پادشاه بجای شام  
 به عراق منسوب شده است. این حکایت در «ذخیره الملوك» با این عبارت آغاز میگردد:

۱- جای خوشوقتی است که یکی از دانشجویان کوشای دانشگاه تهران، سید محمود  
 انواری بعنوان رساله دکتری خود به تصحیح این کتاب پرداخته و بر اساس آن در  
 خرداد ماه ۱۳۵۰ ش دکتر شناخته شده است.

۲- بوستان سعدی. باب چهارم.

۳- بغا (۱) ص ۲۴۷.

«آورده اند که ملک صالح از صلحاء پادشاهان عراق بود شبها با یک غلام بیرون آمدی و در مساجد و مقابر و مزارها گشتی و احوال هر کسی تفحص کردی. شبی در سرمای زمستان میگشت به مسجدی رسید . . .» مؤلف به بعضی از حکایات مثنوی مولوی هم نظری داشته است.

محتویات مبسوط این کتاب دو برابر «گلستان سعدی» است و مطالب نووارزنده در آن زیاد است. ابواب ده گانه این کتاب به ترتیب ذیل است و حاکی از اهمیت آن میباشد :

باب اول : در شرایط و احکام و لوازم کمال ایمان. باب دوم : در ادای حقوق عباد الله تعالی. باب سوم : در مکارم اخلاق و وجوب تمسک پادشاه و حاکم اسلام بسیرت خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم<sup>۱</sup>. باب چهارم : در حقوق والدین و زوج و زوجه و اولاد و عبید و اصحاب و اقارب و غیره. باب پنجم : در احکام سلطنت و ولایت و امامت و حقوق رعایا و شرائط حکومت به عدل و غیره. باب ششم : در شرح سلطنت معنوی و اسرار خلافت انسانی. باب هفتم : در بیان امر بالمعروف و نهی عن المنکر و فضائل و شرائط این نوع اور. باب هشتم : در بیان شکر نعمت و ذکر انعام و افضال حضرت صمدیت تعالی. باب نهم : در بیان صبر بر مکاره و مصائب دنیوی. باب دهم : در مذمت کبر و ذمائم اخلاق.

این کتاب در شبه قاره هند و پاکستان و مخصوصا در ناحیه کشمیر جزو کتب معروف درسی بوده و در دوره امپراتوران تیموری هند تا عهد اورنگ زیب یکی از کتب پسندیده و مورد مطالعه دانشجویان و علماء بوده است<sup>۲</sup> و پادشاهان

۱- از فحوای بسیاری از آثار علی همدانی پیداست که باوجود ابراز احترام و مودت زیاد بخاندان رسالت(ص) برخوردار خصمانه ای با پیروان هیچ یک از مذاهب اسلامی نداشته و به همین علت برخی او را حنفی و بعضی شافعی و بعضی حنبلی و بعضی شیعی شمرده اند و همین امر گواهی می دهد که وی از گروه بندی فقهی مذاهب بالاتر و مردی وسیع النظر و کاملاً بی تعصب بوده است.

۲- کشیرج ۱، ص ۹۱.

کشمیر مخصوصاً باین کتاب توجه خاصی داشته اند - علامه محمد اقبال بر اساس محتویات ارزنده این کتاب ، میر سید علی همدانی را «محرر اسرار شاهان» مینامد :

مرشد معنی نگاهان بوده بی «محرر اسرار شاهان» بوده بی<sup>۱</sup>  
 مؤلف این کتاب در میان مطالب مختلف اشعاری هم آورده است که بقول استاد حکمت شاید همه اشعار از خود سید باشد و او این کار را شاید به تقلید گلستان سعدی کرده باشد. آن چه مسلم است سه بیت از غزل علی همدانی را با مطلع زیر در این کتاب می توان یافت :

زین خرابی گر تو میخواستی که آبادی شوی  
 جهد کن تا بنده فرمان آزادی شوی<sup>۲</sup>

دکتر ظهور الدین احمد استاد اسبق زبان و ادبیات فارسی دانشکده دولتی لاهور پیرامون محتویات این کتاب بحث مفصلی به زبان اردو کرده و کتاب را از روی مبنای شرع اسلامی به بحث نهاده<sup>۳</sup> که در مورد آن به گفتگو نمی پردازیم<sup>۴</sup>.

اکنون باید برای نمایاندن سبک کتاب چند قطعه کوچک از این کتاب نقل شود :

«سابق میدان ازلی و هادی راه هدایت هر ولی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه چون وقت نماز در آمدی مضطرب گشتی و روی مبارکش متغیر شدی. گفتند : ای امیر المؤمنین چه رسید ترا؟ گفت : وقت ادا کردن امانتی درآمد که آسمان و زمین طاقت آن نداشت . . . زین العابدین علی بن حسین علیها السلام چون طهارت نماز کردی رخساره مبارکش زرد گشتی و حال بروی متغیر

۱- کلیات اقبال (چاپ تهران) ، ص ۳۶۱.

۲- در ذخیره الملوک، اشعاری از دیوان سنائی ، نظامی (مخزن الاسرار)، روسی (دیوان کبیر) و سعدی دیده می شود.

۳- پاکستان میں فارسی ادب (بخش کشمیر).

۴- غیر از ابواب سه گانه سوم ، پنجم و ششم ، در ابواب هفت گانه دیگر ، علی همدانی سخت تحت تاثیر احیاء علوم الدین و کیهیای سعادت امام محمد غزالی است.

گشتی گفتند : ای ابن رسول خدا این چه حالت است ؟ گفت : هیچ میدانید که در حضور که ایستاده خواهم شد ؟»

و اینک اقتباسی از باب دهم این کتاب در مذمت تکبر و اسباب کبر و عجب که بحث جالبی دارد و حافظ کربلائی هم در جلد اول «روضات الجنان و جنات الجنان» آن را تماما نقل کرده است. اسباب تکبر در نظر سید شش است : نسبت شریفه و جمال و قوت و مال و جاه و علم. (این قسمت از احیاء علوم الدین جلد سوم اخذ شده است). در بطلان نسبت شریفه میفرماید :

«اول آنکه بداند که منشاء آن حماقت است زیرا که تعزز بکمال دیگری جهل محض است و در امثال عرب گفته اند :

لئن فخرت بآباء ذوی شرف - لقد صدقت و لکن بئس ما ولدوا.

و آنکس که به نسب آباء و اجداد تکبر میکند اگر در ذات خود خسیس است و در صفات ناقص، شرف آباء و کمال اجداد او را سود نکنند و جبران خساست و نقصان او نخواهد کرد و افعال و اقوال مرضیه اهل کمال حرکات و سکنات نامرضی اهل نقصان را چه سود دارد ؟ بلکه نسبت فرزند ناقص بآباء همچنان است که کرمی خوار که از بول و مردار آدمی باوقار متولد میگردد و هیچ فرق نیست میان کرمی که از بول آدمی متولد میشود و کرمی که از بول خری یا گوی ظاهر میگردد چه هر دو در خست و بی مقداری مساوی اند و شرف رتبه راست بحسب صفات کمالیه نه صورت حسی کرم را . . . .»

در سبب تألیف این کتاب میفرماید « . . . اما بعد فیقول العبد الجانی الموصوف بالتقصیر و التوانی علی بن شهاب الهمدانی عفی الله عنه بکرمه . . . که مدتی بود از ملوک و حکام اهل اسلام و اماجد و اشراف نوع انسان که در استصلاح امور دین اهتمام مینمودند . . . بسبب عقده محبت و رابطه مودت که باین ضعیف داشتند ازین فقیر هر وقت التماس تذکره مفید میکردند . . . عوارض و حوادث و مصادف و صوادم مانع آن میگشت تا درین وقت به موجب التماس

عزیزی آن عزم متجدد گشت و بمقتضای آن التماس این مختصر تحریر افتاد.»

## ۲- مرآت التائبین

نسخ خطی: شماره ۴۲۵ و ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۸۷۱ (مجلس شور ایملی) ۲۶ (مشهد<sup>۱</sup>) ۳۲۶ (دانشکده ادبیات تهران: مجموعه امام جمعه کرمانی) موزه بریتانیا (رک ریوج ۲، ص ۸۳۶ بنام حقایق توبه) ۲۳۱۷-۲۳۱۹ (سه نسخه در فرهنگستان تاشکندج ۳).

نسخ عکسی: مجموعه ۶۷۱ و ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی دانشگاه).  
سید این رساله مفصل را طبق خواهش و التماس سلطان بهرامشاه حاکم بلخ و بدخشان نگاشته است. این همان حاکم است که رساله واردات و «بهرامشاهیه» هم برای وی نوشته شده است. اگرچه سید در سبب تألیف این رساله فقط اینقدر نوشته است که: «مدق خاطر این ضعیف در ابراز بعضی از معانی و حقائق توبه متامل میبود تا بالتماس عزیزی که بحسن اخلاق معروف و بمکارم اخلاق موصوف است این مقصود بحصول پیوست» ولی از خلاصه المناقب<sup>۲</sup> معلوم میگردد که ابن عزیز همان حاکم بدخشان و بلخ بوده است. در عبارت افتتاحی رساله می آورد: «حمد و ثنای نا متناهی حضرت حکیمی را که حقائق آثار تریاق توبه را سبب شفای بیماران سموم معاصی گردانید».

این رساله دارای چهار باب است بترتیب زیر:

باب اول: حقیقت توبه. باب دوم: آنچه توبه ازو واجبست.

باب سوم: شرائط توبه. باب چهارم: باعث تادیب بر توبه.

خلاصه مطالب این رساله این است که ارتکاب گناه ها از سرشت بشری بعید نیست و بسیار کم از خوشبختان ازلی هستند که از معاصی و گناه ها مصون میانند. ولی باید که آدم روزی در اصلاح احوال خود بکوشد و بر کرده

۱- مؤلف قدوست و غوی (در جلد ۶) مینویسد: میناید که (نویسنده این رساله) از عرفای سده هشتم هجری بعد و پیرو طریقه سنت و جماعت است. پنداشته شده، که از عارف معروف امیر

سید علی همدانی است، ص ۴۶۶.

۲- خ - م (ب) برگ ۶۶.



های خود اشک ندامت ریزد و از اعناق قلب رجوع الی الله نماید و از رحمت خداوندی چشم عفو داشته باشد و آنچه که از و توبه کرده است، دوباره نسبت بآن علاقه کوچکی هم نداشته باشد.

سید میفرماید که اگرچه هر کس میتواند ادعای عمل توبه کرده باشد ولی حقیقتاً اهل توبه سه گروهند: اول کسانی که صاحبان توبه النصوح<sup>۱</sup> اند و استقامت احوال دارند دوم کسانی که از کبائر مجتنب هستند ولی نمیتوانند از صغائر هم بر حذر باشند. از این گروه امید باید داشت که وارد گروه اول گردند. سوم اشخاصی که مرتکب معاصی میشوند ولی سپس بر کرده خود پشیمان میگردند. ایشان دارای نفوس «لوامه»<sup>۲</sup> هستند و ممکن است که روزی از واقعه ای یا حادثه ای عبرت گرفته و براه راست برگردند. اما گروه چهارم را نباید اهل توبه نامید زیرا در آن گروه کسانی هستند که تعادل فکر و عمل ندارند و فقط لفظ «توبه و توبه» بر زبان میآرند ولی در ترک معاصی و اصلاح احوال نمیتوانند تصمیمی بگیرند. این طبقه گمراهان اند که بدون توشه اعمال خوب، فکر میکنند که در عالم دیگری مورد آموزش و عفو خداوندی قرار خواهند گرفت و حال آنکه بر اعمال بد خود تأسف و ندامت هم ندارند. برحمت خداوندی توجه دارند ولی از غضب و انتقام گیری او غافلند.

سید درین رساله درباره تعداد کبائر معاصی بحث فقهی کوچکی هم دارد. خلاصه اش این است که: عبدالله بن عباس<sup>۳</sup> کبائر را هفتاد و دو و عبدالله بن عمر فقط چهار یا هفت ولی شیخ ابو طالب مکی<sup>۴</sup> انها را هفده شمرده است و سید هم بکلام شیخ تمایلی ظاهر کرده و این هفده کبیره را بصورت زیر ذکر

۱- اشاره به ترتیب بآیه ۸ التحریم و ۲ القیامة.

۲- یکی از صحابه رسول و از راویان بزرگ احادیث که به شاگردی حضرت علی هم معروف است. م ۶۸ هجری مجمل فصیحی ج ۱، ص ۱۶۴.

۳- فرزند خلیفه دوم حضرت عمر بن خطاب و یکی از راویان بزرگ که فقط در «صحیحین» ۲۶۳ حدیث از او روایت شده است م ۷۳ هجری.

۴- صاحب «قوت القلوب» م ۳۸۶ هجری که «سعی تمام دارد تا مطابقت و موافقت طریقه صوفیه را با سنت و شریعت اثبات و احراز نماید» - ارزش میراث صوفیه، ص ۱۶۲.

کرده است :

چهار گناه کبیره باطنی است : شرک ، نیت گناه ، نومیدی از رحمت خداوندی و ایمن بودن از مکر الله . چهار دیگر زبانی است : شهادت زور ، قذف مؤمن و مؤمنه و سوگند دروغی . سه دیگر بطنی یا شکمی است : شرب خمر ، اکل مال یتیم و ربا خواری . دو دیگر شهوانی است زنا و لواط . دو دیگری دستی است : قتل ناحق و سرقت . یکی از آن بسایر اعضا مربوط است و آن فرار از میدان جهاد فی سبیل الله است در صورتی که کفار از دو برابر مؤمنان زیاد تر نباشند و یک کبیره مربوط به جمله اعضا است و آن عدم رعایت حقوق والدین است .

می فرماید : حضرت رسول (ص) فرموده است که هر که نماز پنجگانه هر روز و نماز جمعه در هفته بگذارد ، صغایر گناهان او را خداوند از بین میبرد ولی اگر کسی را شرور نفس و شیطان بر آن دارد که مرتکب یک یا چند کبیره شود باید بلافاصله و بدون فوت وقت توبه الی الله کند و بر آن توبه استوار بماند .

سید در بیان مدعای خود به آیات و اخبار هم استشهاد کرده است و ما آیات و اخبار مرآت التائبین را در ذیل نقل میکنیم . آیات عبارتست از :

- ۱- «ان الله يحب التوابین»<sup>۱</sup> . ۲- «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»<sup>۳</sup> . ۳- «و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفرو الذنوبهم»<sup>۴</sup> . ۴- «ان یجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نغفر عنکم سیئاتکم . . .»<sup>۵</sup> . ۵- «و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون . . .»<sup>۶</sup> . ۶- «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا»<sup>۷</sup> احادیث و اخبار نبوی (ص)

۱- مستفاد از آیات ۶۵-۶۶ سوره الانفال .

۲- آیه ۲۲۲ البقرة .

۳- آیه ۲۵۷ ایضا .

۴- آیه ۱۳۵ آل عمران .

۵- آیه ۳۱ النساء .

۶- آیه ۳۱ النور .

۷- آیه ۸ التحريم .

نیز بقرار زیر است: الندم توبه (۲) لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مومن . (۳)  
التائب من الذنب کمن لا ذنب له.

اشعاری که در این رساله نقل کرده بیشتر از «منطق الطیر» شیخ عطار  
نیشابوری است مثلاً:

کار آسان نیست با درگاه او      خاک می باید شدن در راه او  
لطف او در حق هر که افزون بود      بی شک آنکس غرقه اندر خون بود  
ای بدنیای بی سروپا آمده      باد در کف خاک پیا آمده  
نی بهشیاری ترا از خود خبر      نی بگردن از وجودت هیچ اثر<sup>۱</sup>  
اینک چند قطعه کوچک ازین رساله نقل میگردد که معرف محتویات و  
سبک آن باشد: «... هیچکس در هیچ حال مستغنی نیست از محو آثار  
سیئات از آئینه دل بمباشرت حسنات که توبه است... در وصایای حضرت لقمان  
علیه السلام آمده است که ای فرزند در توبه تأخیر مکن که لشکر اجل از  
تاختن خود کسی را خبر نکرده است... ذوالنون مصری<sup>۲</sup> قدست اسراره  
میفرمود که خدا را بندگاند که درختان خطاها را نصب دیده دل ساخته اند.  
پس آنرا به آب توبه تسقیه کردند تا شکوفه ندامت بر آورد و ثمره حزن از آن  
ظاهر شد... هر که بر درگاه عزت لاف محبت زند بضرورت در بوته محنتش  
باید گذاخت و هر که طمع دارد که او وصل سلطان کند نفس را قربانی باید  
ساخت... سنت الهی چنان رفته است که هر شخص از نوع انسان که از کتم  
عدم بصحرای وجود از انبیاء و اولیاء و اشقیاء آید مسابقت تصرف در وجود وی  
لشکر شیطان را بود که عبارت از آن شهوت و غضب است... بدانکه اهل  
توحید را چهار درجه است که از معاصی توبه کند و بر شرایط توبه استقامت

۱- منطق الطیر، ص ۱۳۱.

۲- بحکمت دانی معروف بوده و ذکرش در قرآن مجید (سوره لقمن آیات ۱۱ تا ۱۳) آمده  
است. میگویند همشی بوده و بسیار عمر کرده است. زمان او را با زمان حضرت داود<sup>۳</sup> مقارن  
دانسته اند (قصص الانبیاء از ابو اسحق نیشابوری، ص ۳۳۳).

۳- ثوبان بن ابراهیم ابو الفیض ذوالنون مصری م ۵۲۴ هـ، نفحات الانس، ص ۳۳.

نماید و تا آخر عمر عودت بحال اول را در خاطر نگذراند مگر زلانی که انفکاک آن از نوع بشر ممکن نیست و اسم این توبه «توبه نصح» است و صاحب این توبه از زمره سابقانست و صاحب نفس مطمئنه است که رجوع وی بمحل «رضوان من الله»<sup>۱</sup> خواهد بود که اعلاى درجات اهل نعیم است.»

سید این رساله را با ذکر احوال و مناقب صوفیه هم زینت داده است مثلاً میفرماید: «شیخ شبلی<sup>۲</sup> قدست اسراره در حالت غلبات وجد در نیستانی افتاد که آن را بریده بودند و بیخهای آن تیز مانده و پای برهنه بر سر آن رقص میکرد تا رگ و پوست و گوشت پای او همه بریده شد و در آن وفات کرد و او را از آن خبر نبود». . . «شخصی از غفلت دل بخدمت شیخ ابو عثمان<sup>۳</sup> مغربی قدست اسراره شکایت کرد که مدتی است که بر ذکر زبان مواظبت مینماید و در دل خود از آن اثر نمی یابد شیخ فرمود که شکر کن یک عضو از اعضای تو را بذکر خود مشغول گردانیدند.»

### ۳- مشارب الاذواق

(شرح قصیده خمریه میمیه ابن فارض مصری)

نسخ خطی: ۵۷ د (تهران کتابخانه دانشکده حقوق) ۶۶ (کتابخانه دانشکده ادبیات تهران مجموعه امام جمعه کرمانی) ۲۵۰ و ۲۷۴ (ملی ملک) و نیز در کتابخانه دفتر هند (شماره ۲۴۸۶ و بنام «مشارق الاذواق») و شماره های ۲۳۲۰ تا ۲۳۲۲ (۳ نسخه) در تاشکند (رک فهرست آن ج ۳) و نیز در موزه بریتانیا (ریو = ج ۲، ص ۸۳۶) و شماره ۳۸۶۴ در تاجیکستان و نسخه ای هم در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور. (۴)

عکسی: شماره ۶۷۱ (اصل در کتابخانه ایا صوفیا) و ۱۶۶۶ (اصل در کتابخانه ملی پاریس بنام «مشارق الاذواق» هر دو عکس در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

۱- آیه ۱۴ آل عمران.

۲- جعفر بن یونس م ۳۳۴هـ (نفحات الانس ص ۱۸۰) واقعه ای که علی همدانی نقل کرده در مآخذ دیگری دیده نشده است.

۳- سعید بن سلام مغربی یکی از صوفیه اجل است. ایضا، ص ۸۷ نفحات الانس.

۴- این رساله به تصحیح نگارنده در نشریه فرهنگ ایران زمین در سال ۱۳۵۳ ش در تهران چاپ شده است.

این رساله در شرح عرفانی قصیده معروف خمريه ميميه ابن فارض مصري (شيخ عمر بن ابی الحسن) است (م ۶۳۲ هـ) و یکی از شروح<sup>۱</sup> متعددی است که برین قصیده نوشته شده است و یکی از مآخذ مولانا عبدالرحمن جامی است که در شرح خود موسوم به «لواعج» از آن استفاده کرده است.

قصیده ابن فارض در دیوان چاپی ۴۱ بیت دارد<sup>۲</sup> ولی سید علی همدانی فقط ۳۲ بیت آن را شرح کرده است و همگی این ابیات را یک جا درین رساله نوشته است که با دیوان چاپی اختلاف فاحشی ندارد. شرح سید، طبق مسلک او، عرفانی است نه فلسفی. در مقدمه این رساله مینویسد: «چون قصیده ميميه شيخ عارف محقق ابو حفص عمر بن فارض مصري قدست اسرار از آن جمله بود که ابواب ابیات آن مشحون لطائف و حقائق و اصداف الفاظ آن مملو جواهر دقائق است مبنی بر استعارات از ذکر مدام و میخانه و کاس و ساقی، و مؤسس بر اشارات به نتایج آثار تجلیات جهان وجه باقی، بجهت رد انکار محجوبان جاحد و ردع اصرار طاغیان جامد - بر اثر هر بیت کلمه ای چند بر سبیل اختصار تحریر افتاد و بر حقائق اشارات و دقائق مرزوات ناظم و لطائف استعارات و غرایب نکت و اشاراتی که میان این طائفه متداول است ایمائی کرده شد و بمقتضای آنکه مبانی اشارات و معانی عبارات این باکوره غیبی مبین تفاوت ادواق سالکان و معین تنوع احوال عارفان خواهد بود. این رساله را «مشارب الاذواق» نام کرده شد.»

بحث محبت عرفانی درین رساله بسیار مفصل و جالب است و چنین آغاز

میگردد:

۱- شروح معروف دیگر عبارت است از: (الف) شرح داود بن محمود قیصری م - ۷۵۱ هـ (مطالب صوفیانه و فلسفی دارد) (ب) شرح محمد بن عمری سبط مرضعی بنام «الزجاجه البلوریة» ایضا. (ج) این شرح یعنی «مشارب الاذواق». (د) شرح مولانا عبدالرحمن جامی م ۸۹۸ هـ بنام «لواعج». (ه) شرح مولی علمشاه عبدالرحمن بن صالحی امیر ۹۸۷ هـ. (و) شرح مولی احمد بن هلبیان بن کمال پاشا م ۹۴۰ هـ. (ز) شرح قاضی صنع الله بن ابراهیم م ۱۰۵۰ هـ (رک مقدمه لواعج جامی بقلم آقای حکمت آل آقا).

۲- دیوان ابن فارض چاپ بیروت در سال ۱۹۵۷، ص ۱۴۰ تا ۱۴۲.

«محبت پنجم است : اول محبت نفس و هوا و بقا و کمال آن دوم محبت محسن سوم محبت صاحب کمال چهارم محبت حاصله از تعارف روحانی.  
فکل ملیح حسنه من جالها معارله بل حسن کل ملیحة  
(ابن فارض)

### نمونه شرح

لها البدر کاس وهی شمس یدیرها هلال و کم یدو اذا مزجت نجم  
شاید که مراد ناظم معانی اعیان خارجی بود و شاید که بدین عبارت  
معنی نفی خواهد - بتقدیر اول مراد از بدر روح محمدی (ص) بود که مظهر  
آفتاب احدیت و وعای حقیقت و محبت است و مراد از هلال امیر المومنین علی  
کرم الله وجهه باشد که ساقی کاس شراب محبت ذوالجلال و موصل معطشان  
فیافی آمال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة العلم و علی بابها - و چنانکه  
هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از اوست سید اولیاء را با مهتر انبیاء همین حکم  
است که خلقت انا و علی من نور . . . علی منی و انا منه . . . انا و انت ابوا  
هذه الامة - اشارت بدین معنی است زیرا که منبع اسرار جمیع اهل کشف و شهود  
از ینبوع هدایت علی (ع) بود و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی  
الهادی و یک یا علی یهتدی المهتدون . . . طوابع انوار حقائق هر ولی مقتبس  
از مشکوة ولایت علی است و باوجود وی که امام هادی عارفان است متابعت  
غیری از احوالی است . . .»

درباره عدم ملاقات ابن فارض و محی الدین ابن عربی (م - ۶۳۸) میفرماید:  
«ناظم مدت ششمه در محروسة مصر جامع از هر معتکف بوده و شیخ محی الدین  
این عربی در طبقه علیاهم در آن ایام معتکف بود و میان ایشان ملاقات نیفتاد.»  
برای شرح معانی اشعار ابن فارض مصری و افزودن مطالب عرفانی بر آن،  
سید به اشعار فارسی هم استشهاد کرده است مثلاً:

گر سر سودای او داری سری هر زمان باراستان می بایدت  
ای هر دو کون روشن از آفتاب رویت ای نه سپهر چون مرغ در دام زلف و خالت

بیاکین عاشقی از سر گرفتیم جهان خاک را در زر گرفتیم  
 در عشق روی او تو حدوث و قدم مبین گر سالک رهی تو وجود و عدم مبین  
 تو مرا مونس روان بودی لیک از چشم سر نهان بودی  
 ع- اوراد فتحیه

نسخ خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) موزه بریتانیا (رک: ریوج ۲، ص ۸۳۶).  
 نیز: شماره ۲۳۷۳ و ۳۴۱۴ در تاشکند (رک فهرست ج ۳ و ۴) فهرست اضافی  
 موزه بریتانیا (ریو) شماره ۲، شماره ۹۶۳ (در کتابخانه ایشیاتک سوماتی بنگال  
 کلکته) نسخه هائی هم در کتابخانه های دانشگاه های پنجاب و پیشاور و در  
 فرهنگستان تاجیکستان موجود است.

نسخه عکسی: ۱۶۶۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

این کتاب در سال ۱۳۰۰ هـ در کانپور و در ۱۹۳۳ م در امرتسرا و در  
 ۱۳۴۴ هـ ق در لاهور به چاپ رسیده و به لحاظ اهمیت آن، شخصی بنام  
 محمد بن جعفر جعفری بر آن شرح نوشته است. این شرح در تهران بچاپ رسیده  
 است و نسخ خطی آن در کتابخانه های دانشگاه پنجاب و پیشاور و یکی هم  
 در فرهنگستان تاجیکستان موجود است. (متن عربی اوراد فتحیه در ۱۹۶۹ م  
 در کراچی هم چاپ شده است).

چنانکه از نام این رساله ظاهر است این مجموعه مشتمل بر اوراد و اذکاری  
 است که میر سید علی همدانی آن را برای مریدان و طالبان و ذاکران عمومی جمع  
 آوری کرده است. این اوراد بسیار مقبول و پسندیده واقع شده و هنوز هم در مساجد  
 خطه کشمیر رواج بسیار دارد و طلاب «نور بخشیده» در بلتستان و نیز در خانقاه  
 های «ذهبیه»ی ایران باین اوراد توجه مخصوصی دارند.

در باره جمع آوری این اوراد، سید خود فرموده است: «در زمان سیاحت قریب  
 هزار و چهار صد ولی کامل را در یافته ام در محلی که سلطان محمد خدا بنده

۱- مذکور در دائرة المعارف اسلامی (انگلیسی) ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- این اجتماع در سال ۷۱۵ هـ عملی شده و در آن علای خراسان و عراق جمع شده بودند.

ر- ک ذیل جامع التواریخ رشیدی باهتام آقای دکتر خان بابا بیانی، ص ۷۰.

علیه‌الرحمة اکابر خراسان و عراق را جمع ساخته بود و خواجه خضر علیه‌السلام نیز که در آن مجلس حاضر بود دیدم و از هر ولی در وقت وداع دعایی و رقعته‌ای از جامه مبارک ایشان التماس نمودم - آن رقعته‌ها را بر خرقة خود توقیع کردم و آن ادعیه و اذکار را که بر زبان مبارک ایشان پیوسته جاری میشد که «فتح» ما در آن بوده است جمع ساختم. این اوراد جمع شد و چون کتب احادیث را در نظرم آوردم، مجموع این اوراد را در احادیث رسول صلی الله علیه و سلم یافتیم بطریق شتی».

در ضمن بیان اهمیت این «اوراد» اضافه میفرماید که بعضی ازین اذکار در عالم واقعه‌ای مورد قبول و پسند حضرت نجم الدین سر سلسله «کبرویه» هم بوده است - مینویسد: «و ابن فقیر در وقتی که به سرانندیب بزیارت قدمگاه آدم علیه‌السلام میرفتم چون نزدیک آن مقام رسیدم سحرگاه «واقعه‌ای» دست داد. در آن واقعه دیده شد که جمعی بسیار از مشائخ کبار قدس الله ارواحهم از برای دیدن ابن درویش آمدند. یکی از ایشان شیخ نجم الدین کبری بود قدس الله روحه. در آن حالت از شیخ پرسیدم که از اذکار کدام ذکر است که ثواب آن بیشتر است؟ شیخ فرمود که: این تسبیح را مشاهده کردیم که «سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله» هیچ کدام از اذکار را ندیدم.

جعفر بدخشی هم این «اوراد» را در خلاصه المناقب ذکر کرده است و در اهمیت آن صحبتی دارد. آغاز رساله اوراد فتحیه چنین است: «الحمد لله وسلم علی عباده الذین اصطفیٰ<sup>۱</sup> اما بعد قال الله تعالی: و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین<sup>۲</sup> - بدان ای عزیز ایقظنا الله و ایاک عن سنة الغفلة بتوفیقه که حق جل و علا بندگان خود را از برای سفری بی نهایت و راهی خطرناک و بی نهایت آفریده است. . . (الخ)

ادعیه و اورادی که سید درین رساله آورده مشتمل است بر آن ادعیه

۱- آیه ۵۹ النمل.

۲- آیه ۵۵ الذریت.



و اورادی که باید بعد از نماز های پنجگانه بخوانند - و نیز اذکاری که بعد از نمازهای مستحب باید خوانند ذکر گردیده و جداگانه در بخشی آمده است. درین رساله از فضائل ذکر خفی و لا اله الا الله و آیه الکرسی هم صحبتی آمده است. برای استشهاد ادعیه منسوب به ابوبکر صدیق و امام غزالی را آورده است. و اشعاری که درین کتاب نقل کرده از «منطق الطیر» شیخ عطار است. مثلاً:

ای بدنیا بی سروپا آمده خاک در کف باد پیمای آمده  
گر همه عالم شوندت زبردست می نخواهی رفت جز بادی بدست  
اوراد و ادعیه به عربی نقل گردیده ولی زبان رساله فارسی و بسیار ساده و سهل است. علتش شاید این باشد که آن را برای همه طبقات و عموم مریدان و مردم - نگاشته و چون میدانسته که مورد احتیاج طالبان میباشد، آن را باین سادگی تحریر فرموده است و این هم چند جمله دیگر آن:

«باید که همه نماز را باول وقت بگزارد مگر نماز دیگر که اگر در آخر وقت بگزارد نیکو باشد تا بعد از دیگر فرصت نیابد که بکار دنیا مشغول شود و چون نماز دیگر بگزارد اوراد عصریه بخواند و تا وقت نماز شام بذکر مشغول شود.»

می گویند تدوین نهایی اوراد فتحیه را علی همدانی در نواحی گیلگت و بلتستان با تمام رسانده است (ر-ک اشاعت اسلام در کشمیر بزبان اردو نوشته سلیم خان گمی).

### ۵- سیر الطالبین

نسخ خطی: ۳۲۵۸ (کتابخانه مرکزی)، ۴۲۵۰ و ۴۲۷۴ (ملک) ۲۰۲، ۲۰۳ (مشهد رک جلد ۶ فهرست کتب آستان قدس رضوی) و نیز: موزه بریتانیا (ریو ۲، ص ۸۳۶) شماره ۲۳۲۹-۲۳۳۰، تاشکند (جلد سوم) نسخ عکسی: ۶۷۱ و ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی دانشگاه).

موضوع این رساله سیر و سلوک و تصوف و عرفان و تزکیه و تطهیر

نفوس است همین طور در باره‌ی سیرت و زندگانی طالبان راه خداوندی هم صحبتی در آن رفته است.

این رساله را باین صورت میرسید علی همدانی ترتیب نداده بلکه یکی از عقیدتمندان او از نوشته‌های پراکنده‌ی وی جمع آوری کرده است. در مقدمه آمده است که «آنها جمع کرد و ترتیب داد اضعف عبادالله و افقر هم برهان بن عبدالصمد» و این رساله را «سیر الطالبین» نام نهاد.

میفرماید که احکام شرع اسلام اگرچه معین و مستقل است ولی در بعضی امور فرعی میتوان حالت شخصی را در نظر گرفت و قضاوت کرد و سخت گیری در امور فرعی کار شایسته ای نیست مثلاً: روزی جوانی به پیش رسول (ص) آمد. پرسید که روا باشد که در رمضان تقبیل زوجه خود کنم؟ گفت نی. پس پیری آمد و همچنین سوال کرد رخصت فرمود اعتقاد بر ضعف شهوت وی.

درین رساله جامع آن برای استشهاد در مورد معانی و مطالب مختلف به آیات و اخبار کمتر ولی به اشعار سید و دیگران زیاد استناد جسته است و شاید در نوشته‌های سید هم بهمین طور بوده و او این اثر را از روی آن جمع آوری کرده و ترتیب داده است. از آن جمله است تک بیت های زیر:

ارباب ذوق در غم تو آرمیده اند

و ز شادی و نعیم دو عالم رمیده اند

دلی را کز غم عشقش سر موئی خبر باشد

ز تشریف بالای دوست بروی صد اثر باشد

قومی که دل بمجلس جانان همی برند

اقبال مایه ایست که ایشان همی برند

گرنسیم وادی اسرار خواهی تن گداز

ور تجلی جلال یار خواهی جان بیاز

دوشم بگوش هوش در آمد صدای عشق  
 کای بیخبر ز لذت درد و بلای عشق  
 تا نیفشانی درین ره دامن جان از جهان  
 از جهان جان نیابی فیض اندر سر جان  
 نقد حیات خواهی جان کن فدای جانان  
 کین است در ره عشق آئین مهربانان  
 سالها باید که تا یک بنده صاحب جال  
 مادر دهرش برون آرد چو در از درج کن  
 ای بدنیا بی سرو پا آمده  
 باد در کف خاک پیا آمده<sup>۱</sup>  
 اینک برای آگاهی بیشتر از چگونگی محتویات و سبک نگارش کتاب ، نکاتی  
 چند ازین رساله را در ذیل نقل میکنیم :

« . . . کامل و غافل چون سگ را بینند ، دامن در چینند ولی عارف  
 را نیت تحقیر نفس بود و جاهل را توقیر . . . سرمایه راه دین شریعت است و  
 تجارب دانی طریقت و حصول رنج حقیقت چنانکه سود حقیقت بر تجارت  
 طریقت صورت نبندد و تجارت طریقت بی سرمایه شریعت بحصول نیبوندند . . .  
 طالب آنست که جیفه دنیا پیش کافران اندازد و نعیم عقبی را نزل مؤمنان  
 سازد . . . چنانکه حضرت صمدیت عزشأنه صاحب شرع را منصب سروری و  
 توقیع راهبری داد که لتهدی الی صراط مستقیم<sup>۲</sup> این قوم را هم به منصب  
 رهبری مخصوص گردانید که « و من خلقنا امة یهدون بالحق<sup>۳</sup> و مدعیان تیره  
 روزگار این طائفه را نشناسند بلکه از نصیحت و ارشاد ایشان هراسانند . . .

۱- اشعار از غزلیات خود علی همدانی است مگر دو بیت آخر که به ترتیب از سنائی غزنوی

و عطار نیشابوری میباشد.

۲- آیه ۵۲ ، سورة الشوری.

۳- آیه ۱۸۱ ، سورة الاعراف.

استحقاق مرتبه مقتدائی و اهلیت شیخی بتعلم ربانی ازین آیه مفهوم میگردد که «فوجدا عبدامن عبادنا اتینه رحمة من عندنا و علمنه من لدنا علما . . .<sup>۱</sup> میفرماید که تا لطف ایزد متعال شامل حال طالب نباشد کشف قلب و موفقیت در راه سلوک و عرفان صرفا بنا بر مجاهدات و ریاضات نفس ممکن نیست چنانچه شیخ ابو حفص<sup>۲</sup> قدس الله سره بعد از سی سال عبادات و مجاهدات شاقه موفق شد و درین مدت قبلا عبادت خود را دلیل شقاوت و حرمان میدید.

درباره علم ظاهری و باطنی و نیز ایمان حقیقی میفرماید: «علمای رسوم علم از راه سمع کلام گیرند و فقرا از سمع الهام . . . علمی که خواجه را بحرص و بخل خواند و تخم عجب و شهوت در دل رویاند و بر در اسیر و پادشاه دواند محقق<sup>۳</sup> آن را دام شیطان و ماده خذلان داند . . . شنیده باشی که ترسایی بول سفیان ثوری<sup>۴</sup> بدید ، زنار بینداخت و ایمان آورد و امروز همزاد قول علمای وقت تو بقالی را از دکان بمسجد نمیتوان کرد. این چیست؟ آن قوت نتیجه علم الهام است و این سستی اثر نطق بی عمل تو . . . طالبان راه را اقتدا بعلمای رسوم نشاید زیرا که آن طائفه اصحاب مذاهبنند و این ارباب مشارب . . . حضرت صمدیت مؤمنان را از ایمان اول به ایمان دوم میخواند که «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله»<sup>۵</sup> و از تصدیق حقیقت صدق طلبد . . .

« . . . متقی آنست که جامه وجود خود را از آرایش صفات بشری پاک تواند کرد و به مصقله صدق زنگ شرک از آیینه دل تواند سترد و شرک سالکان تعلق به اسباب و رعایت وسائط است و هر نفس که بادناس این شرک

۱- آیه ۶۵ ، سوره کهف.

۲- عمرو بن مسلمه نیشابوری (ابو حفص حداد) م بین ۲۷۴ تا ۲۷۷ هـ (نفعات الانس، ص ۵۸).

۳- یکی از القاب میر سید علی همدانی است و این تعبیر را ظاهرا جامع رساله آورده است.

۴- زاهد و فقیه معروف که در تقوی و پرهیزکاری در عهدش بی نظیر بود (م ۱۶۱۴ هـ) ارزش

میراث صوفیه ، ص ۶۴.

۵- آیه ۱۳۶ ، سوره النساء.

مرد فردا آتش دوزخ را بدوکار است».

سجع و مناسبات لفظی را نیز درین رساله میتوان مشاهده کرد.

### ۶- ذکریه (فارسی)

نسخ خطی ۳۹۱۵ کتابخانه مرکزی، ۳۸۷۴ (تاجیکستان) ۲۳۳۱ و ۲۳۳۲ (فرهنگستان تاشکند : فهرست جلد ۳).

نسخ عکسی : شماره ۷۰۹ ، ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی دانشگاه) همینطور عکسی که از فیلم شماره ۲۰۳ (از نسخه آستان قدس رضوی مشهد) گرفته شده (و بانام «رساله در سلوک») اصلاً قسمتی از همین رساله «ذکریه» است که جداگانه نوشته شده است (کتابخانه مرکزی).

این رساله دوبار به ضمیمه و در حواشی کتب دیگر بچاپ رسیده است : نخست در حواشی جلد اول «فصل الخطاب بوصل الاحباب» تألیف خواجه ابو الفتح محمد پارسا م-۸۲۲ ه که در تاشکند بچاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

بار دیگر به ضمیمه «تذکره شیخ کججی» باهتام مولانا نجم الدین طارمی.

این رساله شریف پیرامون احوال و کیفیات و فوائد اذکار و اوراد است به طریق صوفیه کبرویه و از آیات قرآن مجید و اخبار حضرت رسول (ص) و اشعار متصوفه مملو و بدانها مزین است و نمونه‌ای از نثر فنی است که یاد آور روش «مرزبان نامه» و «تاریخ جهانگشای جوینی» می باشد. درین رساله مولف آیات و اخبار را با عبارات فارسی متمیم میکند و گاهی بصورت ترکیب های اضافی میآرد مثلاً : «گروه اول ظالمان سرگشته مشهور و غافلان بیچاره مغرورند که در بازار فنا به افسوس و بازی تخیلات انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة<sup>۲</sup> فریفته شده و نفوس خبیثه «ان النفس لامارة بالسوء»<sup>۳</sup> در حضيض ظلمت بهیمی محبوس کردند و جناح طائر روح محقرا بخيال مألوقات «زین للناس حب

۱- حواشی، ص ۲-۶۷ از نسخه موجود در کتابخانه آقای دکتر حسن مینوچهر استاد دانشگاه تهران.

۲-۳- آیات شماره ۲ الحدید و ۵۳ یوسف.

الشهوات<sup>۱</sup> و به دواعی غوائل لذات «اذهبتم طبیعتکم»<sup>۲</sup> در ادویۀ سموم «یعملون ظاهراً من الحیوة الدنیا» گم گشته و قرار گاه وطن اصلی و مقصد حقیقی فراموش کردند. نسوا لله فَنَسِیَهُمْ<sup>۳</sup> لاجرم سفر این قوم نا مبارک افتاد و تجارت شوم «فَارْبَحْتَ تِجَارَتَهُمْ و ما كانوا یفترسون»<sup>۴</sup> «اولئک الذین خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترسون»<sup>۵</sup> «لاجرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون»<sup>۶</sup> طائفۀ دوم مقتصدان اصحاب یمین بودند که قدم همت از مراتب بهیمی فرا تر نهادند . . .»

باوجود سبک متصنع و متکلف رساله ، امثال و حکایات کوچک را نسبتاً بزبان ساده و روان آورده است مثلاً «شیخ جنید قدس سره فرمود که توحید آن بود که وادی مقدس قدم را از لوث خاشاک حدوث پاک داری و از منزل وحشت گاه حظوظ رخت الفت برداری و هر چه دیدی و دانستی نادیده و نادانسته انگاری و در کل حقیقی چنان گم شوی که از جزئیات یاد نیاری».

درین رساله برای سالکان راه تصوف آداب و مراسم مخصوص را هم ذکر میکنند مثلاً آداب خلوت و عزلت ، آداب طهارت و وضو و معانی حقیقی طهارت و عزلت و توبه و توکل که این ها را ارکان چهارگانه سلوک مینامند — همینطور اوقات و طرق گزاردن اوراد را هم شرح داده است.

در طریق سلسلۀ «کبرویه» صوفیه اذکار خفی<sup>۷</sup> میگزارند و از اذکار جلی برحذر میباشند. نیز در میان اذکار «لا اله الا الله» را از همه اذکار افضل و اعلی تلقی میکنند. سید در فضیلت این «ذکر» میفرماید « . . . بدان که ذکر مختار نزدیک ارباب بصیرت لا اله الا الله است زیرا که قطع منازل این راه

۱- آیه ۱۲ ، سوره آل عمران.

۲- آیه ۲۰ ، الاحقاف.

۳- آیه ۷ ، سوره الروم.

۴- آیه ۱۹ ، المجادلة و نیز ۱۱۷ سوره التوبة.

۵- آیه ۱۶ ، البقرة.

۶- آیه ۲۴ ، سوره هود.

۷- ايضاً ، آیه ۲۵.

۸- البته در ابتدای سلوک فقط «ذکر جلی» میگویند.

بخطوات نفی و اثبات میسر شود که پیوسته مشغول نفی و قطع علائق اشجار غیریت و از بستان دل بقوت اثبات نهال توحید ثابت میکند و ابن معانی جز در حقیقت «لا اله الا الله» یافت نمیشود . . . رسول الله صلی الله علیه فرمود که کل حسنة يعملها الرجل توزن يوم القيامة الا شهداته ان لا اله الا الله فانها لاتوضع في الميزان لانها لو وضعت في الميزان و وضعت السموات السبع و الارضون السبع و ما فيهن كان لا اله الا الله ارجح من ذلك. میفرماید که در محشر عظمی که قیامت کبری است جمیع اذکار و اعمال بنده را در دیوان حساب و میزان آرند مگر لا اله الا الله که از محسوبات و موزونات نشارند زیرا که عرش و فرش و آسمان و زمین طاقت مقابله انوار توحید را ندارند . . . اینک خلاصه ی آنچه در ممنوعیت و کراهت ذکر جلی میفرماید : «ذکر جهر منهی است از وجوه بسیار بعضی از کتاب و بعضی از سنت و بعضی بقیاس عقلی. وجه اول حق تعالی میفرماید : و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خيفة و دون الجهر<sup>۱</sup> و دوم فرمود : ولا تجهر بصلواتک ولا تخافت بها<sup>۲</sup> سوم فرمود : ادعوا ربکم تضرعا و خفية و دون الجهر<sup>۳</sup> و چهارم از برای تأدیب صحابه فرمود : یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا (الخ)<sup>۴</sup> یعنی در وقت مخاطبه با رسول (ص) آواز بلند نکنید که اگر در خدمت وی سخن بلند بگوئید چنانکه با یکدیگر میگویند اعمال شما حبط شود و شما را از آن خبر نباشد. چون با رسول حق (ص) سخن بجهر گفتن موجب تحبیط اعمال است با حضرت صمدیت اولی ادب نگاهداشتن و از راه تضرع و مسکنت و خضوع و خشوع ذکر حق تعالی گفتن. از دلائل سنت برترجیح ذکر خفی یکی این حدیث نقل میکند «خیر الذکر الخفی و خیر الرزق ما یکتفی» دوم اینکه بعد از فتح در غزوه خبیر مسلمانان با صدای بلند ذکر میگفتند حضرت رسول (ص) از این امر در غضب شد و فرمود که شما باید

۱- آیه ۲۰۵ سوره اعراف.

۲- آیه ۱۱۱ سوره الاسراء.

۳- آیه ۵۵ سوره اعراف.

۴- آیه ۲، سوره الحجرات.

بدانید که کری یا گران گوشی را ذکر نمیگوئید بلکه «انکم تدعون سمیعاً قریباً و هو معکم»<sup>۱</sup> پس بذکر جلی چه احتیاج است؟ از لحاظ عقلی هم ذکر خفی اولی است: بزرگان اعمال پنهانی و سری و خلوتی را به اخلاص نزدیک تر میدانند از ذکر جهر. ضعیف مزاجان زود عاجز میآیند و از ترقی روحانی محروم میمانند غرض ذکر خفی از ظاهر عقل هم مستحسن بنظر میآید و: «بنای دین بر عقل است... در خبر است که روزی در خدمت رسول (ص) یکی را صفت میکردند که طاعت بسیار میکند رسول (ص) پرسید که عقلش چون است که اصل همه طاعت آنست»<sup>۲</sup>.

از اشعاری که درین رساله آورده بعضی را در ذیل نقل میکنم:

درین ره هر که از صاحب قدم نیست	ره جانش به اسرار قدم نیست <sup>۳</sup>
دو گیتی را نجوید هر که مرداست	یکی را جوید او کین هر دو کردست
ترا تا جان بود جانان نباشد	که با جانان حدیث جان نباشد
تو در او گم شو که توحید این بود	کم شدن کم کن که تفرید این بود
ای ترا با هر دلی کاری دگر	در پس هر پرده بازاری دگر
هست این سر هر زمان پوشیده تر	خون جانها زین سبب جوشیده تر

#### ۷- مکتوبات امیریه

نسخ خطی ۴۲۵، ۴۲۷ (ملک) شماره ۷۶۷ (تاجیکستان) شماره ۳۵۳،  
 ۲۳۵۸، ۲۳۵۷ (تاشکند: ج ۱ و ج ۲ فهرست فرهنگستان) دفتر هند (جلد  
 ۱: ۲۸۹) موزه بریتانیا (رکب ریو: ۲ ص ۸۳۶).

نسخ عکسی: ۶۷۲-۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی)

رساله ای موسوم به مخطوبات در مجموعه شماره ۴۲۷ (ملی ملک) و دیگری  
 بنام «صلواتیه» در مجموعه فیلم عکس شده شماره ۲۰۳ (اصل در مشهد) که در

۱- ذکر به (تذکره کججی) ص ۶۳.

۲- ذکر به (تذکره کججی) ص ۶۳.

۳- مطلع غزل سید، شماره ۶.



کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است هر دو جزء مکتوبات سید می باشد. در مجموعه هائی که بنده بدان دسترسی یافتم جمعاً ۳۱ مکتوب گرامی میر سید علی همدانی را می توان یافت که همه را اینجانب در دو شماره مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (شماره ۸۱ و ۸۴ سال ۱۳۵۴) چاپ کرده ام.

مخاطبین سید در این نامه ها پادشاهان و امراء و سالکان راه حق و دوستان و مریدان وی میباشند :

- ۱- سلطان محمد بهرام شاه بن سلطان خان حاکم بدخشان و بلخ (۲ نامه)
- ۲- سلطان قطب الدین پادشاه کشمیر (۱ نامه)
- ۳- سلطان غیاث الدین حاکم پاخلی (۳ نامه).
- ۴- سلطان طغان خان حاکم کونار (۳ نامه)
- ۵- سلطان علاء الدین حاکم پاخلی (۱ نامه)
- ۶- میرزاده میر کا (۱ نامه)
- ۷- مولانا محمد خوارزمی (۱ نامه)
- ۸- مولانا نورالدین جعفر بدخشی (۴ نامه)

در بعضی نامه های او اسامی مکتوب الیهم مرقوم نیست ولی از فحوای آنها پیدا است که از مریدان و ارادتمندان او هستند. اینک محتویات نامه ها: نامه بی دارد بنام سلطان شیخ محمد بهرام شاه حاکم بدخشان و بلخ که باین عبارت آغاز میگردد: . . . تا مهندسان کارگاه تقدیر صور والوان بر صفحات الواح وجود مینگارند و خازنان خزانه بارگاه علیم و قدیر باران فیض هدایت به ریاض قلوب مخلصان عنایت از سحاب خود میبارند برکات آثار نفحات ربانی نصیب روزگار آن عزیز باد...» این همان نامه است که در مجموعه ۴۲۷۴ (ملی ملک) بعنوان مخطوبات و در مجموعه فیلم عکس شده به شماره ۲.۳ (کتابخانه مرکزی) بنام «صلواتیه» مضبوط است و تعلیقات جوامع مردمی و فتوت را داراست. حاکم مزبور یکی از مریدان مخلص سید بوده است. سید طبق التماس او رسائل «مرات التائبین» و «بهرامشاهیه» را هم نوشته است. محتویات این نامه پند و اندرز است و دعوت به عدل و انصاف و رعیت پروری و دادرسی مظلومان و ترحم بر بی گسنان. حاکم بدخشان را انداز و تحذیر میکنند که مبادا امور کشور

رانی او را از یاد خدا و عبادات و فرائض دین مبین غافل سازد. جزوی از نامه دوم را که بنام سلطان نوشته در دست داریم. و عباراتی از آن و نیز چند شعری را که در ضمن آن نقل نموده در ذیل می‌آویزم: اول منزل صلب پدر است دوم رحم مادر سوم فضای عالم فانی چهارم لحد پنجم میدان عرصات ششم بهشت یا دوزخ که هر یک دارالابد است و نهم و آلام این دو منزل را نهایت نیست خلدین فیها مادامت السموات والارض<sup>۱</sup>.

گنج امان نیست درین خاکدان      مغز وفا نیست درین استخوان  
گر ملکی عزم ره آغاز کن      زین بنواثر سفری ساز کن

نامه دیگری نیز بنام سلطان قطب الدین پادشاه کشمیر نوشته است. این نامه از موضع «پاخلی» بنام او نوشته و فرستاده شده و آغاز آن بدین قرار است: «حضرت سلطان اصلاح الله شانہ بدعای مخلصانہ مخصوص است باجابت مقرون باد . . .» علی همدانی از بد اعمالی معاصران شکایت میکند و میفرماید: «. . . ای عزیز اگر دین داری آنست که صحابه و تابعین داشتند و مسلمانی آنکه در قرن اول ورزیدند جای آنست که گبران و مغان از تردامنی ماننگ دارند و جهودان بی مقدار این مسلمانی ما را باین اعتقاد زور بکاه برنگی برندارند». میفرماید در روز قیامت هر کس را از انجام وظیفه او می پرسند که به چه نحو انجام داده است؟ مردم عوام را از نماز می پرسند و از اعمال دیگر دینی ولی پادشاهان نخستین بار درباره عدل گزاری مورد محاسبه قرار میگیرند - بنابراین «ای عزیز حرام مخور و ضعیفان را محروم مگردان» در بعضی نسخ دو نامه بنام سلطان غیاث الدین حاکم پاخلی و یکی بنام سلطان کونار و کبر که طغان خان نام داشته موجود است ولی در نسخ دیگر این هرسه نامه بنام سلطان غیاث الدین مذکور مضبوط است. همین طور نامه شماره ۵ در مجموعه نسخ عکس شده به شماره ۶۷۲ اگرچه بدون اسم مخاطب است ولی از فحوای کلام و سیاق بیان واضح است که بنام سلطان غیاث الدین مذکور است. نامه دیگری بنام سلطان علاء الدین

۱- آیه ۱۰۷، سوره هود.

موجود است.

در نامه ای بنام سلطان غیاث الدین سید ناراحتی ها و مصائب و آلام خود را که در راه ارشاد و تبلیغ اسلام باو وارد میآید ابراز فرموده است. درین نامه از عدم احترام علمای دین و سادات کبار و از فتنه پردازان اشرار و اوباش علیه خود شکایت میکند و عزم جزم و تصمیم استوار خود را بیان میکند که اگر مردم یزید صفت فاجعه ای مانند حادثه کربلا را دوباره بوجود بیارند او ازین ابتلاها نیترسد - ازین نامه معلوم میگردد که شخص وی نترس و بی باک و حق گوی بوده و تیمور جائر را هم همینطور نصائح تلخ گفته که منجر به هجرت او به کشمیر گردیده است: «... این عزیز هر چند جهد کرد که پیش از آنکه اهل این دیار این شقاوت کسب کنند رفته شود آن عزیز مانع آمد و اراده حق درین بوده که والله غالب علی امره» و آن عزیز این ضعیف را بدان شرط باز داشته بود که آنچه متعلق امر معروف باشد شما میدانید. اول بر ما حکم کنید پس بر دیگران که هر که فرمان شرع را گردن نهد ما به شمشیر سیاست کنیم و در شهر و بازار بدین معانی منادی فرموده و این ضعیف بر اعتقاد آن عهد و شرط آنچه دانست و توانست بجهت رضای حضرت صمدیت و تحصیل نیکنامی آن عزیز در اجرای حق و نصیحت کوشید. امروز جاهلان مفتن که احوال ایشان را بکرات و مرات دانسته اند و تحقیق کرده به مکابره و بی شرمی اجتماع کرده اند و این حد جرات ایشان نیست تا از اجابت آن عزیز تقویت نباشد. اگر خاطر عزیز آن میخواهد که اهل این دیار باین ضعیف آن کنند که یزید کرد با حسین (رض) سهل است که ما این جفاها را سعادت خود میدانیم، این ضعیف را بحضرت صمدیت عهدیست که اگر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد آنچه حق باشد نپوشد و به جهت مصلحت فانی دین بدینا نفرودد...» میفرماید که بی احترامی به علمای دین که درین عصر مشهود است موجب شگفتی نیست زیرا حضرت رسول (ص) فرموده است که: «... سیأتی علی الناس

زمان يكون جيفة حار احب اليهم من مؤمن يأمرهم بالمعروف و ينههم عن المنكر . . .» ولی حاکم باید که قتن کشور خود را درست درک کند.

در نامه ای دیگر به سلطان توصیه به عدل و احسان و ضعیف نوازی میفرماید. سلطان را بعنوان اندرز میفرماید که پیوسته این آیه مبارکه را لایحه عمل خود قرار دهد که: ان الله يأمرکم بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربى و ينهى عن الفحشاء والمنکر والبغى يعظکم لعلکم تذكرون . . .<sup>۱</sup> مفاد نامه سوم هم ناصحانه است. نامه سید بنام سلطان طغان خان شاه هم حاوی نصائح مرشدانه است که: « . . . حاکم عادل باید که از خطر حکومت غافل نباشد و قدر نعمت آن حضرت تعالی را حق خود بشناسد و در اوان فراغت عدل و احسان را به جناب قرب حضرت پروردگار و سیلت سازد . . .» و نامه ای که بنام سلطان علاء الدین نوشته نیز ازین قبیل میباشد که: « . . . قال الله تعالی الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور<sup>۲</sup> . . . پس بر حاکم و پادشاه واجب است که از خطر عهده حکومت بیندیشد و تقلد امور بندگان حق را اسان نشمرد و آثار نتایج مرضی و نامرضی را خوار ندارد و در سیرتهای سلاطین اسلام و خلفای راشدین رحمهم الله تأمل کند . . .»

نامه های او بنام میرزاده میرکا و مولانا خوارزمی و دو نامه بنام جعفر بدخشی هم ناصحانه و واعظانه است.

نامه سوم بنام جعفر بدخشی موقعی نوشته شده که آن مرید سید مریض بوده است درین نامه باو اندرز میدهد که بر امراض و آلام دیگر باید که صبر و تحمل نشان بدهد. برای معالجه وی دوابی هم توصیه میکنند. دراین جا عباراتی از نامه مزبور را می آوریم «حضرت برادر دینی بدعا مخصوص است. باجابت مقرون باد بحمد واله - قال النبی صلی الله علیه وسلم: اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صبر

۱- آیه ۹، سوره النحل.

۲- آیه ۴۱، سوره الحج.

اجتهاب و ان رضی اصطفاہ صدق رسول اللہ . . . حب مزنجوش ۸ درم بزرقطونا  
 ۸ درم شراب نعناع ۱۰ درم خمیریه نفخ هر درم با صد درم آب در دیگ  
 سنگین بجوشاند و هر بامداد شربت باز خورد نافع بودان شاه الله تعالی . . .»  
 در نامه چهارم به تعبیر خواب جعفر بدخشی پرداخته است که خواب او  
 که درباره بلند پروازی و طیران او بالای زمین و مانند پرندۀ قدسی است علامت  
 و نشانه ارتقای روحانی اوست و باید که نماز شکرانه بگزارد. مخاطبین بقیۀ نامه  
 های او معلوم نیستند. در دو نامه بکسان خود توصیه می فرماید که در خواندن  
 اوراد و اذکار دوام و ثبات نشان دهند در نامہی دیگری یکی از مریدان خود  
 را یکی از امراء معرفی میکنند و توصیه میفرماید که با او کمک کنند. در نامه  
 دیگری یکی از معتقدان خود وی را بر فوت کسی تسلیت میفرماید. خلاصه  
 نامه اینکه طبق «کل نفس ذائقة الموت»<sup>۱</sup> مرگ را چاره نیست مگر صبر. . . .  
 ایزد تعالی فضای ساحت آن عزیز را به ضیای اشعۀ انوار صبر و رضا منور  
 گرداناد و در روز «يوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه»<sup>۲</sup> از ثواب بی نهایت  
 صابران محروم نگرداناد . . .»

در مجموعه ۴۲۵ (ملی ملک) تعزیت نامه دیگری است که در آن پند  
 و نصائح ابراز داشته است درین مجموعه نامه ای بزبان عربی هم موجود  
 است و در آن اشعار متعدد عربی هم نقل کرده و مطالب عرفانی را بیان  
 فرموده است.

در مکتوبات امیریه عموماً سادگی و اختصار و دلسوزی ویژه می  
 بچشم می خورد.

#### ۸- عقلیه

نسخ خطی: ۴۲۷۴ (ملک) ۳۲۵۸ (کتابخانه مرکزی بنام «در بیان  
 عقل و اسامی آن») ۶۷۶ (آستان قدس مشهد، فهرست جلد ۴) موزۀ بریتانیا  
 (ریو: ۲، ص ۸۳۶) ۷۳۶ (تاجیکستان) ۳۳۳۸، ۳۳۴۰ (= تاشکند ج ۳)

۱- آیات ۲۴-۳۵ سوره عبس.

نسخ عکسی: ۶۷۲، ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی)

این رساله در فضیلت عقل انسانی با توجه به آیات قرآن مجید و احادیث پیغامبر (ص) و اقوال صحابه و تابعین و بزرگان نوشته شده است. رساله به دو باب تقسیم شده است:

باب اول: فضل و برتری عقل انسانی (طبق آیات قرآنی و اخبار رسول ص و اقوال بزرگان) باب دوم: در بیان اسامی و صفات عقل انسانی. باب سوم: در تفاوت درجات خلق از جهت اکتساب انوار حقائق عقلی.

میفرماید که فضل عقل موجب تفوق و رجحان طبقات مختلفه خلق میگردد و عقل ملکه و هی است «ذالک فضل الله یوتیه من یشاء»<sup>۱</sup>

سید به حدیث معروف اول ما خلق الله العقل (که در روایت دیگر بجای عقل کلمه «علم» آمده است) استشهاد میکند و مینویسد: نزد ارباب عقول مقرر است که سبب شرف رتبت و امتیاز نوع انسان بر حیوانات دیگر علم است و اقتباس حقائق این حظ خطیر ممکن نمیگردد الا بواسطه ترجیح عقل . . .

اما هر عقل برای نوع انسان موجب بهبود و رحمت نیست تا اینکه آن را با داب و آئین های رحمانی تربیت کرده باشیم. بنابراین عقل دو قسم است: عقل رحمانی و عقل شیطانی. عقل وقتی که در تخریب و هدم بناهای اخلاقی و دینی بکوشد و مانند شتر بی مهار راه و رسم مسافرت در این عالم را شناسد آن عقل شیطانی است. البته عقل رحمانی نشان دهنده راه منزل مقصود و موجب برکات دنیا و نجات اخروی است: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ان الله لا یضیع اجر المحسنین»<sup>۲</sup>

در بیان فضل عقل از آیات زیر شواهدی میآرد و میفرماید که باید بکمک علم در اجلال و تنویر عقل بکوشیم:

« . . . ان فی ذلک لایت لاولی النهی . . . »<sup>۳</sup> «ان فی خلق السموات والارض

۱- آیه ۴ سورة الجمعة.

۲- آیه ۶۹ سورة العنکبوت.

۳- آیه ۱۲۸ سورة طه.

واختلاف الليل والنهار والفلک التي تجرى في البحر بما ينفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاخيا به الارض بعد موتها و بث فيها من كل دابة و تصريف الريح والسحاب المسخر بين السماء والارض لايت لقوم يعقلون . . .»  
سبک نگارش این رساله معنوع و فنی است. و ذیلا عباراتی از آغاز آن را ملاحظه میفرمائید:

«حمد و ثنای نامتناهی آن فاطر حکیم را که اشعه انوار مصباح عقول را جناح همم سایران منازل غیب و شهادت گردانیده کریمی که بمقتضای جود طالبان کمال را بوسیلت علم عرفانی باوج فلک سعادت رسانیده بدیعی که اقبال ابواب مخزن رتق بمفاتیح فضلش بگشاد. قدیمی که خلایق اشخاص و افراد و اعیان عرصه وجود را قبل الاختراع صلاهی «امنوا بالله و رسوله» داد . . .»

#### ۹- داوودیه (در آداب و سیر اهل کمال)

نسخ خطی: ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملک) ۳۲۵۸ (کتابخانه مرکزی بنام.

در آداب و سیر اهل کمال)

موزه بریتانیا: (رک ریو: ۲، ص ۸۳۶) ۲۳۵۷، ۲۳۵۸ (تاشکند، ج ۳).

نسخ عکسی: ۶۷۲، ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

این رساله مختصر فقط حاوی ۳ برگ و اصلاً نامه ای مفصل و وصیت نامه ای است که سید آن را برای یکی از مریدان یا دوستان خود بنام داوود نوشته ولی در باره این شخص متأسفانه اطلاعاتی بدست نیامده است. در مقدمه رساله میفرماید: «... برادری است اعز طالب راغب داوود اصلح الله احواله که ازین ضعیف التماس وصیت کرد که متضمن آداب و سیر اهل کمال بود و متبرک بذکر نسبت بیعت شریفه ارباب کمال و احوال...» ضمناً از پیران طریقت خود هم که باو فیض رساندند ذکر کرده و از احسان آنان تشکر میفرماید.  
در آخر این رساله علی همدانی سلسله مشایخ خود را بیان فرموده است

که در باب اول این کتاب بآن اشارت رفته و از آن استفاده گردیده. موضوع این رساله ذکر اهل عرفان و کمال است. و چنین آغاز می شود: «الحمد لله - وسلم علی عباده الذین اصطفی اما بعد چون خلاصه اهل عالم بعد از انبیاء علیهم السلام اعیان اولیاء الله اند ریاض دلهای مطهر ایشان مهبط انوار الهی اند» در فضایل و کرامتهای اهل فقر و عرفان به آیات زیر از قرآن مجید استناد میکند:

۱- «... الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون...»<sup>۱</sup>

۲- «... للفقراء المهجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتبعون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصدقون...»<sup>۲</sup>

### ۱- رساله "بهرامشاهیه"

نسخ خطی: ۴۱۹۵، ۴۷۳۶، (کتابخانه مرکزی) ۴۲۵۰ (میلی ملک) ۲۳۷۴ (فرهنگستان تاشکند، ج ۳).

این رساله کوچک را میر سید علی همدانی به التماس سلطان محمد بهرامشاه حاکم بدخشان نوشته است و در واقع اولین نامه معرفی شده در مکتوبات امیریه است.

از مقدمه رساله معلوم میگردد که حاکم مذکور وقتی از سید التماس پند و اندرز و وصیت کرده بود و در نتیجه آن مؤلف این رساله را برایش تألیف فرموده است. این رساله شاید بصورت نامه ای بوده و سپس چند مطالب و عبارت نو بر آن افزوده شده است ولی در بعضی نسخ آن را به همین صورت می بینیم.

مضمون این رساله نصائح و وصایا است برای روش جوانمردانه و عدل و خدا ترسی و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و برپا داشتن مراسم دینی. ضمنا به اشعار عرفانه هم استناد میفرماید که از آنجمله است ابیات زیر:

۱- در موردی آیه ۶۲ - سورة التوبة.

۲- آیه ۸ سورة الحشر.



گردمی این زندگی می بایدت پای تا سر بندگی می بایدت  
مرد می باید تمام این راه را جان فشانی باید این درگاه را  
طعمه‌ای کان پاکبازان را دهند هرگز آن کی نونیازان را دهند  
کار آسان نیست با درگاه او خاک می باید شدن در راه او  
۱۱۱. رسالهٔ «موچلکه»<sup>۱</sup>

نسخهٔ خطی: شماره ۴۲۵ (کتابخانهٔ ملی ملک تهران).

موچلکه<sup>۱</sup> (یا مچلکه) یکی از ارادتمندان سید بوده و ابن رسالهٔ مختصر  
(در ۴ برگ) در دنبالهٔ ملاقات و صحبت موچلکه با سید نگارش یافته است.  
به این ترتیب که وقتی موچلکه در نماز عشاء باسید بوده و در  
قفای او نماز گزارده است در ضمن قرائت علی همدانی این آیه و آیات  
قبل از آن را تلاوت فرمود: «... و من ایته خلق السموات والارض و  
اختلاف السننکم و الوانکم ان فی ذلک لایت للعلمین...»<sup>۲</sup> موچلکه  
بغواض معانی و حکم درونی این آیه و آیات قبلی پی نبرد و باین علت سید  
این رسالهٔ مختصر را نوشته و برای موچلکه و امثال وی همان آیات را شرح  
فرموده است. مینویسد: «... دوش که خدمت آن عزیز حاضر بود این  
آیه<sup>۳</sup> مع قبله<sup>۴</sup> در قرائت عشاء خوانده شده و آن عزیز گویی که هیچ از آن  
فهم نکرد. ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرد از حضرت سید کائنات  
صلی الله علیه وسلم که ما من حرف من القرآن الاوله ستون الف فهم. نمیدانم که  
این فقهای زمان تو از این شصت هزار یکی هم فهم کرده اند یا نه...  
عرب الله گوید و عجم خدا میخواند و ترک «تنکری» میداند و مغول «یلواج»  
بر زبان میراند ولی مقصودشان یکی است»<sup>۵</sup> همینطور سید در حکم ظاهر و

۱- موچلکه (مچلکه) به معنی کوچک و ظریف و قشنگ و آبدار است: فرهنگ فارسی معین  
جلد سوم ص ۲۸۸۶-۲۸۸۷ این کلمه لقب یکی از ارادتمندان علی همدانی بوده که ما  
اورا تمیشتناسیم.

۲- آیهٔ ۲۲: سورهٔ الروم ۳۰.

۳- یعنی آیهٔ ۲۲ سورهٔ الروم.

۴- ۲۳/۴۲۵. ملک برگ ۴۰۰.

۵- بظاهر آیات ۱۸-۲۱ از سورهٔ الروم.

باطن و صورت و زبان صحبت میکنند و میفرمایند که این یکی از بزرگترین آیات خدای متعال است و دنیا از همین تنوع و گوناگونی رونق میگیرد. همینطور در بارهٔ اختلاف ظاهری و هم آهنگی باطنی صحبت کرده است. یعنی فرق ظاهر و باطن و این که حقیقت در اصل یکی است ولی بظاهر مختلف بنظر میآید. این رساله متضمن دو واقعه از زندگانی امیر المؤمنین حضرت علی (ع) هم میباشد :

وقتی که معاویه بر علیه علی خروج کرد و جنگ بین مسلمین آغاز شد و سپس تحت تأثیر گفتار معاویه مردم قرآن مجید را بر نیزه ها بلند کردند و طالب حکمیت این کتاب خداوندی گردیدند، هر دو فریق این شرط را قبول کردند ولی در مال کار حکمیت معلوم شد که این کار دسیسه کاری و توطئه ای علیه حضرت علی بوده، آن موقع حضرت علی فرمود: ذالک الکتاب الصامت و انا الکتاب الناطق - علی همدانی میفرماید حضرت علی بنا بر مقام و مرتبهٔ خود و وضع مخصوصی که در آن قرار داشت درست فرموده بودند ولی بعضی ها مثلاً خوارج این حقیقت را درک نکرده بودند و «اگر مثل این سخن در زمان تو از درویشی صادر شود جمیع فقهای زمان به قتل او فرمان دهند زیرا فقها هم مانند خوارج ظاهر بین هستند».

همینطور میفرماید که در عهد خلافت حضرت عمر بن خطاب دو زن بر سر تملیک یک پسر نزاع میکردند و هر یک ادعا میکرد که این پسر مال اوست و دیگری او را غصب کرده است پس به نزد حضرت علی که بزرگترین قضاة بوده آمدند. آن حضرت بسیار معنی نمود که آنان را به راست گویی وادار کند ولی اصرار هر دو ادامه داشت. بنا بر این قضاوتی فرمود که ظاهراً عجیب بود ولی بیاطن مظهر حقیقت. او سیاف را دستور داد که برای دو نیم کردن این پسر آماده گردد و باقطع جسد این پسر به دو نیمه، سهم هر یک از دو مدعی را بدهد. که ناگاه یکی از آن دو با الحاح و زاری فوق العاده گفت این پسر را نکشید که من از دعوی خود گذشتم پس حضرت علی دستور داد که پسر را باو تحویل بدهند زیرا که از آن وی است.

و زن دیگر هم مقرر شد که واقعا قضاوت حضرت علی درست است غزلی هم درین رساله نقل کرده که باین مطلع آغازگشته است :

بنور عقل توان در طریق جان رفتن  
بیای و هم درین راه کی توان رفتن ؟

## ۱۲- واردات امیریه

نسخ خطی : ۴۲۵۰ (ملی ملک) ۳۲۵۸ ، ۳۹۵ (مرکزی دانشگاه)  
۲۸۸ ، ۲۸۹ (رک فهرست مشهد ، جلد ۶) ۲۳۵۱ تا ۲۳۵۳ (تاشکند ، رک  
فهرست ج ۳) و نسخه ای در تاجیکستان.

نسخ عکسی : ۶۷۲ ، ۱۶۶۶ (مرکزی دانشگاه).

این رساله در ۱۳۳۲ ه.ق بعنوان «الواردات الغیبیة و لطائف القدسیة»  
در دهلی چاپ و منتشر شده است که البته اینک کمیاب است.

رساله دارای ۷ برگ است و مانند رساله «واردات» و «مناجات» از خواجه  
عبدالله انصاری هروی (م ۸۱۴ه) به نثر مسجع و گاهی مقفی تألیف شده و  
مثل رساله های خواجه واردات و کیفیات درونی مؤلف را در بردارد. حاکم  
بلخ و بدخشان بهرامشاه خلاصه ای از «واردات» را هر روز بعنوان «ورد»  
میخوانده و به عواطف خود اعتلامیداد. آغاز «واردات» با این کلمات عالیه  
است : «رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا  
قولی! ای مرهم جراحت هر دلریش و ای مونس روان هر درویش ای  
کرم دستگیر هر بیچاره و ای رحمت پای مرد هر آواره ای عواطف غیرت  
بصایر قدسیان را از سلاخه اسرار جلال تو بر دوخته و ای عواطف رأفت هزاران  
شمع صفا در گوشه دل هر شکسته بر افروخته» و این هم عبارات نهایی این رساله :  
«الهی در شب وحشت گور رشحه عفو از فیض سحاب کرم مونس و پناه ما  
گردان. در روز نشور روی امید می بشومی قبایح افعال ما سیاه مگردان یا اکرم  
المسئولین و یا رجاء المؤمنین بر حمتک یا ارحم الرحمین».

در عبارت ذیل نیز از شیخ ابوالحسن خرقانی (م- ۴۲۷ هـ) که کلمات روحانی و خوارق عادات او بسیار معروف است ذکری آورده است: «... چون سفره عطا باز کردند لائق هر دردی داروی از آن ساز کردند. خرقانی از آن خوان درد بدید که لقای خداست. علی همدانی گنجی یافت که از افهام و عقول مبراست. ظهور سطوت جلال جهال صاحب کمال شیخ خرقانی شد و بروز لطائف جهال جلال جابر این درویش همدانی گشت...»

از عبارات ذیل نیز بنظر میآید که ابن «واردات» را سید در عالم ناراحتی و مشقت و شکایت نوشته و موجب ملال او کور ذوق و بی بصیرتی اهل روزگار بوده است: «ای عزیز ترک لذات و حال اخوان گفتن و بادیه هجران بیای مجروح رفتن و خون به دل در نهفتن به از در سخن پیش نا اهلان سفتن... خنک آن را که از خود چشم بر دوخت. هر چه دید و دانست بآتش فنا بسوخت... سینه هر کس گنجینه سر اوست و از هروعای هر شیخص آن ترشح کند که دروست.» نمونه دیگر از عبارات مسجع کتاب:

«ای عزیز روندگان این راه دو قسم اند - راکبان مرکب هوا و سالکان منهج رضا شعار ارباب رضا سنت و حکمت است و دثار اهل هوا غفلت و بدعت. غفلت و بدعت غافل را بهاویة بعد رساند و حکمت و رضا عاقل را برمسند قرب نشاند...»

### ۱۳- ده قاعده

خطی: شماره ۴۰۵۶، ۴۲۵۳، ۴۳۵۰، ۴۳۷۴ (ملک) ۲۳۹۸، ۲۹۹۲، ۲۷۸۴، ۳۱۶۷، ۲۹۵۸، ۲۴۶۴، ۴۳۸۹، ۴۱۹۵، ۴۷۷۸، ۳۷۴۳، ۳۲۵۸، ۳۹۱۵ (مرکزی دانشگاه) ۱۹۲ ط (مجلس) ۵/۶۷ ر ف- ۵۷/۲ ملی فرهنگ ۱۴۷، ۱۵۰ (مشهد. رک فهرست ج ۶) ۷۵۳، ۱۰۸۳ (کتابخانه دانشکده ادبیات اصفهان) ۳۲۶، ۳۴۶ (بنام «راههای طالبان» در مجموعه های اهدایی استاد علی اصغر حکمت و امام جمعه کرمانی به کتابخانه دانشکده ادبیات تهران) ۸۲۹

۱- این شماره رساله ده قاعده نیست و بغلط «الاصول العشرة» از نجم الدین کبری را که به عربی است به نام ده قاعده ضبط کرده اند.

الف (بادلیان، اکسفورد. رک ریو: ج ۲ صفحه ۸۳۶ (موزه بریتانیا) ۲۳۳۴ ،  
 ۲۳۳۷ (تاشکند: ج ۴، از فهرست کتب) نسخه عکسی: ۶۷۱ (مرکزی دانشگاه).  
 نسخه های چاپی: ۱- در فرهنگ ایران زمین دفتر ۱، سال ۶، ۱۳۳۷ ش  
 با تصحیح و مقدمه (بفرانسه) از دانشمند فرانسوی موله مارین (ص ۳۸-۶۲) ۲-  
 در «تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری اویسی» تألیف آقای منوچهر محسنی  
 تهران ۱۳۴۶ ش (۱۶۳ - ۱۷۰) که اغلاط و حذف و اسقاطی چند هم دارد  
 ۳- در مجموعه «ایران کبیر و ایران صغیر» طبع لاهور ۱۹۷۱ م با مقدمه و تصحیح  
 این جانب.<sup>۲</sup>

این رساله ترجمه آزاد فارسی «الاصول العشرة»<sup>۳</sup> تألیف شیخ نجم الدین  
 کبری میباشد. مضمون رساله حقیقت «اصول ده گانه»ی سالکان گروه «کبرویه»  
 میباشد و اهمیت و بزرگداشت این وجیزه از تعداد نسخ خطی آن پیداست و بعضی  
 از نسخ مطلا و مذهب و بااهتمام و توجه خاص نوشته شده است مثلاً شماره  
 ۱۹۲ ط و ۴۲۳.

علی همدانی ترجمه خود را بزبان ساده و بی پیرایه نوشته و با افزودن اشعار  
 فارسی بر زینت و زیبایی آن افزوده و آن را در اختیار عامه سالکان گذاشته است.

۱- درین چاپ همه اشعار فارسی این رساله و بعضی از مطالب آن محذوف گردیده و مؤلف کتاب  
 آقای محسنی از چاپ اول این رساله اطلاعی نداشته است. در ذکر «الاصول العشرة»  
 مینویسد «اصل این رساله بزبان تازی بوده است و چنانکه نوشته اند عارف صمدانی میر  
 سید علی همدانی آن را بزبان فارسی ترجمه کرده است . . . متن این رساله که در ایران  
 تا بحال به طبع نرسیده از یک مجموعه خطی . . . استنساخ شده است» ص ۱۶۳ .  
 ۲- باهتام اداره آینه ادب لاهور و بکمک دولت جامون و کشمیر آزاد (مظفر آباد).

۳- این رساله با ساسی دیگر هم شهرت دارد: رساله الطرق ، رساله فی الطرق ، رساله  
 لطالب الحق ، رساله فی اقرب الطرق الی الله و طریقت نامه. از شرح های متعددی که بر این  
 رساله نوشته شده ، شرح عربی بنام عرائس الاصول فی شرح الاصول است که مولف آن  
 معلوم نیست «و دو شرح ترکی یکی تألیف اسمعیل حقی بروسوی و دیگری تألیف  
 عبدالغفور لاری م- ۵۹۱۲- تحقیق در نظم و نثر فرقه ذهبیه . . .» ص ۲۸۴-۲۸۵  
 و نسخ خطی شماره ۱۸۸۰ و ۳۶۵۴ (کتابخانه مرکزی).

«الاصول العشرة» یا «ده قاعده» کہ درین رسالہ مورد بحث قرار گرفتہ عبارت است از : توبہ ، زہد ، توکل ، قناعت ، عزلت ، ذکر ، توجہ ، صبر ، مراقبہ و رضا.

از اشعار متعددی ہم کہ درین رسالہ نقل کردہ، این سہ بیت را یاد می کنیم:

گر کلاه فقر خواہی سر بسر از خود و جملہ جهان یکسر بر  
چارہ این چیست؟ در خون آمدن و ز وجود خویش بیرون آمدن  
این کلاه بی سران است ای پسر کی دہندت تاتو مینازی بسر  
بہ عنوان نمونہ ای از ترجمہ ، یک اصل را بعربی و سپس قاعدہ ای را  
بفارسی نقل میکنم :

«الاصول العشرة» . . . الاصل السادس . الذکر : و هو الخروج عن ذکر ما سوى الله تعالى بالنسيان. قال الله تعالى : و اذکر ربک اذانسیت ای : اذانسیت غیر الله کما هو بالموت فاما نسيه المسهله بالذکر و هو کلمة لا اله الا الله فانه معجون مرکب فی نفی و اثبات فی نفی یزیل المواد الفاسدة الى تولد لها منها امراض القلب و قيود الروح و تقوية النفس و تربية صفاتها و هي الاخلاق الذميمة النفسانية و اوصاف الشهوانية الحيوانية و تعلقات الكونين و باثبات صحة الا الله یحصل القلب و سلامته عن الرذائل من الاخلاق بالخراق مزاجه الاصل و استواء مزاجه بنوره و حیوته بنور الله تعالی فیتجلی الروح بشواهد الحق و تجلی ذاته و صفاته کمال بقوله تعالی : و اشرقت الارض بنور ربها<sup>۱</sup> و زالت عنها ظلمات صفاتها يوم تبدل الارض غیر الارض و السموات برزوا لله الواحد<sup>۲</sup> القهار فعلى فضیه فاذکرونی<sup>۳</sup> اذکرکم تبدل الذاکریة بالمذکوریة و المذکوریة بالذاکریة فیفنی الذاکرفی الذکرو یبقی فی الذکر. المذکور خلیفة الذاکر فاذا طلبت الذاکر وجدت المذکور و اذا طلبت المذکور وجدت الذاکر :

فاذا ابصرتنی ابصرته فاذا ابصرته ابصرتنا

۱- آیه ۲۳ سورة الکہف.

۲- آیه ۶۹ سورة الزمر ۳۹.

۳- آیه ۴۸ سورة ابراهیم.

۴- آیه ۱۵۲ سورة البقرة.

«ده قاعده . . . قاعده ششم ذکر است و معنی ذکر بیرون آمدن بود از یاد هر چه غیر حق است باختیار چنانکه از یاد همه خروج خواهد کرد بمرگ باضطرار و حق جل و علا میفرماید : و اذکر ربک اذا نسیت یعنی یاد کن پروردگار خود را چون فراموش کنی غیر او را. و ذکر معجون معنوی است مرکب از نفی و اثبات تا بنفی که آن لا اله است مواد فاسده را که مقوی نفس اماره است و مربی صفات وی است از صفات حیوانی و اخلاق ذمیمه نفسانی چون کبر و عجب و بخل و حقد و حسد و حرص و ریا و غیر آن که هر یک از آن صفات بندی از بندهای روح و باعث بیماری آنست ، از خود دور می افکند و هوای فضای میدان دل که محل بارگاه کبریا و مطلع آفتاب فردانیت است از غبار حدوث و ظلمات کثرت پاک میگرداند و باثبات الا الله تحصیل صحت دل و سلامت وی از رذائل اخلاق و کسب زندگی و حیات طیبه میکند و بسطوات ظهور نور وحدت ظلمات کثرت و حدوث منهدم میگردد تا پادشاه روح که خلیفه حق است برسریر ایقان و شواهد حق جهال باکمال خود را جلوه دهد و زمین بدن را بنور آن جهال منور نماید و سریوم تبدیل الارض غیر الارض، شاهد افتد و رسوم وجود مذموم ذاکر در آفتاب وجود مذکور متلاشی شود و غبار ادبار وجود ذاکر و ذکر منهدم گردد و جهال مذکور در عین ذاکر روی نماید و اشاره «و هو معکم اینما کنتم» محقق گردد.

فاذا ابصرتنی ابصرته      فاذا ابصرته ابصرتنا :

تا که باشد یاد غیری در حساب	ذکر مولی باشد از تو در حجاب
تا بود یک ذره از هستی بجای	کفر باشد گر نهی در عشق پای
گر همه عالم ثواب تو بود	چون تو باشی آن عذاب تو بود
گر شوی چون خاک در ره پایمال	تا ابد جان را بدست آری کمال

۱- در طریق «کبرویه» مرید مبتدی فقط بر ذکر لا اله الا الله (به صورت جلی و جهر) مواظبت میکند تا اینکه قلبش بیدار به ذکر میگردد. آن موقع بذکر خفی یا سری میپردازد و درین مورد دلائل میر سید علی همدانی را در هنگام بحث از رساله ذکریه وی آورده ایم. - ر. ک : اوراد الاحباب و فصوص الاداب (بجیبی با خرسی کبروی) ، ص ۳۰۰.

تا تو با خویشی عدد بینی همه چون شوی فانی احد بینی همه

#### ۱۴- چهل مقام صوفیه

نسخ خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) شماره ۵۸۸ در خانقاه احمدی ذهبیه شیراز که در «مستورات» یا «منقبه الجواهر» بنام «مقامات صوفیه» ضبط امت. نیز موزة بریتانیا (رک ریو: ۲، ص ۸۳۶) ۲۳۷۵، ۲۶۰۸ (تاشکند، رک ج ۳) و نسخه ای هم در تاجیکستان. نسخه عکسی: ۲۲/۱۶۶۶ (مرکزی دانشگاه بنام اشتباهی «اصطلاحات الصوفیه»). - این رساله به ضمیمه تذکره کججی بچاپ رسیده است که البته کمی مغلوپ و بانسخ خطی موجود اختلاف جزئی دارد. این عبارت عربی در آغاز رساله چاپی موجود نیست: «الکلام فی مقامات الصوفیه و بیان حالاتهم و اظهار درجاتهم و معنی الفقر و ما يتعلق به من امور الفقر و هو علی اربعین درجه و هو من انفاص شیخ الاسلام جهال السنة معین الدین ابی عبدالله محمد حموی الجوینی رضی الله عنه» و بعضی اختلافهای جزئی دیگر هم بچشم میخورد.

در آغاز رساله بعد از حمد و نعت میفرماید: «بدانکه صوفی را چهل مقام امت و این چهل مقام را نباید دانست تا قدم وی در کوی تصوف درست آید و اگر ازین چهل مقام یکی را هم فروگذارد، بصفای صوفی راه نیابد. مقام اول نیتی است. صوفیانرا باید که نیت ایشان آن بود که اگر هر دو عالم را بدیشان دهند چون دنیا و نعمتش و عقبی و جنتش، دنیا و نعمتش را بر کافران ایثار کنند و عقبی و جنتش بر مؤمنان ایثار کنند و بلا و محنت را خود اختیار کنند . . .»

این چهل مقام صوفیه، که سید آنها را درین رساله بزبان ساده بیان فرموده در ذیل ذکر میگردد: نیت، انابت، توبه، ارادت، مجاهده، مراقبه، صبر، ذکر، مخالفت نفس، رضا، موافقت بر بلا، تسلیم، توکل، زهد، عبادت، ورع، اخلاص، صدق، خوف، رجا، فنا، بقا، علم یقین، حق یقین، معرفت، ولایت، محبت، شوق، وحدت، قربت، انس، وصال، کشف، محاضره، تجرید، تفرید، انبساط، تحیر، نهایت و تصوف. درباره مرتبه آخر میفرماید: «مقام چهلم تصوف است و صوفی آن بود که از همه مرادها صافی بود و زبانش از

۱- مقصود صوفی و محدث بزرگ شیخ ابراهیم بن سعد الدین محمد حموی جوینی (۶۴۴-۷۲۲هـ) است.



عیب و فضول صافی بود و دلش از هر علت صافی بود و چشمش از خیانت صافی بود و از جهان دوخته بود و باحق آموخته بود و باطنش از آفت صافی بود و نفسش از شهوت صافی بود و ظاهرش از آرایش صورت صافی بود و گفتارش صافی بود و این چهل مقام پیغمبران را هم بوده است. اولین مقام آدم راست علیه السلام و آخرین مقام محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را و الحمد لله وحده و السلام علی من اتبع الهدی<sup>۱</sup> بقیه ۳۸ مقام را هم به همین روش شرح کرده است.

## ۱۵- مناسیه

نسخ خطی: ۲۴۰۱، ۳۲۵۸، ۲۸۳۰ (کتابخانه مرکزی)، ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۱۱۵۹ ط (مجلس) ۳۴۶ (دانشکده ادبیات تهران: مجموعه هدائی آقای حکمت) ۶۹۸ (مشهد رک فهرست ج ۳، ص ۱۴۴) ۲۳۴۴، ۲۳۴۷ (رک ج ۴ از فهرست تاشکند) موزه بریتانیا (فهرست ج ۲، ص ۸۳۶) ۷۶۷ (تاجیکستان). عکسی: ۶۷۱، ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

سید این رساله مختصر (دارای ۷ برگ) را در بیان و کیفیت خواب و تعبیر رویا و فرق خوابهای کاسلان و ناقصان بتقاضای یکی از مریدان خود که نامش را ذکر نکرده نوشته است. و در ضمن آن درباره نور هم بحث کوچکی دارد: «نزد ارباب کشف و عرفان نور را سه مرتبه است: مرتبه اول نور حقیقی مطلق دوم ظلمت سوم ضیاء» در باره حقیقت خواب احادیث رسول (ص) را نقل میکنند که الرویاء ثلث رویاء من الله و رویاء من الشیطان و رویاء حدیث المرء لنفسه . . . اصدقکم رویاء اصدقکم حدیثا . . . و صادقان قول که انبیاء و بزرگان دین و اولیاء الله هستند رؤیای ایشان بر حق و درست و مشاهده ایست که مانند حالت بیداری میباشد ولی ناقصان غافل که شیوه آنان دورویی است رؤیای آنان حقیقت ندارد زیرا «و تحسبهم ايقاظا و

۱- آیه ۷۷ سوره طه.

هم رقوداً، سواء محياهم و مماتهم<sup>۲</sup> بیداری آنان هم خواب غفلت است و خواب غفلت آنان موجب حرمان بیشتر میگردد.»

در مورد مفاد این رساله مینویسد: «این عجاله ایست بموجب التماس عزیزى از اخوان صفا که حقوق مروت ایشان بر من ضعیف واجب است و اقدام نیت ایشان بر جاده اخلاص ثابت در بیان حقیقت مثال و خیال مطلق و مقید و کیفیت مراتب مناجات و رؤیاء و درجات خلق در ادراک علوم و معانی از عوالم علوی و اطوار خیال و مثال و ارواح و اعیان و غیره بمقتضای آن التماس . . .»

سبک این رساله مانند سبک معمولی دیگر رسایل سید است. زبان مصنوع و متکلف را بکار نبرده ولی از آیات قرآن مجید و احادیث رسول (ص) بیشتر استشهاد کرده است. گاهی بعنوان نقل قول گاهی برای تکمیل معانی. عبارتی هم در ضمن خواب و تعبیر خواب حضرت یوسف صدیق آورده است که در ذیل نقل میکنیم:

«بعضی رؤیای اهل کمال بعد از چهل سال ظاهر شود و خواب یوسف صدیق علیه السلام از آن جمله بود که از آن روز که گفت: یا ایت انی رأیت احد عشر کوكبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین، تا آن روز که گفت: «هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً»<sup>۳</sup> نزد اکثر مفسرین و اهل تواریخ چهل سال بوده است».

#### ۱۶- همدانیه

نسخ خطی: ۳۲۵۸ (کتابخانه مرکزی) ۴۰۵۶، ۷۲۷۴، ۴۲۵۰ (ملی ملک) موزه بریتانیا (رک فهرست ج ۲ ص ۸۳۶) نسخه ای (بدون شماره بندی) در موزه ملی کراچی و یکی در تاجیکستان - شماره ۲۳۴۱ و ۲۳۴۳ (تاشکند: ج ۳). عکسی: ۶۷۱ (کتابخانه مرکزی).

یکی از مریدان سید معنی «همدان» را از وی پرسیده و در جواب آن سوال

۱- آیه ۱۷، سوره الکهف.

۲- آیه ۲، سوره الجاثیه ۴۵.

۳- سوره یوسف، آیات ۴ و ۱۰۰- به ترتیب.

مؤلف، این وجیزهٔ ع برگی را نگاشته و این کلمه را سه نوع معنی کرده است ولی بیشتر توجه او بمعانی عرفانی کلمه مبذول بوده است.

این رساله مانند رسالهٔ «ذکریه فارسی» مؤلف نمونه ایست از نثری که بازبان عربی کمال آمیختگی دارد و آیات قرآن مجید و اخبار نبوی (ص) را در آن مانند ترکیبیات فارسی نقل کرده و مورد استشهاد و استناد قرار داده است. دربارهٔ محتویات رساله میفرماید که «همدان» سه معنی دارد: (۱) باسکون میم (همدان) موضعی است در یمن<sup>۱</sup> (۲) و با فتح میم (همدان) موضعی ایست در عراق<sup>۲</sup> و درین معنی شعری چند منسوب به امام فخر الدین رازی (م - ۶۰۶ هـ) را نقل میکند. از آن جمله است:

آنکس که بداند و بداند که نداند      او خویشتن از دست ضلالت برهاند  
اینک بعراق اندر شهر یست معظم      کورا «همدان» خوانند و او هیچ نداند

۳- معنی عرفانی همدان فقط ذات باری تعالی است و دعوی «همدانی» دیگران فاقد حقیقت است میفرماید اگر کسی فقط القیاء یاد گرفته یا کمی اطلاعات جمع کرده و دعوی علم و همدان بودن را ابراز میدارد این از روی حماقت است و در وقت صحبت و امتحان پرده از جهل و حلق او برداشته میگردد. البته آن کس میتواند «همدان» گردد که به «همدان مطلق» واصل گردد. وجود خود را در بحر ناپیدا کنار او فنا سازد و در انوار تجلیات آن ذات متعال محو گردد: آن موقع «همدان» است. همین فنا و از خود رفتگی علمی است مقرون به یقین و ایقان و وسواس نفسانی و شیطانی را در آن راه نیست.

قطعات مختصری از این رساله را نقل میکنیم: «... از آنکسان که مصداقهای

۱- در جنوب عربستان. قبیلهٔ «بنو همدان» که در اوائل اسلام این دین را پذیرفتند و حضرت علی آنان را «زره و نیزه» خود نامیده است به همین موضع منسوبند.

۲- یعنی عراق عرب که حاوی اطراف سافلهٔ بین النهرین و ایالت جبال کرمانشاهان و همدان وری وغیره بوده است.

ما زاغ البصرو ما طغى<sup>۱</sup> و المؤمن ينظر بنور الله<sup>۲</sup> و يحبهم و يحبونه<sup>۳</sup> و من ربهم آياتنا في الافاق و في انفسهم<sup>۴</sup> باشند و حقيقت و ان من شئى الا يسبح بحمده<sup>۵</sup> مى بينند و معنى بفهمند كه ما عندكم ينفد و ما عند الله<sup>۶</sup> باق اينجا حقيقت نحن اقرب اليه منكم و لكن لا تبصرون<sup>۷</sup> آشكارا شود. آفتاب عزت و الله من ورائهم محيط<sup>۸</sup> از پس نقاب و ان لم تكن تراه<sup>۹</sup>، روى نمايد سر و هو معكم اينما كنتم<sup>۹</sup> ظاهر گردد و عروس فايضا تولوا فثم وجه الله<sup>۱۰</sup> جلوه گرى كند. غمزه الله نور السموات و الارض<sup>۱۱</sup> در سر رأيت ربى فى احسن صورة<sup>۲</sup> پا درمیان نهد. سواد رقم هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن<sup>۱۲</sup> محيط دائره ملك و ملكوت بيند و از وسعت اين دائره كجا تواند شد؟ فايں تذهبون؟ ان هو الاذكر للعلمين<sup>۱۳</sup>».

در بعضى قسمت هاى رساله عبارت هاى ساده آورده است مثلا «سالكى كه درين مقام رسد هر چه بيند بحق بيند و هر چه گويد بحق گويد و هر چه داند بحق داند . . . ان الله لا يخفى عليه شئى فى الارض و لا فى السماء . . .»<sup>۱۴</sup> عبارت اختتامى رساله بقرار زير است :

« . . . و تمت كلمة ربك صدقا و عدلا. لا سبيل لكلماته<sup>۱۵</sup> و الحمد لله وحده

و السلام على من اتبع الهدى . . .»<sup>۱۶</sup>

- 
- ۱- آية ۱۷ النجم.  
 ۲- قطعه اى از حديث معروف رسول(ص).  
 ۳- ۵۴ المائدة.  
 ۴- ۵۴ حم السجدة (فصلت).  
 ۵- ۹۶ النحل.  
 ۶- ۴۴ بنى اسرائيل (اسراء).  
 ۷- ۸۵ الواقعة.  
 ۸- ۲۰ البروج.  
 ۹- ۱۱۵ البقرة.  
 ۱۰- ۳۵ النور.  
 ۱۱- ۳ الحديد.  
 ۱۲- آيات ۲۶- ۲۷ سورة التكويد.  
 ۱۳- آية ۵ آل عمران.  
 ۱۴- ۱۱۵ سورة الانعام.  
 ۱۵- ۴۷ سورة طه.

در اشعاری که در رساله آورده ، ابن بیت حکیم ابو القاسم فردوسی هم موجود است :

جهان را بلندی و پستی تویی همه نیستند هر چه هستی تویی  
این رساله را اینجانب در نشریه معارف اسلامی ، ارگان سازمان اوقاف  
ایران چاپ نموده ام (تهران).

#### ۱۷- رساله اعتقادیه

نسخ خطی: ۴۲۷۴ (ملی ملک) موزه بریتانیا (رک ریو: ۲، ص ۸۳۳-۸۳۵)  
۳۳۴ ، ۳۳۴۱ تاشکند (رک فهرست ج ۳) عکسی: ۶۷۱ - ۱۶۶۶ (کتابخانه  
مرکزی).

این رساله دارای ۸ برگ است و مباحث آن درباره مبانی و اعتقادات  
مسلمانی است . میفرماید که عقائد مسلمانی را باید در قلب و ذهن خود جا داده  
باشیم و با داشتن شک و تردید نباید که ایمان خود را تلف کنیم : «اول  
چیزی که بر بنده واجب است معرفت پروردگار است که شناختن آن اساس  
عرفان و معراج ایقانست و اهمال آن سبب تاریکی دل و جان و نقصان اسلام و  
ایمانست . . . هر چه در کتاب بیان فرمود از رزق و اجل و عذاب قبر و سؤال  
منکر و نکیر و بر انگیختن از گور در روز قیامت و حشر و نشر و حوض کوثر  
و ترازو و حساب و صراط و رؤیت حق و بهشت و دوزخ و شفاعت انبیاء و  
اولیاء و علمای دین و مؤمنان همه حق است و ایمان آوردن بهمه واجب است.»  
این رساله مسائل فقهی عبادات از قبیل استنجا و وضو و غسل و مسح  
موزه ها و نماز و نمازجماعت و نمازجمعه و نمازجنازه و روزه و غیره را هم دربردارد.  
این رساله چون برای فهم عموم طبقات مردم نوشته شده ، زبان آن ساده  
و امثله آن قریب الدرک است. و اگرچه مسائل فقهی آن زیاد است اما تاویلات  
صوفیانه هم در خلال آن ها بنظر میرسد مثلا درباره روزه میفرماید : « . . .  
نگاهداشتن اعضاء و جوارح از افعال و اقوال ناشایسته و نگاهداشتن دل از هر چه  
غیر حق است» و پیدا است که این شرط آخر سالکانه است نه فقهی.

#### ۱۸- اصطلاحات صوفیه

نسخ خطی: ۴۰۵۶ (ملی ملک) ۳۴۶/۷ (کتابخانه دانشکده ادبیات تهران):

کتاب اهدائی آقای حکمت) کتابخانه ملی فرانسه (رک بلوشه، ص ۱۸۷)، تاشکند شماره ۲۳۸۳ (رک فهرست جلد ۳) و نسخه‌ای هم در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور. این رساله در سال ۱۹۰۴ م بتوسط مرحوم حافظ شمس‌الدین احمد در لکهنو پچاپ رسیده و اینک کمیاب است. رساله به عراقی همدانی هم منسوب شده است ولی گویا از آن عراقی رساله دیگر است و جدا از این.

رساله مشتمل بر معانی مختصر متجاوز از سیصد لغت و اصطلاح صوفیانه و توضیحاتی پرامون آن‌ها است. بیشتر این رساله شرح مصطلحاتی است که در نظم و نثر صوفیه دیده میشود و مید میفرماید که منظورش از تألیف این رساله رفع اشکالات مردم است در فهمیدن این اصطلاحات - معانی و مرادات اصطلاحات بسیار مختصر ولی به زبان ساده و واضح نوشته شده است - مثلاً: «سیر جذبۀ الهی را گویند گاهی سلوک بر او مقدم و گاهی او بر سلوک مقدم - حسن جمعیت کلمات در یک ذات . . .<sup>۱</sup> و این جز حق را نشاید. شوخی کثرت التفات . . . کرشمه التفات . . . جنگ امتحانات الهی . . . بانواع بلائی ظاهر و باطن - صلح قبول اعمال و عبادات . . . بوسایط قرب بام محل تجلیات . . . شهر وجود مطلق . . . ده وجود مقید مستعار . . . جانان صفت قیومی . . . که قیام جمله موجودات با اوست. میخانه عالم لاهوت . . . زلف غیب هویت . . . که کس را بدان راه نیست. رندی قطع نظر است از انواع اعمال ظاهر. ابرو اهل کردن و سقوط سالک است از درجات بواسطه تقصیری که از او در وجود آید - لا ابالی باک نداشتن از هر نوع را گویند که پیش آید و گوید و کند. ترسا معانی و حقائق را گویند وقتی که دقیق باشد - طامات معارف . . . سماع مجلس . . . بعثت وحی . . . بالهام صریح - ساربان راهنا . . . گوهر معانی . . .»

درین رساله مولف کلمات را به سه دسته تقسیم و هر کدام را جدا ذکر کرده است: اول آن چه مربوط به عاشق (محب) است دوم آن چه مربوط به معشوق (محبوب) است و سوم آن چه مربوط به میخانه است. بعضی از اصطلاحات معروف که آنها را معنی کرده در ذیل میآوریم:

۱- کلمات «را گویند» را برای گریز از تکرار حذف کرده ایم.

طلب ، طالب ، مطلوب ، عشق ، عاشق ، معشوق ، اشتیاق ، ملامت ، ظرافت ، جور ، ناز ، خشم ، شراب خانه ، شراب پخته ، شراب خوار ، باده ، ساقی ، قدح و جام و غیرهم.

در بارهٔ تألیف این رساله میفرماید «... اما بعد. این کلماتی چند است از مصطلحات مشهور که در میان طائفهٔ متصوفه ایدهم الله بتوفیقه در نثر و نظم وارد و واقعست و این مطلب بر سه مطلب بنا افتاد... مطلب اول در کلماتی که اکثر آن مخصوص به محبوبست و بعضی از آن متعلق بمحب» بعد از فهرست اصطلاحات و معانی آن میفرماید «... مطلب دوم اسامی که میان عاشق و معشوق مشترکست و وارد و در اطلاق رسمی خصوصیت ندارد و لیکن از روی معانی گاه خصوصیت گیرد و گاه نه» بعد از ذکر این قسمت میفرماید: «مطلب سوم در کلماتی که مخصوص بعاشق و احوال اوست و اگرچه بعضی در نوعی بمعشوق تعلق گیرد...»

در نسخهٔ چاپی (ضمیمهٔ دیوان عراقی) در حدود سیصد اصطلاح آمده است (۹۱ در باب اول ۱۵۲ در باب دوم و ۵۲ در باب سوم) ولی پاره ای از اصطلاحات که در نسخ خطی موجود است در آن نیامده است و جدا ازین نیز اختلافاتی چند درمیان وجود دارد.

#### ۹۱- رسالهٔ عقبات یا قدوسیه

نسخ خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) ۴۸۳ (تاجیکستان).

نسخ عکسی: ۶۷۱ (کتابخانهٔ مرکزی «قدوسیه»).

این رساله به ضمیمهٔ «تذکرهٔ کججی» بچاپ رسیده ولی دارای اغلاط و اختلافاتی چند با نسخ خطی و عکسی میباشد. اینجانب ترجمهٔ اردوی آن را در پاکستان بچاپ رسانده ام (ماهنامهٔ الحق پیشاور ۱۹۷۳م).

در سایر نسخ تصریح باین امر موجود است که سید این رساله را طبق التماس پادشاه کشمیر نوشته و باو پند و اندرزهای مرشدانه داده است. مقصود ازین پادشاه سلطان قطب الدین (۷۷۵ - ۷۹۶ هـ) است که از مریدان سید بوده و در کشمیر معمولاً هر روز در مجلس وعظ و ارشاد او شرکت میکردند.

نام و مضمون این رساله (که ۸ برگ چاپی است) از آیه قرآن مجید گرفته شده است: ولا اقتحم العقبة (آیه ۱۱: سورة البلد) درین رساله سید به شخص سلطان انتقاد سختی میفرماید و سپس او را برای مراعات عدل و انصاف و بهبودبخشیدن به وضع رعایای خود اندرزها میگوید و احکام خدای تعالی و حضرت رسول (ص) را بانقل آیات و اخبار عرضه میکنند.

سبک این رساله اگرچه باندازه رساله های «ذکریه» (فارسی) و «همدانیه» بطور کلی مصنوع و متکلف نیست ولی از آیات و اخبار مشحون و دارای زور و آهنگ و تأثیر «خطابه ای» میباشد. و اکنون عباراتی از آغاز این رساله را می آوریم «تا نقاشان کارگاه قضا از خمخانه تقدیر نقوش اقبال و ادبار بر لوح استعداد قاصدان راه سعادت و شقاوت مینگارند و حاجبان مشیت و موکلان رشد و غی برحال سعادت و اشقیای میگمارند میان نفحات الطاف ربانی نثار روزگار سالکان مسالک طریقت و هادی حال تابهان بیدای طبیعت باد. قال الله تعالی: الم ترکیف فعل ربک بعداد ارم ذات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد و فرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها و الذین هم عن ایتنا غفلون. اولئک ماوا هم النار بما كانوا یکسبون<sup>۱</sup> من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یرحسون. اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار حبط ما صنعوا فیها و بطل ما كانوا یعملون<sup>۲</sup> قل هل ننبئکم بالاکسرین اعمالا الذین ضل معیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسون صنعاء یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذالک فاولئک هم الکاسرون<sup>۳</sup> و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصلحت و تواصوا

۲- آیات ۸، ۹، سورة یونس.

۱- آیات ۶، ۷، ۱۳، سورة الفجر.

۳- آیات ۱۵، ۱۶، سورة هود.

۴- آیات ۳، ۴، ۱۰، سورة الکهف.

۵- آیه ۹، سورة المنافقون.



بالحق و تواصوا بالصبر<sup>۱</sup> یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من يتولهم منکم فاولئک هم الظالمون<sup>۲</sup>۔ اما بعد جمله این آیات باهرات ربانی و حجج قاهر جناب سبحانی گواهی میدهند که و من الناس من يقول امنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمؤمنین<sup>۳</sup>۔ ای عزیز چون وقت در آید نمازی از سر رسم وقت بگزاری و چون رمضان در آید روزه از سر رسم داری و هر روز ماتیسر من القرآن<sup>۴</sup> برخورداری اما نمیدانم که از حقائق و اسرار ایمان چه خبر داری؟ . . .» و برای بیان همین حقائق ایمان، علی همدانی این رساله را نوشته است.

عقبات بنظر مؤلف چهار است (برای پادشاه اسلام): بخل و کبر و ستم و ریاستی که بی خدا ترسی باشد یعنی پادشاه اسلام باید که از بخل مال و کبر و ستم بر دیگران بر حذر باشد و پادشاهی را با تقوی و پرهیزگاری توأم داشته باشد. مینویسد: «ای عزیز فرمان حق جل ذکره براینست که ان اکرمکم عند الله اتقکم<sup>۵</sup> و تو عزت در انگشتی زرین و جامه ابریشمین و تحصیل اسبان فاخر و غلامان فاجر طلبی و در نفوذ احکام حق بامیران فاسق بجهت مصالح دنیوی مدهانه کنی۔ سجلی بنام خود کردی که فرمان شیطان نزد تو مقدم است بر فرمان حق و قدر فاسقان و فاجران نزد تو بیشتر از قدر خدا و رسول اینجا اگر نظر انصاف برگاری مرتبه اسلام و ایمان خود در توانی یافت و به تحصیل کمال آن مشغول خواهی شد و لیکن عقبات بسیار قطع باید کرد تا از وادی کرم بویی از نسیم آشنایی بمشام جان تو رسد . . .»

همینطور در سایر عبارات رساله سید بیادشاه کشمیر پند و نصائح تلخ عرضه میکنند۔ از اشعاری که درین رساله آورده چند بیت را نقل میکنیم:

- ۱- سورة العبر.
- ۲- آیه ۲۳ ، التوبة.
- ۳- آیه ۸ ، سورة البقرة.
- ۴- سورة المزمل ، آیه ۲۰.
- ۵- آیه ۱۲ ، سورة الحجرات

آخر از خواب امل بیدار شو / یک دمی مست هوا هشیار شو  
 تانیایید درد انکارت پدید / قصه این درد نتوانی شنید  
 چون تو حال نجاست آمدی / از چه در صدر ریاست آمدی ؟  
 خانه خلقی کنی زیر و زبر / تا بر اندازی بر افساری بدر  
 شاخ امل بزنی که چراغی است زود میر / بیخ هوس بکن که درختی است کم بقا  
 درین رساله سوز و تابش قلب سید به صورت بسیار مؤثری جلوه گر است  
 مثلاً این جملات را از عقبه سوم (ظلم و ستم) که درباره عاقبت ظالم نوشته ملاحظه  
 نمائید: «و دریای غضب ان بطش ربک شدید» در موج آید و موکلان سیاست  
 عذاب خطاب کنند که لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک  
 الیوم حدید<sup>۲</sup>۔ فریاد از نهاد شومش بر آید که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعلنا  
 نعمل صالحا انا موقنون<sup>۳</sup> در جوابش گویند: اولم نعرکم و ما یتذکر فیه من  
 تذکر و جائکم الذیر فذوقوا فی الظالمین من نصیر<sup>۴</sup> کل نفس بما کسبت رهینة<sup>۵</sup>۔  
 هل یجزون الا ماکانوا یعملون<sup>۶</sup> و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون<sup>۷</sup>۔»

۲- رساله «مشیت»

نسخ خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) ۳۴۶ (کتابخانه دانشکده ادبیات تهران  
 مجموعه اهدایی استاد حکمت) شماره ۳۲۵۸ (مرکزی دانشگاه) و نیز: موزه بریتانیا  
 (رک ریو: ۲، ص ۸۳۷) تاجیکستان (۲۱۹۰ ب)، تاشکند ۲۳۴۸ تا ۲۳۵۰  
 (۳ نسخه، جلد ۳) عکسی: ۶۷۲، ۱۶۶۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه.

این رساله برای راهتایی سالکان راه خداوندی است و مؤلف محترم در آن  
 توصیه میفرماید که سالکان باید که تن به رضای الهی و مشیت او بدهند می  
 فرماید که در راه مجاهده و مراقبه و ریاضت عجلت پسندی و ناشکیبایی سزاوار

۱- ۱۲ البروج.

۲- ۲۲، سوره ق.

۳- آیه ۱۳، سوره السجدة ۳۲.

۴- آیه ۳۸، سوره المدثر.

۵- آیه ۱۴۵، سوره الاعراف.

۶- آیه ۲۲۸، سوره الشعراء.

۷- آیه ۳۷، سوره فاطر

سالک نیست باید خود حرکت و عمل را ادامه بدهد و از برکت رضای خداوندی چشم داشت نیک داشته باشد و بهیچ وجه نومید نگردد.

ایمان به مشیت و رضا تقاضا میکند که سالک با ثابت قدمی و خلوص نیت تمام وظائف خود را انجام بدهد و از خداوند متعال پیوسته استمداد کند. کسانیکه تن به رضای خداوندی میدهند رضای الهی روزی آنان میگردد یعنی آنچه که میخواهند در واقع عملی میگردد ولی برای این کار باید از تن و جان بگذرند زیرا :

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن  
سبک نگارش این رساله ساده و روان و دلاویز است و اکنون عبارات کوتاهی از آن را درباره لذت راه سلوک ملاحظه نمائید: «ای عزیز بدانکه صفت غسل شنیدن بگوش و ذکر غسل کردن بزبان چیز دیگر است و چشیدن چاشنی غسل دیگر و تلذذ بادراک و حلاوت غسل دیگر. گفتن و شنیدن صفتان هر کسی بهر وقت تواند باشد اما چشیدن موقوف به جهد و کوشش و قیام و شرائط اسباب تحصیلی است. همچنین فهم معانی اشارات مصطلح بمثابت شنیدن صفت غسل میدان و ملازمت شرائط سلوک باحتمال مکروه و بذل روح بمثابت اسباب تحصیل و ظهور نتایج تاثیرات نسیم عنایت در باطن بمثابت چشیدن و انجذاب هستی سالک بمغناطیس جذبات آئینه قلبی و سری و روحی در اطوار عوالم علوی و سفلی و وصول وجد و شکر و مشاهده ارادت غیبی بمثابت تلذذ بحلاوت غسل و همچنانکه حال خورنده غسل را باحال گوینده بیحاصل هیچ نسبت نیست همچنین در میان پویندگان راه این درگه و گویندگان این حدیث بی آگه نه چندان دوری است که در حد امکان بگنجد . . .»

آغاز این رساله ایاتی است و بیت اول اینست :

پی نبری ذره ای آنچه طلب کنی تانشوی ذره واردر غم اونا پدید  
و اینک شمه ای از اشعاری که در وسط رساله قرار دارد :

نقش تو در خیال و خیال از تو بی نصیب  
نام تو بر زبان و زبان از تو بی خبر

شرح و بیان تو چکنم زانکه تا ابد  
 شرح از تو عاجز است و بیان از تو بیخبر  
 بدو گر رسیدن میسر شدی  
 جهان را به پهلو بگردیدی

### ۲۱- حقیقت ایمان

نسخ خطی: ۴۲۵ (ملی ملک) ۲۲۳۸ فرهنگستان تاشکند (رک فهرست ج ۳)  
 مقصود از ایمان درین رساله «ایمان صوفیه و سالکان» است نه ایمان ساده  
 مسلمانی. موضوع این رساله همین ایمان و یقین سالکان است بنابراین این عنوان  
 ظاهری این رساله بیان کننده محتویات آن نمیباشد.  
 ایمان سالکان فقط ایمان ظاهری نیست بلکه تفکر فی الکائنات و تحیر و محو  
 شدن در تجلیات ذات حق است. محبت خدای متعال و عدم توجه به ماسوی الله و  
 ذکر خدا و رسول شعبه های ایمان سالکان است که از درجات ایمان عامه  
 مسلمانان مشکل تر و بالاتر است.

درین رساله هم آیات قرآن مجید و اخبار رسول (ص) و اقوال بزرگان را نقل  
 میکند و به وجهی صوفیانه به آنها استشهاد می نماید. و این هم یک نمونه :  
 «یدان ای طالب صادق که تو شهباز عالم قدسی که از آشیان قرب و  
 مامنا الاله مقام معلوم<sup>۱</sup> و باشارت و تربیت و نفعه<sup>۲</sup> «و نفعخت فیه من روحی»<sup>۳</sup> بسوی  
 صید عرفان کنت کنزاً مخفیاً<sup>۴</sup> طیران یافته ای. برای آینده از مقام انس حضرت عزت  
 باشارت و نواخت حضرت الوهیت از برای مطالعه دقائق جمال و جلال حضرت  
 احدیت حاضر باش تا از پی دانه زین للناس حب الشهوات<sup>۵</sup> بدام دنیای الدنیا  
 حیفة گرفتار نگردی و در وادی کلاب و طالبها کلاب<sup>۶</sup> سرگردان نشوی و از  
 دولت مراجعت ارجعی الی ربک راضیه مرضیه<sup>۷</sup> محروم نمانی که دریغ باشد که

۱- آیه ۱۶۴ ، الصفت.

۲- آیه ۲۹ ، الحجر ۱۵.

۳- قطعه ای از یک حدیث قدسی.

۴- آیه ۱۶ ، سوره آل عمران.

۵- آیه ۲۸ ، الفجر.

۶- اشاره به حدیث رسول (ص).

چون تو شهباز سر بدین مردار فرود آرد.

بازی که همی دست ملک را شاید منقار به مردار کجا آلاید؟

بر دست ملک نشیند آزاد خود در بند اشارتی که او فرماید»

میفرماید که آیه... و اتل علیهم نبا الذی اتینه ایتنا<sup>۱</sup> در باره بلعم باعور<sup>۲</sup> آمده است که کافر شده بود همینطور این مطلب عجیب را میآورد که بر آن دیواری که حضرت موسی و خضر علیها السلام درست کرده بودند (و در قرآن مجید بدان اشارت<sup>۳</sup> رفته است) هم نصائح و پندهائی در باب ترک دنیا کنده شده بود و هم کلمه توحید و کلمه شریفه<sup>۴</sup> شهادت به رسالت حضرت خاتم النبیین (لا اله الا الله محمد رسول الله) و نیز بیان می کند که حضرت رسول واسطه محبت است میان خالق تعالی و مخلوق و از این آیه شاهد میآرد که: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله<sup>۵</sup> نیز میفرماید که اسلام با «ایمان» از لحاظ حقیقت مرادف است و آنکس که میخواهد ایمان خود را حفظ کند باید از علائق دنیا منفصل گردد زیرا محبت دنیا ایمان را آنطور نابود میکند که آتش هیزم را.

درین رساله اشعار متعددی نقل کرده که مطلع غزل معروف شیخ سعدی

هم در میان آن ها قرار دارد:

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا	گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را
مائم وجود خود بر انداختگان	و آتش بوجود خود در انداختگان
پیش رخ چون شمع تو شبهای دراز	پروانه صفت وجود خود باختگان
گر تاج میدهی غرض ما قبول تست	ور تیغ میزنی طلب ما رضای تست
عشاق تو از الست مست آمده اند	سر مست زباده الست آمده اند
همه جمال تو بیم چون دیده باز کم	همه شراب تو نوشم چون لب فراز کم

۱- آیه ۱۷۵، الاعراف.

۲- در شرح تعرف هم شان نزول آیه بدین گونه ذکر شده و نیز آمده است که بلعم باعور مردی از بنی اسرائیل بود و معاصر حضرت موسی. حضرت موسی<sup>۳</sup> را نفرین کرد ولی نفرین او بخودش برگشت و زبانش از دهان بیرون آمد. ر. ک تصحیح تعرف ج ۱ از دکتر بهین دارائی با راهنمایی استاد مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران.

۳- آیه ۳۱، آل عمران.

صد هزارانند در هر گوشه ای همچو من سرگشته و حیران او  
 دل پر از خون گشته در بحر غمش دردمند و دیده بر درمان او  
 مجرد شو اگر خواهی که راهی بر تو بگشاید ز تو تا با تو موی هست هیچت راه ننماید  
 جنب را تا یکی ذره ز اعضا خشک میباند  
 نه در مسجد و راهست و فی یک سجده را شاید

### ۲۲- رساله "مشکل حل"

نسخ خطی: ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۲۴۶ (کتابخانه دانشکده  
 ادبیات تهران مجموعه اهدائی حکمت) ۲۲۵۸ (مرکزی دانشگاه) ۱۸۰۱  
 (تاجیکستان) و نیز: موزه بریتانیا (رک ج ۲ ریو، ص ۸۳۶) ۲۳۲۳ تا ۲۳۲۵  
 (تاشکند: رک فهرست ج ۳) عکسی: ۶۷۱، ۱۶۶۶ کتابخانه مرکزی.

این رساله دارای ۳ برگ در شرح این قول است که: «ای مشکل حل و  
 حل مشکل» پس موضوع آن بیان مشکلات عرفان و معرفت خداوندی است.  
 میفرماید که معرفت را سه درجه است: معرفت خداوندی بحد ایمان و  
 معرفت استدلالی (که ارباب علم الکلام کسب کنند) و معرفت شهودی و این آخری  
 مخصوص انبیاء است و شمه ای از آن اولیاء الله راهم میسر میگردد زیرا این  
 گروه هم توجه خود را به تطهیر و تزکیه نفس مبذول میدارند. ولی این معرفت  
 شهودی و تزکیه و تصفیه باطن کار مشکلی است «چون طائران همم ایشان  
 بر جولان فیضا قدم جرات نمایند و افهام و عقول را بدورباش ماللتراب و رب  
 الارباب در مقام حیرت بدارند و مسامع ارواح مبارزان صفوف نبوت و ولایت را  
 بندای و ما اوتیم من العلم الا قليلا آگاه کنند تا بلبلان ریاض تقدیس نغمه  
 سبحنک ما عرفناک حق معرفتک<sup>۱</sup> سرائیدن گیرند و نقبای بارگاه نبوت تنزیه  
 لا احصی ثناء علیک<sup>۲</sup> ورد وقت سازند و زعهای عرصه ولایت توفیق و م قدروا الله  
 حق قدره<sup>۳</sup> بر خوانند».

در جایی میفرماید که لفظ «کمه» معنی بس رفیع دارد. زیرا حضرت

۱- آیه ۸۵، بنی اسرائیل (اسراء)

۲- احادیث رسول (ص).

۳- آیه ۶۷، سوره الزمر.

مسیح که از روی حکمت خداوندی بدون پدر بدنیا آمده کلمه است: ...  
کلمته القها الی مریم»<sup>۱</sup>.

اینکه چند عبارت کوتاه دیگر را ازین رساله نقل میکنیم این عبارات هم معرف فحوای رساله است و هم سبک نگارش را روشن میسازد: «درجه اول (معرفت) که ادنای درجاست آنست که بداند که او را خدائی است یگانه قادر قدیم بی مثل و ضدوند - هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند. این مقدار معرفت شامل است اهل ایمان را... درجه دوم معرفت استدلالی که علمای رسوم از مفهومات و لوازم الفاظ کتاب و سنت درک کنند و بد براهین عقلی و نقلی ذات صانع را ثابت دارند - درجه سوم معرفت شهودی است که بعد از تزکیه نفوس و تطهیر و تصفیه قلوب انبیاء و اولیاء را بواسطه ضروب تعریفات الهی از وحی و الهام و القائات ملکی و الهامات ربانی و واردات غیبی مکشوف گردد...»

«خلاصه سخن آنست که بدانی که قول قائل ای مشکل حل و حل مشکل - لسان بیان حمد است یعنی ای عظیمی که السنه جمع ملائکه و انبیای مرسل و عبارات بیان جمیع کتب منزل که سبب تحلیل مشکلات دینی و واسطه تبیین معضلات کونی اند در شرح حقیقت اسرار ذات متعالیه تو قاصرند و افهام عقول هم از درک معرفت جناب کبریای تو عاجز است».

### ۲۳. سیر و سلوک (حق یقین)

نسخه خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

موضوع این رساله از عنوانهای آن پیداست یعنی مراتب سیر و سلوک سالکان و احوال اهل تصوف و عرفان. رساله باین عبارت آغاز می شود: «الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واله واصحابه».

۱- آیه ۱۷۱، سوره النساء.

در توصیف ارباب سیر و سلوک واقعی میفرماید که آنان بر شریعت و طریقت هر دو عامل هستند - اینان «عیاران کوی طریقت و جان بازان چهار سوی حقیقتند که دامن همت از لوث قذارت شواغل در کشیدند و بساط رسوم و عادات را بقوت عزم طی کردند و به معول نفی خانه هستی را بر انداختند و به جاروب تنزیه خلوتخانه شهود از خاشاک اغیار بروففتند و پروانه وجود موهوم بر شعله شمع جلال احدیت بسوختند و درخیم صبغة الله برنگ حقیقت بی رنگی از فضای لامکان سر بر آوردند و از عقود تکلیف و قیود جهالت آزاد گشتند. این طائفه شاهدان حضرت جلال و مشهودان بارگه جهانند . . .»

میفرماید که سالکان بقدر استعداد ازلی خود در فضای سلوک طیران میکنند: «جمع انواع و اصناف موجودات علوی و سفلی سایران جلوه جناب حضرت ذوالجلال اند و سالکان طریقی وصول به مرجع امور و مقصد آرند که و ما من دابة الا هو آخذ بناصيته»<sup>۱</sup> و کمال سیر هر فردی از افراد وجود به مرتبه از مراتب عالم ملکوت که مصدر ظهور وی است بمقتضای استعداد وی منتهی گردد که و ما هنا الا له مقام معلوم.<sup>۲</sup>

ای عجب چندین ملک با درد و رنج بر سر گنجند و می جویند گنج ره پدید آمد چو آدم شد پدید در دل او هر دو عالم شد پدید» سید در استدلال بر طالب خود به آیات قرآنی و اخبار رسول (ص) هم استناد میفرماید مثلاً این عبارت را درباره گوناگونی طبائع مردمان ملاحظه نمایند: «ای عزیز در جات مراتب قوافل نفوس انسانی هم به کمال و امتیاز از جمیع مظاهر وجود در ملاحظه انوار جبروتی و مطالعه انوار ملکوتی متفاوت افتاد و مستسقیان زلال ظهور معارف را از خمخانه نحن قسمنا بینهم معیشتهم<sup>۳</sup> بواسطه اقداح شراب صرف تجلیات ذاتی آثار نتایج مختلف ظاهر گشت ناقص و کامل و اکمل و مکمل و تنزیل ربانی شاهد این معنی است که الله ملک السموات والارض یخلق ما یشاء یموت لمن یشاء انانا ویهب لمن یشاء الذکور. اویزوجهم ذکرانا و انانا ویجعل لمن یشاء عقیبا

۱- اشاره به آیه ۱۳۸ ، البقره.

۲- آیه ۶ ، هود.

۳- آیه ۳۲ ، سوره الزخرف.

۳- آیه ۱۶۳ ، سوره الصفه.



انه علم قدیرا . . .»

در آخر رساله نویسنده بشرح آیات فوق پرداخته است.

#### ۲۴- «حل الفصوص»<sup>۲</sup>

نسخ خطی: ۲۱۱۴ (کتابخانه مرکزی) و نیز: موزه بریتانیا (رک: ج ۲، ریو ۸۳۶، ۸۳۷) تاشکند بشماره ۲۲۲۷ (بنام «حل فصوص الحکم» ج ۳ فهرست). این رساله ده برگ دارد و خلاصه مطالب عرفانی «فصوص الحکم»<sup>۳</sup> تألیف محی الدین ابن عربی اندلسی (م - ۶۳۸ هـ) را متضمن است. چنانکه میدانیم فصوص الحکم دارای چندین شرح است و این کتاب از دیر باز مورد توجه صوفیه قرار گرفته است و میرسید علی همدانی هم نسبت به این کتاب علاقه مخصوصی داشته است.

از خلاصه المناقب معلوم میشود که سید ابن کتایبه را به نور الدین جعفر بدخشی آموخته بود و سپس او کتاب مزبور را در مدرسه و خانقاه عالییه ختلان به دیگران درس میداد و بویژه محمد بن شجاع ابن کتاب را خوب یاد گرفته بود. «حل الفصوص» را نمیتوان از شروح مفصل فصوص الحکم شمرد<sup>۴</sup> اما عمده معانی و مطالب عرفانی کتاب را سید باکمال مهارت درین وجیزه گنجانده است و درین مورد در مقدمه «حل الفصوص» میفرماید: «... کلمه چند که خلاصه آن مطولات است بر سبیل ایجاز تحریر افتاد».

۱- آیات ۴۹، ۵۰ سوره الشوری.

۲- در مجله «برهان» اردو (ص ۱۶ سال ۱۹۵۰ م) نوشته شده است که نسخه ای از این رساله علی همدانی را یکی از مریدان پیر گولره شریف راولپندی پاکستان از علی گر هند برای او فرستاده است اما این که کتاب را عربی دانسته، ظاهراً از روی تسامح میباشد.

۳- فصوص الحکم مشتمل بر خلاصه عقاید ابن عربی است خاصه درباره وحدت الوجود. ابن عربی مدعی است که همه مطالب این کتاب را در روای صادقه خود در سال ۶۲۷ از زبان رسول (ص) شنیده است. درین کتاب ۲۷ فص را مطابق اسامی انبیاء نامگذاری کرده و از روی آیات تأویل معانی فرموده است.

۴- معروف ترین شروح فصوص الحکم عبارت اند: از (الف) شرح صدر الدین محمد بن اسحق قونوی م-۶۷۳ هـ (ب) شرح داود بن محمود قیصری ساوی م-۷۵۱ هـ (ج) شرح و ترجمه فارسی شاه نعمت الله ولی کرمانی (د) شرح مولانا عبدالرحمن جاسی.

مطالبی که سید درین خلاصه آورده در ذیل بآنها اشارت میکنیم :

- ۱- عوالم پنجگانه .
  - ۲- خلق موجودات.
  - ۳- ذات و صفات باری.
  - ۴- انسان کامل. عوالم پنجگانه عبارت است از عالم غیب مطلق یا اعیان ثابته، عالم جبروت ، عالم ملکوت ، عالم انسانی و عالم انسان کامل.
- خلق موجودات از اراده خداوندی صورت گرفته است : « . . . پس ارادت حق باین حال منضم گشت و متعلق اعیان شد کاف به نون پیوست تا به امر کن آن چیز فیکون شد<sup>۱</sup> . این حال را کلام گفتند و اسم متکلم درین حال بظهور رسید در بحث ذات و صفات، حفظ آداب شرع میفرماید و چیزی نمیگوید که از روی شرع اسلامی قابل اعتراض و انتقاد باشد. مینویسد : « . . . اهل توحید این جمله (اسما و صفات باری) را . . . مظاهر هویت ذات میخوانند اما در بعضی ظهور صفات غالب و در بعضی ظهور ذات غالب و برین معانی واقف نگردد الا انسان کامل که انسان ناقص بنزد عارف در مرتبه حیوان مانده است بلکه از حیوان کمتر است . . . از این واضح تر نمیتوان گفت و غیرت حق کشف غطا را نمیگذارد و اکابر طریقت از این زیادت گفتن را رخصت نداده اند . . . »
- انسان کامل آنست که به پیروی زندگانی و اعمال حضرت رسول (ص) به مرتبه اعلا برسد تا اینکه مصداق «و بی یسمع و بی یبصر»<sup>۲</sup> و مظهر «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی»<sup>۳</sup> گردد.
- اشعار متعدد هم در شرح معانی آورده است مثلاً این دوبیتی در موضوع وحدت الوجود ملاحظه گردد:

ای آنکه حدوث و قدمت اوست همه سرمایه شادی و غمت اوست همه  
تو دیده نداری که بخود در نگری ورنه زسرت تا قدمت اوست همه

۱- اشاره به آیات ۸۲ یس و ۴ النحل و غیره.

۲- اشاره به حدیث قدسی معروف .

۳- آیه ۱۷ ، الانفال.

این رساله را نیز این جانب همراه رساله «همدانیه»ی سابق الذکر در نشریه معارف اسلامی سازمان اوقاف تهران بچاپ رسانده ام.

### ۲۵- نسبت خرقه درویشی («فقریه»)

نسخ خطی: ۳۸۷۱ (کتابخانه مجلس) ۲۷۴ (ملی ملک بنام «فقریه») و نیز: موزه بریتانیا (رک ج ۲ ریو، ص ۸۳۵، ۸۳۶ بنام «فتوحیه») فرهنگستان تاشکند ۲۳۱۲، ۲۳۱۴ (ج ۳، بنام خضر شاهیه).

این رساله اصلاً وصیت نامه میر سید علی همدانی است که برای ملک خضر شاه حاکم «کونار» و نواحی آن نوشته و بالتاس آن حاکم درویش سیرت سید سلسله فقر خود را نیز در آن بیان کرده است. درابتدای رساله میفرماید: «... طالب صادق شرف الدین خضر شاه اصلح الله شانہ ازین داعی التماس وصیت کرد که متضمن سلوک و سیر اهل کمال بوده و به تبرک بذكر نسبت خرقه درویشان و بیان بعضی از مقام و احوال ایشان کثرهم الله تعالی فی الانام و ادامهم بحق محمد و آله علیهم الصلوٰة والسلام که فرموده حق الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» در حق ایشان است وصیت کرده شد.

اکنون عباراتی از این وصیت ملاحظه نمائید: «... وصیت میکنم ترا بملاطفت با ضعفاء و مساعدت با مسکینان و زیردستان، برحمت با یتیمان، بشفقت با مسکینان، بمرور با درویشان، بحمیت در دین، بقناعت در دنیا، در نظر بغيرت، در سکوت بفکر، در سخن و حرکت بصیانت، در عهد به وفاء، باهل الله بمودت، در نعمت بشاکر بودن در بلا صابر و در خیر سابق...»

در نسخه خطی شماره ۳۸۷۱ این دعاهم بعنوان ورد آمده است:

«یا رب الارباب معتق الرقاب یا منشی السحاب یا رازق من تشاء بغير حساب یا وهاب و یا راد...» چنانکه در فصل نهم از باب اول ملاحظه کردید علی همدانی در ولایت همین پادشاه ایام آخر زندگانی خود را گذرانده و فوت کرده است. از قرائن معلوم میگردد که سید این وصیت نامه را در اواخر زندگانی خود

و محتملا در دوران مرض الموت نوشته است در—«خلاصة المناقب» از این وصیت ذکری نکرده و فقط و صایای دیگر سید را بیان نموده است.

#### ۲۶- درویشیه

نسخ خطی : ۳۴۶ (ادبیات، مجموعه اهدائی استاد حکمت) میکروفیلم شماره ۷۸۷۰ (اصل در کتابخانه رضا رامپور هند) در کتابخانه مرکزی بنام «مشقیه درویشیه» ۴۲۵۰ (ملی ملک) و نیز : موزه بریتانیا (رک ج ۲، ص ۸۳۶ ریو) شماره ۱۴۴ تا ۱۴۶ مشهد (رک فهرست ج ۲) ۲۳۵۹، ۲۳۶۰ (تاشکند، ج ۳)، ۱۸۹۹ (تاجیکستان) و نسخه ای در کتابخانه خدیویه مصر - قاهره. عکسی : ۶۷۲، ۱۶۶۶، ۵۹۶۰ (کتابخانه مرکزی).

این رساله در مجموعه رسائل درویش بوسیله خانقاه ذهبیه احمدی شیراز در سال ۱۳۳۸ ش چاپ و منتشر گردیده است<sup>۱</sup> و اینجانب نسخه ای از آن مجموعه را در دست دارم.

سید این رساله را درباره مسلک درویشی و احوال درویشان نوشته و فضل فقر و فقراء و اهمیت تزکیه نفس را که به اصطلاح صوفیه جهاد اکبر است مطرح ساخته است - مولف بر اعمال ریاکاران و منافقان ایراد سخت میگیرد و میفرماید که این چنین اعمال بهیچ نیارزد فقط خلوص و تقوی و صداقت عبادات است که در حضور خداوندی مورد قبول و دارای منزلت میباشد - آغاز رساله چنین است : الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه. اما بعد قال الله تعالی : یا ایها الناس قد جاء تکم موعظة من ربکم و شفاء لهما فی الصدور<sup>۲</sup> و قال جل جلاله : و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین<sup>۳</sup>

میفرماید که اشقیای ازلی از صحبت بزرگان تأثیر نمیپذیرند چنانکه ابولهب و ابوجهل و عبدالله بن ابی (منافق) از صحبت حضرت رسول (ص) که مزکی اخلاق و مصفی امراض قلوب بود استفاده نمی کردند. پس درویش حقیقی

۱- نسخه چاپی کمیاب شده و یک جلد از آن در خانقاه ذهبیه احمدی تهران نیز موجود است.

۲- آیه ۵۷، سوره یونس.

۳- آیه ۸۲، الاسراء

باید که برای استفاده از صحبت کاملان در خود استعداد خاصی ایجاد کند و از اکل حرام و تظاهر خود را نگاهدارد زیرا هر کسی که ازین دو صفت برخوردار نباشد طبق حدیث رسول که ابو سعید خدری (رض) آن را روایت کرده است نماز و روزه و زکوة و جهاد و صدقات و اعمال خیر او در روز قیامت از پایه اعتبار ساقط می باشد.

سبک و موضوع این رساله ما را بیاد کیمیای سعادت امام غزالی (م. ۵۰۵ هـ) می اندازد مخصوصاً مباحث چهارگانهٔ مربوط به معرفت: معرفت خود، معرفت خدا، معرفت دنیا و معرفت آخرت که در کیمیای سعادت هم آمده درین رساله هم باختصار موجود است. اینک عبارات کوتاهی ازین رساله نقل میکنیم: «ای عزیز بدان که حق جل و علا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است: جوهر لطیف نورانی که آن را روح خوانند و جوهر کثیف ظلمانی که آن را جسم گویند و هر جوهری را از این دو جوهر غذائی و صحتی و مرضی است و هر مرضی را دوائی خاص است چنانکه غذای بدن نان و آب است و غذای دل و روح ذکر و محبت و معرفت. معالجان بیماری دل و روح اولیاء الله اند که مزکیان هستند نه طیبیان ظاهری تزکیهٔ نفس و روح جهاد اکبر است و موفق کسی است که نسیهٔ آخرت را به نقد دنیا بخرد زیرا و من کان فی هذه اعمى فهو فی الآخرة اعمى و اضل سبیلاً . . .»<sup>۱</sup>

«قیمت هر کس تقدیر همت اوست و خلق ازین معنی متفاوت اند: همت زنان برنگ و بوی، همت کودکان بخورد و خوی، و همت اهل دنیا بگفتگو، همت راغبان آخرت جستجو، همت طالبان رفت و روی و همت سالکان شست و شوی. راغب آنست که برای آخرت ترک دنیا جوید. طالب آنست که هر دورا طلاق گوید و سالک آنست که در راه آرزوی قرب و رضا بقدم همت از همه اعراض جوید و عارف آنکه نقش همهٔ اغیار را از لوح وجود خود بشوید.»

نویسندهٔ رساله شاکلی است که علمای سوء بافقرا بد رفتاری میکنند. از اشعاری که درین رساله آورده چند بیت در ذیل نقل میگردد (همهٔ آنها از

عطار نیشابوری) است :

تا بادیه درد به پایان نبری	از هیچ طرف راه بدرمان نبری
تا بر سر نام کام گامی نبری	بویی ز نسیم وصل جانان نبری
ای بدنیا بی سروپا آمده	باد در کف خاک پیمای آمده
گر همه عالم شوندت زیر دست	می نخواهی رفت جز خاکی بدست

### ۳۲- آداب المریدین

خطی : موزه بریتانیا (رک : ج ۲ ریو) تاشکند، ( رک ج ۳، شماره ۲۳۸۹ بنام آداب المشائخ) عکسی : ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

رساله دارای ۶ برگ است و اگرچه اسم عربی دارد ولی به فارسی است. این رساله خلاصه ای است از رساله فارسی شیخ نجم الدین کبری که بهمین نام «آداب المریدین»<sup>۱</sup> میباشد و سید در مقدمه خود رساله بدین مطلب تصریح کرده است.

رساله به هفت باب زیر منقسم است : ۱- آداب لباس ۲- آداب نشست و برخاست ۳- آداب خانقاه ۴- آداب طعام خوردن ۵- آداب دعوت ۶- آداب سماع ۷- آداب سفر.

از عنوانهای بالا ظاهر است که مضمون این رساله راهنمای مریدان و سالکان در امور فوق است مثلاً درباره لباس میفرماید که جامه موئن یا پشمین برای سالکان بهتر از همه لباسهاست و درباب لوازم سفر میفرماید که در سفر عصا و ابریق خود همراه دارد و «سفر باید که بهر سه چیز کنند: با زیارت یا ریاضت یا دیدار مشائخ».

در آب سماع میفرماید : «سماع بتکلف نکند و پیش باز نشود و چون بدید آید بغفلت نشیند و وقت خویش با خدای نگاهدارد . . . در سماع سه چیز نگاه دارد : مکان و زمان و اخوان».

آداب دیگری که بریدان توصیه شده عبارتست از همواره باطهارت و

۱- تحقیق در نظم و نثر فرقه ذهبیه.

وضو بودن ، بسم الله الرحمن الرحيم را در آغاز طعام و در واقع در هر کار گفتن ، دعوت حلال دیگران پذیرفتن و برسجاده و در محضر بزرگ و پیر بادب و احترام کامل نشستن وغیره. در اهمیت طهارت کامل میفرماید که وقتی یکی به حضرت رسول سلام کرده و آن حضرت در آن موقع بطهارت احتیاج داشته است حضرت رسول (ص) نخست طهارت فرموده و پس از آن بجواب شخص مذکور پرداخته است - سالک راه حق هم باید که به پیروی از سنت حضرت رسول(ص) همواره با طهارت شرعی و پاک و تمیز باشد.

آداب المریدین بزبان ساده نگارش یافته است.

#### ۲۸- انسان نامه (قیافه نامه)

نسخ خطی: ۳۸۲۹ (مرکزی: نوشته ۱۰۸۰ ه.ق)، ۴۲۷۴ (ملی ملک) و نیز: موزه بریتانیا (رک: ج ۲ ريو ص ۸۳۶) دفتر هند، لندن (فهرست ج ۲، شماره ۳۰۵۷) بادلیان شماره ۱۲۴۱، تاشکند شماره ۲۳۶۴ (رک فهرست ج ۳) ۱۹۶۴ تاجیکستان، ۲۳۷۰ تاشکند (بنام قیافه انسانیه).

این رساله ۱۴ برگ دارد و اصلاً اقتباس گونه‌ی است از ذخیره الملوك و ممکن است آن را سید جداگانه قبل یا بعد از ذخیره الملوك به این صورت نوشته باشد. رساله با اسم «قیافه شناسی» یا علم القیافه یا «مرآت الخیال» هم شهرت دارد و موضوع آن از عنوانش ظاهر است - بعضی افراد درباره قیافه انسانی و قیافه ظاهر اعتقاداتی دارند و سید نیز اهمیت فوق العاده ای نسبت به آن نشان داده است.

میفرماید کسی که کریه الصورت است ، اعمال او بیشتر ناپسندیده و مکروه میباشد. سیای انسان آینه احوال درون اوست بهمین سبب خدای تعالی انبیاء را از عیوب ظاهری و باطنی منزّه و پاک خلق فرموده و همگی آنان حسان الوجوه بوده اند. یکی از صحابه رسول(ص) چون به افتخار دیدن رسول اکرم(ص) نائل آمد ، اعلام کرد که ان وجه لیس بکذاب، و بدون فاصله و بدون هیچ تذبذب ایمان آورد. رسول اکرم(ص) فرمود که: «اطلبوا حوائجکم عند حسان الوجوه» و همینطور است فرموده های دیگر رسول(ص) درباره صور و حلیه های ظاهر مردم.

بقول علی همدانی، حضرت امام شافعی هم بقیافه ظاهری اهمیت فوق العاده می داد. و وقتی مهان شخصی کربیه صورت شده و از مهان نوازی او بهره مند گردید، از اینگونه اعمال و مهان نوازی او تعجب میکرد که چطور ممکنست که مردی با این قیافه اینگونه اعمال خوب را انجام بدهد. در انجام کار آنکس از امام شافعی دو برابر حق الخدمت خواست و امام مجبور شد که آن را بپردازد. امام فرمود که عقیده من متزلزل نشد «جبین آئینه احوال باطنی است» - سید میفرماید که در دادگاه ها هم باید که بصورت ظاهری اعتنائی خاص نشان بدهند تا قبل از محاکمه نهائی هم مجرم و خاطی را کمی بشناسند میفرماید: البته آنکسانیکه پاره مهم گوشت بدن خود را که قلب است بتزکیه و تصفیه نفس اصلاح کرده و باطن خود را متجلی ساخته اند اگر ظاهرایشان جالب هم نباشد، باز هم بقوت باطن خود ایشان قابل وقار و احترام میباشند که «اولئک الذین یبدل الله سیئاتهم حسنات»<sup>۱</sup>.

در ضمن این بحث سید چند نوع قیافه را ذکر میکند، و توضیح می دهد که مردمانی بافلان صورت و قیافه معمولا چه اخلاق دارند و ظاهر است که این مطالب از روی علم و تحقیقات کنونی دقیق و قابل استدلال نمیباشد، مثلاً:

«سبز چشمی علامت بدکاری و سرخ چشمی اشارت نادانی و غفلت است. نرم موی بودن علامت بزدلی و جبن است. ابروی دراز و کشیده علامت تکبر و فتنه پردازی است. ابروی متوسط نشانه اعتدال مزاج و تعادل است».

### ۲۹- توره

نسخ خطی: ۴۰۵۶، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۴۶ (دانشکده ادبیات مجموعه اهدائی آقای حکمت) موزه بریتانیا (رک ریوج ۲) ۲۰۶۲ تاشکند (رک فهرست ج ۳) مشهد ۱۵۴ تا ۱۵۶، ۶۶۵، ۲۸۶۴ (تاجیکستان).

آغاز این رساله را ملاحظه نمائید: (طبق شماره ۴۰۵۶، ۴۲۷۴): «حامداً لله تعالی و مصلياً علی محمد و آله اجمعین. حضرت سید علی همدانی قدس الله سره العزیز بخط شریف خود در بعضی از مصنفات خود چنین نوشته اند که هر یک



از مشائخ را قدس الله سر هم طریقه ای باشد در سلوک و لیکن طریقی بیشتر مشائخ آنست که حضرت جناب سیادت گرفته است» مجموعه ۳۴۶ این عبارت را فاقد است.

از این عبارت معلوم میگردد که این رساله با ترتیب موجود نگاشته خود میر سید علی همدانی نمیباشد اما از بعضی از نوشته های او جمع آوری شده است. درباره جامع و تدوین کنند اطلاع نداریم. او حتی اسم خودش را هم ننوشته است.

علت تسمیه این رساله بنام «نوریه» اینست که بنا بر تعلیقاتی که درین وجیزه گنجانده شده است سالک راه بتوسط انواع عبادات و ریاضات نفس خود را صیقل می دهد و متجلی میکند و از چهار عنصر بیرون میآید و از ظلمتها و غیبت های نفسانی منزله گردیده و وجود او «نور مانند» میگردد و به این نور عبادات، صاحبان نایل میگرددند: «ای عزیز بدانکه نور چیز است که او خود را بیند و همه چیز را نیز بیند و داند و همه چیز را بدو توان دید و دانست و آن نور حقیقت است لیکن در مراتب منقسم باقسام میشود نور محسوس و نور معقول. نور محسوس دو نوع است: نور علوی و نور سفلی. نور علوی مثل آفتاب و ماه و ستاره ها بود و نور سفلی مثل شمع و چراغ و آتش و روشنی خود و این انوار محسوسه را با بصر مشاهده میتوان نمود . . .»

چنانکه گفتیم ترتیب دهنده رساله آن را از نوشته های مختلف سید جمع آوری کرده است و بعضی مطالب آن عینا در دیگر رساله ها و کتب سید آمده است مثلاً: وقتی حضرت رسول (ص) در حالت طهارت نبود کسی آمد و سلام گفت ولی آن حضرت (ص) اول طهارت کرد و سپس به سلام او جواب فرمود و همینطور: ذکر لا اله الا الله را بصدای جلی گفتن از طرف مبتدیان، اذکار دیگر را خفی گفتن، دایم با وضو بودن، در محضر پیر بآداب مخصوص نشستن و غیره. این مطالب در رساله فارسی «ذکریه» و آداب المریدین هم آمده است. بعضی از مطالب این رساله از رساله «حقیقت نور و تفصیل انوار» (اثر شماره ۳۶ که بعد ایاد خواهد شد) گرفته شده است.

## ۳۰- وجودیه

نسخ خطی: ۴۰۵۶، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۴۶ (کتابخانه<sup>۱</sup> دانشکده ادبیات تهران مجموعه اهدای دکتر حکمت) ۲۳۷۱، ۲۳۷۲ (تاشکند رک فهرست ج ۳) شماره ۱۸۴ (مرکزی: جزء کتب و نسخ استاد مرحوم سعید نفیسی). عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

این رساله مختصره برگی درضمن سخن از وجود، مشتمل بر بحث های عرفانی است و بدین گونه آغاز می شود: «حمد بیغایت آن فاطر حکیم را که آثار انوار صبح وجود از قعرچاه ظلمت آباد عدم بیرون آورد» دراین رساله به سوره اخلاص استشهاد خوبی میفرماید و می نویسد: «قل هو الله احد» وجود را ظهوریست و برد ذاتست گاه در کسوت قیود که ظهور آن کسوت قید ایجابی بود که الله الصمد و گاه بیکی که لم یلدو لم یولد و گاه مجرد از قیود که لم یکن له کفوا احد». درباره عوالم پنجگانه (هویت یا غیب مطلق، الوهیت یا جبروت یا عالم اسماء، عالم ملکوت، عالم انسان کامل و عالم انسانی) بحثی کرده و اضافه میفرماید که: «اهل توحید این جمله را . . . مظاهر هویت ذاتی میخوانند». مؤلف بحث وحدت الوجود را آن طور که درحل الفصوص نوشته اینجا هم مختصراً عرضه کرده و سپس میفرماید: «نزد اهل کشف و شهود وجود مطلق یکی بیش نیست و آن وجود حق است و وجود جمیع موجودات بدان حضرت منتهی میشود و آن حضرت منتهای همت همه است و این وجود را در هر عالمی از شئون مختلف ظهوری است. درباره انسان کامل میفرماید: «. . . خبر از آن حال این آمد که و مارمیت اذرمیت و لکن الله رمی»<sup>۲</sup> ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله<sup>۳</sup> و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه و بصره و لسانه و رجله فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یمشی»<sup>۴</sup>.

## ۳۱- تلقینیه

نسخ خطی: ۴۲۷۴ (ملی ملک) موزه بریتانیا (رک: ج ۲ ربو ص ۸۳۶)

۱- سوره ۱۱۲ (الاخلاص) دارای ع آیه.

۲- سوره الانفال.

۳- آیه ۱۰ الفتح.

۴- حدیث معروف رسول(ص).

بنام در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی)

موضوع این رساله (و نام آن آنطور که در فهرست نسخه موزه بریتانیا ضبط است) از مقدمه مؤلف پیداست: «این رساله ایست موجز و عجاله ایست مختصر در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدیت و کیفیت وصول و مقصود اصلی و مطلوب حقیقی که موجب التماس یکی از خالص اخوان . . . تا طالبان سعادت ابدی را تذکره بی بود و سالکان طریقه ایزدی را تبصره ای گردد ان شاء الله العزیز . . .»

به سالکان تلقین میفرماید که درتخلیق و گوناگونی کائنات خداوندی فکر کنند و باید از زبان دل این حقیقت را تصدیق کنند که ربنا ما خلقت هذا باطلا و مقصود از خلقت انسانی بشناسند که «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»<sup>۱</sup> بنا براین عبادت های خداوندی و تفکر فی الانفس و الافاق باید در رأس همه امور زندگی قرار داده شود. سالک راه حق باید که بنا بر امر خدای متعال که «توبوا الى الله جميعا ايها المومنون...»<sup>۲</sup> توبه کند ولی این توبه بفرجای یا ایها الذین آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا<sup>۳</sup> باید که از سرصدق و صمیم دل عملی شود و تائب دوباره بآن اعمال بد نپردازد تا از فرموده رسول (ص) «التائب من الذنب کمن لا ذنب له» بهره مند گردد و دامن او از کدورت های گناه بکلی پاک باشد.

مرد مؤمن و سالک واقعی باید خود را از عدم ایفای عهد، سوگند دروغی، لعنت بر دیگران، دعای بد به دوست یا دشمن و سخنان دل آزار نگاه دارد. در همه اعمال نیت خود را درست کند زیرا «انما الاعمال بالنیات» باید سعی تمام بخرج دهد تا از دست و زبان او هیچکس آزرده نگردد. مؤمن باید که زندگی را ساده بسر ببرد و در اعمال خود شکسته نفسی و فروتنی نشان بدهد. خلاصه

۱- آیه ۱۹۱ آل عمران.

۲- ۵۶ الذریت.

۳- ۳۱ النور.

۴- آیه ۸ التحريم.

زندگانی او باید طبق این فرموده رسول (ص) باشد که کن فی الدنيا کانک غریب او عابر السبیل و نفسک من اصحاب القبور» - در جائی میفرماید: مسلمانان باید که ظاهر خود را نیز بافعال حضرت رسول (ص) و صحابه و صلحای سلف مطابقت بدهند زیرا حضرت رسول (ص) فرموده است من تشبه بقوم فهو منهم.

### ۳۲- اسناد اوراد فتحیه

نسخه خطی: موزه بریتانیا رک ج ۲ ریو، ص ۸۳۶) عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

بعد از عنوان رساله نوشته شده است که «عن احد من المریدین». پس ظاهر است که یکی از مریدان سید که نام او بر ما روشن نیست اسناد اوراد فتحیه میر سید علی همدانی را درین رساله گنجانده و از تعلیقات و نوشته های او خلاصه ای بما عرضه کرده است. آغاز رساله چنین است: «الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی قال الله تعالی فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین» میفرماید که ذاکرین باید بر ورد و ذکر ممارست کنند و بریاضات شاقه نفس خود را تزکیه و تطهیر کنند تا در نتیجه آن صفات زیر نصیب آنان گردد:

«تذکر و تفکر و اعتصام و خوف و رجا و حزن و مناجات و خشوع و زهد و ورع و اخلاص و توکل و تفویض و تسلیم و صبر و رضا و شکر و حیاء و صدق و ایثار و قوت و انبساط و واردات و یقین و انس و فقر و حلم و حکمت و فراست و بصیرت و تمکین و توحید و فنا و بقاء».

درین رساله اهمیت آداب صوفیانه و اعمال و عبادت (مثلاً وضو و نماز و روزه و اذکار) را بیان کرده و منتخبی از اورادی که میر سید علی همدانی در اوراد فتحیه جمع آوری کرده نقل کرده است. در آخر رساله سلسله فقر میر سید علی همدانی هم ذکر گردیده است.

### ۳۳- رساله مناجات

نسخ خطی: کتابخانه آصفیه دکن (رک: فهرست ج ۱، ص ۵۸ بنام

«ادعیة فارسی» موزه بریتانیا (رک ج ۲ : ریو ص ۸۳۶) ۳-۲۳ تاشکند (رک فهرست ج ۳) . عکسی : ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

این «مناجات» اصلاً قسمتی است از رساله «واردات امیریه» است که به پیروی از «مناجات» معروف خواجه عبدالله انصاری هروی نوشته شده . آغاز آن با آیاتی از سوره طه است : «رب اشرح لی صدری . و یسر لی امری . و احلل عقدة من لسانی . یقتهوا قولی» ای مرهم جراحت هر درویش.

مناجاتی است که بهرام شاه حاکم بدخشان و بلخ آنرا بعنوان عقیدت همواره ورد و ذکر خود کرده بود و استخراجی است از رساله «واردات».

### ۳-۴- آداب سفره

این رساله را به ضمیمه تذکره شیخ کججی چاپ کرده و نوشته اند که مؤلف آن یکی از بزرگان است و اسمش معلوم نیست ولی نه فقط برخی این رساله را به میر سید علی همدانی منسوب کرده اند<sup>۲</sup> بلکه از سبک آن هم پیداست که یکی از آثار همان بزرگ است و فعلاً دلیلی نداریم که در انتساب آن به وی تردیدی داشته باشیم ولو اینکه نسخه خطی یا عکسی آن را فعلاً در دست نداریم ، و ماخذ تذکره «شیخ کججی» هم بر ما روشن نیست.

رساله دارای هشتاد و یک «ادب» است که مریدان در اکل و شرب باید نگاه دارند. بعد از حمد خداوندی و درود بر رسول (ص) و آل و اصحاب او میفرماید که توجه بیشتر مبذول باید داشت تا روح و نفس پاک و مصفی گردد زیرا «قد افلح من زکها و قدخاب من دسها»<sup>۲</sup>.

عباراتی از این رساله را در ذیل نقل میکنیم :

«ای طالب صادق بدانکه ادب اول آنست که روزی از راه حلال حاصل کنی دوم آنکه در شبهات ورع را بجا آری سوم آنکه اگر بضرورت در شبه افتد هر چه نفس را بدان رغبت زیادت باشد ، ترک آن کند چهارم آنکه در تطهیر آن بغایت بکوشد پنجم آنکه زیاد از قدر حاجت نخورد و امر وسط را رعایت

۱- ر- ک تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی. ج ۱ ، ص ۱۹۵ .

۲- آیات ۹-۱۰ سورة الشمس.

کند یعنی نه چندان کم خورد که خاطرش در پی لقمه ذوان باشد و نه چندان بسیار خورد که گران شود و از طاعت باز ماند. ششم تا بتواند تنها نخورد هفتم اگر جوین باشد در پی گندمی عمر ضایع نکند هشتم در وقت پختن بوضو باشد نهم ذاکر باشد دهم چون از دیگ در کاسه خواهد کرد بسم الله الرحمن الرحیم بگوید یا زدهم این دعا را بخواند : اللهم من عندک البرکة بارک لنا فیہ . . .

### ۳۵- طائفه مردم

نسخه عکسی از نسخه موزه بریتانیا (رک ج ۲ ریو، ص ۸۳۶) موجود در کتابخانه مرکزی.

این وجیزه ۳ برگ دارد و درباره طبائع و عادات گوناگون و متنوع مردم است. این همان بحث تقسیم انسانها به گروه های مختلف است که سید در کتب و رسائل متعدد خود بآن پرداخته است. درین رساله سید بنا بر استعداد ذاتی مردم که در امور دینی دارند آنان را به چهار گروه زیر تقسیم میکند :

۱- گروه مجذوبان راه حق که بحد استعداد خود در راه هدایت گام فرمائی میکنند و در این کار از خداوند استمداد میکنند.

۲- گروه سالکان راه حق که سعی میکنند به ذروه اعلای راه سلوک و عرفان برسند.

۳- گروه غافلان تیره و غرق جهل و نادانی که بوسائل هدایت خداوندی اعتنائی نشان نمیدهند.

۴- گروه مخصوصان خلقت اصطفی و برگزیدگان حضرت باری این گروه سعاده از راهتائی و هدایت خداوند متعال بهره مند و در حزب خاص الخاصان او محسوب میشوند.

سید علی همدانی بگمراهان تیه ضلالت توصیه میکند که براه راست بر گردند و از غولهای گمراهی دنیای چند روزه بر حذر باشند زیرا نجات اخروی بزرگترین موفقیت است.

### ۳۶- حقیقت نور و تفصیل الوار

نسخه خطی ۳۲۵۸ (کتابخانه مرکزی) که بظاهر نسخه منحصر به فرد است.

مضمون این رساله از اسم آن ظاهر است. میفرماید که حقیقت نور این است که آن همه چیز را بیند و داند و موجب کسب ضیاء همه گردد و این چنین نور را نور مطلق گویند و آن صفت حق است لا غیر. حقیقت این نور را خاصان خدا درک میکنند و بدان معنی می‌رسند که «الله نور السموات و الارض»<sup>۱</sup>.

اولیاء الله و صوفیة بزرگ بواسطه مجاهده و ریاضات و ارادت مخصوص باین حقیقت نور پی می‌برند. میفرماید: «نور ولایت راه صفت خاص اوست. نتوان دید جز نور ارادت که صفت ذات اوست و از اینجاست که در حدیث قدسی میفرماید «اولیائی تحت قبایی لا یعرفهم غیری».

سالک باید که بذکر لا اله الا الله خس و خاشاک معاصی و شرور شیاطین را بسوزاند و وقتی که کم کم تجلیات الهی را احساس بکند باید که کتمان اسرار و حفظ خویشی کند تا بمقامات عالی برسد. علاوه بر ریاضات و عبادات، تفکر و تعمق در خلق خداوندی و کائنات گوناگون او نیز لازم است، یعنی ذکر و فکر مستلزم یکدیگر اند. سید این رساله را طبق التماس یکی از مریدان خود نوشته است و بعد از حمد و درود و منقبت میفرماید «... مدتی بود تا پهلوان حقیقت محمد خرد از فرزندان طریقت<sup>۲</sup> ازین بیچاره التماس میکرد تا در حقیقت نور و تفصیل انوار بجهت ارشاد سالک مقتدی و اطمینان واصل مهتدی بیانی کند و این بیچاره میخواست این اسرار از چشم اغیار پوشیده و مستور باشد. التماس او را مبذول نمیدانست تا ایندم که قلم باشارت من له القدم... در میدان بیان نهاد.»

### ۳۷. اختیارات منطقی الطیر (هفت وادی)

نسخه خطی ۴۱۱۸ (کتابخانه مرکزی) ۱۰۸۳، ۱۰۸۲، ۱۰۸۱. تاشکند (رک فهرست ج ۲)  
نسخه ای دیگر نیز متعلق به میرزا جعفر سلطان القرایی تبریزی (در تهران) - سید باآثار شیخ عطار علاقه زیادی داشته و چنانکه از آثار او پیداست، در بیشتر

۱- آیه ۳۵، النور.

۲- احوال او معلوم نشد.

کتب و رسائل خود بعضی از اشعار منطق الطیر شیخ عطار را نقل کرده و نیز از تذکرة الاولیاء او استفاده کرده است. همین عشق و علاقه علی همدانی هدید آرنده اختیارات منطق الطیر میباشد. نسخه بی که پیش مرحوم استاد سعید نفیسی بوده دارای ۱۶۲۳ بیت بوده است ولی دو نسخه که اینجانب از آنها استفاده کرده (یکی از آن دانشگاه و دیگری از آن آقای سلطان القرائی) دارای ۶۵۴ بیت میباشد. نظر باینکه نسخ دقیق منطق الطیر در حدود ۴۶۰۰ بیت دارد این اختیارات تقریباً یک هفتم اصل کتاب است.

مرحوم استاد سعید نفیسی درباره این کتاب نوشته است: ازین منتخب میر سید علی همدانی . . . نسخه ای دارم شامل ۶۲۳ بیت که در صدر آن نوشته شده است کتاب اختیارات شیخ علی همدانی از کتب شیخ عطار ولی جز اشعار منطق الطیر اشعار کتابهای دیگر در آن نیست و پیداست که کاتب در نوشتن کلامه کتب اشتباه کرده . . . این میر سید علی همدانی هان عارف بسیار معروف قرن نهم<sup>۲</sup> ایرانی است که مؤلفات معروف به نظم و نثر فارسی دارد و بیت اول این منتخب هم همان بیت اول منطق الطیر است و بعد دیگران ازین انتخاب میر سید علی نسخه برداشته و آن را هفت وادی نامیده اند زیرا که این انتخاب بیشتر آن قسمت از منطق الطیر است که در باب هفت وادی یا هفت مرتبه سلوک گفته است.<sup>۳</sup>

در نسخه شماره ۴۱۱۸ و نسخه آقای سلطان القرائی (۴) آغاز اختیارات مانند آغاز منطق الطیر با این بیت است:

۱- نفیسی این نسخه را منحصر بفرد میدانسته است (تحقیق در نظم و نثر فرقه ذهبیه . . . ص ۳۰۵)

۲- بایستی قرن هشتم نوشته میشد. مدت زندگانی علی همدانی از ۷۱۴ تا ۷۸۶ هجری بوده است

۳- جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشابوری، ص ۱۲۹.

۴- این نسخه در سال ۵۸۶۶ بوسیله کاتبی شیخ الاسلام بن حسین بن علی بن محمود نوشته شده است. این مجموعه ۱۳ غزل علی همدانی و همین اختیارات و نیز انتخابی از مخزن الاسرار و حدیقه الحقیقه سنائی و گشن راز را در بر دارد. (از آقای سلطان القرائی متشکریم که نسخه مذکور را از تبریز خواسته و در اختیارم گذاشته بودند).



آفرین جان آفرین پاک را آنکه جان بخشید و ایمان خاک را  
بعد از انتخاب چند شعر عرفانی مرتبط المعانی، این اشعار را نقل میکند  
(که همان هفت وادی یا هفت مرتبه سلوک را در بردارد) :

هست وادی طلب آغاز کار وادی عشق است از آن پس بی کنار  
برسیم وادی است از معرفت هست چهارم وادی استغنا صفت  
هفت پنجم وادی توحید پاک پس ششم وادی حیرت صعبناک  
هفتمین وادی فقر است و فنا بعد از آن راه و روش نبود ترا  
اشعار دعائیة منطق الطیر هم درین انتخاب موجود است مثلاً :

گرچه بس آوده در راه آمدم عفو کن کز حبس و از چاه آمدم  
کاتب نسخه در آغاز فهرست مطالب می گوید که این اشعار را میر سید علی  
همدانی از منطق الطیر عطار نقل کرده است. بیت زیر نیز به نقل از اختیارات  
میر سید علی همدانی در امثال و حکم دهخدا (ج ۳، صفحه ۱۳۹۵) ذکر  
شده است :

ماهی از دریا چو در صحرا فتد میتهد تا باز در دریا فتد

#### ۳۸- اسناد حلیة حضرت رسول (ص)

خطی : تاشکند شماره ۵۷. ۴ (رک فهرست جلد ۵) موزه بریتانیا (رک  
ریوج ۲ ص ۸۳۶ که عکسی از آن در اختیار اینجانب است).  
این رساله مختصر فقط ۲ برگ دارد. و در ضمن آن، علی همدانی حلیة مبارک  
حضرت رسول (ص) را بیان فرموده است. میفرماید که این حلیة مبارک را  
یک اعرابی برای خلیفه هارون الرشید عباسی بیان نموده و مورد نوازش و بخشش  
او قرار گرفته بود. اعرابی مذکور این حلیة مبارک را سینه به سینه از بزرگان قوم  
خود شنیده و در خاطر خود جایگزین کرده بود. سید تاکید میفرماید که مؤمنان  
باید این حلیه را از برکنند زیرا این عمل موجب خیر و برکت میباشد :

« . . . از جمله بلاهای آخر زمان حق سبحانه و تعالی در پناه عصمت  
خود نگاهدارد و هر که در جنگ و مصاف رود مظفر و منصور و با فتح و  
نصرت باز گردد و در پیش پادشاهان و ملوکان دارای معارف و منصور و

سرخ روئی باشد. اگر قرض دارد حق سبحانه و تعالی از خزانه کرم خود ادا کند و در روز قیامت (امنا و صدقنا به) رسول علیه السلام دست آنکس گرفته در بهشت در آورد و شیطان لعین گرد آنکس نگردد و غارت ایمان آنکس نتواند کرد». در باره جمال ظاهری حضرت رسول (ص)، میفرماید که در حین وفات حضرت رسول (ص)، حضرت فاطمه الزهرا (رض) با وضعی رقت بارگریه مینمود و میفرمود: ای کاش من برای مدتی از دیدار روی مبارک رسول (ص) محروم نمیشدم. (حضرت فاطمه بعد از وفات رسول در فاصله دو ماه و نیم تا شش ماه رحلت فرموده اند).

علی همدانی حلیه رسول را به عربی و معادل آن به فارسی نقل فرموده و اینک عبارت فارسی :

«گندم گون بود، سفید پوستی که بزرگی زنده، گرد روی بود، فراخ چشم بود، ابرو باریک بود، دستها دراز بود، سیاه چشم بود نمک دار بود، گشاده دندان بود بالا میان بود، بلند بینی بود، در اندام مبارک او هیچ موئی نبود الا در سینه مبارک او، سرانگشته باریک بود، گرد ریش بود، گشاده پیشانی بود، گشاده ابرو بود، تا ناف او خط باریک بود» در آخر رساله میفرماید که

«در ذکر علائم این حلیه دو بیت یاد آمد :

مشتاق آفتاب جمال محمدیم (ص) تا بنده محمد و آل محمدیم  
پروانه وار سوخته از آتش فراق در آرزوی شمع وصال محمدیم

۱- حلیه مبارک رسول (ص) در «تجارب السلف» هندو شاه نخبجوی هم تقریباً با اختلاف ترتیب به همین گونه آمده است (ص ۷ چاپ طهوری) ولی در روضه دوم «روضات الجنان و جنات الجنان» (جلد اول) حلیه مبارک مشروح و کمی مختلف بیان گردیده است و در این جا بعضی از خصوصیات حلیه حضرت را به نحوی که هندو شاه آورده است، ملاحظه می نمائید: «قد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله میانه بود نه بلند بلند و نه کوتاه کوتاه: «ای قد تو معتدل نه بالا و نه پست» و رنگ مبارکش نه سفیدی که بگچ ماند و نه سیاه رنگ در کمال صفا و لطافت بود. موی سرگاهی که داشتند و نمی تراشیدند تا نرمه گوش بود و آن نیز نه مجعد و درهم بود و نه بغایت فرو گذاشته آن نیز در کمال اعتدال بود و میدرخشید. سر مبارک آنحضرت بزرگی مایل بود و فرجه نبود بسیار و روی مبارکش بغایت گرد نبود دراز نیز نبود و آن در کمال اعتدال بود و میدرخشید یعنی روی مبارک آنحضرت میدرخشید همچون درخشیدن ماه در شب چهارده. پیشانی مبارک

گشاده بود» ... ص ۱۷۳-۱۷۵.

## ۳۹- اقرب الطريق اذالم يوجد الرفیق (فارسی)

استفاده از میکروفیلم شماره ۳۲۶ (موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه فیلم از مجموعه شماره ۷۸۷ کتابخانه رضا رامپور هند) شماره ۲۳۶۷ (تاشکند. رک فهرست آن ج ۲) این وجیزه دارای چهار برگ است.

در آغاز این رساله میفرماید: «الحمد لله رب العلمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین. این رساله ایست که نام او اقرب الطريق اذالم يوجد الرفیق است. . . . کمترین فائده این رساله آنست که اگر طالب مرشدی یا برادر دینی که او را نصیحت کند نیابد و برین رساله عمل نماید بمقصود رسد پس اگر باوجود مرشدی یا برادر دینی برین رساله عمل کند بطریق اولی بمقصود رسد. . . .» میفرماید که مشائخ تصوف قدس الله اسرار هم در مورد طرق و سبل الی الله کتب زیاد تصنیف فرموده و هر یک از آنان سالکان را راهنمایی فرموده اند و بعضی طرق سلوک را سی و پنج دانسته اند. اما مهم ترین آنها هانست که در «ده قاعده» مرقوم گردیده است و سالک راه حق باید که بان تمسک بجوید.

درین مورد آنچه که برای سالکان توصیه و اندرز میفرماید خلاصه آن بدین قرار است:

معنی کشتن نفس این است که براهوای و آمال خود اختیار کامل بدست آید و باعمال نابایست و ناشایست رجوع نگردد. پس نفس کشته گرسنه ای است که هیچ موقع آرزوی سیری پیدا نکند و در گرسنگی خوشحال میباند. برای موفقیت خلوص اراده و نیت، خشوع و خضوع حقیقی، عدم کبر و خود بینی لازم است.

## ۴۰- فتوتیه (فتوت نامه ، کتاب الفتوة)

نسخ خطی: موزه بریتانیا (رک: ج ۲ ریو)، شماره ۱۹۷ (پاریس، بلوشه)، شماره ۵۲۵، ۳۲۵۸ (کتابخانه مرکزی) شماره ۴۲۵۰ و ۴۲۷۴ (ملی ملک)، ۱۰۷۸ (مجلس) ۲ نسخه در تاشکند (ج ۲ فهرست فرهنگستان)، نسخه شماره ۵۶ (تاجیکستان رک فهرست ج ۱) شماره ۲۷۹۴ کتابخانه شهید علی پاشا استانبول و نسخه ای در مجموعه ۷۸۷ کتابخانه رضا رامپور (هند). و نیز رک نسخه های خطی

فارسی از منزوی ۲ : ۱۲۹۴ که ۱۳ نسخه را نشان داده است.

عکسی: ۶۷۲/۱۸ کتابخانه مرکزی از روی نسخه ایاصوفیا و ۱۶۶۶/۱۸  
ایضا از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس.

رساله در نشریه معارف اسلامی متعلق به سازمان اوقاف تهران با مقدمه و اهتمام نگارنده در سال ۱۹۷۰ م چاپ و منتشر گردیده است - شماره ۱۱ تا ۱۳ - (و بار دیگر نیز بوسیله اداره اوقاف دولت استان پنجاب در لاهور (۱۹۷۱ م) با مقدمه اردوی اینجانب) موضوع رساله آداب و سنن اخیان و فقیان (جوانمردان) است از دیدگاه تصوف و دردائرة المعارف اسلامی بزبان انگلیسی و فرانسه از آن ستایش و مورد شناسائی قرار گرفته است. در این رساله که ۳ برگ دارد، اشعار ظفر کافی همدانی (قرن ۷ ه) و عطار و نظامی و خود مؤلف دیده میشود. آغاز رساله بدین قرار میباشد:

«شکر و سپاس آن صانعی را که حدائق ریاض موجودات را از بیدای  
ظلمت آباد عدم بصحرای وجود آورد و تخم ارادت را در مزرعه بوستان غیب  
تربیت فرمود تا از آن تخم شجر انسانی سر برآورد...» و تا آخرین عبارت به همین  
گونه جزیل و در عین حال دل آویز و روان است. ولی چون متن را با توضیحاتی  
جداگانه چاپ کرده‌ام، از تکرار مطالب گفته شده خودداری می‌ورزم.

#### ۱-۴- فی السواد اللیل و لبس الاسود

شماره ۲۳۵۵ کتابخانه مرکزی از روی نسخه موزه بریتانیا که بظاهر  
نسخه منحصر بفرد است.

در این رساله مختصر میفرماید که اگرچه خالق افعال ما خدای تعالی  
است ولی بعلت دارا بودن قدرت آزادی و اختیار ما مسئول گناه ها هستیم و  
بعضی از گناه ها از سرچشمه «کبر و عجب» بوجود می‌آید. «کبر و عجب»  
از لباس ظاهری هم قوت میگیرد و برای همین است که «سیاهپوشی» (که  
بنا بر آیه قرآن مجید «و جعلنا اللیل لباسا» لباس شب هم هست) قابل ترجیح  
است و شیطان لعین از «سیاهپوشی» دلخور و ناراحت میگردد. این عمل  
«مسنون» هم هست زیرا طبق بعضی از احادیث «صحاح سته» حضرت رسول (ص)

گاهی «سیاه» میپوشیده و خاصه «عمامه سیاه» در روز فتح مکه هم بر سر مبارک پیغامبر (ص) بوده است. و ملائک هم که روز غزوه «حنین» در صورت انسانها برای کمک مسلمانان بر زمین فرود آمدند سیاه پوش بوده اند. حضرت علی (ع) هم لباس سیاه را دوست داشته و گاهی میپوشیده است و خونخواهان امام حسین (ع) و دیگر شهیدان اهل بیت نیز لباس سیاه را شعار خود قرار داده بودند و این رسم به خلفای عباسی نیز سرایت کرد. و به ملاحظات مزبور صوفیان کبار هم بکسوت و خرقه «سیاه» اهمیت داده اند. اما سالک نباید فقط برنگ و بوی ظاهری اهمیت زیاد بدهد. شیخ الطائفه جنید بغدادی برنگ خرقه اهمیت نمیداده و فرموده که لباس و خرقه به هر رنگ باشد از سالک مخلص و بی ریا پسندیده است. مخلص مطالب رساله همین است.

#### ۴- رساله سؤالات (کلامی)

میکروفیلم شماره ۳۳۳۹ کتابخانه مرکزی از روی نسخه‌ی تاشکنده. نسخه دیگر در اسلام آباد گنج بخش ۵۴۱۷ (گنج بخش ۲ : ۷۱۶).

این رساله محتوی ده سوال کلامی ارادتمندان و سائلان است که علی همدانی بجواب مختصر هر یک از سئوالها پرداخته ولی از لقب «محقق» پیداست که جامع جوابات هم یکی از مریدان علی همدانی است زیرا او خودش را باین گونه القاب ملقب نداشته است. خلاصه ای از این رساله بدین قرار است :

سؤال نخستین : در حدیث نبوی (ص) آمده است که خدای متعال فرموده است : کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف. خداوند از که مخفی بود؟

جواب : مقصود این عبارت مجازی است یعنی ذات در پرده های صفات و تعینات خود مخفی بود.

سؤال دوم : باوجود کامل بودن ذات از ازل ، تخلیق کائنات چرا بتأخیر عملی شد؟

جواب : حل این سؤال مشکل در این است که این فضل را بمشیت

خالق مربوط دائم : يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد و قدرت های تخلیق خالق هیچموقع «موقوف» نبوده است.

سؤال سوم : تخلیق نوع انسانی که برای ظهور و تکمیل «اسماء الهی» است ، چرا دیر انجام شده است ؟

جواب : نوع انسانی مهمترین تخلیقات خالق است. و بنا بر این نخست «اسباب کائنات» (بمنزله صدف) فراهم شد و پس از آن «آدم» (به منزله «در» آن صدف) بعالم وجود آمد.

سؤال چهارم : حضرت محمد (ص) باوجود مقدم بودن بر آدم (ع) و انبیای (ع) دیگر چرا آخر از همه ظهور فرموده اند؟

جواب : «آدم علیه السلام بدایت کمال و خاتم علیه السلام نهایت کمال است و بدایت مقدم بر نهایت است و دیگر آنکه محمد(ص) مظهر ذات حق است و آدم (ع) مظهر صفات او تعالی و انبیای دیگر هم در وسط قرار دارند. پس ظهور محمد (ص) بتأخیر بنا بر کمالات نهائی آن سرور کائنات است.»

سؤال پنجم : باوجود حقیقت «وحدت» تعدد و تکثر در کائنات برای چیست؟

جواب : صفات در صورت تعدد و تکثر است و ذات یکی است.

سؤال ششم : باوجود نقائص صوری در انسان تکریم و شرف او در کائنات چطور است؟

جواب : تکریمش بنا بر خواص مجموعی اوست و مهمترین خواص او خاصیت جذب انوار الهی است.

سؤال هفتم : عالم بکدام صفت خداوندی مورد خلق واقع شده است؟

جواب : از صفت جمال.

سؤال هشتم : در محبت خداوندی چه روش اقرب الی الصواب میباشد؟

جواب : رجا.

سؤال نهم : اولین خیر بزرگ که خداوند متعال آنرا ظاهر ساخت

چه بوده است ؟

جواب : باختلاف روایات روح محمدی یا عقل یا نور یا قلم و هر چهار بدلائلی از یک جوهر است.

سؤال دهم : روح از صفات حق است یا از ذاتش؟

جواب . . . «بقول بعضی از نور ذات و بقول بعضی از صفت جلال و جلال که قال قطب الاقطاب نجم الدین الکبری قدس سره عن سید العارفین ابوبکر الواسطی رحمة الله علیه : تصادم صفة الجلال والجمال فتولد منها الروح - والسلام على من اتبع الهدى والله اعلم بالصواب».

سؤال ها و جواب ها مفصل است که ما فقط ملخص آنها را بیان کرده ایم. متن تمام رساله را به اردو ترجمه کرده در ماهنامه المعارف لاهور بچاپ رسانده ام. (در ۱۹۷۰م).

### ۴- معاش السالکین

نسخه عکسی از موزه بریتانیا (ریوج ۲ ، ص ۸۳۶)

سید این رساله کوچک را طبق فرمایش یکی از مریدان مخلص خود بنام حاج قوام الدین بدخشی نوشته است. این حاج قوام الدین بدخشی که جعفر بدخشی در خلاصه المناقب او را «برادر» خطاب میکند، ۴ سال در صحبت علی همدانی بوده و در وقت رحلت سید نیز همراه او بوده و وصیت تدفین سید را در ختلان عملی نموده است.

مضمون این رساله بحث درباره حلال و حرام است. درین و جیزه سید درباره اکل حلال صحبت میکند و مریدان را از پذیرفتن «فتوحی ها» و روزی بی عمل برحذر میدارد میفرماید که اساس نور عرفان و ایمان بر اکل حلال نهاده شده است او به سالکان توصیه میکند که کسبی و هنری یاد گیرند و بدان وسیله کسب معاش و اکل حلال کنند.

ظاهرا کسی از شیخ قوام الدین درین مورد سئوالی کرده و قوام الدین از سید التماس جواب نموده. و این رساله مختصر متضمن همان جواب است.

رساله ای هم به میر سید محمد نور بخش منسوب است<sup>۱</sup> که آن نیز معاش السالکین نام دارد و حاوی همین گونه مباحث است، ولی هر دو رساله مستقل و جداگانه می باشند.

#### ۴-۴. مرادات دیوان حافظ

میکروفیلم کتابخانه مرکزی شماره ۳۲۹۷ از روی نسخه خطی شماره ۷۷۶۳ موزه بریتانیا که ظاهراً منحصر بفرد است.

این رساله در وسط «دیباچه گندام بر دیوان حافظ» و «دیوان خواجه حافظ» (جمع آوری معاصروی خواجه محمد گندام) قرار دارد. دیباچه همان است که باختلافی چند در مجموعه معتبر دیوان حافظ بتصحیح مرحومین علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی چاپ گردیده است<sup>۲</sup> دیوان حافظ که در این مجموعه قرار دارد با دیوان چاپی مذکور اختلاف فاحشی ندارد. البته در آخر دیوان چند قطعه متضمن تاریخ وفات خواجه قرار دارد و در آنها ۷۹۱ هجری<sup>۳</sup> بعنوان سال وفات حافظ مضبوط است. قطعه پایینی بدین قرار است:

بہفتصد و نود و یک ز ہجرت نبوی جهان عز و شرف در جوار رحمت رفت  
یگانہ سعدی شیراز و ثانی محمد الحافظ ازین سراچہ فانی بدار رحلت رفت  
«ترجمہ مرادات دیوان حافظ» بعد از دیباچہ اینطور آغاز میگردد:  
بسم اللہ الرحمن الرحیم ترجمہ مرادات دیوان حضرت خواجه حافظ شیرازی  
علیہ الرحمۃ - نقل است از حضرت امیر کبیر سید علی ہمدانی قدس اللہ سرہ  
السامی - بدانکہ میخانہ و بت کدہ و شراہخانہ باطن عارف را گویند کہ از  
حقائق و شوق الہی با خبر باشد و ترسا مرد روحانی کہ صفت ذمیمہ نفس

۱- رک: روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۰. مرحوم پرفسور دکتر محمد شفیع ذکر کرده کہ رسالہ ای باین اسم یکی از آثار شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللہیجانی اسیری است - اورنٹل کالج میگزین مہ ماہ ۱۹۲۵، ص ۵۸.  
۲- چاپ کتاب فروشی زوار تہران سال ۱۳۲۰ شمسی. مرحوم علامہ میرزا محمد خان قزوینی اسم «محمد گندام» را محتملاً الحاقی شمرده اند. ر- ک ص قز دیوان.  
۳- معمولاً سال ۵۷۹۲ در مورد وفات خواجه درست تر بنظر میرسد. ر- ک دیوان حافظ مذکور، ص. قط. ق و نیز «از سعدی تا جامی» ص ۳۷۷، ۳۷۸.



امارهٔ او تبدیل یافته باشد بنفس لوامه و متصف بصفات حمیده باشد . . .  
 این رساله ۸ برگ دارد و علاوه بر شرح مطلع زیر از غزل حافظ :  
 ماتی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود وین بحث با ثلاثهٔ غساله می‌رود  
 مرادات الفاظ عرفانی زیر را در کلام حافظ در بردارد : ترسایچه، بت و  
 شاهد، دیرو خرابات، گبر و کافر، می، زنار، کایسه و کلیسا و کنشت، یار  
 و محبوب و دوست، غمزه و بوسه، لب و دهان، قلاش و قلندر، چشم و ابرو  
 مست و شهید، خار و باده فروش، محبوب، مطلوب، ماه صیام، عید، بهار،  
 میخانه، شراب، قدح، وصال، فراق، معشوق، عاشق، گل، بلبل، شبخیز  
 و سحر خوان، طالب، دوش، آب، صبا، رقیب پیر مغان و مغیچه - در این  
 معانی تکرار کار فرماست و در هر مورد معنی تازه را بیان کرده است.

نمونهٔ دیگری از مجالس و مرادات حافظ : «دوش، عمر گذشته را  
 نامند و وقت ماضی را نیز گویند و از آب مراد تجلیات است که عارفان و سالکان  
 شب و روز بلکه هر لحاظ و لمحہ طالب آنند و از صبا مراد آنکه میان عاشق  
 و معشوق می‌بجی است و خبر می‌آورد و در معنی مهتر جبریل علیه السلام را  
 نامند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و پیغامبران دیگر را فرود می‌آید و نیز  
 بروایتی حق سبحانه و تعالی و جناب حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم عاشق  
 و معشوق گویند و بدین سبب صبارا به پیک منسوب و قرار دارند که بوی  
 معشوق به عاشق برساند چنانکه بوی پیراهن مهتر یوسف علیه السلام  
 بحضرت یعقوب رسانده است.»

شرح مطلع غزل مذکور و مطالبی دربارهٔ اسم و لقب حافظ و نیز دربارهٔ  
 پدر و مرشدان او و غیره، بظاهر بقلم جامع (محمد گندام یا غیره) است و فقط  
 اصطلاحات و مرادات عرفانی حافظ را از گفتار میر سید علی همدانی نقل کرده‌اند  
 و این مرادات غیر از اصطلاحات یا «مصطلحات صوفیه» تألیف علی همدانی است  
 (شمارهٔ ۲۹ از آثار فارسی او) و سایر مرادات با آن رساله اختلاف دارد و گویا علی  
 همدانی این رساله را جداگانه نوشته یا بمردان خودش املا کرده است. از  
 وجود نسخهٔ بعد دیگر این مرادات فعلاً خبری نداریم و محتملاً نسخه ای منحصر به

فرد است. این نسخه حاکی از شهرت و مقام خواجه حافظ است که در زندگانی اش نه فقط پادشاهان دور ترین نقاط شبه قاره هندوستان او را برای انجام مسافرتی بآن سامان دعوت کرده اند بلکه معاصر سرشناس او علی همدانی (که ۵ یا ۶ سال قبل از خواجه در گذشته) هم مرادات و معانی عرفانی کلام او را توضیح داده است.

از «لطائف اشرفی»، مجموعه گفتار سید اشرف جهانگیر سمنانی پیداست که صاحب گفتار و علی همدانی در شیراز با حافظ دیداری داشته اند. در شرح مطلع غزل مذکور حافظ داستانی از عشق پادشاه بنگاله<sup>۲</sup> نسبت به سه دختران وزیرش موسوم به سرو و گل و لاله بیان گردیده است. ناقل مدعی است که مصرع اول این مطلع را پادشاه بنگاله ساخته بود ولی او یا شاعر دیگری نتوانسته مصرع دوم آن بیت را بسازد این پادشاه شعر دوست وزیر خودش را با هدایا به شیراز فرستاد تا خواجه حافظ مصرع ثانی بر آن بیافزاید و نیز اینکه بدیار بنگاله مسافرتی بعمل آرد. خواجه نه فقط مصرع‌ساز ساخته بلکه غزل شیوایی سروده و در دوبیت آن دیار بنگاله و پادشاه مذکور را اسم هم برده است ولی از مسافرت به بنگاله معذرت خواسته است.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود  
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین<sup>۲</sup> غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود  
در آخر داستانی از سه دختران «غساله ای» را که اسامی آنان هم سرو و گل و لاله بود نقل کرده در توجیه «ثلاثه غساله» بمعنی «سه ساله» پرداخته و به شعر زیر حافظ هم استناد کرده است که :

- ۱- یکی از پادشاهان معروف دکن سلطان محمود شاه بهمنی (۷۸۰، ۷۹۹هـ) است که خواجه را با فرستادن زاد راه بآن سامان دعوت کرده بود «خواجه بعلت طوفانی در دریا مسافرت خودش را قطع کرده و برگشت» در این مورد در بیته می‌فرماید :
- بس آسان می نمود اول غم دریا بیوی در غلط کردم که این طوفان بصد گوهر نیارزد
- ۲- یعنی سلطان غیاث الدین بن اسکندر (۷۶۷، ۷۷۵هـ.ق) پادشاه بنگاله. مولوی عبدالقادر مدعی است که سرو و گل و لاله اسامی سه کنیز پادشاه مذکور بود و نه دختران وزیرش (از سعدی تا جامی، ص ۳۸۳).

می سه ساله<sup>۱</sup> و محبوب چارده ساله همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر مرادات دیوان حافظ از علی همدانی است و شرح بیت حافظ محتملاً از جامع مرادات مرید علی همدانی.

#### ۴۵- منهاج العارفين

خطی : شماره ۲۳۶۸ (تاشکند، ج ۲) ، ولی نگارنده دو نسخه چاپی را از نظر گذرانده است.

رساله کوچکی است که به ضمیمه یکی از چاپهای ذخیره الملوک<sup>۲</sup> و اخیراً در تذکره شعرای کشمیر (تکمله ، ج ۲)<sup>۳</sup> چاپ شده است. در این رساله مجموعاً ۱۴۳ پند و اندرز و کلمات قصار بزرگان را برای مریدان و سالکان و عقیدت مندان جمع آوری کرده است.

مقدمه ای که این نصیحت نامه دارد در ذیل نقل میگردد :

«حمد بی حد و ثنای بی عد مر آفرید گری را که سینه عارفان را مخزن اسرار خود ساخته و لوح دل محبان را از نقش غیر خود پرداخته و درود وافر برجان پاکیزه خلاصه موجودات خواجه کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که به تشریف و خطاب و ما ارسلنک الا رحمة للعالمین<sup>۴</sup> مشرف و مخصوص است باد و بر همه اولاد و یاران و پس روان او. بدان ای عزیز وفقک الله تعالی بما یحب و یرضی که این چند سخن از کلام اهل حکمت و معرفت جمع آوری شد و آن را منهاج العارفين نام نهادیم تا مگر از شنیدن و خواندن این کسی را فائده حاصل آید. بدان ای عزیز». و اینک چند نصیحت از ابتدای آن :

- ۱- زینهار از حق غافل مباش - ۲- از همه نومید شو تا امید تو برآید -
- ۳- آزار کس نخواه تا امان یابی - ۴- از جهت دنیا اندوهگین مباش تا پریشان نگردی - ۵- از همه جدا شو تا بحق رسی ، ۶- اگر در بند کسانی ، خود را بنده

۱- در دیوان های راجح حافظ «می دوساله» نیز ثبت است

۲- امرتسر (هند) ۱۳۲۱ ه.ق.

۳- ترتیب داده مرحوم سید حسام الدین راشدی ، ص ۹۱۸ ، ۹۱۹.

۴- آیه ۱۰۷ ، سوره الانبیاء.

ایشان دان ، ۷- از خلق عزلت کن تا بحق انس گیری - ۸- ایمن باش تا امان یابی - ۹- از اهل دنیا بپرهیز تا تیره دل نشوی - ۱۰- از همه مفلس شو اگر محبت خواهی - ۱۱- از خود طلب اگر جوانمردی - ۱۲- از افتادگان بگذر تا در نیفتی - ۱۳- از حکم روی متاب تا عاصی نشوی - ۱۴- افتاده را دریاب تا دستگیر یابی».

و اینک انتخابی از بقیه صدوسی پند :

۱- آنکه بتو بدی کند با وی نیکی کن - ۲- بیهودگی را سر همه آفتها دان - ۳- بر نعمت کسی حسد مکن تا عافیت یابی - ۴- بکوش تا بیابی - ۵- پاس انفاس دار اگر بیداری، ۶- حاجت روائی را کار بزرگ دان، ۷- در کارها آهستگی کن تا شیطان بر تو ظفر نیابد. ۸- زنان را بر مردان در هیچ جا استوار بدان - ۹- عقوبت به اندازه گناه کن - ۱۰- وقت بشناس اگر صرافی - ۱۱- همت بلند دار تا قیمت بیفزاید».

#### ۶-۴- اقوال در علم طب و کیمیا

رساله‌ای باین عنوان را بنام سید ذکر کرده اند ولی نسخه آن یافت نشده است اینقدر مسلم است که سید در علم طب دست و مهارت داشته است و نامه او بنام جعفر بدخشی (مذکور در «مکتوبات امیریه») هم این امر را به ثبوت می‌رساند. در آن نامه برای جعفر بدخشی نصائح طبیبانه و ترکیب دوا را هم نوشته است.

صاحب نزهة الخواطر<sup>۱</sup> میفرماید که رساله سید در طب با این عبارت آغاز میگردد :

«آفتاب عنایت در ملک درایت و بهرج هدایت»

در جنگ خطی شماره ۳۳-د<sup>۲</sup> (که در کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران مضبوط است) اقوال سید درباره «علم کیمیا» هم مندرج است و تدوین کننده جنگ میفرماید: عن قول و فعل حضرت قطب الاقطاب عارف همدانی امیر سید

۱- جلد ۲، ص ۸۹.

۲- برگ ۷۹ تا ۸۳.

علی همدانی. بدان ایدک الله که فلزات را مرتبه کمال آنست که شمسى باشند...»  
ولی اینها اقوال علی همدانی می باشند و نه رساله ای جداگانه از وی. والله اعلم  
بالصواب.

## آثار عربی

### ۱- شرح اسماء الحسنی

نسخ خطی : شماره ۳۸۷۱ (مجلس) ۱۸۵۲ (فرهنگستان تاجیکستان) و  
نسخه ای در کتابخانه فرهنگستان ناشکند.

این رساله دارای ۹ برگ در نسخه شماره ۳۸۷۱ (از برگ ۱۷۲ تا ۲۶۱)  
و موضوع آن شرح «اسماء الله الحسنی» است که ۹۹ میباشد. آغاز رساله چنین  
است :

«الحمد لله الذى نور سماء الوجود بمصابيح اسماء الحسنی و فتح ابواب  
خزائن الوجود بمفاتيح الصفات الاسنی و خشع بهیبة جلاله الارواح الطاهرة  
فی السموات العلی و هام بیداء جلاله عقول المهیبة فی الملاء الاعلی و كشف عن  
بصائر اهل العرفان اكنه حجب الريب والعمی حتى عرفوا بتصریفة و شاهدوه  
فی ملا بس مرأت الصدور المعنی و احتجب حجاب عزه عن درك ابصار المحجوبین  
فعموا عن مشاهدة تجلیات جهاله الاجلی و حرموا عن لذة اسماع خطابه الاشهی و  
الصلوة علی من ارسله بالشارة العظمی . . .»

در مقدمه میفرماید : قال الله تعالى . . . والله الاسماء الحسنی فادعوه بها  
وصح عن المخبر الصادق صلوات الله علیه. ان الله تعالى له تسعة و تسعین اسماء :  
مائة الاواحدة علی وجه التأكيد . . . ۲۰

بعد از مقدمه، درباره اهمیت و فضایل و بزرگواری های اسمای الهی صحبت  
مفصل و ارزنده ای دارد و بعد از آن یکایک اسماء الحسنی را شرح میدهد و  
برکات و حکم آن را توضیح میدهد و به آیات قرآن مجید و احادیث رسول (ص)

۱- آیه ۱۸۰، سورة الاعراف و نیز رک : ۸ از طه ، ۱۱ از اسراء و ۲۲ تا ۲۴ از الحشر.

۲- برگ ۱۷۸.

و اقوال بزرگان دین استشهاد میفرماید نخست اسم ذات یا اسم اعظم را که الله (جل جلاله) است شرح میدهد که :

«الله : الذی له القدرة والاختراع والخلق والامر. الجامع للذات والصفات والافعال. اعلم ان شأن هذا الاسم عظیم و امره جلیل. لیس العیون والافهام و العقول قادر الی مشاهدة . . .»

رساله با این دعای مذکور در قرآن مجید پایان می یابد :

«ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة. انک انت الوهاب<sup>۲</sup>»

#### ۲- اسرار النقطة

(ترجمه شده بفارسی)

نسخ خطی : ۴۲۵۰ ، ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۸۷۱ (مجلس بنام اسرار التوحید) نسخه ای در کتابخانه خدیویه مصر در قاهره و دیگری در کتابخانه بمبئی (هند).

این رساله به ضمیمه رسائل عرفانی بعنوان «انها در جاریه»<sup>۱</sup> بصورت بسیار زیبا در شیراز چاپ گردیده است.

قبلاهم در حاشیه مبدا و معاد<sup>۳</sup> صدر المتالیهین (ملا صدر الدین یا ملا صدرا شیرازی ۹۷۹- ۱۰۵۰ هـ) بچاپ رسیده و از روی اشتباه، اثر صدر المتالیهین پنداشته شده است.

این رساله والا در بیان توحید حضرت باری و حاوی مطالب عرفانی درباره ذات و صفات وهم آهنگی رموز نقطه با تجلیات ازلی نور وحدت در ممکنات وجود و کیفیت ظهور ممکنات از ذات باری تعالی میباید. آغاز رساله با این عبارت است : والحمد لله الذی ظهر بامشاء بمشیتة الازلیة واستتر بمن شاء عزته الرصدیه و جعل خصائص النقطة بقدرته آیه دلت علی حقائق احدیته الغیبیة واطلع طوالع حقائقها

۱- آیه ۸ ، آل عمران.

۲- مجموعه انهار جاریه احمدیه شیراز ، ۱۳۴۱ ش «اسرار نقطه» بعد از ص ۸۴ (ص ۱ ، ۶).

۳- باهتام ابراهیم طباطبائی بن محمد حسین یزدی ، ص ۱۵۳ تا ۱۸۳.

فی عالم الرقم عکسوا بشئون تجلیاته الذاتیه و تنزلات آیاته القدسیه . . .»  
چنانکه ملاحظه میگردد رساله از لحاظ موضوع دقیق است و زبان آن هم به آسانی قابل استفاده نیست. آقای احمد خوشنویس عماد این رساله را برای مزید فائده بفارسی ساده و روان ترجمه کرده و در جزو کتاب سه گنجینه توحیداً به چاپ رسانده است محتویات رساله را با نقل عباراتی از ترجمه فارسی مورد بررسی قرار میدهم :

«سپاس خداوندی را که هستی بی پایانش با اراده و خواست ازلیش از نهاد سلسله موجودات که باخواست خود آنها را آفریده بود ، بواسطه مشیت لایزالش هویدا و پایدار است و به سبب استار و موانع عزت سرمدی خود از انظار کوتاه و قاصر ممکنات مستور و پنهانست. خصائص و امتیاز نقطه را از قدرت کامله اش نشانه و دلیل حقائق احدیت غیبیه خود ساخت و تجلیات آثار حقائق نقطه را در عرصه پهناور عالم ارقام نماید و مظهر شئون تجلیات ذاتیه و نشان تنزلات آیات قدسیه خود از تعینات امکانیه گردانید . . .»<sup>۱</sup>

. . . «بر دانشوران آگاه پوشیده نیست که بالاتر و ارجمندترین دانشها علم توحید است ، برای اینکه موضوع آن بر تمام علوم شرافت دارد و دانش آن از تمام دانشها برتر و بزرگ تر است. اگرچه در علم کلام نظری و حکمت فلسفی نیز غالباً از موضوع خدا شناسی بحث میشود ولی نظر در علم مزبور صرفاً فهمیدن دلیل و چیدن صغری و کبری برای رسیدن به نتیجه لفظی است و بعبارت اخری در علم کلام و حکمت با دلیل کمی و برهان بر وجود حضرت احدیت استدلال میشود ولی در علم توحید بحث میشود از رسیدن سالک بحضرت ربوبیت و نزدیک شدن او به پیشگاه الوهیت که نهایت آرمان و هدف بندگان اومت و شناختن اسرار اسماء و صفات الهی و مظاهر آیات او در عوالم علوی و سفلی و کیفیت پیدایش موجودات در درجات کثرت از حضرت الوهیت از طرف مبدا و رجوع و بازگشت موجودات بسوی حضرت حق بادقائق و نکات

۱- سه گنجینه توحید، تهران، ۱۳۳۷ ش.

۲- سه گنجینه توحید، ص ۱ قسمت دوم، ترجمه عبارت عربی که در فوق نقل گردیده است.

انواع سلوک و تحمل در مقام اقسام مجاهدات و تهذیب نفس با ریاضات مختلفه و پاک کردن روان از آلاینش و قیود جزئیات و چگونگی اتصاف حضرت الوهیت به صفت اطلاق و کلیت است و اینها هیچکدام جزء مسائل مورد بحث حکیم و متکلم نیست.<sup>۱</sup>

و چون شناختن اسرار حروف مرتبط با اصول این علم شریفه بوده و حقائق اسرار نقطه یکی از مداراتی است که دقائق علم توحید دور آن سیر میکنند. خواستیم به برخی از اسرار علم نقطه و خواص تجلیات آن در صور اعیان حروفی و تهرقاتی که در تعینات حروف مینماید (که اشاره به شئون تجلیات الهی است) بهان طریق که بر نهاد من رسیده باز گوئی کنم و آشکار سازم و در نوشتن این اوراق بالسان ذوق و اشاره آغاز کردم نه با روش دانشمندان علوم رسمی که در نوشتههای خود مسائل را با ثبات دلایل بیان مینمایند.<sup>۲</sup>

... شناساندن کنه ذات حق با اقسام عبارات و لغات مختلف ممتنع و ناشدنی است و سرادقات جلال و انوار جلال او در کمال عزت و مناعت است زیرا اشارات کوتاه و قاصر عقول و افهام در نزد معرفت او ناتوان و متلاشی گردند و رسوم و اوهام در پرتو تجلیات عظمت و بزرگی او مضمحل و نابود میشوند و پاکی صفت او را وجه و سوی معین نباشد: اینما تولوا فثم وجه الله<sup>۳</sup> یعنی هر جا رو کنید هانجا روی خداست و تجلی الهی است.<sup>۴</sup>

آقای احمد خوشنویس عماد در حاشیة توحید عارفان مینویسد که «اسرار النقطة» منسوب به افضل المتأخرین خواجه صابین الدین علی ترکه اصفهانی (م ۸۳۵ هـ) شاید همین «اسرار النقطة» (اثر میر سید علی همدانی) باشد ولی چنانکه از «سبک شناسی» پیداست، آن رساله «در معنی انا النقطة التي تحت الباه» است که اثر ترکه اصفهانی است و غیر از اسرار النقطة مورد بحث است.

### ۳- المودة فی القربلی و اهل العبا

(به عربی شرح و بفارسی و اردو ترجمه شده است)

۱) (۲ و ۴) سه گنجینه توحید قسمت دوم توحید عارفان بترتیب ص ۲، ۳، ۴، ۱۲.

۳- آیه ۱۱۰ سوره البقرة. ۴- ص «ز» مقدمه.

۵- سبک شناسی ج ۳، چاپ دوم، ص ۲۳۷.



نسخ خطی : کتابخانه اصفیه حیدر آباد دکن و دیگری در کتابخانه رایل ایشیاتک سومائتی بنگاله در کلکته بشماره ۲۹۲ و نسخه دیگر در مکتبه الامام امیر المؤمنین العامة در نجف. دو نسخه اول هر دو نوشته اواخر قرن سیزدهم هجری (مقارن با تألیف «ینابیع الموده» شیخ قندوزی) میباشد و اولی دو باب آخر را فاقد میباشد. و ترجمه فارسی آن با ترجمه ینابیع که مفاتیح المحبة نام دارد در تهران چاپ سنگی شده است. (س ن).  
 این رساله در سال ۱۰۴۰ هـ ق در بمبئی بطور سنگی چاپ شده که اینک کمیاب است. سید ابو القاسم بن حسین رضوی قمی لاهوری این رساله را در سال ۱۲۹۵ ق بزبان عربی شرح کرده و بچاپ رسانده که در سال ۱۳۱۷ ق دوباره در لاهور بچاپ رسیده است (سنگی وزیری بنام البشری بالحسنی).  
 در سال ۱۹۶۱ م آقای سید شریف حسین سبزواری رساله را بزبان اردو ترجمه کرده و در لاهور منتشر ساخته است (بنام زاد العقبی).

این رساله عیناً در «ینابیع الموده» تألیف شیخ سلیمان کلان بلخی الحنفی (۱۲۲۰-۱۲۹۴ هـ) نقل گردیده است<sup>۱</sup> و مؤلف در مقدمه کتاب خود هم به این کتاب اشارت میکنند ولی معلوم نیست که صاحب «ینابیع الموده» آنچه را در وسط ابواب ۵۶ و ۵۷ بنام این رساله نقل کرده جزوی از همین است یا چیزی دیگر از خود وی<sup>۲</sup>. اسم و مضمون این رساله از آیه قرآن مجید اقتباس گردیده است : قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی<sup>۳</sup> این آیه را میر سید محمد نور بخش و شیخ سلیمان قندوزی<sup>۴</sup> هم شرح کرده اند و شرح آنان هم دارای آن معانی است که در این رساله آمده ، و همه می گویند که مقصود از مودت ذوی القربی

۱- چاپ اسلامبول ۱۳۰۱ هـ ق (ج ۱) ، ص ۲۴۲ تا ۲۶۶ و چاپ بیروت جلد دوم سال طبع ندارد ، ص ۶۶-۹۰ - عین عبارت «ینابیع الموده» بدین قرار است : هذا الكتاب للزلی الكامل و صاحب الكشف والكرامات زبدة المادات و قدوة العارفين مولانا و مقتدانا میر سید علی بن شهاب الهمدانی قدس الله امراره و وهب لنا بركاته و انواره الموده فی القربی و اهل العباء.

۲- آیه ۲۳ سورة الشوری.

۳- اورینشل کالج سیکرین ، لاهور جلد ۱ شماره ۴ ماه مه ۱۹۷۵ م مقاله شادروان دکتر محمد شفیع (م ۱۹۶۳).

محبت اهل بیت رسول (ص) است. درین رساله مؤلف بشرح همین معنی پرداخته و محبت چهارده معصوم را بیان نموده و اگر این رساله واقعاً تألیف علی همدانی باشد تنها رساله ایست که سید در آنجا بذکر محبت همه ائمه اثنا عشر پرداخته است. آغاز رساله با این عبارت است :

الحمد لله على ما انعمنى اولى النعم والهنى الى مودة حبيبه جامع الفضائل والكرم الذى بعثه الله رسولا الى كافة الامم : محمد الامى العربى صلى الله عليه وسلم و اما بعد فقد قال الله تعالى : . . . قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فى القربى و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : احبوا الله كما ارفدكم من نعمه و احبوني لىحب الله و احبوا اهل بيتى لىحبنى .

مضمون رساله بیان محبت ۱۴ معصوم است و محبت هر یک از معصومین در بابی و احیاناً در ابواب مختلف ذکر گردیده است بقرار ذیل :

بخش اول : ۳۵ حدیث در بیان فضائل حضرت رسول (ص).

بخش دوم : ۳۵ حدیث در بیان فضائل اهل بیت رسول (ص) بطور کلی.

بخش سوم : ۱۹ حدیث در بیان فضائل امیر المؤمنین حضرت علی (ع).

بخش چهارم : ۱۲ حدیث در ذکر اهمیت مودت حضرت علی (ع).

بخش پنجم در شرح این حدیث که من كنت مولاة فعلى مولاة. این

مطلب را مؤلف از ۱۶ حدیث رسول استشهاد نموده و روشن ساخته است.

بخش ششم : در توضیح این حدیث که علی برادر و وزیر من است و

اطاعت علی به مثل اطاعت خداوندی است و این مطلب را با ذکر اسناد و

احادیث بیان کرده است.

بخش هفتم : در شرح این معنی که علی بعد از رسول بزرگترین مردمان

جهان است و ایمان علی بر ایمان همه مومنان رجحان و فضل دارد.

بخش هشتم : در بیان اینکه حضرت رسول و حضرت علی از نور واحد

هستند و فضائل حضرت علی را در تتبع فضائل رسول (ص) نهایت نیست.

بخش نهم : در بیان این معنی که کلید های جنت و جهنم به ترتیب به

حب یا به بغض علی منوط می باشد.

بخش دهم : در فضائل ائمه کرام و در بیان این معنی که ۱۲ امام مانند ۱۲ تن نقبای بنی اسرائیل میباشند.

بخش یازدهم در بیان فضائل حضرت فاطمة الزهراء که سیده نساء العالمین هستند. در فضائل سیده عالم ۱۹ حدیث از رسول نقل گردیده است.

بخش دوازدهم : فضائل مختلف اهل بیت رسول (ص).

بخش سیزدهم : در فضائل حضرت خدیجه و حضرت فاطمة الزهراء و

بعضی از اهل بیت.

بخش چهاردهم : بحث اختتامی درباره فضائل اهل بیت رسول (ص).

محتویات و شواهد رساله را در ینابیع المودة (عربی) و ترجمه فارسی آن میتوان مشاهده کرد.

#### ع- روضة الفردوس

نسخه عکسی از کتابخانه موزه بریتانیا (ریو ۲) که بظاهر نسخه منحصر به فرد میباشد.

رساله ایست مفصل که میر سید علی همدانی در آن احادیث رسول درباره مکارم اخلاق را جمع آوری نموده است. در مقدمه کتاب میفرماید که این احادیث را از کتاب فردوس الاخبار اثر ابو المحامد شیرویه همدانی (۴۴۵ - ۵۵۹ هـ) خلاصه کرده است : «... اما بعد یقول اضعف عباد الله واحقرهم الفقیر الی رحمة الله الکبیر علی بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وقفه بشکر نعمه هذا مما ورد فی کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ العلامة ، قدوة المحققین شجاع العلة و الدین ناصر السنة ابو المحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی ...»

درین مجموعه متجاوز از ۱۵۰۰ حدیث رسول از کتاب فردوس الاخبار انتخاب گردیده و مؤلف در مقدمه میفرماید که مقصود از تلخیص احادیث آن است که مردم احکام خدا و رسول (ص) را بخوانند و به کتاب و سنت تمسک

۱- فردوس الاخبار بمآثور الخطاب شامل ده هزار حدیث در چهار مجلد است و بنام «مسند الفردوس» نیز معروف است. ر- ک بزرگان و سخن سرایان همدان ج ۱ ، ص ۱۷۳.

بیشتری بجویند و اقوال رسول(ص) را بر علوم مزخرف دنیوی رجحان و برتری بدهند و طبق آنها به اوامر و نواهی عمل کنند. او از علمای عصر خود شکایت میکند که در اصلاح احوال خود شان نمی کوشند تا بمردم چه رسد.

آغازش بدین گونه است: والحمد لله الذی انزل جواهر الحکم بجلاء قلوب

العارفین.

کتاب به ۲ باب منقسم است و در هر باب احادیث رسول را در یک موضوع و به روایت یکی از راویان معروف بیان نموده است بدین ترتیب:

۱- بروایت علی بن ابی طالب ۱۳۱ حدیث. ۲- بروایت حسین بن علی ۴. ۳- بروایت عائشه صدیقه زوجه رسول ۵۱. ۴- بروایت ام سلمه زوجه رسول ۳۷۸. ۵- بروایت عمر بن خطاب ۱۲. ۶- بروایت عبدالله بن عباس ۵۳۷. ۷- بروایت عبدالله بن عمر ۷۲. ۸- بروایت انس بن مالک ۱۹۵. بروایت ابن مسعود ۳۸. ۱۰- بروایت ابوذر غفاری ۱۶. ۱۱- بروایت جابر بن عبدالله انصاری ۵۰. ۱۲- بروایت ابو سعید خدری ۶۷. ۱۳- بروایت سلمان فارسی ۱۹. ۱۴- بروایت ابو حذیفه ۱۹. ۱۵- بروایت ابو الدرداء ۳۰. ۱۶- بروایت ابو امامه ۲۶. ۱۷- بروایت معاذ بن جبل ۳۴. ۱۸- بروایت ابو موسی اشعری ۱۳. ۱۹- بروایت ابو هریره ۱۴۳. ۲۰- بروایت ابوبکر صدیق ۱۶۷.

۵- منازل السالکین

نسخ خطی: شماره ۲۳۸۸ (تاشکند، ج ۳) و دیگری در کتابخانه موزه بریتانیا (ج ۲).

نسخه عکسی: ۱۶۶۶/۲۴ (کتابخانه مرکزی) درین وجیزه علی همدانی احوال و مقامات و مصطلحات سالکان را در ده باب و صد مقام ذکر نموده است: باب الاول البدایات و هی البقطة و التوبة و الانابة و المحاسبة و التفكير و التذکر و القرار و الساع و الرياضة و الاعتصام. باب الثانی المقامات و هی الحزن و الخوف و الاشفاق و الخشوع و الاحسان و الزهد و الورع و التمثیل و الرجاء و الرتبة. باب الثالث: اللمحات و هی الرعاية و المراقبة و الحرقة و

الاخلاص و التهذيب و الاستقامة و التسوكل و التفويض و الثقة و التسليم  
 باب الرابع: الاخلاق و هي الصبر و الرضا و الشكر و الحياء و الصدق و الايثار  
 و اللين و التواضع و الفتوة و الانبساط - باب الخمس الاصول و هي القصد و العزم  
 و الالوف و اليقين و الانس و الذكر و الفقر و الغناء باب السادس الادوية و  
 هي الاحسان و العلم و الحكمة و البصيرة و الفراسة و التعظيم و الالهام و  
 السكينة و الحماية و الهمة . . . باب السبع الاصول و هي المحنة و الشوق و  
 الوجد و الدهش و الهيان و الرق و الذوق . . . باب الثمن الولايات و  
 هي اللحظة و الوقه و الصفا و السرور و النفس و المزلة و الفرق و الغيب و  
 التمكين. باب التسع الحقائق و هي المكاشفة و المشاهدة و المعاينة و الحيوية و  
 القلب و البسط و السكر و الصحو و الاتصال و الانفصال (باب العشر النهايات و هي  
 المعرفة و الفناء و البقاء و التحقيق و التلبس و الوجود و التجريد و التفريد و الجمع  
 و التوحيد . . . مؤلف سپس بتوضیح مختصر این اصطلاحات پرداخته است.  
 این وجیزه به پیروی از منازل السائرین خواجہ عبد اللہ انصاری نوشته  
 شده و در آخر رساله مؤلف می نویسد:

و هذا مختصر في الكشف عن الاقسام العشرة المشتمل كل قسم منها على  
 المنازل العشرة التي لها السائرون الى الله . . .

#### ۶- في علماء الدين

نسخه خطی شماره ۴۲۵۰ ( کتابخانه ملی ملک ) که بظاهر نسخه منحصر  
 به فرد است.

این رساله مختصر در ۷ بزرگ و درباره فضائل علمای دین است در مقابل  
 علمای سوء. میگوید عالمان واقعی آنها هستند که ظاهر و باطنشان یکی  
 است نه آن گروه که از اطلاعات جزئی کمی آگاهی پیدا کرده و در دنیا طلبی و  
 دسیسه کاری ها محو و غرق می باشند.

آغاز رساله بحمد خدا و صلوات بر رسول و منقبت اهل بیت رسول و

۱- در قسمت دوم اصطلاحات صوفیه (عربی) تألیف عبدالرزاق کشانی م ۵۷۳۶ هـ تقریباً  
 همین عناوین و مضامین بیان گردیده است. نسخه خطی بشماره ۱۸۸۰ برگ ۲۰۰  
 ۲۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

خلفای راشدین میباشد و علماء الدین را اینطور توصیف می نماید : . . . ان علماء الدین هم المعتممون بكتاب الله. المجاهدون في متابعة رسوله و المقتدون باصحابه، بنظر وی علمای دین سه قسم اند: اول ارباب و اصحاب حدیث یعنی گروهی که در علم حدیث رسول ممارست دارند. (درین بحث علی همدانی همه نوع احادیث رسول را که عبارت از صحیح و حسن و مرسل و موقوف و منقطع و معضل و غریب و شاذ و ضعیف و منکر و غیره میباشد، در علم دین مهم میشارد و بعد از قرآن مجید انکاء به آنها را توصیه میفرماید.)

قسم دوم از علمای دین فقها میباشد که احکام شرعی را استخراج و استنباط میکنند و این گروه بر گروه اول رجحان دارد. گروه سوم از علمای دین متصوفه هستند که ارباب حدیث و فقه هستند و بوسیله تزکیه و تطهیر نفس ظاهر خود را با باطن هماهنگ کرده اند. ایشان علمای واقعی اند که بر هر دو گروه فضل صوری و معنوی دارند. علی همدانی طبق تمایل شخصی خود علمای متصوفه را در رأس علمای دین قرار میدهد.

#### ۷. رسالة الاوراد

نسخ عکسی : ۶۷۲ ، ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).  
رساله دارای ۱۶ برگ و درباره اهمیت اذکار و اوراد سالکان و صوفیان است. محتویات این رساله تقریباً همان است که در «اوراد فتحیه»ی علی همدانی آمده است. آنچه را که در «اوراد فتحیه» مشروحا بوده درین رساله عربی خلاصه شده و با نقل اشعار فارسی، مولف بیان خود را زیب و زینت داده است، شلاً این اشعار از شاعری با تخلص محمد :

بر ماه رخت شب وصالم	چشمک چه میزند ستاره
دلجم از بهر لیلی بیقرار است	اگر مجنون شوم نزدیک کار است
محمد میکند عرض تجمل	ازان زو قطره اشکش در قطار است

رساله به سه باب منتسم است :

باب اول : در فضیلت اوراد. باب دوم : در بیان احتیاج طالب به اوراد. باب سوم : در تقسیم اوقات برای گزاردن اوراد.

برای اثبات اهمیت اوراد به آیات زیر از قرآن مجید استناد میکند :

۱- و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشى يريدون وجهه<sup>۱</sup>.

۲- فاذا قضيتم الصلوة فاذكروا الله قيما و قعودا . .<sup>۲</sup>

۳- و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من اناه الليل<sup>۳</sup> همینطور از صحاح سته احادیث را نقل میفرماید مثلاً :

«كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من الصلوة استغفر ثلثا و قال اللهم انت السلام و منك السلام تباركت و تعاليت يا ذا الجلال و الاكرام (از مسلم و ابو داود) نمونه ای از عبارات رساله را در زیر میآوریم :

«الحمد لله الذى جعل الليل و النهار خلفه لمن اراد ان يذكر او اراد ان يكون شكورا. فنشر مواعيد نعيم الاذكار على الليل و النهار جزاء عاجلا و ذخرا اجلا لمن شكر «فابی الظلمون الاكفورا»<sup>۴</sup> و اخذ بمجامع قلوب المحبين عن مضيق ظلمت الغفلة و الاحتجاب الى فضاء مشاهدات الاسرار بملازمة الاوراد بالا ذكار و فاز فوز اعظيما<sup>۵</sup> و نالوا ملكا كبيرا و اعمى ابصار الغافلين لكيلا يهتدون الى سرداق عزه بنور الاطاعة «و ما يزيد هم الانفورا . . .<sup>۶</sup> ماير عبارات همین طور مسجع و مقفی می باشد.

### ۸- فی فضل الفقر و بیان حالات الفقراء

خطی نسخه شماره ۲۳۱۶ تاشکند (بنام فقریه).

عکسی: شماره ۷۰۹ از نسخه موجود در کتابخانه ایاصوفیه (کتابخانه مرکزی)

آغاز این رساله بدین قرار است : الحمد لله الملك الحميد ذی العرش

۱- آیه ۲۸، الکهف.

۲- آیه ۱۰۳، النساء.

۳- آیه ۱۳۰، طه.

۴- سورة الاسراء، آیه ۹۹.

۵- آیه ۷۱، سورة الاحزاب.

۶- آیه ۴۱، الاسراء.

المجید فعال لما یرید<sup>۱</sup> الذی اخرج الخلق من مضیق العدم الی فضاء الوجود و جعل منهم الاشقیاء و سعدم<sup>۲</sup>.

بنقل از آیات قرآنی و احادیث رسول(ص) و اقوال بزرگان مؤلف فضیلت فقر و صاحبان فقر را به ثبوت میرساند مثلاً به آیات و احادیث زیر استشهاد می کند :

رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة<sup>۳</sup> و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداوة و العشی یریدون وجهه<sup>۴</sup> فضل الفقراء علی الاغنیاء کفضلی علی جمیع خلق الله تعالی. (حدیث).

سراج الاغنیاء فی الدنیا و الآخرة هم الفقراء - لولا الفقراء لهلک الاغنیاء دولة الاغنیاء فی الدنیا لا بقاء لها و دولة الفقراء فی الآخرة لا نهاية لها (بروایت امام احمد بن حنبل).

درین رساله باسند شیخ فتوت خود محمد اذکانی بعضی از احوال و مقامات صوفیه را بیان کرده و آنها عبارت اند از : ارادت ، توبه ، مجاهده ، عزلت ، تقوی ، زهد ، صمت (کم گفتاری) ، خوف ، رجا ، حزن ، تواضع ، توکل ، شکر ، صبر ، ورع ، استقامت ، اخلاص ، صدق ، حیا ، توحید ، معرفت و شوق.

در آخر رساله سلسله فقر خود را نیز ذکر کرده است. (رساله ۱۸ برگ دارد).

#### ۹- صفة الفقراء

نسخ خطی : ۴۲۵۰/۲۶ (ملک) شماره ۲۳۷۷ تاشکند (ج ۳ ، شماره ۲۳۱۵ که «فقریه» نام دارد).

این رساله مختصر در ۴ برگ و در صفات فقراء و اولیاء الله است سید طبق روش خود بااستناد به آیات قرآن مجید و احادیث رسول(ص) و اقوال صوفیه بزرگ

۱- آیات ۱۵-۲۶، البروج.

۲- آیه ۳۷، النور.

۳- آیه ۲۸، سورة الکهف.



بحث خود را استحکام می بخشد. رساله ظاهراً خطبه ای است که سید آنرا ایراد کرده و خود او یا یکی از مریدان او آن را برشته تحریر در آورده است : الحمد لله واصلوة علی عباده الذین اصطفی و السلام علی اخوان الصفاء اما بعد ان الله تعالی قد خصص طائفة من عباده بالاقبال علیه و التفرد و به التجرد عما سواه و ملازمة الاخلاق السنية و الاحوال المرضیة فوصفهم بالفقرو ذکرهم فی معرض التمدح . . . » (از آغاز)

اینک عباراتی دیگر از آن :

«الفقر حلیة الانبیاء و لباس الاولیاء و شعار الاصفیاء و رداء الاتقیاء و منیة الصادقین و مطلب الزاهدین و مقصد الصالحین و برهان السالین و عنوان العارفین و نهجة المحببین و بهجة المشتاقین و دأب المؤمنین و زین المحققین و شین المناقبین.»

در توصیف فقراء به آیات قرآن مجید استشهد می کند از جمله به آیه زیر :  
للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتبتغون فضلا من الله . . .

### ۱۰- ذکریه (صغری)

خطی : شماره ۴۲۷۴ (ملی ملک) ۳۹۱۵ (کتابخانه مرکزی) ۲۳۸۵ (تاشکند ، ج ۳ نسخ عربی) ۳۸۷۴ (فرهنگستان تاجیکستان).

این رساله دارای ۱۲ برگ و تقریباً همان مطالبی را دارد که در رساله ذکریه (فارسی) مندرج است و گویا خلاصه ای از آن باشد و برای همین است که ذکریه فارسی را کبری و این یکی را صغری نامیده اند.

در توضیح مطالب و اذکار و اوراد اشعار عربی زیاد نقل کرده است مثلاً این دو بیت که توصیف ذکر است :

رجال اطاعوا الله فی السر و الجهر و ما باشروا اللذات ضامن الدهر  
اناس علیهم رحمة الله انزلت فظنوا ساکنونا فی اللوف فی الفقر

مؤلف در فضائل «ذکر» مطالب رساله<sup>۱</sup> فارسی را باختصار آورده و در فضیلت ذکر خفی و سری به آیه<sup>۲</sup>: «... ادعوا ربکم تضرعاً و خیفه...» استشهاد نموده است. آغاز رساله اینطور است: الحمد لله المذكور لكل لسان المشكور لكل نطق و بیان المعروف بجامع الافضال و الاحسان و «علمه البیان»<sup>۲</sup> رساله به سه فصل زیر منقسم شده است:

فصل اول - فی فضائل الذکر فصل دوم فی المجاهدات و کیفیت الذکر  
فصل سوم فی اقسام الذکر.

### ۱- انسان کامل یا روح الاعظم

نسخه<sup>۱</sup> خطی در کتابخانه<sup>۱</sup> لیدن - نسخه<sup>۲</sup> عکسی شماره ۶۷۲ (کتابخانه<sup>۳</sup> مرکزی).

این رساله<sup>۴</sup> کوچک چهار برگی درباره اوصاف و کمالات «انسان کامل» است که آن را روح الاعظم هم نامیده اند و آغاز آن بدین قرار است: سبحان القدوس و بحمده و الصلوة علی محمد و آله. اما بعد فقال النبی العربی الامی: انا من الله و المومنون منی». میفرماید که انسان کامل آنست که در تقلید کاملترین انسان ها، حضرت رسول (ص)، بمقام اعلای انسان برسد. در این ضمن مؤلف اهمیت متابعت و محبت و پیروی سنت رسول و اهل بیت رسول را ابراز میفرماید: «قال النبی صلی الله علیه وسلم: لا یدخل الجنة اقوام افئدتهم مثل افئدة الطیر و الجنة فی الحقیقة قلب محمد صلی الله علیه وسلم و من احب اهل بیته دخل الجنة...»

به عنوان نمونه از قول انسانی که با پیروی رسول (ص) به کمال ممکن رسیده، قول حضرت علی را «هذا کتاب الله الصامت و انا کتاب الله الناطق» (که قبلاً هم نقل گردیده) شاهد می آرد.

درین رساله به تعلیقات صوفیه و بویژه درباره وحدت الوجود و

۱- آیه ۵۵، سوره الاعراف.

۲- آیه ۴، الرحمن.

همه از اوست و همه اوست اشارات فراوان دارد - میفرماید که مرد کامل با تمام وجود خود به مقتضای کلام معروف «موتوا قبل ان تموتوا» اتصال بحق پیدا کرده کامل میگردد.

درین رساله غیر از ابیات عربی اشعار فارسی هم دیده میشود مانند :  
جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چهای ، هر چه هستی توئی  
(فردوسی)

گر روزن دل بذکر حق بگشائی بر بام فلک هر چه بود دیده شود  
نه هر فرد از دل پر اجزای کائنات در آشکار آدم و در پرده احمد ست

#### ۱۲ - طالقانیه (طالقانیه؟)

نسخه خطی: شماره ۳۶۵۴ (کتابخانه مرکزی کتابت در ۱۲۷۷ ه.ق.)  
رساله چون در «طالقان» نوشته شده به «طالقانیه» موسوم شده است - کاتب نسخه در حاشیه مینویسد که «طالقان شهری است در میان شهرهای رشت و قزوین - این مطلب درست است ولی از قرائن معلوم میشود که مقصود از این «طالقان» مقامی است در نزدیکی جنوب «ختلان» که در قرون گذشته سهوک و شهرک هم نامیده میشد و علی همدانی از آن ناحیه گذر کرده است.

موضوع این رساله از عبارت مؤلف استخراج میگردد : «حررته من محاسن اقوال اهل المحبة و العرفان و اشارة من مدارج احوال اهل المودة و الايقان للطالبین الراغبین بمحروسة طالقان جنبها الله عن نکبات الزمان».

رساله طبق التماس یکی از اخیان طالقان نوشته شده و در این رساله سیرت اخیان و اولیاء الله و بزرگان مخیر را بیان فرموده و در آخر رساله سلسله نسبت خود را از شیخ محمد الاذکلی تا حضرت رسول (ص) بیان داشته است.

درین رساله احوال و مقامات و اوصاف سالکان راه دین را بیان میفرماید و ابراز میدارد که سالکان واقعی از اوصاف زیر بهره مند می باشند : ارادت ، توبه ، مجاهده ، عزلت ، تقوی ، زهد ، صمت ، خوف ، رجا ، حزن ، تواضع ، توکل ، شکر ، صبر ، یقین ، مراقبه ، عبودیت ، استقامت ، اخلاص ، صدق ، حیا ، ذکر ، توحید ، معرفت ، محبت و شوق.

درین رساله در فضیلت فقر و مذمت غناء این حدیث رسول را بروایت ابن عباس از صحیح ابو داوود نقل میکند که : لعن الله من اكرم غنيا لغناه و اهان فقيرا لفقره - لا يفعل هذا الا منافق. فمن اكرم غنيا لغناه و اهان فقيرا لفقره يسمي في السموات عدو الله وعدو الانبياء».

به عنوان نمونه ای از نثر علی همدانی به عربی، عباراتی ازین رساله را در

زیر میآوریم :

«فقد سألتني ايها الاخ العزيز جعلك الله ممن فاز بمحبته ان اكتب لك ما ينبهك من سنة الغفلة و يحذرك الوقوع في تيه الحيرة و ينبئك احوال العارفين اوليائه و يرغبك الاقتداء بالمستخلفين من احبائه الذين اسرارهم الى الله و ورودهم من الله و علمهم بالله و ذابت قلوبهم من حب الله فذكرهم الله في معرض التمدح قال الله تعالى : رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله . . . و امر نبيه بالصبر معهم تكريا و تشريفا لهم. فقال تعالى : و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة و العشى يريدون وجهه . . .»<sup>۲</sup>

## ۱۲- الناسخ و المنسوخ في القرآن المجيد

نسخ خطی: ۲۸۳۰، ۳۹۱۶ (کتابخانه مرکزی) ۱۲۹۷ ط (مجلس)، ۱۲ / ۲۰۱۵ (فهرست گيرت) رساله بعنوان نسخ القرآن و المنشورات هم شهرت دارد. درین رساله میر سید علی همدانی طبق آیه<sup>۱</sup> : ما ننسخ من آية او نسهاناات بخير منها او مثلها»<sup>۲</sup> مسأله<sup>۳</sup> نسخ آیات قرآن مجید را مطرح ساخته و چند آیت ناسخ و منسوخ را بیان نموده است. وجود بیشتر آیات مربوط به جهاد و قتال و اوامر و نواهی درین مجموعه علاقه<sup>۴</sup> علی همدانی را نسبت به امور مزبور نشان میدهد - که ما برای رعایت اختصار فقط قسمتی از هر آیه را ذیلا نقل می کنیم (علامت «من» را برای «آیه منسوخ» و «نا» را برای ناسخ بکار برده ایم).

۱- آیه کتب علیکم القصاص<sup>۴</sup> (من) النفس بالنفس<sup>۵</sup> (نا) ۲- آیه<sup>۶</sup> و يستفتونک

۱- آیه ۳۷ ، النور . ۲- آیه ۲۸ ، الکهف . ۳- ۱۰۶ ، البقرة . ۴- ۱۷۸ ، البقرة . ۵- ۴۵ ، المائدة .

عن الشهر الحرام قتال فيه<sup>۱</sup> (من) فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم<sup>۲</sup> (نا) ۳- آیه ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن<sup>۳</sup> (من) والمحصنات من الذين او توا الكتاب من قبلکم . . .<sup>۴</sup> (نا) ۴- آیه لا اکراه فی الدین<sup>۵</sup> (من) جاهد الکفار و المنفقین<sup>۶</sup> (نا) ۵- آیه والی یاتین الفاحشة من نساءکم<sup>۷</sup> (من) آیه فاجلدوا کل واحد منهما<sup>۸</sup>. (نا) ۶- آیه ولا تقربوا الصلوة وانتم سكارى (من) انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطن (نا).<sup>۱۰</sup> ۷- آیه والذین یکنزون الذهب و الفضة<sup>۱۱</sup> (من) انما الصدقات للفقراء (نا).<sup>۱۲</sup> ۸- آیه انفروا خفا و ثقلا و جاهدوا<sup>۱۳</sup> (من) لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی... (نا)<sup>۱۴</sup> ۹- آیه ولا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها<sup>۱۵</sup> (من) ادعوا ربکم تضرعا و خفیه<sup>۱۶</sup> (نا). ۱۰- آیه الزانی لا ینکح لزانیه<sup>۱۷</sup> (من) وانکحوا الایامی منکم<sup>۱۸</sup>. (نا) ۱۱- آیه وصیة لازواجهم متاعا الی الحول<sup>۱۹</sup> (من) آیه یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عשרا<sup>۲۰</sup> (نا) ۱۲- آیه والذین آووا و نصروا اولئک هم المومنون حقا<sup>۲۱</sup> (من) آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض<sup>۲۲</sup> (نا) ۱۳- آیه های ۲ الی ۴ از سورة مزمل (من) آیه آخر این سوره (نا)- علی همدانی تواتر تنزیل احکام را ناسخ و منسوخ شمردہ است ، ولی در این سألہ اختلافی ، فقط بعضی از علما و مفسرین هم عقیده وی بوده و هستند.

#### ۴۱- تفسیر حروف المعجم

نسخه خطی: ۳۸۷۱، کتابخانه مجلس برگ ۹ الی ۱۰ این و جیزه کوچک که دو

۲- ۵ ، التوبة.	۱- ۲۱۷ ، البقرة.
۴- ۸ ، الهائدة.	۳- ۲۲۱ ، البقرة.
۶- ۷۳ ، التوبة و ۹ ، التحريم	۵- ۲۵۶ ، البقرة.
۸- ۲ ، النور	۷- ۱۵ ، النساء.
۱۰- ۹۰ ، الهائدة.	۹- ۴۳ ، النساء.
۱۲- ۶۰ ، التوبة.	۱۱- ۳۴ ، التوبة.
۱۴- ۹۱ ، التوبة.	۱۳- ۴۱ ، التوبة.
۱۶- ۵۵ ، الاعراف.	۱۵- ۱۱۰ ، الاسراء.
۱۸- ایضا ، آیه ۳۲.	۱۷- ۳ ، النور.
۲۰- البقرة ، آیه ۲۳۴.	۱۹- ۲۴۰ ، البقرة.
۲۲- ۷۵ ، الانفال.	۲۱- ۷۴ ، الانفال.

برگ دارد در تفسیر حروف معجم است. رساله در مجموعه ای به شماره مذکور و در وسط رسائل میر سید علی همدانی و میر سید محمد نور بخش قرار دارد. این وجیزه در بیان معانی حروف عربی است از الف تا ی و آغاز آن :

«الالف الواحد من كل شیء و اسم الرجل من العرب» پایان آن نیز :

«الیاء ما بقی فی ضرع الشاة من اللبن والله اعلم» برای نمونه معنی حروف ب و ت را هم ملاحظه نمائید :

«الباء : الرجل كثير الجاع. التاء : التراب الذي تشير الناقة بيديها و رجليها: (برک ۱). بگمان من بیان اینگونه معانی از علی همدانی بعید میباشد، و انتساب این کتاب به وی اشتباهی بیش نباشد.

#### ۱۵- فی خواص اهل الباطن

نسخه خطی: موزه بریتانیا (عکس در کتابخانه مرکزی) شماره ۲۳۸۷ در تاشکند (رک فهرست ج ۳ بنام طبقات باطنیه).

رساله دو برگ دارد و سید آن را برای پند و اندرز بیکی از مریدان خود نوشته و خواص اهل باطن و اولیاء الله را برای او عرضه نموده و باو توصیه نموده است که این خواص را شعار و دثار خود سازد. میفرماید که اوصاف اهل الباطن زیاد است اما آنکس که از اهل باطن است باید لااقل این سه وصف را داشته باشد :

«ان لا یفرح بموجود و لا یحزن بمفقود ، ان لیس عنده من ذاته ، و ان یؤصل بالله و ترک محبة الدنيا»

#### ۱۶- رساله التوبة (عربی)

نسخه خطی : ۳۸۷۱ مجلس (بنام «رسالة فی التصوف») نسخه ای در کتابخانه موزه بریتانیا (ج ۲).  
درین رساله مختصر مؤلف در باره توبه و انابت الی الله و اذکار خفی و جلی مطالبی بیان نموده که خلاصه کتاب دیگر او (مرآت التائبین)

است. این رساله ظاهراً قبل از «مرآت التائبین» تألیف گردیده و سپس به التماس سلطان بهرام شاه حاکم بلخ و بدخشان، آن رساله بزرگ فارسی تدوین گردیده است.

آغاز رساله بدین قرار است: «الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فاعلم ايها الطالب جعلك الله ممن صقل دائرة قلبه عن كدورات الهوا وازاح عنه الشوائب الهائجة من الطريق الى الذروة العليا . . .»

در وصف توبه میفرماید: «فالتوبة هي الرجوع من المخالفة الى الموافقة و شرائطه ثلث اشياء: الندم والاعتذار والاقلاع. الاول وظيفة الجنان. و الثاني ورد اللسان و الثالث كف الجوارح عن العصيان . . .»

خلاصه رساله این است که برای درک معرفت خداوندی تزکیه و تنزیه نفس و مجاهدات و عبادات و ریاضت لازم است. سالک در اول کار باید که قلب خود را از گناه های صغیره و کبیره پاک نگاهدارد و برای این کار توبه النصوح و توبه صادقانه به درگاه خداوند متعال بسیار ضروری است. در میان اذکار، «لا اله الا الله» و «سبحان الله» و «الحمد لله» را بر دیگر اوراد فضل می نهد و میفرماید که ذکر خفی چون عملی مؤثر در احوال است و بدون شائبه ریا، پس برتر از ذکر جلی است.

#### ۱۷- اربعین امیریه (چهل حدیث جواهر عقود ایمان)

نسخه خطی: ۴۲۵۰، ۴۲۷۴ (ملی ملک) نسخه ای در کتابخانه عمومی پنجاب در لاهور، نسخه ای در موزه بریتانیا، شماره ۲۳۸۱ (تاشکند فهرست ج ۳) شماره ۱۷۶۱ (تاجیکستان).

عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

میر سید علی همدانی، مانند بسیاری از نویسندگان دیگر درین رساله ۴۰

حدیث رسول (ص) را به سند شیخ فتوت خود نجم الدین محمد بن محمد الاذکانی بیان نموده و سند آن را تا راویان معروف مانند انس بن مالک و ابوبکر صدیق، ابوذر غفاری و ام سلمه زوجه رسول (ص) و بحضرت رسول (ص) رسانده است. احادیث، مربوط به اوامر و نواهی دین اسلام اند. مثلاً:

- ۱- آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر بمنزله خلیفه رسول و متمسک به کتاب خدا است. ۲- دنیا از هاروت و ماروت جادوگرتر است. ۳- دنیا ایمان را همانطور نابود میکنند که آتش هیزم را. ۴- کسانی که دیر غضبناک میشوند و زود از خشم بر میگردند بهترین است رسول (ص) هستند. ۵- بخیل وارد جنت نمیشود. ۶- بهشت بر حکمران ظالم حرام است. ۷- لعنت خدا بر فقیری که توانگری را برای مال دوست دارد و لعنت خدا بر توانگری که بعلت فقر درویشی را دوست ندارد که چنین کار از منافق سزد. ۸- برای مؤمن چیزی خوبتر از حسن اخلاق موجود نیست. ۹- هر که جدال و دروغ ترک نکرد، وارد جنت نمیشود. ۱۰- حاجات خود را از رحای امت طلبید نه از کمینگان. ۱۱- نشان منافق سه چیز است: دروغگوئی و خیانت در امانت و خلاف عهد. ۱۲- زمانی فرا خواهد رسید که مرداری را بر عالم با عمل ترجیح خواهند داد (ترجمه از متن عربی به فارسی).

۱. معمولاً باستناد حدیثی منسوب بحضرت رسول، بسیاری از علماء رساله‌های مشتمل برچهل حدیث نوشته اند آقای پرفسور دکتر عبدالقادر قره خان استاد ادبیات ترکی در دانشگاه استانبول در مقاله خود به نام «چهل حدیث نویسی در ادبیات فارسی و تاثیر آن در ادبیات ترک از طریق ترجمه این آثار» چندین چهل حدیث را با اسم و عنوان ذکر کرده است: ۶ به فارسی، بیش از ۸۰ به ترکی بیش از ۲۶۰ به عربی و زیاده از ۳۰ به اردو. او درباره چهل حدیث نویسی در اندونزی هم صحبتی کرده است. میگویند اولین مجموعه چهل حدیث را عبدالله بن مبارک (م ۸۵ هـ) جمع کرده بود شاه عبدالعزیز محدث دہلوی در رساله عجالة نافعہ می نویسد: «اقسام تصنیف احادیث که آن را اربعین نامند یعنی چهل حدیث در یک باب یا ابواب متفرقه بیک سند یا اسناد متعدده جمع نمایند» حاج خلیفه (م ۱۰۶۷ هـ) در ج ۱ کشف الظنون درباره مفاد این گونه احادیث و اساسی مؤلفان آنها صحبتی دارد. ر. ک مجله دانشکده ادبیات تهران بهرمه ۱۳۶۶ ش، ۹۷، ۱۰۸ و مجله الرحیم (اردو) شماره ۳۰ مه ماه ۱۹۶۷ چاپ حیدرآباد (پاکستان).



## ۱۸- اربعین فی فضائل امیرالمؤمنین علی (ع) (و اهل بیت رسول - ص)

خطی در : کتابخانه ملی پاریس فهرست ، بلوشه (ص ۱۵۵ ، ج ۱) موزة بریطانیا (ج ۲ بنام سادات نامه) شماره ۹۹۶ ، تاشکند (ج ۴ بنام مناقب السادات).

محتویات این رساله چهل حدیث پیغمبر اکرم است که متضمن فضائل حضرت علی و اهل بیت رسول میباشد. سلسله سند این احادیث را مؤلف از امام علی بن موسی الرضا شروع کرده و تا حضرت رسول رسانده است.

«روی هذه الاحادیث قدوة الاولیاء علی بن موسی الرضا علیه السلام عن ابیه موسی الکاظم علیه السلام عن ابیه جعفر الصادق علیه السلام عن ابیه محمد بن علی الباقر (ع) عن ابیه زین العابدین (ع) عن ابیه امیرالمؤمنین الحسین (ع) عن ابیه امیرالمؤمنین علی (ع) عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم . . .»

ترجمه فارسی بعضی از احادیث را در زیر می بینید :

- ۱- اولاد من مانند کشتی نوح است که هر که بدان تمسک جست رستگاری یافت و کسی که از آن تخلف کرد در آتش دوزخ غرق شد. ۲- کسی که اولاد مرا تکریم کرد خداوند روز حشر او را میان ایشان مبعوث و محشور میفرماید.
- ۳- کسی که با اولاد من با ملاحظت و نرمی صحبت کرد خداوند روز قیامت او را در میان آنان محشور میکند و چهره او مانند بدرکامل میدرخشد. ۴- اولادم را بزرگ دارید اولاد من بی شک بامن خواهند بود. ۵- اولاد من روز قیامت در جوار من میباشند. ۶- اولاد من درین امت امانت دین است و روز قیامت خواهشگر جمیع مسلمانان. ۷- کسی که با اولاد من طعام خورد خداوند بر بدن او آتش را حرام میکند. ۸- نیکان اولاد من را تکریم کنید و بدان آنان برای من هستند. ۹- کسیکه اولادم را تحقیر کرد گوئی مرا تحقیر کرد.

## ۱۹- خطبة الامیرية

نسخه خطی: تاشکند (رک ج ۳، شماره ۲۳۸) موزة بریطانیا (رک ج ۲).

این رساله مختصر دارای دو برگ و متضمن دو خطبه میر سید علی همدانی

است. آغاز خطبه<sup>۱</sup> اول چنین است : «الحمد لله الذي جعل الليل والنهار خلفه لمن اراد ان يذكر او اراد ان يكون شكورا و تستر موائد نعيم الاذكار على احابن الليل والنهار جزاء و ذكرا لاجل لشكر فابي الظلمون الاكفورا<sup>۲</sup> و اخذ بجامع قلوب المحبين عن ظلمات الغفلة والاحتجاب الى فضاء مشاهدة الاسرار الاوراد بالاذكار فقد فاز فوزا عظيما<sup>۳</sup> و نالوا ملكا كبيرا و اعمى ابصار الغافلين كي لا يهتدوا الى سرادقات عزه بنور الطاعات و ما - يزيدهم الا نفورا<sup>۴</sup> والصلوة على من ارسله بالحق بشيرا و نذيرا فقام داعيا الى الله باذنه و سراجا منيرا<sup>۵</sup> و على اله الطيبين والظاهرين وائمه المهتدين و سلم تسليما كثيرا كثيرا اما بعد . . .»

و در آغاز خطبه<sup>۶</sup> ثانی آیات متعدد قرآن مجید را در اهمیت ذکر خداوندی نقل می‌کند مانند : واذکر اسم ربک بکرة واصیلا<sup>۷</sup> و ۲- و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عینک عنهم<sup>۸</sup> موضوع هر دو خطبه تقریبا یکی است - در خطبه<sup>۹</sup> اول سامعین و خوانندگان را از نتایج غفلت قلب و گمراهی میترساند و برای ادامه عبادت و ذکر دعوت به جلاء و بیداری قلب می نماید.

در خطبه<sup>۱۰</sup> دوم نیز همین مطلب را ابراز میدارد منتهی از وساوس نفس و شیطان مردم را بر حذر میدارد و معنی اخلاص و تقوی را توضیح میدهد.

#### ۲- خواطریة

نسخه های خطی: تاشکند شماره ۲۳۸۵ (رک ج ۲) نسخه 'کتابخانه' موزه بریتانیا (عکس این نسخه در کتابخانه<sup>۱۱</sup> مرکزی).

آغاز این رساله چنین است : والله يقول الحق و هو یرهدی السبیل:

۱- آیه ۹۹ ، الاسراء.

۲- آیه ۱ ، سورة الاحزاب.

۳- ۴۱ ، الاسراء.

۴- ۴۵ ، الاحزاب.

۵- آیه ۲۵ ، الدهر.

۶- ۲۸ الکهف.

قال الله تعالى : ألم اعهد اليكم بيني آدم ان لاتعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين و ان اعبدوني هذا صراط مستقيم<sup>۱</sup> - و قال الله تعالى : يا بني آدم لا يفتنكم الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة ينزع عنها لباسها ليربها سواتهما انه يريدكم هو و قبيله من حيث لا ترونهم<sup>۲</sup> - و قال الله تعالى لا تعبدن لهم صراطك المستقيم ثم لا تينهم من بين ايديهم و من خلفهم و عن ايمانهم و عن شاكلهم ولا تجد اكثرهم شاكرين<sup>۳</sup> - و قال الله تعالى : استحوذ عليهم الشيطان فانسوهم ذكرا لله<sup>۴</sup> - و قال الله تعالى : ان الشياطين ليوحون الي اوليائهم ليجادلوكم<sup>۵</sup> - و قال الله تعالى : الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس<sup>۶</sup> - و قال رسول الله صلعم : ان الشيطان ليحجرى آدم مجرى الدم و قال عليه السلام : لولا ان الشياطين يجرون على قلوب بني آدم لنظروا الى ملكوت السماء . . .»

از آیات قرآنی و احادیث ماثوره ای که در فوق نقل گردید. مفاد این رساله آشکار می شود. درین رساله سید راجع به شرور نفسانی و شیطانی صحبت کرده و سالکان راه حق را از این شرور بر حذر داشته است. لب مباحث این رساله انواع خواطر و اعمال بر ضد شرور غولهای شیطانی است.

موضوع نفس و شیطان یکی از موضوعاتی است که علی همدانی بآنها علاقه مخصوصی نشان داده است. در کتاب خلاصه المناقب و مستورات پاره ای از اقوال سید را در اینجور نقل کرده اند.

درین رساله علی همدانی شیطان ها را (بفحواى سورة الناس که بعضی از آیات آن درین رساله منقول است) به دو گروه مشخص تقسیم کرده است : شیطان انسی و شیطان جنی. خلاصه مطالب رساله را در زیر میآوریم.

شیاطین بر دو قسم معنوی و حسی تقسیم می شوند. قسم حسی آنان یا انسی است یا جنی. قسم معنوی شیاطین هم یا انسی است یا جنی و در کارگراهی

۲- آیه ۲۷ ، سورة الاعراف.

۴- آیه ۲۰ ، سورة المجادلة.

۶- آیات ۴ تا ۶ سورة الناس.

۱- ۶۱ بسین ۲۶.

۳- ايضاً الاعراف آیه ۱۹.

۵- آیه ۱۲۱ ، سورة الانعام.

مخلوق خداوندی متحد و متفق میگردند و بفجای آیات قرآنی شیاطین جنی بهرادران انسی خود وحی میکنند و هر دو گروه در کفران و بطلان حقائق مشارکت مینمایند.

ازین بحث پیداست که شیاطین بالفعل سه گروه دارند معنوی (متحد) و جنی و انسی و گفتار علی همدانی بیشتر در رابطه با گروه جنی است.

میفرماید که برای پیروزی مؤمن واقعی و سالک راه حق لازم است که قوای شیطانی را تحت الشعاع قرار بدهد و بر آنها شکست سخت وارد سازد. شیاطین الجن در خواطر انسانها جا دارند و سعی میکنند که خلوص نیت در اعمال را از بین ببرند و ریا و بدعملی را در دلها شان نیکو جلوه دهند. هر کس که میخواهد از هر شیطانی مصون باشد، باید ذکر و توجه بخدا را ادامه بدهد. بوسيلة «اعوذ خوانی و وردی اغیاث المستغیثین اغثنی» شیطان میگریزد - میفرماید که در فهاندن و تهیه این گفتار از کتب و رسائل امام محمد غزالی و شیخ نجم الدین کبری و تجارب شخصی استفاده کرده است - در اینمورد خوانندگان را به ملاحظه جلد سوم احیاء علوم الدین دعوت میکنیم. علی همدانی این مباحث را در باب ششم ذخیره الملوك هم آورده است.

بعد از بحثی گسترده پیرامون شیاطین، سید در پیرامون خواطر انسانی مطالبی را ایراد میکند. میفرماید خواطر انسانی چهار قسم دارد: ربانی و ملکی و نفسانی و شیطانی و نفوذ شیاطین در یکی از دو قسم آخر است یعنی در خواطر نفسانی یا شیطانی. و خواطر ربانی و ملکی اثر و تأثیر شرور شیطانی را نمی پذیرد (البته شیاطین آن خواطر را نیز احیاناً مورد تهاجم قرار میدهند - سالک واقعی و هدایت جو باید که در صحبت مردانی باشد که خواطر ربانی و ملکی دارند و بدین وسیله قلب خود را صیقلی و قوی کند. حضرت رسول<sup>ص</sup> فرموده است: الايمان عريان و لباسه التقوى وهو حافظ القلوب عن نزعات الشيطان - بحث خواطر را استاد شادروان فاضل بدیع الزمان فروزانفر هم در قسمت سوم شرح مثنوی شریف (دفتر اول) بشیوایی و عمق تمام بیان داشته اند. خلاصه در رساله

خواطریه علی همدانی مؤمنان را به مبارزه با شیاطین الانس والجن و ادار میکنند و جالب است که این مباحث در عصر حاضر در فکر علامه اقبال انعکاس یافته و او درباره ابلیسان ناری و خاکی (یعنی جنی و انسی) اشعار و منظومه های متعدد سروده (به زبان اردو و فارسی هر دو)<sup>۱</sup> و در جایی به علی همدانی هم استناد جسته است.<sup>۲</sup> ولی اقبال به باب ششم ذخیره الملوک نظر داشته است و نه باین رساله.

### ۲۱- السبعین فی فضایل امیر المؤمنین علی (ع)

هفتاد حدیث است از پیامبر (ص) به شماره اول تا سبعون و همه در ستایش حضرت علی (ع) و با هر حدیث سخنی کوتاه از امام علی (ع) یک نسخه خطی از این اثر در کتابخانه گنج بخش (به شماره ۴۴۰۹/۵) در مجموعه ای که در قرن نهم تحریر شده موجود است و نسخه دیگر آن را که در سال ۱۲۶۹ هجری در ۱۳ برگ با خط بسیار خوش تحریر شده در کتابخانه مجلس زیر شماره ۱۷۲ ط می توان یافت. ضمناً شیخ سلیمان قندوزی حنفی نقشبندی این کتاب را تماماً در باب ۵۶ اثر خود «ینابیع المودة» نقل کرده و بنابر این همراه با چاپ های متعدد «ینابیع» در استانبول و بیروت و نجف و بمبئی و مشهد و تهران و غیره «السبعین» نیز چاپ شده، چنانکه ترجمه فارسی آن نیز ضمن ترجمه «ینابیع» که به نام «مفاتیح المحجة» در تهران به چاپ رسیده، در سال ۱۳۱۲ منتشر شده است.

### کتاب و رسائلی که اشتباهها

#### به میر سید علی همدانی منسوب کرده اند

#### ۱- اسرار وحی

(تألیف شیخ عزیز نسفی)

نسخ خطی: ۴۲۵۰ (ملی ملک) شماره ۲۱۰۸، ۲۱۰۸ الف، تاشکند، ج ۲) و ۲۳۹۸ (کتابخانه مرکزی دانشگاه بنام شیخ عزیز نسفی)، کتابخانه

۱- بیشتر در آثار او بنام های «جاوید نامه»، «بال جبریل»، «ضرب کایم» و «ارمغان حجاز».

۲- در جاوید نامه، ص ۱۸۵، ۱۸۶.

دانشگاه بنام شیخ ابو محمد علی بلخی، ص ۱۵۷ فهرست. اسرار وحی اخیراً در تهران چاپ گردیده است.

این رساله مفصل درباره اجادیت معراج رسول (ص) است و روایات آن با استناد به حضرت امام جعفر صادق (ع) بیان گردیده و مشتمل بر گفتگوی حضرت رسول (ص) با خداوند متعال در حین معراج می باشد. رساله دارای ۱۰۰ برگ است. چنانکه می بینیم انتساب این رساله به میر سید علی همدانی اشتباه است. کاتب مجموعه خطی شماره ۴۲۵۰ (بنام علی اصغر ابراهیم) این رساله را جزو رسائل علی همدانی شمرده است. همینطور کاتب نسخه خطی شماره ۲۱۰۸ (تاشکنده، ج ۳) مینویسد که شخصی به نام «ابواللیث نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم سمرقندی» فکر میکند این رساله از آثار میر سید علی همدانی است. نویسندگان بعدی، به این نسخ امتداد کرده و رساله را از آن علی همدانی پنداشته اند مثلاً مرحوم استاد سعید نفیسی مینویسد که «میرسید علی همدانی در اسرار وحی این رباعی را که ذیلاً میآوریم به فضیله عیاض نسبت داده و حال آنکه نسبت آن به ابو سعید ابوالخیر قرین صواب است:

با فاقه و فقر هم نشینم کردی بی خویش و تبار و بی قرینم کردی  
این مرتبه مقربان در تست آخر بچه خدمت این چنینم کردی!

خوشبختانه نسخه خطی نفیس متعلق به کتابخانه سلطنتی صفویه اینک بشماره ۲۳۹۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود و ثابت می کند که این رساله اثر شیخ نسفی می باشد، و به نام هم انتشار یافته است.

۲- «رساله سلسله نامه»

نسخه خطی: شماره ۲۳۷۶ تاشکنده (ج ۳) نسخه عکسی: ۱۶۶۶ در کتابخانه مرکزی.

انتساب این رساله به میرسید علی همدانی چنانچه می بینیم بنا بر اشتباهی فاحش است چون نویسنده آن یکی از مریدان امیر سعید محمد طالقانی است بنام

سید علی. و امیر سید محمد طالقانی یکی از همدرسان امیر سید محمد نور بخش است. مؤلف چون سید است و علی نام دارد، بهمین علت این رساله را به میر سید علی همدانی منسوب کرده اند و او مؤلف در ذکر سلسله خود آورده است؛ بود میر سید علی پیر او که تن دل و جان از اکسیر او  
 زمن دان که آن سید همدان ز اقطاب فرد است اندر جهان  
 این رساله را اثر میر سید نور بخش هم دانسته اند:

#### ۴- رساله «انوار» یا «نوریه»

نسخ خطی: شماره ۳۲۵۸ و ۳۶۵۴ (کتابخانه مرکزی).

این رساله دارای ۲۵ برگ است و بحث‌های جالب و خواندنی دارد مؤلف در مقدمه آن می‌نویسد که «رساله انوار و تفصیل آن را در جواب شیخ شهاب‌الدین تهروردی» تالیف نموده و سپس تصریح می‌کند که «رساله نور سهروردی را جواب گفته و آن مباحث را پیش برده است. رساله در سه باب است: باب اول مراتب انوار (نور مطلق و نور عرفان) باب دوم در نور و نور علم (و نیز در شرح اول ما خلق الله العلم) باب سوم مراتب انوار حیات.

این رساله از آثار میر سید علی همدانی نیست بلکه جزو رسائل میر سید محمد نور بخش می‌باشد. این امر از سبک رساله و از نسخه خطی شماره ۳۶۵۴ (کتابخانه مرکزی) بشبوت می‌رسد.

این رساله اخیراً در جزو تعدادی رسائل عرفانی بعنوان سبع‌المثانی<sup>۲</sup> در شیراز چاپ و منتشر شده و جزو آثار میر سید محمد نور بخش ذکر گردیده است.

#### ۵- رساله کشف الحقایق

(از شیخ محمد بن عبدالله)

نسخه عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی) خطی: موزه بریتانیا (ج ۲)؛  
 ص ۸۳۶) شماره ۲۳۸۲ (ج ۳ تاشکند) شماره ۱۸۴۴ (تاجیکستان):

۱- یعنی پیر خواجه اسحق ختانی.

۲- چاپ شیراز (ص ۱۵۲ به بعد) سال ۱۳۴۲ ش.

درین رساله مؤلف آن درباره معرفت خداوندی و سیر و سلوک عارفان صحبت کرده و ضمناً سلسله خود را در گروه «کبرویه» بیان داشته است. مؤلف این رساله شیخ محمد الخوصی یا طبق نسخه شماره ۱۶۶۶ محمد بن عبدالله الجموی است.

او خود را از مریدان خواجه اسحاق ختلاتی و همدرسان امیر سید محمد نور بخش می‌شمارد و می‌نویسد: «نسبت سلسله این ضعیف نحیف الفقیر الی الله الهدی محمد بن عبدالله الخوصی بحضرت خواجه اسحاق ختلاتی و از آن بحضرت میر سید علی همدانی و از آن حضرت به شیخ محمود مزدقانی و از آن بحضرت علاء الدوله سمتمانی . . .»

### ۵- مکارم اخلاق

(که اصلاً اثر میر سید محمد نور بخش است)

نسخ خطی: ۲۲۴ (کتابخانه مرکزی) موزه بریتانیا (ج ۲، ص ۸۳۶) تاشکند ۲۰۲۶ (ج ۳) تاجیکستان (شماره ۲۰۴۸) و در نسخه شماره ۳۶۵۴ کتابخانه مرکزی بنام سید محمد نور بخش.

نسخه عکسی: ۱۶۶۶ (کتابخانه مرکزی).

رساله ۳ برگ دارد و موضوع آن اخلاق سالکان است. مؤلف سالکان راه خدا را توصیه میکند که از امراض هفت گانه روحانی، بخل و خشم و آز و حقد و شهوت و ناز و کبر و حسد بر حذر باشند.

در آغاز رساله مؤلف می‌فرماید: «خصوصاً سلام بر صاحب وقت که مسمی به اسحاق است». بنا بر این چنانکه در نسخه شماره ۳۶۵۴ نیز صراحت دارد این رساله نوشته میر سید محمد نور بخش است که با این عبارت به پیر طریقت خود، خواجه اسحاق علی شاهی ختلاتی احترام می‌گزارد و انتساب آن به علی همدانی اشتباه صریح است.



## ۴- غایة المكان فی درایة الزمان

(اثر تاج الدین محمود اشنهی است)

میکروفیلم شماره ۳۲۶ کتابخانه مرکزی ازروی مجموعه شماره ۷۸۷ کتابخانه رضا رامپور (هند).

در آخر رساله آمده است: «تمت الرسالة المسماة . . . من مصنفات . . . عين القضاة سيد علي همداني عطر الله مضجعه . . .»

رساله از تاج الدین محمود اشنهی میباشد و در پاکستان چاپ شده و ترجمه انگلیسی آن هم بوسیله آقای عبد الحمید کمالی در کراچی (پاکستان) چاپ گردیده ، و انتساب آن به میر سید علی همدانی اشتباه محض میباشد.

کتاب و رسائل علی همدانی که نگارنده بآنها دسترسی پیدا نکرده ام ولی اسم یا مشخصات آنها را در فهرست های کتابخانه های مختلف می توان یافت :

۱- فراست نامه (رک فهرست بر اکلان مجلد اول ، ص ۱۰۶ ، فهرست بلوشه پاریس ، جلد ۴ ، ص ۱۰۱).

آغاز رساله : «بدان . . . اسعدک الله تعالی فی الدارین که این رساله ایست مفید».

۲- رساله در بیان روح و نفس (رک فهرست فرهنگستان تاشکند، ج ۲ ، شماره ۲۳۶۱ و نیز فهرست نسخ دفتر هند در لندن، مجلد ۱ ، ص ۳۲۴ و در آن جامذکور است که رساله «نفسیه» از علی همدانی باهتام قاضی حمید الدین ناگوری در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در دهلی چاپ شده است ولی بنده نتوانستم آن را بدست بیاورم. در فهرست نسخ خطی تاجیکستان زیر شماره ۲۳۳۹ هم رساله «نفسیه» مذکور است و از قرائن معلوم میشود که همان «روح و نفس» میباشد.

۳- رساله صفریه : آقای محمد ایوب قادری به نقل از مکتوبات پیر جماعت علی شاه پوری (چاپ انجمن خدام الصوفیة کراچی ۱۹۵۸ میلادی) اثبات کرده که نسخه خطی این رساله در دست صاحب مکتوبات بوده است (ترجمه اردو تذکره علمای هند ، ص ۲۵۲ کراچی ۱۹۶۱م).

- ۴- معرفة النفس : مذکور در نزهة الخواطر . . . جلد دوم ، ص ۹۰ .  
آغاز رساله : «شکر و ثنا آن خدای را»
- ۵- رساله شریفه در بحث وجود : فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی  
پاریس جلد ۴ تألیف بلوشه ، ص ۱۹۸ .  
آغاز رساله : «بدان وفقک الله تعالی . . . که اصحاب بحث و نظر از»
- ۶- رساله آداب المشائخ : فهرست نسخ خطی دانشگاه بمبئی تألیف  
سرفراز خان ، ص ۳۵ و نزهة الخواطر ، جلد ۶ ، ص ۹۰ و فهرست نسخ خطی  
فرهنگستان تاجیکستان ، جلد ۱ ، شماره ۱۷۲ . و فهرست تاشکند مجلد ۳ شماره  
۲۳۸۹ - در نزهة الخواطر بنام «فی آداب المشیخة» ذکر شده و دارای  
پند و اندرزها است درین مورد که مشائخ چطور با مریدان خود رفتار  
کنند.
- ۷- فرهنگ میر سید علی (در الفاظ قرآن مجید) : فهرست نسخ خطی بادلیان  
جلد ۱ ، ص ۹۸۵ و ستوری هم در جلد اول (ص ۳۶) فهرست خود بآن اشاره  
کرده است. از فهرست معلوم میگردد که این کتاب بر ۲۸ باب مشتمل و  
دارای ۶ فصل بوده ولی درین نسخه فقط سه فصل آن موجود است  
بدین قرار.
- ۱- در باب ادات. ۲- در بیان اسما و ضمایر. ۳- در بیان اسهای اشاره  
و موصولات. اینجانب فعلاً میکرو فیلم آن را در اختیار ندارم.
- ۸- فی آیات الاحکام من القرآن الحکیم (عربی) مذکور در نزهة الخواطر  
جلد ۲ ص ۷۹ ، آغاز : «سلام الله علی فلان و رحمة الله و برکاته . . .»
- ۹- الرساله الشریفه : فهرست نسخه های خطی کتابخانه لیدن چاپ ۱۹۶۲  
ص ۹۴ . ممکن است که این همان رساله شریفه در بحث وجود باشد.
- ۱۰- انوار الاذکار : فهرست کتابخانه تاشکند جلد ۲ شماره ۲۳۶۵ .  
به ظاهر همان رساله «ذکریه» (عربی) است یا «رساله الاوراد» و شاید هم رساله  
جداگانه ای باشد.
- ۱۱- مقالات امیریه شماره ۲۳۶۹ رک : فهرست تاشکند، ج ۲ .

- ۱۲- رساله غیبیه : مذکور در نزهة الخواطر . . . ج ۲ ، ص ۸۹ (ظاهراً رساله واردات است).
- ۱۳- فوائد العرفانیه : در «بزرگان و سخن سرایان همدان» ج ۱ ، ص ۸۸ مذکور است و از اشاره‌ای که نزهة الخواطر . . . ج ۲ ، ص ۸۸ می‌کند برمیآید که همان رساله سیر الطالبین است.
- ۱۴- دستور العمل : شماره ۱۳۲۵ فهرست نسخ خطی تاجیکستان، جلد ۱.
- ۱۵- معرفة الزاهد ایضاً ، شماره ۲۱۹۰. این رساله هم در مکتوبات پیر جماعت علی شاه علی پوری مذکور است. تذکره علمای هند (ترجمه اردو) صفحه ۳۵۲.
- ۱۶- فی ذوی القلوب : ایضاً ، شماره ۳۸۷۴ فهرست تاجیکستان ، جلد ۱.
- ۱۷- کیفیت خواب : ایضاً ، شماره ۱۹۶۷.
- ۱۸- اربعون لثالی : شماره ۳۸۰ فهرست فرهنگستان تاشکند ، جلد ۳ و ظاهراً چهل حدیث پیغامبر (ص) است.
- ۱۹- مجمع الاحادیث : ایضاً ، در فهرست فرهنگستان تاشکند ج ۳.
- ۲۰- روح القدس : ایضاً.
- ۲۱- اخلاق محترم یا محرم : مذکور در «بزرگان و سخن سرایان» ج ۱ ، ص ۸۹ و در نزهة الخواطر، ج ۲ ، ص ۸۸ بعنوان رساله اخلاقیه ذکر شده است.
- ۲۲- اسرار القلبية : ایضاً ، ص ۸۸ «بزرگان . . .» نیز در ریحانة الادب، ج ۲ ، ص ۴۹۸.
- ۲۳- الذاتية : رساله ای در تحقیق ذات و در کتاب بزرگان و سخن سرایان همدان ، جلد ۱ ، ص ۸۸ مذکور اقتاده است.
- ۲۴- سبع المثانی مذکور در بزرگان و سخن سرایان همدان ، ج ۱.
- ۲۵- فتوحیه : موزة بریتانیا (فهرست ریو) ج ۲ ، ص ۸۳۶. شاید فتوتیه است؟
- ۲۶- رساله تأویل : فهرست تاشکند ، ج ۲ ، شماره ۲۳۷۸.
- ۲۷- طبقات باطنیه ، ایضاً ، شماره ۲۳۸۷.

۲۸- اربعون الاحادیث فی فضل الفقراء و الصادقین: ایضا جلد ۳، تاشکند.  
 ۲۹- نزهة الارواح مذکور در سه گنجینه توحید (قسمت دوم) ص ج بدون ذکر ماخذی.

۳۰- انبای زمان و مکان : فهرست نسخ خطی برلین تألیف یرج ص ۲۷۹. آغاز : «حمد بی حد احدی را سزاست که ریاض موجودات را...»  
 ۳۱- رساله مکانیه و الزمانیه : مذکور در فهرست نسخ خطی کتب شرقی در کتابخانه گوته (برلین) ج ۱ ، ص ۲۲۲ ، آغاز رساله : «پرواز نکند شکار او جز...»

۳۲- ادعیة فارسی : فهرست نسخ کتابخانه آصفیه حیدر آباد دکن تألیف سید تصدق حسین کاظمی ، ص ۵۸ ، ج ۱ .

۳۳- مقاسات السالکین : مذکور در نزهة الخواطر ، ج ۲ ، ص ۸۸ .  
 ۳۴- شرح قصیده خمیره تأئیه این فرض مصری : مذکور در سه گنجینه توحید بخش دوم ، ص ج ، به نقل از ریاض العلماء و حیاض الفضلا از افندی م ۱۱۳۰ ه ولی بظاهر شرح قصیده خمیره میمیه را با تأئیه مخلوط کرده است.  
 ۳۵- کتاب اخبار المهدی مذکور در «اصول تصوف» از دکتر احسان الله استخری ص ۲۹۱ .

بعضی از رسائل که بدون اسم در فهرست ها بنام علی همدانی مذکور است :  
 در فهرست نسخ خطی که در لیدن بسال ۱۹۶۲ م بچاپ رسیده ، هفت رساله بدون عنوان و اسم به امیر سید علی همدانی منسوب است- برای شناختن آن رسائل عبارتی از آغاز هر یک را در فهرست مذکور نقل کرده اند که بصورت زیر میباشد :

- ۱- الحمد لله . ۲- الحمد لله الذی بحمده یفتح . . . ۳- الحمد لله العزیز
- طلاع البلیغ . ۴- الحمد لله حق حمده و الصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اما بعد یقول العبد الحقیر الفقی- الی الله الغنی الکبیر علی بن شهاب الهمدانی .
- ۵- «فقال النبی العربی الامی : انا من الله و المؤمنین منی . . .» ۶- «الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی عباده المصطفین الذین . . .» ۷- «الحمد لله حق

حمده اما بعد قال الله تعالى في القرآن المجيد . . . « . ما جمعا بذکر ۱۱۵ کتاب و رسالہ سید علی ہمدانی پرداختہ و در آنجملہ در رد انتساب ۶ رسالہ بوی مبادرت ورزیدہ ایم ولی از کیفیت ۱۴ رسالہ و کتاب وی ہنوز اطلاعات کافی نداریم .

### شعر گوئی میر سید علی ہمدانی و آثار شعری او

مقدمہ :

میر سید علی ہمدانی شاعر ہم بودہ و در اشعار خود علی و گاہی علایی تخلص می کردہ است . از انواع شعر او تعدادی غزل و چند قطعہ و رباعی عرفانی بما رسیدہ است . تعداد ابیاتی کہ جمعا باو منسوب است در حدود ۵۰۰ میباشد . چنانکہ خواہیم دید کمیت و کیفیت اشعار او نشان می دہد کہ باید علی ہمدانی را در زمرہ شعرای متوسط عرفانی بشماریم .

در آثار نثری او (فارسی و عربی) اشعار فراوان موجود است . و اگرچہ او آثار خود را با اشعار شعرای نامدار متعدد (و مخصوصا از شعرای عرفانی) زینت می بخشیدہ ولی بنظر میرسد کہ بعضی از اشعاری کہ آورده است سرودہ خود او میباشد .

### اشعار جداگانه

مجموعہ جداگانه شعر علی ہمدانی مشتمل است بر چہل و یک غزل و نہ قطعہ و رباعی . مجموعہ غزلیات او بنام «چہل اسرار» یا «گلشن اسرار»<sup>۱</sup> معروف است .

ہفت غزل او را جعفر بدخشی در «خلاصۃ المناقب» ہم نقل کردہ و خود علی ہمدانی نیز در بعضی از کتب و رسائل بہ اشعار خود استشہاد کردہ است . نسخ خطی و عکسی و چاپی از مجموعہ اشعار علی ہمدانی در زیر معرفی میگردد :

(الف) نسخہ عکسی (از نسخہ متعلق بہ کتابخانہ موزہ بریتانیا با ۳۹ غزل) در کتابخانہ مرکزی .

(ب) نسخہ چاپی «چہل اسرار» (چاپ دوم: ۱۳۳۳ ہ باہتمام نیاز علی خان

۱- فہرست مشروح بعضی کتب نفیسہ قلمیہ . . . حیدر آباد دکن ، ج ۱ ، ص ۴۶۴ .

که در امر تسر هند چاپ شده و دارای ۱ غزل است با اغلاط زیاد.

(ج) نسخه چاپی بنام «شرح چهل اسرار» (لاهور ۱۸۸۸ م با تضمین و شرح مستانشاه کابل). درین مجموعه ۱ غزل علی همدانی را جامع کتاب تخمیس کرده و «مخمسات» ترتیب داده است. این مجموعه چندی بعد با «دیوان مستانشاه کابل» - آتشکده وحدت - چاپ شده است (لاهور ۱۳۱۵ ه.ق.).

(د) مجموعه خطی نفیس و مورخ سال ۸۶۶ ه.ق. که در اختیار آقای میرزا جعفر سلطان القرائی فرار دارد و در آن ۱۳ غزل علی همدانی موجود است.

(ه) نسخه خطی شماره ۳۰۳۶ بنام «تذکره علائی» در کتابخانه مرکزی با ۲۶ غزل علی همدانی.

(و) نسخه خطی شماره ۲۸/۴۵۰ کتابخانه ملی ملک توران که محتوی ده غزل و دو رباعی علی همدانی است.

از مجموعه‌های دیگر شعر علی همدانی سه نسخه خطی زیر متعلق به کتابخانه فرهنگستان تاشکند قابل ذکر است: شماره ۱۰۸۳ تا ۱۰۸۵.

در مجموعه (جنگ) شماره ۲۴۲۴ کتابخانه مرکزی هم چند شعر علی همدانی ثبت شده است.

### چاپ اشتباهی نه غزل علی همدانی بنام علاءالدوله سمنانی

مرحوم استاد سعید نفیسی در یکی از مقالات خود درباره احوال و آثار و شعر گوپی شیخ علاءالدوله سمنانی (۷۳۶م ه) صحبتی کرده و در آن جا نه غزل علی همدانی را به آن شیخ منسوب و چاپ کرده است. استاد فقید مأخذ گفتارش را ذکر نکرده ولی علت تسامح او این بوده که علا و علایی را تخلص علاءالدوله سمنانی گمان برده و نوشته که شاعر دیگری را که متخلص به «علایی» باشد همیشه‌سدا غزلی هم با تخلص «علا» نقل کرده که در همه نسخه‌های ما بتخلص «علی» آمده و ظاهر است که آنهم یکی از دو تخلص علی همدانی است.

استاد شادروان بعداً متوجه تسامح خود شده و در جلد اول «تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی» در ذکر میر سید علی همدانی نوشته است: «... در شعر علایی تخلص میکرد» (ص ۴).

مقاله مذکور استاد سعید نفیسی برای بار دوم عیناً به ضمیمه تذکره شعرای سمنان چاپ شده و در «شرح احوال و آثار و افکار شیخ علاء الدوله سمنانی تألیف سید مظفر صدر<sup>۲</sup> بعضی از غزلیات مذکور به استناد مقاله استاد فقید بنام شیخ علاء الدوله نقل و ثبت و بچاپ رسیده و همینطور دو غزل در غزلیات جاودان فارسی. و غزلی در بخش نخست آتشکده آذر بتعلیقات آقای دکتر سید حسن سادات ناصری. و دیگری در پایان نامه دکتر اسد الله خاوری<sup>۴</sup> هم با استناد مقاله مذکور نقل گردیده است.

### چهل و یک غزل در یک شب (چهل اسرار)

چنانچه اشارتی رفت در مجموعه های خطی و چاپی تعداد غزلیات علی همدانی ۳ تا ۱۴ است - در نسخه خطی موزه بریتانیا - از روی اشتباه کاتب - تعداد غزل ها بجای ۳۹ - ۴ ثبت شده زیرا غزل شماره ۱۶ را در ذیل شماره ۳۶ تکرار کرده است. در سائر نسخ تعداد غزلها ۴۱ میباشد و طبق روایاتی که نقل میگردد همین تعداد صحیح است ولی بنا بر اهمیت عدد «چهل» بنام «چهل اسرار» معروفست.

غزل شماره ۵ و ۶ از روی الفباء بظاهر تجدید مطلع دارد یا اینکه غزلی بوده است با دو مطلع زیرا اشعار آنها در نسخ رایج بسیار مخلوط و در صورت پس و پیش قرار دارد.

روایت کرده اند که سرودن تمام این غزلیات در یک شب انجام یافته و میگویند این عمل با تحقق یکی از کرامات و خوارق العادات علی همدانی صورت

۱- تألیف نوح با مقدسه سعید نفیسی و حبیب یغمائی تهران ، ۱۳۳۷ ش.

۲- تهران ۱۳۳۴ ش ، ص ۱۱۱ - ۱۱۲ .

۳- تهران ۱۳۳۶ ش ، ص ۴۱۶ - ۴۱۷ .

۴- تحقیق در نظم و نثر فرقه ذهبیه . . . سال ۱۳۳۶ شمسی ، ص ۲۶۴ .

پذیرفته است. کیفیت این کرامت در «خلاصة المناقب» و «مستورات» و مقدمه «جهل اسرار» و آنشکده وحدت مذکور است و ما اینجا عین عبارت شبرین مقدمه «جهل اسرار» را نقل میکنیم :

«نقل است که روزی حضرت مخدوم الانام سید ابن الهام مفخر آل طه و یاسین قدوة العابدین ، غیاث المستغیثین ، سلطان الواصلین ، محی الاسلام و المسلمین ، مربی بنی آدم ، مزین دو عالم ، عامل اعمال مصطفوی ، قائل احکام و اوامر قرآنی ، قابل کلام آسمانی امیر المؤمنین علی الثانی ، امیر کبیر میر سید علی همدانی قدس الله تعالی اسراره و اسرار من اتبع اسراره ، در خانقاه تخت گاه دولت پناه سعادت نگاه نشسته بودند و جماعت کثیر در خدمت عالییه مشرف بودند و هر یک التماس کردند که ای مسیر تو زمین و زمان وای کاشف اسرار نهان ، کلبه فقیر را باید مشرف ذات اشرف ساخت جناب سیادت مآب نسبت به هر کدام سائیلین جواب با صواب بلفظ بلی و نعم فرمودند و بموجب حکم نبویه سوال هیچ کدام را رد نکردند و در آن هنگام که قوام الدین<sup>۱</sup> نسیمی از بوستان آن درگاه حاضر بودند بر اقدام ادب ایستاده عرض کرد که : ای قطب عالم ، هر کس را باطاف عام اجابت فرمودند، البته جان و دل خود را مصروف و مبدول در راه اخلاص خواهند کرد. در مطبخ های خویشی طعامهای لذیذ و نان خورش گوناگون آماده خواهند کرد و ضیافت ایشان در یک وقت چقدر میتوان خورد ؟ اگر حکم عالی باشد ایشان را از پختن در یک روز مانع آییم تا فقرا این همه مهانداری به تفریق بخورند - جناب سیادت منع کردند که هر چه در ضمیر سید است هرگز در وهم و فهم عالم جای نگیرد و سری که درین عجلت سائیلان است ، واقف آن بجز عالم عالم اسرار کسی نیست - پس چون وقت دیگر (عصر) باز چند کس دیگر تا عشاء آمده عرض داشت مهانداری نمودند. بعد از عشاء در حجره مبارک رفتند و دوگانه شکرانه گزاردند و بیرون آمده خادم را فرمودند که از طلوع آفتاب تا غروب شفق چند کس سائل از درویشان جمع شدند و خادم عرض کرد که : سی کس از مردم اغنیاء و یازده کس از فقرا (جمله

۱- یعنی شیخ قوام الدین بدخشی از مریدان سید علی همدانی.



چهل و یک کس) جمع شدند. جناب سیادت مآب جماعت حاضران را رخصت فرمودند و چهار کس از ندما همراه ذات فرخنده صفات گرفته در خانه هر کدام سائلان تشریف فرمودند کما ینبغی خوردند و در هر خانه غزلی از اسرار و انوار رب المطلق بزبان فیض رسان تصنیف فرمودند.

چون صبح دمید و روز روشن شد، مریدان و مخلصان در خانقاه جمع گشتند و دیدار فیض آثار مشاهده نمودند و عرض کردند که: دوش بعد از عشاء خدمت تشریف در خانه من بیچاره قدم فرمودند و قلوب ما را مشرف و منور ساختند و این غزل از اسرار الهی تألیف کردند. تا شده شد هر یک چهل و یک کس جمع شوند - همین واقعه گذشته را مع غزلیات مشروحاً بیان کرده اند. دوستان مسرور گشته تحسین نمودند و بیگانگان تحیر خورده جامه جان را با دین و ایمان چاک کردند. مردم کمال حضرت ایشان را تمام و کمال در صحایف بنبشتند و در قلم آوردند و «چهل اسرار» نام نهادند<sup>۱</sup> - در وجود این واقعه بنده سخنی ندارم چون بقول مولوی: در نیاید حال پخته هیچ خام - این گونه تصرفات و کرامات را به بزرگان و اولیاء الله زیاد منسوب کرده اند. در تذکره شیخ کججی واقعه ای مانند این بحضرت علی نسبت داده شده است - در میان اولیاء الله، به وجود گرامی مولانا جلال الدین<sup>۲</sup> محمد رومی (مولوی) هم این نوع واقعات را نسبت داده اند. نور الدین جعفر بدخشی در «خلاصة المناقب» میآرد که: «مولانا جلال الدین رومی را قدس الله سره در یک شب هفده مقام طلب کردند و مولانا اجابت نمود...». و احمد افلاکی چهل جای را مانند کرامات مذکور امیر سید علی همدانی ذکر میکند و میفرماید: «حضرت مولانا را محبان صادق او بچهل جای سماع دعوت کردند. همه را اجابت فرموده «بیایم» گفت. هانا که برخاست و به خلوت درآمده... تا سحرگاه بنماز و عبادت الله مشغول شدند چون روز شد از خانه هر چهل کس که خوانده بودند یک پا کف مبارک مولانا را آوردند که آنجا بگذاشته رفته بودند. همچنان یکی کفش پای راست و یکی از آن

۱- تذکره شعرای کشمیر (تکمله: جلد ۲)، ص ۹۱۸ - ۹۱۹.

۲- مناقب العارفین، جلد اول ۶۲-۶۳.

چپ و هر شخصی حالت و حیرت آن شب را حکایت میکردند که امشب حضرت مولانا در خانه من چنان کرد و چنین گفت و غلغله در میان ایشان افتاده بود و خلاق درین قضیه حیران مانده . . .<sup>۱</sup> پس تعجب نیست که علی همدانی اینهمه غزلیات را در شبی سروده باشد.

کاتب نسخه خطی شماره ۴۲۵۰/۲۸ کتابخانه ملی ملک در آخر غزلیات و اشعار میر سید علی همدانی نوشته است که او (علی همدانی) در شبی اینهمه اشعار گفته و صبح دیگر ترک شعر کرده و دیگر شعری نگفته است ولی این درست نیست زیرا میر در تمام عمر با برکت خودش گاه گاه به شعر گویی پرداخته و سرودن چهل و یک غزل در یک شب موجب نمی شود که او دیگر شعری نگفته باشد.

### سبک شعر علی همدانی

امیر سید علی همدانی اساساً صوفی پاکدل و پاکباز بود و به شعرو شاعری بجز برای مقاصد اصلاح طلبانه و راهنمایی دیگران علاقه ای نداشت. سید طبق روش فرقه «کبروی» به سماع توجه خاص داشته و خود هم سماع و رقص میکرده است و میدانیم که این عوامل محرک شعر صوفیانه بوده است. برای همین است که او جذبات درونی و کیفیات روحانی خود را گاه گاه در لباس شعر جلوه میداده است. بنا برین اشعار او دارای جنبه های عرفانی و درونی و ذوق است و البته باوجود حرارت و گرمی زیاد، کلام وی بمرتبه معاصرین چون محمود شبستری و حافظ نمی رسد.

صاحب نگارستان کشمیر علی همدانی را در گروه شعرای توانای زبان فارسی شمرده و همینطور آقای دکتر محمد ظفر خان استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشکده دولتی فیصل آباد سوز و حرارت و گرمی غزلهای عرفانی میر را مورد تمجید و تحسین قرار داده است.

۱- تذکره شیخ کججی، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- نگارستان کشمیر، ص ۲۷۶ و شعرای فارسی زبان کشمیر پیش از دوره تیموریان در شبه قاره پاکستان و هند (پایان نامه بزبان انگلیسی، ص ۷۲).

میر سید علی همدانی پیرو شعرای سبک خراسانی و عراقی (هر دو) بوده و خواهیم دید که سوز و برور و هیجان شعر حکیم سنائی و شیخ عطار و مولوی و عراقی و سعدی در اشعار او تأثیری بسزا داشته است.

سنائی غزنوی قصیده ای دارد باین مطلع :

ای گرفتار نیاز و آز و حرص و حقد و مال

ز امتحان نفس حسی چند باشی دروبال

و غزل علی همدانی باین مطلع در پیروی همین قصیده عرفانی است :

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال

والهان حضرتت را از خود و جنت ملال

مولوی غزلی دارد باین مطلع :

آه ازین زشتان که مه رو مینمایند از نقاب

از درون سوکاه تاب و از برون سو ماهتاب

و غزل علی همدانی با این بیت آغاز میپذیرد :

گر بر اندازد زمانی از جهال خود نقاب

در کسوف آرد رخ خود از خجالت آفتاب

و غزل دیگر علی همدانی که مطلع آن قبلا مذکور گردید از حیث معنی

باین غزل عطار بسیار شبیه است که :

گر رخ او ذره ای جهال نماید طلعت خورشید را زوال نماید

علی همدانی غزل شماره ۲۲ (طبق ترتیب القبا) را در حقیقت در شرح مطلع<sup>۱</sup>

غزل مولوی سروده و معانی آن مطلع عرفانی را بیان فرموده است :

از کنار خویش می یابم دمام بوی یار

زان همی گیرم بهردم خویشتن را در کنار<sup>۲</sup>

غزل علی همدانی که بیت اول آن را در زیر میآوریم :

۱- در دیوان کبیر چاپ نولکشور هند (در ص ۳۴) مطلع بدینقرار است :  
از کنار خود بیایم گر شبی من بوی یار چون نگیرم خویش را من دایما اندر کنار؟

۲- دیوان کبیر جلد دوم باهتنام استاد فروزا نفر ، ص ۲۹۶ .

ارباب ذوق در غم تو آرمیده اند از شادی و نعیم دو عالم رمیده اند  
 یکی از غزل‌های شیوای زبان فارسی است و از حیث لفظ و معنی شبیه است  
 به غزلیات بسیاری از استادان مثلاً :

آنها که پای در ره تقوی نهاده اند گام نخست بر سر دنیا نهاده اند<sup>۱</sup>  
 اینان مگر ز رحمت محض آفریده اند کرام جان و انس دل و نور دیده اند<sup>۲</sup>  
 اینان که آرزوی دل و نور دیده اند تنشان مگر ز جان لطیف آفریده اند<sup>۳</sup>  
 آنانکه گوی عشق ز میدان ربوده اند بنگر که وقت کار چه جولان نموده اند<sup>۴</sup>

همینطور آن نصائح که علی همدانی درین غزل ذکر کرده :

راحت ارخواهی بیا بادرد او همراز شو

دولت ارجوئی برو در عشق او جانباز شو

شاید از غزل عطار الهام گرفته باشد که در بحر کوتاه سروده شده است :

ای دل بمیان جان فرو شو کلی بدل جهان فرو شو

گر هیچ در امتحان کشیدت مردانه در امتحان فرو شو<sup>۵</sup>

و اینگونه امثال زیاد است ولی باوجود این همه علی همدانی در اشعار خود ندرت و ابتکار خودش را آشکار نموده است و مانند شاعران عرفانی شعر او دارای سوز و ساز خاصی است که بس دلپذیر است مثلاً این اشعار ملاحظه گردد :

ز حسنت هر کسی هر دم حدیث دیگر آغازد

رخت گر جلوه ای سازد نماند آن حکایتها

جهان از عکس رویش گشته روشن

اگر اکمه نبیند هیچ غم نیست

حجاب تست این هستی موهوم

که هرگز نور با ظلمت بهم نیست

گدائی را که با سلطان رعنا باشدش سودا

دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و چشم تر باشد

۱- عطار: دیوان، ص ۴۸۹. ۲- سعدی: کلیات، ص ۷۲۳.

۳- هام الدین تبریزی: گنج سخن، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- عراقی: کلیات چاپ ۴، ص ۱۱۲. ۵- عطار: دیوان، ص ۴۶۸.

عاشقان عکس رخت در همه اشیا بینند  
 مرسودای تو در سینه هویدا بینند  
 برجان مستمندان داغی زغم نهادند  
 کز سوز او دو عالم در حیرت افتادند  
 طاعت و زهد ریایی را بدان در قدر نیست  
 تحفه ای آنجا نیارد کسی به از سوز و گداز  
 با غم و دردش تو از لذات جسمانی مگو  
 باوجود روضه رضوان تو در گنجن مناز  
 آتش از لطف گستان گشته در پیش خلیل  
 خورده سرودی بقهر از نیم پشه گوشال  
 کشتگان تیغ عشقت زندگان جاودان  
 صید شاهین غمت شاهان ملک بیزوال  
 ای علی لفظ من و ماحق است چو زما بگذری چه ماند؟ حق

باوجود اینکه علی همدانی یک شاعر حرفه ای نبوده و شاید باین هنر توجه مخصوصی نداشته طبع او پرموز و ذوقش عالی بوده و این امر را از انتخاب منطق الطیر که انجام داده و اشعار دیگران که در کتب و رسائل خود آورده است میتوان دریافت. همین ذوق پخته او بوده که در بسیاری از اشعار او مناسبات لفظی و معنوی و صنایع متعدد ادبی بچشم میخورد که علامت آشنائی او با فن شعر و مفاهیم شاعرانه میباشد. آری همان طور که مواوی باوجود این شکسته نفسی که، من ندانم فاعلاتن فاعلات ، اشعاری سروده که بقول جامی : هست قرآن در زبان پهلوی ، علی همدانی هم بعضی از اشعار را عالی سروده است. مثلاً :

باز اوج کبریائی مانده اندر دام کام  
 دام و دانه بر در و خرم بحضرت باز شو  
 گر های قاف قربی بال همت بر گشای  
 در فضای لا مکان باقدسیان همراز شو

در ملامتگه عشاق که دیوان قضاست  
 پاک یوسف جان را ز زلیخا شنوند  
 مصر دل را چوز فرعون هوا پاک کنند  
 صدق موسی هدا از ید بیضا شنوند  
 آب چون از ابر افتد قطره خواندش همه  
 چون به بحر انداخت خود را نام او دریا شود  
 آب حیوان بایدت در ظلمت نا بود شود  
 کآنکه چشم از خود بیوشد چون خضر بینا شود  
 (در مصرع ثانی حرف ض در کلمه خضر را متحرک آورده و فصیحی دیگر هم  
 اینطور استعمال کرده اند و جای ایراد ندارد).

خصوصیت دیگر غزلیات میر سید علی همدانی آهنگ و موزونی آنهاست  
 که بعنوان نغمه و آواز در محفل سماع خواندنی میباشد و در بن جا مخصوصاً آن  
 غزلها که در بحر هزج یا رمل سالم مشتمل شده ، مورد توجه است، و این  
 غزلها بیشتر از آهنگ اشعار سنائی و عطار و مولوی بهره مند است و چون چهل  
 اسرار بانضمام ۱۴ غزل و ۹ رباعی و قطعه میر سید علی همدانی بوسیله اینجانب  
 و خانم دکتر سیده اشرف بخاری ، دانشیار ادب فارسی در دانشکده دولتی  
 فیصل آباد ، پنجاب در اواخر سال ۱۳۴۷ ش و باهتام انتشارات وحید چاپ  
 شده ، و اینک متن و ترجمه و شرح آن بقلم نگارنده بزبان اردو در لاهور در  
 شرف چاپ است ، از نقل امثله زیاد خود داری میکنیم - البته ذکر مختصری از  
 مخمسات خواجه مستانشاه کابلی شاید بیهود نباشد.

#### مخمسات مستانشاه کابلی

حضرت خواجه مستان شاه کابلی صوفی پاکدلی بوده و به امیر سید علی  
 همدانی عقیدت و ارادت خاصی میورزیده است. مستان شاد شاعر هم بوده و در شعر  
 عرفانی او تاثیر اشعار میر سید علی همدانی بچشم میخورد او همه غزلهای میر سید  
 علی همدانی را تحمیس کرده و تضمیناتی در قالب مخمس پرداخته است: او به هر دو  
 مصراع از شعر علی همدانی سه مصراع اضافه کرده است این سه مصراع او در اصل

شرح آن بیت است که بعداً نقل کرده است و بهمین علت این محمسات بنام «شرح چهل اسرار» شهرت دارد و در دیوان اشعار مستان شاه موسوم به «آتشکده وحدت»<sup>۲</sup> هم بچاپ رسیده است. این محمسه‌های جالب یاد آور محمسه‌هایی است که مرحوم ملک الشعراء بهار از اشعار شیخ اجل سعدی شیرازی ترتیب داده است<sup>۳</sup> البته فرق سبک هر دو هم آشکار است. آقای محرم علی چشتی از ارادتمندان خواجه مستان شاه محمسات مذکور را از زبان حضرت مستان شاه شنیده و یاد داشت کرده است - او مجموعه چهل اسرار علی همدانی را در خانقاه معلی کشمیر از مستانشاه یاد گرفته و به بعضی حقائق عرفانی آن پی برده است اینک بعنوان نمونه انتخابی از تضمینات مستان شاه در ذیل نقل میگردد این تضمینات تخمینی است که او برای دو غزل میر سید علی همدانی ترتیب داده و با نقل آن نمونه شعر علی همدانی نیز مذکور میگردد. (در هر دو مورد مصرعهای چهارم و پنجم سروده علی همدانی است) :

۱- آنان که جلوۀ رخ خوب تو دیده اند

سر تا پیسای بهر جهالت دویدند اند

جان داده اند و انده عشقت خریده اند

«ارباب ذوق در غم تو آرمیده اند

از شادی و نعیم دو عالم رمیده اند»

ذره صفت بمهر جمال تو بر پرند

هر دم ز جان بشوق تو صد جامه میدرنند

از عرش و فرش و کرسی و کونین برترند

«حوران خلد را به پیشیزی نمی خرند

۱- شرح چهل اسرار چاپ لاهور ماه ژوئیه، ۱۸۸۸م.

۲- آتشکده وحدت چاپ لاهور، ۱۳۱۵ق.

۳- مثلاً این تضمین بهار از مقطع غزل سعدی که علیه استبداد محمد علی شاه قاجار ترتیب داده ملاحظه گردد :

جز خطا کاری ازین شاه نمیباید خواست      کانچه مادر او بینیم سراسر بخطاست

تا از صفای حسن تو رمزی شنیده اند»  
 از پای تا به سر همه شهیدند چون رطب  
 بیند اگر ز گردش ایام بلعجب  
 نی فید ننگ و نام و نشاندنی نسب  
 «پالوده شکنجه عشقند زان سبب  
 ز آلودگان جیفه دنیا بریده اند»  
 عشاق داشت در غم آن شاه دلپسند  
 بیچاره و نزار و ضعیفند و مستمند  
 در عهد بند عشق جدایند بند بند  
 «از ناز یار و محنت اغیار فارغند  
 چون در سرادقات جلالش رسیده اند»  
 ای شاه ترک و ماه عرب، فتنه عجم  
 رحمی نما بحال ضعیفان پرالم  
 مستان شاه ز هجر بشد لقمه عدم  
 «بر بوی مهرتست علایی رهین غم  
 کاین دولت از ازل بگلش در دمیده اند»  
 ۲- قادر قدرت نمایا لازوالا ذوالجلال  
 جان فشانان جالت فارغ انداز قیل و قال  
 هر دو عالم را نموده بهر وصلت انفصال  
 «ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال  
 والهان حضرتت را از خود و جنت ملال»  
 از ظهور صافیانت گشته اوصاف ملک  
 نیست جز توصیف ایشان جمله اصناف ملک  
 چون سلیمان زمانه هر یک اطراف ملک  
 «عارفات وصف تو مغبوط اشرف ملک  
 مدبران درگهت سر گشته تیه ضلال»



بهره ور از خوان عدلت آمده زشت و جمیل  
 گوسفندی گشته قربانی بجای اسمعیل  
 آمد از امر تو موسی را چومیدان رود نیل  
 «آتش از لطف گستان گشته در پیش خلیل  
 خورده نمرودی بقهر از نیم پشه گوشال»  
 گنگ شد در عظمت ذاتت زبان قدسیان  
 می سرایند ما عبدنا جمله پیغمبران  
 گشته اند العجز گویان در صفات انس و جان  
 «طوطیان طارم علوی برآورده زبان  
 نعره های ما عرفناک ای قدیم ذوالجلال»  
 آدم و نوح و حوا در طره ات گردیده صید  
 گشته از عشق رخت یعقوب را چشمش سفید  
 خاک بستان رهت موسی و عیسی عمرو و زید  
 «باده نوشان غمت داوود و معروف و جنید  
 جان فروشان درت عار و سلمان و بلال»  
 پادشاهها بی نظیرا لازوالا، جاودان  
 آتش عشقت فکنده در میان خانمان  
 دادمستانشه ز عشقت عاقبت روح روان  
 «در تمنای خیالت شد علایی جان فشان  
 تا چه خواهد برد آخر زین تمنای محال»<sup>۱</sup>

۱- متاسفانه احوال مستانشاه کابلی معلوم نشد و از آتشکده وحدت (ص ۳۶۶) فقط این  
 قدر معلوم میشود که در سال ۱۲۸۴ ق از کابل به پشاور آمده و سپس به کشمیر رفته  
 و این خمسات را در مسجد شاه همدان ساخته است (ص ۳۷۰) شاعر ناسی فارسی،  
 غلام قادر گرامی، جالندری (م ۱۹۲۷ م)، در توصیف مستان شاه کابلی تصاییدی  
 سروده است.

## فهرست برگزیده منابع و مأخذ

### (الف) بزبان فارسی - عربی و اردو

- ۱- آئین اکبری (۳ بخش در یک مجلد) ، ابوالفضل علامی اکبر آبادی ، نولکشور ، ۱۸۹۳ م.
- ۲- آب کوثر (اردو) ، مرحوم دکتر شیخ محمد اکرام ، لاهور ، ۱۹۶۵ م.
- ۳- آتشکده آذر ، بخش نخست با تعلیقات دکتر سید حسن سادات ناصری ، تهران ، ۱۳۳۶ ش.
- ۴- آتشکده وحدت ، (بخشی از دیوان مستان‌شاه کابلی) ، باهتام محرم علی چشتی ، لاهور ، ۱۳۱۵ ق.
- ۵- احوال و آثار و افکار شاه نعمت الله ولی کرمانی ، (پایان نامه دکتر) ، دکتر حمید فرزام ، معمارپور ، ۱۳۳۸ ش.
- ۶- احوال و آثار و سبک اشعار ملا محمد طاهر غنی کشمیری ، دکتر ریاض احمد شیروانی ، سرینگر ، ۱۹۶۹ م.
- ۷- احیاء علوم الدین ، (المجلد الثالث) امام ابو حامد غزالی ، مصر ، ۱۳۵۲ ق.
- ۸- اخبار الاخیار . . . ، شیخ عبدالحق محدث دهلوی ، خطی شماره ۵۳۰۳ ، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۹- اخلاق ناصری ، خواجه نصیرالدین طوسی ، بامقدمه وحید دامغانی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش.
- ۱۰- اردو دائرة المعارف اسلامیة ، جلد ۱ و ۲ و ۳ ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۲۱-۲ م.
- ۱۱- ارزش میراث صوفیه ، دکتر عبدالحسین زرین کوب ، تهران ، ۱۳۴۴ ش.

---

۱- در این فهرست غالب نسخه های خطی و عکسی و نیز کتب و رسائل میرسید علی همدانی که در باب دوم این رساله مذکور گردیده ، نیامده است.

- ۱۲- البشری بالحسنى، (شرح المودة في القربى و اهل العبا) سيد ابوالقاسم تقى رضوى قمى لاهورى، چاپ دوم، لاهور، ۱۳۱۷ق.
- ۱۳- ارمغان خانقاه، محمد تقى رنجبر اصفهانی، قم، ۱۳۴۰ش.
- ۱۴- از سعدى تاجامى، ترجمه و تحشیه جلد سوم تاريخ ادبيات ايران (تأليف برون) استاد على اصغر حكمت چاپ دوم، ۱۳۳۹ش.
- ۱۵- اسناد و مكاتبات تاريخى ايران، (از تيمور تا شاه اسماعيل صفوى)، جمع آورى دكتور عبدالحسين نوایى، تهران، ۱۳۴۱ش.
- ۱۶- اشاعت اسلام در كشمير (اردو) سليم خان گمى، پيشاور، ۱۹۶۴م.
- ۱۷- اصطلاحات الصوفية عبدالرزاق كاشانى، كلكته (چاپ سنگى)، ۱۸۴۵م.
- ۱۸- الاصول العشرة نجم الدين كبرى، خطى شماره ۸۸۱-۳۲۵، كتابخانه مركزى.
- ۱۹- الفصول الفخرية في اصول البريه سيد جمال الدين احمد حسنى باهتام محدث ارموى، تهران، ۱۳۴۶ش
- ۲۰- امثال و حكم جلد سوم مرحوم علامه على اكبر دهخدا، تهران، (چاپ دانشگاه)
- ۲۱- المودة في القربى و اهل العبا مير سيد على همدانى (چاپ سنگى)، بمبئى، ۱۳۱۰ق.
- ۲۲- اوراد فتحيه مير سيد على همدانى، چاپ لكهنو، كانپور و لاهور.
- ۲۳- ايران صغير يا تذكرة شعراى پارسی كشمير، دكتور خواجه عبدالحميد عرفانى، تهران، ۱۳۳۵ش.
- ۲۴- بابرنامه يا واقعات بابرى، (ترجمه فارسی تزك بابرى) مترجم عبدالرحيم خانخانا، بمبئى، ۱۳۰۸.
- ۲۵- بزرگان و سخن سرايان همدان ج ۱، دكتور مهدى درخشان، تهران، ۱۳۴۱ش.
- ۲۶- پارسی سرايان كشمير دكتور گ.ل. تيكو، تهران، ۱۳۴۲ش.
- ۲۷- پاكستان مين فارسی ادب، ج ۱ (اردو) دكتور ظهورالدين احمد، لاهور،

- ۰م۱۹۶۴
- ۲۸- تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، قسمت اول ، دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ دوم ، تهران.
- ۲۹- تاریخ حسن ج ۱ و ۲ تالیف پیر غلام حسن کهویهامی بتصحیح و تحشیه پرفسور صاحبزاده حسن شاه ، سری نگر ، ۱۹۵۵م.
- ۳۰- تاریخ راقم میرسید شریف راقم (تألیف در ۱۱۱۳ هـ ق) خطی ۱۲۲ ب کتابخانه دانشکده ادبیات (اخیرا چاپ هم شده است).
- ۳۱- تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی ، ملا محمد قاسم هندو شاه ، نولکشور ، ۱۲۸۱ ق.
- ۳۲- تاریخ مسلمانان پاکستان و هند (اردو) ۲ مجلد، سید هاشمی فرید آبادی ، کراچی ، ۱۹۵۱-۱۹۵۳.
- ۳۳- تاریخ کشمیر ناراین کول خطی شماره ۵۳۲۷ ، کتابخانه مرکزی دانشگاه.
- ۳۴- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی (۲ جلد) مرحوم سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش.
- ۳۵- تجارب السلف محمد بن فخرالدین هندو شاه نخجوانی چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۴ ش.
- ۳۶- تحایف الابرار یا تاریخ کبیر (جلد اول) ابو محمد حاجی محی الدین مسکین امرتسری ، امرتسر ، ۱۳۲۲ ق.
- ۳۷- تحقیق در نظم و نثر فرقه ذهبیه . . . (پایان نامه دکتری) دکتر اسد الله خاوری ، ۱۳۳۶ ش.
- ۳۸- تذکره شعرای پنجاب ، از سرهنگ خواجه عبدالرشید ، کراچی ، ۱۹۶۷ م.
- ۳۹- تذکره الاولیاء دو جلد ، شیخ عطار نیشابوری ، بتصحیح مرحوم علامه قزوینی ، تهران ، ۱۳۳۶ ش.



- تهران ، ۱۳۳۳ ش.
- ۵۷- خزینة الاصفیاء (دو جلد) مفتی غلام سرور لاهوری ، نولکشور ، ۱۲۸۴ ق.
- ۵۸- دائرة المعارف آریانا ، جلد سوم کابل ، افغانستان ، ۱۹۵۶ م.
- ۵۹- دائرة المعارف اسلامی ، (بفارسی) جلد اول ، (الف تا س) تهران ، ۱۳۴۵ ش.
- ۶۰- دانشوران خراسان غلامرضا ریاضی ، تهران ، ۱۳۳۶ ش.
- ۶۱- درویش نامه یا درویشیه میر سید علی همدانی (جزو مجموعه رسائل) خانقاه احمدیه ، شیراز ، ۱۳۳۸ ش.
- ۶۲- دفتر کتابخانه ایا صوفیا (فهرست کتب) مرتبه ابوالمسعود ، استانبول ، ۱۳۵۴ ق.
- ۶۳- دیوان ابن فارض ، بیروت لبنان ، ۱۹۵۷ م.
- ۶۴- دیوان اشعار ملک الشعراء بهار ، (جلد اول) امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۳۵ ش.
- ۶۵- دیوان حافظ شیرازی به تصحیح علامه قزوینی و دکتر غنی تهران ، ۱۳۲۰ ش.
- ۶۶- دیوان حکیم سنائی غزنوی بتصحیح استاد مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۴۱ ش.
- ۶۷- دیوان فرخی سیستانی جمع آوری مرحوم علی عبدالرسولی ، تهران ، ۱۳۱۱ ش.
- ۶۸- دیوان فریدالدین عطار نیشابوری چاپ سوم به تصحیح استاد سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۹ ش.
- ۶۹- دیوان کبیر مولانا جلال الدین بلخی رومی ، نولکشور ، هند ، ۱۹۲۴ م.
- ۷۰- ذخیره الملوک میر سید علی همدانی بمبئی (چاپ سنگی) ، بهاولپور ،

- ۷۱- ذخیره الملوک میر سید علی همدانی ، باهتام نیاز علی خان ، امرتسر ، ۱۳۲۱ق.
- ۷۲- رسائل خواجه عبدالله انصاری وحید دستگردی ، تهران ، ۱۳۱۹ش.
- ۷۳- رود کوثر (اردو) دکتر شیخ محمد اکرام چاپ سوم ، لاهور ، ۱۹۵۸م.
- ۷۴- روضات الجنان و جنات الجنان ، جلد اول و دوم ، بتصحیح و تحشیه جعفر سلطان القرائی ، تهران ، ۱۳۴۴ش ، ۱۳۴۹ش.
- ۷۵- ریاض العلماء و حیاض الفضلا میرزا عبدالله آفندی ، خطی شماره ۵۳ب ، دانشکده ادبیات ، تهران.
- ۷۶- ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب (جلد دوم) محمد علی مدرس تبریزی ، تبریز ، ۱۳۲۸ش.
- ۷۷- زاد العقبی یا جامع السلاسل (ترجمه اردو از المودة فی القربی و اهل العبا) مید شریف حسین سبزواری ، لاهور ، ۱۹۶۱م.
- ۷۸- سرچشمه تصوف در ایران شادروان سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۴۴ش.
- ۷۹- سفر نامه ابن بطوطه (ترجمه فارسی) ، محمد علی موحد ، تهران ، ۱۳۲۷ش.
- ۸۰- شرح کتاب التعرف ، جلد اول ، ابو ابراهیم اسمعیل مستملی بخاری ، تصحیح و تحشیه دکتر بهین دارائی (پایان نامه) ، ۱۳۴۰ش.
- ۸۱- شرح احوال و آثار و افکار ، علاء الدوله سمغانی ، از سید مظفر صدر ، تهران ، ۱۳۳۴ش.
- ۸۲- شرح چهل اسرار (مخمسات) مستان شاه کابلی ، لاهور ، ۱۸۸۸م.
- ۸۳- طرائق الحقائق معصوم علی شیرازی ، ج ۳ ، باهتام دکتر محمد جعفر محجوب ، تهران ، ۱۳۴۱ش.
- ۸۴- فرقه نور بخشیه (پایان نامه) آقای دکتر ناصرالدین شاه حسینی ، ۱۳۲۸ش
- ۸۵- کشمیر : ادب و ثقافت از سلیم خان گمی (اردو) وزارت اطلاعات دولت

- پاکستان ، کراچی ، ۱۹۶۳ م.
- ۸۶- فهرست کتب و نسخ خطی عربی و فارسی در کتابخانه فرهنگستان تاشکند (بزبان روسی در ۵ جلد با یک ضمیمه) ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸ م.
- ۸۷- فهرست کتب و نسخ عربی و فارسی در کتابخانه فرهنگستان تاجیکستان (بزبان روسی) جلد اول ، ۱۹۶۴ م.
- ۸۸- فهرست مشروح بعضی از نفیسه قلمیه مخزونه کتابخانه آصفیه (دو جلد) ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۵۷ ق.
- ۸۹- فهرست مفصل مخطوطات فارسی کتابخانه عمومی پنجاب ، مرتبه منظور حسن عباسی ، لاهور ، ۱۹۶۳ م.
- ۹۰- فهرست نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی ، جلد ۴ و ۶ و ۷ مشهد.
- ۹۱- فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، جلد ۱۵ محتوی خلاصه چهارده جلد اول تألیف آقای محمد تقی دانش پژوه ، ۱۳۴۶ ش.
- ۹۲- فهرست نسخ خطی کتابخانه دانشکده ادبیات تهران ، ۱۳۴۴ ش.
- ۹۳- فهرست نسخ خطی کتابخانه دانشکده ادبیات اهدائی استاد علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۴۱ ش.
- ۹۴- فهرست نسخ خطی کتابخانه دانشکده ادبیات اهدائی خاندان امام جمعه کرمانی ، ۱۳۴۴ ش.
- ۹۵- فهرست نسخ خطی ، کتابخانه مجلس شورایی ، جلد ۴ ، تهران ، ۱۳۳۵ ش.
- ۹۶- فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی وزارت فرهنگ و هنر ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۴۳ ش.
- ۹۷- فهرست نسخ خطی مدرسه عالی سپهسالار در سه مجلد ، تهران.
- ۹۸- فهرست کتب الفارسیة الموجودة بالمکتبة الخدیویة المصریة ، قاهره ، ۱۳۰۶ ق.
- ۹۹- فهرست نسخ قلمی (عربی ، فارسی ، اردو) سبحان الله اورنتل لائبریری ،



- مرتبۀ سید کامل حسین ، علی گر ، ۱۹۲۹ م.
- ۱۰۰- قاموس المشاهیر دو مجلد مولوی نظام الدین بدایونی ، بدایون (هند) ، ۱۹۲۴ م.
- ۱۰۱- قرآن مجید با کشف آیات بهمت فضلی حوزۀ علمیه قم ، تهران ، ۱۳۳۷ ش.
- ۱۰۲- قوت القلوب در دو مجلد از ابو طالب مکی ، مصر ، ۱۳۱۰ ق.
- ۱۰۳- کلیات اقبال لاهوری چاپ دوم با مقدمه احمد سروش ، تهران ، ۱۳۵۲ ش.
- ۱۰۴- کلیات شمس یا دیوان کبیر از مولوی (ج ۲) بتصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر تهران ، ۲۳۷ ش.
- ۱۰۵- گلزار کشمیر ، نوشته دیوان کرپا رام ، لاهور ، ۱۸۷۰ م.
- ۱۰۶- گلدستہ کشمیر از هرگوپال خسته ، لاهور ، ۱۸۸۲ م.
- ۱۰۷- گنجینہ توحید احمد خوشنویس عماد و دیگران ، تهران ، ۱۳۳۷ ش.
- ۱۰۸- لوامع جامی باہتمام استاد حکمت آل آقا ، تهران ، ۱۳۴۱ ش.
- ۱۰۹- مبداء و معاد صدرالدین شیرازی ، باہتمام ابراہیم طباطبائی ، تهران ، ۱۳۱۴ ش.
- ۱۱۰- مجالس العشاق منسوب بہ امیر سلطان حسین گورکانی ، نولکشور ہند ، ۱۸۹۷ م.
- ۱۱۱- مجالس المؤمنین (دو مجلد) قاضی نور اللہ شوشتری ، تهران ، ۱۲۷۵- ۱۲۷۶ ق.
- ۱۱۲- مجمع النقائق سراج الدین علی خان آرزو خطی ، کتابخانہ دانشگاه پنجاب
- ۱۱۳- مجمل فصیحی (۳ مجلد) فصیح احمد خوافی هروی بتصحیح محمود فرخ ، مشهد ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۴۱ ش.
- ۱۱۴- مجموعہ انہار جاریہ باہتمام احمد وحید الاولیاء ، شیراز ، ۱۳۴۱ ش.
- ۱۱۵- محمد (ص) پیغمبری کہ از نو باید شناخت تألیف ک- و گیورگیو ، ترجمہ فارسی ذبیح اللہ منصوری ، تهران
- ۱۱۶- مخبرالواصلین ابو عبداللہ محمد فاضل ترمذی اکبرآبادی ، خطی شبارہ

۳۳۵. کتابخانه پتنه (هند).
- ۱۱۷- مستورات یا منقبة الجواهر تألیف حیدر بدخشی، خطی شماره ۵۸۸ و ۶۱۹ کتابخانه خانقاه احمدی تهران.
- ۱۱۸- مسلم ثقات هندوستان مین (اردو) مرحوم عبدالحمید سالک، لاهور، ۱۹۵۷م.
- ۱۱۹- مشاهیر کشمیر (اردو) مرحوم محمد دین فوق، لاهور، ۱۹۳۰م.
- ۱۲۰- معجم البلدان المجلد الثاني والرابع، بیروت، ۱۹۵۶م.
- ۱۲۱- مکتب شیخ نجم الدین کبری (پایان نامه دردو مجلد) دکتر ابوالقاسم سلامیان، ۱۳۴۱ش.
- ۱۲۲- منطق الطیر شیخ عطار نیشابوری به تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، تبریز، ۱۳۳۷ش.
- ۱۲۳- منهاج العارفين مير سيد علي همداني به اهتمام نیاز علی خان (ضمیمه ذخیره الملوک)، امرتسر، ۱۳۲۲ق.
- ۱۲۴- نجوم السماء فی تراجم العلماء از میرزا محمد علی کشمیری لکهنو، ۱۳۰۳ش.
- ۱۲۵- نزہة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر، ج ۲، مرحوم عبدالجی دکنی حیدر آباد دکن، ۱۳۵۰ق.
- ۱۲۶- نفحات الانس من حضرات القدس مولانا جامی به تصحیح مهدی توحید - پور، تهران، ۱۳۳۶ش.
- ۱۲۷- نقش پارسی بر احجار هند چاپ دوم، استاد علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۲ش.
- ۱۲۸- نگارستان کشمیر از قاضی ظهور الحسین سیوهاروی، دهلی، ۱۳۵۲ق.
- ۱۲۹- نهج الملوک (ترجمه اردو از ذخیره الملوک)، مولوی غلام قادر، لاهور، ۱۳۳۳ق.
- ۱۳۰- واقعات کشمیر یا تاریخ اعظمی خواجه محمد اعظم، لاهور، ۱۳۰۳ق.
- ۱۳۱- هفت اقلیم (جلد دوم)، امین احمد رازی باهتنام جواد فاضل، تهران، (س ن).



## فهرست آیات قرآن مجید (به ترتیب سورها)

سوره	متن آیه و شماره آن
الفاتحة	۲- الحمد لله رب العالمين.
البقرة	۸- ومن الناس من يقول امنا بالله و باليوم الاخر . . . ۱۶- اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى . . . ۱۰۶- ما نمسخ من آية او ننسها نأت بخير منها ۱۱۵- والله المشرق والمغرب فايما تولوا فثم وجه الله ۱۵۲- فاذكروني اذكركم واشكروا لي ولا تكفرون. ۱۵۶- الذين اذا اصبتهم مصيبة قالوا انا لله ۱۶۴- ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار ۱۷۸- يا ايها الذين امنوا كتب عليكم القتال في القتلى ۲۱۷- يستلونك عن الشهر الحرام قتال فيه. قل قتال فيه كبير ۲۲۱، ۲۲۲- ولا تنكحوا المشركت حتى يؤمن . . . ۲۳۳- والولدت يرضعن اولدهن حولين كاملين ۲۴۰- والذين يتوفون منكم و يذرون ازوجا ۲۵۶، ۲۵۷- لا اكراه في الدين . . . هم فيها خلدون. آل عمران ۵- ان الله لا يخفى عليه شىء في الارض ولا في السماء ۸- ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة ۱۴- زين للناس حب الشهوات من النساء والبنين . . . ۳۱- قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ۱۳۵- والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله ۱۹۱- الذين يذكرون الله قيبا و قعودا النساء ۱۵- والتي ياتين الفاحشة من نساءكم فاستشهدوا عليهن ۳۱- ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم . . .

- ٤٣- يا ايها الذين امنوا لاتقربوا الصلوة وانتم سكرى  
 ١٠٣- و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم  
 معك . . .
- ١٣٢- والله ما في السموات و ما في الارض و كفى بالله وكيلا.  
 ١٣٦- يا ايها الذين امنوا امنوا بالله و رسوله  
 ١٧١- يا اهل الكتب لاتغلو في دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق.
- البائدة  
 ٤٥- و كتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين  
 ٥٤- يا ايها الذين امنوا . . . ولا يخافون لومة لائم
- الانعام  
 ١١٥- و تمت كلمت ربك صدقا وعدلا . . .  
 ١٢١- ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه وانه لفسق و ان  
 الشياطين . . .
- الاعراف  
 ١٨- قال اخرج منها مذؤما مدحورا لمن تبعك منهم  
 ٢٧- يبني ادم لا يفتننكم الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة  
 ٥٥- ادعوا ربكم تضرعا و خفية انه لا يحب المعتدين . . .
- ١٤٧- والذين كذبوا بايتنا و لقاء الاخرة حبطت اعمالهم  
 ١٧٥- و اتل عليهم نبا الذي اتيناه آياتنا فانسلخ منها  
 ١٨١- و ممن خلقنا امة يهدون بالحق و به يعدلون
- ٢٠٥- و اذ كر ربك في نفسك تضرعا و خيفة و دون الجهر من القول  
 ١٧- فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم و مارميت اذرميت . . .
- الانفال  
 ٧٤-٧٥- والذين امنوا و هاجروا و جاهدوا . . . ان الله بكل شئ  
 عليم . . .
- التوبة  
 ٥-٦- فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين . . . قوم لا يعلمون  
 ٢٣- يا ايها الذين امنوا لاتتخذوا اباؤكم و اخوانكم اولياء ان  
 استحبوا . . .
- ٢٨- يا ايها الذين امنوا انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد  
 الحرام.

- ٣٤- يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا من الاحبار والرهبان لياكلون  
اموال الناس.
- ٤١- انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باسوالكم و انفسكم في سبيل الله
- ٧٣- يا ايها النبي جاهد الكفار والمنفقين واغلب عليهم . . .
- ٩١- ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما  
ينفقون حرج.
- ٨-٩- ان الذين لا يرجون لقاءنا و رضوا بالحياة الدنيا . . . بما  
كانوا يكسبون.
- ٥٦- يا ايها الناس قد جائكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور . . .
- ٦٣- الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون.
- ١٥-١٦- من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها . . . ما كانوا يعلمون.
- ٢٠-٢١- اولئك الذين خسروا . . . في الآخرة هم الاخسرون.
- ٥٦- انى توكلت على الله ربي وربكم و ما من دابة الا هو آخذ  
بناصيتها.
- ١٠٨-١٠٧- خلدين فيها ما دامت السموات والارض الا ماشاء ربك.
- ٤- اذ قال يوسف لايه يابت انى رايت احد عشر كوكبا والشمس  
والقمر.
- ٢١- وقال الذى اشتراه من مصر لامراته . . . والله غالب على امره.
- ٥٣- و ما ابرى نفسى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي.
- ١٠٠- و رفع ابويه على العرش و خرواله سجدا و قال يابت هذا  
تاويل . . .
- ٤٨- يوم تبدل الارض غير الارض والسموات و برزوا لله الواحد  
القهار.
- ٢٨-٢٩- و اذ قال ربك للملائكة . . . فقعو له سجدين.
- ٩٠- ان الله يامر بالعدل والاحسن و ايتاء . . . لعلكم تذكرون.
- ٩٦- ما عندكم ينفد و ما عند الله باق . . .

- الاسراء  
٤١- و لقد صرفنا في هذا القرآن ليعذروا و ما يزيدهم الا نفورا.  
٤٤- تسبيح له السموات السبع والارض و من فيهن.  
٧٥- اذا لاذنك ضعف الحيوة و ضعف الهات . . .  
٨٢- و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين. . .  
٨٥- و يسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي . . .  
٩٩- اولم يروا . . . فابي الظالمون الا كفورا . . .  
١٠١- ولا تجهر بصلاتك . . .
- الكهف  
١٨- تحسبهم ايقاظا و هم رقاد . . .  
٢٨- و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشى.  
٦٥- فوجدا عبدا من عبادنا آتينه رحمة من عندنا و علمنه من لدنا علما
- طه  
١٢- انى انا ربك فاخلع نعليك . . .  
٢٥ الى ٢٩- قال رب اشرح لى صدرى و يسر لى امرى و احلل عقدة من لساني . . .
- ٤٧- فاتياه فقولا انارسلوك . . . والسلام على من اتبع الهدى.  
١٢٨- افلم يهدلهم كم اهلكنا قبلهم من القرون.. ان فى ذلك لايات لاولى النهى.  
١٣٠- فاصبر على ما يقولون . . و اطراف النهار لعلك ترضى.  
١٠٧- و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين . . .
- الانبياء  
٤١- الذين ان مكنتهم فى الارض اقموا الصلوة واتوا الزكوة . . .  
٣١- . . . و توبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون لعلكم تفلحون.  
٣٢- و انكحوا الا يامى منكم والصلحين من عبادكم و امائكم. . .  
٣٥- الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح  
٣٧- رجال لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله . . .
- الفرقان  
٧٠- الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئك . . .  
الشعراء  
٢٢٨- . . . و سيعلم الذين ظلموا اى متقلب ينقلبون.

- النمل ٥٩- قل الحمد لله وسلم على عباده الذين اصطفى . . .
- العنكبوت ٦٩- والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا . . .
- الروم ٧- يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا وهم بالآخرة هم غفلون.
- ١٨ الى ٢٢- وله الحمد . . . و من آيته خلق السموات والارض و اختلف  
السموات . . .
- السجدة ١٣- ولو شئنا لآتينا كل نفس هديها . . لاملان جهنم.
- الاحزاب ٤٥- يا ايها النبي انا ارسلتك شهيدا و مبشرا و نذيرا.
- ٧١- يصلح لكم اعمالكم و يغفر لكم ذنوبكم . . .
- يس ٦٠-٦١ بينى ادم ان لاتعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين و ان  
اعبدوني . . .
- الصافات ١٦٢- ما اتم عليه بفاتنين
- ١٦٤- و ما منا الاله مقام معلوم.
- الزمر ٦٧- و ما قدروا الله حق قدره . . سبحانه و تعالى عما يشركون.
- ٦٩- و اشرفت الارض بنور ربها و وضع الكتب و جاى بالنبیین...  
٥٤- الا انهم فى مرية من لقاء ربهم الا انه بكل شىء محيط.
- الشورى ٢٣- ذلك الذى . . قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فى القربى  
٤٩- . . . الله ملك السموات والارض . . . انه علم قدير.
- ٥٢- و كذلك او حينما اليك . . . و انك لتهدى الى صراط مستقيم
- الزخرف ٣٢- اهم يقسمون رحمت ربك . . و رحمت ربك خير مما يجمعون.
- الجاثية ٢- هذا بصائر للناس وهدى و رحمة لقوم يوقنون.
- الاحقاف ٢- و يوم يعرض الذين كفروا . . . فالיום تجزون عذاب الهون.
- الفتح ١٥- ان الذين يباعدونك انما يباعدون الله يدالله فوق ايديهم.
- الحجرات ٢- يا ايها الذين آمنوا لاترفعوا اصوتكم فوق صوت النبى
- ١٢- يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم.
- ق ٢٢- لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك  
اليوم حديد.



- الذاريات ٥٥- و ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين.
- ٥٦- و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون.
- النجم ١٧- ما زاغ البصر و ما طغى.
- الرحمن ٤- علمه البيان.
- الواقعة ٥٦- هذا نزلهم يوم الدين.
- ٨٥- و نحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون.
- الحديد ٣-٤- هو الاول والاخر والظاهر والباطن. . . والله بما تعملون بصير
- ٧- امنوا بالله ورسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه . . .
- المجادلة ١٩- استحوذ عليهم الشيطان فانسهم ذكر الله . . .
- ٢- ان الذين يحادون الله ورسوله اولئك في الاذلين
- الحشر ٨- للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم و اموالهم. . .
- الجمعة ٥- ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم.
- المنافقون ٩- يا ايها الذين امنوا لاتلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله . . .
- التحريم ٨- يا ايها الذين امنوا توبوا الى الله توبة نصوحا . . .
- ٩- يا ايها النبي جهد الكفار والمنفقين و اغلظ عليهم.
- المزمل ٢- ان ربك يعلم انك تقوم ادنى من ثلثي الليل و نصفه و ثلثه...
- المدثر ٢٨- كل نفس بما كسبت رهينة . . .
- الانسان (الدهر) :
- ٢٥- و ذكر اسم ربك بكرة و اصيلا . . .
- عبس ٣٤-٣٥- يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه . . .
- التكوير ٦٦-٢٧- فاین تذهبون ان هو الا ذكر للعلمين . . .
- البروج ١٢- ان بطش ربك اشديد . . .
- ١٥-١٦- ذوالعرش المجيد فعال لما يريد.
- ٢- بل هو قرآن مجيد.

الفجر ٦ الى ١٣- الم تركيف فعل ربك بعاد . . . فصب عليهم ربك سوط عذاب . . .

الشمس ٩-١٠- قد افلح من زكيتها و قد خاب من دسيها  
العصر همم آيات : والعصر.. . وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر...  
الاخلاص همم آيات : قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد.

الناس ٢ تا ٦- الخناس الذى يوسوس فى صدور الناس من الجنة والناس.

باب سوم

رسالہ فتویہ

بقلم میر سید علی ہمدانی

با مقدمہ و مقابلہ نسخ و تعلیقات و ہیوست ہا



## فصل اول

### مقدمه ای دربارهٔ «فتوت»

#### معنی و ماصود فتوت

فتوت لغتی عربی است که به معنی «جوانی» و «زمان شباب» و «حرکات مناسب دوران جوانی» می باشد. این لغت از «فتی» مشتق شده است که معنی جوان و گاهی خدمتکار یا همراه می دهد و هم به صورت مفرد و تشبیه و جمع هشت بار در قرآن مجید و در هر سه معنی فوق الذکر آمده است<sup>۱</sup> و هم قبل از نزول قرآن مجید در ادبیات عرب وجود داشته است. با این همه ، کلمه «فتوت» لغتی متأخر است و در قرآن مجید یا ادب جاهلیت عرب دیده نمیشود<sup>۲</sup> در زبان فارسی معادل «فتی» و فتوت به ترتیب «جوانمرد» و «جوانمردی» است و این دو لغت فارسی در کتب عربی هم دیده می شود.

کلمه «فتی» به صورت اصطلاح مخصوص قبل از اسلام هم در میان عربها بکار می رفته است و شخصی را باین لقب می شناختند که بعقیده ایشان در اخلاق و انسانیت و فضیلت به کمال میرسید یا لا اقل دارای دو صفت سخاوت

---

۱- قرآن مجید: سورة النساء آیه ۲۵ ، سورة يوسف آیات ۳۰ ، ۳۶ ، ۶۲ ، سورة كهف آیات ۱۰ ، ۱۳ ، ۶۳ و سورة انبیاء آیه ۶۰ .

۲- کتاب الفتوة ابن المعمر ، ص ۱۳۰-۱۳۸ ، مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال چهارم

و شجاعت (که عرب‌ها بزرگ می‌شمردند) بود. این قتی تا جائی داد سخاوت و ایثار میداد که خود زیر بار قرض و فقر و تنگدستی میرفت چنان که در جنگ و - حرب و ضرب نیز تا آخرین حد امکان داد شجاعت میداد و جان عزیز را فدای دیگران میکرد<sup>۱</sup> از جمله «فتیان شجاع» که در دوره جاهلی بسیار معروف بودند، عنتره بن شداد و عمرو بن عبدود میباشند که هر دو در جنگ‌های اسلامی بدست شاه مردان حضرت علی(ع) کشته شدند نمونه ای دیگر از نوع «قتی» در عهد جاهلی را در شخصیت حاتم طائی<sup>۲</sup> میتوان مشاهده کرد ولی روایات مربوط به وی، بیشتر دارای جنبه‌های افسانه‌ای است تا تاریخی. البته او نمونه «قتی» در ادبیات قدیم عرب است زیرا هم سخی بود و هم جنگجو و هم مخلص بدیگران و داستانهای شیوای مربوط به او و خانواده او در ادبیات فارسی نیز منعکس گردیده است.<sup>۳</sup>

۱- کتاب الفتوة ابن المعمر، ص ۵، لغت نامه دهخدا شماره ۷۹، ص ۵۹. بعضی‌ها تحمل شدايد جنگ را خصوصیت سوم «قتی» شمرده‌اند ولی لفظ شجاعت این معنی را نیز می‌رساند و لازم نیست که آنرا جداگانه ذکر کنیم نیز ر. ک وحید شماره ۷ سال ۱۳۴۷ ش، ص ۶۲۶.

۲- حاتم بن عبدالله بن سعد طائی که در کرم و فروسیت و جوامردی و شعر معروف است در حدود سال ۵۷۵ م فوت کرده است (از سعدی تا جامی: حاشیة استاد حکمت، ص ۵۳۵).

۳- چنانکه چند حکایت از جوامردی حاتم را شیخ اجل سعدی در «بوستان» به رشته نظم در کشیده است:

(الف) درباره کرم و سخا و جوامردی حاتم طائی مردمان به سلطان روم سخنان بسیار گفتند و اطلاع دادند:

که همتای او در کرم مرد نیست چو اسبش بچولان و ناورد نیست

سلطان روم برای اطلاع از صحت و سقم این سخنان کسی را به دیار حاتم فرستاد تا به دیدارش رود و از او تقاضا کند که اسب معروف خویش را به وی دهد. وقتی قاصد بر حاتم وارد شد حاتم در صدد پذیرائی از وی برآمد. و چون نخست از قصد مهان اطلاعی نداشت و از طرفی هم چیزی برای پذیرائی از وی در اختیارش نبود، ناچار همان اسب بقیه پاورقی در صفحه بعد

### فرق فتوت اسلامی با «فتوت» قبل از اسلام

چون محک و معیار اخلاق و آداب در دوره جاهلیت میان عربها به نحو دیگری بود، بنا بر این تمام آنچه که «فتیان» آن دوره می کردند، بعد از اسلام نمیتوانستند بدان ادامه دهند (مثلاً شرابخواری و اعمال دیگری که بعد از اسلام ممنوع گردید) و این امر نه فقط فتوت قبل از اسلام را از فتوت اسلامی جدا می کند بلکه فتوت اسلامی را از فتوت اقوام و ملل دیگر نیز مشخص و ممتاز میسازد.<sup>۱</sup> ولی چون عناصری از فتوت اعراب پیش از اسلام و نیز عیاری باستانی

محبوب و گرانبهای خود را کشت و طعام ساخت و به وی خوراند و بعد که از تقاضای سلطان روم در مورد آن اسب آگه شد سخت ملول گشت و ما وقع را به اطلاع قاصد رسانید و سلطان روم هم از کرم واقعی حاتم آگه شد:

خبر شد بروم از جوانمرد طی هزار آفرین گفت بر طبعم وی

(ب) پادشاه یمن از شهرت جوانمردی حاتم با وحسادت و عداوت میوزید تا جائی که کسی را مامور کشتن او کرد این شخص کینه جو از روی اتفاق و حادثه، راه خود را گم کرده وارد منزل حاتم شد و بدون آن که وی را بشناسد، ماموریت خود را برای او بیان نمود. و حاتم با خوشحالی تمام، شخص خود را بآن مامور شناساند و از او تقاضا نمود که سرش را ببرد و برای پادشاه یمن ببرد ولی آن مرد با دیدن اخلاق حاتم طائی از این ماموریت خجل شده و برگشت.

(ج) دختر حاتم هم به روش پدرش عمل می کرد و زبانی که در غزائی بدست مسلمانان اسیر افتاد و حضرت رسول (ص) دستور به رهائی او صادر فرمود، او رهائی را با این شرط قبول کرد که همه یارانش را نیز رها کنند:

مروت نبینم رهائی ز بند بتنها و یار اتم اندر کمند

(بوستان: باب دوم، ص ۲۸۴ تا ۲۸۷ از کلیات و نیز ر - ک تاریخ ادبیات عرب تالیف پرفسور نکلسون، ص ۸۵ تا ۸۷ - درباره جوانمردی حاتم طائی، جويا تبریزی -

م ۱۱۸۱ ق - هم یک مثنوی سروده است ر - ک دیوان جويا، ص ۱۱۹-۲۰۵).

۱- صاحب کتاب الفتوة، ص ۱۷۸، میفرماید که هر آن کار که با آن، دعوی قبول اسلام باطل میگردد، به ارتکاب آن عمل، فتوت اسلامی هم باطل میگردد. علامه ابن جوزی در تلبیس ابلیس، (ص ۴۲۱ چاپ مصر سال ۱۹۲۸ میلادی) قول فتیان را اینطور نقل میفرماید: «الفتی لا یزنی ولا یکذب ویحفظ الحرم ولا یهتک ستر امرأة» و برای جوانمردی در اروپا رک:

Webster's New International Dictionary p. 471 and Encyclopaedia of Religion and Ethics Vol. III pp. 565-567.

ایران در فتوت اسلامی وارد شده و بعضا در شخصیت جوانمردان اسلامی متجلی گردیده است ، از این لحاظ اشاراتی به سبقه این مسلک در اعصار قدیم تر نیز ضروری می نماید.

### موضوع فتوت اسلامی

فتوت یا جوانمردی ، به صورت یک اصطلاح دینی و صوفیانه و اجتماعی ، عنوان مسلکی خاص است که «پس از تصوف بیش از هر طریقه ای در کشورهای اسلامی رواج داشته است»<sup>۱</sup>. این مسلک جنبه اخلاقی دین مبین اسلام را نمایان تر کرد و تصوف اسلامی را فعال تر و غنی تر ساخت و از جنبه اجتماعی نیز وسیله ای برای کمک به در ماندگان و موجب استیصال جابران و ستمگران گشت که بعدا باین مطالب اشاره خواهیم کرد.

در قرون اولیه اسلامی «فتوت» به تصوف خیلی شبیه و نزدیک بود و بجز تفاوت در پاره ای از آداب و رسوم مخصوص ، فرق ظاهری زیادی در میان آنها نبود و بهمین علت خواهیم دید که هم بسیاری از صوفیه و عرفاء باین مسلک گرائیده اند و هم مردمان انساندوست و خدمتگزار اجتماع. و برای روشن شدن ماهیت و چگونگی آن مطالبی چند از پاره ای متون مربوطه را در این جا نقل می کنیم.

### در فتوت نامه سلطانی تألیف ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری آمده است:

«موضوع علم فتوت نفس انسان باشد از آن جهت که مباشر و مرتکب افعال جمیله و صفات حمیده گردد و تارک و رادع اعمال قبیحه و اخلاق رذیله شود باراده . . . فتوت را سه مرتبه است اول سخا که هر چه دارد از هیچکس و ندارد دوم صفا که سینه را از کبر و کینه پاک و پاکیزه سازد و مرتبه آخر وفاست که هم با خلق نگهدارد و هم با خدا . . . علم فتوت علمی شریف

۱ - سرچشمه تصوف در ایران تألیف سعید نفیسی ، ص ۱۳۴ .



است و شعبه ایست از علم تصوف و توحید»<sup>۱</sup>.

و باز می خوانیم :

«جوانمردی منحصر در دو صفت است : یکی نفع به دوستان رسانیدن و آن به سخاوت حاصل شود و دوم ضرر دشمنان از ایشان باز داشتن ، و آن به شجاعت وجود گیرد . . . . فای فتوت دلیل فناست - تا سالک از صفات خود فانی نشود ، به صفات دوست باقی نتواند شد - تای اول دلیل تجرید است - و او فتوت دلیل وفاست یعنی نگاه داشتن آداب ظاهر و باطن ، و تای دوم دلیل ترک ماسوی الله است»<sup>۲</sup>.

شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (م ۶۳۲ هـ) در فتوت نامه خود دوازده رکن فتوت را به این گونه یاد می کند: بند کردن شهوت جنسی، بند کردن شهوت شکم، بند کردن زبان، بند کردن سمع و بصر، بند کردن دست و قدم، بند کردن حرص و امل، سخاوت، کرم، تواضع، عفو، نیستی و هوشیاری در مقام وصلت و قربت و مجاهدت. شیخ هر یک از ارکان مزبور را توضیح داده و در فتوت نامه دیگر خود نیز می نویسد :

«فتوت را از فتوی گرفته اند و معنی فتوی آنست که هر کاری که خواهد کردن ، و بهر شغل و عمل که مشغول خواهد شدن ، اگر متردد بود که آیا این کار توان کردن و بدین مهات توان مشغول شدن ، و آیا مصلحت هست یا نه و ببند که بعضی گویند مصلحت هست بکن و بعضی گویند مصلحت نیست مکن - چون درکار عاجز ماند ، نزد قاضی باعدل و داد رود یا نزد دانشمند فاضل یا نزد مفتی بافتوی که بکمال علم و ادب و عمل رسیده باشد و یا نزد صاحب فتوتی که با نواع علم و حکمت آراسته بود ، پس مشورت کند و بگوید که مرا چنین و چنین مشکلی افتاده است ، و یا سوگندی خورده ام و یا کاری و

۱- فتوت نامه سلطانی تالیف ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری با مقدمه دکتر محبوب

ص ۵.

۲- ایضاً، ص ۲۲-۲۸.

مهمی چنین و چنان در پیش دارم که جماعتی مانع می شوند، اکنون بفتوی می پرسم - شریعت چه دستوری می دهد؟ شاید کرد یا نه؟ اگر آن کارها و مهات، صلاح و پسندیده بود، فتوی بنویسند و گرنه گویند که نشاید - پس معلوم شد که فتوی کار پسندیده است زیرا که چون مفتی فتوی نوشت، هیچکس اعراض نتواند کرد. لا جرم فتوی و فتوت را معنی یکی است، و آنکس که اهل فتوت است، باید که همچنان پسندیده بود، با عدل و انصاف و داد.

### همین مصنف در جایی دیگر می نویسد

«صاحب فتوت پیوسته دست بسخاوت و مروت و ایثار گشاده دارد، بقدر دسترس او، و تکلف نکند و هیچ چیز دریغ ندارد و مادام سفره گشاده دارد بر عادت خانقاه، و فتوت خانه هم بر مثال خانقاه است زیرا که صاحب فتوت بدست کسب می کند... و بنا کننده خانقاه است... و هر آینده و شونده باید که از آنجا نصیب یابد و فایده بر گیرد و از طعام و شراب و کسوت و پا - افزار و نفقت و علم و حلم و حکمت و معرفت و علی هذا... باید که بقلیل و کثیر بقدر وسعه طاقت از آنچه دسترس باشد، نصیبه ای بخلق خدا برساند.»<sup>۱</sup>

در تحفة الاخوان تألیف عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۶ هـ) نیز زیر عنوان «در بیان حقیقت فتوت» می خوانیم:

«فتوت عبارت است از ظهور نور فطرت و استیلاء آن بر ظلمت نشأت تا تمامت فضایل در نفس ظاهر شود و رذایل منتفی گردد چه فطرت انسانی هر گاه که از آفات و عوارض صفات و دواعی نفسانی سلامت یابد، و از حجج غواشی طبیعی و قیود علایق جسمانی رهایی پذیرد، صافی و منور گردد و مستعد و مشتاق کمال شود و از مقاصد دنی و مطالب خسیس استنکاف نماید و از رذایل اوصاف و ذمائم اخلاق، اعراض لازم شمرد و از حصار حطام دنیوی و ملابس قوای غضبی و شهوتی، کناره گیرد و بهمت عالی از امور فانی ترقی

کند و سوی معالی و مکارم متوجه شود و بر اظهار آنچه در طبع اوست از فضایل و کمالات ، حریص و مشعوف گردد».

در همین مأخذ آمده است :

«اصل و عمده در اکتساب فتوت ، اجتناب از رذایل است چه تروک بر نفس ، آسان تر از اعمال باشد ، و چون نفس از ترک رذیلت زکا یافت ، دل از کدورت صفا پذیرفت و فضایل بی مؤنت تکلف و تحمل حاصل گشت. قال الله تعالی : اما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنبیسه لیسری<sup>۱</sup>».

بخش فتوت در نفایس الفنون فی عرایس العیون تألیف شمس الدین محمد آملی (متوفی ۷۵۳ هـ) بیشتر مأخوذ از تحفة الاخوان کاشانی است و البته بعضی مطالب تازه هم در آن یافت می شود. در بیان موضوع فتوت می نویسد :

«عبارت است از معرفت کیفیت ظهور نور فطرت انسانی و استیلاء آن برظلمت نفسانی تا فضایل خلائق باسرها ملکه آنان گردد و رذایل بکلی منتفی گردد . . . فقی از روی لغت جوان است و از روی معنی آنکه بکمال فطرت و انتهای آنچه کمال اوست ، رسیده باشد بنا بر آنکه بنده تا هوی و طبیعت برو غالب بود ، و کدورت بشریت درو ظاهر ، بمثابت صبی بود و چون از آن مقام ترقی کند و فطرت او از آفات و امراض نفسانی و رذایل و صفات شیطانی سلامت یابد ، بمثابت فقی بود چه قوه معنی انسان درو بکمال رسیده ، و فضایل بالفعل حاصل گشته چنانکه جوان را قوتهای صوری و کمالات بدنی حاصل باشد . جوامرود را صاحب دل خوانند زیرا فطرت انسانی چون بکمال رسد ، آن را دل خوانند و از اینجا خداوند فرمود که : اذ جاء ربه بقلب سلیم<sup>۲</sup>».

ابن المعیار حنبلی (م ۶۴۲ هـ) نیز می نویسد :

«فتوت خصلتی از خصال دین می باشد»<sup>۳</sup>.

۱- سورة ۹۲ آية ۸ تا ۶ و ر. ک : تحفة الاخوان چاپ تهران ، ص ۵۹.

۲- سورة ۳۷ آية ۸۴ که درباره حضرت ابراهیم است.

۳- کتاب افقتوة ابن المعیار : ترجمه ، ص ۱۳۹.

میر سید علی همدانی (م ۷۸۶) نیز در رساله فتوتیه خود گوید: «فتوت مقامی است از مقامات سالکان و جزوی است از فقر و قسمتی است از ولایت».<sup>۱</sup>

### تاریخچه مختصر فتوت

فتوت انبیاء و صلحای قبل از اسلام :

آغاز فتوت توأم با آغاز انسانیت بلکه از آن هم فراتر است. خدای تعالی پیش از خلق آدم (ع) و حوا فردوس اعلی و نعمتهای گوناگون برای اولاد آنان آفرید و این نمونه ای از جود و کرم و بزرگواری خداوندی است که بدون هیچ درخواست و استحقاق سائلان اینگونه وسائل رفاه و آسایش آنان را مهیا ساخته است. کرم او خواهان آن است که مستحقان نیکوکار و باغیان بد رفتار هر دو از خوان نعمت های او مستفید گردند.<sup>۲</sup> و خدای تعالی با کرم پیشگی خود نمونه های جواتمدی را به انسان ها نشان میدهد تا ما هم، به مقتضای تخلّوا باخلاق الله، آن نمونه ها را سر مشق قرار دهیم.<sup>۳</sup>

همه حضرات انبیاء از آدم تا محمد «قتی» و جوامرد بودند ولی بفتحوی آیه مبارکه «تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض»<sup>۴</sup> بعضی از انبیاء درفتی بودن هم از دیگران برترند حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ابو الفتیان است و حضرت محمد (ص) سید الفتیان. فتوت و ایثار فوق العاده حضرت ابراهیم این بود که در قربانی ساختن پسر عزیز خود سعی بجزج داد. و در گیر و دار نبرد با جباران و کسر اصنام آنان، در آتش سوزان انداخته شد ولی حتی در آن حال از حضرت جبرئیل هم کمک نخواست. مهان نوازی ابراهیم هم شهرت

۱- رساله فتوتیه علی همدانی که پس از این عینا چاپ خواهد شد.

۲- سعدی میفرماید :

ادیم زمین سفره عام اوست برین خوان یغما چه دشمن چه دوست

(کلیات سعدی، ص ۲۲۳ بوستان)

۳- استفاد از مجموعه رسائل حکمت و تصوف و فتوت عکس شده بشماره ۱۱۷۱/۶ و فیلم شده به شماره ۷۰۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه.

۴- آیه ۲۵۵ سورة البقرة.

جهانی دارد و داستانی هم درباره پذیرائی او از یک مهمان کافر، همراه با دعوت وی به آئین حق، آورده اند که شیخ سعدی آن را از دیگران گرفته و با تصرفات چند، در ضمن حکایتی در باب دوم بوستان نقل کرده است.<sup>۱</sup>

خلاصه ابراهیم حنیف در توحید و ایثار و ثبات و صبر بر بلاها نمونه است و «ابو الفتیان»<sup>۲</sup>.

حضرت یوسف صدیق هم در بلای شدیدی که، به خاطر گریز او از معصیت، به وسیله زن عزیز مصر و زنان دیگر بر سرش آمد، معصوم و ثابت قدم ماند و زندانخانه را بر عصیان و گناه ترجیح داد. برادران او در هلاک و نابودی و بدنامی او کوشیدند ولی آن صدیق همه گونه جفا کاری های آنان را عفو کرد و اعلام داشت که «لا تثریب علیکم الیوم»<sup>۳</sup>. او هم در میان انبیاء یک جوانمرد واقعی است. روایات مربوط به جوانمردی انبیای معروف دیگر نیز در رابطه با موضوعات ذیل است: توبه و انابت حضرت آدم، صبر و استقامت نهائی حضرت نوح در مقابل معاندان و مخالفان، زره باقی حضرت داود و زنبیل باقی حضرت سلیمان و اعاشه هر دو از دسترنج خویش با داشتن مقام نبوت و پادشاهی، کمک و همکاری حضرت یوشع بن نون با حضرت موسی و حضرت هارون و دلیری و جوانمردی او، وفای حضرت موسی به عهد خود با حضرت شعیب پیغمبر. گذشته از این ها احوال بعضی از انبیاء دیگر که بما رسیده همه امثله فتوت ایشان است.<sup>۴</sup>

مطالبی را که در باب رابطه هر یک از مردان خدا با طریق فتوت و

۱- کلیات سعدی، ص ۲۷۳-۲۷۴- بوستان باب دوم حکایت اول- که با این بیت آغاز میشود:

شنیدم که یک هفته این السبیل نیامد به مهانسرای خلیل

نیز ر. ک، رساله القشیریة، ص ۱۰۴ و کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۲۷۹-۲۸۰.

۲- رساله الفتوة از شیخ مقداد بن عبدالله السیوری خطی کتابخانه مجلس در تهران شماره ۴۹۷۶.

۳- سورة یوسف آیه ۹۲.

۴- ر- ک فرهنگ ایران زمین شماره ۱۰ سال ۱۳۴۱ ش و فتوت نامه منظوم ناصری سیواسی

ص ۲۴۰-۲۴۳ و حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۴.

مفاهیم مربوط به آن آوردیم ، در متون فتوت با اضافات و تفصیلات بیشتر می توان یافت و در این جا پاره ای از بخش های آن ها را نقل می کنیم .  
درباره فتوت ابراهیم (ع) ، در فتوت نامه شیخ نجم الدین محمد زر کوب تبریزی (متوفی ۷۱۲ هـ) آمده است :

ابراهیم خلیل علیه السلام چون توجه کلی بحق تعالی کرد که «انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین»<sup>۱</sup> دیگر رو با هیچ خلق نکرد و از هیچ کس نترسید تا حدی که چون در منجنیق باتش انداختند ، جبرئیل علیه السلام در هوا بیامد و گفت : الک حاجة؟ جواب فرمود : اما الیک فلا حسبی من سئوالی علمه بحالی - یعنی جبرئیل گفت : حاجتی داری؟ گفت : اما بتونه ، آنکه عالمست بحال من ، سؤال من می داند - او تمام است مرا - لاجرم آتش از برای او ریاحین شد و سلامت یافت لقله تعالی : قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم<sup>۲</sup> ای آتش سرد شو بسرمدی و بسلامت بر ابراهیم»<sup>۳</sup>.

در تحفة الاخوان کشافی نیز آمده است : «نقطة اول ولایت و مفتوح آن که معنی وحدت ازومنتشر شد ، و فتوت و ولایت بدو ظاهر گشت ، نفس مقدس ابراهیم بود صلی الله علیه ، چه اول کسی که قدم در راه تجرید نهاد و از دنیا و لذات آن کنار گرفت و از ریبت و شهوات آن دوری گزید ، و از پدر و مادر و قوم و قبیلۀ خویش مفارقت جست ، و از اهل و عزیزان و مألوفات لذیذ و اوطان هجرت کرد ، و در محبت حق انواع بلا و مشقت بر خود گرفت و بر غربت و مجاهدت مصابرت نمود ، و بر شکستن اصنام و مخالفت جباران دلیری یافت تا دشمنان به فتوت او گواهی دادند ، ابراهیم بود علیه الصلوة والسلام - حقا که حق تعالی از ایشان باز می گوید : «قالوا

۱- ۶- انعام - : ۷۹

۲- ۲۱ : ۶۹ .

۳- رسایل جوامع مردان ، ص ۱۷۳ .

سمعنا فتی یذکر هم یقال له ابراهیم<sup>۱</sup> و الفضل ما شهدت به الاعداء - پس منبع فتوت و مظهر آن ذات او باشد بحسب ظاهر و باطن صلی الله علیه وسلم ، و از این جهت قاعده ضیافت او نهاد ، و اساس مروت او فکند و نذر کرد که طعام تنها نخورد و بر ذبح فرزند او قوت فتوت مباشرت نمود و قربانی را سنت فرمود و چون و قتش بساع ذکر محبوب خوش گشت ، از جمیع اموال بگذشت و تکرار آن درخواست ، و مال را هر چند بسیار بود ، در جنب طیب وقت تعظیم اسم حق حقیر شمرد.

آورده اند که جبرئیل علیه السلام از حضرت عزت سؤال کرد که یارب ابراهیم (ع) را باوجود کثرت اموال و اسباب ، درجه خلت و اختیار از کجاست؟ خطاب آمد او را دل با ماست نه با مال. اگر خواهی امتحان کن. جبرئیل (ع) بصورت مردی در آن جا که ابراهیم (ع) بود بر پشته ای ظاهر شد و باوازی هر چه خوشتر گفت «سبوح قدوس رب الملائکة و الروح» ابراهیم (ع) را وقت خوش شد و نزد او آمد و کلمات را استعادت کرد. جبرئیل (ع) گفت : ثلثی از مال خویش بر من ایثار کن تا باز خوانم. گفت : کردم. جبرئیل (ع) اعادت کرد. ابراهیم (ع) گفت : ثلثی دیگر بستان و یک بار دیگر باز خوان. جبرئیل (ع) باز خواند. گفت : همه ترا شد. یک بار دیگر مکرر گردان<sup>۲</sup> (در نفائس الفنون و عرائس العیون هم این مطلب ذکر شده است).

فتوت حضرت یوسف صدیق (ع) در حفظ عفت و در عفو برادران خود ، به طوری که در سوره یوسف مذکور است کراراً در فتوت نامه های عربی و فارسی به بحث نهاده شده ، و نیز خدمتگزاری و علم دوستی حضرت یوشع بن نون که در سوره کهف بدان اشارت رفته است. از جمله پیشوایان فتوت بعد از انبیاء که ذکر آنان در قرآن مجید هم

۱- ۲۱ : ۶۱ .

۲- صفحه ۱۰ و ۱۱ کتاب مذکور.

آمده است، اصحاب کهف می باشند اینان مردانی مؤمن و صالح از اهل روم بودند که در روزگار سلطنت دقیانوس می زیستند و خود به آئین مسیح گرویده و برای حفظ ایمان خویش به غار و گردنه تاریک کوه پناه بردند، و در همان جا فوت کردند ولی تسلیم پادشاه کافر و مستبد وقت نشدند. مطالعه زندگی ایشان خصوصا از نظر مسلک فتوت و ایثار موجب عبرت و بصیرت می باشد و به همین جهت ذکر آنان در غالب فتوت نامه ها و تفاسیر قرآن آمده است، و چون در سوره کهف، از ایشان با نام قتی یا جوانمرد یاد شده، در بعضی از متون مربوط به فتوت، سخن را درباره آنان بدرازا کشانیده اند چنان که هم در تفسیر ابو الفتوح رازی ذکر از آنان آمده است (جلد ۶، ص ۳۹۵) و هم در کشف الاسرار و عدة الابرار که در سال ۵۲۰ هـ. تالیف شده است و مؤلف آن - ابو الفضل رشید الدین میبیدی - قوای ایمانی اصحاب کهف را بیان نموده و در نوبت سوم می آرد:

«اینست شرف بزرگوار و کرامت تمام و نواخت بی نهایت که رب العالمین بر اصحاب کهف نهاد که ایشان را جوانمرد خواند و گفت: «انهم فتیه» - با ایشان همان کرامت کرد که با خلیل خویش ابراهیم (ع)، که او را جوانمرد خوانده است: «قالوا سمعنا قتی یذکر هم یقال له ابراهیم» و نیز یوشع بن نون را که درباره او گفت: «و اذ قال موسی لفتیه»<sup>۲</sup> و یوسف صدیق را که درباره او گفت: «تراود فتیها»<sup>۳</sup>.. گفته اند که سرور همه جوانمردان یوسف صدیق بود علیه السلام که از برادران بوی رسید آنچه رسید از انواع بلیات، آنگاه چون بر ایشان دست یافت، گفت: «لا تثریب<sup>۴</sup> علیکم الیوم...»<sup>۴</sup>

در جای دیگر از بحیثه الاخوان کاشانی آمده است:

«نقطة اول نبوت آدم است و قطب آن ابراهیم و خاتم آن محمد علیهم

۱- سوره کهف آیات ۹ تا ۲۴.

۲- ۱۸ : ۶۰.

۳- ۱۲ : ۳۰ ، ۹۲.

۴- جلد ۵، ص ۶۶۸.



الصلوة والسلام ، والقاب هر يك چون صفي الله و خليل الله و حبيب الله بر آن دال است و محمد و سائر انبياء را متابعت ابراهيم فرمودن بر قطبيت او گواه است. قال الله تعالى : «اتبع ملة ابراهيم حنيفا»<sup>۱</sup> پس نسبت فتوت امير المؤمنين على عليه السلام به فتوت ابراهيم صلوات الله عليه ، مانند نسبت نبوت ابراهيم باشد به آدم عليهم السلام»<sup>۲</sup>.

در فتوت نامه شيخ ابو حفص عمر سهروردی می خوانيم :

«فتوت از آدم به شيث و از شيث به ابراهيم و از ابراهيم به اسمعيل عليهم السلام، و همچنين نسلا بعد نسل، تا درو و نبوت به سيد ما محمد مصطفي صلي الله عليه وسلم رسيد»<sup>۳</sup>.

فتوت در زندگانی حضرت رسول(ص):

فضايل اخلاقي پيغامبر اعظم اسلام(ص) ، نامتناهي است و نمونه هائی از فتوت او در لا بلای کتاب های تاريخ و سيره و حديث و تفسير آمده است و برمينای آن ها همان گونه که ديگر فرقه های اسلامي و نحله ها و جاعات گوناگون ، طريقت و بر نامه خود را مقتبس از زندگانی پيغامبر می دانند فتیان هم مکتب خود را به آن حضرت استناد می دهند. البته پاره ای از اقوال رسول(ص) که در بسياری از کتب تصوف و فتوت مذکور است در متون معروف حديث دیده نمی شود ولی چون اکثر صوفيه و اصحاب فتوت ، آن ها را مقبول انگاشته اند بنقل آن پرداخته اند.

حضرت رسول(ص) قبل از بعثت هم باوصاف صدق و امانت معروف بود.

شجاعت و سخاوت و مهان نوازی و رفق و مدارا و مردم نوازی و عيب پوشی و عفو و بخشايش و اخلاص و دلسوزی ، حلليت از مظلومان ، مقاومت در برابر سفاکان ، ترحم بر ضعيفان و اعانتی نوایان و امثال آنها صفاتی است

۱- ۴ : ۱۲۴ .

۲- رسايل جوامردان ، ص ۶ .

۳- رسايل جوامردان ، ۱۱۲ .

که بسیار مورد علاقه جوانمردان بوده ، و لازم بتوضیح نیست که حضرت رسول(ص) دارای صور اعلی و اکمل همه اوصاف مذکور و امثال آنها بوده است ، و برای همین است که فقیهان اعمال خود شان را به پیغمبر اکرم و اعظم ، صلوات الله علیه ، نسبت داده اند.

حیات سید الفقیهان حضرت محمد(ص) مملو و مشحون از فتوت و جوانمردی است زیرا تکمیل همه نوع مکارم اخلاق بوسیله او صورت پذیرفته و در قرآن مجید آمده است که : «انک لعلی خلق عظیم»<sup>۱</sup> این پیغمبر اجل و اکرم قبل از بعثت خود از اعضای گروه فقیهان مکه بوده و در واقعه حلف الفضول که شهرت بسیار دارد شرکت داشته است. این جریان ، در حقیقت عهد و پیمان بستن جوانمردان مکه بوده است برای داد رسی مظلومان و بی نوایان و مبارزه با ستمگران. به هر حال حضرت محمد(ص) قبل از بعثت خود در این گروه عضویت داشته است و این گروه نیز به کارهای جوانمردانه می پرداخته است. چنان که زمانی دختر مردی بی نواری از دست بازرگان ستمگری نجات داده است<sup>۲</sup>.

همچنین پیش از هجرت و پس از آن ، اهالی مکه هرگونه اذیت و ستمی را بر آن حضرت روا داشته بودند. ولی در موقع فتح مکه پیغمبر عظیم(ص) همان آیات قرآنی را تلاوت میفرمود که عفو و چشم پوشی یوسف صدیق از گنا، برادران خویش را حکایت می کند. آری پیغمبر(ص) فرمود : وانی اقول كما قال یوسف اخی - لا تثریب علیکم الیوم<sup>۳</sup> و اقبال لاهوری این واقعه را مورد اشاره قرار داده می گوید :

آنکه بر اعدا در رحمت گشاد مکه را پیغام لا تثریب داده

۱- سورة القلم ، آیه ۴ .

۲- محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. تألیف ک - وگیورگیو ترجمه ذبیح الله منصوری ، ص ۳۵-۳۶ و نیز در الکامل از ابن اثیر.

۳- سورة یوسف ، آیه ۹۲ .

۴- اقبال لاهوری ، کلیات ، ص ۱۶ ، اسرار خودی.

## حضرت علی سرمشق فتیان و انعکاس این مطلب در ادبیات فارسی

بهترین مثال یک فتی حقیقی و مطلق بعد از انبیاء و درمیان پیروان فتوت حضرت رسول، ذات امیر المؤمنین حضرت علی است که تمام سلسله های فتوت اسلامی باومی پیوندد. و شخص آن رادمرد «منبع عین فتوت و معدن جود و مروت»<sup>۱</sup> و «قطب مدار فتوت»<sup>۲</sup> شمرده می شود.

شجاعت علی شهرت جهانی دارد و القاب او مثل «اسد الله الغالب» و «حیدر کرار» و غیره بسیار معروف است. علی در ایثار وجود و سخا و پرهیزکاری هم بسیار مشهور و درین رابطه وقایع زیادی باو منسوب است که محققاً بپایه ثبوت میرسد. چون آن بزرگ سر سلسله فتوت است ما چند واقعه مربوط به جوانمردی او را با رعایت اختصار در ذیل نقل میکنیم:

(الف) حضرت علی چندین بار جان خود را برای حفظ و صیانت شخص پاک رسول (ص) بخطر انداخت و شب هجرت رسول از مکه به مدینه، باوجود خطر تهاجم کفار به بستر رسول، در آن جا خوابید تا کفار از هجرت حضرت رسول مطلع نشوند.

(ب) یک بار در ماه رمضان سائلی به خدمت حضرت رسول آمد ولی پیغمبر که برای پذیرائی از وی و کمک به او چیزی در دست نداشت فرمود هر که این شخص را مهان کند خداوند او را بهشت عطا میکند. حضرت علی وی را مهان کرد اما چون خود حضرت و فاطمه بتول برای افطار، بجز دو قرص نان در منزل چیزی نداشتند و آن مقدار نان نیز به سختی برای آن مهان کافی بود، پس وقت افطار بنا بر مصلحت

۱- رساله فتوتیه علی همدانی.

۲- نفایس الفنون فی عرایس العیون، ج ۲، ص ۱۱۳.

چراغ را خاموش کردند و هر دو در تاریکی دستهای مبارک خود را به طوری سوی طعام میکشیدند که گویا با مهان میخورند ولی اصلاً چیزی نمیخورند. غرض به مقتضای ایثار و فتوت خود غذا را به مهان خوراندند و خود در شب بحالت صوم باقی ماندند که باین ایثار فوق العاده علی و فاطمه در قرآن مجید هم اشارت رفته است و در این مورد مفسرین و صوفیه اختلاف دارند که در کدام یک از سه آیه زیر بآن واقعه اشارت شده است :

۱- ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله . . . ۱.

۲- ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة . . . ۲.

۳- ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما واسيرا انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء ولا شكورا ۳.

(ج) احمد افلاکی (م ۷۶۰هـ) در مناقب العارفين درباره حسن اخلاق و فتوت حضرت علی از زبان مولانا جلال الدين بلخي واقعه ذیل را نقل کرده است :

مولانا وقتی که جوان نامؤدبی را در جایی بلند تر از پیران نشسته دید ، به بیان این روایت پرداخت که :

«روزی اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه به نماز صبح به مسجد رسول میرفت. درمیانه راه دید که پیرمردی یهودی پیش میرود. امیر المؤمنین از آنجا که فتوت و مروت و حسن اخلاق او بود ، محافظت ادب پیر کرده ، پیش نگذشت و آهسته آهسته در پی او میرفت. چون

۱- البقرة ، آیه ۷۰. ۲. روایات مربوط به نزول این آیه در ستایش علی(ع) را در احیاء علوم الدین ج ۳ و کشف المحجوب ، ص ۲۴۰ می توان یافت.

۲- الحشر ، آیه ۹ و امام محمد غزالی در کیمیای سعادت (ص ۵۴ و ۵۵) از سیاق این آیه استنباط کرده است که بایستی درباره ایثار انصار پیامبر نازل شده باشد و آیه ۷۰ از سوره بقره که قبلاً آوردیم درباره ایثار حضرت علی که شرح آن گذشت.

۳- الدهر ، آیه ۸ و ۹ و کتاب الفتوة ابن المعار ، ص ۲۸۴-۲۸۵ و دیگران هم این آیه را مربوط به ایثار علی دانسته اند.

بمسجد رسول رسید حضرت مصطفی علیه السلام بر کوع رکعت اول خمیده بود. در حال بامرجلیل ، جبریل در رسیده دست بر پشت مبارک رسول نهاد تا ماعتی توقف کند که علی مرتضی از ثواب رکعت اول نماز صبح محروم نشود<sup>۱</sup>.

مولانا میفرماید که علی ، یهودی پیر را اینقدر احترام می کرده ولی مسلمانان این دوره در برابر پیران مسلمان هم مراعات ادب و احترام را نمی نمایند.

( د ) حضرت علی پس از جنگ جمل با عفو دشمنان خود مانند مروان بن الحکم و عبدالله بن زبیر و غیره و نیز با خوشرفتاری و حسن سلوک که نسبت به قاتل خود عبدالرحمن بن ملجم نشان داد عالیترین نمونه های زنده جوانمردی را باقی گذاشته است. و از این رواست که نویسندگان متفقاً این صفات او را ستوده اند مثلاً فیلیپ حتی «در تاریخ عرب» مینویسد<sup>۲</sup> :

«علی در مشورت صائب الرای ، فصیح و بلیغ ، با دوستان وفا پیشه ، با دشمنان عفو شعار و نمونه بی نظیر شرافت و جوانمردی بود».

پرفسور نکلسون<sup>۳</sup> هم همینطور اظهار عقیده کرده است.

میگویند در جنگ احد زمانی که حضرت علی داد شجاعت و جهاد فی سبیل الله میداد هاتف غیبی آواز داد «لا فتمی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» و حضرت رسول چندین بار این مطلب را برای حضرت علی بیان فرمود و سپس این قول ، شعار فتمیان گردید<sup>۴</sup> و تا امروز نیز زبانزد عموم است.

علی مرجع و مال سلسله های تصوف و فتنوت است در تصوف تنها برخی از صوفیة سلسله نقشبندیه خرقة خود را به حضرت ابوبکر صدیق میرسانند ولی

۱- مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۲- History of the Arabs by P. K. Hitti p. 183.

۳- Literary History of the Arabs by R. Nicholson, p. 191.

۴- کتاب الفتوة ابن المعار حنبلی ، ص ۱۴۲.

در فتوت همه سلسله‌ها بحضرت علی میرسند. ازین جایگاه بلند حضرت علی در نزد فتیان شاید گمان رود که فتوت مخصوص اهل تشیع بوده است. ولی فتوت نیز مانند تصوف است: نسبت نهایی به حضرت علی میرسند ولی این امر به تشیع و تسنن مربوط نمیگردد در این مورد فقیه پرفسور فرانز تیشتر آلمانی میگوید:

این احترام مستلزم آن نبوده است که فتیان بر مذهب تشیع باشند چه بزرگداشت حضرت علی در میان اهل سنت امری متعارف بوده است.<sup>۱</sup>

بی مورد نیست اگر بعضی از اشعار شیوای فارسی را که درباره جوانمردی و فتوت حضرت علی (ع) است در این جا نقل کنیم:

جوانمرد اگر راست خواهی ولی است  
 کرم پیشه شاه مردان علی است<sup>۲</sup>  
 دیباچه مروت و سلطان معرفت  
 لشکر کش فتوت و سردار اتقیاء<sup>۳</sup>  
 مردی چون نبی نداند کس  
 راه مردی علی شناسد و بس  
 مظهر این فتوت مشهور  
 راستی باید از کژیها دور  
 چون که فرمود آن نبی و هم ولی  
 در فتوت لا فتی الا علی  
 پس مسلم بر علی باشد سخا  
 زآنکه جنت هست دار الا سخیا<sup>۴</sup>

۱- مجله وحید شماره ۷ سال ۱۳۴۷ ش، ص ۶۱۸ (ترجمه مظفر بختیار).

۲- سعدی (بوستان).

۳- ایضاً سعدی (رک کلیات، ص ۴۲۹).

۴- اوحدی مراغه ای (ص ۵۶۳ دیوان).

۵- ناصری سیواسی (رک سرچشمه تصوف در ایران، ص ۲۱۸).

مهر او از آسمان لا فتسی الاعلی  
 تیغ او از گوهر لا سیف الا ذوالفقار<sup>۱</sup>  
 لا فتسی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار  
 این نفس را از سر صدق و صفا باید زد<sup>۲</sup>  
 هر که را نام جوانمردی سزااست  
 پیشوای او علی مرتضی است<sup>۳</sup>  
 آنکه چوگان مروت در کف احسان اوست  
 لا جرم گوی فتوت در خم چوگان اوست  
 بر زبان روح گفت ، با محمد آشکار  
 لا فتسی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار  
 آفتاب کبریا دریای در لا فتسی  
 فخر آل مصطفی مخصوص نص هل اتی<sup>۴</sup>  
 هر چه می خواهی طلب کن صائب از شاه نجف  
 گر کسی منت کشد از مرد می باید کشید<sup>۵</sup>  
 شاه جوانمردان علی هم در خفی هم در جلی  
 آن کز جهال منجلی خورشید تابان پرورد<sup>۶</sup>

۱- منسوب به خواجوی کرمانی (رک خ - م - لا برگ ۷).

۲- شاه نعمت الله ولی کرمانی (دیوان ، ص ۶۲۷).

۳- واعظ کاشفی (فتوت نامه سلطانی).

۴- سلیمان ساوجی - اشاره به آیات سوره دهر که اقبال لاهوری هم با اشاره به آن در منقبت حضرت فاطمه می گوید :

بانوی آن تاجدار هل اتی مرتضی مشکل گشا شیر خدا

(کلیات ، ص ۱۰۳).

۵- صائب تبریزی اصفهانی.

۶- فروغی بسطامی (دیوان ، ص ۹۳).

## علی (ع) و اسناد خرقة فتوت

فتیان هم مانند صوفیان برای خود خرقة ای دارند و همگی نیز خرقة فتوت خود را به حضرت علی (ع) می‌رسانند. در فتوت نامه‌ها ۱۷، ۱۳، ۷ و گاهی ۴ سلسله فتوت مذکور افتاده است در تحفة الاخوان کاشانی که عین عبارت آن را خواهید دید، سلمان فارسی و حذیفه یمانی به عنوان دو جانشین علی (ع) در طریق فتوت ذکر گردیده اند و در فتوت نامه سلطانی می‌نویسد :

علی (ع) چهار خلیفه در فتوت تعیین نمود. سلمان فارسی را مأمور مدائن نمود و فتیان ماوراء النهر و خراسان و طبرستان و عراق عجم و عرب باید با وی استناد بجویند ابو المجین مأمور یمن بود و فتیان یمن و عدن و بربر و هند و چین نسبت به وی دارند. سهیل (صهیب ؟) رومی به روم فرستاده شد براهنای فتیان روم و غرب آذربایجان و داوود مصری (یعنی صوفی قرن سوم هجری م ۲۴۵؟) راهبر فتیان اسکندریه و حلب و همه مصر است. در مجلد ثانی الصلوة بین التصوف و التشیع نیز سلسله فتیان مذکور است از جمله سلسله متصل به حضرت علی (ع) به وسیله کمیل بن زیاد که میر سید علی همدانی عارف و حامی فتوت در قرن هشتم هجری ، سلسله فتوت خود را (در رساله فتوتیه) به وساطت او به حضرت می‌رساند و می‌گوید :

و ذلك لما وصت به الاخ في الله المحسن الموفق السعيد اخي شيخ علي حاجي ابن المرحوم طوطي العليشاهي المختلاني اصلح الله شأنه في الدارين والبسته لباس الفتوة التي هي جزء الخرقة المباركة. كما لبسته من يد شيعي و امامي و قدوتي و عادي و من عليه في طريقة الفتوة اعتادي، امام المحدثين قدوة العارفين سلطان المحققين ، سر الله في الارضين نجم الحق و الملة و الدين ، ابو الميامن محمد بن محمد الاذكاني ، متع الله المسلمين ببركات انفاسه الشريفة و هو صحب الشيخ العارف شمس الحق و الدين محمد بن جمال و هو صحب السالك نور الدين سالار و هو صحب الشيخ علي بن لالا غزنوي و هو صحب شيخ الاسلام ، قائد مشايخ الكرام ، مهبط الانوار الغيبية ، مورد الاسرار القدسية ، حجة العارفين ،



نجم الحق و الدین المعروف بالكبرى قدست اسراره و هو صحب اسمعيل القصرى و هو صحب محمد المالکيل و هو صحب داود بن محمد المعروف بخادم الفقراء و هو صحب ابوالعباس ابن ادريس و هو صحب ابا القاسم ابن رمضان و هو صحب ابا يعقوب الطبرى و هو صحب ابا عبدالله عمرو بن عثمان و هو صحب ابا يعقوب النهر جورى و هو صحب ابا يعقوب السوسى و هو صحب عبدالواحد بن زيد و هو صحب كميل بن زياد و هو صحب سلطان الاولياء و امام الاتقياء منبع الفتوة و معدن المروة، اسد الله الغالب امير المومنين على ابن ابى طالب كرم الله وجهه و هو صحب (ه) سيد المرسلين و امام المتقين و خاتم المرسلين و رسول رب العالمين محمد المصطفى عليه افضل الصلوة و اكمل التحية صلى الله عليه و آله وسلم.

### ذکر علی (ع) در کتب جوانمردی

«سیرت و طریقت جوانمردان آن است که مصطفی (ص) به علی (ع) گفت : یا علی ، جوانمرد راستگو بود وفادار و امانت گزار و رحیم دل ، درویش وار و پر عطا و مهان نواز و نیکو کار و شرمگین . . . در خبر است که رسول (ص) نشسته بود. سائلی برخاست و سؤال کرد رسول (ص) روی سوی یاران کرد و فرمود : یا وی جوانمردی کنید. علی (ع) برخاست و رفت. چون باز آمد یک دینار داشت و پنج درم و یک قرص طعام - رسول (ص) پرسید : یا علی این چه حالت است ؟ گفت : یا رسول الله چون سائل سؤال کرد بردلم گذشت که او را قرصی بدهم. باز دردم آمد که پنج درم به وی دهم. باز به خاطرم بگذشت که یک دینار به وی دهم. اکنون روا نداشتم که آنچه به خاطرم فراز آمد و بردلم بگذشت نکنم. رسول (ص) گفت لا فتی الا علی - جوانمرد نیست مگر علی (کشف الاسرار و . . . ج ۵ ، ص ۶۶۹).

### در تحفة الاخوان (ص ۱۱) نیز آمده است:

«امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام که از ورع و زهدات بدان

پایه رسید که رسید و از مردی و شجاعت آن مرتبه یافت که یافت، تا بعد از جوع سه روزه، بقوت وقت و سد رمق ایثار کرد. لا جرم در شان او نازل شد که يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمآ و اسیرآ و جان عزیز در محاربت اعداء دین از قوت ایمان و کمال یقین مبذول داشت و شب هجرت نفس خود را فدای رسول (ص) گردانید و بر جای او بخفت و خود را دست بسته بطالب خون خویش تسلیم کرد تا بصفت لا فتی الا علی، در میان خاص و عام مشهور شد.

مؤلف «تحفة الاخوان» در کیفیت کمال یافتن فتوت علی (ع) روایتی نقل کرده که در نفائس الفنون و عرائس العیون املی (فن پنجم) هم آمده است:

در خبر است که پیغامبر علیه الصلوة والسلام، روزی با جمعی نشست بود شخصی در آمد و گفت: یا رسول الله در فلان خانه مردی وزنی بفساد مشغول اند. فرمود ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن. چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند هیچیک را اجازت نداد. امیرالمومنین علی علیه السلام در آمد. وی را فرمود که یا علی، تو برو و بین تا این حال راست است یا نه؟ امیرالمومنین علی آنجا بیامد چون به در خانه رسید چشم برهم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه بر گردید و بیرون آمد و پیش پیغامبر رسید، گفت: یا رسول الله گرد آن خانه بر آمدم و هیچ کس را در آنجا ندیدم.

پیامبر علیه الصلوة والسلام بنور نبوت بیافت و فرمود که یا علی انت فتی هذه الامة یعنی تو جوانمرد این امتی - بعد از آن قدحی آب و قدری نمک خواست سلمان فارسی آن را حاضر کرد. رسول علیه الصلوة والسلام کفی نمک برداشت و گفت هذه الشریعة و در قدح افکند و کفی دیگر برداشت و گفت: هذه الحقیقة و در وی افکند و به علی داد تا قدری باز خورد و گفت: انت رفیقی و انا رفیقی جبرئیل و جبرئیل رفیق الله تعالی. بعد از آن سلمان را فرمود تا رفیق علی شد و قدح از دست او باز خورد و حدیفه را گفت تا رفیق سلمان شد و قدح از دست

سلمان باز خورد- بعد از آن ، زیر جامه خود ، در علی پوشانید و میان او در بست و فرمود : «اکملک یا علی یعنی ترا تکمیل می کنم» و ماخذ فتوت و اصل این طریقت ، این حدیث است ، و شرح قدح و لبس ازار ، و بستن میان ، که اکنون میان جوانمردان متعارف است و قاعده فتوت بر آن موسس ، و اساس طریقی رفاقت و اخوت بر آن می نهند ، و تصحیح نسبت و شجره خویش بدان کنند ، از اینجاست. و در هر یک از این اوضاع سری لطیف و اشارت به معنی شریف است که آن وضع صورت و لباس آن معنی است!

این روایت در فتوت نامه های شیخ سهروردی هم با اختلافاتی در عبارت آمده است. در مورد شرب آب نمک و بستن میان وغیره بعدا اشاراتی خواهیم کرد و اینک توضیحاتی از شیخ ابو حفص عمر سهروردی را ملاحظه فرمایید :

فتوت از سید خلق علیه السلام به امیر المومنین علی رضی الله عنه رسید که از نسل سید بود و ابن عم بود و سید در حق امیر المومنین علی فرموده است : یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی - محققان چنین فرموده اند که اگر بعد از سید علیه السلام پیغامبری بودی ، علی بودی زیرا که ابن عم رسول بود و از نسل خلیل الله و همچنانکه نبوت از زمره خلیل الله بیرون نبود. که اگرچه نبوت به علی نرسید چون خاتم النبیین محمد مصطفی بود علیه السلام ، اما فتوت میراث به علی بماند که علی از اولیاء کبار بود و آفتاب فتوت ازین دو درجه بر آید : یا از برج نبوت یا از برج ولایت و اگرچه علی رضی الله عنه نبی نبود اما ولی بود و از عهد نبوت تا نفخ صور هیچکس به فتوت علی نبود و نباشد.

در نقل چنین گفته اند که روزی در خانه امیر المومنین علی افطار نکرده بودند - و بروایتی دیگر هفت روز (می شد که چیزی نخورده بودند) و از عالم

غیب سه قرص جوین حق تعالی بفرستاد - امیر المومنین علی یکی به حسن داد و یکی به حسین و یکی را بدوپاره کرد. نیم به فاطمه زهرا داد رضی الله عنها و نیمی خواست که بخورد که در حال درویشی بر در آمد. امیر المومنین علی رضی الله عنه نصیب خود را به درویش داد. فاطمه نیز موافقت کرد. حسن و حسین هم موافقت کردند رضی الله عنهما، که از اولاد خاندان بودند و فتوت بدان خانه میراث بماند، و طریقت و تصوف هم از خاندان نبوت به علی ماند زیرا که سید خالق علیه السلام، شهرستان طریقت و شریعت و فتوت و کرامت و سخاوت و مروت بود و امیر المومنین علی در شهرستان علم بود و از آنجاست که خواجه خلق علیه السلام در حق او فرمود: انا مدینة العلم و علی بابها - هر که در شهرستان علم و عمل قدم نهاد گذر بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کرد. اول مقام خدمت علی یافت. آنگاه در شهرستان قدم نهاد.»

این قبیل مطالب و توجیهاات درباره عبارت «لاقی الاعلی لاسیف الاذوالفقار» در سایر فتوت نامه ها نیز مذکور است و در زبدة الطریق الی الله می خوانیم : «سر جوانمردان، امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود. روزی عبدالرحمن ملجم را گفت : انک قاتلی ملجم گفت : یا امیر المؤمنین ، مرا بکش تا از من این فعل در وجود نیاید. فرمود طریقی ما آنست که بعد از گناه عفو کنیم نه پیش از گناه عقوبت».<sup>۳</sup>

گذشته از پیامبر(ص) و حضرت علی(ع)، اعمال و رفتار دیگر بزرگان اسلام نیز از نمونه های فتوت است که البته در اینمورد علویان در صف اول قرار دارند چنان که امام حسین بن علی<sup>۴</sup> و یاران بزرگ او در نبرد با استبداد یزید

۱- کتاب مذکور، ص ۱۳.

۲- رسایل جوانمردان، ص ۱۰۱.

۳- ایضاً، ص ۲۲۱.

۴- اوحدی سراغه ای در منقبت امام حسین میفرماید :

کار فتوت از دل و دست تو راست شد اندر جهان بگوی که این منزلت کرامت؟

(دیوان ۵، رسائل جوانمردان، ص ۲۲۱)

بن معاویه تا مرحله جانبازی و شهادت نیز پیش رفتند و تاریخ فتوت و ایثار نفس را با خون خود رنگین ساختند و همینطور سایر ائمه کرام و بزرگان دین و مجاهدین فی سبیل الله روش فتوت را دنبال کردند. و بعضی از علمای دین نیز که علیه فتوت سخن رانده اند، تشکیلات ظاهری طریق فتوت، و به ویژه فتوت ناصری، را بدعت میدانسته و آنها را نکوهیده اند<sup>۱</sup> نه اصل این مسلک را (در باره تشکیلات طریق فتوت بعداً توضیحات کافی خواهیم داد).

### فتوت و تصوف

بعضی از صوفیه، مسلک فتوت را آب و تاب تازه ای داده و آداب و رسوم این مکتب را اختیار نموده اند. همین طور بعضی از فتیان بمسلك عرفان گرائیدند و این عمل باعث نزدیکی و ارتباط بیشتری میان فتوت و تصوف شد. روش تربیتی و اخلاقی تصوف را، طریق فتوت رونق بسیار بخشیده است و این مطلب را با مراجعه به کتب متعدد عربی و فارسی میتوان دریافت و از آن جمله: شرح تعرف مستملی و کشف المحجوب هجویری و قوت القلوب شیخ ابو طالب مکی (۳۸۶م یا ۳۹۰هـ) و کتاب الفتوة ابو عبدالرحمن السلمی ۴۱۲هـ (که این یکی قدیم ترین کتاب مستقل و مخصوص درباره فتوت است) و الرسالة تألیف القشیری (۶۵-۴) معروف به رساله قشیریه و تذکره الاولیاء شیخ عطار و کتاب الفتوة شهاب الدین عمر سهروردی و الفتوحات المکیة از

۲- مهمربن مخالفین تشکیلات فتوت عبارتند از ابن جوزی صاحب تلبیس ابلیس یا نقد العلم و العلماء و ابن تیمیة حنبلی (۷۲۸هـ) ایشان فتوت را بدعت و رخنه ای در عمارت دین و چیز تظاهر آمیزی تلقی کرده اند ابن تیمیه میگوید که انتساب این اعمال خرافاتی، به پیغمبر اکرم و حضرت علی دروغ محض است و آنچه که خلیفه بدعت گذار عباسی الناصر الدین الله عمل میکرده است برای امت اسلامی نمونه ای قابل تقلید نمیباشد. ر- ک کتاب الفتوة ابن المعمر، ص ۱۰۶-۱۰۷ و مجله شرق مذکور،

محمی الدین ابن عربی و جوامع الحکایات و لواسع الروایات از محمد عوفی (م ۶۳۷ هـ) او کتاب الفتوة ابن المعاری الحنبلی و فتوت نامه منظوم ناصری و رساله فتوتیه علی همدانی و فتوت نامه سلطانی و کتاب جدید «الصلة بین التشیع و التصوف» (المجلد الثاني) تألیف دکتر کامل مصطفی شیبی و همینطور سایر تذکره های صوفیه و غیره.

خلاصه بحث چنین است که بزرگان صوفیه و عرفای اسلامی بعلمت شباهت زیاد مابین اصول اساسی فتوت و طرز فکر خودشان (که مبنی بر ایثار و جهاد با نفس است) این مسلک را با تصوف و عرفان ارتباط خاصی داده

۱- سدید الدین یا نور الدین یا جمال الدین محمد بن محمد عوفی بخاری (از اولاد صحابی رسول عبدالرحمن بن عوف) این کتاب را در صد باب و چهار قسمت تألیف کرده که هر قسمت دارای ۲۵ باب است. قسمتی از این کتاب را ملک الشعراء بهار و دکتر محمد معین و آقای محمد رضائی جداگانه بچاپ رسانده اند و قسمتی از آن را نیز دکتر نظام الدین احمد استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه عثمانیه حیدر آباد دکن بزبان انگلیسی ترجمه کرده چنانکه فرزند استاد فقید دانشگاه پنجاب حافظ محمود احمد شیرانی، مرحوم اختر شیرانی نیز قسمتی از حکایات آن را در دو مجلد به زبان اردو برگردانده است. و این ترجمه نیز بوسیلهٔ انجمن ترقی اردو در هند در سال ۱۹۶۳ م در دهلی به چاپ رسیده است نسخهٔ خطی بسیار نفیس این کتاب مورخ ۱۱۲۹ هجری (که باب های ۲۴ و ۲۵ را فاقد است) در کتابخانهٔ ملی ملک بشمارهٔ ۴۱۶۶ موجود است. در باب نهم و یازدهم این کتاب حکایات جالب توجهی در ضمن بیان مسلک جوامردی و رابطهٔ فتوت با تصوف آمده است از آن جمله:

(الف) وقتی پادشاهی از وزیر خود پرسید که علامت جوامردی چیست گفت جوامردی را سه نشان باشد: وفای بی خلاف و ستایش بی خوف و عطایی سئول کننده. گفت آنکس که مال بخشد کسی را و نشناسد زیرا که اگر مال کسی را بدهد که بشناسد از دوعلت خالی نباشد با از راه شفقت باشد یا از راه ریا، و کمال جوامردی آنست که خود را از این علت ها مصون دارد» در باب یازدهم قسمت دوم میفرماید که وقتی تا هفت روز مهانی به منزل حضرت علی نیاید و حضرت از این امر ناراحت شده و گریه میکرد که: «ابن از غایت همت و نهایت مروت و فتوت اوست علیه السلام» (این واقعه نظیر واقعه ایست که در بوستان سعدی به حضرت خلیل الرحمان منسوب گردیده و قبلاً بان اشارتی رت) هم درین باب حکایت هیزم کش جوامرد را ذکر کرده که شیخ سعدی نیز آن را در باب سوم گلستان آورده است.

وعدۀ زیادی از آن ها نیز عملاً باین روش گرائیده و آن را پذیرفتند مثلاً (سه تن از بزرگان مشایخ ایران ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی در گذشته در ۲۴۰ و ابو حفص عمر بن سلمه حداد نیشابوری در گذشته در ۶۴ یا ۲۶۵ یا ۵۲۶۷ و ابو الحسن علی بن احمد بن سهل صوفی پوشنگی در گذشته در ۳۸۴ نخست از سران جوانمردان و فتیان بوده اند<sup>۱</sup> در میان این گروه ابو حامد احمد بظاهر قدیمترین شخصیت غیر ملامتی است که در خراسان بمسلك فتوت گرائیده است. در دوره های بعد نیز برخی از بزرگان باین مسلك گرائیده و وارد گروه فتیان شده اند مثل شیخ نجم الدین کبری و شیخ نجم الدین زرکوب و شیخ علاءالدوله سمنانی و امیر سید علی همدانی و غیره که سه نفر اخیر فتوت نامه هایی نیز تألیف نموده اند.

### ملاطیه و فتوت

شیخ محی الدین ابن عربی معتقد است که اولین بار صوفیۀ ملاطیه به مسلك فتوت گرویده اند. ان الفتیان تلامذة الملامتية<sup>۲</sup> بعضی از نویسندگان نیز در تایید یا تکذیب این نظر سخنانی گفته اند و ما هم در ذکر ابو حامد احمد اشارتی کردیم. صوفیۀ ملاطیه که در نیشابور ظهور کردند به مقتضای «ولایخافون لومة لائم»<sup>۳</sup> در ایثار و تحمل ملامت و بذل مال و مخالفت با نفس از دیگران جلو تر بودند ابو عبدالرحمن السلمی میفرماید: یکی از این طایفه را پرسیدند. شایسته نام جوانمرد کیست؟ گفت: کسی است که اعتذار آدم، صلاح نوح، وفای ابراهیم، صدق اسماعیل، اخلاص موسی، صبر ایوب، گریه داوود، علیهم السلام سخای محمد صلی الله علیه وسلم رأفت

۱- سرچشمۀ تصوف در ایران، ص ۱۳۲ نیز ارزش سیرات صوفیه، ص ۲۱۱ با اندکی اختلاف در تعبیر.

۲- به نقل از الصلة بین التصوف و التشیع، ص ۲۱۸، اما مقدم بودن آنان در گرویدن به فتوت رانمیتوان باور کرد زیرا فتوت مسلكی است قدیمتر.

۳- سورة مائده آیه ۵ که شعار فتیان است و ملاطیه نیز بدان استشهاد میکنند.

ابوبکر، حمیت عمر، حیای عثمان، و علم علی رضی الله عنهم همه را یکجا دارد و با چنین مقامی نفس خویش را نکوهش کند و آنچه را دارد چیزی نشمارد و گاهی در دلش خطور نکند که او هم چیزی هست و نپندارد که حال پسندیده ای دارد. در جمیع احوال عیبهای نفس و نقصان کردار های خویش و فضل برادران را بر خویش روشن بگرد... و یکی از ملامتیان بنام علی بن ابی بکرا هوازی گفت: اصل جوانمردی آنست که در خود یک فضیلت هم نبینی!

در مورد رابطهٔ ملامتیه و فتیان حکایت حمدون قصار نیشابوری (م ۲۷۱ هـ) و نوح عیار بسیار جالب است، حمدون قصار میفرماید: روزی اندر جویبار-بیرهٔ نیشابور میرفتم نوح نام عیاری بود بفتوت معروف و جمله عیاران نیشابور در فرمان وی بودند، ویرا اندر راه بدیدم گفتم یا نوح جوانمردی چه چیز است؟ گفت: جوانمردی من خواهی یا از آن تو؟ گفتم هر دو بگوی. گفت: جوانمردی من آنست که این قبا بیرون کنم و مرقعه بیوشم و معاملات را برزم (ورزم) تا صوفی شوم و از شرم خلق اندر آن جامه از معصیت بپرهیزم و جوانمردی تو آنک مرقعه بیرون کنی تا تو بخلق و خلق بتوفتنه نگردند. پس جوانمردی من حفظ شریعت بود بر اظهار و از آن تو حفظ حقیقت بر اسرار و این اصلی قوی است.<sup>۲</sup>

اما ملامتیه صورت زهد مفرط و عملی را نشان میدادند و بقول پرفسور هارتن: فتیان اینقدر حدافراطی را نپیموده اند و «اصحاب فتوت تقوی و شرف را باهم جمع کردند در حالی که اهل ملامت دنیا را آشکار تحقیر می نمایند و سرزنش نفس را برای رسیدن بکمال روحی و اخلاقی وسیلهٔ ضروری

۱- ملامتیان و صوفیان و جوانمردان ص ۲۱، ۲۴، ۷۳ ترجمهٔ فارسی آقای علی رضوی از تالیف عربی دکتر ابوالعلا عقیقی به ضمیمهٔ رسالهٔ ملامتیه از سلمی نیشابوری) کابل ۱۳۴۴ ش.

۲- کشف المحجوب، ص ۲۲۸.



می‌شناسند<sup>۱</sup> اعمال و افعال و فعالیت های گوناگون فقیان چیزی سری نبوده بلکه اینگونه افعال را برای تشویق و ترغیب دیگران علنا انجام میدادند سلمی چهل و پنج اصل و ادب ملامتیه را در رساله خود بیان کرده که قسمت مهم آنها مخالف روش جوانمردان می باشد البته اصول مشترک نیز در میانه هست (مثلا ادای حقوق دیگران بدون چشمداشت پاداش ، حلم در حالت دفاع از دیگران ، پوشاندن عیب دیگران و دشمنی با هوای نفس) اما صوفیه متهم داشتن نفوس خود ، و اذکار چهارگانه (لسانی و قلبی و سری و روحی) و تعلیم سری ، و حرکات ملامت انگیز مانند ملامتی ها و کلپیون یونانی ، و نیز تظاهر به غفلت برای جلب ملامت دیگران، و نگرانی از قبول شدن دعاهای خوب و این نوع اعمال را اساس قرار نداده و ضروری نشمرده اند<sup>۲</sup> باتوجه به مطالب فوق ، نظر آقای دکتر ابو العلاء عقیقی مصری که معتقد است آثار باطنی و ظاهری فتوت درین طائفه (ملامتیه) بیش از هر فرقه دیگر صوفیه تجلی کرده است<sup>۳</sup> چندان قابل قبول نمی نماید بلکه قول پرفسور هارتن که نقل گردید درین باب به صواب نزدیک تر است و عقیده صاحب نقایس الفنون فی عرائس العیون هم آن را تأیید میکند<sup>۴</sup>.

### رابطه فتوت ، تصوف و ملامت

در باره رابطه تصوف و فتوت - گذشته از اشاراتی که قبلا کردیم - نکات دیگری هم در آثار بعضی نویسندگان می توان یافت. علامه محمد املی از علمای قرن هشتم میفرماید : «تافتوت به نهایت نرسد بدایت ولایت حاصل

۱- ملامتیان و صوفیان و جوانمردان ... ص ۲۳.

۲- درج اروضات الجنان و جنات الجنان نیز مطالب بسیاری درباره ملامتیه آمده است. ر- ک ، ص ۲۱۱-۲۱۵ ، ۲۲۳ ، ۴۲۹-۴۳۰. که حکایات جالبی در رابطه با ملامتیه در آن ها می توان یافت.

۳- ملامتیان و صوفیان و جوانمردان. ..

۴- نقایس الفنون ، جلد دوم ، ص ۱۱۲ ، ۱۱۴.

نشود... فتوت جزوی است از تصوف... جوانمرد پیوسته شادمان و خوشدل باشد و مشفق و ناصح خلق خدا در مصالح دین و دنیا و بهیات دینی و دنیوی ایشان بی تکلف قیام نماید و چنانکه خود بکسب کمالات مشغول باشد، تمامت رفقا و اصحاب را بر آن دارد و ایشان را در آن ممد و معاون باشد.<sup>۱</sup>

خلاصه، رابطه فتوت و تصوف به اندازه ای محکم بوده که بزرگان متصوفه ایران همواره تصوف را برای خواص و جوانمردی را برای عوام میدانسته اند و هر دو را باهم ترویج میکرده اند<sup>۲</sup> و البته هر چند قبلاً نیز گفتیم که نباید رابطه مزبور را منحصر به فرقه ملامتیه دانست ولی باز هم صوفیه و ملامتی های بزرگ وقتی که از جوانمردان ذکر می کنند، مراد ایشان بیشتر ملامتی های جوانمرد میباشد. یعنی ملامتی هائی که جوانمرد هستند یا جوانمردان ملامتی بطور صفت و موصوف، نه صرفاً جوانمرد، و این مطلب از آثار ملامتی ها پیدا است. بنا بر این ذکر فتوت و جوانمردی که در احوال و آثار ملامتی ها آمده، صرفاً مربوط به مسلک و تشکیلات جوانمردی نمیباشد. با این همه، ملامت و فتوت و تصوف ارتباط بسیاری داشته اند و این مطلب از سخنان بزرگان فتوت نیز که ذیلاً نقل میشود آشکار است و با ملاحظه این سخنان روشن می شود که فتوت اسلامی در آغاز کار به اسلام و تصوف خیلی نزدیک بوده و اصول و عقاید مشترکی این سه را به یکدیگر پیوند می دادند و بعدها بمرور ایام شاخ و برگ پیدا کرده و در میدانهای سیاست و اجتماع وارد شده و بصورت های گوناگون در آمده است. ظاهر است که این تطور و تحول و دگرگونی فقط به مسلک فتوت اختصاص نداشته و خود دین اسلام و مسلک تصوف و سائر مکتب ها و نحله ها هم دچار این تحولها شده است.

### سخنان بزرگان در حقیقت فتوت :

۱- شیخ حسن بصری می گوید که خدای تعالی درین آیه کریمه همه اوصاف فطیان را جمع کرده است که<sup>۳</sup> «ان الله يأمر بالعدل والاحسان وایتاء

۱- نفائس الفنون، ج ۲، ص ۱۱۲، ۱۱۴.

۲- سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۳۲.

۳- قرآن مجید، النمل آیه ۹۰.

- ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذكرون . . .»<sup>۱</sup>!
- ۲- این حدیث حضرت رسول (ص) نیز که - از امام جعفر صادق (ع) روایت شده - درباره نشانه های فقیان است : لفتیان امتی عشر علامات ، صدق الحدیث و الوفاء بالعهد و اداء الامانة و ترک الکذب و الرحمة للمیتیم و اعطاء المسائل و بذل النائل و اکثر الصنائع و قرى الضیف و راسهن الحیاء<sup>۲</sup>.
- ۳- «فتی آنست که او را در دنیا و آخرت هیچکس خصم نباشد»<sup>۳</sup> (قول حضرت علی).
- ۴- اصل فتوت وفا و صدق و امن و سخا و تواضع و نصیحت و هدایت و توبه است<sup>۴</sup>.
- ۵- فتوت آنست که تو در پنهان کاری نکنی که اگر آشکار گردد منفعل گردی<sup>۵</sup>.
- ۶- بزرگترین خصال فتوت آنست که خود را بر دیگران هیچ امتیاز و فضیلت ندهی<sup>۶</sup>.
- ۷- فتوت آنست که اگر عطایا بیایم ایثار کنیم و اگر نیایم شکر کنیم<sup>۷</sup>.
- ۸- لیس الفتوة بالفسق و الفجور و لکنها طعام مصنوع و نائل مبدول و بشر مقبول و عفاف معروف و اذی مکفوف<sup>۸</sup>.
- ۹- فتوت و فاست بی خلاف و مدح بی جود و بخشایش بی سؤال (قول معروف کرخی)<sup>۹</sup>.
- ۱۰- فتوت آنست که از خود بینی بر حذر باشی و آنچه کرده باشی آن را با خود نسبت ندهی که من کرده ام (قول جنید بغدادی بروایت ابو حفص حداد رحمها الله)<sup>۱۰</sup>.

۱- کتاب الفتوة ابن المعار ، ص ۱۱ ، ۱۳۳.

۲- ایضاً و نیز طبقات الصوفية للسامی ، ص ۷۹.

۳- فتوت نامه سلطانی. در رساله التثیرية - ص ۱۰۳ - ابن قول به شیخ ابوبکر وراق نسبت داده شده است.

۴- فتوت نامه سلطانی (هر دو قول منسوب به امام جعفر صادق).

۵- اقوال امام جعفر صادق (رک کتاب الفتوة ابن المعار ص ۱۱۱). و نیز کتاب الفتوة از عمر سهروردی نسخه خطی شماره ۲۱ کتابخانه دانشکده ادبیات تهران).

۶-۷- ایضاً ابن المعار (ص ۱۰ کتاب الفتوة).

- ۱۱- فتوت حقیر داشتن نفس است و بزرگ داشتن حرمت مسلمانان<sup>۱</sup>.
- ۱۲- جوانمردی آنست که بار خود بر خاق نهی و آنچه داری بذل کنی (قول جنید بغدادی)<sup>۲</sup>.
- ۱۳- لیست الفتوة باکل الحرام و ارتکاب الاثام بل الفتوة عبادة الرحمن و مخالفة الشيطان و العمل بالقرآن (قول فضیل بن عیاض)<sup>۳</sup>.
- ۱۴- جوانمردی دریایی است به سه چشمه : یکی سخاوت دوم شفقت سوم بی نیازی از خلق و نیازمندی بحق (قول حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی)<sup>۴</sup>.
- ۱۵- الفتوة علی ثلاثة اقسام: اولها محافظه امر الله والثانی مراقبة سنة رسول الله والثالث صحبة اهل الله ، و حقیقة الفتوة ترک ما سوى الله (قول شیخ نجم الدین زرکوب)<sup>۵</sup>.
- ۱۶- الفتوة اسقاط الرؤیة و ترک النسبة (قول جنید بغدادی)<sup>۶</sup>.
- ۱۷- الفتوة حسن الخلق و بذل المعروف (قول ابو بکر محمد بن احمد شبهی متوفی در حدود ۵۳۶هـ)<sup>۷</sup>.
- ۱۸- میر سید علی همدانی نیز در رساله فتوتیه اقوالی در حقیقت فتوت آورده است بدین قرار :
- «شیخ حسن بصری رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که دشمنی کنی با نفس خود از جهت حق جل و علا.
- قال حارث المحاسبی رحمة الله علیه : الفتوة ان تنصف ولا تستنصف  
 شیخ حارث محاسبی رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که انصاف بهمه خلق
- 
- ۱- قول شیخ جعفر خلدی (تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۲۳۸).
- ۲- تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۲۷.
- ۳- نفائس الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ (ترجمه این قول نیز در «سرچشمه تصوف در ایران» ص ۱۵۹ آمده است).
- ۴- تذکرة الاولیاء ، ج ۲ ، ص ۲۰۵.
- ۵- روضات الجنان ، ج ۱ ، ص ۴۱۹.
- ۶- طبقات الصوفیة للسلمی ، ص ۱۱۸.
- ۷- طبقات الصوفیة از سلمی ، ص ۵۰۶. و نیز طبقات الصوفیة از خواجه عبدالله هروی انصاری ، ص ۱۹۱.

بر خود واجب دانی و انصاف خود از کس نستانی.

و قال فضیل العیاض قدس الله روحه : الفتوة ان لا تمیز من يأكل عندك مؤمن او كافر او صديق او عدو. شیخ فضیل عیاض رحمة الله علیه فرمود که فتوت آن است که فرق نکنی که نعمت تو که میخورد ؟ یعنی در مقام خدمت و ایثار نعمت حق به بندگان او میان مؤمن و کافر تمیز نکنی و میان دوست و دشمن تفاوت ننهی.

و قال الجنید قدس الله سره : الفتوة بذل الندی و كف الاذی شیخ ابو القاسم جنید بغدادی قدس الله سره فرمود که فتوت دادن عطا و باز داشتن بدی است یعنی حقیقت فتوت آنست که چندان که طاقت داری وجود خود را سبب خیر و احسان و واسطه راحت بندگان حق سازی و بر بساط احسان در مقابلۀ بدان شطرنج بدی نبازی.

و قال سهل قدس الله روحه : الفتوة اتباع السنة شیخ سهل بن عبدالله تستری رحمة الله علیه فرمود که فتوت متابعت سنت است یعنی اخی باید که هیچ سنتی از سنتهای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرونگذارد و بزرگترین سنتی از سنتها حقارت دنیا است. پس هر اخی که دنیا را یا اهل دنیا را بزرگ دارد ، مقام فتوت از وی درست نیاید.

و قال ابو یزید قدس الله سره الفتوة استصغار ما منك و استعظام ما الیک سلطان با یزید بسطامی قدس الله روحه فرمود که فتوت آنست که آنچه از تو بدیگران رسد از احسان اگرچه بسیار بود آن را اندک شاری و هر چه از دیگران بتورسد اگرچه اندک بود آن را بسیار دانی.

و قال یحیی بن معاذ رحمة الله علیه الفتوة ثلاثة اقسام : حسن الوجه مع الصیانة و حسن القول مع الامانة و حسن الاخاء مع الوفاء شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس الله سره فرمود که فتوت سه قسم است. خوب روئی با پارسائی و خوب سخنی با امانت و خوب برادری کردن با وفاداری. یعنی نعمتهائی که حق تعالی بندگان خود را بدان مکرم گردانیده است سه است :

یکی نعمت جمال است که نتیجه غلبات روحانیت است و عکس و علامت انوار جمال ازلی است. شعر:

و کل جمیل حسنه من جمالها معار له بل حسن کل ملیحة<sup>۱</sup>  
و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که «ان الله جمیل یحب الجمال» اشارت  
بدین معنی است. نعمت دوم فصاحت و بلاغت است که کمال معجزه رسول  
صلی الله علیه وسلم بدان بود که انا افصح العرب و العجم و این از نعمت‌های  
بی نهایت است.

سوم مال است که آن سبب فراغت دل است از بیم معاش تا بدان  
به زادمعاد مشغول شود و اسباب طاعت مهیا دارد. پس اخی باید که این  
هر سه نعمت را مطیئة سعادت ابدی و سرمایه نجات و نعیم سرمدی سازد  
در جمال پارسا و پاکدامن بود، در فصاحت حق گوی و ناصح و در برابری  
با بذل و با وفا.

و قال ابو حفص قدس الله سره: الفتوة ما اختار الله فی کتابه لنبيه  
صلی الله علیه وسلم و قال الله تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن  
الجهلین<sup>۲</sup> ابو حفص حداد رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که ایزد تعالی  
اختیار کرده است در قرآن مجید از برای پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و فرمود  
که یا محمد بگیر یعنی نگاهدار صفت حلم و درگذار از برادران خود گناه ایشان  
را و امر معروف کن و از جاهلان رو برگردان یعنی جهل ایشان را بجهل  
مقابله نکن.

و قال الدقاق رحمة الله علیه الفتوة ان تكون من الناس قریبا و فیما  
بینهم غریبا. استاد ابو علی دقاق رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که  
بمردم نزدیک باشی و در میان ایشان غریب یعنی اخی را باید که ظاهراً  
آمیزگار باشد بخلق. و با همه بندگان حق به شفقت و نصیحت و مودت و احسان

۱- از ابن فارض مصری.

۲- الاعراف، آیه ۱۹۹.

زندگانی کند و به باطن از همه بریده بود و در سر پیوسته به حق مشغول باشد.  
 و قال النوری قدس الله روحه الفتوة احتمال المكروه بحسن المداراة شیخ  
 ابو الحسن نوری قدس الله سره فرمود که فتوت آنست که تحمل کنی بخوشدلی  
 آنچه ترا دشوار آید.

و اینکه ذکر کرده شد و امثال این بسیار است که اکابر طریقت گفته اند  
 در حقیقت و ماهیت فتوت و اگر بذكر همه مشغول شویم بتطویل می انجامد  
 و همه حق است و هر بزرگی را نظر بر صفتی افتاده است از صفات فتوت.  
 و فتوت را صفات بسیار است و لیکن مدار جمیع صفات به چهار رکن باز میگردد  
 که آن اساس کار فتوت است و آن اینست که امام اولیاء و سید اتقیاء منبع  
 عین فتوت و معدن جود و مروت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه  
 فرمود در حقیقت این معنی و قال : ارکان الفتوة اربعة : العفو مع القدرة  
 و الحلم فی حال الغضب و النصیحة مع العداوة و الایثار مع الحاجة فرمود که  
 ارکان فتوت چهار چیز است : عفو کردن با توانائی ، و بردباری در وقت خشم ،  
 و نیک اندیشی با دشمنی ، و ایثار کردن با وجود احتیاج بمؤثر به.

پس ازین معنی معلوم شد که مجموع مراتب و اوصاف فتوت بحقوق  
 عباد راجع می شود و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که «لا یزال  
 الله تعالی فی حاجة العبد ما دام العبد فی حاجة اخیه المسلم» اشارت بدین معنی  
 است و هم در صحاح آمده است که «الخلق کلهم عیال الله و احبهم الی الله  
 انفعهم لعیالهم» رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خلق همه عیالان خدایند  
 و دوست ترین همه نزد حق تعالی آن کسی است که منفعت به عیالان او  
 بیشتر رساند.

### مختصری در شرایط و آداب و رسوم «فتوت»

برای گرویدن بآئین فتوت پنج شرط ضروری بود : توبه بصدق ، و ترک  
 علائق و اشغال دنیوی ، و دل بازبان راست داشتن ، و اقتدای درست به

بزرگان فتوت، و در همه مرادات را بر خود بستن<sup>۱</sup> کسی که بدین شرایط عمل میکرد، او را دو طلب فتوت مینامیدند مشروط باین که هفت شرط ذیل را نیز داشته باشد:

مردانگی و بلوغ و عقل و دین اسلام و استقامت احوال و مروت و حیا.<sup>۲</sup>  
در دوران بعدی، شرایط فتوت را تا هفتاد و دو رسانده اند و شیخ عطار هم که محتملاً شاعری غیر از فرید الدین عطار نیشابوری است و خود در قرن هشتم و نهم میزیسته (در این باره بعداً صحبت خواهیم داشت) در فتوت نامه منظوم خود میفرماید:

که هفتاد و دو شد شرط فتوت یکی زان شرطها باشد مروت<sup>۳</sup>  
این صفات فتیان که در اغلب متون مربوط به فتوت آمده است، بقرار ذیل می باشد:

راستی، ترس از بدی، کمک بدیگران، آزادی از هوای نفس، پایی دامن و چشم، وفا پیشگی، بخشودن به دوست و دشمن، برای دیگران آنچه پسندیدن که برای خود، در محبت مقصود جان و دل را بسته داشتن، احترام از دشنام و یاهه گویی، خود را مانند مورچه ضعیف فکر کردن، مرادات نامرادان و بی نوایان را بسعی خود بر آوردن، پرهیز از خود ستائی و اظهار اعمال خوب خود (ولی برای تشویق دیگران رواست) در نیکی تمایل به سوی ترقی داشتن، رضا در خشم، پرهیز از دلآزاری دیگران، احترام از خود بینی و تکبر، حلم و بردباری و ورزیدن، خوراندن دیگران، اعمال ظاهر و باطن خود را یکسان نگهداشتن، دوری از کارهای نابایست، عدم شکایت از دیگران، پارسا مشربی، حذر از تزویر، دل را از کینه پاک داشتن، برای کمک دیگران جان خود را بخوشی در خطر انداختن، دل و دماغ را از هرگونه کبر و نخوت پاک داشتن،

۱- فتوت نامه سلطانی.

۲- کتاب الفتوة ابن المعار، ص ۱۶۳-۱۷۰ (شش شرط اول را ذکر کرده است) نفائس الفنون، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۷ (شرط هفتم را هم ذکر کرده).

۳- دیوان عطار نیشابوری چاپ سوم به اهتمام سعید نفیسی، ص ۹۲.



تواضع و فروتنی را بر گزیدن، پرهیز از بزرگداشت خود، در سخن ملایم و خلیق بودن، راز دل را در محضر بهر که و مه افشاء نکردن، دوری از حسادت، عدم طمع برای فرزندان، بفرائض خود اعتنای کافی داشتن و آنها را انجام دادن، مروت بدیگران، ریاضت کشی ورزیدن، ناخوانده بجائی نرفتن، دوست را بچشم شهوت ندیدن، حذر از کج بینی که موجب سوء تفاهمی گردد، پرهیز از اغراض شخصی، برای تکمیل آرزوها و تمایلات خود گامی بر نداشتن، شفقت باهل روزگار، دوست داشتن اسخیا، مدارا با پیران و بخشایش با جوانان، بدوست و دشمن لاف نزدن، داد خلقی دادن و دستگیری آنان کردن، بخود و اعمال خود با تواضع و شکسته نفسی نگاه کردن، بدوستان و دلسوزان در تنهایی نصیحت کردن، نگاهداری ادب، برای خدمت خود را حاضر داشتن، با عزت و وقار بودن، پوشاندن عیوب دیگران ولو سیلاب خون باشد، دیگران را جز بنکویی یاد نکردن، گرد معاصی نگشتن، هوا و هوس نفسانی را شکست دادن، تربیت کردن دیگران به صورتی که خجل نشوند (چه پیر باشند و چه جوان) لباس خرقة خود را بهر ناسزاندادن، تربیت کردن دیگران با همان دلسوزی که فرزند خود را تربیت می کنند، قناعت ورزیدن، اطاعت حق و حدود دین را مراعات نمودن، عبادت و نیایش خداوندی را بر همه چیز مقدم داشتن، همواره در راه شکسته نفسی خود کوشیدن، در انتظار صابر بودن، بر انعام خدای متعال شاکر بودن، محنت ها را با شکیبایی تحمل نمودن، با مهان خود شیرین سخن بودن و تکلف و تعارف را از میان برداشتن و ما حضر را پیش آوردن، دل مردم را با احسان و مروت بچنگ آوردن، در راه احسان چالاک بودن، مانند شمع در میان جمع دلسوزی نمودن، گفتار را با کردار هم آهنگ کردن و در محبت حقیقی، شکیبایی نشان دادن و غیر اینها.

میر سید علی همدانی در رساله فتوتیه خود شرایط و آداب «قی» (و به اصطلاح خود او «اخی») را به این گونه بر می شمارد:

ای عزیز اخی باید که بمکارم اخلاق موصوف بود و بخصائل پسندیده

آراسته باشد. با پیران بجرمت باشد با جوانان بنصیحت ، با طفلان به شفقت ، با ضعیفان برحمت ، با درویشان به بذل و سخاوت ، با علماء بتوقیر و حشمت ، با ظالمان بعداوت ، با فاجران باهانت ، با خلق باحسان و مروت ، با حق بتضرع و استکانت ، با نفس بچنگ ، با خلق بصلح ، با هوا بمخالفت ، با شیطان بمحاربت ، بر جفای خلق متحمل ، در مقابل اعداء حلیم ، در وقت مصائب صابر ، در حالت رجاشا کره ، بعیوب نفس خود عارف ، از ذکر عیوب خلق ساکت ، اندوه و مصیبت خلق را کاره ، بتقدیرات قضای ازلی راضی ، از بدعت و هوا دور ، قدم در شریعت راسخ ، نفس در طریقت ثابت ، از مواضع تهمت محترز ، بر علم نجات حریص ، از اهل غفلت متنفر ، در سفر مصاحبان را بطاعت معاون ، بر جماعت مواظب ، زیر دستان را ناصح ، باندک دنیا قانع ، در احوال و احوال آخرت متفکر ، از افعال و اقوال خود خائف ، از فضیحت و رسوائی قیامت ترسان و بفضل و عنایت دیان امیدوار.<sup>۱</sup>

### در تحفة الاخوان نیز می خوانیم:

مبانی و اصولی که فتوت بر آن مبتنی و بنیاد آن بر آن مؤسس ، هشت قاعده است که قرب (قطب؟) این طریقت و مدار این فضیلت ، امیر المؤمنین علی علیه السلام اشارت بدان فرموده و گفته : « اصل الفتوة الوفاء و الصدق و الامن و السخاء و التواضع و النصیحة و الهدایة و التوبة و لا یستاهل الفتوة الا من یتعمل هذه الخصال. یعنی اصل فتوت این هشت خصلت است و هر که مستعمل این خصال نباشد ، مستحق اسم فتوت نبود.» و علامت کمال آن آنچه در جواب پسرش حسن علیه السلام از فتوت فرمود که : «هی العفو عند القدرة و التواضع عند الدولة و السخاء عند القلة و العطفة بغير منة یعنی عفو در وقت قدرت و تواضع در زمان دولت و سخاء هنگام فقر و فاقت و عطاء بی منت.»

در فتوت نامه منظوم شاعری به نام عطار نیز که به هاتقی (م ۹۲۷) هم

۱- رساله فتوتیه (تمام این رساله بعدا خواهد آمد).

منسوب است و مادر تهران در ضمن نشریه معارف اسلامی (شماره ۸) چاپ کرده ایم آداب و شرایط فتوت را به هفتاد و دو رسانده است.

### امور منافی فتوت

بعقیده فتیان اولیه، دوازده فرد شایسته و لائق و رود در سلک فتیان نیستند بدین شرح: کاهن، خو گرفته به شرابخواری، دلاک، دلال، جولاه، قصاب، جراح، صیاد، کارگزار دیوان دولتی و محتکرا به خاطر همین شرایط سخت در ورود به جرگه فتیان اولیه بود که بعدها فتوت اصنافی به وجود آمد و همه نوع پیشه وران به ویژه از اواخر قرن هشتم هجری در همه جا خود را به شاخه ای از آن منسوب داشتند و هر یک از پیشه وران سعی کردند تا پیشه و صنعت خود را از دیگران بهتر و برتر قلمداد کنند.

بیست کار زشت زیر را فتیان، موجب خروج از قلمرو فتوت میدانستند که بایستی همه فتیان از آن بچتنب و بر حذر باشند (و بعضی از این امور از همان اوصاف سلمی و ایجابی هفتاد و دوگانه فتیان که قبلاً ذکر گردیده استخراج شده است): می خواری، زنا، لواط، غازی و تمامی، نفاق، تکبر، ترس (جز از خدا) حسد، کینه، دروغ، مخالفت و عدم تعاون در کار خوب، خیانت، نگاه شهوت آمیز به نامحرم، عیب جویی، بخل، غیبت، بهتان، دزدی، حرام خواری، و عدم توجه به تربیت و نصیحت دیگران چنانکه خواهیم دید فتیان دوره انحطاط بعضی از این اعمال ممنوعه را انجام میداده اند.

صاحب کتاب الفتوة مینویسد که چهل کس از فتوت محرومند و از آن

- ۱- ذکر این کارها و مشاغل (البته بدون رعایت تقدم و تأخر آنها) در بسیاری از کتب آمده است: فتوت نامه سلطانی، کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۲۵۶-۲۶۱، منتخب من کاب الفتوة (سلمی) خطی بشماره ۹۰- موجود در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، رساله ای در مجموعه عکسی شماره ۱۱۷۱ موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بعنوان فتوت، رساله الفتوة از شیخ مقداد نسخه خطی شماره ۴۹۷۶ موجود در کتابخانه مجلس، فتوت نامه منظوم ناصری.

جمله زنان و مخنثان و پسران نابالغ را ذکر می کند و گذشته از این ها میفرماید که هر چیز که باطل کننده دعوی اسلام است، فتوت را هم باطل می کند (تبطل الفتوة بما يبطل الاسلام) در این کتاب . . . ۲ گناه صغیره و کبیره را جمع کرده و میفرماید که فی حقیقی آنست که از همه اینها بر حذر باشد تا مؤمن گردد. هر که چیزی ازین کبائر و صغائر را عمدا مرتکب شود فتوت او نیز از بین می رود یا لا اقل بهان اندازه ضعف و نقصان می پذیرد.<sup>۱</sup>

### امور لازم برای داوطلب مسلک فتوت

علاوه بر ترک امور منافی فتوت، کارهای بسیاری را نیز موجب تقویت و استواری اصل فتوت می شمردند و فتیان را به انجام آنها تشویق میکردند. مثلاً صحبت نیکان، عطای خود را از دیگران پس نگرفتن، سعی در سازش با مردمان (از هر گروه و با هر عادت) شرکت در اجتماعات بزرگان و فتیان، رعایت آداب سفره و نشست و برخاست در محافل بزرگان و زعماء و غیره.<sup>۲</sup>

پیران فتوت انجام بیست و هشت کار را لازم می شمردند تا بعد از آن مریدان تازه را به سلک فتوت وارد نمایند. ازین ۲۸ کار چهار فریضه، چهار سنت، چهار ادب، چهار رکن، چهار شرط و هشت مستحب بود. مثلاً چهار فرض این بود که پیر مرید را با تشریفات خاص غسل فتوت بدهد، تحقیق کند که این داوطلب قبل از این دست ارادت بدیگری نداده باشد، در موقع گرفتن دست مرید درود بر رسول را ورد خود کند و آب و نمک را برای مراسم بعدی در شبلس حاضر سازد و غیره (که غالباً از همین قبیل است).<sup>۳</sup>

بعد از این، آداب آب و نمک خوردن و میان بستن و میان گشادن و دستوری دادن و پای آزار پوشیدن و غیره بوده است که جداگانه ذکر می گردد.

۱- کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۲۵۶-۲۶۱.

۲- سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۴۰.

۳- زندگانی عجیب یک خلیفه عباسی، مجله شرق شماره ۶ سال ۱۳۱۰ شمسی، ص ۳۴۳.

مقاله شادروان عباس اقبال آشتیانی.

## چگونگی ورود در جرگهٔ فتیان

داوطلب مسلک فتوت (که اصطلاحاً او را طالب یا صغیر می‌گفتند) تقاضا نامه ای با این مضمون که خواستار اجازهٔ ورود بگروه فتیان است را یکی از فتیان سابقه دار تقدیم می‌کرد (این فرد سابقه دار و مجرب را استاد یا مطلوب می‌نامیدند) مطلوب تقاضای طالب را مورد مطالعه قرار میداد و طالب تا چهل روز در خدمت مطلوب مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گرفت و در آن مدت او بایستی که علاوه بر مطلوب سه نفر دیگر را هم خدمت کند و با آنان تماس داشته باشد یکی پیر فتوت یا نقیب (یعنی بازرس طالبان) دیگری پدر عهد (یعنی عهد نامه خوان) و سومی استاد شد (یعنی آنکس که میان و کمر طالبان را برای ورود بگروه جوانمردان، با تشریفات خاصی می‌بست) بعد از اینکه خدمت چهل روزه (که باید چلهٔ جوانمردان بنامیم) پایان می‌یافت. اگر مطلوب صلاحیت طالب را برای ورود در سلک فتیان تأیید می‌کرد آنموقع او را بجای طالب فرزند یا ابن می‌گفتند و سپس در روزی که میخواستند با آداب و مراسم ذیل او را در گروه جوانمردان وارد مینمودند. در آن روز «استاد شد» جوانمردان شهر را دعوت می‌کرد و مجلسی آرامته می‌گردید در آن مجلس استاد شد و مطلوب (مراد) روی دو سجادهٔ جداگانه رو به قبله مینشستند و طالب نیز ساکت و صامت در نزدیکی پدر عهد مینشست و سپس طبق دستور «مطلوب» ابن یا فرزند آب و نمک را به مجلس می‌آورد و چراغ پیه سوز پنج فتیله را روشن می‌کرد و به حاضران محفل حلوا و شیرینی تقدیم می‌کرد آن گاه پدر عهد (که کار او تلاوت آیات قرآن مجید دربارهٔ استواری و استحکام عهد و پیمان بود) آیهٔ اوفوا بالعقود یا آیات دیگر را میخواند و استاد شد، پیش بندی را به کمر طالب (فرزند) می‌بست (این پیش بند را شد و فحطه و محزم و حزام و بند و غیره می‌خوانده‌اند) و در موقع بستن، سه گره (عقد) میزد و این عمل را سه بند زدن می‌گفتند. در توجیه این سه بند، ناصری سیواسی میفرماید:

اولش بند «میان» تریبه  
 هم دوم بستن برای خدمت است  
 تا که حاصل گردد او را تصفیه  
 همچین از بهر جاه و حشمت است  
 از وجودش خلق را راحت بود  
 یک این را آخرش صحبت بود

شاعر میفرماید که در وقت تعمیر کعبه معظمه، جبرئیل امین بامر خداوندی حضرت ابراهیم را سه بند بسته بود و این رسم در فتوت، برپا داشتن و تجدید همان رسم می باشد.

با اعتقاد جوانمردان مهمترین رسم پوشیدن شلوار است که جزوی از لباس فتوت می باشد. در لباس فتوت کلاه یا عمامه برای احترام و بزرگداشت مقام فتیان است و سراویل (شلوار) علامت عفاف و پاک دامنمی و تقوی است فتیان عقیده داشتند که حضرت رسول حضرت علی را سراویلی پوشانده و سند سراویل خود را مانند خرقة صوفیان به حضرت علی می پیوندند. با اعتقاد جوانمردان، شلوار برای سرما و گرما نیست بلکه علامت تمیز مردی از نامردی است این لباس مانند خرقة محترم بود و میگفتند که سریده سروال مده.

درباره تقدس سراویل، ناصری حکایتی برشته نظم کشیده و حاصل آن اینست که نمرود لعین وقتی حضرت ابراهیم را در آتش شعله زا می افکند می خواست که نسبت به آن حضرت بی احترامی کند ولی حضرت جبریل سراویلی از بهشت برین آورده و به حضرت ابراهیم پوشانید:

تا نبیند هیچکس اندام او  
 پس اساس و رسم شلوارای رفیق  
 تا که نشیند بسدی در نام او  
 ماند از ابراهیم در باب طریق  
 ناصری مدعی است که جبریل امین آن شلوار متبرک را بحضرت رسول رسانده و آن حضرت به حضرت علی پوشانده است.

در موقع پوشیدن لباس فتوت کاسه ای از آب نمکین به مرید می نوشاندند که آن را کاس الفتوة میگفتند و این عمل را نیز بحضرت رسول و حضرت علی

منسوب میداشتند. در حکمت کلم الفتوة صحبت ها کرده اند از جمله گویند این عمل برای آن است که جوانمردان حق نمک یکدیگر را بشناسند و آنطور که نمک در اغذیه موجب مزید لذت و ذوق است کار فتوت ایشان هم لذت داشته باشد و دل فتنی مانند آب نمک غش و صاف باشد.

### استدلالات فتيان در مورد آداب و رسوم خود

در مورد حکمتهای خرقه و آب نمکین و شد بندی و سراويل اشاراتی رفت ، ولی استدلالاتی که فتيان در این مورد آورده اند ، نقل کردنی است. استاد بدیع الزمان فروزانفر در سه جزء شرح دفتر اول از مثنوی شریف مولوی و در کتب خود درباره زندگانی مولوی و نیز در تعلیقات بر جلد هفتم دیوان کبیر در این مورد مطالبی نغز نقل نموده است.

نجم الدین زرکوب در فتوت نامه خود ، ارباب فتوت را به سه صنف قوی و سیفی و شربی منقسم می کند. قوی انبیاء و اولیاء و صالحان هستند که در ایمان به حق و نیکوکاری پیشگام هستند. نویسنده در میان صلحای امت ، ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب و خدیجه کبری و بلال حبشی رضی الله عنهم را به عنوان نمونه هائی ذکر می کند که در ایمان به پیغامبر (ص) سبقت بسته اند. سیفی ، مجاهدین و غزا کنندگان در راه خدا هستند و مجازاً صوفیه هم در میان آنان قرار دارند چون بانفس و هوی جنگ می کنند که کار آنان در مقابل جهاد اصغر (جنگ با کفار) جهاد اکبر تلقی می گردد زیرا در موقع فتح خیبر پیغامبر (ص) فرمود: رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاکبر. اما صنف سوم که با بحث ما ارتباط بیشتری دارند ، زرکوب درباره آن هائی نویسد: شربی ایشانند که بر خیزند و بنام صاحب شربت نمک بخورند و اصل این از آنجاست که پیش از آن که نبوت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم آمد، فتوت داری چنان بود که قدح خمر خوردندی بنام صاحب خمر و ابوجهل در زمان مشهور بود به فتوت داری عصر ، و چهار صد کس بنام او قدح خمر خورده بودند و پیغامبر صلی الله علیه وسلم در آن زمان نوجوان بود و چهل کس از نوجوانان

هم زاد پیغامبر بودند، علیه الصلوة والسلام، و ملازم خدمت پیغامبر بودندی. مصطفی را صلی الله علیه وسلم گفتند که یا محمد! بهر چه بظاهر و باطن تعلق دارد، خاک قدم مبارک شما از وجود ابوجهل شریف تر و بهتر است ولی او فتوت داری کنند و باوجود مبارک حیات بخشش شما، ما نیز البته می خواهیم که نام مبارک شما به فتوت ببریم. پیغمبر علیه الصلاة والسلام فرمود: اکنون میان ما خمر نباشد - آب با نمک وضع کرد تا ایشان شربت نمک و آب بنام مبارک پیغامبر صلی الله علیه وسلم بخوردند این خبر به ابوجهل رسید در غضب رفت بر آشفت و گفت پدر من سرور قبایل عرب بود. و این یتیم بامن همسری می کند؟ چهار صد تربیت یافتگان خود را فرستاد که محمد(ص) و اصحاب او را بزنید. آن چهار صد کس بچنگ آمدند و این چهل کس ایشان را زدند و حق تعالی نصرت بخشید و آنان ات خورده بگریختند و از آن زمان کینه در دل ابوجهل محکم شد و بعد از آن فتوت داری به دو قسم شد: شراب خوارگان را نسبت به ابوجهل است و نمک و آب خوارگان را به محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. لا جرم مناسب این حال آیتی است: هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج<sup>۱</sup>.

صاحب این فتوت نامه سپس به شربت شیر و نمک و شد بندی و میان بستن با صوف صحبتی دراز دارد و در آخر بحث نیز درباره اهمیت سراویل یا شلوار توضیحاتی میدهد<sup>۲</sup>. که از نقل آن ها خود داری می کنیم.

عبدالرزاق کاشانی هم در تحفة الاخوان می نویسد:

شرب قدح اشاء است به علم و حکمت که بحسب صفاء استعداد اولی و سابقه عنایت ازلی، شخصی را بخشیده باشند و قوت قبول آن در وجود او نهاده تا بواسطه فیض نفسی کامل، برو ظاهر گردد و از قوت بفعل آید و سبب حیات حقیقی او شود چه حیات قلوب به علم است چنانکه حیات اجساد به آب:

۱- ۳۵ : ۲۹.

۲- رسایل جوانمردان، ص ۱۸۸ تا ۱۹۶.



من الماء كل شئی حی' و تا این معنی در نهاد او مرکوز نبود. هیچ کاملی در او ایجاد نتواند کرد چنانکه آب، آهن و سنگی را احیاء نکنند و از این جهت پیغامبر فرمود که الحکمة ضالة کل مومن . . . و نمک اشارت است بصفت عدالت که کمال فضایل اخلاق است چه صحت و قوت نفس انسانی نبود الا به فضایل اخلاق و هیچ خلق استقامت نپذیرد الا بعدالت چنانکه صحت و قوت بدن نبود الا بانواع اطعمه و اغذیه و هیچ طعام بصلاح نیاید و خوش طعم و گوارا نگردد الا بنمک. . .

شلوار پوشانیدن اشارت است به فضیلت عفاف چه صورت ستر عورت و منع فرج از شهوت است و اصل الباب عفاف آنست . . . میان بستن اشارت است به فضیلت شجاعت و صورت قیام نمودن بخدمت، و غایت تواضع- که اساس شجاعت است- در آن مندرج، و آن را تکمیل جهت آن خوانند که کمال علم عمل است و ارباب فتوت علم بی عمل را وزنی نهند<sup>۱</sup>.

در باره آداب و رسوم فقیان در صفحات بعد هم توضیحاتی خواهد آمد ولی در این جا استدلالات صاحب رساله فتوتیه نیز یاد کردنی است :

و چون ارباب فتوت یکی را از اصحاب خود که متصف بود بکرم و سخاوت و عفت و امانت و شفقت و حلم و تواضع و تقوی، او را اخی نام نهند و در مقام فتوت به تربیت و تعلیم او را بر آستانه خدمت نصب کنند و جزوی از خلعت فقر بدو دهند یعنی کلاه و سراویل و این دو خلعت اگرچه جزو خرقة است اما اصل آنست.

اما کلاه بدان جهت است که تاج کرامت است و اما سراویل ازان جهت که مقصود از خرقة ستر عورت است و اصل ستر در عبادات از ناف است تا به زانو و ساتر این محل سراویل است و ازین جهت بود که خلیل را صلوات الله علیه که مظهر این معنی بود وحی آمد که «واستر عورتک من الارض» یعنی

۱- ۲۱ : ۳۱.

۲- رسایل جوانمردان، ۱۳ تا ۱۶.

پوشان عورت خود را از زمین. بعد ازین وحی براهیم را علیه السلام پیوسته دو سراویل بودی چون یکی را به شستن حاجت آمدی دیگری را پوشیدنی. و همچنان که سراویل و کلاه جزو خرقة است و اما اصل آنست همچنین فتوت اگرچه مقامی است از مقامات فقر، اما اصل جمیع مقامات است و همه مقامات مبنی بروی است بلکه قواعد و اساس جمیع کمالات انسانی بدو منوط است و این معنی جمیع درجات مکارم اخلاق را شامل است.

و چنانکه در عالم ظاهر اگرچه شخصی رافطنت و استعداد بحدی رسد که هزار کتاب را بی استاد بخواند و فهم کند، اصلا سخن او مسموع نباشد و فتوی وی را اعتبار نباشد تا نزد استادی بخواند که نسبت علم وی نقل به نقل به صحابه و رسول صلی الله علیه وسلم درست شده باشد، همچنین در طریقت فقر و فتوت اگر کسی صد سال مجاهده کشد و بسعی تمام بذل مجهود کند آن را هیچ اعتباری نبود تا آنکه خدمت مردی کند که در طریقت و فتوت منتسب بود به رسول صلی الله علیه وسلم. و آن خلعت طریقت و فتوت که رسول صلی الله علیه وسلم امیرالمؤمنین علی را کرم الله وجهه بدان مخصوص گردانید و ازان حضرت نقل و به نقل بدان کس رسیده بود، بوی رساند و سلسله نسبت فتوت و طریقت را با حضرت رسالت (ص) درست کند. . . .»

### فتوت اجتماعی و تحولات عجیب آن

فتوت اجتماعی عبارتست از کارهایی که فقیان برای بهبود و رفاه عامه مردم و کمک و دست گیری مظلومان و بی نوایان، در مقابل ستمکاران و جابران، انجام میداده اند میگویند اولین گروه فقیان که بدین روش بصورت منظم کار میکردند، در کوفه بوجود آمد و آن گروه برای مقابله با مظالم و ستم کاریهای حجاج بن یوسف ثقفی اجتماع کرده بود. و سپس این روش جوانمردانه مورد تقلید و تتبع دیگران قرار گرفت بعضی ها این نوع جوانمردی اجتماعی را در عربهای دوره جاهلی و تشکیلات آنان جستجو میکنند ولی صحیح آن است که این روش جوانمردانه اگرچه کم و بیش در هر دوره وجود داشته اما امتزاج تمدن های ممالک غیر عرب و خصوصا ایران - در تشکیل این نوع فتوت سهمی

بسیار داشته است. در دوره اسلامی این نوع فتیان «عیاران»<sup>۱</sup> و «شطاران»<sup>۲</sup> نامیده میشدند ایشان در کارهای اجتماعی شرکت می‌جستند و به کارهایی برای بهبود و رفاه عامه مردم می‌پرداختند و اعمال خوب را بسرعت و تاحدی پنهانی انجام میدادند. ولی آنطور که متذکر شدیم، این پنهان‌کاری‌های آنان برای پیشرفت رفاه مردم مثل کارهای گروه «ملازمیه» نبود زیرا ملازمیه‌ها در اخلاص عمل و کتمان اعمال خوب مبالغه زیاد نشان داده‌اند. و پنهان‌کاری عیاران و شطاران فقط از روی احتیاط بود.

### عیاری و شطاری

عیاری و شطاری هر دو نوعی از فتوت اجتماعی است. از معانی متعدد لفظ عیار، شبرودزد است و عیاران نیز بدین کار فوق العاده گستاخانه (= شبروی) و در بعضی موارد دزدی اشتغال داشته‌اند و بدین علت کار «صعلوکان» (یا سالوکان) را هم جزو کارهای عیاران می‌شمارند.<sup>۳</sup>

عیاران برای آزادی وطن و رفاه مردم کارهای ارزنده‌ای انجام میداده‌اند و چون بیشتر آنان برای مبارزه با حکومت‌های استبدادی قیام و خروج

۱- «عرب اشخاص کاری و جلد و هوشیاری را که از طبقه عوام الناس و مردم خامل الذکر بوده‌اند و در هنگامه‌ها و غوغاها خود نمائی کرده‌یادر حروب جلدی و فرامت بخرج داده‌اند عیار می‌نامیده است» (حاشیه مرحوم بهار بر «تاریخ سیستان» ص ۱۶۱)  
«عیاران مرد می‌جنگجو و شجاع و جوانمرد و دارای صفات عالی مردانگی و ضعیف‌نوازی بودند و در غالب شهرهای سیستان و خراسان از ایشان یافته‌میشد و گاه ممکن بود عدد آنان در بعضی از شهرها بچند هزار تن برسد و در هر شهر رئیسی داشته» (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ ۱، دکتر صفا، ص ۳۲-۳۳).

۲- شطاری نوعی از فتوت و عیاری است و این اصطلاح بنا بر سرعت کار ایشان استعمال می‌شده است. یعنی ایشان در کارهای رفاهی و ضعیف‌نوازی، بی‌باکی و سرعت عمل فوق العاده‌ای نشان می‌داده‌اند. شطاران بعدی ورزشکار بودند و برای تقویت قوای بدن بتند دویدن و فعالیت‌های بدنی علاقه داشتند کارهای شطاران و عیاران در کتب متعدد به صورتی ذکر گردیده که گویا بجز اساسی و تشکیلات ظاهری، در کارهای اساسی فرق با یکدیگر نداشته‌اند.

۳- مجله وحیدتیر ماه ۱۳۴۶ ش، ص ۶۲۷-۶۳۰.

میکردند، بآنها «خارجی» هم می گفتند از جمله عیاران معروف ایرانی یکی ابو مسلم خراسانی است که در نتیجه فعالیت های فدا کارانه او بساط خلافت بنی امیه برچیده شد و خلافت عباسی بروی کارآمد (۱۳۲ هـ) ولی خلیفه ناسپاس عباسی (منصور) این مرد کامل عیار را با نیرنگی ناگهانی بقتل رساند (۱۳۷ هـ) عیار معروف دیگری که حکومت ایرانی مستقلاً در سیستان تأسیس کرد یعقوب لیث صفار است (م ۲۶۵ هجری) وی در تاریخ عیاری مقام شاخی را داراست آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب خود بنام «یعقوب لیث» فعالیت های وی را بصورت جامع ذکر کرده است. معید نفیسی درباره این دو شخصیت بزرگ می نویسد: اگر جوانمردان ایرانی بجز ابو مسلم خراسانی و یعقوب پسر رویگر سیستانی کسی دیگر را پرورده بودند همین فخر و شرف برای ایرانیان کافی بود.<sup>۱</sup>

زمان مخصوص نهضت جوانمردی عیاران از قرن سوم تا ششم هجری بوده است ولی فعالیت های آنان را بصورت پراکنده قبل از این تاریخ و بعد از آن نیز می توان مشاهده کرد و در فتوت نامه منظوم ناصری این گروه به عنوان «فتیان سیفی» یاد شده اند.<sup>۲</sup>

در شام (سوریه) و عراق، عیاران و شطاران از اوائل قرن دوم هجری وجود داشته و خود را «فتیان» خطاب میکردند. ولی بیشتر به نام حدث واحداث شهرت داشته اند<sup>۳</sup> این گروه آلوده معاصی و اخلاق بد (وحتی لواط) و غالباً دزد بوده اند گروه آنان در سال ۵۳۳۹ هـ بقافله ای حمله کردند که ابو نصر فارابی فیلسوف هم در آن از دمشق به عسقلان سفر میکرد. جمله مسافران به دست آنان کشته شدند و امرای شام بسعی بسیار عده قابل ملاحظه ای از این گروه عیاران را دستگیر کرده و نزد گور ابو نصر فارابی بدار کشیدند<sup>۴</sup>. بقول مؤلف «تاریخ تمدن اسلام» عیاران در دوران ضعف و سستی

۱- مجله سخن شماره ۳ خرداد ماه ۱۳۴۶ ش، ص ۲۷۱.

۲- فرهنگ ایران زمین، جلد ۱، ص ۲۴۹.

۳- فرهنگ نوادر لغات دیوان کبیر مولانا، ج ۷، بقلم بدیع الزمان فروزانفر و دائره المعارف اسلامیة ذیل اصطلاح «احداث».

۴- کتاب الفتوة ابن المعار، ص ۱۴، ۲۲، ۲۹ و.

دولت خلافت عباسی دلیرتر شدند و وقتی که جنگ امین و مأمون (پسران هارون الرشید) آغاز شد اینان در بغداد بصورت حامی و ناجی مظلومان خود را آشکار کردند ولی چندین بار هم خود به مردم هجوم آوردند و باعث ناامنی و ناراحتی شدید گردیدند و ما این گونه فعالیت های آنان را دراکمل ابن اثیر درلابلای گزارش های مربوط به حوادث خونین کراراً مشاهده می نمائیم.<sup>۱</sup>

کار شطاران از کار عیاران زیاد ممتاز و متفاوت نبوده است البته هر دو گروه از نظر تشکیلات و لباسها و مراکز و غیره جدائی هائی داشته اند. هر دو گروه کاملاً مقید به قوانین شرع نبودند و بعضی مواقع جنگ را نه برای مقاصد جوانمردانه به راه می انداختند و از نظر جنسی آلودگی هائی داشته در دزدی و زشت کاری های متعددهم خود را آزاد می شمردند با این که بعضاً درباره عیاران گفته اند که «عیاران و فتیان حد وسطی بین حق و ناحق نمی شناختند از حق بجان و بمال دفاع می کردند و باناحق بی رحمانه و باخشونت تمام می جنگیدند»<sup>۲</sup> اما تمام ایشان به این اندازه طرفدار حق نبودند چنان که اگر درباره شطاران می نویسند که ایشان غارتگری و راهزنی را گناه نمی دانستند و آن را نوعی زرنگی می شمردند<sup>۳</sup> این راهم باید دانست که غالب شطاران به اموال ثروتمندان می ناختند (خاصه باسوال آنانکه مشهور به بخل و عدم ادای زکوة بودند) و از حاصل غارت و چپاول خود به مستحقان و بی پولان هم بهره ای میدادند و در اظهار این کار هم عاری نداشتند. داستان مرد جوانمردی که در سفر نامه ابن بطوطه آمده، مربوط به این گروه از شطاران است. ابن بطوطه در ضمن ذکر مردی از جزیره هرمز (بنام «جمال صعلوک مجستانی») مینویسد که آن مرد گروهی انبوه سوار از عرب و عجم گرد خود جمع کرده و به راهزنی می پرداخت و در عوض خانقاه ها بنا میکرد و از پول غارتها که بدست میآورد خرج غذا و طعام مسافرین را میداد مشهور بود که جمال همیشه دعا میکرد که خداوند

۱ و ۳- تاریخ تمدن اسلام از جرجی زیدان ترجمه فارسی از جواهرکلام، ج ۵، ص ۶۱، به بعد.

۲- نقش پهلوانی و نهضت عیاری...، ص ۱۲۳.

کسانی را در دام او بیاندازد که زکوة و حقوق واجبۀ خود را نمی پردازند. . . وی روزگاری بدین روش ادامه میداد و باسواران خود در بیابانهای ناشناس به سر می برد. همچنین سعید نفیسی که مینویسد: «جوانمردان ایرانی هم مانند متصوفۀ ایران بعبادت چندان اهمیت نمی داده اند و مزایای اخلاقی را بمراتب بالا تر از هر عبادت و فریضۀ دینی میدانستند»<sup>۱</sup> شاید منظورش همین نوع جوانمردان شطار و عیار یا جوانمردان اصنافی باشند زیرا جوانمردان واقعی ایرانی و صوفیۀ کبار این سرزمین راه افراط نپیموده اند و حقوق الله و حقوق العباد را دو شادوش هم مورد توجه و مبنای عمل خود قرار داده اند. در سرزمین اسپانیا «شطاران» را بنام «صقوره» میخوانده اند و در تاریخ تمدن اسلام نیز ایشان را شطار نامیده است و می نویسد که در دستگاه خلافت عباسی نوعی از بازرسان پنهانی وجود داشتند بنام «توابون» و ایشان هم شطاران بوده اند.<sup>۲</sup> درویشان سربدار خراسان هم که در قرن هشتم هجری عایه مظالم و ستمکاری های عال طغا تیمور (حاکم استراباد و جرجان) قیام کردند و در آخر کار آن حاکم را بقتل رساندند و حکومت خودشان را در آن ناحیه پدید آوردند از جوانمردان بودند.<sup>۳</sup> چنان که بعضی ها نهضت باطنیه را هم نوعی از عیاری دانسته اند.

عیاران و شطاران گروهی فعال و مؤثر بودند و در کارهای سلطنتی و خلافت دست میداشتند در میان سالهای ۱۱۳۵-۱۱۴۴ م حکومت بغداد را عیاران اداره میکردند. و ذکری که صاحب «قابوس نامه» در باب چهل و چهارم آن کتاب از عیاران و فتیان میکند دلیل بر آن است که امراء و پادشاهان همواره توجه به قدرت و نفوذ عیاران داشته اند.

امیر عنصر المعالی کیکاوس زیاری در کتاب خود می نویسد: «اصل جوانمردی سه چیز است یکی آنکه آنچه بگویی بکنی دوم آنکه راستی در قول و فعل نگهداری سیم آنکه شکیب را کاربندی زیرا که هر صفتی که تعلق دارد بجوانمردی در زیر این سه چیز است . . .»<sup>۴</sup>

۱- سرچشمۀ تصوف در ایران، ص ۱۵۲. ۲- تاریخ تمدن اسلام، ج ۵، ص ۶۱.

۳- از سعدی تا جامی، ص ۸۰.

۴- قابوس نامه تصحیح دکتر عبدالمجید بدوی، ص ۲۲۲.

در باره عیاران و شطاران کتابهای داستانی متعدد نوشته شده است و معروف تر از همه «سمک عیار» و «اسکندر نامه»<sup>۱</sup> و «الفرج بعد الشدة»<sup>۲</sup> و «داراب نامه» و «ماه نخشب» می باشد و ما برای رعایت اختصار نمیتوانیم که داستانهای را از کتب مذکور در اینجا نقل کنیم «سمک عیار» تألیف فرامرز بن خدا داد بن عبدالله الارجانی است که آقای دکتر خانلری آن را در پنج قسمت (و ۳ مجلد) بچاپ رسانده اند. قهرمان این قصه «سمک» از عیاران و جوانمردان است که برای دست یافتن بر دختر فغفور چین چندین بار با فغفور جنگ کرده است.

«داراب نامه» نیز تألیف مولانا محمد بیغمی است و چاپ آن در دو مجلد بنفقه بنگاه ترجمه و نشر کتاب و به تصحیح آقای دکتر صفا بعمل آمده است. و داستانی است جوانمردانه در باره فیروز شاه بن بهمن بن اسفندیار که مؤلف آن را آب و رنگ خاصی داده است.

فتیان و عیاران باختلاف مذهبی فرق توجهی نداشته اند ولی از «الرحلة» تألیف ابن جبیر اندلسی (م ۶۱۴ هـ) بر میآید که فتیان سوریه (که آن ها را احداث می گفتند) سنیان متعصب بودند و در شهر دمشق باشیعیان می جنگیدند. وی می نویسد:

سینون یدینون بالفتوة وبامور الرجولة كلها. . . و اذا قسم احدهم بالفتوة بر قسمه و هم يقتلون هؤلاء الروافض این ما و جدوهم و شأنهم عجب الانفة و الاتلاف . . .<sup>۳</sup>

مهمترین مراکز عیاری و شطاری در کشور های عربی، کوفه و دمشق

۱- اسکندر نامه در قرن ششم تا هشتم هجری تألیف شده و مشتمل است بر داستانهای

اسکندر مقدونی یونانی (۳۵۶-۳۲۳ ق م).

۲- اصل کتاب به عربی است و تألیف قاضی ابوعلی المحسن بن ابو القاسم علی التنوخی

المعتزلی (م ۳۸۴ هـ) و ترجمه فارسی آن که در قرن هفتم بوسیله «حسین بن سعد بن

حسین اندهستانی» انجام شده در سال ۱۳۴۵ ش. در تهران چاپ شده است. ر-ک

ادب فارسی در پاکستان (اردو)، ص ۳۰۵.

۳- الرحلة، ص ۲۳۰ و مجله دانشکده ادبیات، ص چهارم، شماره ۲، ص ۸۲.

و بغداد و قاهره و در ایران خراسان و ماوراء النهر بوده است در ایران رئیس گروه فتوت و عیاری و شطاری را بلقب «رئیس» یاد میکردند و این شخصیت مورد احترام و اطاعت و پیروی گروه خود قرار می گرفته است.

در مورد تحولات فتوت اجتماعی و عیاری و شطاری در تاریخ اسلام، دکتر مصطفی جواد در مقدمه مفصل خود بر کتاب الفتوة (تألیف ابن المعمر حنبلی) مطالب سودمندی بیان کرده و آقایان دکتر خانلری و دکتر محجوب نیز در دوره ۱۸ و ۱۹ مجله سخن چگونگی نهضت عیاری را روشن ساخته اند و ما در این جا فقط اشاره می کنیم که در قرن دوم هجری جوانان خوش گذران خود را «عیار جوانمرد» معرفی کردند و برای سوء استفاده نمایش به چالاکي و گریزی داده و به نیت تفریح و می گساری و آسان گیری در زندگی بتاخت و تاز می پرداختند ایشان بر سرگور شاعر خمربه ساز ابو الهندی غالب در عراق می خواری می کردند. خالد بن عبدالله قسری، حاکم عراق فعالیت های آنان را محکوم و ممنوع ساخته بود ولی کار های ایشان ریشه کن نشد و باقیمانده ها نماند که در قرن سوم هجری قاضی بغداد - ابو الفاتک دیلمی - فتیان بدعتی و زشت، می نامد. در قرون دوم و سوم هجری فساد اخلاق آذن مشهور بوده است. در قرن چهارم هم دزدان و صعاليک متعدد را به صورت عیاران می بینیم. در تاریخ کامل ابن اثیر، در حوادث سال های ۳۶۱، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۲۴ هجری نام این گروه هم آمده است. البته دولت مقتدر سلجوقی، فعالیت های تروریستی عیاران و شطاران را تاحدی تحت کنترل آورده بود. در این اوضاع و احوال، صوفیه و افراد نیکو کار جامعه کوشش می کردند تا فتوت ادعائی را از فتوت واقعی باز شناسانند. صاحب قابوس نامه نوشته است :

«بدان که جوانمرد عیار آن بود که او را چند گونه هنر بود. یکی آنکه دلیر و مردانه و شکیبیا بود به هر کاری، و صادق الوعد و پاک عورت و پاک دل بود و زیان کسی به سود خویش نخواهد و زیان خود از بهر سود دوستان روا دارد و زبون گیر نباشد و بر اسیران دست دراز نکند و بی چارگان را یاری دهد و بد را از مظلومان دفع کند و همچنان که راست گوید راست



شنود و انصاف از خود بدهد و بر آن سفره که نان و نمک خورده باشد بدی نکنند و از ریانتنگ دارد. . . .».

این گونه وصایا مبین و اکنشی است که علیه عیاران و شطاران زشت کار نشان داده می شد. ولی به طوری که قبلاً یاد آوری کردیم ، فعالیت های عیاران و شطاران همگی در خور نفرین نبوده و آنان برای آزادی وطن و احقاق حق ضعفاء و کمک به بیچارگان و ادای حقوق بندگان خدا نیز بطور کلی ، خدمات با ارزشی انجام داده اند ، و مطالب زیادی درباره آنان نوشته و چاپ شده که ما به همین قدر بسنده می کنیم.

### یک یاد آوری :

در اینجا لازم است که از صوفیان شطار هم ذکری کرده باشیم. صوفیان شطار ظاهراً با شطاران (که در کنار عیاران و فتیان ، نامبرده می شوند) رابطه ای ندارند و نباید این دو نام را با یکدیگر اشتباه کرد زیرا این دسته از صوفیان را تنها بعلت سرعت پیشرفت و ارتقای روحانی به شطاری ملقب کرده اند. گروه شطاریه منسوبند به عبدالله شطار (که در قرن هشتم و نهم میزیسته) و بعضی سخنان او به گفته های حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی شبیه است. طریقه شطاریه الان هم در سوماترا و جاوه پیروان دارد. شطاریه ایران باقوال بایزید بسطامی توجه داشتند ولی نسبت خود را به شهاب الدین سهروردی می رساندند و از این رو به سهروردیه نزدیک شدند. باید در نظر داشت که شطاریه (بصورت یک فرقه) در قرن هفتم و بویژه در قرن هشتم و نهم رایج گردید ولی اصطلاح شطاری در مسلک تصوف قدیمتر از این تاریخ است. مؤسس این سلسله در شبه قاره پاکستان و هند همان عبدالله شطار است که این سلسله را تا جزایر اندونزی و مالزی رواج داده و در سال ۱۵۷۲م در مالوه فوت کرده است.

پدر ابو الفضل علامی ، وزیر اکبر شاه (از تیموریان شبه قاره پاکستان

و هند) که شیخ مبارک نام داشته نیز باین سلسله منسوب بوده و شیخ محمد غوث گوالباری شطاری (م ۱۵۶۲م) نیز یکی دیگر از بزرگان معروف این سلسله می باشد<sup>۱</sup> پس گروه شطاریه (در تصوف) و شطاران (که در کنار فقیهان و عیاران یاد می شوند) دو مسلک جداگانه دارند و برای تمیز این دو اصطلاح این تذکر ضروری بود.

### ترویج فتوت بوسیله بعضی از خلفاء و پادشاهان اسلام

در قرن ششم فتوت بصورت یک مسلک و عامل اجتماعی جدی در آمده بود و بهمین علت پادشاهان و خلفاء متوجه آن گردیده و کم و بیش بدان گرویدند و آداب و رسوم و تشریفات آن را بطور مشخص مورد اجرا قرار دادند البته پیش از این تاریخ نیز کارهای جوانمردانه ای از بعضی از حکام و فرمانروایان مسلمان مانند دیگر طبقات مردم صادر می شد، اما تا این هنگام کسی از آنان به صورت رسمی وابسته به مسلک فتوت نبود و آن چه وجود داشت فقط روح جوانمردی بود که بعضاً بر آنان حکومت می کرد و از اعمال و اقوال ایشان ظاهر می گردید مثلاً گفتار زیر از شمس المعالی قابوس که در مقام مخالفت با تسلیم فخر الدولة دیلمی به سرداران او گفته، چه قدر جوانمردانه است: «شمس المعالی جواب داد که در شریعت مروت<sup>۲</sup> و دین حفاظ فتوت، نقض عهود و اخفار حق و فود حرام است و کدام عار از این شنیع تر که چنین پادشاه زاده ای بجائی پنهانند و از آنجا توقع وفا و حفاظ دارد و آنگاه جفا بیند و باوغدر کنند و بحطام دنیوی بفروشدند و در حفظ جان و صیانت جاه او بجان نکوشند»<sup>۳</sup>.

همچنین اسامه ابو المظفر شامی، که از امرای برجسته سوریه بود (م ۵۸۴ه) و معاصر معروف او سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۶۴-۵۸۹ه) هر دو از فقیهان و جوانمردان بودند. موفقیت های شایان صلاح الدین و سپس

۱- رود کوثر (اردو)، ص ۳۴-۳۳.

۲- در تعریف مروت ابن المعاری نویسد: «هی صفة باطنة و الفتوة صفة ظاهرة من فعل

الخیر و الکف عن الشر» کتاب الفتوة، ص ۱۴۹.

۳- ترجمه تاریخ یمینی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۴۹.

فتوحات ملک الظاهر بیپرس (م ۶۷۶ هـ) که در جنگهای صلیبی نصیب آنان گردید، بقوت ایثار جوانمردان فعال بود که در زیر لوای آنان جمع شده بودند و در میان ایشان عده زیادی از شوالیه ها قرار داشتند. در مورد جوانمردی سلطان صلاح الدین شاعر انگلیسی زبان واقعه ای را بعنوان «تحفه صلاح الدین» برشته نظم کشیده و خلاصه اش این است که: اسب ریچارد پادشاه انگلیسی در جنگ کشته شد و او پیاده جنگ میکرد. وقتی نظر صلاح الدین بر این دشمن افتاد. یکی از اسب های گرانقیمت خود را به وی هدیه کرد تا سواره بچنگد و احترام او محفوظ بماند. شجاعت صلاح الدین ایوبی و تربیت «شوالیه گران» که به دست او انجام پذیرفته، خیلی معروف است.

قبل از این ها امیر عنصر المعالی کیکاوس زیاری هم در باره اهمیت «جوانمردی» صحبت کرده بود، که مطالبی از آن را در اوراق گذشته آوردیم، ولی شاید از میان تمام پادشاهان و امرا خلیفه عجیب الذوق عباسی، ابو العباس الناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ هـ) ابن المستضی بالله بیش از همگان به مسلک فتوت به صورت رسمی توجه نشان داده و در پی احیاء و ترویج تشریفات و آداب آن مسلک رفته باشد.

توسعه نظام فتوت باساعی خلیفه الناصر لدین الله عباسی

نفوذ نهضت جوانمردان خلفای عباسی را متوجه ساخته و خلیفه المقتدی لاسر الله از سال ۵۴۷ هـ.ق. برای عیاران و احداث، ارفاق و امتیازی خاص قایل گردید، ولی خلیفه داهی و دور اندیش عباسی، الناصر لدین الله (۵۷۵-۶۲۲ هـ.ق.) را کار و کردار فتیان چندان پسند افتاد که خود هم وارد این گروه گردید. و پادشاهان و حکام اسلام را هم دعوت کرد که به گروه فتیان بپیوندند وی به کارهای شگرفی همچون نشانه زدن باکان گروه و نیز به کارهای شکار و بازی و کبوتر بازی پرداخت و بدین وسیله نظام فتوت را توسعه بخشید.

۱- سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۳۴. ۲- آغاز و ارتقای شیوه جوانمردی (اردو)،

ص ۲۹ و نیز: Saladin's Gift by Thomas Moore

نویسندگان متعدد عقیده دارند که این خلیفه میخواست به کمک فتوت ، بر تأثیر و نفوذ خود بیفزاید و مانع سقوط خلافت عباسی گردد چرا که وی بویژه از سلطان محمد خوارزم شاه خائف بود و میگویند همو چنگیز خان را برای حمله به قلمرو آن سلطان دعوت کرد که البته عوامل دیگر هم در کنار این عامل وجود داشت و مجموع آن ها موجب گردید که چنگیز خان به ایران هجوم آورد و آن سیاهکاری ها را مرتکب شود. الناصر از کم نفوذی خلیفه ناخرسند بود و فتوت را افزار تجدید قوت ساخته و بدین نیت وارد میدان فتیان گردیده بود و البته بعضی اعمال نیکوکارانه نیز در این رابطه انجام داد چنان که ابتداء برسم اهل فتوت در بغداد مهانخانه جهت افطار مردم ساخت و برای حجاج نیز منازلی درست نموده کمی بعد آنها را وقف کرد<sup>۱</sup>.

همچنین اقدامات وی در مبارزه با انحرافات که به تشکیلات فتوت در روزگار وی راه یافته بود تا حدودی مؤثر افتاد برای اطلاع از انحرافات مزبور ، کافی است که نگاهی بیاندازیم به کتاب «نقد العلم و العلماء» تألیف ابو الفرج عبدالرحمن بن الجوزی (م ۵۹۷) وی می نویسد :

«از جمله کسانی که گرفتار تلبیس ابلیس شده اند ، عیاران هستند و این جماعت که فتیان خوانده میشوند ، مال مردم را می گیرند و میگویند فتی کسی است که مرتکب زنا و دروغ نشود و در حفظ حرمت بکوشد و هتک ستر زنان نکند. با اینحال از تصرف اموال مردم خود داری ندارند. بریان کردن جگر مردم را بواسطه این عمل بخاطر نمیآورند و با این حال طریقه خود را فتوت میخوانند. بسا اتفاق می افتد که یکی از ایشان بحق فتوت قسم یاد می کند و از اکل و شرب میگذرد. لباس ایشان شلواری است که آن را بر هر کس که درین طریقه داخل شود میپوشانند چنانکه صوفیه مرید را بمرقع ملبس میکنند. غالباً دیده شده است که بعضی از فتیان از دختر یا خواهر خود سخنی نادرست و ناسزا شنیده و با آنکه اکثر اوقات آن سخن ناشی از محرکی بوده ، او را بقتل آورده است ، و بعقیده ایشان این عمل مطابق فتوت است.

۱- مجله شرق شماره ۶ سال ۱۳۱۰ ش ، ص ۳۵۱ بنقل از تاریخ الفخری.

صبر ایشان در قبال ضربت نیز زیاد است و بآن انتخار میورزند.<sup>۱</sup>

باری خلیفه الناصر برای اصلاح احوال فتیان کوشش کرد او خود در سال ۵۷۸ هـ به دست شیخ مالک بن عبدالجبار حنبلی (م ۵۸۳) خرقه فتوت پوشید و تأسیس نظام فتوت ناصری را اعلام نمود، ۵۰۰ دینار به شیخ مزبور و خلعتی به پسرش شمس الدین علی و انعامی بدامادش یوسف العقاب داد و بفرمود تا صورتهای فتوت را طبق آئین فتوت ناصری تجدید کنند و همین طور تشویق کرد که امرا و سلاطین کشورهای اسلامی خرقه فتوت را از خلیفه بخواهند و بپوشند. از کسانی که خرقه فتوت را پوشیدند و آداب و رسوم فتوت را به مورد اجرا نهادند، یکی سلطان عزیز الدین کیکاووس اول (۶۰۷-۶۱۶ هـ) پادشاه روم است.<sup>۲</sup> این سلطان فتوت را در آن دیار به نحوی هر چه تمامتر رواج داد و این مسلک تا ۴ یا ۳ قرن بعد در آنجا بقوت خود باقی ماند چنان که از احوال و کیفیات مولانا جلال الدین رومی (۶۰۴-۶۷۲ هـ) معلوم میگردد که او هم به فتوت توجه گونه ای داشته و احمد افلاکی اقوالش را درین باره نقل کرده است.<sup>۳</sup>

پس از آن که الناصر لباس فتوت پوشید، از سال ۵۹۹ هـ به المحلل نظام های موجود فتوت و برقراری نظام «فتوت ناصری» در سراسر ممالک اسلامی پرداخت. چندی پس از این تاریخ فرستادگان وی به کشورهای مسلمان رفتند و پادشاهان و حاکمان و امیران را «لباس فتوت ناصری» پوشاندند و برای شکار کردن کبوتران ویژه برای نامه رسانی و نشانه بازی باکبان گروهه، که تفصیل آن به فارسی چاپ گردیده، دستور های خلیفه را ابلاغ نمودند. اعمال خلیفه مبنی بر تشکیل یک نظام فراگیر برای فتوت در آن دوره هرج و مرج، مؤثر بوده و مؤلف کتاب تجارب السلف<sup>۴</sup> نظر به اینگونه

۱- مجله شرق (که ذکر آن رفت) و نیز وحید شماره ۷ سال ۱۳۴۷ ش، ص ۶۲۹. اصل

عبارت در «تلبیس ابلیس»، ص ۴۲۱ از چاپ مصر ۱۹۲۸ م.

۲- ایضاً مجله شرق و «سرچشمه تصوف در ایران»، ص ۱۵۴.

۳- مناقب العارفين افلاکی، ج ۱، ص ۴۸۹، ۵۴۳ و ۵۴۴.

۴- چاپ طهوری، ص ۳۱۹.

اقدامات ، خلیفه الناصر لدین الله را «کار دان و مجرب و مقدم و شجاع و تیز خاطر و حاضر جواب و صاحب فطنت و ذکاء و فاضل و بلیغ» می‌شمارد. جالب است که سلطان شهاب الدین غوری (م ۶۰۲ هـ) و الملک العادل ایوبی و فرزندان‌ش در دمشق و سلطان کیکاووس دوم رومی (۶۱۶-۶۳۲ هـ) و دیگران لباس فتوت ناصری را در بر کرده بودند.

می‌گویند خلیفه به شکار و نشانه بازی سخت علاقه مند بود و ۱۴۴۵ پرنده شکار کرده بود، و به فتیان توصیه نمود که چهارده نوع پرنده (وزه ، انیسه ، سقا ، تم ، هوبره ، لقلق ، هوغ ، عقاب ، عنز ، غرنوق ، کرکی ، لغلغ ، سرزه و نسره) را شکار کنند<sup>۱</sup> برای طیور المناسیب و رمی البندق خلیفه تشکیلاتی درست کرده بودند و خود او از میان پیشه‌ها بیش از همه عمر خود را به نگهداری کبوتران قاصد (طیور المناسیب) و انداختن گلوله و مهره گلی با کبان گروهه (بندق) صرف نمود و امر داد که کسی غیر از او این قبیل پرندگان را نگاه ندارد مگر آن‌که آن‌ها را از خلیفه بگیرد و انداختن گلوله را با کبان گروهه نیز برای دیگران قدغن نمود ، شخصی بنام ابن السفنت از اهالی بغداد که زیر این بار نرفت ، و از ترس خلیفه از آن شهر گریخته به شام پناه برد . . . گفت این فخر مرا بس که همه مردم به اجازه خلیفه مهره می‌افکنند و من تنها در این شمار نیستم<sup>۲</sup>.

از اقدامات مهم خلیفه الناصر لدین الله، یکی برقراری امنیت در قلمرو خلافت و مجازات سنگین برای آن تعداد از عیاران و شطاران و دیگر خرابکارانی بود که به کارهای تروریستی اشتغال داشتند و بقتل و غارت می پرداختند شکاری از آدمکشان بدار کشیده شدند و دست‌های دزدان بریده شد. خلیفه می‌گفت : خداوند برای قتل عمد ، مجازات جهنم مقرر داشته ، و شما آن را «فتوت و جوانمردی» نام می‌نهد ؟ خلیفه از میان جوانمردان ، جاسوسانی به نام توابون

۱- رک کتاب الفتوة تألیف ابن معمار چاپ بغداد.

۲- مجله شرق شماره ۶ سال ۱۳۱۰ ش ص ۳۴۸ و نیز مجله وحید شماره ۷ سال ۱۳۴۷ ش ، ص ۶۳۵-۶۳۶.

را برگزید تا بد عملی ها و خرابکاری هائی را که انجام می گیرد بوی اعلام دارند. همچنین به فتیان دستور داد تا برای تیر اندازی در جنگ ها خود را آماده نمایند. و این بود که تربیت یافتگان فتوت ناصری، وارد جنگ های صلیبی هم شدند.

تا سال ۶۲۲ هـ که سال در گذشت خلیفه الناصر می باشد فتوت در سراسر کشور های اسلامی بعنوان مذهب مختار در آمده بود و دسته های مردم بخشنده و کارساز و دستگیر و فداکار، در همه جا دیده می شدند چنان که فعالیت های اسامه ابوالمظفر امیر شامی و صلاح الدین ایوبی احتیاج به معرفی ندارد.

جانشینان خلیفه الناصر هم بتوسعه نظام فتوت می پرداختند فرزند وی محمد الظاهر بالله در سالهای ۶۲۲ و ۶۲۳ هـ خلافتی بس کوتاه مدت داشت و پس از او پسرش منصور ملقب به المستنصر بالله (بانی مدارس مستنصریه) بروی کار آمد و لباس های فتوت ناصری را برای سلطان جلال الدین منکوبرنی و نور الدین ارسلان شاه زنگی شهر زوری فرستاد که ایشان نیز آن را در بر کرده اند. در همین اوان شیخ شهاب الدین مهروردی (م ۶۳۲ هـ) دو فتوت نامه انشاء و املاء نمود که در آنها از فتوت اخلاقی صحبت داشت و فتیان را از حمل اسلحه و غارت گری منع نمود.<sup>۱</sup> همچنین شیخ سعدی شیرازی که در آن موقع در بغداد نزد عبدالرحمن ابن جوزی (ابن جوزی دوم م ۶۳۶ هـ) درس می خوانده، در اشعار خود کراراً از فتوت یاد می کند که ذکر آن ها خواهد آمد.

در سال ۶۵۶ هـ بساط خلافت عباسی بدست هلاکو خان مغول بر چیده شد و تشکیلات فتوت هم از بین رفت، ولی خلفای فاطمی مصر و بازماندگان خلفای عباسی باز به ترویج و توسعه آن می پرداختند و تا قرن بعدی فعالیت های فتیان عرب مصر، در فتوت نامه ها مذکور افتاده است و القلقشندی هم در مجلد یازدهم «الصبح الاعشی» در پیرامون تشکیلات فتیان اشاراتی دارد.

«اخیت» و رابطه آن با فتوت

اخ به معنی برادر است و اخی (برادر من) را به عنوان معادلی برای فتی و

جوانمرد بکار می برده اند. چنان که فتیان با القاب اخوه و اخیه و اخوان هم یاد شده‌اند. ریشه های اخیت همانا مواخات و اخوت اسلامی است که نبی اکرم (ص) در میان مهاجرین مکه و انصار مدینه افکند و در قرآن مجید هم آمده است: «انما المؤمنون اخوة»- بسیاری از مشائخ عالم اسلام با لقب «اخی» یاد می شوند که نوعاً بر مسلک فتوت بوده اند. این بطوطه در سفرنامه معروف خود بجای فتیان از «اخیه» یاد می کند. و معلوم است که تا آن قرن این گروه در کشور های اسلامی بویژه در خطه روم (ترکیه فعلی و نواحی مجاور آن) شیوعی داشته اند. در فتوت نامه مشظوم ناصری سیواسی و فتوت نامه مشظوم شاعری به نام عطار و رساله فتوتیه میر سید علی همدانی هم از «اخیه»- بخصوصه - ذکر آمده است. رساله مزبور بطوری که در دائرة المعارف اسلامی هم می خوانیم مهم ترین مأخذ در رابطه با اخیت در قرن هشتم هجری به شمار است<sup>۲</sup> و مؤلف آن خطاب به مریدش می فرماید:

ای عزیز بدانکه لفظ «اخی» لفظی است متداول گشته میان خلق. و این لفظ را معنی رفیع و حقیقتی وسیع است و بیشتر اهل زمانه بظاهر لفظ بیحاصل و اسم بی معنی قناعت کرده اند و از اسرار حقائق دینی محروم مانده و جمعی از ارباب نفوس شخصی را بر خود تقدیم می کنند و وی را «اخی» میخوانند و به دواعی مرادات نفسانی چند روزه صحبتی بانفاق میدارند و آخر بوحشت و عداوت می انجامد. بدین سبب کلمه ای چند بر مقتضای این معنی - آنچه زبان وقت املا کند- در قلم خواهد آمد و ایمانی کرده خواهد شد تا تمبیهی بود طالبان این معنی را، انشاء الله تعالی.

ای عزیز بدانکه ارباب طریقت اطلاق این اسم به سه معنی اعتبار کرده اند و سه مرتبه نهاده اند: اول عام دوم خاص سوم اخص. اول لغوی اسمی دوم نصی حقیقی سوم اصطلاحی معنوی.

اما اول بدانکه اسم اخی در لغت «برادر من» است و عامه مردم برادر

۱- قرآن مجید الحجرات آیه ۱۰.  
۲- بنگرید به همان مرجع در ذیل اصطلاح «اخی».



کسی را دانند که از یک پدر یا از یک مادر باشد و اگر کسی دیگر را برادر خوانند از سر رسم یا تکلف بود اما در واقع او را برادر اعتبار نکنند.

مرتبۀ دوم خواص مؤمنان اند و علمای دین که بقوت علم و نور ایمان از مرتبۀ تقلید و رسوم ترقی کنند و بقدر حوصله هر کس احوال و اسرار و حقائق دین از شواهد اختیار و از آثار کتاب و سنت استدلال کنند. پس بحکم «انما المومنون اخوة» همه مؤمنان را برادر دانند.

مرتبۀ سوم اصطلاحی و آن میان ارباب قلوب و اهل تحقیق است که این طائفه این اسم را اطلاق می کنند بر اهل مقامات سلوک که عبارت از آن مقام فتوت است.<sup>۱</sup>

اگرچه میر سید علی کلمه «اخی» را عربی دانسته و ظاهراً نیز چنین است و به معنی «برادر من» می باشد ولی محققان متعدد فکر می کنند که اصل این کلمه اقی و مأخوذ از ریشه ترکی (لهجه اویغوری) است و معنی آن «قیاض» و «سخی» و «جوانمرد» است که بعدها کم کم تلفظ آن «اخی» شده و سپس به جای اقی، بیشتر «اخی» بکار رفته است ولی کارهای «اخی» همان کارهای «اقی» بوده است. اصطلاح «اخی» (= جوانمرد و قی و مظهر فتوت) قبل از قرن هفتم هجری بندرت دیده می شود و شاید شیوعی نداشته است ولی نام چند تن از «اخی ها» در دست است و از آن جمله یکی اخی فرج زنجانی (م ۴۷۷ ه) که در گزارش های زیادی به عنوان مرشد و پیر نظامی گنجوی از او یاد شده است. ولی بظاهر نظامی مرید او نبوده و فقط به شخص و تعلیمات وی علاقه فراوان داشته است. و این که مرید او تلقی شده از اشتباهات دولت شاه سمرقندی است و نظامی در حدود سال ۵۳ ه ولادت یافته است و اخی فرج مدتها پیش از آن فوت کرده بود. معذک از این گزارش ها بر می آید که اخی فرج در شمال ایران آن روزی (و در احوالی اناطولی) زندگانی میکرد و اخیت را در آن بر زمین رواج داده است. از قرائن معلوم میگردد که اخیت در قسمت شمالی ایران شیوع و رواج داشته ولی در نتیجه حمله خانمانسوز مغول، که در اوائل سده هفتم هجری

۱- بنگرید به متن فتوتیه که بعداً خواهد آمد.

آغاز شده ، تشکیلات و نیز مدارک مربوط به اخیان ایران از بین رفته و آنها باناتولی مهاجرت کرده اند.

اخمیت در اناتولی پیشرفت شایانی کرده و در سراسر این ناحیه تشکیلات جوانمردی اخیان گسترش یافته که در این باره از سفر نامه ابن بطوطه و فتوت نامه منظوم ناصری مطالبی را آوردیم. در اوایل ، «اخی» رئیس گروه اصناف مختلفه مردم بود و منزل او بصورت مرکز و جای اجتماع اخیان بود. بعد از تأسیس زوایا و خانقاه ها ، رسوم و آداب فتوت در این مراکز بر گذار می گردید .

#### مجامع فتیان (لنگرها و زوایا)

فتیان در زوایا و لنگرها جمع میشدند و تربیت می گرفتند و این زوایا برای آنان بمنزله خانقاه ها بود و در آنجا مانند سالکان تصوف جمع میشدند. سیاح معروف مراکشی ، ابن بطوطه طنجه ای ، آنطور که اشارت شد ، در سفر نامه خود به توضیح پیرامون مراکز و تشکیلات فتیان (مخصوصاً در اناتولی) چنان که مشاهده کرده بود پرداخته و درباره کارهای خوب و جوانمردانه آنان سخن می گوید. به نوشته او «اخیه الفتیان» نه فقط در انطالیه (= اناتولی) بلکه در سراسر بلاد روم بفروانی موجود اند و «این گروه در غریب نوازی و اطعام و بر آوردن حوائج مردم و دستگیری از مظلومان در تمام دنیا بی نظیرند» در اصطلاح آن نواحی کسی را گویند که از طرف همکاران خود و سایر جوانان مجرد بعنوان رئیس و پیش کسوت انتخاب میشود... پیش کسوت هر یک از گروهها خانقاهی دارد مجهز بفرش و چراغ و سایر لوازم. اعضای وابسته بهر کدام از گروهها آنچه را از کار و کاسبی خود بدست میآورند ، هنگام عصر تحویل پیش کسوت خود میدهند و این وجوه صرف خرید میوه ها و خوراک میشود که در خانقاه بمصرف میرسد.

ابن بطوطه می نویسد : «من در تمام دنیا مردمی نیکوکار تر از آنان ندیده ام اگرچه اهالی شیراز و اصفهان هم بروش جوانمردان تشبه میجویند لیکن اینان در غریب نوازی و مهمان نوازی بیشتر و پیشترند».

از مطالعه سفر نامه ابن بطوطه معلوم میشود که فتوت اصنافی هم در قرن هشتم هجری بطور عموم موجود بوده است. چنانچه او از جوانمردی یاد می کند که خراز بوده است و «در حدود دو بیست تن از پیشه وران تحت اویند و خانقاهی دارند و هر چه روز بدست میآورند شبانه در آنجا خرج می کنند.» این بطوطه اجتماعها و فعالیتهای رفاهی فتیان را بخوبی مشاهده کرده و در شهر سیواس فتیان آن شهر را دیده و از ضیافت آنان بهره مند شده است. او در کتاب خود زیاد تر از ده جابر خوردهایش با فتیان و پذیرائی گرم آن گروه و تشکیلات رفاهی آنان را ذکر میکند. ظاهراً بیشتر فتیان در اویش که در اناتولی جمع شده بودند اصلاً از ایران بودند و در دوره هرج و مرج تهاجمات سفاکانه مغول به آنجا رفته اند لنگرها و زوایای فتیان که در سفر نامه ابن بطوطه مذکور است، در غالب نقاط ممالک اسلامی دوشادوش خانقاه ها تأسیس میشده و تا آنزمان که تشکیلات و رواج مسلک فتوت باقی بوده، زوایا هم باقی بوده است. متصل به زوایای فتیان نیز زورخانه ها وجود داشته و در این رابطه باید دانست که فتیان در تشکیل ورزشگاهها هم نقشی مهم ایفا کرده و گروه عیاران و شطاران ایران نسبت به این کار علاقه فراوان نشان میدادند. «ایشان خود را باورزش نیرومند میساختند تا بتوانند در برابر دشمنان کشور خود با قدرت بیشتری عقایدشان را ترویج کنند» اصطلاحات متعدد زور خانه (مرشد و پیر و کسوت و ازار و غیره) نفوذ فتوت و اخیت را به خوبی نشان می دهد.

**حقیقت و اهمیت فتوت و اخیت**

بهترین توضیحات در حقیقت و اهمیت فتوت و اخیت از میر سید علی همدانی است که عبادات بی روح را وزنی نمی نهد و افراد ثروتمند را به رعایت حقوق بندگان خدا و کمک به ابناء نوع دعوت می نماید و خطاب به مریدش شیخ اخی علی طوطی عایشاه ختلانی که رساله فتوتیه را برای راهنمایی وی نوشته است می فرماید :

«ای عزیز، چون معلوم کردی که حقیقت این نوع طاعات، که دأب

اتقیاء و اصفیاء و پیرایهٔ احباء و اولیاء است، از عامهٔ مردم متصور نمیشود، قسم دوم را غنیمت دان که به فضل خود اسباب حصول آن سعادت ترا مهیا کرده اند و آن احسان است باتن و مال به بندگان او که گنج عالم باقی و تخم سعادت ابدی است. ازین تخم چنانکه میتوانی بنه که در روز در ماندگی بکار آید.

و اگر مرکب همت در میدان سابقان که مبارزان صفوف ولایت اند نمیتوانی تاخت باری سعی کن تا از صف اصحاب یمین که اهل فتوت و اهل احسانند باز نمایی. و از نسیم یمین عنایت که از وادی کرم بر جان متوسطان بساط نجات میوزد، محروم نمایی و در حضيض درکات نیران با اهل شقاوت و خسران گرفتار نگردی.

#### مثنوی

بشتاب که راحت از جهان رفت	آهسته مران که کاروان رفت
این صورت ازدهای خونخوار	درگرد تو حلقه ایست چون مار
گرد رنگری بفرق و پایت	در حلقهٔ ازدهامت جایت
بگذر ز جهان که ازدها خوست	آن پیرزن است و ازدها اوست
با خاک ترک مهر جویی	گویی که بگویم و نگویی
در حبس گه جهانی آخر	ره جوی که راه دانی آخر
بالای فلک ولایت تست	هستی همه در حایت تست
بر پایهٔ قدر خویش، نه پای	تا بر سر آسمان کنی جای
این ره به وفا بسر توان کرد	جان زو بصفا بدر توان کرد
از سیل چو کوه سر مگردان	سیلی خور و روی بر مگردان
خاک تو شده جهان هستی	چون خاک مکن جهان پرستی
دایم بتو بر جهان نماند	چیزی مپرست کان نماند

ی عزیز، بدان که دنیا رباطی است بر سربادیهٔ قیامت نهاده و منزلی است در میان بیابان ازل و ابد گسترده، تا مسافران حضرت صمدیت که از بیابان عالم ارواح به قرارگاه صحرای قیامت سفر کنند، در این منزل فرود آیند

و ازین بنا زاد سفر آخرت بردارند و به تدبیر سفر بی نهایت مشغول شوند ولی احوال این مسافران بمقتضای حکمت الهی متنوع افتاده است : بعضی را بصورت قوی آفریده اند و بمعنی ضعیف و بعضی را بمعنی قوی آفریده اند و بعضی به صورت ضعیف و بعضی را بصورت و معنی هر دو قوی آفریده اند و بعضی را بصورت و معنی ضعیف. ذلک تقدیر العزیز العظیم.

و حکمت فاطر حکیم و حقایق اسرار این درجات را نهایت نیست. اما از ظاهر حکمت این تفاوت از آنست که تا جمله مسافران بقدر قوت و ذات هر کس در این سفر ممد و معاون یکدیگر باشند چنانکه در اخبار نبوی آمده است که : «المؤمنون کالبنیان یشد بعضها بعضاً» رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مؤمنان همچون یک دیوار عمارتند که هر خشتی از آن خشتی دیگر را استوار میدارد همچنین آنانکه از ایمان بهره یی دارند باید که در دین و دنیا معاون یکدیگر باشند و همه یکدیگر را در کشیدن بار تکالیف و زحمتهای این سفر بحکم «انما المؤمنون اخوة» مساوی دانند : شعر

ای چو الف عاشق بالای خویش	الف تو با وحشت و سودای خویش
فارغ ازین مرکز خورشید گرد	غافل ازین دایره لاجورد
بر سرکار آی، چرا خفته ای	کار چنان کن که پذیرفته ای
مست چه خسبی که کمین کرده اند	کار شناسان نه چنین کرد، اند
پار عناکش بشب قیر گون	هر چه عنابیش، عنایت فزون
ز اهل نظر هر که بجائی رسید	بیشتر از راه عنای رسید
نزل عنا عافیت انبیاست	و آنکه ترا عافیت آید، بلاست
از پی صاحب خبرانست کار	بی خبران را چه غم از روزگار؟
صحبت نیکان ز جهان دور شد	خوان عسل خانه زنبور شد
معرفت از آدمیان برده اند	آدمیان را ز میان برده اند
سایه کس فرهائی نداد	صحبت کس بوی وفائی نداد
صحبت گیتی که تمنا کند؟	با که وفا کرد که با ما کند؟
ز آمدن مرگ شماری بکن	میرسدت دست حصاری بکن

ای عزیز پس آن طایفه که به صورت قوی بوده اند و ایزد تعالی نعمتی فانی عاریت بدیشان داده بود تا آن را تخم سعادت ابدی سازند و بدان نعم باقی کسب کنند، آن مغروران غافل در تصرف آن نعمت فانی، بتلذذ جسمانی مشغول شدند و بعیش مکرر چند روزه مغرور گشتند و عمر قصیر را در تدبیر و حیله محافطت مردار دنیا در باختند و از تدبیر زاد سفر بی نهایت غافل ماندند و حقوق برادران دینی و همراهان سفر اخروی را فراموش کردند و عهده عهد الهی را ضایع کردند تا کلام ربانی از حال ایشان خبر داد و فرمود که «و يعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون»<sup>۱</sup> و «نسوا الله فنسیهم»<sup>۲</sup> یعنی چنانکه در تنگنای منزل مبغض دنیا در میان لذات فانی جهل حضرت ما را فراموش کردند، فردا در وسعت فضای عالم بقاء آن مدیران مردود را در قعر درکات نیران و عذاب جاودان از رحمت خویش فراموش کنیم.

#### فتوت در مغرب زمین (اسپانیا و سیسیل)

نشانه ها و علائم واضح جوانمردی را در اروپا در قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) میتوان مشاهده کرد و قبائل مختلف آلمانی این مسلک را طبق تمایلات خود قبول کرده بودند ولی آنطور که پروفیسور نیکلسون هم در تاریخ ادبیات عرب (ص ۸۴) جدا اعتراف کرده است بنیانگذاران اولیه این گونه جوانمردی مسلمین (شوالیه ها) میباشند و تا قرن مذکور، شیوه جوانمردی در کشورهای اسلامی پیشرفت شایانی کرده بود و اروپائیها از این ممالک پیروی کرده اند.

فتوت از راه ایران و دیگر کشورهای دیگر اسلامی (همچون بخشی از روم که در تصرف مسلمین بود) وارد اسپانیا و سیسیل شده و این دو کشور بصورت مراکز جوانان و جوانمردان در آمده بود و از همین دو منطقه بود که این شیوه در سراسر اروپا شهرت و سپس شیوع و رواج یافت و یکی از ابعاد مهم تهذیب و تمدن اسلامی که وارد دین و تمدن مسیحی شد، همین جوانمردی

۱- روم آیه ۷.

۲- توبه آیه ۶۷.

است دران اوان تمام شهرهای مهم اسپانیا از قبیل قرطبه و اشبیله و غرناطه به عنوان مراکز فتیان شهرت داشته و سران مسیحی مذهب هم پسران خود را برای یاد گرفتن آداب و رسوم جوانمردی بآن شهرها میفرستاده اند و به این طریق شوالیه گری را یاد گرفته اند.<sup>۱</sup>

جوانمردی که در اسپانیا یا سیسیل رواج پیدا کرده بود رابطه واضحی با آداب تصوف نداشته بلکه متضمن نوعی فعالیت های اجتماعی ورزشی بوده است مثلاً اسب دوانی و یا مهارت تابه در سواری و نیزه و شمشیر بازی و شجاعت و سخاوت و عشق باعفت (و جنبه آخر از اشعار عربی اسپانیولی هم ظاهر میگردد) مهمترین دوره پیشرفت جوانمردی در آن دیار عهد عبدالرحمن سوم (الناصرالدین الله . . . ۳۰۰-۳۰۵ هـ) و حکم دوم (المستنصر بالله . ۳۰۵-۳۱۶ هـ) و دوره وزارت عظمای حاجب المنصور (۳۹۲ م-۳۹۴ هـ) وزیر هشام دوم المویده بالله (۳۹۹-۳۶۶ هـ) است. مهمترین جنبه فتوت اسلامی در آن سرزمین ، نشان دادن شجاعت فوق العاده و چابکدستی در اسب سواری (هان شمسواری) بوده و کسانی که داوطلب پیوستن به شمسواران (= الفارسیون) بودند بایستی صفات ده گانه زیر را داشته باشند: تقوی ، شجاعت، حسن اخلاق، ممارست در نیزه بازی ، تمرین تیر اندازی ، عفت ، حیا ، ازین لحاظ «شمسوار» اسپانیولی دارای همان خصوصیات ادبی و هنری و مذهبی بوده که شیخ سهروردی هم برای قتی لازم می شمارد<sup>۲</sup> و شاعری و فصاحت و بلاغت نیز از جمله آن خصایص بوده است. در میان شمسواران اسپانیولی بذکر موسی بن ابی الغفران می پردازیم. این مرد شجاع و جوانمرد در دوره ضعف حکومت مسلمین در اسپانیا چندین مأموریت شگفت انگیز انجام داده و در شهر معروف غرناطه چندین بار در برابر و علیه سپاه فردی ناند پنجم حسابی داد شجاعت داده است (و نیز یوسف بن تاشفین م

۱- آغاز و ارتقای شیوه جوانمردی (اردو) سالنامه نقوش ۱۹۵۸ م لاهور که آقای دکتر

محمد صدیق خان به بنده معرفی کرده اند.

۲- رسایل جوانمردان ، ص ۱۵۸.

۵۵۰۰ ق<sup>۱</sup>)

این آداب و رسوم جوانمردی که در اسپانیا و از آنجا بسایر نقاط اروپا راه یافته، بظاهر اصل آن از ممالک اسلامی منجمله سوریه و مصر بوده زیرا چنانکه ذکر گردید، فعالیت‌های فتیان مسلمان در جنگ‌های صلیبی موجب شگفتی و حیرت مخالفان مسیحی قرار گرفته و تحسین ایشان را برانگیخته بود به همین دلیل فن شهنشاهی و شوالیه‌گری را از آنان یاد گرفته و راه و روش آنان را تعقیب می‌کرده‌اند.<sup>۲</sup>

این نوع جوانمردی در قرون وسطی در سراسر قاره اروپا رواج زیاد داشته است و باوجود پیشرفتهای مادی و صنعتی سرسام آور غرب هنوز هم «جوانمرد» یک صفت خوب و عالی است که مردم آن سامان در زبانهای خود بکار می‌برند و این مطالب را با مراجعه به فرهنگ‌های اروپائی می‌توان دریافت.

مسلمانان از اواخر سده اول هجری حکومت اسپانیا را بدست آوردند. اغالبه نیز در سال ۵۲۱۳/ (۸۱۷ میلادی) در ناحیه سیسیل حکومتی برپا کردند و چندی بعد، بطوری که از المسالک و الممالک ابن حوقل هم بر می‌آید، تصوف و فتوت اسلامی بدان نواحی راه یافته بود. توجه اروپائیان به فتوت اسلامی بیشتر در اوایل جنگ‌های صلیبی بوده ولی رگه‌های آن را الان هم در افراد نیکوکار آن سرزمین می‌توان دید. اقبال لاهوری، شاعر و متفکر اسلامی، در سال ۱۹۳۲ م از نقاط تاریخی اسپانیا دیدن کرده و در کتاب بال جبریل (ص ۱۳۴) می‌نویسد: دریغا از انحلال فرهنگ جوانمردان عرب در این سرزمین، همانان که وقتی نظرشان راهنمای شرق و غرب بوده است. و در قرون تاریک اروپا، هوش و خردشان راهبر دیگران بوده. تأثیر آنان است که مردم اسپانیا هنوز هم صمیمی و دوست‌نمای و دلبر و نیکوکار بنظر می‌آیند محیط اسپانیا در این عصر هم گویا حامل نفعات شمیم یمن است و در موسیقی اسپانیایی نفوذ

۱- نویسنده بزرگ اردو، آقای نسیم حجازی نوولی دلاویز را بعنوان «یوسف بن تاشفین» نگاشته‌اند که چندین بار بچاپ رسیده است.

۲- لمحات حیرت‌انگیز تاریخ اسلام (اردو) که اصل عربی آن از عبدالرحمن مهربی است و آقای دکتر عفان سلجوق به من معرفی نمودند.



آهنگ حجاز بگوش می خورد (ترجمه از اردو).

### اصطلاحات مخصوص فتیان

بیست و پنج اصطلاح مخصوص جوانمردان در کتاب الفتوة ابن المعبار با تفصیل و در نفائس الفنون فی عرائس العیون بالاختصار آمده است که شمه ای از آن بدین قرار می باشد :

- ۱- بیت. گروه مخصوص فتیان که از دیگر گروه ها ممتاز باشند مانند بیت الوهاس.
- ۲- حزب، گروه مخصوص فتیان منسوب بیک شخص ، و جزوی از بیت.
- ۳- نسبت ، رساندن نسبت نهایی خود است باجد یا کبیر خویش.
- ۴- کبیر ، مانند پدر فتیان است که شرب در محضر او یا باجازه او انجام می شده است.

- ۵- زعیم : ناصح فتیان و کسی که ایشان را پند و اندرز میدهد.
- ۶- جد : بزرگ فتیان و جوانمردان که بمنزله مرشد برای صوفیان است.
- ۷- رفیق دمساز و دوست فتوت. هر جوانمرد دیگری را رفیق خطاب میکرد.
- ۸- مسابیل : طالبان متعدد که تحت رهبری مطلوب واحد باشند.
- ۹- دکش : تارک فتوت (نوعی کلمه نفرین است برای آنانکه مساک فتوت را ترک کنند).

۱۰- بکر: کسی که تازه عازم ورود به گروه جوانمردان و فتیان می باشد.

۱۱- ثقیل : کسی را گویند که از «کبیر» یا «حزب فتوت» جدا شود.

۱۲- وکیل : شخصی که قائم مقام و کفیل فرائض کبیر باشد.

۱۳- نقیب : ترجان و ناصح و واسطه مصالح فتیان.

۱۴- شد : میان بستن (با آداب و رسومی که ذکرش رفت).

۱۵- تکمیل : قبل یا بعد از شرط بستن شرایط دیگر فتوت را تمام کردن

مثلاً لباس الفتوة را پوشیدن.

- ۱۶- شرب : نوشیدن از کاس الفتوة.
  - ۱۷- محاضره : اجتماع فتيان در مجلس يا اجتماع «شرب».
  - ۱۸- نقله : انتقال است از يك كبير يا بيت به كبير يا بيت ديگر (البته با اجازه).
  - ۱۹- تعبير : عبور کردن و بيشرفت از مقام «كبير» به «جد» (نوعی ترقی درجه است).
  - ۲۰- اخذ : بازستاندن «لباس الفتوة» که به داوطلب داده اند. اين عمل را «كبير» يا «مقدم» بعلمت خاصی (بعنوان مجازات و پادافراه) انجام میداد و برای اين کار مجاز بود.
  - ۲۱- رمی : نوعی محاکمه است که بدان وسیله برای «طالب» يا طالبان ممکنست که فتوت «كبير» را فسخ کنند.
  - ۲۲- عيب : ارتکاب متهیات و کبائری که مبطل فتوت است «عیوب» مزبور را قبل از اين ذکر کردیم ، و اين جا اضافه می کنیم که جمهور فتيان بر آنند که صغایر و گناهان کوچک فتوت را باطل نمیکند و فقط آن را تضعیف می نمایند اما کبائر مبطل است.
  - ۲۳- محاکمه : داوری بردن و تداعی بيش زعيم يادآور ديگری که مورد قبول فریقین باشد. بدین وسیله «فتیان» میتوانند علیه یکی از بزرگان خود با ارائه دلائل و شواهد موجود اقامه شکایت کنند و داد خود بگیرند.
  - ۲۴- وقف : ممنوع شدن متهم است از «محاضره» خواه برای مدت معین باشد يا تا ثبوت برائت او. برای اين کار ارکان جوانمردی باهم مشورت میکردند.
  - ۲۵- هبه : بخشیدن «كبير» است «رفیق» را به «كبير» ديگر و اين کار به شرطی که كبير ديگر هم قبول کند ، مجاز بوده است. البته بعضی اين عمل تحویل رفیق به گروه ديگر را مخالف آزادی و حریت میدانسته و عقیده به ناروا بودن آن داشته اند.
- این بود بعضی از اصطلاحات فتيان که آشنائی با آن ها برای مطالعه

در کتاب های فارسی و عربی مربوط به مسلک فتوت، ضروری است.

### فتوت و مفاهیم آن در ابیات فارسی

مسلک فتوت و جوانمردی و مفاهیم مربوط به آن، رنگ و بوی خاصی به ادبیات فارسی بخشیده و صوفیان و دیگر نویسندگان و شاعران صاحب‌دل، هم در سروده ها و هم در آثار نثری خود، کرارا به ترویج مسلک و مفاهیم مزبور پرداخته اند. به طوری که پس از تصوف، نشانه ها و رگه های هیچ مسلکی را به اندازه فتوت در ادبیات فارسی نمی یابیم بعضی از اشعاری را که نماینده گرایش به فتوت و ابعاد آن است، قبلاً آوردیم (مثلاً آن چه را درستایش امام علی به عنوان سرور فقیان و جوانمردان سروده شده) و اینک نیز اشعار دیگری را در همان رابطه ملاحظه می نمائید:

جوانمردی از کارها بهتر است جوانمردی از خوی پیغمبر است  
 دوگیتی شود بر جوانمرد راست جوانمرد باش و دو گیتی تراست<sup>۱</sup>  
 همی کنند به نیکی ترا دعا امت همی برند بشادی ز تو قبا فتیان<sup>۲</sup>  
 نشسته بر سرخوان فتوت بهر دو کون در داده صلای  
 جوانمردی و لطف است آدمیت همین نقش هیولای مپندار<sup>۳</sup>  
 فردوسی:

جوانمردی و راستی پیشه کن همه نیکویی اندر اندیشه کن  
 سعدی:

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من امنا  
 شیخ نجم الدین زرکوب:

فتوت پیشه هر بی ادب نیست فتوت پیشه پیغمبران است  
 کسی کش چشم معنی باز باشد فتوت در همه اشیا روان است

۱- منسوب به عنصری بلخی: سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۳۵.

۲- عنصری: دیوان عنصری به اهتمام دکتر دبیر سیاقی، ص ۳۱۸.

۳- عراقی: کلیات، چاپ چهارم، ص ۲۵۰.

۴- سعدی: گلستان (کلیات، ص ۱۸۹).

فتوت بوستان و شرع چون تخم  
 حقیقت میوه های نغز و شیرین  
 فتوت دار را در هر دو عالم  
 فتوت دار آنکو عیب پوش است  
 فتوت دار آنکو دل نواز است  
 اگر خود نیم نانی ملک دارد  
 جهان را خلق همچون گاه ای دان

از آغاز و انجام فتوت نامه شاعری به نام عطار

الای هوشمند خوب کردار  
 چو دانش داری و هستی خرد مند  
 که تا در راه مردان ره دهند  
 اگر خواهی شنیدن گوش کن باز  
 چنین گفتند پیران مقدم  
 که هفتاد و دو شد شرط فتوت  
 بگویم با تو یک جمله راز  
 که تا چشمت بدین معنی شود باز

\*\*\*

مکن ز نهار ازین معنی فراموش  
 گر این معنی بجای آری ترا به  
 اگر خواهی که این معنی بدانی  
 خدا یار تو باشد در دو عالم  
 همی کن پند من چون حلقه در گوش  
 به شرط این راه بسپاری ترا به  
 فتوت نامه عطار خوانی  
 چو مردانه درین ره می زنی دم  
 بعضی از اشعار بسیار معروف اوحدی مراغه ای و ناصر سیواسی و نیز

سروده های دیگری از عطار نامبرده را نیز بعدا خواهیم آورد.

فتوت در شبه قاره پاکستان و هند

سعید نفیسی در ضمن بحث درباره اصل فتوت نوشته است: «با آن همه  
 رواجی که تصوف ایرانی در هند داشته، جوانمردی و فتوت که مخصوص  
 ایرانی وزاده فکر ایرانیان ساکن ایران بوده، به هند نرفته است.»<sup>۱</sup>

ولی این سخن چندان درست نیست زیرا نه جوانمردی مخصوص ایرانی و زادهٔ فکر ایرانیان بوده و نه می توان گفت که فتوت مانند تصوف به شبه قاره راه پیدا نکرده است خصوصاً با توجه به اینکه اسامی چند تن از اخیی ها و فتیانی را می بینیم که بعضی از آنها از ایران به آن سامان مهاجرت نموده و در آنجا مریدانی تربیت نموده اند. مثلاً شیخ سراج الدین عثمان اخیی (م ۷۵۸ هـ در بنگال و از مریدان شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی م ۷۲۵ هـ) که از لفظ اخیی پیداست از اهل فتوت بوده است. وی اصلاً از لکهنو بوده و بیشتر در دهلی می گذرانده و از سال ۷۲۸ هـ در بنگاله به ارشاد و وعظ می پرداخته است.<sup>۱</sup>

همینطور شیخ سید اشرف جهانگیر سمنانی که بعضی از سفرها در معیت میر سید علی همدانی بوده و آخر الامر در بنگاله توطن گزیده و در سال ۸۰۸ هـ در هانجا وفات یافته از اهل فتوت بوده است.<sup>۲</sup>

از پادشاهان شبه قاره نیز سلطان شهاب الدین محمد غوری (۵۸۵-۶۰۲ هـ) به تشکیلات فتوت ناصری وابسته بوده است.<sup>۳</sup>

باز جالب است که چند تن از شعرای شبه قاره هند و پاکستان کلمهٔ فتوت را بعنوان تخلص برگزیده اند و مختصری از احوال آنان که تاکنون بدست ما رسیده، نشان میدهد که همهٔ آنان از فتیانی و جوانمردان بوده اند. مثلاً:

۱- حبیب الله فتوت کشمیری که مردی با همت و فتوت بود و مدتها در رفاقت نواب غازی الدین خان فیروز جنگ پسر آصف جاه به سر می برد.<sup>۴</sup>

۲- فتوت حسین خان «فتوت کشمیری» که در قرن دوازدهم هجری در عهد محمد شاه (یکی از پادشاهان تیموری شبه قاره هند و پاکستان) زندگانی می کرده و از جوانمردان بوده است.

۳- میرزا ابو تراب «فتوت لاهوری» که جدش از خوفا (هرات) به

۱- و ۲- تذکرهٔ صوفیای بنگال (اردو) ص ۲۱۶، ۳۰۹، ۳۱۰.

۳- کتاب الفتوة ابن المعیار، ص ۶۸-۶۹.

۴- تذکرهٔ شعرای کشمیر، ج ۳ تکمله، ص ۱۰۸۲.

هند آمده و خود از ملازمان محمد دارا شاه قادری پسر شاه جهان بوده است. او سپاهی پیشه و شجاع و خیلی با شخصیت بود و در هنگامه حمله احمد شاه ابدالی به لاهور، شهید شد.<sup>۱</sup>  
گذشته از این ها :

— میر سید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ هـ) که رساله فتوتیه وی چندین بار مورد استشهاد قرار گرفته، در حدود ده سال در شبه قاره به سر برده و احتمالاً بتشکیل مراکز فتوت در این منطقه مبادرت نموده و علاوه بر رساله فتوتیه، مکتوب وی بنام سلطان محمد بهرام شاه بن سلطان خان، حاکم بلخ و بدخشان هم حاکی از وابستگی وی به مسلک فتوت می باشد.

— میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی (م. ۱۷۲) از شعرا و نویسندگان بزرگ، در کتب منشور خود درباره فتوت مطالب مبسوطی آورده که البته می تواند شاهد وجود فتوت در شبه قاره هند و پاکستان باشد.

— سید علی هجویری لاهوری (م اوایل قرن ۱۵ هـ) در کشف المحجوب خود مطالبی درباره جوانمردی از نظر تصوف و اخلاق گنجانده است.

— گزارش های مربوط به عملکردهای عیارانه و شطارانته مردم شبه قاره را در داستان ترکمازان هند (۳ جلد) و نوای معارک (که تاریخ ناحیه سند است) و در مآخذ دیگر می توان مشاهده کرد.

— فرقه روشنیه منسوب به میان بایزید انصاری جالندری (مدر ناحیه بنون در ۹۸۰ هـ) هم در ضمن ضدیت با حکومت ها، در حکم عیاران بوده اند و فعالیت های حزب روشنیه را در منتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی می توان دید.  
— خاور شناس شهیر، لویی ماسینون فرانسوی هم از مردم عیار نمای لاهور در لاهور یاد کرده است.

۱- تذکره شعرای پنجاب، ص ۲۷۱. نیز برای اطلاع از کار های جوانمردانه صوفیه در بنگال ر- ک مجله «المعارف» به زبان اردو، صفحه ۲۶-۲۳ (فوریه ۱۹۶۹ م).

— در فتوت نامه چیت سازان (رسایل جوانمردان ص ۲۳۸) استاد عادوی لاهوری بعنوان استاد شیله رنگ کن و میر محمد هندوستانی به عنوان استاد چیت سازان یاد شده اند (ایضاً، ص ۲۲۶) که ما فعلاً هیچ یک از آن دورا نمی شناسیم.

— بطوری که قبلاً ذکر شد، در میان مناطقی که خلفای حضرت علی (ع) در فتوت، مسئولیت تربیت و راهنمایی مردم آن جا را داشته اند یکی را هم شبه قاره هند شمرده اند.

با همه این قرائن و شواهد، و با این که از فعالیت های افراد نیکوکار و انسان دوست در شبه قاره نمونه های زیادی می توان ارائه کرد، باز هم باید اعتراف نمود که از تشکیلات ویژه فتوت (به آن صورت رسمی) در این منطقه هنوز آثاری در دست نداریم.

#### فتوت و اصناف مختلف مردم (لوطی ها و داش مشدی ها)

ظاهراً از قرن هفتم هجری اعضای اصناف و پیشه های زیادی بالعموم وارد تشکیلات فتوت شدند و هر کدام خود را حامل جوانمردی و پیشه خود را برتر از پیشه های دیگر شمردند. علتش آن بود که در اوائل تأسیس نظامات فتوت، وابستگان بعضی از اصناف (مثلاً کارگزار دولتی، قصاب، جولاه، دلال، دلاک، جراح و غیره) را از عضویت در گروه فقیان محروم میکرده اند و وقتی که اصناف و پیشه وران اجازه ورود به تشکیلات فتوت را دریافتند، هر یک از آنان برای نشان دادن مقام و شأن خود، برای پیشه خویش مرتبتهای فراتر و والاتر از دیگری قائل شدند و در این رابطه، هر یک از اصناف اسنادی هم برای خود درست کرده بودند، مثلاً سلمانیها گفتند که ما بر روش فتوت سلمان فارسی هستیم که او باصلاح موهای مبارک حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) می پرداخته است، قصاب ها پای شخصیتی موهوم و افسانه ای را به نام «جوانمرد قصاب» به میان آوردند - که بزعم ایشان در عهد خلافت حضرت علی (ع) می زیسته، و به توصیف شاه مردان

بسلک جوانمردان در آمده و ماجرای او در تعزیه خوانی ها و قصه خوانی های مذهبی عموماً نقل می شود.

سرگذشت این قصاب در نزهة القلوب حمد الله مستوفی هم مذکور است، و جالب است که در قرن نهم هجری گوری منسوب به وی در حدود سرخس وجود داشته و اکنون نیز قبری در میان راه تهران وری به نام او معروف است.

عباس اقبال نوشته است: رسم فتوت در میان جمیع طبقات پیشه وران و صنعتگران و اهل حرف پیرو داشته و برای آنکه در هر یک از پیشه ها و صنایع موافق اخلاق و آداب فتوت عمل شود، صاحبان حرف و صنایع مراقب اجرای یک رشته مراسم و قواعد بوده اند تا عزت و آبروی شغل خود را نبرند و از طریق فتوت و مروت با فراتر نگذارند حتی سلاطین نیز سعی داشتند که حرفه ای بیاموزند و در هنر و پیشه ای ماهر شوند چنانکه علاء الدین کیقباد سلجوقی (۶۱۶-۶۳۴ هجری) جانشین عز الدین کیکاوس «در عمارت و صنعت و سکاکی و نحاقی و نجاری و رسامی و سراجی مهارت و حذاقت بی نهایت یافته بود و قیمت جواهر نیکو کردی...»<sup>۱</sup>.

باید در نظر بگیریم که عقاید در مورد وابستگی اصناف به تشکیلات فتوت، در همه جا یکسان نبود چنانکه در فتوت نامه منظوم ناصری وابستگی آنان را غیر ممکن می شمارد<sup>۲</sup> ولی در فتوت ناصری که الناصر لدین الله پایه گذاری کرد پیشه وران نیز می توانستند وارد شوند. با این همه جای شکی نیست که زمانی نسبت به «اصناف» ابراز نفرت می شده است.<sup>۳</sup>

جوانمردان اصنافی بعضی از آداب و رسوم فتوت را پذیرفته بودند و در نظامات سلطنتی ایران و ترکیه تعداد ایشان خیلی زیاد بود ولی ظاهراًست که این

۱- مجله شرق (قبلاً مشخصات آن یاد شد)، ص ۳۴۸.

۲- فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰، سال ۱۳۴۱ ش و نیز سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۳۹.

۳- کتاب الفتوة، ص ۸۷، ۹۷، ۱۷۲، ۱۷۳.



گروه نه حامل جنبه صوفیانه فتوت بودند و نه حامل جنبه عیارانه آن. بلکه در وسط قرار گرفته بودند و این مطلب را در فتوت نامه قصاب و کفش دوزا و آشپز (به زبان ترکی) و رساله ای در مورد فتوت طبّاخان<sup>۱</sup> و فتوت نامه ای به ترکی<sup>۲</sup> و نیز در فتوت نامه سلطانی که آمیزه آداب فتوت و تصوف و تشکیلات اصناف است مشاهده می نمایم.

فتیان اصنافی در کارهای سیاسی هم دخالت میکردند مثلاً قبل از غلبه سلطان مراد اول عثمانی، این فتیان شهر انقره را تحت کنترل خود گرفته بودند. اخی اخیحق ایرانی نیز از سال ۷۵۸ تا ۷۷۶ هـ شهرهای آذر بایجان (تبریز و غیره) را در اختیار خود داشت و بعد از آن سلطان جلایری (شیخ اویس) آن نواحی را با اعمال قدرت تمام به تصرف خود در آورد.<sup>۳</sup>

شاه اسماعیل صفوی متخلص به خطائی، مؤسس سلسله مقتدر صفویه، در اشعار خود که به زبان ترکی آذربایجانی می سرود، اخیان را به عنوان مؤمنان و غازیان و ابدالان ذکر می کند و ظاهر است که در تشکیلات قشونی اوفتیان اصنافی زیاد بوده‌اند و این فتیان پیشه‌ور در جنگهای شاه اسماعیل با عثمانی‌ها داد شجاعت و ایثار واقعی می دادند و به همین علت شاه اسماعیل صفوی برای رسیدن به پیروزی به این گروه علاقه مفراطی نشان داده است. با این که پدرش سلطان حیدر (متوفی ۸۹۸ هـ) با ایشان مخالف بود. همینطور شاه عباس اول صفوی در برابر این گروه سختی و تشدد زیادی نشان داد که علت آن نیز نفوذ فوق العاده در ارایش «حیدری» بود که پادشاه را به این تشدد ها وادار می کردند و این درویشهای حیدری از گروه فتیان اصنافی (موسوم به «قزلباش») خائف بودند و برای ریشه کن کردن ایشان شاه عباس را به آن تشدد ها واداشتند. بعضی از قزلباشها هم که از فتیان نبودند با فتیان مخالفت

۱- نسخه شماره ۳۳۱۹ از مخطوطات مجلس.

۲- ایضاً شماره ۲۳۵۲.

۳- ایضاً ۲۸۸۳.

۴- مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۲ سال ۴، ص ۹۳.

می کردند.<sup>۱</sup>

معایب و آلودگی هائی که فتوت بدان دچار شد

مسلک جوانمردی با تشریفات خاصی که بعضی از آنها مذکور گردید دو شادوش تصوف و عرفان بوجود آمد و پیشرفت کرد و آغاز این مسلک به این صورت تقریباً مقارن بوده است با آغاز تصوف. ولی پیشرفت واقعی آن را در بین قرون پنجم تا نهم هجری می توان مشاهده کرد. دوره انحطاط آن هم مقارن است با دوره انحطاط تصوف. والان هم، چنانکه خواهیم دید، اگر تصوف به صورت زوال پذیرفته ای باقی است، آن مقدار فتوت و جوانمردی هم از بین نرفته است و در ایران تشریفات مربوط به فتوت شاید از تصوف پایدارتر بوده و تا اواخر قرن گذشته باهانه نحو آداب و رسوم کم و بیش باقی بوده است. علل انحطاط و زوال فتوت همان است که در مورد انحطاط تصوف می دانیم. مهم ترین علل اولیه همانا بی عملی و تظاهرات ریائی صاحبان این مسلک می باشد. بد عملی ها و ضعفهای نفسانی نخست در چندگروه از متصوفه و فتیان آشکار گردید. و کم کم بدیگران و خصوصاً نوواردان سرایت کرد تا بصورت کارهای ننگ آوری نمودار گشته و موجب بدنامی و رسوایی همگان گردید.

ظاهرا بد عملی ها و بد رفتاری فتیان حتی پیش از قرن هشتم هجری نیز وجود داشت ابن المعمار در قرن هفتم هجری اینگونه اعمال بد را «بدعات فتیان» می نامد. میر سید علی همدانی هم در رساله فتوتیه خود باین مطلب اشاره میفرماید: «جمععی از ارباب نفوس شخصی را بر خود تقدیم می کنند و وی را اخی میخوانند و بدواعی مرادات نفسانی چند روز صحبتی بانفاق میدارند و آخر بوحشت و عداوت می انجامد» و چنانکه ذکر کردیم عیاران و شطاران کشور های عربی، در قرون دوم و سوم هجری هم از بد عملی ها منزّه نبوده اند. از سراینندگان معروف قرن هشتم شیخ رکن الدین اوحدی مراغه ای در مثنوی خود بنام جام جم تحت عنوان «در فتوت داران بدروغ» این طبقه را سخت مورد انتقاد قرار میدهد. و درین انتقادها آن تعداد از عیوب فتیان را که بعد ها

۱ - سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۳۲.

موجب زوال نهایی آنان گردید ، یک یک ذکر میکنند و از اشعار او پیداست که در بعضی از لنگرها و مرکزهای فقیان فساد و تباهی رخنه کرده بود و فقیان بعدی نتوانستند این معایب را بر طرف کنند. این عیوب فقیان عبارت است از بی کسب و کار بودن و مفت خوردن و اغوای پسران بلطایف الحیل و گمراه ساختن آنها. باین ترتیب فقیان با مرد پرستی و عمل قوم لوط رسوا شدند، و شاید بهمین مناسبت «لوطی» نام گرفتند.

پیش از این مرد می چنین بوده است      رسم اهل فتوت این بوده است  
وین دم از هر دو شان نشانی نیست      نامشان بر سر زبانی نیست  
هر کجا خائمی است بند اندز      بند مکاری بگستریده باز  
برنشیند که صاحبم بر صدر      امردی چندگرد وی چون بدر  
از دورو راست کرده سبالت وریش      وز پس جرعه دارن و حشیش  
کند از شهر چند سقله به کف      بنشانند برابرا اندر صف . . .  
هر یکی بار کرده در بوق      سال و مه در خیال معشوق  
روز در کار سخت بی خور و خفت      در عزبخانه برده شب زر مفت  
سفره پر نان و دیگ پر خوردی      قالب و قلب خالی از مردی  
هر یک آوازه در فکنده به شهر      جسته از کودکان زیبا بهر  
او حدی در اینمورد حکایت ننگ آوری از اخیان روم نقل می کند و اعمال زشت  
این گروه را (مخصوصاً در مورد اغوای پسران) شرح میدهد. شاعر پیدران و  
مادران توصیه می کند که از نیرنگ و حقه بازی این فقیان بر حذر باشند  
و از اولاد خود هر چه تمامتر مواظبت نمایند. بیت اول حکایت مذکور  
این است.

بود در روم پیش ازین سروکار      صاحبی نان ده و فتوت بار  
زوال نهایی فتوت

بامر شاه عباس صفوی لنگرهای فقیان در سراسر ایران بسته شد و کیفیت  
پراگندگی فقیان از متقولات ذیل ظاهر است : «اهل فتوت . . . بسبب ظهور  
طبقات لوطی و مشدی که درحقیقت ثمره و میوه لنگرهای خودشان بود ، رفته

رفته نزد صوفیه منفور و سپس منسوخ شدند . . . به سبب کثرت تردد و اقامت پسران جوان و بی بند و باری رایج در بین «اخی ها» ظاهراً بهمین جهات لوطی خوانده شده اند ، لنگرها مرکز فساد شد و با ظهور صفویه و مزید قدرت قزلباش و صوفیه ، تشکیلات جوانمردی از بین رفت و تاحدی فرقه لوطی و مشدی جانشین آنها شدند»<sup>۱</sup> پس از بسته شدن زوایا و لنگرهای فتیان «پیروان فتوت و جوانمردی در گوشه و کنار ایران پراکنده باقی ماندند و چون مردان شان امردان و جوانان ناپالغ را زیر دست خود می پروردند و ایشان را بآئین خود خومیدادند کلمه لوطی و الواط را درباره ایشان بکار بردند و چون اکثریتشان در شهر مشهد بوده اند بنام مشهدی و مشدی نیز معروف شدند و کلمه اخ و اخوی و برادر را که سابقاً جوانمردان درباره یکدیگر بکار میبردند به کلمه داداش و داش تبدیل کردند»<sup>۲</sup> اینست چگونگی پیدایش لوطی ها و داش مشدی ها. این داشها هم خود را جزء فتیان میدانستند و بکار های بعقیده ایشان پست نمی پرداختند (مثلاً به حلاجی و دلاکی و کناسی و حمالی وغیره) و ازین رو خود را برتر از «فتیان اصنافی» می دانستند. فتیان آذربایجان هم همین عقاید را داشته اند این فتیان را در آن ناحیه قوچی می نامیدند.<sup>۳</sup>

در شبیه قاره هند و پاکستان نیز کلمه «دادا» بعنوان معادل داداش یاداش باقی مانده است.

از این شواهد پیداست که فقی و جوانمرد و عیار و شطار و داش مشدی و لوطی همگی انواع جوانمردان می باشند اما؛ بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. بعقیده پرفسور فرانتز تیشتر آلمانی<sup>۴</sup> زوال نهایی فتوت اصنافی بعلت توسعه اقتصاد مغرب زمین و ورود اجناس و مصنوعات اروپائی به ممالک اسلامی است که در قرن گذشته (قرن سیزدهم هجری - قرن نوزدهم میلادی) صورت پذیرفته

۱- ارزش میراث صوفیه ، ص ۲۱۰-۲۱۲.

۲- سرچشمه تصوف در ایران ، ص ۱۳۳.

۳- ایضاً، ص ۲۵۵ و لغت نامه دهخدا شماره ۷۹ ، ص ۶۱.

۴- مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال ۴ ، ص ۹۴.

است همچنین دیگر تشکیلات دولتی از اهمیت این گروه کاسته است (مثلاً تشکیلات قشون و ژاندارمری و نظارت دقیق دولت ها بر افعال گروه های مختلف و غیره بکمک پلیس) شکی نیست که عوامل مذکور در تضعیف بنیه اخلاق مسلمانان و بعضی از تشکیلات آنان تاثیر داشته و فتوت هم از این عوامل صدمه خورده است. ولی این امر را تنها معلول تحولات اقتصادی و اجتماعی نمی توان دانست و عوامل متعدد دیگر نیز در این مورد دخالت داشته است که به بعضی از آن ها قبلاً اشارت کردیم.

### فتیان تهرانی در قرن نوزدهم میلادی

مدرکی که در مورد نزدیک ترین تشکیلات فتوت به روزگار ما (یا باصطلاح جدید تر «دانش مشدی ها») به تفصیل گفتگو کرده کتابی از عبدالله مستوفی است به نام شرح زندگی من. این کتاب در حدود سی چهار سال پیش نگارش یافته است و از مندرجات آن معلوم میگردد که فعالیت های نیکو کارانه این داشها یاداش مشدی ها در ایران تا اوائل قرن کنونی بصورت مرتبی ادامه داشته و اخلاق و روش ایشان نیز قابل ستایش بوده است. مستوفی که خود در سال ۱۲۵۵ ش متولد شده است درباره موقعیت این گروه در دوره ناصر الدین شاه قاجار بر طبق مشاهدات خود مینویسد که این افراد بفضائل فتوت متصف بودند کسب حلال میکردند. و خرج مجالس تعزیه شهیدان کربلا را تحمل مینمودند و برای برپا داشتن مجالس دینی سعی بسیار بخرج میدادند و همه این فعالیت ها به داش مشدی های تهران مربوط است. اینک مطالبی از این کتاب را نقل می کنیم «... انصاف را اگر سعی و همت و فداکاری بی ریای طبقه داش مشدی های تهران با آن (مجالس تعزیه داری) توأم نمیشد هیچوقت منظره خارجی و عمومی این عزاداری باین طول و تفصیل و شکوه نمیرسید تزئین طاقماهای تکیه های محلات تماماً بسعی و همت این مردمان ساده و با ایمان صورت می گرفت و بعضی از آنها که کسب و کار و توانائی داشتند مصارف طاقماهای تکیه را هم از کیسه فتوت خود می پرداختند. . . نان خوردن از دسترنج خود، احترام نسبت به بزرگتر، محبت و مهربانی با کوچکتر، دستگیری

از ضعیف ، کمک به مردمان درمانده و عقیف و پاکدامن ، تعصب کشی از افراد جمعیت و اهل کوچه و محله و بالاخره شهر و ولایت و کشور، فداکاری ورکی و بی پروایی ، حق گویی و حمایت از حق، بی اعتنائی به جاه ، عدم تحمل تعدی و بی حیایی ، اخلاق خاصه‌ی داشی بود. « مستوفی تشکیلات و آداب و رسوم مخصوص داش مشدی ها و مراسم آنها را در برگزاری ایام سوگواری و ایام دینی دیگر شرح میدهد. بعضی از این مراسم و تشکیلات (مثلا شکار و بازی‌ها و کبوتر پروری وغیره) یاد آور رسومی است که خلیفه الناصر لدین الله بآنها علاقه داشته و در «فتوت ناصری» ، گنجانیده بود : «در هر کوچه و گذر این جمعیت عده ای داشت که روزها کسب و کار و شب در قهوه خانه . . . دو ساعت می نشستند و از حال همدیگر با خبر میشدند و بعد متفرق شده بمنزل خود میرفتند یکی از لوازم داشی ، چاله حوض بازی بود که هر داشی باید شناوری بداند. ورزشکار خوب بودن ، در زورخانه مهره کردن یکی از آرزوهای هر چغاله شهیدی بود . . . کرک بازی ، بلبل بازی ، سهره بازی ، کفتر بازی ، و در این اواخر قناری بازی از تفریحات این طبقه ، و تربیت قوچ و خروس جنگی و جنگ انداختن آنها در سر چهار راهها و میدان عمومی نیز منحصر بآنها بود. . . گذشته ازین قاب بازی و لیس بازی هم از قمار های مخصوص داشها بود» نویسنده اضافه میکند که : این طبقه لهجه خاصی هم برای خود داشت و افراد این جمعیت اگر می خواستند کسی از غریبه ها حرف آن ها را نفهمد به آن لهجه حرف می زدند و هر کس به آن لهجه تکلم می کرد معلوم می شد که یکی از افراد این جمعیت است.<sup>۱</sup>

#### خلاصه گفتار در بررسی نهضت فتوت

فتوت ، شکلی بوده است از خدمتگزاری به جامعه و افراد انسانی با مراسم و آداب مخصوص. اهداف اصلی آن از قدیم و درمیان جوامع مختلف مورد توجه و احترام بوده و اعراب دوره جاهلیت نیز آن را عبارت می دانستند از شجاعت و سخاوت و ایثار و حمایت از ناتوانان. در آغاز اسلام فتوت چیزی جز همان مکارم

۱- شرح زندگانی من جلد اول ، ص ۴۰۸-۴۱۸.

اخلاقی که اسلام بدان دعوت می کرد نبود و قتی کسی را می گفتند که تمام اوصاف حمیده اخلاقی را داشت. بعدها فتوت با آمیخته شدن به تصوف و عرفان رنگ و بوی خاص گرفت و تشکیلات و آداب و رسومی مخصوص پیدا کرد و همانند صوفیان که خانقاه ها را مراکز اجتماع خویش گردانیدند فقیان نیز «لنگرها و زوایا» را به عنوان پایگاه هائی برای خود قرار دادند.

فتوت دوشادوش تصوف مورد استقبال و توجه بوده و عامه مردم، و اصناف، و پیشه وران مختلف، و علما و دانشمندان، و شاعران و نویسندگان، و صوفیان، و حکام و فرمانروایان، و حتی یاغیان (مانند راهزنان) و دیگر طبقات و قشرهائی که در ممالک اسلامی بودند، به این مسلک گرویدند و هر کدام آن را به صورتی ویژه فهمیدند و جلوه دادند که در بعضی موارد زیبایی و ملاحمت آن از تمام شیوه ها و نظامات دیگر بیشتر است. فقیان نیز مانند صوفیان برای خود سلسله ای درست کرده و آن را به شاه جوانمردان حضرت علی (ع) و از او به حضرت رسول (ص) منتهی کردند و آیات و روایاتی را که حکایت از انجام اعمال جوانمردانه به وسیله این دو بزرگوار و دیگر انبیا و پیشوایان دینی داشت منبع الهام و مستند خود قرار دادند.

برخی از افراد به صورت های گوناگون از نام و تشکیلات فتوت سوء استفاده کرده، حق را با باطل آمیختند. خلیفه الناصر لدین الله عباسی در قرن ششم و هفتم هجری به تطهیر و تمرکز نظام فتوت پرداخت و این نهضت به وسیله او در سراسر عالم اسلام نشر یافت.

علیرغم فعالیت های تروریستی و خرابکارانه بعضی از عیاران و شطاران، این دو دسته از فقیان در مبارزه با حکومت های ستمکار و ثروت اندوزان یغماگر نقش قابل توجهی داشته اند. چنان که سهم جوانمردان در دستگیری از مردم ضعیف و بینوا در جنگ علیه اشغالگران صلیبی را نیز نمی توان منکر شد.

فتوت اسلامی به سر زمین اروپا نیز راه یافت و نه تنها مسلمانان آن دیار را در قرون وسطی به سوی خود جذب کرد، بلکه تمدن و فرهنگ نامسلمانان آن مامان را نیز تحت تأثیر شدید قرار داد.

مراکز معروف نهضت فتوت در جهان اسلام، خراسان و ماوراء النهر و آناتولی (در ترکیه فعلی) و دمشق و قاهره و بغداد بوده است. نهضت فتوت کم‌کم از حمایت دول اسلامی محروم شد و بعلت ورود حساب نشده همه گروه‌ها و افراد در تشکیلات فتیان و رواج پاره‌ای مفاسد اخلاق (همجنس‌بازی و...) دچار بدنامی گردید و جاذبه سابق خود را از دست داد و مردم کمتر بدان اقبال نمودند.

کسانی که در این اواخر خود را به فتیان منسوب می‌کنند بیش از آن چه حقیقی درکارشان باشد، مدعی هستند و تظاهر می‌کنند و از اخلاق فتیان محروم می‌باشند و بعضاً کار راهزنی و تبهکاری و غیره را جوامردی نام نهاده‌اند. باوجود از میان رفتن تشکیلات فتوت، تأثیر آن بر اخلاق و فرهنگ بسیاری از مردم جهان و به ویژه مسلمانان هنوز هم باقی است و تحت تأثیر مفاهیم و اهداف آن است که بسیاری از اعمال خیر- به وسیله افراد یا گروه‌ها یا سازمان‌های مختلف اجتماعی - انجام می‌گیرد.

فتوت در آثار ادبی و صوفیانه ای که به زبان‌های فارسی و عربی و ترکی - به نظم یا نثر - به وجود آمده تأثیر زیادی گذاشته و فهم بسیاری از بخش‌ها و مطالب این آثار جز با شناخت نهضت فتوت و آشنائی با مصطلحات و مقاصد فتیان ممکن نیست.

### کتاب‌های معروف عربی و فارسی درباره مسلک فتوت

در این جا ذکر از کتب و آثار معروف عربی و فارسی در توضیح مسلک فتوت و مفاهیم مربوط به آن شاید بی‌مورد نباشد مقصود این است که باین طریق اهمیت و ارزش «ادبیات جوامردی» یکجا ارائه و عرضه شود. غالب کتب را اینجانب مطالعه کرده و مورد بررسی قرار داده‌ام ولی از بعضی از آنها هم باواسطه استفاده کرده‌ام و چگونگی بعضی از کتب مزبور نیز آنطور که لازم بنظر آمد - و البته به اختصار - در پاورقی‌ها آورده شده است.

نخست بحث مختصری در پیرامون «فتوت نامه منظوم»



## فتوت نامه منظوم از عطار است یا هاتفی؟

پروفسور فرانز تیشنر (م ۱۹۶۷م) در مقاله ای بزبان آلمانی<sup>۱</sup> و اخیرا نیز در یک سخنرانی که متن آن در مجله دانشکده ادبیات بچاپ رسیده<sup>۲</sup> فتوت نامه منظوم را اثر طبع هاتفی خرجردی میدانسته است در سخنرانی خود میگوید: «اشعاری هم درباره فتوت سروده شده و من باب مثال «فتوت نامه» شاعر ایرانی هاتفی که در سال ۹۲۷ ه مطابق با ۱۵۲۱ م وفات یافته قابل ذکر است»<sup>۳</sup> اما سعید نفیسی در صحت این قول ابراز تردید نموده و نوشته است: . . . من این نکته را درست نمیدانم زیرا که در هیچ جا چنین چیزی به هاتفی نسبت نداده اند و بگمانم نامه منظومه «فتوحات شاهی» هاتفی را که در مورد جهانگشایی های شاه اسمعیل سروده است<sup>۴</sup> وی «فتوت نامه» خوانده باشد. آقای احمد گلچین معانی هم در این مورد می نویسد: «در این سخنرانی فتوت نامه منظوم و مستغلی به عبدالله هاتفی نسبت داده شده است که ما از وجود آن بی خبریم»<sup>۵</sup> اینجانب که خود این بحث جالب را با دقت تمام تعقیب می کرده و در حل آن سعی داشته، سر انجام عکسی از فتوت نامه منظوم هاتفی را که در کتابخانه سلطنتی آلمان فدرال نگهداری می شود بمساعدت اولیای آن کتابخانه بدست آورده ام.<sup>۶</sup>

فتوت نامه مزبور - که منظوم نیز هست - همان است که سعید نفیسی در چاپ سوم دیوان عطار نیشابوری بنام آن شاعر منتشر ساخته<sup>۷</sup> بنا بر این هم پروفسور تیشنر و هم نفیسی این فتوت نامه را در دست داشته اند ولی یکی به نسخه ای از

۱- فتوت نامه فارسی هاتفی ۱۹۳۲ م. Festschrift G. Jacob pp. 304-316.

۲- دی ماه ۱۳۳۵ ش.

۳- ص ۸۰ مجله مذکور.

۴- یعنی شاهنامه حضرت شاه اسمعیل.

۵- سرچشمه تصوف در ایران، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۶- فرهنگ ایران زمین جلد ۱۱ سال ۱۳۴۲ ش، ص ۹۴.

۷- شماره ۲ Y.

۸- دیوان چاپ ۱۳۳۹ ش، ص ۹۵-۹۲.

آن که منسوب به هاتفی بوده دسترسی داشته و دیگری آن را منسوب به عطار نیشابوری یافته است<sup>۱</sup> با توجه به اینکه شیخ فرید الدین عطار اساساً صوفی ای پاکدل بوده و در آثار منشور<sup>۲</sup> و منظوم خود<sup>۳</sup> در پیرامون «فتوت و جوانمردی» مطالب زیادی آورده که علاقه وافر او را نسبت بآن مسلک می توان دریافت، و در مقابل، در زمان عبدالله هاتفی مذکور مسلک فتوت رواج کمتری داشته و او نه از صوفیان یا فطیان بوده و نه چیزی در آثار خود در پیرامون این مسلک نوشته است.<sup>۴</sup>

علیهذا، انتساب این فتوت نامه به عطار قرین صواب است.

اما سبک شعر این «فتوت نامه» با سبک عطار نیشابوری مغایرت دارد و زبان آن جدید تر به نظر می آید و بنا بر این گمان می رود همانطور که آقای دکتر مینوچهر به بنده راهنمایی فرموده اند این «فتوت نامه منظوم» از سروده های عطار دیگری باشد که درباره او نفیسی می نویسد: «... او هم بزبان فارسی شعر می گفته و شاید نیشابوری بوده باشد و در هر حال دویست سال درست پس از

۱- نفیسی ظاهراً آن را از نسخه خطی کتابخانه حالت افندی استانبول نقل کرده است - دیوان، چاپ سوم، ص ۵ مقدمه.

۲- مثلاً مطالب متعدد در تذکرة الاولیاء.

۳- ر- ک منطقی الطیر تصحیح دکتر گوهرین، ص ۱۸، ۱۴۸. دیوان چاپ سوم، ص ۱۲۱، ۳۰۰، ۳۳۴، ۴۳۸، ۵۰۰ و جالب است که در فتوت نامه سلطانی اشعار زیر به عطار نیشابوری منسوب شده این اشعار دارای وزن همان فتوت نامه منظوم است ولی در دیوان یا مثنوی های چاپی عطار موجود نیست:

هر که از علم فتوت بهره یافت      رو سوی دین کرد و از دنیا بتافت  
دیده دل از فتوت روشن است      روضه جان از فتوت گلشن است  
گر بود علم فتوت در سرت      هر زمان بخشد صفای دیگر

۴- آثار او عبارتست از خمسه (لیلی و مجنون، شیرین و خسرو، هفت منظر، تیمور نامه و شاهنامه حضرت شاه اسماعیل) و غزلیات او که نسخه عکسی ۳۲ برگی آنها در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

فرید الدین عطار میزیسته است . . . در نظر من چون آفتاب روشن است که  
مردی در قرن نهم بوده است از مردم تون. . . در شهر مشهد میزیسته است و  
نسبت او با بوذر غفاری می‌رسیده است»<sup>۱</sup>

موضوع فتوت نامه منظوم ذکر و بیان هفتاد و دو شرط فتوت است که  
در سائر کتب فتوت مذکور<sup>۲</sup> و قبل از ابن بیان گردیده است فتوت نامه جمعا  
۸۴ بیت دارد و اینجانب پس از مقابله دو نسخه عکسی و چاپی (که دومی خیلی  
مغلوپ است) و با افزودن مقدمه ای آن را برای چاپ جداگانه آماده کرده ام ،  
اینک دو بیت از آغاز و دو دیگری از انجام این منظومه را نقل می کنیم :

الا ای هوشمند خوب کردار بگویم با تورمزی چند ز اسرار

\* \* \*

چو دانش داری و هستی خردمند بیاموز از فتوت نکته ای چند  
اگر خواهی که این معنی بدانی فتوت نامه عطار خوانی<sup>۳</sup>  
خدا یار تو باشد در دو عالم چو مردانه درین ره می زنی دم

۲- کتاب الفتوة تالیف ابو عبدالرحمن السلمی نیشابوری م- ۱۲۰ هـ<sup>۴</sup>

۳- رساله فی الفتوة تالیف علی بن عبدالرسولی (تألیف در نیمه دوم قرن

پنجم هجری)<sup>۵</sup>

۴- تحفة الاخوان تالیف خواجه عبدالله انصاری هروی م- ۸۱۰ هـ.

۱- جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشابوری ، ص عب ، ۱۴۷ و ۱۴۹ .

۲- مثلاً در منتخب کتاب الفتوة سلمی نیشابوری نسخه خطی شماره ۹۰ د موجود در  
کتابخانه دانشکده ادبیات و نیز در مجموعه عکسی شماره ۱۱۷۱ کتابخانه مرکزی ، و  
همچنین در رساله الفتوة از شیخ مقداد السیوری شماره ۴۹۷۶ کتابخانه مجلس .

۳- نسخه عکسی ، این دو شعر را فاقد است و الا نفیسی در انتساب این فتوت نامه بعطار و  
نفی آن از هاتقی مورد استفاد قرار می داد .

۴- ر - ک پاورقی شماره ۲ .

۵- پروفیسور تیشتر درباره این کتاب مقاله ای نوشته است : Studia orientalia و 1953

- ۵- کتاب الفتوة تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی م-۶۳۲هـ
- ۶- کتاب الفتوة محمد بن المعمار الحنبلی م ۶۴۲هـ
- ۷- و ۸- تحفة الاخوان فی خصائل الفتيان (عربی) و ترجمه فارسی آن بنام قواعد الفتوة هر دو تألیف کمال الدین عبدالرزاق کشانی م-۷۳۵ یا ۷۳۶هـ<sup>۲</sup>
- ۹- تحفة الوصایا تألیف احمد بن الیاس نقاش خرتبرقی (م ۶۱۲هـ) بتوسط ابو الحسن علی (فرزند خلیفه الناصر لدین الله عباسی)<sup>۳</sup> مطالبی از این کتاب در مقدمه «کتاب الفتوة» ابن المعمار (ص ۵۵-۵۴) نقل شده است.
- ۱۰- عمدة الوسيلة ایضا تألیف او.
- ۱۱- مرآة المرواة تألیف علی ابن حسن بن جعدویه.<sup>۵</sup>
- ۱۲- کتاب الفتوة تألیف اخی احمد المحب بن شیخ محمد بن میکائیل الارديلی.

- ۱- نسخه خطی شماره ۲۱ در کتابخانه دانشکده ادبیات (مجموعه اهدایی استاد حکمت) و معرفی آن در مقاله پرفسور تیشنر pp. 277-280 Oriens christianus 1962
- ۲- چاپ با مقدمه استاد مصطفی جواد و همکاران بغداد ۱۹۵۸م.
- ۳- مرحوم استاد بهار ابن کتاب را به شخصی به نام بهاءالدین منسوب داشته است و آنایان احمد ناجی القیسی عراقی و احمد گلچین معانی نیز به قول او استناد کرده اند (کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۳۱ و ف-از جلد ۱، سال ۱۳۴۲ ش، ص ۹۴) ولی نفیسی با دلایل و براهین و شواهد متعددی ثابت کرده که کتاب مذکور و ترجمه فارسی آن هر دو از کشانی مذکور است و با در نظر گرفتن فتوت نامه سلطانی، قول وی درست تر می نماید. ر- ک سبک شناسی، ج ۳، ص ۱۹۸ سرچشمه تصوف، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.
- ۴- بعرینی است و همراه با سه فتوت نامه دیگری که در ذیل شماره های ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ بیاید، همگی به تصحیح آقای عبدالباقی گولپنارگی در مجله اقتصاد دانشکده اقتصاد دانشگاه استانبول چاپ شده است (شماره های ۱ تا ۴- و نه ۱-۴ از دوره یازدهم ص ۶ تا ۳۶ منتشره به سال ۱۹۴۹-۱۹۵۰م) که متأسفانه با تمام کوششی که برای یافتن به شماره های یاد شده از مجله مزبور به خرج دادم توفیقی در این راه نیافتم. (رک فرهنگ ایران زمین شماره ۱۰ سال ۱۳۴۱ ش، ص ۲۲۹)، تاریخ سلاجقه به زبان ترکی تألیف پرفسور دکتر عثمان توران، ص ۹).
- ۵- نیز به عربی و چاپ شده (برگردید به پاورقی قبل).

- ۱۳- کتاب الفتوة تألیف ابو حامد احمد بن محمد عبدالملک اشعری.
- ۱۴- فتوت نامه تألیف نجم الدین زر کوب تبریزی م ۵۷۱۲هـ.<sup>۱</sup>
- ۱۵- رساله فتوتیه تألیف امیر سید علی همدانی م ۵۷۸۶هـ (که متنش خواهد آمد).
- ۱۶- رساله فی الفتوة تألیف شیخ علاءالدوله بیابانکی السمنانی م ۵۷۳۶هـ.<sup>۲</sup>
- ۱۷- فتوت نامه منظوم از ناصری سیواسی که آن را در سال ۵۶۸۹ سروده است.

این ناصری یا ناصر یک مثنوی هم دارد بنام «کتاب الاشراف» که آن را در سال ۵۶۹۹هـ با تمام رسانده است<sup>۳</sup> فتوت نامه منظوم ناصری را پرفسور تیشتر در سال ۱۹۴۴م و سعید نفیسی در سال ۱۳۴۱ ش مجدداً بچاپ رسانده است.<sup>۴</sup> آقای احمد گلچین معانی متن هر دو چاپ رامقایسه و تصحیح کرده<sup>۵</sup> و سپس نفیسی اشعار دیگری را یافته و به منظومه مزبور اضافه کرده است.<sup>۶</sup> این فتوت نامه جمعا در حدود ۸۰۰ بیت دارد.

- ۱۸- فتوت نامه سلطانی تألیف ملا حسین واعظ کاشفی هروی م- ۵۹۱۰هـ.<sup>۷</sup>

- ۱- ایضا چاپ شده (برگردید به ص قبل پاورقی شماره ۴ و نیز رک روضات الجنان... ص ۳۹۲، ۴۱۹ در ذیل کرامات شیخ محمد بن رمضان تبریزی م ۵۹۲۲هـ).
- ۲- آقای سید مظفر صدر سمنانی در «احوال و آثار علاءالدوله سمنانی» (چاپ تهران ۱۳۳۴ ش) می نویسد (و این مطلب را آقای دکتر سید حسن سادات ناصری هم در آتشکده آذر بخش حضرت ص ۴۱۳ نقل کرده است) که این رساله مفقود الاثر و در جایی پیدا نیست. ولی این رساله نیز چاپ شده است (برگردید به ص قبل پاورقی شماره ۴).
- ۳- تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، ص ۳.
- ۴- ف- ۱- ز جلد ۱۰ سال ۱۳۴۱ شمسی، ص ۲۲۸-۲۸۱.
- ۵- فرهنگ ایران زمین جلد ۱۱ سال ۱۳۴۲ ش، ص ۹۴ به بعد.
- ۶- سرچشمه تصوف در ایران، ۲۱۸-۲۲۰.
- ۷- نسخه خطی شماره ۷۴۷۶ در کتابخانه مجلس-منتخب آن: نسخه خطی شماره ۳۹۷۹ در کتابخانه ملی ملک و نسخه دیگری در موزه بریتانیا. این فتوت نامه مفصل را آقای دکتر معجوب تصحیح و تحشیه کرده اند.

- ۱- فتوت نامه کبیر یا مفتاح الدقایق تألیف سید محمود بن سید علامه الدین م ۱۹۳۱ ه<sup>۱</sup>
- ۲- نساب الانساب و ادب الاکتساب تألیف ابراهیم منیری بن اسکندر باغرادى.<sup>۲</sup>
- ۲-۱ ارباب الطریق تألیف حاجی ابراهیم زنده در قرن دهم هجری.<sup>۳</sup>
- ۲-۲ رساله الفتوة شیخ مقداد بن عبدالله السیوری<sup>۴</sup>
- ۲-۳ رساله الفتوة در اسرار التمزیل تألیف امام فخر الدین رازی م ۶۰۶ ه<sup>۵</sup>
- ۲-۴ فتوت نامه قصاب (فارسی) مؤلف نامعلوم (مورخ ۱۰۹۵ ه<sup>۶</sup>).
- ۲-۵ رساله هفده سلسله یا عیاری نامه.<sup>۷</sup>
- ۲-۶ ذیل علی فصل «الاخیه الفتیان ترکیه فی کتاب الرحلة لابن بطوطة»  
تألیف م - جودت چاپ استانبول ۱۳۵۱ ه.ق.
- ۲-۷ الفتوة عند العرب و الاحادیث الفروسية و المثل العليا از عمرالدسوق  
چاپ مصر بدون تاریخ چاپ.
- کتب و مقالات اهم دیگر نیز در حواشی و متن گزارش ، نامبرده  
شده است.

- ۱- کتابی است که فتوت را بر اساس مذهب تشیع تفسیر کرده است.
- ۲- کتابی است که فتوت را بر اساس مذهب تسنن تفسیر کرده است (و گویا برای معارضه با اثری که در پاورقی قبل ذکر شد) ر - ک دایرة المعارف اسلامى (انگلیسی)  
ج ۱ ، ص ۹۶۸.
- ۳- نسخه خطی شماره ۱۰۵۵ ط کتابخانه مجلس که موضوع آن خرقة پوشی و عیاری و جوامردی و قلندری است.
- ۴- ۵- مجموعه خطی شماره ۹۷۶ ط موجود در کتابخانه مجلس.
- ۶- ایضا در مجموعه شماره ۲۰۴ در همان جا.
- ۷- بنده این مجموعه را ندیده ام اما آقای احمد گلچین معانی آن را چنین معرفی کرده است : از کتب عهد صفوی است و مؤلف آن معلوم نیست این رساله که نسخه یی از آن به تاریخ تقریبی اوائل قرن دوازدهم در کتابخانه آقای عبدالحسین بیات موجود است ، از اسباب و لوازم عیاری بحث می کند از قبیل : سینه پوش ، فنطوره ، مرص ، الف تمد ، زنگ ، خنجر عیاری ، تاج و کلاه ، تپله ، فلاخن ، گرد تاج ، اتاقه و یکه پر ( که بر سر زنند ) باز سهره ( که بر پای بندند ) نیمچه تنبان ، لنگ ، پنجه ، پیچ ، پاپوش ، انبانچه ، معجره ، سنگ فلاخن ، چرس دان ، بختی رسته بلند ، چوب تبلغور ، موم روغن و مانند اینها»  
ف - ۱ - ۱ جلد ۱ ، سال ۴۲ ، ص ۹۴ نک : داراب نامه مولانا بیغمی یادداشتها و ملاحظات دکتر صفا ، ج ۲ ، ص ۷۷۷ و ترجمه تاریخ تمدن اسلام ، ج ۵ ، ص ۵۹-۶۰.

## فصل دوم

### سخنی درباره رساله «فتوئیه» میر سید علی همدانی

این رساله به راستی «بقامت کهنتر است و بقیمت مهتر» زیرا در عین رعایت اختصار مشتمل بر زبده و برگزیده مطالبی است که در غالب کتاب های مربوط به مسلک فتوت توان یافت. مؤلف در آغاز رساله میفرماید: «کلمه ای چند بر مقتضای این معنی آنچه زبان وقت املا کند، بر قلم خواهد آمد تا تنبیهی بود طالبان این معنی را انشاء الله العزیز» که درین عبارت به روش نگارش رساله هم اشاره ای رفته است.

مؤلف نخست اصطلاح «اخی» را توضیح می دهد و سپس معنی و مقصود و منفعت اخلاقی و اجتماعی مسلک فتوت را بیان میکند و آن گاه آداب و رسوم مهم این آئین و اهمیت سلسله خرقه فتوت را یاد آوری می نماید و به نقل ده قول از بزرگان فتوت و تصوف و قولی جامع از شاه مردان حضرت علی درباره حقیقت و اصل فتوت می پردازد.

علی همدانی اقوال مختلف را شرح داده و درباره گروه های مختلف مردم و روح عبادات اسلامی مطالبی می نویسد، و در ضمن آن با ایجاز و اعجاز بیان اوصاف فتیان را بصورتی بسیار زیبا و مؤثر ارائه می نماید. در یک جا می گوید: «ای عزیز «اخی» باید که به مکارم اخلاق موصوف بود، بخصائل پسندیده آراسته باشد، با پیران بحرمت باشد، با جوانان به نصیحت، با طفلان به شفقت، با ضعیفان به رحمت، با درویشان پندل و سخاوت، با علماء به توقیر

و حشمت، با ظالمان به عداوت... بفضل و عنایت دیان امیدوار...<sup>۱</sup> اگر این عبارات بدقت مورد مطالعه قرار گیرد میتوان مشاهده کرد که علی همدانی غالب اوصاف صاحبان فتوت و بویژه فتوت اجتماعی را در چند جمله کوتاه جمع کرده و داد فصاحت و بلاغت نیز داده است.

در آخر رساله مؤلف سلسله خرقة فتوت خود را به صورتی ذکر میکنند که بر اساس مندرجات کتب معتبر تصوف و فتوت درست و صحیح می نماید و اسامی مشایخ کبار در آن به گونه ای آمده است که در سلسله کبرویه و کمیلیه دیده می شود. سبک نگارش رساله ساده و در بعضی موارد دارای سجع می باشد و به قول مؤلف، آن طور نوشته شده که زبان وقت املا میکرده یعنی مانند منشیان و نویسندگان قرن هشتم هجری.

سید برای تزئین نگارش و نیز تأیید مطالب خود، آیات قرآن مجید و احادیث رسول و اقوال بزرگان و صوفیه و اشعار دیگران را نیز نقل کرده است و آنچه درباره سبک نگارش او بطور کلی در مقدمه باب دوم گذشت در مورد این رساله هم صادق میباشد.

در اهمیت این رساله باید دانست که «فتوتیه» تنها اثری است که موجودیت و چگونگی مسلک فتوت و اخیت را در قرن هشتم هجری (و چهاردهم میلادی) در ایران به طور کامل واضح می سازد. نسخ خطی متعدد آن هم دلیلی است برین که مورد توجه و مطالعه علاقمندان بسیار بوده است.

در دائرة المعارف اسلامی انگلیسی آمده است که: گواه دیگر و قوی تر بر موجودیت نهضت ایرانی اخیت، اثر شیخ و صوفی بزرگ ایرانی، امیر سید علی بن شهاب الدین همدانی ملقب به علی ثانی (۴۱۷-۵۷۸۶، ۱۳۱۳-۱۳۸۴م) میباشد که رساله فتوتیه نام دارد. در این رساله او تصوف و فتوت را معادل دانسته و صاحب فتوت یا مدعی فتوت را «اخی» نامیده و این امر دلیل بارزی است بر موجودیت این مسلک<sup>۲</sup> (ترجمه از انگلیسی).

۱- در نقش پهلوانی و نهضت عیاری... (ص ۹۶-۹۷) عین این عبارت آمده است بدون آن که نامی از مأخذ و گوینده آن برده شود.

۲- دائرة المعارف اسلامی (انگلیسی) ج ۲، ص ۹۶۷.



همینطور پرفسور تیشتر آلمانی در اهمیت این رساله نوشته است: در قرن چهاردهم میلادی ( : قرن هشتم هجری) در همان ایامی که اخیت در اناتولی طبق مدارک و اسناد موجود رواج داشت در ایران هم اخیت رونق و نصیح گرفت شاهد ما درین مورد رساله فتوتیه اثر شیخ بزرگ صوفیان امیر سید علی بن شهاب الدین همدانی معروف بعلی دوم (۷۱۴-۷۸۶ هـ/ ۱۳۱۴-۱۳۸۴ میلادی) است که درین اثر نه تنها فتوت را با تهوف برابر دانسته و فتوت دار را «اخی» نامیده بلکه بطور واضح به تشکیلات منظم فتوت هم اشاره نموده است. علی همدانی شخصی را بنام اخی طوطی علیشاهی الختلائی پیر خود در فتوت میداند. این شخص اهل ختلان یعنی از روستایی واقع در قسمت علیای آموی دریا در شمال شرقی ترین نقطه سرزمینی است که بزبان ایرانی تکلم میکنند علی همدانی درین محل اقامت گزید و هانجا رخت از جهان بر بست و در همان نقطه هم بخاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

در عبارات بالا که از پرفسور تیشتر نقل کردیم دو تسامح دیده می شود که اشاره به آن لازم است: یکی اینکه اخی طوطی علیشاهی الختلائی مرید و شاگرد میر سید علی همدانی است نه پیر او<sup>۲</sup> دوم اینکه جای وفات سید در نزدیکی کونار و «پاخلی» بوده است نه در ختلان و درین مورد در باب اول این رساله بررسی های لازم بعمل آورده ایم.<sup>۳</sup>

### نسخ رساله فتوتیه ( : فتوت نامه) و ترتیب تصحیح و علائم اختصاری نسخ

متن این رساله با مقایسه هفت نسخه خطی و عکسی و نیز از روی نسخه

۱- مجله دانشکده ادبیات دیماه ۵ ۱۳۳ ش، ص ۹۳.

۲- عبارت رساله فتوتیه چنین است: و ذلك مما وصیت به الاخ فی الله المحسن الموفق السعید اخی شیخ حاجی بن المرحوم طوطی علیشاهی ختلائی اصلح الله شانہ فی الدارین والبسته لباس الفتوة التي... کما لبسته من ید شیخی... ابوالمیامن محمد بن محمد الازکالی.

۳- ر- ک فصل هفتم از باب اول.

چاپ شده آن تصحیح گردیده است. در میان نسخه های مزبور چهار خطی و سه عکسی است. قدیم ترین نسخ از رساله فتوتیه ظاهراً متعلق است به کتابخانه ایا صوفیه (سلیانیه) در استانبول که در قرن نهم هجری نوشته شده و بوسیله مجتبی مینوی عکسبرداری گردیده است و عکس مزبور در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود. (عکس شماره ۶۷۲/۱۸ از فیلم شماره ۲۸۷۳) نسخه معتبر دیگر (اگرچه قسمت آخر آن افتاده است) در سال ۹۰۷ ه.ق. نوشته شده و در کتابخانه ملی ملک تهران موجود است (شماره ۱۹/۴۲۵). نسخ دیگر نسبتاً جدید و دو نسخه از آن ها - بطوری که در پا - ورقی اشارت خواهد شد - قسمتی از متن رساله را فاقد میباشند.

اما در مورد نسخه چاپی ، سعید نفیسی در مجله «فرهنگ ایران زمین» (جلد دهم سال ۱۳۴۱ ش ، ص ۲۲۸) می نویسد: «آقای عبدالباقی گل پینارلی از ادبای نامی ترکیه ، شماره ۱-۴ مجله دانشکده علوم اقتصادی استانبول . . . را وقف چند فتوت نامه پارسی و تازی کرده» این مطلب را نفیسی شفاها نیز به بنده اظهار داشت و آقای دکتر شاه حسینی هم در این مورد اطلاعی به اینجانب داد. و چنانکه قبلاً مذکور افتاد ، برای بدست آوردن مجله مزبور اینجانب سعی هائی بخرج داد ولی در پیدا کردن آن توفیقی حاصل ننمود. و تنها توانست نسخه چاپی دیگری از آن را که نیز در ترکیه انتشار یافته به دست آورد.<sup>۱</sup>

اینجانب آن موقع رساله فتوتیه را تصحیح و تحشیه کرده بودم ولی بعد از رسیدن نسخه چاپی مذکور در آن تجدید نظر کردم این نسخه چاپی بطوری که از پاورقی های متن در فصل آینده نیز میتوان دریافت ، بسیاری اغلاط

۱ - نشانی های این چاپ :

Sorkiyat Mecmuasi, Edebiyat Fakaltesi Basimexi : Istanbul, 1961

(Kubrawiyat II. pp. 33-72).

و اشتباهات فاحش دارد ولی چون در چاپ آن از دو نسخه قدیمتر استفاده شده است (یکی مؤرخ سال ۵۸۶۳ ه و دیگری مؤرخ سال ۵۸۹۹ ه) ازین رو استناد بدان برای تصحیح و مقابله متن مفید است.

در متن چاپی پیرامون اقوال و اشعار و مطالب متعدد توضیحاتی داده نشده ولی مقدمه مختصری دارد مشتمل بر بحث درباره خرقه تبرک و اصل علی همدانی و نیز درباره مذهب او و ذکر این نکته که علی همدانی بر مذهب شافعی بوده ولی بمسلك تشیع هم علاقه گونه ای داشته است.

اینک علائم اختصاری نسخه ها را که در حواشی «فتوتیه» خواهیم آورد ملاحظه می نمائید :

#### خصوصیات نسخه

شماره	علامت
۱-	نسخه عکسی شماره ۱۸ / ۶۷۲ موجود در کتابخانه مرکزی
	مورخ قرن نهم ه
ایا	
۲-	نسخه خطی شماره ۱۹ / ۴۲۵۰ موجود در کتابخانه ملی ملک
مق	
	مورخ ۵۹۰۷ ه

۱- نسخه اول همان نسخه خطی شماره ۱۶۴۲ کتابخانه ملی فرانسه میباشد که در آخر آن آمده است : تمت فی ثانی عشر شهر ذی قعدة سنة ۸۶۳ هجرية و نسخه دوم در مجموعه خطی شماره ۲۷۹۴ از کتابخانه شهید علی پاشا، استانبول که در آخر مجموعه کاتب مینویسد : تمام شد بعضی مصنفات و اشعار جناب سید العارفین ، سند المحققین علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره السبحانی بجزار روضه منور و مشهد معطر حضرت سلطان الاولیاء ابو الحسن امام علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائهم التحية و الشناء بخط العبد الحقیر خادم الفقراء عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری بتاریخ خامس جهادی الثانی منة تسمع و تسعین و ثمانماية . . . » رساله فتوتیه در ضمن مجموعه ای بوسیله مسوله مارین ، دانشمند فقید فرانسوی به چاپ رسیده و مقدسه مختصر آن را نیز مرحوم احمد آتش به زبان ترکی برگردانده است. این مجموعه به کبرویات شماره ۲ موسوم شده ، چنان که ده قاعده میر سید علی همدانی نیز به عنوان کبرویات شماره (۱) در تهران به چاپ رسیده است.

- ۳- نسخهٔ خطی شماره ۴۳۷۴/۲۱ موجود در کتابخانهٔ ملک تهران  
مورخ ۱۰۲۰ هـ  
مم
- ۴- نسخهٔ خطی شماره ۳۸۷۱ موجود در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق  
تهران مورخ ۱۰۷۸ هـ  
مم
- ۵- نسخهٔ خطی شماره ۳۲۵۸/۲ موجود در کتابخانهٔ مرکزی  
دانشگاه تهران مورخ ۱۲۷۱ هـ  
دخ
- ۶- نسخهٔ عکسی شماره ۱۶۶۶/۱۸ موجود در کتابخانهٔ مرکزی  
(اصل نسخه در پاریس مجموعهٔ شماره ۳۹)  
پا
- ۷- نسخهٔ عکسی شماره ۵۲۵۰ از فیلم شماره ۲۰۳۰ (هر دو در  
کتابخانهٔ مرکزی) اصل نسخه در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی  
در مشهد مورخ ۱۳۰۴ هـ بخط نستعلیق  
قدس
- ۸- نسخهٔ چاپی در شرقیات مجموعهٔ چهار، چاپ استانبول ۱۹۶۱ م چ یا چاپی

۱- در آغاز این رساله کاتب اشتباهی کرده و مؤلف رسالهٔ فتوتیه را میر سید محمد همدانی که فرزند میر سید علی است پنداشته ولی بعد به خطای خود پی برده و می نویسد: «رسالهٔ فتوتیه از مصنفات حضرت سیادت اباپی قطب الاقطاب و امام الموحدین سلطان الواصلین مجمع الاسماء و الصفات الجامع جمیع تجلیات، علی الثانی امیر سید علی همدانی سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین».

## فصل دوم متن رساله فتوتیه

سبحان الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس آن<sup>۱</sup> صانعی را که حدائق ریاض موجودات را از پیدای ظلمت آباد عدم بصحرای وجود آورد و تخم ارادت را در مزرعه<sup>۲</sup> بوستان غیب تربیت فرمود تا ازان تخم شجره انسانی سر بر آورد و مشاطه کرم را بفرمود تا جمال کمال انسانی را بزینت<sup>۳</sup> حسن ایمان و زیور کمال عرفان بیاراست و خلعت مطرز<sup>۴</sup> مروت و طلعت انوار خورشید فتوت را خال جمال او ساخت و آب حیات فتوت را که کیمیای خزانه قدم<sup>۵</sup> و نتیجه جود ذات اکرم و رشحه ندای بجر اعظم بود، بیواسطه بعنایت «و نفخت فيه من روحی» (الف) در شجره وجود آدم دمید و شکوفه آن را از غصن خلت<sup>۶</sup> خلیل: «قتی یدکرهم یقال له ابراهیم» (ب) بشکفانید و لطائف ثمره آن شکوفه را در حدیقه بوستان سید انبیاء<sup>۷</sup> - بکمال رسانید و حقائق شراب ظهور آن ثمره را در دارو خانه صدر خاتم رسل<sup>۸</sup> - با آتش اسرار «فاوحی الی عبده ما اوحی» (ج) تصفیه داد و جرعه ای از آن شراب بواسطه مشرب<sup>۹</sup>

(الف) الحجر آیه ۲۹ و ص آیه ۷۲.

(ب) الانبیاء آیه ۶۰ - بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره یک. (ج) النجم آیه ۱۰.

۱- ج ندارد. ۲- م ترعه؟

۳- آن چه در متن آمد مطابق نسخ م و ایادوخ است در نسخ دیگر «ترتیب» ضبط شده.

۴- م: بطراز دخ مطر. ۵- ایا: کرم.

۶- م خلعت. ۷- م: مشروب؟ ایا: ولایت ندارد.

ولایت ساقی کوثر بکام جانهای مستسقیان امت محمدی<sup>۱</sup> رسانید.  
و درود بسیار و صلوات بیشمار<sup>۲</sup> برسید کائنات و خلاصه موجودات، ماه  
آسان مروت، آفتاب فلک فتوت، سلطان مسند رسالت، خورشید<sup>۳</sup> برج سیادت،  
امام انبیاء، قافله سالار اصفیاء، محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل  
التحیات و بر اهل بیت عظام او که سفینه نجات غرق شدگان دریای طبیعت اند  
و بر صحابه<sup>۴</sup> کرام او که خزینه اسرار علوم شریعت اند.

اما بعد، ای<sup>۵</sup> عزیز بدانکه لفظ «اخی» لفظی است متداول گشته میان خلق  
و این لفظ را معنی رفیع<sup>۶</sup> و حقیقی<sup>۷</sup> و وسیع<sup>۸</sup> است و بیشتر اهل زمانه بظاهر لفظ  
بیحاصل و اسم<sup>۹</sup> بی معنی قناعت کرده اند و از اسرار حقائق دینی محروم مانده<sup>۹</sup>  
و جمعی از ارباب نفوس، شخصی را بر خود تقدیم میکنند و وی را «اخی»  
میخوانند و به دواعی مرادات نفسانی چند روزه صحبتی بانفاق<sup>۱۰</sup> میدارند و آخر  
بوحشت و عداوت می انجامد. بدین سبب کلمه ای چند بر مقتضای<sup>۱۱</sup> این معنی  
آنچه زبان وقت املا کنند در قلم خواهد آمد و ایمانی کرده خواهد<sup>۱۲</sup> شد تا تنبیهی  
بود طالبان این معنی را، انشاء الله تعالی.

ای عزیز بدانکه ارباب طریقت اطلاق این اسم به سه معنی اعتبار کرده اند  
و سه مرتبه نهاده اند: اول عام دوم خاص سوم اخص. اول لغوی اسمی دوم  
نصبی<sup>۱۳</sup> حقیقی سوم اصطلاحی معنوی.

#### (الف) الحجرات آیه ۱۰.

- ۱- پاوچ احمدی.
- ۲- دخ: بسیار.
- ۳- مچ: خورشید.
- ۴- مم: افضل الانام (اضافه بعد از صحابه کرام) در متن کلمه «بستان» بود که «بوستان»  
نوشته ام.
- ۵- در ایا (اضافه کاتب): يقول الشيخ الكامل المکمل المحقق الصمدانی العارف المعروف  
بسید علی همدانی قدس الله سره و اظهر لنا براه.
- ۶- مم: رفیعی.
- ۷- ایضا و میعی.
- ۸- ج: رسم.
- ۹- دخ ماند.
- ۱۰- یا و ج بانفاق.
- ۱۱- ایا مقتضی.
- ۱۲- چ این جمله را ندارد.
- ۱۳- پا نقلی.

اما<sup>۱</sup> اول بدانکه اسم «اخی» در لغت<sup>۲</sup> «برادر» است و عامه مردم برادر کسی را دانند<sup>۳</sup> که از یک پدر یا از یک مادر باشد و اگر کسی دیگر را برادر خوانند از سر رسم یا تکلف بود اما در واقع او را برادر اعتبار نکنند.

مرتبه دوم خواص مؤمنان اند و علمای دین که بقوت علم و نور ایمان<sup>۴</sup> از مرتبه تقلید و رسوم ترقی کنند و بقدر حوصله هر کس احوال و اسرار و حقائق دین از شواهد اختیار و آثار «کتاب و سنت» استدلال کنند. پس بحکم «انما المؤمنون اخوة» (الف) همه<sup>۵</sup> مؤمنان را برادر دانند. مرتبه سوم اصطلاحی و آن میان ارباب قلوب و اهل تحقیق است که این طائفه این اسم را اطلاق میکنند بر اهل مقامی از مقامات سلوک که عبارت<sup>۶</sup> از آن مقام «فتوت» است و فتوت مقامی<sup>۸</sup> است از مقامات سالکان و جزوی است از فقر و قسمی است از ولایت.

و ازین جهت است که مشائخ<sup>۹</sup> طریقت کثراته سوادهم چون یکی را<sup>۱۰</sup> از اصحاب خود که استعداد وی در دقائق مناهج طریقت نوعی از کمالات را<sup>۱۱</sup> یافته باشد و انوار اسرار حقائق<sup>۱۲</sup> فقر بر جان او تافته، خواهند که خلیفه خود سازند وی را خلعتی<sup>۱۳</sup> تمام پوشانند که عبارت از آن خرقة است.

و چون ارباب فتوت یکی را از اصحاب خود، که<sup>۱۴</sup> متصف بود بکرم و سخاوت<sup>۱۵</sup> و عفت و امانت و شفقت و حلم و تواضع و تقوی، او را «اخی» نام نهند و در مقام فتوت، به تربیت<sup>۱۶</sup> و تعلیم او را<sup>۱۷</sup>، بر آستانه خدمت نصب کنند

- |                                  |                        |
|----------------------------------|------------------------|
| ۱- پا وچ فقط دارد.               | ۲- ایا : بمعنی         |
| ۳- ایا : گویند و قدس : را ندارد. | ۴- در بیشتر نسخ باشند. |
| ۵- مم : علم و عمل و ایمان.       | ۶- چ : همه ندارد.      |
| ۷- مم : که فتوت است ندارد.       | ۸- چ : مقام.           |
| ۹- قدس : طریقت ندارد.            | ۱۰- را : اضافه مصحح.   |
| ۱۱- ایا : اسرار حقائق ندارد.     | ۱۲- بیشتر نسخ : خلعت.  |
| ۱۳- ایا : نه استعدادی متصف.      | ۱۴- مم : سخا.          |
| ۱۵- چ : ورا فاقد است.            | ۱۶- چ : وی را.         |

و جزوی از خلعت فقر بدو دهند (یعنی) کلاه<sup>۱</sup> و سراویل و این دو خلعت اگرچه جزو خرقة است اما اصل آنست.

اما کلاه بدان جهت است<sup>۲</sup> که تاج کرامت است و اما سراویل ازان جهت که مقصود از خرقة ستر عورت<sup>۳</sup> است و اصل ستر در عبادات<sup>۴</sup> از ناف است تا به زانو و سائر این محل سراویل است و ازین جهت بود که خلیل را صلوات الله علیه که مظهر این معنی بود وحی آمد که «و استر عورتک من الارض» یعنی پیوشان عورت خود را از زمین. بعد ازین وحی ابراهیم را علیه السلام پیوسته دو سراویل بودی چون یکی را به شستن حاجت آمدی دیگری را پیوشیدی. و همچنان که<sup>۵</sup> سراویل و کلاه جزو خرقة است و اما اصل آنست<sup>۶</sup> همچنین فتوت اگرچه مقاسی است از مقامات فقر، اما اصل جمیع مقامات است و همه مقامات مبنی بروی است بلکه قواعد و اساس جمیع کمالات انسانی بدو<sup>۷</sup> منوط است و این معنی جمیع درجات مکارم اخلاق را شامل است.

و چنانکه در عالم ظاهر اگرچه<sup>۸</sup> شخصی را فطنت و استعداد بحدی رسد که هزار<sup>۹</sup> کتاب را بی استاد بخواند و فهم کند، اصلا سخن او مسموع نباشد<sup>۱۰</sup> و فتوی وی را اعتبار نباشد تا نزد استاد<sup>۱۱</sup> بخواند که نسبت علم وی نقل به نقل به صحابه و رسول صلی الله علیه وسلم درست شده باشد، همچنین در طریقت فقر و فتوت<sup>۱۲</sup> اگر کسی صد سال مجاهده کشد و بسعی تمام بذل مجهود کند آن را

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره دو.

- ۱- آیا وج: اما کلاه و اما سراویل.
- ۲- چ: است ندارد.
- ۳- عورت: درمق و چابی.
- ۴- عبادت.
- ۵- چ: ندارد که.
- ۶- ایضا درمیان آنست و هم: که.
- ۷- آیا ومق: برو.
- ۸- چه در چ.
- ۹- مم سراز؟
- ۱۰- چ: ندارد و قبل از فتوی هم ندارد.
- ۱۱- قدس: بخواند و ختم کند چ بخواند.
- ۱۲- مم: و فتوت ندارد.



هیچ اعتباری<sup>۱</sup> نبود تا آنکه خدمت مردی کند که در طریقت و فتوت منتسب<sup>۲</sup> بود به رسول صلی الله علیه وسلم و آن خلعت طریقت و فتوت که رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی را کرم الله<sup>۳</sup> وجهه بدان مخصوص گردانید و ازان حضرت نقل و به نقل بدان کس رسیده بود، بوی رساند و سلسله نسبت فتوت و طریقت را با حضرت رسالت (ص) درست کند.

چون این مقدمات معلوم کردی بدانکه بزرگان امت و مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم. در حقیقت فتوت سخن بسیار گفته اند. بعضی ازان یاد کرده میشود تا تمسکی بود اهل این معنی را: (الف)

۱- قال حسن البصری<sup>۴</sup> قدس الله سره: «الفتوة ان تكون خصما لربك<sup>۵</sup> علی نفسک» شیخ حسن بصری رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که دشمنی کی با نفس خود از جهت حق چل و علا<sup>۶</sup>.

۲- و قال حارث<sup>۷</sup> المحاسبی رحمة الله علیه: «الفتوة ان تنصف ولا تستنصف شیخ<sup>۹</sup> حارث محاسبی رحمة الله علیه فرمود که فتوت آنست که انصاف بهمه خلق برخود واجب دانی و انصاف خود از کس<sup>۱۰</sup> نستانی.

۳- و قال فضیل<sup>۱۱</sup> العیاض قدس الله روحه: «الفتوة ان لا تميز من يأكل عندك مؤمن او كافر او صديق او عدو» شیخ فضیل عیاض رحمة الله علیه فرمود

(الف) پنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره دو

- ۱- ج: اعتبار.
- ۲- بجز درج و پا: برسد به... و در پا رسول علیه السلام.
- ۳- مع: علیه السلام قدس صلوات الله علیه. ۴- قدس و قال شیخ ج و قال الحسن.
- ۵- مق: لربك ندارد.
- ۶- مم: ندارد.
- ۷- حارث فقط در: مع و مم چ شیخ ندارد.
- ۸- چ: کس.
- ۹- چ: قال الفضیل قدس الله روحه: مم و دخ و قدس ندارد. در ترجمه فارسی پا و مع رحمة الله علیه ندارد.
- ۱۰- پا: قدس الله سره ندارد.
- ۱۱- در مق: و احسان سازی و در مقابله بدان شطرنج بدی نبازی (بقیة عبارت را فاقد است).

که فتوت آن است که فرق نکنی که نعمت تو که میخورد؟ یعنی در مقام خدمت و ایثار نعمت حق به بندگان او میان مؤمن و کافر تمیز نکنی و میان دوست و دشمن تفاوت ننهی.

۴- و قال الجنید قدس الله سره: «الفتوة بذل الندی و کف الاذی» شیخ ابو القاسم جنید بغدادی قدس الله سره<sup>۱</sup> فرمود که فتوت دادن عطا و باز داشتن بدی است یعنی حقیقت فتوت آنست که چندان که طاقت داری وجود خود را سبب خیر و احسان<sup>۲</sup> و واسطه<sup>۳</sup> راحت بندگان حق سازی و بر بساط احسان در مقابله بدان شطرنج بدی نبازی.

۵- و قال سهل<sup>۴</sup> قدس الله روحه: «الفتوة اتباع السنة» شیخ<sup>۵</sup> سهل بن عبدالله تستری<sup>۶</sup> رحمه الله علیه فرمود که فتوت متابعت سنت است. یعنی «اخی» بنید که هیچ سنتی از سنتهای رسول صلی الله علیه و سلم فرونگذارد و بزرگترین سنتی از سنتها حقارت دنیا است. پس<sup>۷</sup> هر اخی که<sup>۸</sup> دنیا را یا اهل دنیا را بزرگ دارد، مقام فتوت از وی درست نیاید. (الف)

۶- و قال ابو یزید قدس الله سره: «الفتوة استصغار مامنک و استعظام ما الیک» سلطان با یزید بسطامی قدس الله روحه<sup>۹</sup> فرمود که فتوت آنست که آنچه از تو بدیگران رسد از احسان اگرچه بسیار بود آن را اندک شاری<sup>۱۰</sup> و هرچه از دیگران بتورسد اگرچه اندک بود آن را بسیار دانی.

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره سه.

۱- قدس: سهیل و رحمة الله علیه ندارد. ۲- هم ندارد.

۳- چ فاقد است. ۴- با و قدس ندارد.

۵- این عبارت پس هر اخی . . . نباید در چ و ابا و قدس و میج فقط آمده است.

۶- قدس: که ندارد.

۷- در ایا و قدس و میج فقط آمده. ۸- قدس: که ندارد.

۹- چ سره. ۱۰- ایضا شمیری.

v- و قال یحیی بن معاذ رحمة الله علیه<sup>۱</sup> : الفتوة ثلاثة اقسام : حسن الوجه مع الصيانة و حسن القول مع الامانة و حسن الاخاء مع الوفا شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس الله سره فرمود که فتوت سه قسم است : خوب روئی با پارسائی و خوب سخنی<sup>۲</sup> با امانت و خوب برادری<sup>۳</sup> کردن با وفاداری. یعنی<sup>۴</sup> نعمتهائی که حق تعالی بندگان خود را بدان مکرم گردانیده است سه<sup>۵</sup> است : یکی نعمت جلال<sup>۶</sup> است که<sup>۷</sup> نتیجه غلبات روحانیت است و عکس و علامت<sup>۸</sup> انوار جمال ازلی است ، شعر :

و کل جمیل حسنه من جمالها معاراه بل حسن کل ملیحة<sup>۹</sup>

و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که : «ان الله جمیل یحب الجمال» اشارت بدین معنی است.

نعمت دوم فصاحت و بلاغت<sup>۱۰</sup> است که کمال معجزه رسول صلی الله علیه وسلم بدان بود که انا افصح العرب و العجم و این از نعمت های بینهایت است. سوم مال است که آن سبب فراغت دل است از بیم<sup>۱۱</sup> معاش تا بدان به زاد معاد مشغول شود و اسباب طاعت مهیا دارد پس «اخی» باید که این هر سه نعمت را مطیبه<sup>۱۲</sup> سعادت ابدی و سرمایه نجات و نعیم سرمدی سازد. در جمال پارسا

۱- مم با قدس و ج ندارد.

۲- ایا و مق خوبی سخن.

۳- مم : خوب برادری با خود وفاداری.

۴- دخ ندارد.

۵- پا سطر ؟

۶- مم جلال ؟

۷- ج و .

۸- ج و علامت ندارد.

۹- این شعر در رساله مشارب الاذواق هم آمده و در سائر نسخ مغلوط نقل شده است.

۱۰- مم تلاملت ؟

۱۱- ج : هم.

۱۲- پامطبه دخ: رابطه.

و پاکداسن بود ، در فصاحت حق کوی و ناصح و در برادری با بذل و با وفا!<sup>۱</sup>  
 ۸- و قال ابو حفص قدس<sup>۲</sup> الله سره: الفتوة ما اختار الله<sup>۳</sup> في كتابه لنبيه  
 صلى الله عليه وسلم و قال الله تعالى : «خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن  
 الجهلين» (الف) ابو حفص حداد رحمة الله عليه فرمود که فتوت آنست که ایزد  
 تعالی اختیار کرده است در قرآن مجید<sup>۴</sup> از برای پیغمبر خود صلى الله عليه وسلم  
 و فرمود که یا محمد بگیر یعنی نگاهدار صفت حلم و در گذار از برادران خود  
 گناه ایشان را و امر معروف کن و از جاهلان روبرو گردان<sup>۵</sup> یعنی جهل ایشان  
 را بجهل مقابله نکن.<sup>۶</sup>

۹- و قال الدقاق رحمة عليه الله<sup>۷</sup>: «الفتوة ان تكون من الناس قريبا و فيما  
 بينهم غريبا» استاد<sup>۸</sup> ابو علی دقاق رحمة الله عليه فرمود که فتوت آنست که  
 بمردم نزدیک باشی و در میان ایشان غریب یعنی «اخی» را<sup>۹</sup> باید که ظاهرا  
 آمیزگار باشد بخلاق و با همه بندگان حق به شفقت و نصیحت و<sup>۱۰</sup> مودت و احسان  
 زندگانی کند و به باطن از همه بریده بود و در سر پیوسته به حق مشغول باشد.  
 ۱- و قال النوری قدس الله روحه<sup>۱۱</sup>: «الفتوة احتمال المكروه بحسن المداراة»  
 شیخ<sup>۱۲</sup> ابو الحسن نوری قدس الله سره فرمود که فتوت آنست که تحمل کنی  
 بخوشدلی آنچه ترا دشوار آید. (الف)

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره چهار.

۱- یا با بذل و وفا. ۲- مم و یا و قدس و چ ندارد.

۳- فقط در قدس و مم و چ طبق ترجمه فارسی درست آمده است.

۴- چه در قرآن در مم از روی نقص ازین عبارت در قرآن مجید تا منازل شریفه .  
 موجود نمیباشد.

۵- دخ یا روی بر گردانی از جاهلان.

۶- مق و سکافات کن به نیکی و امر معروف کن و از جاهلان دور باش.

۷- دخ و یا ندارد. ۸- و ۹- چ ندارد.

۱۰- دخ و یا ندارد. ۱۱- قدس ندارد.

و اینکه ذکر کرده<sup>۱</sup> شد و امثال این بسیار است که اکابر طریقت گفته اند در حقیقت و ماهیت فتوت و اگر بذکر همه مشغول شویم بتطویل می انجامد و همه حق است و هر<sup>۲</sup> بزرگی را نظر بر صفتی افتاده است از صفات فتوت.

و فتوت را صفات بسیار است و لیکن مدار جمیع صفات به چهار رکن باز میگردد که<sup>۳</sup> آن اساس کار فتوت است و آن اینست که امام اولیاء<sup>۴</sup> و سید اتقیاء منبع عین فتوت و<sup>۵</sup> معدن جود و مروت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه<sup>۶</sup> فرمود در حقیقت این معنی و قال<sup>۷</sup>: «ارکان الفتوة اربعة: العفو مع القدرة و الحلم فی حال الغضب و النصیحة مع العداوة و الایثار مع الحاجة» فرمود که ارکان فتوت چهار چیز است: عفو کردن با توانائی و بردباری در وقت خشم و نیک اندیشی با دشمنی و ایثار کردن با وجود احتیاج بمؤثر به<sup>۸</sup>

پس ازین معنی معلوم شد که مجموع مراتب و اوصاف فتوت بحقوق عباد راجع میشود و آنکه رسول صلی الله<sup>۹</sup> علیه وسلم فرمود: «لا یزال الله تعالی فی حاجة العبد مادام العبد فی حاجة اخیه المسلم» اشارت بدین معنی است و هم در صحاح آمده است که «الخلق کلهم عیال الله و احبهم الی الله انفعهم لعیاله» رسول صلی الله علیه<sup>۱۰</sup> و سلم فرمود که خلق همه عیالان خدایند و دوست ترین همه نزد حق تعالی آن کسی است که منفعت به عیالان او بیشتر رساند.

ای عزیز بدان که قافله نفوس انسانی درین منزل که تو آن را دنیا میخوانی، بد و فریق گشته اند: مقبولان حضرت صمدیت و مردودان بارگاه کبریا و

۲- چ همه؟

۱- بجز چ و این و . . .

۳- در سایر نسخ و بجز قدس و چ.

۴- مع و قدس و پا سید اولیاء و امام الاتقیاء

۵- قدس علیه السلام.

۷- قدس و ایا ندارد.

۱۰- چ علیه السلام.

۶- در قدس که (بجای و قال).

۸- قدس علیه السلام.

۱۱- قدس علیه السلام.

مردودان هم بر دو قسمند : اهل شقاوت و اهل خسارت<sup>۱</sup>.  
 اما اهل شقاوت آن قوم اند که نقاشان تقدیر ازلی رقم حرمان «أنذرتهم  
 ام لم تنذرهم لا يؤمنون» (الف) بر ناصیه ایشان کشیدند و دلهای منکس<sup>۲</sup>  
 ایشان را بزنکار «کلاب ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون» (ب) از ملاحظه  
 عکس آفتاب توحید محروم گردانیدند و دیده عقول ایشان را بعمای شرک «فانها  
 لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب» (ج) از مطالعه انوار یقین محبوب گردانیدند.  
 آن طائفه از اکتساب اسباب نجات نومیدند و از رجوع به مرجع لطف و جلال  
 که عبارت از آن جوار<sup>۳</sup> جواد رحمن است آیس. اموات<sup>۴</sup> قبور حقیقی هم که هرگز  
 زندگانی<sup>۵</sup> از آن قوم صورت نیندد. چنانکه کلام ربانی از حال ایشان خبر داد که  
 «اموات غیر احیاء» (د).

قسم<sup>۶</sup> دوم اهل خسارت اند که نفوس ایشان را در ظلمات صفات بهیمی و  
 مبعی محبوس کردند و دلهای مدنس ایشان را در تیه مهالک اودیة هموم بقید  
 بندگی «ارأیت من اتخذ الهه هویه» (ه) مبتلا گردانیدند و از دولت فیضان  
 انوار مکاشفات ملکوتی و حصول جواهر واردات حقائق جبروتی<sup>۷</sup> و اسرار جناب  
 سرادقات کبریای لاهوتی، بخشست تقلید : «انا وجدنا آباءنا علی امة» (و) خورسند  
 گشتند «ذلک مبلغهم من العلم» (ز).

- (الف) البقرة آیه ۶. (ب) المطففين آیه ۱۴. (ج) الحج آیه ۴۶.  
 (د) النحل آیه ۲۱. (ه) الفرقان آیه ۴۶. در جائیه آیه ۲۳ افرأیت . . .  
 (و) زخرف آیات ۲۲-۲۳. (ز) النجم آیه ۳۰.

- ۱- خسارات.
- ۲- ایضاً منکسر.
- ۳- میج جوادب در بعضی نسخ جوار فاقد است.
- ۴- قدس انوار ؟
- ۵- چ زندگی.
- ۶- مق و ایا لدارد.
- ۷- ایا ومق و دخ حسب.

قسم دوم مقبولان اند و این قوم هم بر دو قسم اند : قسم اول ابرار  
قسم دوم مقربان و این طائفه عیاران کوی طریقت و جانبازان میدان حقیقت اند  
که روح مقدس را از مرکب حدوث پیاده کرده اند و بساط سپر زمان و مکان  
در نوشته و عیون وهم و خیال را میل نا<sup>۱</sup> یافته در کشیده و عقل مختصر را  
به مقراض تنزیه زبان فضول بریده و نفس رعنا را برسر کوی غیرت بر مراد  
بر داشته و لشگرهوارا به صولت و بزور آتش عشق<sup>۲</sup> شکسته و خاشاک اخلاق  
بشری را از خانه<sup>۳</sup> طبیعت بجاروب نفی<sup>۴</sup> رفته و به معول نیستی سر ثعبان شهوت  
کوفته و بر بساط قربت لوث نعلین دنیا و عقبی را طرح کرده و از ازدحام  
خلقیته<sup>۵</sup> خود را بلجه<sup>۶</sup> دریای نابود<sup>۶</sup> انداخته و از شعور وجود موهوم فانی گشته  
و بی اقبال حدوث قدم در قدم زده<sup>۷</sup> و از بحر بقای احدیت سر بر آورده و  
بی زحمت وجود ، حق را بحق دیده و از مضیق عالم عبودیت بجناب ربوبیت در  
عالم هویت طیران کرده و خورشید معرفت صفات از مطلع ذات بجان ایشان  
غروب کرده و انوار صبح سعادت ابدی از مشرق روح مقدس ایشان طلوع  
کرده و گاه بریوی نسیم «یحبهم» (الف) مرکب شوق در میدان محبت تاخته و گاه  
از پرتو انوار آفتاب احدیت در میدان شهود گذاخته این طائفه زیور حسن  
صورت وجود و سر طلسم گنج موجود اند که مدار وجود موجودات بر<sup>۸</sup> وجود  
ایشان است و افاضه نور وجود از خزانه جود بر ذرات کائنات بواسطه<sup>۹</sup> وجود

( الف ) قطعه ای از آیه ۵۴ سورة المائدة (در نسخه ج این لفظ را به جهنم تحریف کرده  
که اشتباه فاحش است).

- ۱- در بیشتر نسخ نایافت.
- ۲- قدس بصولت بروت آتش عشق ؟ دخ بصورت بزور آتش . . .
- ۳- دخ خاتمه ؟
- ۴- چ نفیسی ؟
- ۵- چ حلقیت ؟
- ۶- ایا وحدت.
- ۷- دخ ناقص است و ازین «قدم در قدم زده» تا «بلجه دریای وحدت اندازد» را فاقد است.
- ۸- چایی به.
- ۹- ایا وبق بوجود وجود.

ایشان است عکس انوار<sup>۱</sup> اسرار ایشان شمع مجلس روحانیان است وحدائق<sup>۲</sup> و ریاض شهود معارف ایشان نظاره گاه کروبیان است شعر :

هر سحر کاتش دردم ره بالا گیرد      ساق عرش<sup>۳</sup> و فلک و گنبد خضرا گیرد  
سوز او مجلس و تسبیح ملک گرم کند      نور او مملکت عالم بی‌الا<sup>۴</sup> گیرد  
گرچه از عالم علوی همه والامت ملک<sup>۵</sup>      همت عاشق بالا تر بالا گیرد  
چه خبر دارد ازین سوز توهر<sup>۶</sup> بی‌بصری      صدق موسی نه عصا بل ید بیضا گیرد  
ای ملامت گرما بادمپیمای از آنک      ریب و نیرنگ تو هیهات که در ما گیرد  
آه و دردم چو ازین طارم مینا گذرد      قوت<sup>۷</sup> و قوت همه از نور تجلی گیرد  
نه بسمع طمع<sup>۸</sup> نزهت کوثر شنود      نه بدست طلبی<sup>۹</sup> طره طوبی گیرد  
خود روای<sup>۱۰</sup> بود آخر که بهنگام ظفر      دست مجنون بجز از دامن لیلی گیرد (الف)

و ابرار هم به دو قسمند : قسمی را برای<sup>۱۱</sup> بندگان حضرت بخلق باز گذاشتند و قسمی را بخود مشغول گردانیدند و آن قوم<sup>۱۲</sup> هم بر دو قسمند:

بعضی آنها هستند که اوعیه<sup>۱۳</sup> باطن ایشان را از اقداح شراب الفت مملو گردانیدند و عین عقول ایشان را بمطالعه اسرار اخبار<sup>۱۴</sup> ملکوتی مشغول کردند و سفینه افهام ایشان را در دریای وحدت به تلاطم امواج واردات غیبی غرق کردند. پس اعضاء و جوارح این قوم از قیام به حقوق عبادات ظاهر معزول گشت : این گروه و الهان طریقت اند. « لا یقتدی بهم ولا ینکر علیهم ».

(الف) این اشعار بظاهر از کافی ظفر همدانی شاعر قرن ششم هجری است که معاصر معین الدین ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۴۷-۵۴۸ هـ) بوده است برای احوالش رک : تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا (ج ۲، ص ۵۹۸-۵۹۹) بزرگان و سخن سرایان همدان (ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۶) مجمع الفصحا (ج ۳، ص ۱۱۳۹-۱۱۳۱).

- ۱- قدس و معج سهود و معارض ایشان ؟
- ۲- آیا حدائق شهود ...
- ۳- ج و دارد.
- ۴- قدس عالم مینا.
- ۵- ج فلک ؟
- ۶- ج ص.
- ۷- چایی ندارد.
- ۸- یا بسمع قدس : بسعی.
- ۹- معج بتسمع طلبی ... ؟
- ۱۰- ج کن.
- ۱۱- معج : دوباره آمده.
- ۱۲- مع و آیا قوم ندارد.
- ۱۳- ج ادعیه ؟
- ۱۴- آیا : لفظ ملکوتی را فاقد است.



طائفهٔ دوم کسانی اند که بصفتی<sup>۱</sup> عقل، حساست و حقارت دنیا را<sup>۲</sup> معلوم کردند و انواع مکر و اصناف غوائل او را دریافتند و بنور یقین بدیدند که هر نعمتی از وی بهزار محنت آمیخته است و برسر هر دولتی هزارباران حرمان و حسرت ریخته و<sup>۳</sup> در هر سروری صد ویل و ثبور آویخته و هر انسی بصد غربال فرقت و وحشت پیخته<sup>۴</sup>. از زخارف آن اعراض کردند و ایام عمر قهصیر را<sup>۵</sup> در اسباب حصول نعم ابدی و سعادت سرمدی، غنیمت شمردند و هر ساعتی<sup>۶</sup> را از ساعات عمر در نوعی از طاعات صرف کردند. این طائفه زاهدانند که بصورت ضعیف و بمعنی ملوک ملک ملکوت اند<sup>۷</sup>. شعر:

آنها که پای در ره مولی<sup>۸</sup> نهاده اند گم نخست برسر دنیا نهاده اند  
 آورده اند پشت برین آشیان دسو پس چون فرشته روی بعقبی نهاده اند  
 آن طوطیان ره چو قدم بر گرفته اند طوبی لهم (الف) که برسر<sup>۹</sup> طوبی نهاده اند  
 زاده ره و ذخیرهٔ این وادی مهیب در پشت سر بریده چو یحیی نهاده اند (ب)  
 اول بزیر پای سگان خوار<sup>۱۰</sup> گشته اند آخر چو باد سرسوی مولی نهاده اند (ج)  
 ای عزیز ذکر آن<sup>۱۱</sup> قوم بود که ایشان را ناظر و ندیم حضرت خود کرده اند.

اما قسم دوم که ایشان را بخلق مشغول گردانیده اند و دل‌های ایشان را مهبط رحمت و رأفت کردند و وجود ایشان را سبب راحت<sup>۱۲</sup> و آسایش بندگان

(الف) سورة الرعد آیه ۲۹.

(ب) در مورد این تلمیح رک: تعایقات در آخر این رساله شمارهٔ پنج.

(ج) اشعار از عطار... رک: دیوان، ص ۲۵۰. (د) النجم: آیه ۳۹.

۱- چ بصفت.

۲- چ ندارد.

۳- ایضاً.

۴- چ ندارد.

۵- قدس و چ جهان پا معادات مع جنان.

۶- قدس: مولا.

۷- چ برسر؟

۸- ای ایا ندارد.

۹- ای و مق سبب آسایش و راحت.

خود ساختند این طائفه ارباب فتوت<sup>۱</sup> اند و آنکس که بدین کمالات منتسب بود، و بدین صفات مخصوص و موصوف یا طالب این معانی بود، آنکس را «اخی» گویند.

ای عزیز جمیع مراتب و منازل شریفه و جمله درجات عالیه و همگی سعادات اخروی نتیجه طاعات و ثمره اشجار عبادات بنده است که<sup>۲</sup>: «وان لیس للانسان الا ما سعی» و اقسام و انواع طاعات اگرچه بسیار است اما همگی آن به سه نوع بازگردد: قلبی و بدنی و مالی.

طاعات قلبی چون توحید و توکل و صبر و شکر و تسلیم و تفویض و صدق و اخلاص و رضا و یقین و محبت و معرفت و غیره که مفاتیح ابواب مکاشفات و مصاییح مجلس مشاهداتست چنانکه ذکر کرده شد.

اما طاعات<sup>۳</sup> بدنی هم دو نوع است: نوع<sup>۴</sup> اول بحق تعلق دارد چون نماز و روزه<sup>۵</sup> و نوع دوم به خلق تعلق دارد<sup>۶</sup> و آن احسان است با تن و مال و قیام بادای حقوق.

نوع اول که آن نماز و روزه است جز ارباب قلوب<sup>۷</sup> را نتواند بود و اهل غفلت را این معانی میسر نشود و اگر این قوم طاعتی کنند از سر رسم و عادت یا از سر شرم بود و همچون جسدی بی روح باشد و از آن هیچ بر و سود بر نیاید و فائده آن بیش از آن نبود که خون و مال وی بدان سبب رسوم بظاهر شرع معصوم<sup>۸</sup> ماند و در آخرت چنین عبادت دستگیر نباشد و ازین جهت بود که بشر بن الحارث الحافی (الف) قدس الله سره فرمود که: «طاعة الاغنیاء

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره شش.

۱- بجز در چ قلوب.

۲- فقط در رسم.

۳- در پا و چ طاعت در بقیه طاعات.

۴- چ ندارد.

۵- مم ندارد (تعلق).

۶- در سایر نسخ: به

۷- قدس... نتوانند بدان قیام نمود.

۸- مم خوف مال در ایا و مق معصوم ماند بظاهر شرع.

کشجرة خضراء على مزبلة» فرمود که عبادت توانگران چنانست که درختی سبز بر سر سرگین دانی که از دور خوش نماید اما چون نزدیک شوی نه دروی میوه یابی و نه در سایه وی جای آسایش بود بلکه از دیدن گندگیهای آن موضع وحشت افزایش و ازین جهت بود که وحی کردند به داود علیه السلام که: «یاد او دقل للعاصین ان لا یدکرونی غافلانی وجبت علی نفسی انه من ذکرتی ذکرتی و انا اذ ذکرت العاصین ذکرتهم باللعنة»<sup>۱</sup>. میفرماید که یاد او دپگو عاصیان را تا از سر غفلت ما را<sup>۲</sup> یاد نکنند که ما که خداوندیم بر خود واجب گردانیده ایم که هر که ما را یاد کند، ما او را<sup>۳</sup> یاد کنیم و ما چون عاصیان را یاد کنیم که به غفلت ما را<sup>۴</sup> یاد کرده باشند، به لعنت یاد میکنیم.

ای عزیز تا گمان نبری که نماز کاری آسان است (الف) قیاسی و رکوعی و سجودی از سر رسم و عادت. این جمله صورت و صفت نماز بود. این صفت را موصوفی و این صورت را معنی و حقیقتی باید و این از کسانی درست آید که چون قصد عبادت کنند از جمیع مرادات و حظوظ خروج کنند و بآب ترک مسوی الله، دستها بشویند و بشراب طهور ذکر، مضمضه کنند و به نسیم روایح امرار الهی استنشاق کنند و در استتار اوصاف ذمیمه چون کبر و عجب و حرص و بخل و همگی اخلاق بهیمی و سبعی را طرح کنند و روی بآب حیات معرفت بشویند و مرفقین را بزلال توکل غسل سازند و بکرامت خضوع<sup>۶</sup> و افتقار، مسح<sup>۷</sup> سرکشند و باصغای کلام الهی مسح گوش کنند و به ملازمت اثبات اقدام صدق بر بساط عبودیت، پایها بشویند و به قصد قیام از سرکونین

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره هفت.

۱- در مق عبارت عربی ندارد. ۲- پا ندارد.

۳- چایی وی را.

۴- مم که هر که ما را یاد کرده باشد بلعنت یاد کنیم؟ بقیه عبارت ترجمه در فارسی را فاقد است.

۵- پابود.

۶- چ ندارد. ۷- مم سر ندارد.

بر خمیزند و در وقت توجه صورت به کعبه، روی دل به کعبه حقیقی کنند و در استقبال، قبله حقیقت<sup>۱</sup> انی ذاهب الی ربی سیهدین (الف) بیابند و در «الله اکبر» وجود ذرات کائنات را در اشعه آفتاب کبریا محو بینند و در «سبحنک اللهم» پاکی و تقدیس و تنزیه خاطر کائنات را مشاهده کنند و در «لا اله غیرک» خاشاک<sup>۲</sup> عوارض و حوادث را با آتش غیرت بسوزند و در بسم الله بدایت<sup>۳</sup> دولت صبح عاشقان ظهور کند و در الحمد لله سریان افضال و انعام ذات ناهمتناهی در ذرات وجود مکشوف گردد. کارگران کارگاه تقدیر را ببندد که در زیر پرده رب العالمین چگونه به تربیت جهانیان مشغولند. پس بر ساحل دریای رحانیت<sup>۴</sup> شراب طهور رحمت از دست ساقی الرحمن الرحیم نوش کنند. پس موج ارادت مخموران آن شراب را در ربایده<sup>۵</sup> و به لجه دریای وحدت اندازد<sup>۶</sup> و چون وجود موهوم ایشان از میان بر خمیزد و بحر ازل با بحر ابد آمیزد، حقیقت ملک یوم الدین مشاهده گردد. پس سبحان حکمت، گریبان وجود ایشان را بگیرند و بساحل صحو اندازند. چون هشیار گردند: کمر بندگی «ایاک نعبد» بر میان جان<sup>۷</sup> بندند. پس بطلب امداد توفیق و عنایت بلبل زبان و ایاک نستعین سرانیدن گیرد. پس معراج ترقی از حسیض<sup>۸</sup> بشری بسرادات جبروت مکشوف گردد و جاذبه طبع<sup>۹</sup> فضل، جان ایشان را در رباید «اهدنا الصراط المستقیم» بگویند. پس از رفیقانی که در مجلس عالم ارواح باهم شراب خطاب<sup>۱۰</sup> میخورند<sup>۱۱</sup>، یاد آرند «صراط الذین انعمت علیهم» گفته آید<sup>۱۲</sup> پس<sup>۱۳</sup> محرومان مهجور و مردودان

- (الف) سورة الصفت آیه ۹۹.
- ۱- مم الی ربک؟ قدس و یافاقد «سیهدین»
  - ۲- مم خاشاک عوادث؟
  - ۳- مق ندارد (دولت).
  - ۴- چ روحانیت.
  - ۵- در سایر نسخ ربایند بجز چ.
  - ۶- ایضاً اندازند.
  - ۷- مم کروییان؟
  - ۸- ایا و مق و دغ: صحرا.
  - ۹- چ فقط جان.
  - ۱۰- چ طمع؟
  - ۱۱- مق و ایا میخورند.
  - ۱۲- ایضاً گفته اند.
  - ۱۳- مم پس مهجور و مردودان مخدول بینند.

مخدول را ببینند در ظلمت شرک و شک مانده و به سلاسل و اغلال صفات قهر، گرفتار گذشته «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین»<sup>۲</sup> ناطق وقت<sup>۳</sup> شود. پس عنایت ازلی حامی حال ایشان شود<sup>۴</sup> و دلهای ایشان را به صفت متکلم قائم گرداند و قلم زبان مستنطق دل گردد که «ان الله ینطق علی لسان عبده» پس گوش افهام ایشان حقیقت کلام<sup>۵</sup> الهی را از ترجان زبان استماع میکنند<sup>۶</sup> و از سحاب حروف، باران اسرار بر صحرای صدور ایشان میبارد و از تأثیر هر قطره هزار نوع از هزار<sup>۷</sup> عرفان و ریاحین ایقان در بوستان دل هر یکی شکفته میشود که اگر رشحه ای از آن معانی بردل<sup>۸</sup> اهل جهان ظاهرگشتی، همه جهانیان عارف و محقق شدند و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که: «رکعتان من فقیر صابر فی فقره احب الی الله تعالی من عبادة الاغنیاء الی آخر الدهر» اشارات بدین معانی است.

### مثنوی

پاک با زانی که درویش آمدند هر نفس در محو خود پیش آمدند (الف)  
 هر که در سر محبت بنده شد تا ابد هم محرم و هم زنده شد  
 عالمی زیر و زیر گردد تمام تا یکی اسرار دین گردد تمام  
 هر که مست عالم عرفان بود بر همه خلق جهان سلطان بود  
 ملک این را دان و دولت این شمار<sup>۹</sup> ذره ای از عالم دین، این شمار<sup>۱۰</sup>

(الف) اشعار از منطق الطیر عطار نیشابوری است. رک: منطق الطیر به تصحیح دکتر مشکور، ص ۲۵۲-۲۵۳.

- ۱- ایا ندارد.
- ۲- در هم ولا الضالین ندارد.
- ۳- یا منطق دل گردد.
- ۴- ایا این جمله را فاقد است.
- ۵- چ کلام.
- ۶- مق و سم و ایا میکنند.
- ۷- هم آثار؟
- ۸- دخ و چ فقط دارد.
- ۹- در ایا ردیف شعر بود.
- ۱۰- در ایا و مق ذره ای زین عالمی از دین شعر.

گرشوی قانع به ملک این جهان تا ابد ضایع بمانی جاودان  
 گریسابندی<sup>۱</sup> ملسوک روزگار ذوق یک شربت ز بحر بی کنار  
 جمله در ماتم نشستندی و درد<sup>۲</sup> روی یکدیگر نه بینندی ز درد<sup>۳</sup>  
 ای عزیز، چون معلوم کردی که حقیقت این نوع طاعات، که داب<sup>۴</sup>  
 اتقیاء و اصفیاء و پیرایه احباء و اولیاء است، از عامه مردم متصور نمیشود، قسم  
 دوم را غنیمت دان<sup>۵</sup> که به فضل خود اسباب حصول آن سعادت ترا مهیا  
 کرده اند و آن احسان است با تن و مال به بندگان او که گنج عالم باقی و تخم  
 تخم سعادت ابدی است. ازین تخم چنانکه میتوانی بنه که در روز در ماندگی  
 بکار آید.

و اگر مرکب همت در میدان مسابقان که مبارزان صفوف ولایت اند نمیتوانی  
 تاخت باری سعی کن تا از صف اصحاب یمین (الف) که اهل فتوت و اهل  
 احسانند باز نمایی. و از نسیم یمین<sup>۶</sup> عنایت که از<sup>۷</sup> وادی کرم برجان متوسطان  
 بساط نجات میوزد، محروم نمایی و در حضيض درکات نیران با اهل شقاوت و  
 خسران<sup>۷</sup> گرفتار نگردی.

### مثنوی

بشتاب که راحت از جهان رفت آهسته مران که کاروان رفت (ب)

(الف) اشارت به آیات ۳-۷ سوره المدثر. (ب) سراینده اشعار معلوم نشد.

۱- بجز در مق: بدانندی ولی مطابق نسخه چاپی منطق الطیر: بیابندی.

۲- ایا و مق و چ ردیف شعر نفور و زدور است (و نه درد).

۳- مم آداب. ۴- قدس: دار.

۵- چ ایمن؟ ۶- ایضاً بوادی.

۷- ایضاً خسرات.

این صورت اژدهای خونخوار<sup>۱</sup> در گرد تو حلقه ایست چون مار  
 گردن‌گری بفرق و پاید در حلقه اژدهاست جای  
 بگذرز جهان که اژدها خوست آن پیرزن<sup>۲</sup> است و اژدها اوست  
 با خاک به ترک مهر جوی گوی که بگویم و نگوی<sup>۳</sup>  
 در حبس گه جهانی آخر ره جوی که راه دانی آخر<sup>۴</sup>  
 بالای فلک ولایت تست هستی همه در حمایت تست  
 بر پایه قدر خویش، نه پای تا برسر آسمان کنی جای  
 این ره به وفا<sup>۵</sup> بسر توان کرد جان زو بصفا بدر توان کرد  
 از سیل چوکوه سر مگردان سیلی خور و روی<sup>۶</sup> بر مگردان  
 خاک توشده جهان هستی چون خاک مکن جهان پرستی  
 دایم بتو بر جهان نماند چیزی مپرست کان نماند

ای عزیز، بدان که دنیا رباطی است (الف) برسر بادیه قیامت نهاده<sup>۷</sup> و منزلی  
 است در میان بیابان ازل و ابد گسترده، تا مسافران حضرت صمدیت که از  
 بیابان عالم ارواح به قرار گه صحرای قیامت سفر کنند، در این منزل فرود  
 آیند و ازین جا زاد سفر آخرت بردارند و به تدبیر سفر بی نهایت مشغول شوند  
 ولی<sup>۸</sup> احوال این مسافران بمقتضای حکمت الهی متنوع افتاده است :

بعضی را بصورت قوی آفریده اند و بمعنی ضعیف و بعضی را بمعنی قوی  
 آفریده اند و به صورت ضعیف و بعضی را بصورت و معنی هر دو<sup>۹</sup> قوی آفریده اند  
 و بعضی را بصورت و معنی ضعیف و ذلک تقدیر العزیز العظیم (ب) و حکمت

(الف) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره هشت.

(ب) آیه ۳۸ سوره یس، آیه ۹۶ سوره الانعام، آیه ۱۲ حم السجدة.

۱- قدس : خونخوار ؟  
 ۲- ایبا: این شعر را ندارد.  
 ۳- چ بوغا ؟  
 ۴- ایبا : کشیر.  
 ۵- چ ندارد.  
 ۶- دخی پره زن.  
 ۷- مم ایضاً.  
 ۸- مم زوی.  
 ۹- چ و

فاطر حکیم<sup>۱</sup> و حقائق اسرار این درجات را نهایت نیست. اما از<sup>۲</sup> ظاهر، حکمت این تفاوت از<sup>۳</sup> آنست که تا جمله مسافران بقدر قوت و ذات هر کس درین سفر ممد<sup>۴</sup> و معاون یکدیگر باشند چنانکه در اخبار نبوی آمده است که: «المؤمنون کالبنيان يشد<sup>۵</sup> بعضها بعضاً» رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مؤمنان همچون<sup>۶</sup> یک دیوار عارتند که هر خشتی از آن خشتی دیگر را استوار میدارد. همچنین آنانکه<sup>۷</sup> از ایمان بهره یی دارند باید که در دین و دنیا معاون یکدیگر باشند و همه یکدیگر<sup>۸</sup> را در کشیدن بار تکلیف<sup>۹</sup> و زحمتهای این سفر بحکم «انما المؤمنون اخوة» (الف) مساوی دانند.

## شعر

ای چون الف عاشق بالای خویش<sup>۱</sup>      الف<sup>۱</sup> تو با وحشت و سودای خویش  
 فارغ ازین مرکز خورشیدگرد      غافل ازین دائره لاجورد  
 برسر کار آی، چرا خفته ای      کار چنان کن که پذیرفته ای  
 مست چه خسبی که کمین کرده اند      کار شناسان نه چنین کرده اند  
 بار! عناقش بشب قیرگون      هر چه عناییش، عنایت فزون  
 ز اهل نظر هر که بجائی رسید      بیشتر از راه عنای رسید  
 نزل! عنا عاقبت<sup>۲</sup> انبیاست      و آنکه ترا عاقبت آید<sup>۳</sup>، بلاست  
 از پی<sup>۴</sup> صاحب خیرانست کار      بی خمران را چه غم از روزگار؟  
 صحبت نیکان ز جهان دور شد      خوان<sup>۵</sup>، عسل خانه ز نبور شد

(الف) آیه ۱۰ الحجرات.

- ۱- در سایر نسخ: و حکمة الفاطر الحکیم.
- ۲- دخ مهر و معاون؟
- ۳- چ همه چون.
- ۴- چ همدیگر.
- ۵- م چون از عاشقی بالای خویش.
- ۶- م: عنان؟
- ۷- ایضاً، آمد.
- ۸- ایضاً خان.
- ۹- چ ندارد.
- ۱۰- مم ان میشد.
- ۱۱- دخ وچ هر که.
- ۱۲- دخ بار تکلیف و زحمت این سفر.
- ۱۳- مم انس تو...
- ۱۴- چ عاقبت.
- ۱۵- ایضاً ازین.



معرفت از آدمیان برده اند آدمیان را ز میان برده اند (الف)  
 سایه کس فرهمائی نداد صحبت کس بسوی و فانی نداد  
 صحبت گیتی که تمنا کند؟ با که وفا کرد که با ما کند؟  
 ز آمدن مرگ شماری بکن میر سدت<sup>۲</sup> دست<sup>۳</sup> حصارى بکن<sup>۴</sup>  
 ای عزیز<sup>۵</sup> پس آن طایفه که بصورت قوی بودند و ایزد تعالی نعمتی فانی  
 عاریت بدیشان داده بود تا آن را تخم سعادت ابدی سازند و بدان نعم باقی کسب  
 کنند، آن مغروران غافل در تصرف آن نعمت فانی، بتلذذ<sup>۶</sup> جسمانی مشغول شدند  
 و بعیش متکدر چند روزه مغرور گشتند و عمر قصیر<sup>۷</sup> را در تدبیر و حیل<sup>۸</sup>  
 محافظت مردار دنیا در باختند و از تدبیر زاد سفر بی نهایت غافل ماندند و  
 حقوق برادران دینی<sup>۹</sup> و همراهان سفر اخروی را فراموش کردند و عهده عهد  
 الهی را ضایع کردند تا کلام ربانی از حال ایشان خبر داد و فرمود که:  
 «و يعلمون ظاهراً من الحيوة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون» (ب) و  
 «نسوا الله فسيهم» (ج) یعنی چنانکه در تنگنای منزل مبغض<sup>۹</sup> دنیا، در میان لذات  
 فانی جهال حضرت ما را فراموش کردند، فردا در وسعت<sup>۱۰</sup> فضای عالم بقاء آن  
 مدبران مردود را در قعر درکات نیران و عذاب جاودان از رحمت خویش  
 فراموش کنیم.

ای عزیز ازین قوم که ذکر کرده شد جمعی را بکمند عنایت از خمیث<sup>۱۱</sup>  
 شوغل دنیوی خطف کردند و دیده دل ایشان را با کجیل هدایت روشن  
 گردانیدند و<sup>۱۲</sup> نقوش بعضی حقائق را در آئینه دل ایشان منعکس گردانیدند تا

(الف) اشعار از مخزن الاسرار نظامی گنجوی.

- |                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| (ب) الروم آیه ۷.            | (ج) التوبة آیه ۶۷.           |
| ۱- مَم از جهان.             | ۲- چ میدهد.                  |
| ۳- مَم خیر.                 | ۴- چ مکن.                    |
| ۵- مَم و قدس ندارد.         | ۶- چ ندارد.                  |
| ۷- بجز در مَم و چ عذر حقیر. | ۸- چ دنیوی.                  |
| ۹- ایضاً متعض؟              | ۱۰- ایضاً معت.               |
| ۱۱- چ جنایت.                | ۱۲- سن این جمله را فاقد است. |

بعضی از خاصیت و حقیقت آفرینش دنیا را از اشارات «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة» (الف) فهم کردند پس نفس و مال را در ادای حقوق عبودیت صرف کردند و بر جمیع بندگان این حضرت، رحیم و مهربان گشتند و اهتمام بادای حقوق همراهان سفر حقیقی را بر خود واجب شمردند و کمر خدمت و شفقت برادران دینی را بر میان جان بستند و وجود خود را ره گذر انواع مبرات احسان ساختند و حقیقت اسرار «انما المؤمنون اخوة» (ب) که در میان اهل غفلت مرده بود، احیاء کردند ارباب قلوب و اهل بصیرت این طائفه را اهل فتوت خوانند و آن شخص را که بدین عنایت مخصوص گشت، «اخی» گویند. و از شرایطی که اخی را در مقام فتوت است، یکی آنست که سلسله نسبت فتوت درست کند و خود را بر فتراک آن حضرت بندد که هر که را درین معنی به آن حضرت درست نشده باشد. چون تنی بی سر باشد.

### شعر

زین خرابی گر تو میخواهی در آبادی شوی  
 جهد کن تا بنده فرمان آزادی شوی  
 در دل پر نور مردی جای گیر و غم نخور  
 کز دل شادان او ناگاه دل شادی شوی  
 حرف استادان عشق است اینکه در بازار عشق  
 چونکه شاگردی کنی ناگاه استادی شوی  
 سینه از اسرار استادان عشق آباد کن  
 تا جهان عشق را ناگاه بنیادی شوی  
 گرچه هستی در همه عالم کهن زادم جهان  
 در دیرستان او باید که نوزادی شوی  
 بر بساط عاشقان چون کوه ثابت کن قدم  
 ورنه اندر راهشان چون گاه بر باد می شوی (ج)

(ب) الحجرات آیه ۱۰.

(الف) التوبة آیه ۱۱۱.

(ج) اشعار محتملا از مؤلف است.

۱- چ خیرات.

۲- مم فاقد این شعر.

۳- چ کهن زادی.

۴- ایا و حق: در وفای کاملان چون . . .

ای عزیز اخی باید که بکارم اخلاق موصوف بود و بخصائل پسندیده آرامته باشد: با پیران<sup>۱</sup> بمرمت باشد با جوانان بضمیحت، با طفلان به شفقت، با ضعیفان برحمت، با درویشان به بذل و سخاوت، با علماء بتوقیر و حشمت، با ظالمان بعداوت، با قاجران باهانت، با خلق باحسان و مروت، با حق بتضرع و استکانت، بانفس بچنگ، با خلق<sup>۲</sup> بصلح، با هوی بمخالفت، با شیطان بمحاربت، بر جفای خلق متحمل، در<sup>۳</sup> مقابل اعداء حلیم، در وقت مصائب صابر، در حالت رجا شاکر، بعیوب نفس خود عارف، از ذکر عیوب خلق ساکت، اندوه و مصیبت خلق را کاره، بتقدیرات قضای ازلی راضی، از بدعت و هوا دور، قدم در شریعت<sup>۴</sup> راسخ، نفس در طریقت ثابت، از مواضع تهمت محترز، بر علم نجات حریص، از اهل غفلت متنفر، در<sup>۵</sup> سفر مصاحبان<sup>۶</sup> را بطاعت معاون، بر جماعت مواظب، زبردستان را ناصح، باندک دنیا قانع، در احوال و احوال آخرت متفکر، از افعال و اقوال خود خائف، از فضیحت<sup>۷</sup> و رسوائی قیامت ترسان و بفضل و عنایت دیان امیدوار.

### مثنوی

مرد باید تشنه و بیخورد و خواب  
هر که زین شیوه سخن بویی نیافت<sup>۸</sup>  
از طریق عاشقان مویی<sup>۹</sup> نیافت  
می نیاید<sup>۱۰</sup> به زاشک و آه هیچ  
بنده را گریست زاد راه هیچ  
هر که در دریای اشکش حاصل است  
گو بیا گو، درخور این منزل است  
یا رب اشک و آه بسیاریم هست<sup>۱۱</sup>  
گرنسدارم هیچ کس، یاریم هست<sup>۱۲</sup>

- ۱- ایا و مم با پیران بهر ساخت باشد؟
- ۲- در مم و چاهی خلق و در بقیه خلایق.
- ۳- چ - مقابله.
- ۴- مم شعربعت؟
- ۵- چ مم فقط دارد.
- ۶- مم بمصاحبان.
- ۷- چ قطعیات.
- ۸ و ۹- در سایر نسخ بوی و موی.
- ۱۰- قدس می نیاساید.
- ۱۱- در سایر نسخ ردیف بجای هست ده.
- ۱۲- ایضا.

ای همه تو ناگزیر من تو باش او فتادم دستگیر من تو باش (الف)  
مانده ام در حبس و زندان پای بست در چنین حبسم<sup>۱</sup> که گیرد جز تو دست  
گر چه بس آسوده در راه آمدم عفو کن کز حبس وز چاه آمدم  
باد در کف، خاک درگاه تو ام بنده و زندانی چاه<sup>۲</sup> توام  
روی آن دارم که نفروشی مرا خلعتی از فضل در پوشی مرا  
زین همه آلودگی پسا کم کنی<sup>۳</sup> در مسلمانی فراخاکم کنی<sup>۴</sup>  
یارب آن دم یاریم ده یک نفس کانت دم جز تو نباشد<sup>۵</sup> هیچکس  
در دم آخر خریداریم کن یاره بی یاران توئی یاریم کن  
چون بجزک آرم، سب سرگشته روی هیچ با رویم میار از هیچ سوی<sup>۶</sup>  
این است بعضی از خصال<sup>۷</sup> اخی که ذکر کرده شد چنانکه از مشائخ طریقت  
و ارباب فتوت مشاهده افتاده است و وجوب<sup>۸</sup> این جمله در طریقت فتوت بدلائل  
آیات و اخبار ثابت شده است و ذکر آن جمله اطنابی دارد و بدین قدر اختصار  
کرده شده است. الحمد لله وحده «و السلام علی من اتبع الهدی». (ب)

و ذالک مما وصیت به الاخ فی الله المحسن الموفق السعید<sup>۹</sup> «اخی» شیخ علی  
حاجی ابن المرحوم طوطی العلیشاهی الختلاتی (ج) اصلح الله شأنه فی الدارین و  
المسته لباس الفتوة التي هی جزء الخرقه المبارکة، کما بسته من یدشیخی وامامی  
و قدوتی و عمادی و من علیه فی طریقہ<sup>۱۰</sup> الفتوة اعتیادی، امام المحدثین، قدوة  
العارفین، سلطان المحققین، سر الله فی الارضین، نجم الحق و الملة و الدین،  
ابو المیمان محمد بن محمد الاذکانی، متع الله المسلمین بمرکات انفاسه الشریفة و هو

(الف) اشعار از منطق الطیر. (ب) سوره طه آیه ۴۷.

(ج) بنگرید به تعلیقات در آخر این رساله شماره نه.

- ۱- چ چاهم.
- ۲- ایضا بنده ی . . . راه توام.
- ۳- در منطق الطیر چاپی ردیف «بری».
- ۴- م ط چاپی نخواهد بود کس.
- ۵- ایضا یاری یاران توئی . . .
- ۶- ایضا سوی درست ولی در سایر نسخ بجز در ج روی.
- ۷- مم حال؟
- ۸- چ چون.
- ۹- ایضا السید.
- ۱۰- ایضا طریقی.

صحابه الشيخ العارف شمس الحق والدين محمد بن جبال و هو صحبه السالك نور الدين سالار و هو صحبه الشيخ على بن لا لا غزنوى و هو صحبه شيخ الاسلام ، قائد مشايخ الكرام ، مهبط انوار الغيبية ، مورد اسرار القدسية ، حجة العارفين ، نجم الحق والدين المعروف با «لكبرى» قدست ابراره و هو صحبه اسمعيل القصرى و هو صحبه محمد المالكيل<sup>۲</sup> و هو صحبه داود<sup>۳</sup> بن محمد المعروف بخادم الفقراء و هو صحبه ابو العباس ابن ادريس و هو صحبه ابا القاسم ابن رمضان و هو صحبه ابو يعقوب الطبرى و هو صحبه ابو عبدالله عمر بن عثمان و هو صحبه ابا يعقوب الزهر جورى و هو صحبه ابا يعقوب السوسى و هو صحبه عبدالواحد بن زيد<sup>۴</sup> و هو صحبه كميل بن زياد(الف) و هو صحبه سلطان الاولياء و امام الاتقياء ، منبع الفتوة و معدن المروة ، اسد الله الغالب امير المؤمنين على ابن ابى طالب كرم الله وجهه و هو صحبه سيد المرسلين و امام المتقين و خاتم المرسلين و رسول رب العالمين محمد المصطفى عليه افضل الصلوة و اكمل التحية صلى الله عليه و آله وسلم.

### مثنوى

خواجه دنيا و دين گنج وفا	صدر و بدر هر دو عالم مصطفى(ب)
آفتاب شرع و دريماى يقين	نور عالم رحمة للعالمين(ج)
جان پا كان خاك جان پاك او	جان رها كن آفرين بر خاك او
خواجه كوئين و سلطان همه	آفتاب جان و ايمان همه

(الف) در مورد ماسله فتوت مير سيد على و مشايخ اين ماسله بنگريد به تعليقات در آخر اين رساله شماره ده.

(ب) اشعار از منطق الطير.

۱- در ساير نسخ اسماعيل القصرى.

۲- ايشا و درج محمد المالكيل يا محمد المنكيل.

۳- ايشا داود بن محمد ر - ك تعليقات.

۴- دخ ندارد و در نسخ ديگر عبدالواحد بن زياد.

۵- در دم و دخ بعد از صحبه بجمع خلفاء الراشدين و اين دستكارى كتاب است.

هر دو عالم بسته فتراک اوست<sup>۱</sup>  
 پیشوای این جهان و آن جهان  
 مهترین و بهترین انبیاء  
 سیدی<sup>۲</sup> از هر چه گویم بیش بود  
 همچو شبنم آمدند از بحر جود  
 هر دو عالم از وجودش نام یافت  
 ای زمین و آسمان خاک درت  
 در زبانت جز ثنای تو مباد  
 زامت خویشم شمر، کین یک سخن<sup>۳</sup>  
 تا که جان داریم ما، تا زنده ایم  
 بر در تو کم بضاعت آمدیم  
 هست دریای شفاعت پیش تو  
 تا ز در یای شفاعت یکدهی  
 صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و آله الطیبین<sup>۴</sup>  
 الطاهرین و صحبه المکرمین<sup>۵</sup> و الحمد لله رب العالمین. ان ربی قریب مجیب (ب)  
 و السلام علی من اتبع الهدی . . .

(الف) اشعار از منطق الطیر ر. ک، ص ۱۵-۱۷ به تصحیح دکتر گوهردین.  
 (ب) آیه ۶۵ سوره هود.

- ۱- درج و نسخ چاپی م ط ردیف «او» است نه «اوست» و شاید به تقلید از شعر نظامی باشد؛ احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فتراک اوست (مخزن الاسرار ص ۱۲).
- ۲- م ط چ خواجه کز.
- ۳- ایضا خلق عالم.
- ۴- چ این.
- ۵- ایضا آمدیم.
- ۶ و ۷- فقط در قدس و با و چ.

## فصل سوم

### تعلیقات مختصر بر رساله «فتوتیه»

یک (مربوط به ص ۳۴۱)

این آیه اشارت است به واقعه بت شکنی حضرت ابراهیم و واقعه مزبور به این گونه در قرآن مجید نقل شده است که حضرت ابراهیم در ترویج آئین توحید با موانع شدیدی از ناحیه اهالی مرز و بوم خود (بابل و نواحی آن) مواجه بود زیرا آنان بت پرست بودند و با اعلای کلمه الله مخالفت میکردند یک روز که این مشرکان برای برپا داشتن یکی از اعباد خود به بیرون شهر رفته بودند حضرت ابراهیم بعد از کسالت مزاج با ایشان نرفت و در شهر ماند تا خدایان دروغین و بت هائی را که مردم می پرستیدند بشکنند او مدت ها قبل تهدید کرده بود که به خدا اگر شما بت پرستی را ترک نکنید، من برای نابود کردن بت های شما کیدی خواهم اندیشید. پس آن روز که شهر را خلوت دید تبری برداشت و به استثنای بت بزرگ تمام بت ها را در هم شکست و تنها بت بزرگ را بر جای گذاشت. چون بت پرستان به شهر باز گشتند و این منظره را دیدند سخت خشمگین شدند و با خود گفتند این کار که کرده است؟ بعضی گفتند «جوانمردی بنام ابراهیم را شنیده ایم که سخن از اینها می گفت» پس ابراهیم جوانمرد را در برابر مردم آوردند و در مورد این ماجرا پرسیدند. حضرت فرمود: اگر آن بت بزرگ که سالم مانده میتواند صحبت کند ماجرا را از او سؤال کنید (این سخن نوعی دعوت بود به تعقل و فهم که اگر این بت بزرگ نمیتواند صحبت کند یا

آن بقیه نتوانستند از خود دفاع کنند، پس برای چه باید معبودان شما باشند؟) خلاصه حضرت ابراهیم را بعنوان کیفی در آتش انداختند ولی به قدرت خداوندی آتش مبدل به گلستان گردید و حضرت، خلیل الرحمن آسیبی نرساند. این مطالب و دیگر گزارش های مربوط به حضرت ابراهیم در ۱۴ سوره قرآن مجید آمده و از آن جمله در آیات ۵۷ تا ۶۳ سوره انبیاء و آیات ۸۹ تا ۱۰۸ سوره و الصافات.

اما اهل تصوف و فتوت این داستان را بر طبق اصول خود تأویل کرده و اساس بر نامه تزکیه و تصفیه نفس قرار داده اند: آنان میگویند بنا به آیه ۷۸ از سوره الحج ابراهیم پدر امت اسلام است و چون او بت شکنی کرده ما نیز باید بروش وی گام برداریم و بت بشکنیم چنان که اقبال لاهوری می گوید (بنگرید به کلیات وی، ص ۶۳):

ما مسلمانیم و اولاد خلیل از «ابیکم» گیر اگر خواهی دلیل  
 اکنون بزرگترین بت، نفس و هواهای نفسانی است که بایستی در هم شکسته شود باری صوفیان و فتیان ازین بت شکنی فرمان «نفس شکنی» گرفته اند. موضوع دیگری که از سرگذشت حضرت ابراهیم مورد توجه قرار گرفته، دلبری و بی باکی ای است که آن بزرگ مرد نشان داده است.

دو (مربوط به ص ۳۴۵)

اقوال ده گانه بزرگان که میر سید علی در اینجا نقل کرده و به شرح آن پرداخته، ظاهر است که از کتب و رسائل بزرگان سلف گرفته یا از زبان بزرگان عصر خود شنیده است بعضی از این اقوال به همان صورت یا با کمی اختلاف در کتب معروف فتوت و تصوف، وجود است مثلاً:

۱- قول اول که علی همدانی به شیخ حسن بصری نسبت داده در رساله قشیری (ص ۱۰۳) هم موجود است - ولی منسوب به محمد بن علی الترمذی - و همین طور در کتاب الفتوة ابن المعاریک بار این سخن به ترمذی منسوب گردیده (ص ۱۲) و یک بار هم به سید حسن (ص ۱۵۳) و این گونه اختلافات در نقل مطالب در کتب فتوت و عرفان خیلی زیاد است.



۲- قول دوم به همان صورت و با انتساب به همان بزرگ (حارث محاسبی) در رساله قشیریه (ص ۱۰۳) موجود است. ناصری سیواسی نیز آن را به نظم در آورده و میفرماید:

و آن یکی صاحب فتوت حارث است آنکه بر جود و سخاوت باعث است  
گفت میبدانی فتوت را کسه چیست؟ و آنکه او صاحب فتوت گشت کیست؟  
آنکه در خدمت میان را بست چست داد انصاف از خود و از کس نجهت  
(پنگردید به فرهنگ ایران زمین شماره ۱۰ سال ۱۳۴۱ ش).

ولی در طبقات الصوفیة سلمی (ص ۱۱۸) شبیه قول مزبور به شیخ ابو حفص حداد منسوب گردیده و با این عبارت: «الفتوة عندي اداء الانصاف و ترک مطالبه الانصاف».

۳- قول سوم که سید علی آن را به شیخ فضیل بن عیاض نسبت داده، در کتاب الفتوة ابن المعمار (ص ۱۵۸) بنام امام احمد بن حنبل ثبت شده و در رساله قشیریه (ص ۱۰۳) نیز با این شکل که «بعضی ها گفته اند» نقل گردیده است.

۴- قول چهارم همانطور که در رساله فتوتیه به جنید بغدادی منسوب گردیده، در رساله قشیریه (ص ۱۰۴) و کتاب الفتوة ابن المعمار (ص ۱۲)، (ص ۱۵۳) نیز با کمی اختلاف موجود است و با این عبارت: «الفتوة كف الاذی و بذل الندی و ترک الشکوی».

۵- قول پنجم به همان صورت و منسوب به سهل تستری در رساله قشیریه (ص ۱۰۴) هم آمده است و شیخ فرید الدین عطار نیشابوری نیز در تذکرة الاولیاء (ج ۱، ص ۲۳۸) در سرگذشت سهل تستری ترجمه فارسی قول مزبور را بهمان عبارت که علی همدانی آورده نقل کرده و شاید هم مأخذ علی همدانی کتاب عطار باشد. در کتاب اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید (ص ۵۷) نیز آمده است که جوآنمردی پیروی و متابعت سنت رسول است.

عین یا مشابه اقوال بعدی را که مشتمل در همان الفاظ و معانی باشد در

کتاب فتوت و عرفان ندیده ام اما قول حضرت علی به صورتی که در این رساله آمده، با کمی اختلاف و تقدیم و تأخیر کلمات و مفاهیم، در نفایس الفنون فی عرایس العیون (ج ۲، ص ۱۱۵) هم ذکر شده و آقای کاظم کاظمینی نیز در نقش پهلوانی و نهضت عیاری (ص ۹۵) آن را به ظاهر از رساله فتوتیه نقل کرده است.

سه (مربوط به ص ۳۴۶)

صاحب رساله فتوتیه اگرچه از آن بزرگان تصوف و فتوت است که در بیشتر موارد دنیا را مذمت نمود و اقوالی نیز در این باب نقل کرده، ولی از محتویات همین رساله نیز می توان دانست که مقصود وی از دنیای مذموم، نافرمانی خدا و فراموش کردن او است نه مال و ثروت که از نعمت های الهی است. بعلاوه مذموم بودن دنیا در نظر وی هرگز به معنی ندیده گرفتن وظایف خود نسبت به دیگران نبوده و گواه این دعوی توصیه های فراوان و مؤکد او است در باب احسان و کمک به مردم و نیز خدمات اجتماعی و فرهنگی خود او که در فصول و ابواب گذشته به آن اشاره شد.

خلاصه آن که علی همدانی عبادات و ریاضات را نه جانشین خدمت به خلق بلکه آن را امری ضروری در کنار این یکی تلقی می کند و نکوهش دنیا را نیز به جای آن که موجبی برای کناره گیری از مردم بداند عاملی می شمارد برای فدا کاری و ایثار در تأمین رفاه آنان.

چهار (مربوط به ص ۳۴۸)

آشنائی مختصری با بزرگانی که اقوال آنان درباره حقیقت فتوت بیان گردیده :

- ۱- حسن بصری وی از تابعین (شاگردان یاران پیامبر) و مردی واعظ و فقیه و مفسر و محدث بوده و در سال ۱۱۰ هـ ق در گذشته است، (بنگرید به مجمل فصیحی، ص ۱۸۹).

- ۲- حارث بن اسد محاسبی م ۲۴۴ هـ ق. از آثار برجسته او کتاب الرعاية لحقوق الله و کتاب الوصایا است. (ارزش میراث صوفیه، ص ۷۲).

- ۳- فضیل عیاض م ۱۸۳ هـ (بنگرید به نفحات الانس، ص ۲۷) کنیه او ابوعلی و از اهالی مرو بوده و قبل از ورود در وادی سلوک و جوامردی از عیاران و راهزنان و صعلوکان معروف بوده سال وفات او را ۱۸۷ هـ هم نوشته اند (کشف المحجوب، ص ۱۲۰ ارزش میراث صوفیه، ص ۸۰).
- ۴- جنید بغدادی (سید الطائفه) از پیروان حارث شماسی. اصل او از نهاوند بوده ولی بیشتر زندگی را در بغداد گذرانده است وفات او در ۲۹۷ یا ۲۹۸ روی داده است (نفحات الانس، ص ۸۰).
- ۵- سهل بن عبدالله تستری (ابو محمد) از شاگردان ذوالنون مصری (م ۲۴۵ هـ) بوده و از جمله بزرگان فقیهان و ملامتیان محسوب میشود و وفاتش را در ۲۸۳ هـ نوشته اند.
- ۶- ابویزید بسطامی (طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان). از بزرگان مشایخ و سخنان او دراصل «فنا» بسیار معروف است و نیز شطحیات او از قبیل سبحانی ما اعظم شأنی شهرت فراوان دارد وفات او بین سال های ۲۳۴ الی ۲۶۱ هـ روی داده و شاید تاریخ اخیر درست تر باشد. ر- ک نفحات الانس، ص ۵۶ - سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۸۴-۱۹۴ و ارزش میراث صوفیه، ص ۷۳-۷۴.
- ۷- یحیی بن معاذ رازی (ابوزکریا واعظ) از بزرگان تصوف م ۲۵۸ هـ (نفحات، ص ۵۶).
- ۸- ابو حفص حذاد (عمرو بن سلمه) نیشابوری م ۲۷۴ یا ۲۷۷ هـ (نفحات الانس، ص ۵۸) از بزرگان مشایخ ملامتی است. نیز ر- ک سرچشمه تصوف در ایران، ص ۱۹۵.
- ۹- ابوعلی دقاق نیشابوری (حسن بن محمد) پدرزن امام قشیری م ۴۶۵ هـ و از مشایخ فرقه ملامتی است. درباره مزار او سعید نفیسی مینویسد: مزار او اکنون در یک کیلومتری مغرب شهرنسای جدید در جمهوری ترکمنستان معروف و از زیارتگاههای آن سرزمین است «سرچشمه تصوف در ایران»، ص ۲۲۵.

۱. شیخ ابو الحسن (یا ابو الحسن) احمد نوری م ۲۸۵ هـ سخنان او درباره محبت و عشق الهی در صوفیہ ہندی تأثیری بہ سزا گذشتہ است. (ارزش میراث صوفیہ ، ص ۷۵ و نیز بنگرید بہ مصباح الہدایۃ و کشف المحجوب و جلد اول طرایق الحقایق).

پنچ (مربوط بہ ص ۳۵۳)

چنانکہ ملاحظہ میگردد ، بیشتر اشعاری کہ در بن رسالہ آمدہ از نظامی و عطار و ظفر کافی امت اما مصرع ثانی این شعر عطار :

زادہ و ذخیرہ این وادی مہیب در طشت سر بریدہ چو یحیی نہادہ اند  
اشارہ ایست بہ قصہ حضرت یحیی علیہ السلام کہ در منطق الطیر عطار  
(ص ۳ بہ تصحیح دکتر گوہرین) نیز بہ آن اشارت رفتہ :

بسا ز یحیی را نگر در پیش جمع زار سر بریدہ در طشتی چو شمع  
این قصہ از روایات اسرائیلی گرفتہ شدہ و در حیات القلوب تألیف علامہ  
مجلسی (چاپ تہران کتابفروشی اسلامیہ ۱۳۷۸ ہ ق ج ۱ ، ص ۳۷۶) آمدہ  
و خلاصہ آن بدین قرار است : پادشاهی کہ معاصر با حضرت یحیی بود زندگانی  
پراز فسق و فجور و گناہ داشت و علنا با زنی روابط نامشروع برقرار کردہ بود.  
حضرت یحیی نیز ہموارہ در مخالفت با اینگونہ اعمال زشت او بہ سخن می پرداخت  
و آن زن و پادشاہ ازین امر بی اندازہ ناراضی و عصبانی بودہ برای آزار  
حضرت یحیی حیلہ ای می جستند ولی بہ خاطر حمایت مردم از حضرت یحیی  
نمی توانستند بہدفع خود برسند مدتی گذشت تا این زنک بدمنش عجزوہ  
گردید و دختر جوان و خوشگل خود را برای تسکین ہوس پادشاہ بزہ کار ،  
آمادہ ساخت وقتی حضرت یحیی از این ماجرا خبر شد ، آتش مخالفت او در  
مجامع مردم زبانیہ میکشید و آن گروہ مخالف ہم در صدد انتقام از حضرت برآمدند  
فی الجملہ طبق خواہش آن زن جوان و دسیسہ کاریہای مادر فرتوت او پادشاہ  
دستور بہ کشتن حضرت یحیی داد و طشتی از طلا طلبید و یحیی را حاضر کرد  
و سر مبارکش را در میان طشت برید و سپس سر بریدہ را برای آن دو زن فرستاد تا  
خوشحال گردند.

ولی در قرآن مجید اشاره ای به کشته شدن حضرت یحیی نشده و حضرت یحیی فقط به عنوان یک پیامبر و مبشر ظهور حضرت عیسی معرفی گردیده است (بنگرید به آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره آل عمران و آیات ۲ و ۱۵ سوره مریم و آیات ۸۹ و ۹۰ از سوره انبیاء).

داستان مزبور در کتاب معتبر ابو اسحق ابراهیم نیشابوری که در قرن پنجم هجری تألیف شده نیز مذکور نیست (بنگرید به ص ۳۱۳ تا ۳۲۱ کتاب به تصحیح آقای حبیب یغمائی چاپ ۱۳۴۰ ش - ذکر حضرت یحیی -).

#### شش (مربوط به ص ۳۵۴)

بشر حافی بن حارث بن عبدالرحمن مروزی.

زندگانی عجیبی داشت. وقتی که از گناهان گذشته خود توبه کرد و وارد وادی سلوک و عرفان گردید میگفت که از علم ظاهری هم توبه کرده ام درباره علت ملقب شدنش به حافی میگویند که بعد از توبه همه عمر پا برهنه راه میرنند و هیچ کفش نپوشیده است. وفاتش را در سال ۲۲۷ هـ نوشته اند (نفحات، ص ۴۸ و ارزش میراث صوفیه، ص ۶۷-۶۸).

#### هفت (مربوط به ص ۳۵۵)

ادای نماز با توجه و حضور قلب کامل کاری بس دشوار است و درین مورد در قرآن مجید (سوره بقره آیه ۴۵) آمده است: «و انھا لکبیرة الا علی الخشعین» و بحث علی همدانی در پیرامون همین مشکلات است.

#### هشت (مربوط ص ۳۵۹)

این مطلب در کتب صوفیه و بزرگان عرفان زیاد به چشم می خورد از جمله در کیمیای سعادت امام غزالی. ظهیر فاریابی نیز گوید:

جهان رباط خراب است بر گذرگه سیل گمان مبر که به یک مشت گل شود معمور  
خواجوی کرمانی هم می گوید:

خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط که اساسش همه بی منشأ و بی بنیاد است

نه (مربوط به ص ۳۶۴)

از زندگانی این اخی و نیز از زندگی و نام پدر بزرگوار او طوطی علیشاهی الختلائی اطلاعات زیادی در دست نیست اینقدر می دانیم که طوطی علیشاهی الختلائی از دوستان صمیمی علی همدانی بوده و بعد از فوت او شیخ علی حاجی در جزء مریدان و گوئی فرزندان علی همدانی در آمده است درین مورد در گذشته ضمن گفتگو از اقامت سید در ختلان صحبت کرده ایم. علاقه مخصوص علی همدانی به خطه ختلان بنا بر دوستی و رابطه وی با این بزرگان بوده است اخی شیخ علی حاجی چنانکه از رساله فتوتیه پیداست، از فتیان بوده است.

ده (مربوط به ص ۳۶۵)

در مورد سلسله فتوت میر سید علی و مشایخ این سلسله باید دانست که :  
\*در غالب نسخ خطی و عکسی رساله فتوتیه که مورد مراجعه قرار گرفته، سلسله فتوت میر سید علی همدانی در نتیجه عدم دقت و دستبرد ها و حدس بازی نساخان دچار اضافات و اسقاط ها و تحریف ها و تضعیف ها گردیده و نام های مندرج در آن را بصورت غلط نقل کرده و یا پس و پیش برده اند. مثلاً ابو لقاسم بن رمضان را اول و ابو العباس بن ادریس را بعد از او ذکر کرده اند. و ما با استفاده از سلسله نامه های مختلف صوفیان و فتیان کوشیده ایم که سلسله مذکور در نسخه های فتوت نامه را تصحیح نمائیم.

\*چنانکه در باب اول نوشتهیم علی همدانی با اجازه اخی علی دوستی م ۷۳۳ یا ۷۳۴ ه و محمد بن محمد الاذکائی م ۷۷۸ یا ۷۷۹ ه خرقه تصوف و فتوت در بر کرده و این هر دو نیز از مریدان شیخ علاء الدوله سمنانی م ۷۳۶ ه بوده اند با این همه جای بسی تعجب است که در میان مشایخ فتوت علی همدانی نامی از علاء الدوله نیامده در حالی که شیخ حد بن جهال که به عنوان شیخ و مرشد محمد بن محمد الاذکائی ذکر گردیده، و نیز شیخ او بنام نور الدین سالار، هیچک معروف نیستند و از زندگانی ایشان اطلاعی بدست نیست. در مورد شیخ نور الدین سالار فقط این قدر می دانیم که از مریدان شیخ علی لالا غزنوی

(م ۵۶۴۲) بوده و محمد بن جمال نیز ظاهراً از مریدان شیخ سالار می باشد.  
 \*سلسله فتوت سید از نجم الدین کبری به بعد به صورتی که در رساله او آمده با سایر کتب معتبر تصوف و فتوت مغایرت و اختلافی ندارد چنان که جامی در ذکر شیخ اسمعیل قصری مینویسد (نفحات، ص ۴۱۸-۴۱۹) شیخ نجم الدین کبری به صحبت وی رسیده است و خرقه اصل از دست وی پوشیده است. و وی از محمد بن مالکیل و وی از محمد بن داود المعروف به خادم الفقراء و وی از ابوالعباس بن داود ادریس و وی از ابوالقاسم بن رمضان و وی از ابویعقوب طبری و وی از ابو عبدالله بن عثمان و وی از ابویعقوب نهرجوری و وی از ابویعقوب سرسی و وی از عبدالواحد بن زید و وی از کمیل بن زیاد قدس الله ارواحهم و وی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه . . . کذا ذکره الشیخ رکن الدین علاء الدولة السمنانی قدس الله تعالی سره فی بعض مصنفاته.

در روضات الجنان و جنات الجنان هم در سه مورد این سلسله نامه بهمین صورت نقل شده است (بنگرید به نسخه خطی آن - برگ ۴۶۵ و ۵۹۳ و ۶۳۸ و ۶۳۹) که در یک مورد (برگ ۵۹۳) ماخذش همین رساله فتوتیه است همچنین نکه کنید به «طرائق الحقایق» به تصحیح دکتر محبوب ج ۳، ص ۸۳ و «الصلة بین التشیع و التصوف» الجزء الثاني، ص ۱۳۲ و غیره.

\*چنان که قبلاً اشارت رفت برطبق فتوت نامه سلطانی، خرقه فتوت علی همدانی بایستی به سلمان فارسی (یکی از خلفای چهارگانه حضرت علی در فتوت) برسد ولی به صورتی که در رساله فتوتیه می بینیم، سلسله فتوت علی همدانی از راه کمیل بن زیاد بحضرت علی می پیوندد. این نسبت بنا بر مندرجات کتاب الفتوة ابن المعمار و نیز کتاب «الصلة بین التشیع و التصوف» درست است زیرا در مأخذ اول کمیل بن زیاد بعنوان خلیفه نهم حضرت علی در فتوت مذکور است (ر.ک مقدمه فاضلانه دکتر مصطفی جواد بر کتاب الفتوة ابن المعمار، ص ۸۸-۹۲) که نویسنده در این مورد ۱۷ خلیفه فتوت حضرت علی را ذکر کرده و تنقیحات لازم را بعمل آورده است) و در مأخذ ثانی هم کمیل یکی از چهار خلیفه شاه مردان

که خرقة او به ایشان رسیده معرفی شده است (این چهار خلیفه عبارتند از: کمیل بن زیاد، امام علی زین العابدین، امام جعفر صادق و امام علی موسی الرضا ر - ک الصلة بین التشیع و التصوف الجزء الثانی ، ص ۱۳۳).

\* توضیحات مختصری درباره مشایخ سلسله فتوت علی همدانی :

— ذکر شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی و شیخ او نجم الدین ابو الجنباب (یا ابو الخنباب) احمد بن عمر خیوقی خوارزمی ملقب به الطامة الكبرى در باب اول فصل اول گذشت. شیخ اسمعیل قصری دزفولی نیز یکی از مشایخ شیخ کبری و از مریدان محمد بن مالکیل است ولی اطلاعات دقیقی درباره آنها در دست نیست. — اسم داود بن محمد (یعنی داود خادم یا خادم الفقراء) را بعضی داود بن محمد ضبط کرده اند (رک طرائق ج ۲ ، ص ۱۰۷ ، ۳۰۵ ، ۳۳۰) برخی هم نام او را محمد بن داود نوشته اند (نفحات، ص ۴۱۸ و طرائق ج ۲ ، ص ۸۳ ، ۳۳۵) و علت این تسامح بظاهر تشابه نام این مرد است با محمد بن داود دینوری مکنی به ابو بکر و متوفی در حدود سال ۳۵۹. این صوفی دوم نیز از اهل فتوت است و حکایات متعدد درباره ایشان و بذل و سخای او نقل شده است چنان که در روضات الجنان - ج ۱ حواشی ص ۵۵۹ - می بینیم غلامی را با ایشان خود آزاد می نماید.

— از زندگانی محمد بن داود خادم الفقراء و مشایخ سه گانه بعدی (یعنی شیخ ابو العباس بن ادیس و شیخ ابو القاسم بن رمضان و شیخ ابو یعقوب طبری) نیز اطلاعاتی در دست نیست. ولی اقوال آنان و اینکه ابو العباس از ابو القاسم و او از ابویعقوب خرقة فتوت دریافت داشته، در سایر مآخذ معتبر مذکور است. — ابو عبدالله بن عثمان: این مرد همان عمرو بن عثمان مکی مکنی به ابو عبدالله است که در سال ۲۹۶ ه در گذشته. وی از بزرگان فتوت و تصوف بوده و یکی از مریدان او شیخ طبری می باشد و میگویند از استادان حسین بن منصور حلاج بیضاوی نیز هست و مدتها در جوار خانه کعبه اقامت داشته است (بنگرید به نفحات الانس ، ص ۴۱۸ و طرائق الحقایق ج ۳ ، ص ۱۰۱).



— ابو یعقوب نهرجوری (اسحاق بن محمد) نیز در سال ۳۳۳ هـ در گذشته و یکی از مریدان او عمرو بن عثمان مکی است که البته قبل از استاد خود فوت کرده است (نفحات الانس، ص ۱۳۰).

— ابو یعقوب سومی (بصری): اسم او یوسف بن حمدان و استاد و شیخ ابو یعقوب نهرجوری است. سال وفات او معلوم نیست بیشتر زندگی خود را در شهر کوچک ابله (در چهار فرسنگی بصره) بسر برده و در همان جا درگذشته است. (طرائق الحقایق ج ۲، ص ۹۹، لغت نامه دهخدا - از ابو سعید تا اثبات - چاپ تهران ۱۳۲۰ ش).

— عبدالواحد بن زید م ۱۷۷ هـ: نیز منصب ارشاد و تعلیم داشته و بعضی او را نخستین صوفی دانسته اند وی از شاگردان حسن بصری بود و بعد از کسب اجازه از استاد بخدمت کمیل بن زیاد رسیده است و کمیل پس از ملاحظه ریاضات و استعداد وی در کار و جوانمردی و امتحان هائی که از او به عمل آورد وی را خرقه فتوت پوشاند (الصلة . . . الجزء الثانی، ص ۱۳۳).

— کمیل بن زیاد بن نهیک نخعی تابعی، مردی شریف و ثقة و مورد اعتماد و اطاعت قبیله خویش بوده است. او از یاران حضرت علی بوده و در جنگ صفین بجهایت علی شرکت جسته و داد شجاعت داده است. در دوران خلافت حضرت علی به کوفه آمد. وی درس حدیث رسول میداده و در سال ۸۲ هـ (۷۰۱ م) حجاج بن یوسف ثقفی سفاک او را کشته است.

ولادت کمیل در سال ۱۲ هـ اتفاق افتاده است. مدفن او در کوفه می باشد (الاعلام زرکلی ج ۶، ص ۹۳ - با ذکر مأخذ متعددی که بدان مراجعه کرده است).

﴿پایان تعلیقات﴾



# مشارب الاذواق

به قلم

میر سید علی ہمدانی

تصحیح و مقابلہ با اہتمام

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



## مقدمه

اشعار عرفانی ابن فارض به ویژه قصیده میمیه وی از دیر باز مورد توجه متصوفه بوده و شروح متعددی به فارسی و تازی و زبان های دیگر بر آن نوشته اند. میر سید علی نیز رساله حاضر - مشارب الاذواق - را در شرح می و دو بیت از قصیده مزبور نوشته و نه بیت دیگر را ندیده گرفته است (شاید هم نسخه ای از قصیده که در دسترس او بوده بقیه ابیات را نداشته) سبک این رساله نسبت به بسیاری از کتب فارسی قرن هشتم هجری ساده و محکم می باشد و ما ضمن این که ارزیابی دقیق محتویات آن را به عهده خوانندگان می گذاریم فقط متذکر می شویم که به نظر ما شارح موفق شده است مطالب و مفاهیم قصیده را به طوری که خود درک کرده برای دیگران توضیح دهد. گاهی به اختصار و گاهی به تفصیل - و در این مورد خصوصا تعبیرات وی از اصطلاحات متصوفه و بیانی که در باب محبت عرفانی دارد خواندنی است.

مشارب الاذواق تاکنون دو بار چاپ شده است یک بار (ظاهرا در اوائل قرن حاضر) اعضای انجمن خدام الصوفیه در لاهور آن را لیتوگراف نموده ، و بدین گونه نسخه چند از آن فراهم آورده در میان اعقاب سید همدانی که در بخش قصور (جزئی از فرمانداری لاهور) می زیستند توزیع نمودند که اینک کمیاب و بلکه نایاب است و اینجانب تنها یک نسخه از آن را به توسط دکتر سید عبدالرحمن همدانی (پزشک پاکستانی مأمور خدمت در پایگاه شاهرخی همدان) دیدم. از مقدمه مختصر این چاپ بر می آید که از روی نسخه خطی کتابخانه سرینگر کشمیر استنساخ گردیده و به سرمایه حافظ سید جماعت علی شاه نقشبندی لیتوگراف شده است تاریخ انتشار آن در دست نیست ولی یک نسخه از آن که اینجانب دیدم (چنان که در خود آن قید شده) در تاریخ بیستم محرم ۱۳۳۷

قمری به وسیله سید محمد زمان شاه همدانی خریداری شده و با آن که متأسفانه اغلاط و اشتباهات فراوانی دارد اما در حواشی آن معانی بعضی از الفاظ مشارب الاذواق به دقت درج گردیده است.

برای دومین بار نیز مشارب الاذواق با اهتمام و تصحیح اینجانب در نشریه فرهنگ ایران زمین به چاپ رسیده در این چاپ، نسخه خطی کتابت شده در سال ۹۷۰ هجری به عنوان نسخه اصل انتخاب شده، نسخه مزبور متعلق به دانشکده حقوق دانشگاه تهران است. دیگر نسخه های خطی مشارب الاذواق که نیز در آن چاپ مورد استفاده قرار گرفت و اختلافات آن با نسخه اصل در پاورقی یادداشت گردیده بدین قرار است:

- ۱- نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (با علامت اختصاری ب).
  - ۲- نسخه خطی کتابخانه ملی ملک تهران - جزو یک مجموعه به شماره ۴۲۵ (با علامت اختصاری م ۱).
  - ۳- نسخه خطی کتابخانه ملی ملک تهران - جزو یک مجموعه به شماره ۴۱۷۴ (با علامت اختصاری م ۲).
  - ۴- نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - چهارمین رساله از مجموعه شماره ۶۷۴۱ (با علامت اختصاری ع ۱).
  - ۵- نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - جزو یک مجموعه (با علامت اختصاری ع ۲).
- نسخه (ب) در سده ۱۲ و نسخه (م) در سده ۱۱ کتابت شده و بقیه نسخه ها نیز فاقد تاریخ کتابت می باشد ولی چنان بر می آید که همگی بعد از نسخه متعلق به دانشکده حقوق نوشته شده. و دارای اغلاط و نقایص متعدد نیز هست.

۱- اصل نسخه در کتابخانه ایا صوفیا در استانبول، ترکیه.

۲- اصل نسخه در کتابخانه ملی پاریس، فرانسه.

در چاپ فعلی مشارب الاذواق، یک نسخه خطی متعلق به کتابخانه گنج بخش به عنوان نسخه اصل انتخاب گردیده که از آن با علامت اختصاری «ج» یاد می‌کنیم این نسخه در صفحات ۴۶۸ تا ۵۱۰ از مجموعه رسائل همدانی (به شماره ۴۴۰۹) قرار گرفته و در سال ۵۸۱ هجری کتابت شده و کهن ترین نسخه ای است که تاکنون شناخته ایم نسخه دیگری هم در کتابخانه گنج بخش هست که در سده ۱۲ هجری کتابت شده و در صفحات ۲۲۸ تا ۲۸۲ از مجموعه رسائل همدانی (به شماره ۵۴۱۷) قرار گرفته، و اختلافات آن با نسخه متن در هاورقی یادداشت گردیده است و از آن با علامت اختصاری «د» یاد می‌کنیم.

اطلاعات دیگری هم قبلا (برگردید به صفحات ۱۰۸ تا ۱۱۱) درباره سایر شروح قصیده ابن فارض و بقیه نسخه های مشارب الاذواق آورديم که تکرار آن ها بی مورد است.

## چند یاد آوری درباره چگونگی تصحیح مشارب الاذواق

☆ هر جا عددی را به تنهایی در میان دو کمانک نهاده ایم - مثلاً (۲) - آنچه را در پاورقی مربوط به آن عدد آمده در نسخه «ج» (نسخه ای که متن قرار داده ایم) نیست و در نسخه «د» (نسخه دیگر) هست.

☆ هر جا عددی را همراه با کلمه یا کلماتی میان دو کمانک نهاده ایم - مثلاً: (و به نستعلیق ۳) - اگر در پاورقی مربوط به آن عدد، آمده است که: «ندارد» آنچه را میان دو کمانک نهاده ایم در نسخه «ج» هست و در نسخه «د» نیست. و اگر کلمه یا کلمات دیگری ذکر شود، نشانه آن است که در نسخه «د» کلمه یا کلمات مزبور به جای آنچه در متن در میان دو کمانک نهاده شده آمده است.

☆ در نسخه «ج» دو واژه «آنکه» و «بدانکه» غالباً «آنک» و «بدانک» ضبط شده و ما بعضاً (نه در همه جا) بدون این که بگوئیم، هر دو واژه را به صورت امروزی در آورده ایم.

☆ ما تعمد داشتیم که تمام نسخه بدل ها را - تا جائی که ممکن باشد - ذکر نمائیم و غالب کلمات را نیز به همان صورت که در دو نسخه مورد مراجعه آمده یادداشت کنیم (و لو بعضاً نادرست باشد) تا کم و کیف دو نسخه مزبور به خوبی شناخته گردد. اگر این امر برای خوانندگان ملال انگیز باشد پوزش می طلبیم.

☆ در دو نسخه مورد مراجعه ما، حروف چ، پ، گ غالباً به صورت ج، ب، ک ضبط شده و ما املائی امروز را معمول داشتیم.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (و به نستعین<sup>۱</sup>)

حمد اعم و ثنای اتم حضرت (ودودی<sup>۲</sup>) را که صفای مودت و وفای محبت را تاج و طوق جانهای شیفتگان عکس جمال و مفتاح ذوق سوختگان . . . ت<sup>۳</sup>) جلال ساخت رؤفی که (مغموران<sup>۴</sup>) دُرد دُرد فراق و (مغموران<sup>۵</sup>) سوز اشتیاق را باقداح انراح شراب افضال بنواخت لطیفی که لطایف<sup>۶</sup>) جودش ناقصان ظلمت خاک را بتوالی رشاش کرم (دروء<sup>۷</sup>) کهال بخشید جمیلی که از ساقی (عکوس<sup>۸</sup>) انوار جالش مهجوران بادیء هیان و رنجوران زاویء احزان را (شربت<sup>۹</sup>) وصال (رسید<sup>۱۰</sup>) باظهار آثار نفس رحمانی سایران عرصه وجود را بار عام داد<sup>۱۱</sup>) بامطار اسرار حقایق عرفانی و الهان خطه شهود را آرام داد و صلوات زاکیات و درود نامیات بر صاحب (لواء<sup>۱۲</sup>) کوثر و (مقتدای<sup>۱۳</sup>) اهل محشر بحر عالم توحید بدر فلک تحقیق سید انبیا محمد مصطفی و بر اهل بیت او که (کاشفان<sup>۱۴</sup>) اسرار عرفان و واصفان انوار وجدان اند.

اما بعد (یقول<sup>۱۵</sup>) العبد (الفقیر<sup>۱۶</sup>) علی بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه<sup>۱۷</sup>).

- 
- |   |                             |
|---|-----------------------------|
| ۱ - ندارد.  | ۲ - پروردگاری.              |
| ۳ - سبجات (در نسخه اصل ، بیشتر این کلمه محو شده). |                             |
| ۴ - مغمورات.                                      | ۵ - مغمورات.                |
| ۶ - کمال.   | ۷ - ذروه (و صحیح همین است). |
| ۸ - کؤوس.   | ۹ - شراب.                   |
| ۱۰ - رسیده.                                       | ۱۱ - و.                     |
| ۱۲ - لواء.  | ۱۳ - مقتداء.                |
| ۱۴ - مکاشفان.                                     | ۱۵ - فیقول.                 |
| ۱۶ - الفقیر الجانی.                               | ۱۷ - که.                    |

چون طایفه ای از اعیان اولیا و (وراث<sup>۱</sup>) انبیا علیهم السلام (۲) و لهان عرصه هیمان و شاربان (مدام<sup>۳</sup>) عرفان اند قومی که (ارواح<sup>۴</sup>) طاهره و اسرار باهره ایشان در حظایر سرمدی اسرار قدم دیده و ذوق لذت انس از جام ملاطفات (کرم<sup>۵</sup>) چشیده بر ارایک شهود در مایه سראدقات جمال پرورده ، اقداح شراب محبت از دست ساقی (قربت خودده<sup>۶</sup>) چون آنجا (بتعاقب<sup>۷</sup>) تجلیات اسرار جمال مست وحدت گشتند اینجا از (بقاء<sup>۸</sup>) خار آن مستی در میخانه عشق حدیث محبت در پیوستند و حقایق اسرار احوال این قوم را در لباس می و میخانه و زلف و خال به مسامع ارباب کمال عرض دادند و گروهی از ظاهر بینان محبوب که حوصله درک (آن<sup>۹</sup>) معانی (نداشتند اشارت<sup>۱۰</sup>) این قوم را طامات بی حاصل پنداشتند و از سر جهل و عناد ، طعن و انکار بر احوال . . . (۱۱) اهل (حق<sup>۱۲</sup>) روا داشتند و چون قصیده (میمه<sup>۱۳</sup>) شیخ عارف (۱۴) کامل ابو حفص عمر (بن فارض مصری<sup>۱۵</sup>) قدست اسرار از آن . . . (۱۶) بود که ابواب (ابیات<sup>۱۷</sup>) آن مشحون لطایف (و<sup>۱۸</sup>) حقایق و اصداف الفاظ آن ملو جواهر دقایق است (مبنی<sup>۱۹</sup>) بر استعارات از ذکر مدام و میخانه و کاس (و<sup>۲۰</sup>) ساقی ، موسس بر اشارات بنتایج آثار تجلیات جمال وجه

- |  |                    |
|--|--------------------|
| ۱- وارثان.   | ۲- که .            |
| ۳- جامه (جام).   | ۴- ارواح.          |
| ۵- ذکر.  | ۶- قرب خورده .     |
| ۷- بتعاقف (به تعارف؟).                                   | ۸- بقای .          |
| ۹- این .   | ۱۰- داشتند اشارات. |
| ۱۱- و اقوال (این کلمه در نسخه «ج» محو شده).              |                    |
| ۱۲- ندارد.   | ۱۳- میمیه.         |
| ۱۴- محقق (این کلمه در نسخه «ج» محو شده).                 |                    |
| ۱۵- ابن الفارض المصری.                                   |                    |
| ۱۶- جمله (این کلمه در نسخه اصل به درستی خوانده نمی شود). |                    |
| ۱۷- انعاب.   | ۱۸- ندارد.         |
| ۱۹- ندارد  | ۲۰- ندارد.         |

باقی، بجهت رد انکار محجوبان جامد و ردع اصرار طاعنان جاحد بر اثر هر بیت کلمه ای چند بر سبیل اختصار تحریر (افتاد و بحایق<sup>۱</sup>) اشارات و دقایق سرموزات ناظم و لطایف استعارات و غرایب (نکت و اشاراتی که میان این<sup>۲</sup>) طایفه متداول است (ایمانی<sup>۳</sup>) کرده شد و بمقتضای آنک مبانی اشارات و معانی عبارات این (با کوره<sup>۴</sup>) غیبی مبین تفاوت اذواق سالکان (و<sup>۵</sup>) معین تنوع حالات عارفان خواهد بود این رساله را «مشارب الاذواق» نام کرده شد (چه<sup>۶</sup>) هر سالکی را از حقایق مشرب عرفانی ذوقی و هر ذایقی را شربی و هر شربی را سکری خاص بود که آن اختصاص و امتیاز حماء عزّ او گردد در حدی از حدود وجود و درجه ای از درجات شهود و «لکل درجات مما عملوا»\* و چون فهم معانی الفاظ این قوم (موقوف<sup>۷</sup>) است بمعرفت اصطلاحاتی که مخصوص است باحوال این فریق و منسوب بعبارات اقوال اهل این طریق، پیش از شروع در شرح (ا<sup>۸</sup>) ابیات احتیاج افتاد بتمهید (۹) مقدمه در بیان (حقیقت<sup>۱۰</sup>) محبت و (ذوق<sup>۱۱</sup>) وری و سکر و اسامی و مراتب و لوازم و عوارض و اقسام و حقایق آن فاقول و بالله التوفیق : المقدمه ای عزیز بدانک نزد این طایفه حقیقت محبت عبارت است از میل جمیل حقیقی بجهال مطلق جمعاً و تفصیلاً زیرا (چه<sup>۱۲</sup>) انجذاب هر فصلی (باصل<sup>۱۳</sup>) خود (۱۴) و انس هر (انسی<sup>۱۵</sup>) باجنس (خود<sup>۱۶</sup>) تواند بود و در اخبار نبوی (وارد

- |                   |                          |
|-------------------|--------------------------|
| ۱- افتاده بحقایق. | ۲- نکات و اشارتی که جان. |
| ۳- ایمانی .       | ۴- پالوده .              |
| ۵- ندارد .        | ۶- ندارد .               |
| * الاحقاف/۶.      | ۷- موقوف .               |
| ۸- این .          | ۹- قاعده .               |
| ۱۰- ندارد .       | ۱۱- ذوق .                |
| ۱۲- که .          | ۱۳- باهل .               |
| ۱۴- بود .         | ۱۵- انسی .               |
| ۱۶- خویش .        |                          |

امت<sup>۱</sup>) که ان الله جمیل یحب الجمال (و چون جمال<sup>۲</sup>) صفت ازلی جمیل مطلق است و اسم جمیل (مطلقاً جز<sup>۳</sup>) حضرت جلیل را در شانہ سزاوار نیست پس جمیل<sup>۴</sup>) بحقیقت یکی بیش نبود و حده لا شریک له و هر حسن و (جمال<sup>۵</sup>) که بر صفحات وجود افراد و اشخاص مراتب اکوان و (جمالی<sup>۶</sup>) امکان ظهور می کند همه (عکوس<sup>۷</sup>) انوار جمال آن حضرت است که در مظاهر و جمالی (استعدادات<sup>۸</sup>) ظاهر می شود و در مریای قابلیات (و خصوصیات<sup>۹</sup>) قواہل منعکس می گردد<sup>۱۰</sup>).

و کل جمیل حسنه من جمالها معارله بل حسن کل ملیحة<sup>(۱۱)</sup>

(و<sup>۱۲</sup>) این میل یا از مقام جمع بود به جمع و آن شهود جمال ذات است در مرات ذات یا از جمع بتفصیل (و این معنی<sup>۱۳</sup>) یا در مرتبۀ اقرب (بود<sup>۱۴</sup>) و آن شهود جمال است در مریاء صفات یا در مرتبۀ (اوسط<sup>۱۵</sup>) و آن شهود جمال است در (مریاء<sup>۱۶</sup>) آثار و این غایت ظهورات الهی و نهایت (پروازات حضرت<sup>۱۷</sup>) نامتناهیست و درین عالم امر منعکس گردد و طغرای "یحبهم" \* اقتضای "یحبونه" \* کند و اگرچه اکثر افراد ممکنات و اعیان کاینات عکس این حقیقت را در (مریاء<sup>۱۸</sup>) تفصیل آثاری مشاهده کنند و جمال مقید (زایل<sup>۱۹</sup>) را مقصود

- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| ۱- آمده است .  | ۲- ندارد .                          |
| ۳- مطلق به جز .  | ۴- مطلق .                           |
| ۵- جمالی .   | ۶- محالی .                          |
| ۷- عکوس .  | ۸- استعدادات .                      |
| ۹- مخصوصیات .  | ۱۰- نظم :                           |
| ۱۱- حسن و ملاحظی که در افراد عالم است                              | میدان یقین که عاریتی از جمال اوست . |
| ۱۲- ندارد .  | ۱۳- این معانی .                     |
| ۱۴- ندارد .  | ۱۵- اوسطه بود .                     |
| ۱۶- مریای افعال یا در مرتبۀ اقصى بود و آن شهود جمال است در مریای . |                                     |
| ۱۷- بدوزات .   | * المائدة/ ۵۴ .                     |
| ۱۸- مریای .  | ۱۹- زاید .                          |

کلی دانند و بلذت وصال (خود رسند<sup>۱</sup>) و بدرد (هجرت<sup>۲</sup>) و فراق بند گردند (لکن<sup>۳</sup>) شهود بعضی از خواص در مرآت افعال بود و (تصود<sup>۴</sup>) اخص مطالع صفات و فناء وجود<sup>۵</sup>) خلاصه اخص سبحات انوار ذات. و چون حقیقت محبت امری روحانیست حصول آن ذوقی (و<sup>۶</sup>) وجدانی باشد و ذایق حقیقت آن هر چند اکمل و (اصفا<sup>۷</sup>) بود اسرار این صفت او را اتم و اعلا بود. پس حقیقت این - باصالت - ذات واجب را بود - عزشانه - و به تبعیت ممکن را الامثل (فلامثل چه<sup>۸</sup>) حقیقت محبت اخص احکام سلطنت مرید است (و<sup>۹</sup>) ارادت (صفتی<sup>۱۰</sup>) بذات قدیم قایم، و وجود آن بدوام ذات دایم، و خواست همه ازین اصل خاست، و عنایت "یحبههم" \* مفتاح در دولت خانه "یحبونه" \* آمد و حدیث قدسی (که<sup>۱۱</sup>) الاطال شوق الابرار الی لقائی و انی الیهم لاشد شوقا تمثیه است بر محبت ذاتی واجب مظاهر ممکنات را؛ اما محبت خلق حضرت صمدیت را اگرچه جمعی از قصور نظر انکار آن روا داشته اند اما نزد اهل کشف و تحقیق (تحقق<sup>۱۲</sup>) مقام محبت اشرف صفات و اتم کمالات بنده است و چون اطلاق این اسم در نص کلام وارد<sup>۱۳</sup>) و بدلیل عقلی و کشفی ثابت است که محبت ثمره معرفت است و هر که را معرفت به ذات معروف بیشتر محبت او کامل تر. و اسباب محبت پنج است اول محبت نفس و بقا و کمال (آن دوم<sup>۱۴</sup>) محبت محسن سیم محبت صاحب کمال چهارم محبت جمیل پنجم محبت (حاصله از<sup>۱۵</sup>) تعارف روحانی.

- |                     |                 |
|---------------------|-----------------|
| ۱- خرسند .          | ۳- و لیکن .     |
| ۲- هجران .          | ۵- و .          |
| ۴- مقصود .          | ۷- اصفی .       |
| ۶- ندارد .          | ۹- ندارد .      |
| ۸- فا الامثل وجه .  | * المائده/ ۵۴ . |
| ۱۰- حقیقی (حقیقی) . | ۱۳- است .       |
| ۱۱- ندارد .         | ۱۴- دویم .      |
| ۱۲- بحقیقت .        | ۱۵- صاصله .     |

اول محبت نفس و این بضرورت معلوم است که جمیع افراد و اشخاص بشری طالب (لقاء خود اندا) و اهتمام همه در جذب منافع و دفع مضار بجهت ابقاء وجود است. پس چون محبت وجود جلی انسانست محبت موجد وجود که اصل وجود است و (مظهر<sup>۲</sup>) آن، بطریق اولی (دوم<sup>۳</sup>) محبت محسن است چون تامل (کنند<sup>۴</sup>) که احسان محسن بواسطه تقلب احوال است که بتقلب شؤون الهی و تصاریف تسخیرات اسباب ربانی باعثه علمی قطعی بر لوح مر محسن ثبت می فرماید که سعادت او در (ایصال<sup>۵</sup>) نتایج احسانست بمحسن الیه و محسن را در (ایصال احسان چنان مضطر<sup>۶</sup>) می گرداند که نتواند که نرسد پس جناب آن حضرت بمحبت اولی سیم محبت صاحب کمال است چون شخصی که بصفی از اوصاف کمالیه موصوف است از علم و (سخا<sup>۷</sup>) و تقوی و غیره آن صفت کمال موجب محبت می گردد. حضرتی که منبع جمیع کالات است، و مجموع مکارم اخلاق (و محامد اوصاف<sup>۸</sup>) رشحه ای از فیض کمال آن ذات است بمحبت اولی. چهارم محبت جمیل است چون جمال عاریتی - که در حقیقت جز (عکسی<sup>۹</sup>) و خیالی<sup>۱۰</sup>) نیست که از (پس<sup>۱۱</sup>) پرده قاذورات و حاجز نجاسات می تابد و مع ذلک در هر آنی و زمانی بحدوث اندک عارضه ای (تغیر<sup>۱۲</sup>) می پذیرد - فی ذاته محبوب است پس ذات جمیلی که جمال (جمع<sup>۱۳</sup>) ممکنات عکسی از عکوس انوار جمال اوست بمحبت اولی پنجم محبت ناشیه از نتایج تعارف روحانی چون این (معنی<sup>۱۴</sup>) موجب محبت می گردد

- |                  |                           |
|------------------|---------------------------|
| ۱- بقای وجودند . | ۲- مضر .                  |
| ۳- دویم .        | ۴- کنند .                 |
| ۵- اتصال .       | ۶- اتصال احسان چنا مضطر . |
| ۷- سخاوت .       | ۸- ندارد .                |
| ۹- عکس .         | ۱۰- بیش .                 |
| ۱۱- ندارد .      | ۱۲- تغییر .               |
| ۱۳- ندارد .      | ۱۴- معانی .               |

مقدری که در ازل (تقدیرا) ارتباط این اسباب فرمود بی علتی و استحقاقی هر آینه بمحبت اولی.

ای عزیز چون ازین مقدمات ثبوت رابطه محبت میان بنده و حق به دلایل (نقلی و عقلی<sup>۲</sup>) مبرهن گشت و معلوم شد که حقیقت محبت عبارت است از میل (نفس<sup>۳</sup>) بملازم بدانکه محبت ذات متعالیه (عزشانه<sup>۴</sup>) بنده را ازین روی محالست و این نوع اعتقاد سیرت جهال<sup>(۵)</sup> بلکه محبت (حضرت صمدیت<sup>۶</sup>) بنده را عبارت است از تجلی نفحات الطاف ربانی که از مهب بوادی عنایت بواسطه تلاطم امواج دریای ارادت که برزخ غیب و شهادت و از اصول ایجاد اکوان و مفاتیح غیب اعیانست منبعث می گردد و با مظاهر (طاهره<sup>۷</sup>) و مجالی زاکیه که قوایل آثار قدسی و حوامل (اسرار<sup>۸</sup>) غیبی اند تعلق (می گیرد<sup>۹</sup>) و مریای بواطن مستعدان قبول فیض (جالی<sup>۱۰</sup>) را از (کدورت<sup>۱۱</sup>) آثار (محال<sup>۱۲</sup>) جسمانی و ظلمات غبار شهوات نفسانی پاک می گرداند و بواسطه رفع حجاب علایق و عوایق و دفع عذاب قواطع و موانع به بساط قرب میرساند و جانهای متعطشان زلال وصال را در مقام شهود، لذت روح و انس می چشاند و محبت بنده حضرت صمدیت را<sup>(۱۳)</sup> عبارت است از انجذاب سر مالک مشتاق بتحصیل این معانی که منشاء سعادات طالبان و منبع کمالات راغبان است و میل باطن طالب بدرک نتایج این حقایق که جمال حال او از (زیوان<sup>۱۴</sup>) عاری و بسبب فقد این دولت بسته بند مذلت و خواری

- |               |                |
|---------------|----------------|
| ۱- ترتیب .    | ۲- عقلی و نقلی |
| ۳- ندارد .    | ۴- ندارد .     |
| ۵- است .      | ۶- حق .        |
| ۷- ندارد .    | ۸- آثار .      |
| ۹- می گردد .  | ۱۰- رحمانی .   |
| ۱۱- کدورت .   | ۱۲- مخالفات .  |
| ۱۳- عز شأنه . | ۱۴- زیور آن .  |

است و این میل (۱) انجذاب که آن را محبت خوانند بر چهار برج جلال می نماید و در چهار مرتبه بظهور می آید (۲) خاص و عام (و اخص<sup>۳</sup>) و اعم. اخص آنست که طلوع آن نتیجه مطالعه روح قدسی بود تجلیات جلال ذاتی را در عالم جبروت و این مقام صدیقانست. و خاص آنکه بروز آن بواسطه مکاشفه قلبی بود حقایق جلال صفاتی را در عالم ملکوت و این مقام مقربان است. و عام آنکه ظهور آن بسبب ملاحظه نفس بود خصایص جلال افعال را در عالم غیب و مثال و این مقام سالکان است. و اعم آنکه صدور آن از راه (مشاهده) حسی بود در عالم شهادت و این بدایت مقام طالبان است. و محبت ذاتی قابل (تغیر و تبدیل<sup>۵</sup>) نیست (چه<sup>۶</sup>) آنجا کشتی وجود محب در بحر احدیت (غرقه<sup>۷</sup>) گشته است و هستی صفات موهوم او بدریای فنا پیوسته و در هاویه بود و نابود بر بسته و از دام (نام و کام<sup>۸</sup>) رسته (واسماء و صفات متقابل درین حضرت رنگ وحدت گرفته<sup>۹</sup>) (۱۰).

تا تو باشی نیک و بد آنجا بود  
چون تو گم (گشتی<sup>۱۱</sup>) همه (سودا<sup>۱۲</sup>) بود  
هر که او در آفتاب خود رسید  
تو یقین میدان که نیک و بد ندید

و محب جلال صفاتی از (قیدی<sup>۱۳</sup>) خالی نبود زیرا که شهود نتایج متباینه (اقتضاء<sup>۱۴</sup>)

- |                   |               |
|-------------------|---------------|
| ۱- ندارد.         | ۲- اخص و.     |
| ۳- ندارد.         | ۴- مشاهده.    |
| ۵- تغییر و تبدیل. | ۶- ندارد.     |
| ۷- غرق.           | ۸- کام و نام. |
| ۹- ندارد.         | ۱۰- مثنوی.    |
| ۱۱- گردی.         | ۱۲- زیبا.     |
| ۱۳- قید.          | ۱۴- اقتضای.   |



تمایز کند و طیران همت صاحب این مقام بمجرد صفات (لطفی دون احتفاظاً) بوصول آثار آن (مایل<sup>۲</sup>) بود و جهال افعال بمعرض زوال (۳) نزدیکتر از جهال صفات (و محب<sup>۴</sup>) جهال افعال بقید اهتمام وصول آثار فیض احسان در بند (و<sup>۵</sup>) باستکمال نتایج تصاریف (و<sup>۶</sup>) شوون فضل و امتنان (خرسند است<sup>۷</sup>) و محبت این دو فریق بحسب حصول مطلوبات و وصول مهروبات از شائبه (تحوّل و تغیر<sup>۸</sup>) ایمن نبود و اشارت تنزیل ربانی که و من الناس من یعبده الله علی حرف فان (اصابه<sup>۹</sup>) خیر اطمان به وان اصابتة فتنة انقلب علی وجهه\* شاهد این معنیست اما جهال (آثار<sup>۱۰</sup>) که آن عکسی از اشعه انوار آفتاب جهال (احدیبه<sup>۱۱</sup>) است که از پس چندین هزار (حجب<sup>۱۲</sup>) اسائی و صفاتی و افعالی و آثاری بواسطه تجلی حسن صور روحانی در (مرآت<sup>۱۳</sup>) قالب (تناسب<sup>۱۴</sup>) ظهور کرده است و محاسن زلف و خال و (مجامل<sup>۱۵</sup>) غنچ و (ادلال محبوبات<sup>۱۶</sup>) صوری گشته (شرک<sup>۱۷</sup>) دام طالبان کمال جهال (و<sup>۱۸</sup>) خواطف همم مستسقیان زلال وصال است تا ساکنان ظلمت طبیعت و طاعنان بوادی غفلت (تهیج<sup>۱۹</sup>) نایره عشق مجازی را قنطره محبت حقیقی سازند و به یمن ظلال این همای هایون و فر اقبال این رفرف میمون مرکب همت از ظلمت آباد ناسوتی در روح آباد فضای لاهوتی رانند و بدام و دانه حسن و ملاحمت

- |                            |                   |
|----------------------------|-------------------|
| ۱- لطفی بود و آن انخطاطه . | ۲- قابل .         |
| ۳- اهتمام .                | ۴- بود و محبت .   |
| ۵- ندارد .                 | ۶- ندارد .        |
| ۷- خرسندیست .              | ۸- تحویل و تغیر . |
| ۹- اصابته .                | * الحج/۱۱ .       |
| ۱۰- آثاری .                | ۱۱- ذات احدیت .   |
| ۱۲- حجاب .                 | ۱۳- مراتب .       |
| ۱۴- متناسب .               | ۱۵- محامد .       |
| ۱۶- دلال محبوبان .         | ۱۷- شرک .         |
| ۱۸- ندارد .                | ۱۹- تهیج .        |

حسی و فریب و بهانه جال و صباحت صوری که از پس پرده نجاست و وعای  
خباثت جلوه گری (می کند) از طلب (کمال جال حقیقی باز نمائند<sup>۲</sup>).

در عشق روی او تو حدوث (و<sup>۳</sup>) قدم مبین  
گر (سالک<sup>۴</sup>) رهی تو وجود (و<sup>۵</sup>) عدم مبین  
مردانه بگذر از ازل و از اهد تمام  
سر ازل بخوان (و<sup>۶</sup>) تو لوح و قلم مبین  
از (پرتوی<sup>۷</sup>) جال حقیقی بسوز پاک  
کم گرد در فنا و دگر بیش و کم مبین\*  
هر حسن یک رقم ز کتاب جال او است  
در دفتر جال تو کم شو رقم مبین

ای عزیز (بدانک جمعی<sup>۸</sup>) از روندگان راه بواسطه سبق کشف ایشان  
بر اجتهاد در مرتبه محبوبان باشند و طایفه طالبان بسبب سبق اجتهاد (در<sup>۹</sup>)  
درجه محبان و نسبت (محبی<sup>۱۰</sup>) و محبوبی از لوازم و عوارض ذات محبت است و  
حقیقت محبت در عین ذات خود از تقید و تنزه مبرا و منزّه (و<sup>۱۱</sup>) سریان فیض  
او بهمه محبوبان واصل و آثار فیض او همه محبانرا شامل. اگر آفتاب محبت از فلک  
عنایت بر صحرای وجود نناقی (هیچ محب در بادیه ذل طلب عز سایه های  
وصل نیاقتی<sup>۱۲</sup>) و اگر سریان آثار محبت (مرایا<sup>۱۳</sup>) قوا بل محبی و محبوبی را شامل

- |                  |   |
|------------------|---|
| ۱- می کرد .      | ۲- جال کمال حقیقی باز مانند. شعر :              |
| ۳- ندارد .       | ۴- سالکی .                                      |
| ۵- ندارد .       | ۶- ندارد .                                      |
| ۷- پرتوی .       | * در نسخه دوم این بیت پس از بیت اول قرار گرفته. |
| ۸- بدانکه بعضی . | ۹- بر کشف .                                     |
| ۱۰- محبی .       | ۱۱- از .  |
| ۱۲- ندارد .      | ۱۳- مرایای .                                    |

نبودی اشعه شمس جلال حقیقی از اوج عز محبوبی در حسیض (ذل<sup>۱</sup>) محبی کی  
 رخ نمودی چون بدلائل عقلی معلوم است که عز و افتخار شعار محبوبست و ذل  
 و انتقار دثار محب و این دو صفت (متضادان اند<sup>۲</sup>) و اجتماع ضدین محال مگر  
 در حقیقتی که جامع اضداد بود و آن محبت است چه اگر سطوت خواطف بروق  
 محبت کسوت مستعار از سر محبی و محبوبی بر نکشیدی هیچ محب در بزم اتصال  
 شربت وصال نچشیدی و ازینجا ست که اهل کشف در (محب<sup>۳</sup>) بوئی از محبوبی  
 (شنوند و در محبوب<sup>۴</sup>) رنگی از حقیقت محبی بینند و نسبت محبی و محبوبی امری  
 (متهم<sup>۵</sup>) دانند زیرا چه هیچ محب قدم نیاز در بادیه محبت نتواند نهاد الا  
 بواسطه<sup>۶</sup>) جذب محبوب. صورت او معنا و هیچ محبوب علم ناز در میدان عز بر  
 (نداشت<sup>۷</sup>) الا بواسطه تعلق محبت محب علما و عینا. پس بحقیقت هر محبوبی محب  
 بود و هر محبی محبوب باشد و این (معانی<sup>۸</sup>) از غرایب اسرار محبت است. باز  
 چون آنتاب محبت (از برج<sup>۹</sup>) وحدت بتابد ظلال (نسب<sup>۱۰</sup>) و اضافات (سوی<sup>۱۱</sup>) عدم  
 شتابد عارف محب و (محبوب<sup>۱۲</sup>) و محبت را جز یک حقیقت (نیابد<sup>۱۳</sup>).

تو مرا (مونس<sup>۱۴</sup>) روان بودی لیک از چشم (سر<sup>۱۵</sup>) نهران بودی  
 از تو می یاقم خبر (بگن<sup>۱۶</sup>) چون شدم (بی خبر<sup>۱۷</sup>) عیان بودی  
 من خود اندر حجاب خود بودم ورنه با من تو در میان بودی  
 جانم اندر (جهان تو را<sup>۱۸</sup>) می جست تو خود اندر میان جان بودی

- |                    |                       |
|--------------------|-----------------------|
| ۱- ذات .           | ۲- متضادند .          |
| ۳- محبی .          | ۴- شمند و در محبوبی . |
| ۵- بینهم .         | ۶- تعلق .             |
| ۷- نتواند افراشت . | ۸- معنی .             |
| ۹- بروج .          | ۱۰- نسبت .            |
| ۱۱- به سوی .       | ۱۲- محبوبی .          |
| ۱۳- نبیند : مثنوی  | ۱۴- مونس .            |
| ۱۵- من .           | ۱۶- پنهان .           |
| ۱۷- باخبر .        | ۱۸- تراهمی .          |

ای عزیز بدانک بعضی از اهل عرفان اصول و مراتب و صفات محبت را (بااعتبارات<sup>۱</sup>) ذکر کنند چون صبابه و شوق و رمله و ومقه و ود و خلت (و حب و توقان<sup>۲</sup>) و عشق و هوی و غیره اول آن لحظه و رمله است و آن ماده محبت و اصل مودت است و بعضی آنرا از مراتب محبت شمرند و نچنانست زیرا که لحظه و رمله محبت را (بمثابت<sup>۳</sup>) نطفه است آدمی را (چنانک<sup>۴</sup>) نطفه را آدمی نخوانند همچنان (رمقه و لحظه<sup>۵</sup>) را محبت نگویند مرتبه<sup>۶</sup> (دوم<sup>۷</sup>) ومقه است و آن میل نفس است بجهت تتبع کیفیت آنچه قوه مدرکه را از راه (حس<sup>۷</sup>) حاصل گشت<sup>۸</sup>) سیم هوی است و آن اول سقوط مودت و بدایة ظهور محبت است و این صفت از مراتب عین محبت است مرتبه<sup>۹</sup> چهارم ود است و آن اثبات آن سرریست که از سقوط هوی در باطن محب (حاصل شد<sup>۹</sup>) پنجم خلت است و آن (اشتباک<sup>۱۰</sup>) مودت و تخلل محبت است در (خلا<sup>۱۱</sup>) قوای روحانی محب<sup>۱۲</sup>) ششم حب است و آن تخلص سر (محب<sup>۱۳</sup>) است از تعلق (بغیر<sup>۱۴</sup>) محبوب و تصفیة آئینه دل از عکس نقش ما سوی المطلوب<sup>۱۵</sup>) هفتم عشق است و آن افراط محبت است و ازین جهت لفظ عشق را بر حضرت صمدیت اطلاق نکنند چه در آن حضرت افراط و تفریط را مجال نیست و اشتقاق عشق از عشقه است. و (آن<sup>۱۶</sup>) گیاهیست که بر درخت پیچد و درخت را (بی برزرد<sup>۱۷</sup>) و خشک گرداند<sup>۱۸</sup>) همچنین عشق درخت وجود

- |                    |                     |
|--------------------|---------------------|
| ۱- باعتبار.        | ۲- و توقان و حب.    |
| ۳- بمشابه.         | ۴- و چنانچه.        |
| ۵- لحظه و رمله.    | ۶- دوم.             |
| ۷- قوای جسمی.      | ۸- مرتبه.           |
| ۹- ظاهر شود مرتبه. | ۱۰- اشتباک.         |
| ۱۱- خلال.          | ۱۲- مرتبه.          |
| ۱۳- محبت.          | ۱۴- غیر.            |
| ۱۵- مرتبه.         | ۱۶- عشقه.           |
| ۱۷- بی برد.        | ۱۸- وزرد میگردداند. |

عاشق را در تجلی جلال معشوق محوگرداند تا چون ذلت (عاشقی<sup>۱</sup>) برخیزد<sup>(۲)</sup> همه معشوق ماند و عاشق مسکین را از آستانه<sup>(۳)</sup> نیاز در مسند ناز نشاند و این نهایت مراتب محبت امت و شوق و صبابه و توقان و (جوی<sup>۴</sup>) و اشجان و غیره همه از عوارض و لوازم محبت اند نه نفس محبت (و چون برق<sup>۵</sup>) و وجد (و ذوق<sup>۶</sup>) و شرب وری و سکر از مقامات و عوارض و لوازم محبت اند بحقیقت هر یک اشارتی کرده شود و بجهت (تعریف<sup>۷</sup>) و تفهیم ایمانی کرده آید.

ای عزیز بدانکه برق نوباوه حدایق عالم غیب است که از بوادی کرم بواسطه سابقه عنایت بجانهای مستعدان کمالات روحانی میرسد و در حقایق ناسوتی معقب وجد می‌گردد و وجد عبارت است از واردی غیبی که بواطن طالبانرا بامید حصول آثار بروق عنایت و خوف فوت آن (بلذت<sup>۸</sup>) سرور (یا<sup>۹</sup>) نکبت (حزن<sup>۱۰</sup>) متاثر می‌گرداند و ذوق عبارت است از<sup>(۱۱)</sup> مبادی تجلیات افعالی و شرب نتایج آثار اواسط تجلیات صفاتی. وری نهایت آنک سجایای عقول سالکان و مرایاء قلوب عارفان از کژومر اسرار تجلیات (افعالی و عکوس انوار تجلیات<sup>۱۲</sup>) صفاتی (استفاضه<sup>۱۳</sup>) تواند کرد و سکر عبارت است از ورود واردی مدهش که بصولت استیلا مانع حس‌گردد از ادراک محسوس و (ذاهل نفس او<sup>۱۴</sup>) تمیز میان مطلوب و (مرهوب<sup>۱۵</sup>) و موجب فرق میان سکر صوری و معنوی تمایز (سبب تبعید<sup>۱۶</sup>) شعاع انوار عقل است از عالم نفس و حس. چه استار نور عقلی بواسطه غشیان ظلمت و تغیر

- |                    |                       |
|--------------------|-----------------------|
| ۱- عاشق.           | ۲- و                  |
| ۳- عبودیت و        | ۴- هوی.               |
| ۵- چون بروق.       | ۶- ندارد.             |
| ۷- تفریق (تفریق؟). | ۸- ندارد.             |
| ۹- و مایه.         | ۱۰- خون.              |
| ۱۱- میل.           | ۱۲- ندارد.            |
| ۱۳- استقامت.       | ۱۴- زواهل نفس شود از. |
| ۱۵- مهروب.         | ۱۶- نسبت تبعیه.       |

مزاج سبب سکر صورتیست و انقهار آن به سبب سطوت غلبات نور شهود موجب سکر (معنوی) زیرا چه حقیقت نور (چنانک<sup>۲</sup>) هرود ظلمت (ساتر<sup>۳</sup>) مستتر می گردد (بطلوع<sup>۴</sup>) نور قاهر هم متواری می شود و محل سلطنت این وارد در مبادی شهود بود اما چون حال (مشاهد<sup>۵</sup>) از شائبه (تحول<sup>۶</sup>) اینم گردد و بطریق (تکرار<sup>۷</sup>) استقرار مقام سالک شود و حقیقت مشهود با استمرار (شهود<sup>۸</sup>) انیس شاهد گردد<sup>۹</sup>) هر جزوی از (اجزاء<sup>۱۰</sup>) وجود واجد بسبب حصول انس بوصول جنس باصل خود باز گردد و مجال جولان تصرفات حسی و (نفسی<sup>۱۱</sup>) بشعاع نور عقل منور شود و باز تمیز میان متفرقات (محسوسات<sup>۱۲</sup>) پیدا آید و این حال را صحو ثانی و جمع الجمع خوانند.

چون این مقدمات محقق گشت بعد ازین در شرح اییات شروع کرده (اند<sup>۱۳</sup>) بعون الله و حسن توفیقه.

قال (رحمه<sup>۱۴</sup>) الله :

شربنا علی ذکر الحبیب مدامه سکرنا بها<sup>۱۵</sup>) ان یخلق (الکرم<sup>۱۶</sup>)  
بدان ای عزیز آوردنا الله و ایاک (مصانع<sup>۱۷</sup>) زلال العرفان و جعلنا و ایاک  
من اهل الایقان که چون<sup>۱۸</sup>) حق جل و علا بمقتضای جود افراد و اشخاص  
مراتب امکان را از ظلمت آحاد نابود بصحرای وجود آورد و بعموم تجلیات

- |                |                                   |
|----------------|-----------------------------------|
| ۱- معنویست.    | ۳- سایر.                          |
| ۲- چنان.       | ۵- مشاهده.                        |
| ۴- و به ظهور.  | ۷- ندارد.                         |
| ۶- و نخوال.    | ۹- و.                             |
| ۸- ندارد.      | ۱۱- نفس.                          |
| ۱۰- اجزای.     | ۱۳- آید.                          |
| ۱۲- و محسوسان. | ۱۵- من قبل.                       |
| ۱۴- رحمة.      | ۱۷- ینایع (ینایع <sup>۱۹</sup> ). |
| ۱۶- الکریم.    |                                   |
| ۱۸- حضرت.      |                                   |

رحمانی هر (کس<sup>۱</sup>) را لایق استعداد (او<sup>۲</sup>) امتیازی بخشید و هر ذایقی از (ینبوع<sup>۳</sup>) آن اختصاص ذوق (امتیازی<sup>۴</sup>) چشید و بخصوص تجلی (رحیح - رحیمی؟<sup>۵</sup>) جمعی را از نوع انسان بخلعت هدایت ایمان و کرامت عنایت عرفان مشرف گردانید و از حسیض منازل درکات وهمی و علمی و (عقدی<sup>۶</sup>) بذروه مراتب درجات ذوقی (و عینی<sup>۷</sup>) و شهودی رسانید و چون حصول این کمال جز بفاء صفات اضافی (و تعین<sup>۸</sup>) ذاتی میسر نمیشود و انخلاع از لباس ادبار هستی و (تشبثات<sup>۹</sup>) صفات نفسی ممکن نیست الا به مطوت (شکر<sup>۱۰</sup>) شرابی که از نتایج فیض آثار ذکر محبوب حقیقی در صباح و رواج بمذاق (جان<sup>۱۱</sup>) والهان صحرای محبت و تایهان بیداء مودت میرسد و کمال حکمت فاطر حکیم آن اقتضاء کرد که ذوق شاربان مشارب عرفان در قدم اول از عین سلسبیلی و امتزاج زنجبیلی بود تا حرارت طرب و نار شدت طلب محرق صفات (سالک<sup>۱۲</sup>) گردد (پس غلّه<sup>۱۳</sup>) تعطش آن مستسقیان باده طلب را به شراب کافوری تسکین دهند تا بواسطه حصول برد الیقین فناء من لم یکن (و<sup>۱۴</sup>) بقای من لم یزل مشاهده افتد پس (بافاضه<sup>۱۵</sup>) رحیق (مسک<sup>۱۶</sup>) واردات غیبی و مسامرات سری مشام جان شاهدان (مشاهد<sup>۱۷</sup>) جلال و قاصدان مقاصد آمال را معطر گردانند و

- |               |            |
|---------------|------------|
| ۱- کسی.       | ۲- ندارد.  |
| ۳- تنوع.      | ۴- امتیاز. |
| ۵- رحمانی.    | ۶- عقلی.   |
| ۷- غیبی.      | ۸- یقین.   |
| ۹- تسبیتات.   | ۱۰- سکر.   |
| ۱۱- جانهای.   | ۱۲- طالب.  |
| ۱۳- سپس غلبه. | ۱۴- ندارد. |
| ۱۵- بافاضه.   | ۱۶- مسک.   |
| ۱۷- مشاهده.   |            |

السنة نطق و بیان اهل جذبات را که عرایس ابکار و (مخدرات<sup>۱</sup>) پرده اسرارند (به مهر<sup>۲</sup>) من عرف الله کل لسانه خم کنند و این سه مرتبه مقرون بودند (که<sup>۳</sup>) محبوب که آن (مهیج<sup>۴</sup>) نایره شوق عشقان (و مکمل<sup>۵</sup>) وجد واجدان و (مورت<sup>۶</sup>) دهشت (هایمانست<sup>۷</sup>) و مراد ازین ذکر ثمره مکاشفات سالکان و نتیجه مشاهدات عارفانست نه آنچه میان عامه خلق متعارفتست پس در مرتبه چهارم اشجار وجود کابلان مکمل که مقرهان بارگاه عنایت و مشرفان عرصه ولایتند بتلقیح هوب نسیم نسیم روح اسرار قربت و تحقیق نفوذ (سریان<sup>۸</sup>) انوار وحدت مشعر تکمیل ناقصان امراض طبیعی و سبب تهذیب مدنسان ادناس بهیمی گردد و درین مرتبه وجود رسمی نماید چه تصحیح این مقام بعد فناء هستی موهوم بود (به تحقق<sup>۹</sup>) ظهور وجود حقیقی و اندراج وجود ذاکر در حقیقت مذکور. ازین جمله مفهوم گردد که ذوق شراب زنجبیلی تحفه (ذاکران<sup>۱۰</sup>) لسانی شد و کاسات شراب کافوری نصیب ارباب قلوب آمد و تجرع اقداح<sup>۱۱</sup> رحیق مختوم نزل روحانیان گشت.

ای عزیز مراد این طایفه از (شراب<sup>۱۲</sup>) قبول افراد و اعیان مراتب وجود است دوام (فیض<sup>۱۳</sup>) تجلیات ذاتی و صفاتی و افعالی را در منازل عالم افعال و مدارج سموصفات (و<sup>۱۴</sup>) معارج علو ذات بقدر استعدادات و قابلیتات. تا این معانی سبب ظهور و اظهار کمالات اسرار ملکوتی و انوار جبروتی گردد در مظاهر عنصری و مناظر بشری. و عیاران کوی طریقت و مبارزان میدان حقیقت این

- |                       |             |
|-----------------------|-------------|
| ۱- مخدورات.           | ۲- بهر.     |
| ۳- به ذکر.            | ۴- بهیج.    |
| ۵- بود و مکمل و مکمل. | ۶- مورت.    |
| ۷- وهیمانست.          | ۸- و سریان. |
| ۹- به حقیقت.          | ۱۰- ذکر آن. |
| ۱۱- شراب.             | ۱۲- ندارد.  |
| ۱۳- ندارد.            |             |



شراب در مجلس الست از دست ساقی مشیت نوشیدند و آثار (نشوت<sup>۱</sup>) آن شراب در (نشأت<sup>۲</sup>) دنیوی ظاهر گشت و نشاننده خار این سکر در موطن (اخروی<sup>۳</sup>) جز شربت وصال موعود نیست<sup>(۴)</sup>.

ای ساقی از آن می که دل و دین منست  
بی خویشم کن که مستی آیین منست  
نفرین تو (خوشرز<sup>۵</sup>) دعای غیری  
زیرا که دعای غیر نفرین منست

(قوله<sup>۶</sup>):

لها البدر كأس وهي شمس (یدیرها<sup>۷</sup>)  
هلال و کم (یبدوها<sup>۸</sup>) اذا مزجت نجم

ضمیر لها عاید به مدامة امت (مبتدا<sup>۹</sup>) است و خبروی کاس و واو<sup>(۱۰)</sup> هی حال راست و ضمیر در یدیر (ها<sup>۱۱</sup>) عاید<sup>(۱۲)</sup> به شمس. و هلال و (نجم<sup>۱۳</sup>) فاعل یدیر و يبدو و تقدیر کلام این بود که "البدر كأس للمدامة والحال انها شمس یدیرها الهلال و کم من نجم یبدوا اذا مزجت المدامة بالماء» شبه الساقی بالهلال (لادارته الکس<sup>۱۴</sup>) علی اهل المجلس.

شاید که مراد ناظم از این معانی اعیان خارجی بود و شاید که بدین عبارت حقایق نفسی خواهد. بتقدیر اول مراد از بدر روح<sup>(۱۵)</sup> محمدی بود که مظهر آفتاب احدیت و وعای حقیقت محبت است و مراد از هلال علی باشد که (ساقی<sup>۱۶</sup>)

- |                 |                        |
|-----------------|------------------------|
| ۱- تشویق.       | ۷- نشاء.               |
| ۳- ندارد.       | ۴- رباعی:              |
| ۵- بهتر که.     | ۶- قال رحمة الله عليه. |
| ۷- بدیرها.      | ۸- یبدوا.              |
| ۹- و بدر مبتدی. | ۱۰- و.                 |
| ۱۱- ندارد.      | ۱۲- است.               |
| ۱۳- انجم.       | ۱۴- لادارته الکسی.     |
| ۱۵- پاکه.       | ۱۶- ندارد.             |

کوئس شراب محبت ذوالجلال و موصل متعطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینه العلم و علی بابها\* و چنانک هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی (ازوست<sup>۱</sup>) و سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم است که (خلقت<sup>۲</sup>) انا و علی ن نور واحده علی منی و انا منه\*\* و از امتزاج احکام شرایع مصطفوی و اعلام حقایق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیاء علیهم السلام\*\*\* ظاهر شد و آنک سید<sup>۳</sup>) در حق مهتر اصفیا فرمود که انا و انت ابوی هذه الامة اشارت بدین معنیست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول (کمال<sup>۴</sup>) درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بود و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهدی المهتدون\*\*\* (چون<sup>۵</sup>) این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طوابع انوار حقایق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایة علی است و باوجود امام هادی متابعت غیری از احولیست و به تقدیر (دوم<sup>۶</sup>) مراد از بدر روح قدسی بود که در مرتبة اضافت مستمد حقایق اسرار جبروتی و ملکوتی می گردد از منبع لاهوتی و در مقام

\* یکی از خوانندگان نسخه دوم ما (نسخه «د») از سر ضدیت با شیعه و بلکه با علی (ع) کوشیده است خبر «علی بابها» را در این حدیث محو کند و دیگری نیز آنچه را او در متن محو کرده در حاشیه آورده است.

۱- وی است. ۲- ندارد.

\*\* از دو خواننده ای که ذکر خیر شان گذشت، یکی کوشیده است تمام این حدیث «انا و... منه» را سیاه و محو کند و دیگری نیز آنچه را او در متن سیاه کرده در حاشیه آورده است!

\*\*\* کلمه «علیهم السلام» در هر دو نسخه «ج» و «د» به وسیله خوانندگانی که سلام فرستادن بر اولیا را حرام می دانند سیاه شده و به زحمت خواننده می شود.

۳- انبیا. ۴- کمالات.

\*\*\* خواننده ای که نمی خواسته خافای سه گانه از علی (ع) عقب بمانند چون نسخه ای را که ما متن قرار داده ایم مطالعه کرده در حاشیه این حدیث با خط بدی نوشته: بغیر انبیا و شیخین و عثمان.

۵- آثار. ۶- دوم.

خلافت نتایج و آثار آن فیض به ساکنان عالم شهادت و سایران راه سعادت می رساند و ورود آن فیوض سبب ظهور کلمات حقایق ناموق و بروز حالات رغبوتی می گردد. و از (اهل<sup>۱</sup>) قلب مراد بود که سر لطیفه روح انسانی<sup>(۲)</sup> و مربی قوای نفسانیست و (مدیر اقداح شراب<sup>۳</sup>) اسرار قدسی (در مجلس حقایق قوای انسی او است و چون آثار اخبار مشاهده قدسی<sup>۴</sup>) و روایح کاسات شراب مواید انسی بواسطه تصرفات روحی و خصوصیات قلبی امتزاج یابد از آن جمله دقایق ضروب اعمال و حقایق نجوم احوال بظهور پیوندد.

تجلی جمالش را مظاهر در وجود (آرد<sup>۵</sup>)

ولی چون پرده بگشاید عدم بر مظهر اندازد

قال (رحمه الله<sup>۶</sup>) :

فلو لا شذاها (ما اهتدینا<sup>۷</sup>) لعانها

و لولا سناها ما تصورها الوهم

(شذا<sup>۸</sup>) رایحه طیبه است و (جان دکان<sup>۹</sup>) می فروش را گویند و ضمیر مونث در چهار کلمه بیت عاید است بمدامة (و<sup>۱۰</sup>) الوهم فاعل تصور بود و تقدیر کلام این باشد که : «ولولا رایحة تلك المدامة ما اهتدیت الی (حانها<sup>۱۱</sup>) ولولا ضیا و ها<sup>(۱۲)</sup> ما قدر الوهم ان يتصورها من غاية لطافتها».

ای عزیز بدانک مراد از (جان<sup>۱۳</sup>) مقام محبت است و از رایحه طیبه آثار انوار جمال مطلق می خواهد که عکوس تجلیات آن جمال بر (مرایا ذرات<sup>۱۴</sup>) وجود می تابد و هر فردی از افراد عالم امکان از آثار عکوس آن جمال (کمالی<sup>۱۵</sup>)

- |                    |          |                                 |
|--------------------|----------|---------------------------------|
| ۱- هلال.           | ۲- است . | ۳- مدیر شراب اقداح .            |
| ۴- ندارد.          |          | ۵- آورد.                        |
| ۶- رحمة الله علیه. |          | ۷- ما اهتدیت.                   |
| ۸- شذاها.          |          | ۹- حان (و صحیح همین است) دوکان. |
| ۱۰- ندارد.         |          | ۱۱- هانها.                      |
| ۱۲- و .            |          | ۱۳- حان.                        |
| ۱۴- مرایای ذوات.   |          | ۱۵- کبال.                       |

می یابد پس اگر سطوت تاثیرات آن جمال بر آینه نفسی و قلبی و سری ظهور کند (حقیقی<sup>۱</sup>) که حاصل این (معانی<sup>۲</sup>) بود (حسن<sup>۳</sup>) سیرت خوانند و اگر بر ظواهر صفحات لطایف جسمانی و قوالب (جثانی<sup>۴</sup>) مبین گردد حسن صورت نا ند چه بطون این تجلی منتج فصاحت و ظهور آن مشعر صباحت است و لطافت حسن و جمال و ملاححت (خده<sup>۵</sup>) و خال و چشم دل فریب و ابروی هلال مثال در صور معاشیق (بر ادلال<sup>۶</sup>) از آثار عکوس آن جالست چنانک (ناظم می گوید<sup>۷</sup>):

و ما ذاک الا ان بدت بمظاهر فظنوا سواها و هی فیها تجلحت

پس مراد از (جان<sup>۸</sup>) که منبع (روایح<sup>۹</sup>) طیبیه است جمال مطلق بود و (شدا<sup>۱۰</sup>) اشارت (بجمال<sup>۱۱</sup>) مقید و المجاز قنطرة الحقیقة می دان و اسرار تجلیات جالی بر (بجالی<sup>۱۲</sup>) الواح وجود می خوان و در سیر (منازل<sup>۱۳</sup>) حقیقت باقدام سعی می کوش و طلعت جمال مخدرات غیبی از دیده<sup>۱۴</sup> وهم هر نا اهل می پوش.

این سرنه زهر سری توان یافت تا نور یقین (کسرا<sup>۱۵</sup>) نهادند  
هر کس که بصورت آدمی شد خاصیت آدمش (نداندند<sup>۱۶</sup>)

قال رحمة الله (۱۶):

و ان ذکرت فی الحی اصبح اهله نشاوی و لاعار علیهم و لا اثم  
ضمیر موانث (در ذکرت<sup>۱۷</sup>) عاید است بمدامه و ضمیر اهله عاید بجی و نشوة

- |               |                  |
|---------------|------------------|
| ۱- حقیقی.     | ۲- معنی.         |
| ۳- حسن.       | ۴- انسانی.       |
| ۵- خط.        | ۶- هر از دلال.   |
| ۷- نویذ. بیت: | ۸- حان.          |
| ۹- روایحه.    | ۱۰- شذاها مراد.  |
| ۱۱- بجمال.    | ۱۲- معالی ارواح. |
| ۱۳- منازل.    | ۱۴- کجا.         |
| ۱۵- ندادند.   | ۱۷- هادر ذکر.    |
| ۱۶- علیه.     |                  |

اول درجهٔ سکر است یعنی «لو ذكرت المدامة في حى لاصبح اهل ذلك الحى سكارى من لذة سماعها ولا يلحقهم (بذلكا) السكر عار و لا اثم» مراد از حى مجموعهٔ انسانىست كه بحيوة معارف ذات و صفات الهيت موصوف است و باذراك (حقوق<sup>۲</sup>) شئون و تصرفات ذات نامتناهى معروف. و اهل حى قواى جسمانى و روحانى باشد و ذكرىا جهرى بود يا قلبى يا سرى يا روحى. ذكر جهرى مرتع قواى حسى بود بواسطهٔ قوت سامعه و ذكر قلبى منبع (صفاء<sup>۳</sup>) قواى نفسى<sup>(۴)</sup> بوسيلت (احضار<sup>۵</sup>) حافظه<sup>(۶)</sup>. ذكر سرى مورد قواى روحانى بمورد زلال عرفانى بسبب مسامرات مفكره<sup>(۷)</sup> ذكر روحى مطلع (لمعان<sup>۸</sup>) حيوة (علمى و سرىان<sup>۹</sup>) آن بحسب (مناغات<sup>۱۰</sup>) غيبى كه (آن<sup>۱۱</sup>) لسان (طلب<sup>۱۲</sup>) قابليات است پس ذوق ذكر صورى نزل منهاج طالبان آمد و نشوت ذكر قلبى نور مصباح سالكان. و رى ذكر سرى براق معراج عاشقان و سكر ذكر روحى (فتوح<sup>۱۳</sup>) مفتاح عارفان. فى الجملة چنانكه هر يك از حواس ظاهره (را<sup>۱۴</sup>) مشرب سكر ولذت (از<sup>۱۵</sup>) قسمى از اقسام عالم (شهادى است<sup>۱۶</sup>) چون لذت قوهٔ باصره از ادراك الوان و اشكال و لذت<sup>(۱۷)</sup> سامعه از ادراك (نعمات<sup>۱۸</sup>) اصوات و لذت قوت ذائقه از ادراك طعوم. همچنين منبع حصول لذت و سكر هر قوتى از قواى باطنه (حقيقى<sup>۱۹</sup>) از حقايق غيبى و ورود سرى از اسرار ملكوتى

- ۱- بذاک.
- ۲- صفات.
- ۳- اختصار.
- ۴- و .
- ۵- و .
- ۶- و .
- ۷- و .
- ۸- لعمات.
- ۹- عملی و سرایان.
- ۱۰- ندارد.
- ۱۱- ندارد.
- ۱۲- مفتوح.
- ۱۳- ندارد.
- ۱۴- ندارد.
- ۱۵- قوت.
- ۱۶- قوت.
- ۱۷- قوت.
- ۱۸- نعمات.
- ۱۹- باید باشد : حقیقتی.

- ۲- حقايق.
- ۳- بود .
- ۴- و .
- ۵- و .
- ۶- و .
- ۷- و .
- ۸- لعمات.
- ۹- مناعات.
- ۱۰- مناعات.
- ۱۱- قلب.
- ۱۲- ندارد.
- ۱۳- ندارد.
- ۱۴- شهادت.
- ۱۵- شهادت.
- ۱۶- شهادت.
- ۱۷- شهادت.
- ۱۸- نعمات.
- ۱۹- حقايق.

بود که ظهور آن ماحی اثم و (عاراً) شاربان شراب عرفانی و (مثبت<sup>۲</sup>) عزوانتخار  
شاهدان مشاهد (احسان نیست<sup>۳</sup>).

قال (رحمه الله<sup>۴</sup>):

ومن بين احشاء الدنان (تصدعت<sup>۵</sup>)

ولم يبق منها في الحقيقة الا (سم<sup>۶</sup>)

تصدعت بمعنی ظهت بود بطریق مجاز (ضمیر آن راجع<sup>۷</sup>) بمدامه و ضمیر منها  
عاید بحقایق (ظاهره از زبان<sup>۸</sup>) تقدیر کلام این بود که و الحال ان تلك المدامة  
من بين احشاء الدنان ظهت ثم اختفت بمداق اذواق الشاربين بحيث لم يبق منها  
في الحقيقة الا اسمها یعنی حقیقت آن شراب از دنان بواطن (شاربان<sup>۹</sup>) کمال جوش  
بر آورد و حقایق آثار آن بر صفحات وجوه اولیا و (فلتات<sup>۱۰</sup>) السنه اصفیا بجهت  
تربیت طالبان و تنبیه (غافلان<sup>۱۱</sup>) ظاهر گشت و از غایت لطافت چنان در مسامات  
(استعدادات<sup>۱۲</sup>) قوایل نفوذ کرد و در خصوصیات اشخاص مختلفی (شد<sup>۱۳</sup>) که از کیفیت  
آن تصرفات جز اسمی باقی نماند و جمعی که این بیت را بر نفی ولایت - حل  
کردند آن از (قصور<sup>۱۴</sup>) نظرایشان بود زیرا که بدلیل کشفی و نقلی ثابت است که  
در هر عصر و زمان جماعتی از مخصوصان عنایت الهی<sup>(۱۵)</sup> بر کشیدگان الطاف  
نامتناهی باشند از اقطاب و افراد و اوتاد و ابدال و غیرهم که ابدان زاکیه

۱- وعاء.

۲- مشیت.

۳- احسان نیست.

۴- احسان نیست.

۵- تصاعدت.

۶- اسم.

۷- و فاعل آن را جمع.

۸- ظاهر از دنان و.

۹- قابلیات.

۱۰- استعدادات آن.

۱۱- نفلان.

۱۲- گشت.

۱۳- تصور

۱۴- تصور

۱۵- و.

ایشان سبب نظام جهان فانی و انفاس طیبه ایشان مرد بلیات آسانی بود و حدیث نبوی شاهد این معنیست که «لا يزال طایفة من امتی علی الحق ظاهرین لا یضرهم من خالفهم حتی یأتی امر الله» و دلیل بر ضعف تصور این قوم آنک در عصر ناظم چندین کس از مشاهیر کامل موجود و معروف بودند چون شیخ سعد الدین حموی<sup>(۱)</sup> و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ شهاب الدین سهروردی<sup>(۲)</sup> و شیخ مجیب الدین رازی المعروف بدایه و<sup>(۳)</sup> نقلست که ناظم علیه الرحمة مدت شش ماه در محروسه مصر در جامع (ازهر<sup>(۴)</sup>) معتکف بود و شیخ محی الدین (ابن عربی<sup>(۵)</sup>) در طبقه علیاهم در آن ایام معتکف بود و میان ایشان ملاقات اتفاق نیفتاد و مدعی نافی آنست که (گوئیم آن زمان زمان ظهور ولایت<sup>(۶)</sup>) بود پس (ناظم<sup>(۷)</sup>) در زمان ظهور نفی ظهور کرده باشد و این محالست.<sup>(۸)</sup>

ترا گردیده احوال نبودی حدیث آخر و اول نبودی  
ترا از صحبت تو کار خامست و گرنه (باطن و ظاهر<sup>(۹)</sup>) کدامست

قال رحمة الله<sup>(۱۰)</sup> :

وان خطرت یومنا علی خاطر امری  
اقامت به الانسراح و (ارتحل الهم<sup>(۱۱)</sup>)

از خاطر قلب مراد است (و این<sup>(۱۲)</sup>) تسمیة محل بود باسم حال و فاعل (آن<sup>(۱۳)</sup>)  
مدامة و بادر ضمیر «به» سببیت راست و مراد از روز نزد (ارباب<sup>(۱۴)</sup>) کشف و شهود

- |                          |                  |
|--------------------------|------------------|
| ۱- و شیخ نجم الدین رازی. | ۲- مسهره وردی.   |
| ۳- قدس الله اسرارهم.     | ۴- اظهر.         |
| ۵- عربی قدس سره .        | ۶- آن زمان ظهور. |
| ۷- م.م.                  | ۸- مثنوی.        |
| ۹- ظاهر و باطن.          | ۱۰- علیه.        |
| ۱۱- و ارتحل الهم.        | ۱۲- و آن.        |
| ۱۳- خطرت.                | ۱۴- اهل.         |

(وقتست<sup>۱</sup>) که آنرا آن خوانند یعنی اگر آبی از اوان تهیه قلب تعرض هوب نفحات را، (نسیمی<sup>۲</sup>) از نسفات فضاء حظایر قدسی و روحی از روایح لطایف مشاهد انسی بر ریاض قلوب مخموران شراب (جامات<sup>۳</sup>) روحانی و مهجوران اوطان جوار قرب رحمانی (کدر<sup>۴</sup>) سازد خیار احزان و محنت هجران به راحت افراح اقداح زلال وصال مبدل گردد چنانکه ناظم گوید<sup>(۵)</sup>.

نهاری اصیل (کله ان تنسمت<sup>۶</sup>) اوایله منها بر د تحیتی  
 و ان (رضیت<sup>۷</sup>) عنی فعمری کله (اوان الصبی طیباً و عصر الشیبیه<sup>۸</sup>)  
 قال (رحمه الله<sup>۹</sup>):

و لو نظر الندمان ختم انائها لاسکرهم من دونها ذلک الختم  
 ندمان رفیقان مجلس شرب را گویند و آن جمع ندیم است و دون درین محل  
 بمعنی (جز است<sup>۱۰</sup>) و ضمیر آن راجع بدمامه. یعنی اگر ارباب قلوب و اصحاب  
 مکاشفات غیوب که شاربان زلال کمال و شاهدان مجلس وصال اند نظر استبصار بر  
 طلسم گنج مخفی اندازند که مهر (انار<sup>۱۱</sup>) آن شرابست ظهور لمعه ای از (لوامع<sup>۱۲</sup>)  
 تجلیات جمالی رسوم طیران، همهمه را در بحر حیرت<sup>(۱۳)</sup> جمال (حقیقی است با آنک  
 در ترددات<sup>۱۴</sup>) همبوطی بر چندین هزار مراتب روحانی و منازل جسمانی گذر  
 کرده<sup>(۱۵)</sup> و از هر یک غباری از آثار بعد و کدورتی از محن فراق با او همراه گشته

۱- وقتست.

۲- نسیمی.

۳- جامات.

۴- کدر.

۵- نظم:

۶- ان کله تنسحت.

۷- رصیة.

۸- و ان الصبا طیباً و عصر الشیبیه.

۹- رحمة الله علیه.

۱۰- انا.

۱۱- خیر است.

۱۲- لمعات.

۱۳- و هیمان گرداند ای عزیز این جمال صوری که عکسی از اشعه انوار.

۱۴- حقیقت با آنکه در پروازات.

۱۵- است.



و با مظاهر مظلمه کثیفه امتزاج یافته چون حقیقت خود را (بر<sup>۱</sup>) نظر ارباب (عقول<sup>۲</sup>) جلوه می دهد عقول و نفوس جمله را مخطوف و مجذوب و مجنون می سازد و جانها را در بوتۀ محن (محبّت<sup>۳</sup>) می گذازد اینجا بدانی که شرح اذواق شاهدان حقایق جال مطلق و واصلان ذروه (کمال<sup>۴</sup>) محقق در حیز زیان ننگنجد و لسان میزان هیچ عقل آنرا (بر نسنجد حرف<sup>۵</sup>).

حرف عشق از سر زبان دورست شرح این آیت از بیان دورست  
هر خسی کی رسد به معنی عشق طالب (کام<sup>۶</sup>) زین نشان دور است  
قال (رحمه الله<sup>۷</sup>):

ولو (نضجوا<sup>۸</sup>) منها ثری قبر میت لعادت الیه الروح و انتعش الجسم

(نضح<sup>۹</sup>) پاشیدن آبست و ثری خاک نمناک و انتعاش برخاستن و ضمیر اول (به مداومه<sup>۱۰</sup>) و ثانی بمیت. (روح و جسم<sup>۱۱</sup>) فاعل عادت و انتعش یعنی اگر (آن شاربان<sup>۱۲</sup>) زلال (عرفان<sup>۱۳</sup>) که ندمای مجلس شهود اند (تعبیه<sup>۱۴</sup>) از اقداح عنایت (ونفشه<sup>۱۵</sup>) از مصباح هدایت که بحی قلوب و ارواح و منور نفوس و اشباح است (بر حال<sup>۱۶</sup>) غافل از مردگان مقبره غفلت و جهالت گمارند بحیوة معنوی زنده گردد و بمدد روح عرفانی از قبر جهالت و حرمان بر انگیزخته شود و آتش تاسف فوت مطلوب

- |                    |                     |
|--------------------|---------------------|
| ۱- به.             | ۲- قلوب.            |
| ۳- محنت.           | ۴- بکمال.           |
| ۵- نسنجد، شعر.     | ۶- نام.             |
| ۷- رحمة الله عليه. | ۸- نضجوا.           |
| ۹- نضح.            | ۱۰- عاید به مداومه. |
| ۱۱- الروح و الجسم. | ۱۲- از شاربان.      |
| ۱۳- عرفانی.        | ۱۴- بقیه.           |
| ۱۵- نشه ای.        | ۱۶- خاک.            |

مقوی (۱) طلب او گردد. (۲)

تو آن انفاس رحمانی که جانها از دمت یابند

تو آن دریای غفرانی (کز و شویند زلتهای۴)

قال رحمة الله (۴) :

ولو طرحوا فی حایط کرمها

علیلا و قد (اشفی<sup>۵</sup>) لفارقه (و<sup>۶</sup>) السقم

اشفی ای قرب من الهلاک. علیلا مفعول طرحوا (۷) و ضمیر (اشفی<sup>۸</sup>) عاید

به علیل.

ای عزیز بدانک حقیقت «فی» سایه‌های کامل مکمل است و «حایط» بدن مجعول  
 مرشد که وعاء حقایق و اسرار و اناء معارف و انوار است و کرم دل صاحب  
 کشف بود که مورد خطاب حکمت و منبع شراب محبت است و مراد از علیل  
 محجوب غافل (و<sup>۹</sup>) محروم عاطل است یعنی اگر مریضی بسبب غفلت و حرمان و  
 سقیمى بواسطه (شفاى<sup>۱۰</sup>) جهل و خصران در ظلمت تیه بعد و جهالت بهلاک ابدی  
 نزدیک شده باشد چون در سایه‌های کاملی از مشرفان ولایة وطن سازد بعون  
 ضیاء انفاس آن صاحب دولت از ظلمت امراض شکوک و جهالات به فسحت (فضاء<sup>۱۱</sup>)  
 انوار یقین و مطالعه کلمات اسرار دین مصحح و مزین گردد. (۱۲)

جانا ز می عشق یکی قطره بدل ده

تا در دو جهان یک دل بیمار نماند

۱- و سهیج.

۳- که می شوید خجالتها.

۵- اشقی.

۷- بود.

۹- ندارد.

۱۱- نژای.

۲- بیت.

۴- علیه.

۶- ندارد.

۸- اشقی.

۱۰- مضم و.

۱۲- بیت.

قال رحمه الله<sup>(۱)</sup>

ولو قربوا من حانها مقعدا مشى  
و ينطق من ذكرى مذاقتها البكم

فاعل مشى ضمیر یست راجع بمقعد و فاعل ينطق<sup>(۲)</sup> است و ضمیر حان و مذاق عاید<sup>(۳)</sup> بمدامه یعنی اگر محجوبی عاجز که برودت هوای نفسانی اقدام همت او را از سیر الی الله معطل کرده باشد یا ناقصی که از قلۀ<sup>(۴)</sup> استعداد فطری لسان مقال او از ابراز دقایق معانی و<sup>(۵)</sup> اخراج حقایق عرفانی از مدارج خزاین روحانی قاصر بود اگر بجوار قرب (حانوت<sup>(۶)</sup>) ولایت مشرف گردد<sup>(۷)</sup> آثار تریاق صفای محبت مزیل امراض و افلاج او گردد و باعثه ادای حقوق مودت محرک سیر او شود و کنوز جواهر معارف و ینابیع اسرار حکمت که در زمین (استعداد او<sup>(۸)</sup>) مدفون و مستور (بود بتحقیق<sup>(۹)</sup>) اخلاص در مجاری نطق او بظهور پیوندد<sup>(۱۰)</sup>.

ز من ای دوست این یک پند پذیر  
بسر و فتراک صاحب دولتی گیر  
که قطره تا صدف را در نیابد  
نگردد گوهر و روشن نتابد  
اساس کار وقتی محکم افتاد  
که موسی را خضر میگردد استاد

قال (رحمه الله<sup>(۱۱)</sup>) :

- |                      |                |
|----------------------|----------------|
| ۱- علیه .            | ۲- بکم .       |
| ۳- است .             | ۴- قلت .       |
| ۵- از .              | ۶- جالوب .     |
| ۷- و .               | ۸- استعدادات . |
| ۹- است به تحقیق .    | ۱۰- مثنوی .    |
| ۱۱- رحمة الله علیه . |                |

ولو عقبته\* فی الشرق انفاس طیبها

و فی الغرب (مزکوم لعادله) الشم

فاعل (عقبته<sup>۲</sup>) انفاس است و الشم فاعل (عاد<sup>۳</sup>) و ضمیر اول عاید بمذامه و ثانی راجع (بمزکوم<sup>۴</sup>) و از شم، (قوة شامه<sup>۵</sup>) مراد است و تعبیر بوییدن باشد و اینجا (عقبته<sup>۶</sup>) بمعنی هبت است یعنی اگر نسیمی از نفحات ربانی و (نقحه ای<sup>۷</sup>) از تجلیات رحانی از مشرق غیب لاهوتی طلوع کند و در مغرب جثه ناسوق مفلسی فاسد استعداد بحکم اتفاق (عادی<sup>۸</sup>) آن نسیم غروب کند بتاثیر نفوذ سریان طیب آن نسیم قوای (مدرکه<sup>۹</sup>) او حیوة ابدی یابد و شهود بروق تجلی جالی مشعل نیران شوق آن بیچاره شود و در انزعاج طلب و ابتهاج طرب قابل واردات غیبی و حامل اسرار تجلیات ربانی گردد<sup>(۱۰)</sup>.

اگر آن شه نظر یک دم (بکار<sup>۱۱</sup>) من در اندازد

هزاران طایر قدسی به پیش من (بر<sup>۱۲</sup>) اندازد

گر آن خورشید بناید جمال از مطلع وحدت

شب تاریک هستی را چو سایه در سر اندازد

قال رحمة الله<sup>(۱۳)</sup> :

ولو خضبت من کاسها کف (لامس<sup>۱۴</sup>) لما ضل فی لیل و فی یده النجم

(۱۵) خضبت کف است و فاعل (ضل<sup>۱۶</sup>) ضمیری عاید بلامس. مراد از کف قلب است

\* عقبته باید باشد

۱- مزکوم لعادله .

۲- عاد .

۳- قوت شامیه .

۴- نقحه ای .

۵- مدرکه .

۶- به حال .

۷- غلبه .

۸- منسوبی ما دم نسیم فاشده .

۹- عقبته .

۱۰- بترکوم .

۱۱- عقبته .

۱۲- مجاری .

۱۳- نظم :

۱۴- بر .

۱۵- لامس .

۱۶- اندازد .

و از نجم کاس و (مراد از کاس) فهم (است که<sup>۲</sup>) سمع قلب است. یعنی اگر جام شراب محبت ازلی که حقیقت آن نجمی از نجوم تجلیات (لطفی<sup>۳</sup>) است ملاقی دل (طالبی<sup>۴</sup>) گردد از غایت تأثیر لطافت آن جام آینه دل طالب مصفا و نورانی گردد و از امراض اخلاق بشری و ادناس صفات بهیمی خلاص یابد و (استصحاب<sup>۵</sup>) آثار آن تجلی هادی منهج طریق سالک گردد که<sup>(۶)</sup> بالنجم هم یهتدون\*.

بنور عشق توان در طریق جان رفتن  
 پسای عقل درین راه کی توان رفتن  
 جنان جان نتوان یافتن بوهم (و<sup>۷</sup>) خیال  
 (بیوی<sup>۸</sup>) دوست توان اندر ان جنان رفتن

قال رحمة الله<sup>(۹)</sup> :

ولو (جلبت<sup>۱۰</sup>) سرا علی اکمه غذا بصیرا و من راووقها یسمع الصم

جلیت صیغه مبنی للمفعول است و (اکمه<sup>۱۱</sup>) کور مادر زاد را گویند و راووق آنک شراب<sup>(۱۲)</sup> بدان صاف کنند و ضمیر راووق و فعل ما لم یسم فاعله راجع بمدامه است یعنی اگر حقیقتی از حقایق آن تجلی استعداد (بخش<sup>۱۳</sup>) که فیض اقدس عبارت از آن است بری بصیرتی از (اجلاف<sup>۱۴</sup>) بادیه غفلت ظاهر کرده شود بتأیید

- |                |             |
|----------------|-------------|
| ۱- ندارد .     | ۲- که آن .  |
| ۳- لطیف .      | ۴- طالب .   |
| ۵- استخضاب .   | ۶- و .      |
| * النحل / ۱۶ . | ۷- ندارد .  |
| ۸- بنور .      | ۹- علیه .   |
| ۱۰- جلیت .     |             |
| ۱۱- آنکه .     | ۱۲- را .    |
| ۱۳- بخشی .     | ۱۴- اجلان . |

آن حقیقت دیده دل<sup>(۱)</sup> بنور الله اسرار بین گردد و بوسیلت راووق مجاهدات طلب  
(صباح<sup>۲</sup>) فهم طالب که سمع لطیفه<sup>(۳)</sup> (قلبی<sup>۳</sup>) است<sup>(۴)</sup> و اعی اخبار ربانی و مدرک اسرار  
روحانی شود که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت  
له سمعا و بصرا الحدیث<sup>(۵)</sup> :

ای ذره ای (تو<sup>۶</sup>) از نور تو بر عرش اعظم تافته  
از عرش اعظم در گذر بر هر دو عالم تافته  
آن ذره (دریت شده<sup>۷</sup>) خورشید خاصیت شده  
سر تا قدم زینت شده بر هر دو عالم تافته  
بر عاشقان روی تو بر ساکنان کوی تو  
از پرتو یک موی تو کار معظم یافته

قال (رحمه الله<sup>۸</sup>) :

ولو ان (رکبا یمموا<sup>۹</sup>) ترب ارضها و فی الرکب ملسوع لما ضره السم  
(یمموا<sup>۱۰</sup>) ای قصدوا و سم بفتح و ضم زهر است و لما جواب لو است و سم  
فاعل ضره و ضمیر ارض عاید بمدامه یعنی چون جمعی از طالبان (عتبه<sup>۱۱</sup>) جلال و  
فریقی از (قاصدان مقاصد<sup>۱۲</sup>) آمال در سیر منازل عالم علوی قصد جوار حضرت مولی  
کنند و در میان ایشان (رمی<sup>۱۳</sup>) ملسوع بود که نیش افمی هوی چشیده و الم  
هر محبت دنیا بیاطن او رسیده و یاسباب هلاک و خسران (ابدی<sup>۱۴</sup>) آرمیده<sup>(۱۵)</sup> بالتیام

- |                 |                     |
|-----------------|---------------------|
| ۱- او .         | ۲- صباح .           |
| ۳- قلب .        | ۴- و .              |
| ۵- شعر :        | ۶- ندارد .          |
| ۷- ذریت شد .    | ۸- رحمة الله علیه . |
| ۹- را کباتموا . |                     |
| ۱۰- تمموا .     | ۱۱- عتبه .          |
| ۱۲- قاصد .      | ۱۳- زمین .          |
| ۱۴- ندارد .     | ۱۵- و .             |

آثار (ترباق<sup>۱</sup>) محبت و یمن اجتماع همم هایون آن عیسی نفسان (حضر صفت، و حشت<sup>۲</sup>) شقا و الم بعد آن رنجور<sup>(۳)</sup> سهجور بانس و لذت (و۴) سعادت قربت مبدل گردد (که<sup>۵</sup>) هم قوم لا یشقی بهم جلیسه<sup>(۶)</sup>.

(از<sup>۷</sup>) آدم آن (دمت<sup>۸</sup>) گر کشت حاصل برین دریا روی همچون حواصل از ان کار تو آمد پیچ بر پیچ که زان مرغان قفص دیدی دگر هیچ قال (رحمه الله<sup>۹</sup>) :

ولو رسم الراق حروف اسمها علی (جبین<sup>۱۰</sup>) مصاب جن ابراه الرسم فاعل رسم (راقی<sup>۱</sup>) و فاعل ابراه (بود<sup>۱۲</sup>) و جن فعل ما لم یسم فاعله و ضمیر مضمیر در وی. و ضمیر ابراه راجع بمصاب و رسم نقش است و مصاب دیوزده و از (جبین<sup>۱۳</sup>) قوه حافظه مراد بود که حقایق اسرار ملکوتی و جبروتی بر لوح او مرتسم می شود. و اوست که مدرک و ضابط معانی معقولات است یعنی اگر مرشد کامل اسرار تفصیل اسما و صفات محبت را از خواص (و<sup>۱۴</sup>) حقایق مراتب علویات و سفلیات و شرایط و آداب سیر سالک در منازل روحانیات و جسمانیات و (کیفیت<sup>۱۵</sup>) ترقی و وصول بمقام قرب بدست کاری (ترتیب<sup>۱۶</sup>) و نصیحت و قلم ارشاد بر (صحیفه<sup>۱۷</sup>) باطن مصروع حرص و ریا و مجنون سکر شهوت و هوا و مصاب مصایب هموم (دنیا<sup>۱۸</sup>) رقم فرماید از علت تصورات وهمی و تخیلات نفسی خلاص یابد.

- |                     |                        |
|---------------------|------------------------|
| ۱- تربیام .         | ۲- خضر صفتان ، خست و . |
| ۳- و .              | ۴- ندارد .             |
| ۵- و .              | ۶- مثنوی .             |
| ۷- ز .              | ۸- داست .              |
| ۹- رحمة الله علیه . | ۱۰- جنین .             |
| ۱۱- الراقی .        | ۱۲- الرسم .            |
| ۱۳- جنین .          | ۱۴- ندارد .            |
| ۱۵- و کیفیات .      | ۱۶- ترتیب .            |
| ۱۷- صفحه .          | ۱۸- دنیا .             |

دوش مرا گفت یار چونی ازین روزگار  
چون بود آنکس که یافت دولت خندان خویش  
باد سعادت رسید دامن ما را کشید  
بر سرگردون زدیم خیمه (۱) ایوان خویش

قال (رحمه الله<sup>۲</sup>):

و فوق لواء الجیش لو رقم اسمها لا سکر من تحت اللوا ذلک الرقم  
لا سکر جواب لو بود والرقم فاعل او ومن تحت اللوا مفعول (او<sup>۳</sup>). از لواء،  
ظل وجود مراد است که المتحابون فی ظلی و از جیش ارواح (متعین<sup>۴</sup>) و اشباح  
متشخصه و از رقم کیفیت سر تعلق قدرت بمقدورات یعنی اگر حقیقت آن شراب  
(مغرق<sup>۵</sup>) مدهش که سر قدر عبارت از آنست بر سطح لوائی وجود مرتسم شود و  
عرایس ابکار اسرار ازلی برارایک ازمنه و امکانه که مواد ظل وجود و مظاهر  
لوائی جود اند جمال طلعت خود بر بصایر (لشکر<sup>۶</sup>) مقربان و صدیقان که والهان  
سبحات جمال و تابهان پیدای جلال اند جلوه (دهند<sup>۷</sup>) همه مست (اسرار عنایت<sup>۸</sup>)  
ازلی و پای بست آثار کفایت ابدی گردند.

ای هر دو کون روشن از آفتاب رویت  
(وی<sup>۹</sup>) نه سپهر چون سرخ در دام زلف (و<sup>۱۰</sup>) خالت  
بر باد داده دل را آوازه فراق  
در خواب کرده جانرا افسانه جمالت

- ۲- رحمة الله عليه .  
۴- منبثه .  
۶- شکر .  
۸- عنایت اسرار .  
۱۰- ندارد .

- ۱- ندارد .  
۳- اسکر بود .  
۵- معرف .  
۷- دهد .  
۹- وین .



عقلی که در حقیقت بیدار مطلق آمد

تا حشر مست (خفته در خلوت) خیالت

قال رحمه الله (۲) :

تهذب اخلاق (الندامی<sup>۳</sup>) فیهتدی بها لطریق العزم من لاله (العزم<sup>۴</sup>)

فاعل تهذب ضمیر است راجع بمدامه و اخلاق مفعول (۵) و فاعل یهتدی

من و ضمیرها عاید باخلاق و باسببیت راست و لام (طریق<sup>۶</sup>) بمعنی الی (است<sup>۷</sup>)

و لاله بمعنی (لیس، یعنی<sup>۸</sup>) چنانچه شرب شراب (صوری<sup>۹</sup>) مزیل مواد متعفن و

فضلات فاسده است از بواطن (معلولان امراض<sup>۱۰</sup>) جسمانی همچون این (۱۱) شراب

معنوی بواطن مستعدان کمالات حقیقی را از امراض اوصاف مهلکه و اخلاق

مبعده از حرص و حسد و بخل و ریا و کبر و عجب که از لوازم قوای بهیمی

وسبعی و مواد (امراض<sup>۱۲</sup>) قلبی و روحی است (۱۳) مصفا می گرداند و (بطلان<sup>۱۴</sup>)

حضم کسالت را از مضیق فترت بفضای (سیر و از فضای سیر بذروه اعلا<sup>۱۵</sup>)

طیر می رساند (۱۶) :

ای بند تو غمگسار عاشق      وی بند تو گوشوار عاشق

ای گنج دوی رأفت تو      از بهر تن نزار عاشق

از جذب (و<sup>۱۷</sup>) کشیدن غم تو      (هر<sup>۱۸</sup>) زیب و نظام کار عاشق

۱- و خفته در جلوه.

۳- الندامی.

۵- او.

۷ و ۸ و ۹- ندارد.

۱۱- شرب.

۱۳- مهذب و.

۱۵- سکیر به ذروه اعلا.

۱۷- هم.

۲- علیه.

۴- عزم.

۶- لطریق.

۱۰- معلولات مرض.

۱۲- ندارد.

۱۴- باطلان.

۱۶- شعر.

۱۸- هر.

قال (رحمة الله<sup>۱</sup>):

ویکرم من لایعرف (الوجود<sup>۲</sup>) کفه و یحلم عندالغیظ من لاله الحلم  
 فاعل یکرم من است در من (لایعرف<sup>۳</sup>) و فاعل یحلم من است در من  
 (لا الحلیم<sup>۴</sup>) و (کف<sup>۵</sup>) فاعل (یعرف<sup>۶</sup>) چون تأثیرات خواص شراب معنوی مواقع  
 تصرفات سری و قلبی را از ظلمات اخلاق حرص و بخل و ادناس اوصاف کبر و  
 عجب که از لوازم صفات بهیمی و سبعی اند در مقام (تحلیه و تزکیه<sup>۷</sup>) مزکی و  
 و مصفامی گرداند. باز در مقام (تحلیه<sup>۸</sup>) سروجود سالک را بجلا، جود و سخا و  
 زیور حلم و حیا (محلی و مزین<sup>۹</sup>) میگرداند و خلیفه روح را در (بارگاه<sup>۱۰</sup>) قلمب برسریر  
 روح و صفا می نشانند.

بباکین عاشقی از سر (گرفتم<sup>۱۱</sup>) جهان خاک رادر (زر<sup>۱۲</sup>) گرفتیم  
 زمین (و<sup>۱۳</sup>) کوه و دشت (و<sup>۱۴</sup>) باغ جانرا همه در حله اخضر گرفتیم  
 زمین را از (مها را برگ و بر<sup>۱۵</sup>) شد ز سر خویش برگ و بر گرفتیم

قال رحمة الله<sup>(۱۶)</sup> :

ولو نال قدم القوم لثم فدامها (لا کسبه<sup>۱۷</sup>) معنی شایلهما اللهم  
 (قدم بلید<sup>۱۸</sup>) کند فهم را گویند و فدام دهان بند خم و (لثام دهان<sup>۱۹</sup>) بند

- |  |                    |
|--|--------------------|
| ۱- رحمة الله علیه.   | ۲- الوجود.         |
| ۳- لا لعرف.  | ۴- لاله الحلم.     |
| ۵- کفه.  | ۶- من لایعرف. یعنی |
| ۷- تزکیه و تجلیه.  | ۸- تجلیه.          |
| ۹- مزین و محلی.  | ۱۰- بار.           |
| ۱۱- گرفتم (در مصرع بعدی و در آخر ابیات دوم و سوم نیز به جای گرفتیم، گرفتم آمده). | ۱۲- زر.            |
| ۱۳- ندارد.   | ۱۴- ندارد.         |
| ۱۵- بهاران برگ پر.   | ۱۶- علیه.          |
| ۱۷- لا کسبه.   | ۱۸- قدم پدید.      |
| ۱۹- اشام وهان.   |                    |

آدمی و شبایل اخلاق (حمیده<sup>۱</sup>) فاعل نال ثم است و قدم مفعول وی و ثم (دوم فاعل اکسبه<sup>۲</sup>) و ضمیر مفعول متصل بوی و معنی شبایلها مفعول دوم وی. از فدام تقوی و شرع مراد است که حاجز و مانع (دعا<sup>۳</sup>) وجود مرید صادق می گردد از تقرب شبهات و مراد از لثام ارشاد شیخ عارف است که دهان نفس اماره طالب را بنصیحت و ارشاد از (اعتراف<sup>۴</sup>) شهوات نفسانی و لذات جسمانی (می بندد<sup>۵</sup>) حاصل کلام آنست که اگر غافل بلید که بر اعلام و (اخطار<sup>۶</sup>) منازل سیر سایرین (۷) جاده کمال اطلاع (نیافته<sup>۸</sup>) باشد و اسرار حقایق عرفانی که در جبلت و استعداد او (مرکوز<sup>۹</sup>) است بظهور (نه پیوسته<sup>۱۰</sup>) و تصرفات بصیرت او از قوه بفعل نیامد چون بفتح عزایم تقوی و شرع (و مصباح نیاز<sup>۱۱</sup>) و درد ، مهر موانع ازدهان (سر کامل مرشد<sup>۱۲</sup>) بردارد فیض اسرار ولایت مرشد مسبب اکتساب کمال او گردد :

گر سر سودای او داری سری  
ور (سر<sup>۱۳</sup>) بازار او داری دلی  
تا زمانی رو بدرمانی رسی  
هر زمان بر آستان می بایدت  
فارع از سود (و<sup>۱۴</sup>) زیان می بایدت  
هر زمان دردی نهان می بایدت

قال (رحمة الله<sup>۱۵</sup>) :

يقولون لی صفها وانت (بوصفها<sup>۱۶</sup>)  
خبیر (اجل<sup>۱۷</sup>) عنندی باوصانها العلم

- |                 |                                |
|-----------------|--------------------------------|
| ۱- جمیده را.    | ۲- دویم فاعل کسبه.             |
| ۳- وعای.        | ۴- غتوان (باید اعتراف باشد ؟). |
| ۵- می بند.      | ۶- احضار.                      |
| ۷- لکا.         | ۸- یافته.                      |
| ۹- مذکور.       | ۱۰- بیواست.                    |
| ۱۱- مصباح سازد. | ۱۲- سر او مرشد کامل.           |
| ۱۳- سری.        | ۱۴- ندارد.                     |
| ۱۵- رحمة علیه.  | ۱۶- بحالها.                    |
| ۱۷- جل.         |                                |

صفاء ولا ماء و لطف ولا هوی و نور ولا نار و روح ولا جسم  
 فاعل يقولون مبتدیان طلب کمال اند و صفا خبر مبتداء محذوف است ای :  
 هی صفاء لا کصفاء الاء بل هی اصفی منها بمراتب غیر محصورة و لطف لا کطف  
 الهوابل هی الطف منها (بدرجات غیراً) متناهیة و نور لیس نوریتہ کتوریة النار  
 انها (تستلزم<sup>۲</sup>) الاحراق والافناء بل من شان نوره افاضة الوجود والکمال والحیوة  
 والعلم والمعرفة علی الابدان والقلوب وقوله (اجل<sup>۳</sup>) عندی باوصافها العلم (اشارت<sup>۴</sup>)  
 است (بدان<sup>۵</sup>) که مرشد کامل نتواند که آنچه لایق حوصله طالب صادق باشد  
 بدو نرساند چه این معنی ظلم بود.

قال (رحمه الله<sup>۶</sup>) :

محاسن (تهدی<sup>۷</sup>) الواصفین لوصفها فیحسن فیها منهم النثر و النظم  
 و یطرب من لم یدرها عند ذکرها کمشتاق (نعم کما<sup>۸</sup>) ذکررت نعم  
 محاسن خبر مبتداء محذوف است ای : لها محاسن. و فاعل (تهدی<sup>۹</sup>) ضمیری  
 است عاید به محاسن (۱۰) و همچنین ضمیر لوصفها و فیها و ضمیر منهم راجع بواصفین  
 و (نثر<sup>۱۱</sup>) فاعل بحسن\* و لام در لوصفها بمعنی الی است و من فاعل یطرب و نعم  
 بفتح النون و سکون العین اسم یکی از معاشیق است یعنی ابن شراب را خواص  
 حمیده بسیار ست (و<sup>۱۲</sup>) از جمله خواص آن یکی آنست که واصفانرا بوصف و ثناء  
 خود دلالت کند تا بلبل زبان مشتاقان حضرت صمدیت در (ریاض<sup>۱۳</sup>) اسرار بذكر

- |                    |            |              |
|--------------------|------------|--------------|
| ۱- بمراتب.         | ۲- يستلزم. | ۳- اهل.      |
| ۴- اشارات.         |            | ۵- ندان.     |
| ۶- رحمة الله علیه. |            | ۷- یهدی.     |
| ۸- بغم کها.        |            | ۹- یهدی.     |
| ۱۰- معشوقه.        |            | ۱۱- و النثر. |
| * یحسن باید باشد.  |            |              |
| ۱۲- ندارد.         |            | ۱۳- ریاضت.   |

بحامد لا احصی ثناء علیک سرانیدن (گیرد<sup>۱</sup>) و بلذت استماع و ذوق این اسرار  
شجره وجود سامع در اهتزاز آید اگرچه ذوق حقیقت آن نخشیده بود و جهال طلعت  
آن ندیده چنانک عاشق مشتاق باستماع ذکر معشوق در طرب می آید و او را از  
آن طرب آتش (حجبت<sup>۲</sup>) می افزاید :

چو یاد او شود مونس ز جان اندوه بستاند  
چواندوهش (شود غم خور<sup>۳</sup>) ز دل تیار برخیزد  
نوی مطرب عشقش اگر در گوش جان افتد  
ز کونین (دست بفشانند<sup>۴</sup>) قلندر وار برخیزد  
صباگر از سر زلفش بگورستان برد بوئی  
زهر گوری دو صد بیدل بیوی یار بر خیزد

و قال رحمة الله<sup>(۵)</sup> :

و قالوا شربت الائم کلاوانما شربت الذی فی ترکها عندی الائم

چون بعضی از حکماء عرب خمر صوری را ائم می نامند\* بموجب تنزیل  
ربانی که وائمهها اکبر من نفعها\*\* (با خود بمقتضای آنکه<sup>۶</sup>) سکری که حاصل  
آنست<sup>(۷)</sup> مزیل شرف عقل نظری و فاضح اوصاف بشری است بجهت رد تهمت<sup>(۸)</sup>  
مجبوبان میگوید که مستی صاف (نوشان<sup>۹</sup>) صفة صفا نه از شراب خمر انگوری و

۱- گیرند ۲- ندارد ۳- شادی.

۴- دست افشانند ۵- علیه.

\* این جا در حاشیه نسخه ای که متن قرار داده ایم آمده است :

شربت الائم حتی ضل عقلی کذاک الائم یذهب العقول (که بالعقول باید باشد)

\*\* البقرة : ۲۱۹

۶- یا خود آنکه به مقتضای. ۷- که.

۸- آن. ۹- نوشان.

آشامیدن می (سوریست<sup>۱</sup>) چه رغبت آن خمر (از کوری<sup>۲</sup>) و شارب آن از (اصل<sup>۳</sup>) سعادت و منبع کمال در غایت دور بست و شرب آن شراب نتیجه ضلال و معقب عذاب و نکال امت و شرب شراب محبت مورث وصال و (منتج<sup>۴</sup>) کمال است آن موجب هوان و خسار و این مظهر عز و افتخار. شرب آن شراب (سیرت<sup>۵</sup> جهال و (اشرار<sup>۶</sup>) تحصیل ذوق این شراب شیوه ارباب قلوب و اختیار<sup>۷</sup>):

پیش از آن کاندز جهان باغ (و<sup>۸</sup>) می وانگور بود

از شراب (عشق جانان<sup>۹</sup>) جان ما مخمور بود

قال رحمة الله<sup>(۱۰)</sup>:

هنيئا لاهل الدير (کم) سکروا بها و ما شربوا (منها ولكنهم هموا<sup>۱۲</sup>)

و عندی منها (نشوة<sup>۱۳</sup>) قبل نشأتی معی ابدأ تبقی و ان (بلی<sup>۱۴</sup>) العظم

(نشوة<sup>۱۵</sup>) مبتدا است و عندی خبر وی فاعل تبقی ضمیر بست عاید<sup>(۱۶)</sup> و مراد

از اهل دیر ملازمان آستانه (جلال<sup>۱۷</sup>) و مجاوران بارگاه جلال اند که بسبب (بقایا<sup>۱۸</sup>)

وجود رسمی از پس پرده های افعالی و صفاتی نغمات لطایف معارف می سرایند و

بتمبیق رواج نغمات اسرار ذاتی، مستی (می افزایند و از حقیقت شرب اسرار

تجلیات<sup>(۱۹)</sup>) ذاتی که محرق دیرو (مغنی<sup>۲۰</sup>) غیرست هنوز خبر نیافته اند چه اگر

- |                                   |                     |
|-----------------------------------|---------------------|
| ۱- سوریست.                        | ۲- انگوری.          |
| ۳- اهل.                           | ۴- منبع.            |
| ۵- سیر.                           | ۶- اشراب.           |
| ۷- بیت.                           | ۸- ندارد.           |
| ۹- لایزالی.                       | ۱۰- علیه.           |
| ۱۱- قد.                           | ۱۲- فیها ولكنهم هم. |
| ۱۳- نسوة.                         | ۱۴- بلی.            |
| ۱۵- نسوة.                         | ۱۶- به نسوة.        |
| ۱۷- اجلال.                        | ۱۸- بقاء.           |
| ۱۹- می افزاید و از سر شراب اسرار. | ۲۰- مغنی.           |

پروانه هم این فریق مرکب شوق بر عین شمع سبحات جلال ذاتی راند از حقیقت اسم و رسم (۱) دیر و دیار آثار نماند و در بیت دوم از مشرب خود خبر میدهد که آثار آن مستی که روح قدسی در مجلس وصال شراب محبت (می نوشد) و کمال جلال احوال از نظر اغیار (می پوشید) و لذت ذوق آن جام که در بزم احدیت از دست ساقی عنایت بکام جان او میرسد تا (ابد) انقطاع پذیر (نیست):

ولیسست حدیث العهد شوقا ولوغة حدیث هواکم فی (حشای) قدیم  
و مادمت حیالست انسی و داد کم ولو کنت میتا و العظام رمیم  
قال رحمه الله (۷) :

علیک بها صرفا وان شئت (مزجها) فعدلک عن ظلم الحبیب هو الظلم

ضمیر اول و ثانی عاید بمدامه است و ظلم بفتح ظا و سکون لام بیاض دندان است و مراد از صرف محبت ذاتی و از مزوج محبت صفاتی و از بیاض دندان ظهور نفحات ربانی. (و) وصیت میکند سالک را بتحصیل ذرّه کمال و توجه بکعبه آمال که آن محبت ذاتیست و سبحات تجلی (آن عالم مغنیانیت) و محرق پرده ادبار غیریت است و اگر بسبب قصور عزم و ضعف استعداد آن سعادت میسر نشود باری تعرض نفحات صفاتی که آن هم از وجهی عین ذاتست غنیمت (دارد) چه دون این مقام، عالم کثرت افعال و احتجاب تلبیسات اهل (ضلال است):

وانی لآتی ارضکم کل لیلۃ لعلی اراکم اواری من براکم

۱- و. ۲- می نوشند.

۳- می پوشند. ۴- ابدان.

۵- نظم: ۶- حشای.

۷- عنیه. ۸- مرحبا. ۹- ندارد.

۱۰- ال عالم ذات معنی اثنوت (ظاهرا به جای معنی و معنی، معنی باید باشد).

۱۱- ندارد. ۱۲- ضلالت، نظم:

قال (رحمة الله) :

ودونکھا فی (الجان استجھلھا<sup>۲</sup>) بہ علی نغم الانجان فھی بہا غنم  
دوونکھا ای خذھا و ضمیر آن عاید است بمدامہ و نغم جمع نغمہ است و  
«با» در «بہ» بمعنی فی است و ضمیر (او<sup>۳</sup>) عاید بحان و با در بہا بمعنی مع و ضمیر  
او عاید بہ الجان وھی عاید بمدامہ واز (جان<sup>۴</sup>) مقام محبت و شوق میخواعد یعنی  
ملازم مقام محبت می باش و رشاش حیوة علمی بر اموات قبور جهالت می باش  
زیرا کہ ملازمت این مقام (بسامع<sup>۵</sup>) نعمات (واردات<sup>۶</sup>) غیبی و مخاطبات سری و قلبی  
غنیحت عارفان و سبب ظهور کالات سالکان است چنانک ناظم گفت (۲) :

فاعجب من سکری بغير مذامۃ و اطرب فی سری و سنی (طریبتی<sup>۸</sup>)  
قال (رحمة<sup>۹</sup>) الله :

فما سکنت و الهم یوما بموضع کذلک لم یسکن مع (النغم<sup>۱۰</sup>) الغم  
فاعل سکنت مذامہ است و (واو والهم بمعنی مع<sup>۱۱</sup>) و فاعل لم یسکن الغم  
و از یوم وقت مراد است و از غم حجاب. یعنی (ساربان<sup>۱۲</sup>) مشارب عرفانی را در  
حالت ملاحظه لطایف (کہ<sup>۱۳</sup>) مخاطبات ربانی و مسامرات روحانی ، هموم و احزان  
کہ از (نتایج<sup>۱۴</sup>) تعلقات جسمانی و (تشبثات<sup>۱۵</sup>) نفسانیست مزاحم نگردد و ذوق شهود  
اسرار ریاض قدسی و (حجب<sup>۱۶</sup>) غموم عوارض حسی دریک حال جمع نشود (۱۷) :

- |                    |                      |
|--------------------|----------------------|
| ۱- رحمة الله عليه. | ۲- الجان و استجھلھا. |
| ۳- آن.             | ۴- جان.              |
| ۵- بہ استماع.      | ۶- واردات.           |
| ۷- بیت:            | ۸- طریبة.            |
| ۹- رحمة.           | ۱۰- النغم.           |
| ۱۱- الهم عطف بروی. | ۱۲- ساربان.          |
| ۱۳- ندارد.         |                      |
| ۱۴- نیاج.          | ۱۵- تسمیات.          |
| ۱۶- حجت.           | ۱۷- شعر:             |



در بارگاه دردت درمان چه (بار<sup>۱</sup>) دارد  
 با جلوه گاه وصلت هجران چسکار دارد  
 با روح وصلت ای جان غم کیست تانهد پای  
 با کفر بت پرستان ایمان چسکار دارد

قال (رحمه الله<sup>۲</sup>):

وفي سكرة منها ولو عمر ساعة تری الدهر عبدًا طاعولك الحکم  
 یعنی اگر ساعتی در مدت سلوک بواسطه سکر شراب محبت در فنا فی الله از  
 ادبار هستی موهوم خلاص یابی<sup>(۳)</sup> بشرف خلعت بقاء حقیقی باقی گردی که «من  
 قتلته محبتی فانا دیته» \* پس بحکم «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» \* در آن  
 (حال<sup>۴</sup>) هر تصرفی که از تو (ظاهر<sup>۵</sup>) شود آن ظهور تصرفات و شؤون حق بود  
 (در مظهر ناسوتی تو<sup>۶</sup>) و چون روزگار مطیع احکام تصرفات حقانی است بوسیلت مقام  
 خلافت محکوم احکام تو گردد.<sup>(۷)</sup>

درین دریا فکن خود را مگر درّی بدست آری  
 کزین دریای بی پایان گهر بسیار بر خیزد

وگر موجیت بر باید چه دولت مر تورازان به؟  
 که عالم پیش قدر تو چو خدمتکار بر خیزد

۱- کار.

۳- و.

\* مضمون این عبارت نزدیک است به حدیث قدسی معروف: . . . و من قتلته فعلی دیته  
 و من علی دیته فانا دیته.

۴- حالت.

\*\* الانفال/ ۱۷.

۶- از مظهر ناسوتی.

۵- صادر.

۷- شعر:

قال رحمه الله (۱) :

(فلا<sup>۲</sup>) عیش فی الدنيا لمن كان (صاحبا<sup>۳</sup>)

و من لم یمت سکرابها فاتسه الحزم

صاحبا و سکرها هر دو (منصوب<sup>۴</sup>) بحال است و ضمیر متصل بقات مفعول وی است و عاید بمن و الحزم فاعل وی. یعنی چون شرف مقام محبت (بمثاتیست<sup>۵</sup>) که به سبب حصول واردی از واردات اسرار آن مقام که عبارت از آن سکر است طالب را از در که ذلّ زوال و فنا باعلا درجات کمال و بقا میرساند پس هر که بقصور خودی عاریست ازین شهود، عدم (آنکس به<sup>۶</sup>) از وجود. و هر که در فنا فی الله در (استبدال<sup>۷</sup>) ذلت فنا فی عبدانی بعزت بقاء حقانی (نکوشد<sup>۸</sup>) آنکس را حازم و عاقل نگویند<sup>۹</sup> :

تا جان دارم بوم بگفت (و<sup>۱۰</sup>) گویت (وین<sup>۱۱</sup>) عمر یسر برم به جست و جویت  
با باد صبا دست به پیمان آرم تا از پی من بخاکم آرد بویت  
قال (رحمة الله<sup>۱۲</sup>) :

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره و لیس له منها (نصیب<sup>۱۳</sup>) و لاسهم

چون اعظم آلات اکتساب کمال و اکرم حالات نیل فضل و نوال اوان گنج حیوة و زمان جواهر انفاس و ساعات است که (طالب لبیب<sup>۱۴</sup>) بوسیلت آن اکتساب (سعادات ابدی و اصطیاد<sup>۱۵</sup>) کمالات سرمدی می تواند کرد و نفس عزیز

- |                              |                         |
|------------------------------|-------------------------|
| ۱- علیه.                     | ۲- ولا.                 |
| ۳- صاحبا.                    | ۴- مطاوب.               |
| ۵- به مثابه ای است.          | ۶- آنکسب.               |
| ۷- استدلال.                  | ۸- نکوشید.              |
| ۹- رباعی.                    | ۱۰- ندارد.              |
| ۱۱- وی.                      |                         |
| ۱۲- رحمه الله علیه.          | ۱۳- یصیب.               |
| ۱۴- سالک بسبب یافتن و رسیدن. | ۱۵- سعادت ابد و اصطباد. |

خود را از گرفتاری تیه خسران و ظلمت (وحشت<sup>۱</sup>) حرمان بنعمیم ریاض حقایق عرفان و لذت حصول انوار مدارج ایقان می تواند رسانید پس هر که باوجود استعداد و فرصت طلب مراد، از تحصیل این سعادت بازماند و زمام اهتمام بدست تصاریف امور فانی مکدر (منغص<sup>۲</sup>) دنیوی داد بحقیقت از مردودان منکوس و مخدولان منجوس است که مهروب را مطلوب داشته و مطلوب را مهروب انگاشته است «اولئک الذین خسروا انفسهم و ضل عنهم ماکانوا یفترون لا جرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون\*» و کدام غبن و حسرت عظیم تر از آنک احمقی باوجود استعداد تحصیل (سیادت<sup>۳</sup>) پادشاهی و فرصت اکتساب ذوق (سعادت نامتناهی<sup>۴</sup>) محنت خار کشی و مذلت کناسی اختیار کند و مدبری که (حیران عبش<sup>۵</sup>) ضلال و لهفان عطش زلال (از مفاوز<sup>۶</sup>) بیداء عدم بسواحل دریای کرم وارد گردد (و<sup>۷</sup>) اوقات فرصت غنیمت ندارد و ساعات مهلت بلهوی<sup>۸</sup>) غفلت و لعب<sup>۹</sup>) شهوت گذارد و بآخر جال تجلیات نفحات ربانی نادیده و ذوق شراب محبت از اقداح اسرار عرفانی (ناچشیده تا<sup>۱۰</sup>) نفیر حسرت<sup>۱۱</sup>) حرمان و زفییر داغ (خسران<sup>۱۲</sup>) با لب خشک و دیده گریان بظلمت خانه عدم باز گردد جای آنست که زمینیان از حال او عبرت<sup>۱۳</sup>) گیرند و آسانیان از نکال او نوحه درگیرند.

جعلنا الله من سعد بظلمته و فاز بمحبته ولا (یوقعه<sup>۴</sup>) الهوی فی خسران الفوت ولا یحل به حسرة بعد الموت انه الواهب المنان ذوالفضل (و<sup>۱۵</sup>) الاحسان والجدود و الامتنان و الحمد لله وحده و السلام علی من اتبع الهدی.

- |                   |                       |
|-------------------|-----------------------|
| ۱- خست و .        | ۲- منقص.              |
| * هود / ۲۱ و ۲۲ . | ۳- سعادت .            |
| ۴- نامتنا .       | ۵- باخسران .          |
| ۶- مغاور .        | ۷- ندارد .            |
| ۸- و .            | ۹- و .                |
| ۱۰- نا کشیده با . | ۱۱- و .               |
| ۱۲- هجران .       | ۱۳- او عبرت (تکرار) . |
| ۱۴- ولو یوقته .   | ۱۵- ندارد .           |



باب پنجم  
مرادات دیوان حافظ\*

میر سید علی همدانی

عکس نسخه خطی موجود در موزه بریتانیا

---

\* درباره این رساله در صفحات ۱۷۶ تا ۱۷۹ توضیحاتی داده شد، به همان جا برگردید و بعضی تسامحاتی را هم که در هنگام نقل از این رساله در آنجا روی داده پس از مقابله با خود رساله اصلاح فرمائید.





گویند که و کس را گویند که موی و ملک است باشد که در و  
 ماسوی بند تاقت باشد می و شوق را گویند که از اول مشا  
 غنی در آن مکتبی کند ز بار خلاصت گیرش شجاعتی در دین است  
 را و بنین باشد کھنیه و کھنیا و گشت عالم شود را گویند با  
 و دوست چندی روح را گویند عشق و دوستی نفس و خنده  
 باطنی را گویند که نسبت بر سالک واقع شود و سر خاک است در آن  
 گویند صفت حیات باشد قناری قلند را اهل ترک را گویند چشم و لب  
 صفت جمال و کمال الهام غیبی را گویند مست و شهید اهل خرب را  
 گویند نه و با و فریبش بر و مرشد کامل را گویند و الله اعلم  
 و این شرح ساقی حدیث سر و کل و الله سرود شرح این بیت تعلق  
 بقصد ارد که روزی با دساره کور نکال برای تنسیج سوار شده  
 و در خانه وزیر رسد و خبر گویند نام کلی سر و نام دویم لاله و نام سوم



اول بر اینسان عرض نمود پس آنکه در این برهه وقت بود که  
 پادشاه در این مدتی که در پادشاهی و هم افتادند از پادشاه و بیخ  
 آمد و کلبه ساخت و وزیر را ساقی کرد و فرمود ساقی بر دست  
 کشید و سیر داد پس آن فرمود که مصرع این که گوید حکیم گنبدین  
 نخواست سببی گفت که گشای و شیراز است اگر کسی پیش  
 او برود مصرع دوم گوید پادشاه وزیر را ساقی کرد و بسیار  
 حضرت حافظ بنام امیرالدین وزیر پیش خواجه رسید و گفت  
 پیش وی عرض حضرت خواجه حافظ را بقرا داد و فرمود  
 که برای بچکار آمد و وزیر مذکور تمام کیفیت عرض کرد که گنبد مصرع  
 پادشاه آنست فرمود دوم مصرع گنبد کسی نیست و حضرت  
 حافظ عاقل تر از این غزل آنست فرمودند مقصود آنست سرود که بود  
 میسر به بود پادشاه فرمود که وزیر ساقی حدیث سرود کل و لا اله الا الله

و چون هر سه سینه از دست بادان سرست خواند فرمود در  
 این محبت با غلامه عشاق میرود ایستادگشتن سال بود که سر  
 دست نام کی سرود نام در دکان داد سپهرم ناله لاله عشاق  
 از گوئی سه ساله را ناله عشاق یکویست پانزده نوبه حافظ و با  
 دیگر که از دست می سه ساله و نسیب است در ساله همین است  
 مرصعیت صنیر کوسپر ایضا نگه سه ساله بخورند و پیشش آن  
 آب نمور است که چون قول بیاید بخورد و سپهر و دهن کرد و  
 در بیاید او بدم هم کل شکند و در بیاید سپهر هم لاله کبر و  
 مراد غلامه عشاق سه کزت بملوح پاک که دن که عشاقان مرود  
 می شوید از لوتش و کفر شهادت میگویند آفتابان سه ساله است  
 که رب و بیات و سنی راهی شدت و مراد سه حال بکلی و جوا  
 و هر ی است ایضا ساسانی مراد مرشد که ذات جمال لایزال باش

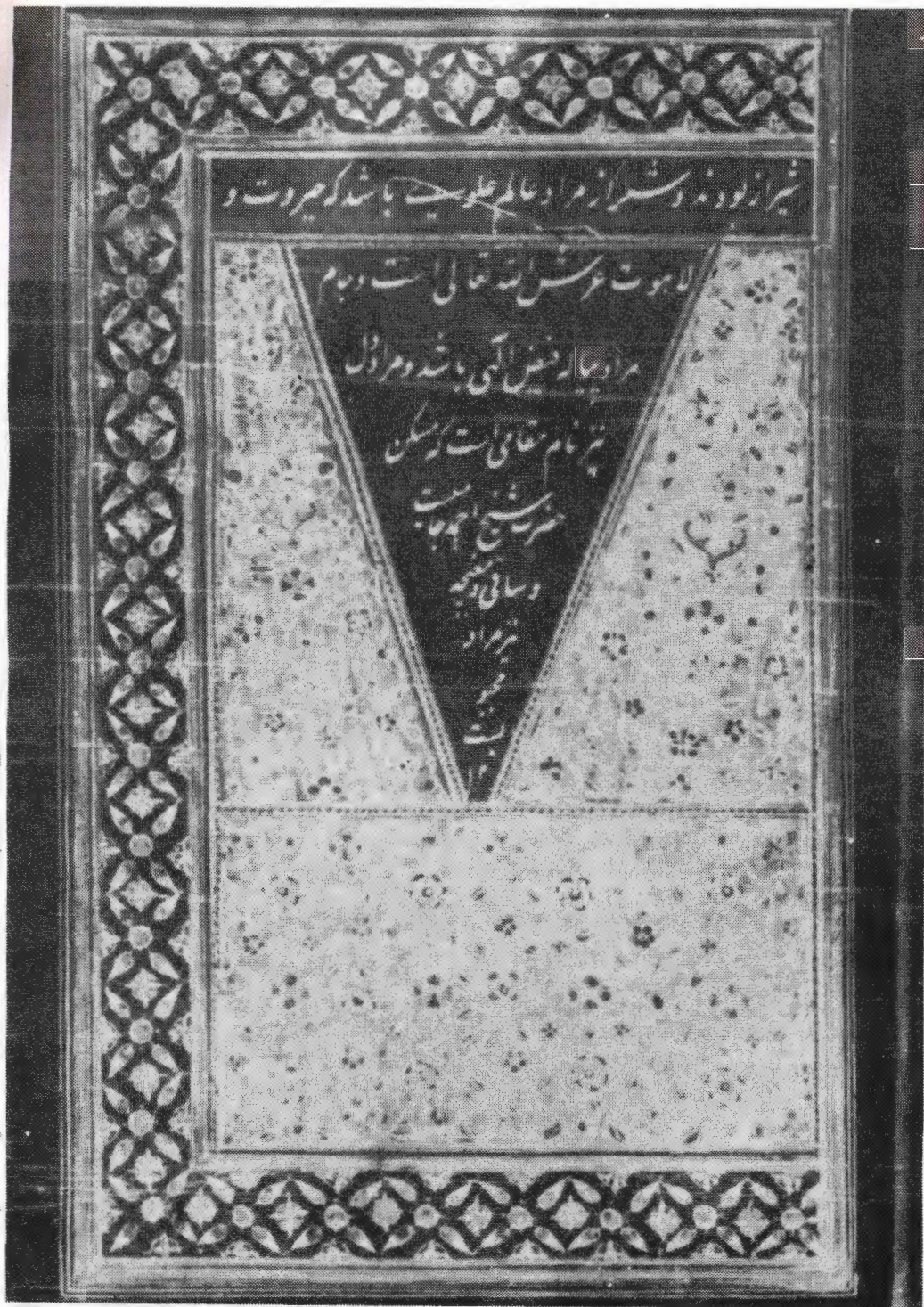
کزین در نور او ان عاقل است و کجاست و کجاست و کجاست  
 کزین سبحانه و عالی است و کجاست و کجاست و کجاست  
 عاقل است و مطلوب در ادعای طلب است که نیمی که در دست  
 زود جلال باشد که خواستش کند است بر طالب الهوی خوش  
 منور در ادعای تصدیق است که بی کم بر اول باشد که صدای قضا  
 بنا کرد و صد آوست با چه سببم در ادعای عقلت که طریقی  
 با او میگردی که عالم نیست و بی تکرار باشد و در حساب  
 عید مراد اتصال کسب و تقی باشد که آوست معصوم و طریقات  
 با وقت است در عارفان اعمار مراد شوق و ذوق سالکان  
 باشد که ایشان از فریب و سوزی که نیمی است که آن ساعت  
 داشتند چنانچه است و در لایت وقت بهار و در آن جمع شده و  
 در آن می نشیند و عقل میگوید و آن وقت خوشی کسب می آید

و شراب را کباب به نیت آن که در جای شراب کباب  
 آن شراب تخلیقات الهی باشد که بواسطه نظر عارفان  
 حقیقت می نماید و ایشان نیست بر و نامطرح حاضر اند و  
 رتبه اولیاد و شهادت شراب مراد معرفت حق سبحانی  
 و تعالی که وقت دل عارفان سالکان فانیست است  
 در از مراد محبت حق جل و علا باشد که در دل ایشان منجلی است  
 و تعالی الله و انهم ستم و کم ستمند فتح مراد فتح محبت حق  
 تعالی و آن سستی است نه مجازی و همگامی مبدل و مستغیری شود  
 و محبوب است و در حال مراد روح مست شده در مقامی باشد  
 که میان او و میان خدا تعالی هیچ مجالی نمانده باشد  
 فراق مراد محبت محسوب حقیقی بنفایت کشنده باشد که او بر  
 رسیده و تخلیقات الهی بر وی روی نموده است و محبت حق بر سرش

برسد و باشد آن فراق است و آن عشق را در ذات حق سما  
 و تعالی است که عاشقان صادق را محو و گشاید عاشق مراد آنکه  
 بشن عشق جنتی مستغرق شود و دام باو تسلط و گران باشد  
 و محو و بختی او صابر و تحمل بر گران و بیچ و دست و راستی  
 باشد کل مراد آنکه چشمی او خسته می باشد آن حق تعالی است  
 که همه عطاات را با او سپرد که یکی از جمله کوشان است کل مر  
 یکنه میل مراد عارف قانی است که دام بدگر حق و دست  
 اوست و آنست که از رفاه رخ لبالی گشته بیاد حق تعالی مشغول  
 است و ایشانست که بر اسم خزان تیر خوانند و عاقب مراد  
 مطلوب آمده و دوستش بر او عمر که شت را نامند و وقت با منی  
 نیز گویند و آب مراد تعلیمات است که عارفان سالکان شت  
 بکار بخند و لوط طالب اند و صابر مراد آنکه لبان عاشق و مستغرق است

و خبری میا و معنی که هر چه کسین از اسلام انامل و غیر  
 صلی الله علیه و سلم را فرود آید و نیز بد است حضرت حق  
 سبحانه و تعالی و جناب حضرت محمد صلی الله علیه و سلم عاشق  
 و معشوق گویند بین سب بسیار در یک جنوب و قرار داد  
 و بوی معشوق معاشق رساند میانه بوی پیر این ممتز و یوسف علیه  
 السلام حضرت معشوق علیه السلام رسیدی در قیام مراد  
 عشق با او باشد تا که نفس با او را بخورد پیر در دوروی محبت  
 معشوق بپسند و نیز قیام محاط محبوب است پیر معان و عشق  
 مراد مرشد صفتی باشد که در استنهای رستی است و است او  
 تا بحدیست که بقسی انفاست رساند و جواس حسد را از او  
 دور رساند تا بکل کمال مراد رساند تا هدایت علم بر نیل  
 با و موطر کرد و دو خط و خال و زلف و ابروی و مژگان و نور چشم







باب ششم

مجموعه اشعار میر سید علی ہمدانی



## مقدمه

در پیرامون شعر گوئی سید همدانی و آثار شعری او قبلاً توضیحات کافی داده شد (برگردید به ص ۲۱۳ تا ۲۲۵) در این جا متن چهل و یک غزل او را که مجموعاً «چهل اسرار» نام دارد می آوریم و به دنبال آن نیز نه رباعی و یک فرد را که به وی منسوب گردیده است ذکر می کنیم.

اشعاری که در این باب آمده یک بار در سال ۱۳۴۷ ه. ش. به صورت مجموعه ای با تصحیح خاتم دکتر سیده اشرف ظفر و دکتر محمد ریاض خان به وسیله انتشارات وحید چاپ و انتشار یافت. در پا نویس صفحات مجموعه مزبور، اختلافات نسخه هائی که شعرها از آن برگرفته شده ذکر گردیده که در این چاپ از تمام آنها صرف نظر کردیم و به جای ذکر نسخه بدل های متعدد در هاوردی، کوشش شد که صحیح ترین و بهترین شکل هر شعری انتخاب و در متن گنجانده شود و هیچ یک از اشعاری هم که در نسخه های مأخذ هست از قلم نیفتد. در این جا توضیحاتی پیرامون نشانه های اختصاری مربوط به مأخذ می دهیم:

ن : چهل اسرار طبع امرتسر ۱۳۳۳ ه. ق. تدوین کننده نیاز علی خان

دارای ۴۱ غزل.

ب : نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا (شماره ۱۶۸۴۰. Add.) دارای

۳۹ غزل.

ت : تذکره علائی تألیف خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

م : نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی ملک - تهران (شماره ۴۲۵)

نوشته ۷۰۹ ه. ق. دارای ده غزل از علی همدانی.

س : نسخه خطی متعلق به آقای میرزا جعفر سلطان القرائی تبریزی که در ۸۶۶ ه. ق. کتابت شده است.

۱ : مجموعه آتشکده وحدت یا دیوان مستان شاه کابلی (ق ۱۳) چاپ جمون در سال ۱۳۱۵ ه. ق. که در آن تمام ۴۱ غزل شاه همدان در ضمن مخمس هائی تضمین گردیده است.

غزلیات میر سید علی همدانی موسوم به

چهل اسرار

\*۱

ز عکس روی تو یابند مقبولان هدایتها  
 ز خاک کوی تو یابند مسعودان سعادتها  
 تو آن انفاس رحمانی که جانها از دمت یابند  
 تو آن دریای غفرانی که میشوید خجالتها  
 قباحتهای فعل ما که سگ زان عار میدارد  
 بغیر از پرده عفت که پوشد این قباحتها  
 عنایت های بی علت که با هر مفلسی داری  
 تسلی میدهد دل را امید آن عنایتها  
 حایت های فضل آورد جان را از عدم بیرون  
 دگر ره چشم میدارم ز فضل آن حایتها  
 های لطف اگر یکدم نظر بر عالم اندازد  
 سر هر سوی من یابد از آن دولت کرامتها  
 ز حسنت هر کسی هر دم حدیثی دیگر آغازد  
 رخت گر جلوه ای سازد نماند آن حکایتها  
 عقول قدسیان کم گشته اندر یک خم زلفش  
 زمشتی خاکیان آنجا چه سنجد این مقاتلتها  
 علایی دامن همت اگر از خود بیفشانی  
 رسی در عالمی کانجا نباشد این ملالتها

\*۱ : ص ۴۳۵ مخمس سی و سوم ، ب : برگ ۱۹۷ الف غزل ۳۴ ، م : برگ ۴۲۷ الف  
 غزل ۵ ، ن ص ۲۱ غزل ۳۵ ، س : شماره ۱۰.

## \*۲

گر بر اندازد زمانی از جلال خود نقاب  
 از خجالت در کسوف آرد رخ خود آفتاب  
 و ر نسیمی از ره لطفش بدوزخ بگذرد  
 بندیان حبس آتش ذوق یابند از عذاب  
 و ر بهشت از جلوه حسنش شود خالی دمی  
 سلسبیل و سایه طوبی شود اندر حجاب  
 باصفای لذت دردش نعیم خلد هیچ  
 باخیال دولت وصلش همه عالم سراب  
 قطره ای از جام وصلش گر بکام جان رسد  
 تاقیامت مست افتد بر ندارد سر ز خواب  
 بی خار ارمستی خواهی زهستی گوشه گیر  
 و ر حیات جاودان خواهی طلب کن زان شراب  
 باده غم نوش اگر خواهی رهایی زین خار  
 راه زندان گیر اگر جویی تو قرب آنجناب  
 روز بازاری که رندان راست هر دم در غمش  
 زاهد اندر عمرها هرگز نه بیند آن بخواب  
 مَهْرِمِهْرِ او بس است ای دل دم از وصلش مزن  
 سایه را خورشید جستن کی بود رای صواب  
 در پی عنقا چه پویی آخر ای مور ضعیف  
 مجلس جانان چه جویی آخر ای خانه خراب  
 گر جهانی چون علایی هر دم آنجا شد فنا  
 قطره در دریا فتاد و باز شد آبی بآب

\* آ: ص ۴۲۳، خمس بیست و ششم. ب: برگ ۱۹۵ الف غزل ۲۹، ت: برگ ۴۴۶ ب  
 ۴۴۷ الف غزل ۲۰، ن: ص ۱۶ غزل ۲۹.

## \*۳\*

درد عشتت که دوی دل شوریده ماست  
 بکسر موی از آن هر دو جهان نیم بهاست  
 از صفای غم تو بی بصران را چه خبر  
 قدر این تحفه کسی داند کز اهل صفاست  
 مرده است آنکه نمرده است ز دردت روزی  
 کشته تیغ بلاهای ترا ملک بقامت  
 گر همه خلق جهان از سر زر بر خیزند  
 دولت وصل تو آن یافت که از سر برخاست  
 لذت عمر دل از ضرب بلاهای تودید  
 ز آنکه از دوست جفا خلعت ارباب وفاست  
 جمله جانها سپر تیر غمت ساخته ایم  
 تا کرا میرسد این دولت و این بخت کراست  
 هر کسی از در لطف تو مرادی طلبد  
 نامرادی چو مراد تو بود مطلب ماست  
 جز غمت نیست مرا در دو جهان هیچ مراد  
 ز آنکه زین غم دل مجروح مرا مرهمهاست  
 هر کس اندر طلب سود برد سودایی  
 حاصل سود علایی ز خیالت سوداست

## \*\*۴\*

قبلة دل آفتاب روی اوست  
 کعبه جان خاک راه کوی اوست

\* آ: ص ۴۷۹ مخمس می و ششم ، ب: برگ ۱۹۸ ، الف غزل ۳۷ ، ت: برگ ۴۴۷ ، ب  
 غزل ۲۴ ، م: برگ ۴۲۴ ، ن: برگ ۲۳ ، غزل ۲۸ ، ص: شماره ۱۴ ،  
 \*\* آ: ص ۳۸۳ مخمس سوم ، ت: برگ ۱۸۹ ، ب: غزل ۲ ، ت: برگ ۴۴۲ ، ب: غزل ۲ ،  
 ن: ص ۴ ، غزل ۳۰ .

چون ز زلفش گشته عالم مشکبوی  
 دوستی این و آن بر بوی اوست  
 کفر و دین و نور و ظلمت در جهان  
 از رخ ماه و شب کیسوی اوست  
 تیر باران بلا بر هر که هست  
 از کمان پر خم ابروی اوست  
 هر گرفتاری که اندر عالم است  
 از کمند زلف عنبر بوی اوست  
 هر گلی کو رست در باغ وجود  
 آب حیوان همه از جوی اوست  
 ناله های بیدلانش هر سحر  
 از دریغ درد و فقد روی اوست  
 آتشی کاندر میان جان ماست  
 از فروغ نرگس جادوی اوست  
 جز غمش درمان نه بینم در جهان  
 کین کمال لطف در بازوی اوست  
 هر دو عالم گر شود زیر و زیر  
 میل رنجوران هجرش سوی اوست  
 چند گردی کرد هر در ای علی  
 مرهم این ریش از داروی اوست

## \*۵

درین ره هر که او ثابت قدم نیست  
 ره جانش باسرار قدم نیست

\* آ: ص ۴۴۲، مخمس می و نهم، ب: برگ ۱۹۸، ب غزل ۲۸، ت: برگ ۴۴۸ الف  
 غزل ۲۵، ن: ص ۲۳، غزل ۳۹.



دلی کز ملک معنی با خیر شد  
 درو اندیشه شادی و غم نیست  
 بیا در عشق محرم باش زیرا  
 ره نا محرمان اندر حرم نیست  
 تو همچون قطره از دریا جدایی  
 ازانت در عرفان در شکم نیست  
 نمی یاری بیحر انداخت خود را  
 ترا دریای گوهر لاجرم نیست  
 به دریای فنا انداز خود را  
 که آنجا صورت لاونعم نیست  
 ولی نابود تو شرط است اینجا  
 که هرگز آفتاب و شب بهم نیست  
 چو قطره غرق دریا شد بکلی  
 همه دریاست آنجا کیف و کم نیست  
 علی همانم را بنگر که جز او  
 به الله و محمد رهبرم نیست

## \*۶

هر آن دل کز غمش بر وی رقم نیست  
 ندیمش در دو عالم جز الم نیست  
 دلی کز درد او درمان نسازد  
 وجود او بمعنی جز عدم نیست

\* آ: ص ۴۸۱ مخمس دوم، ب: برگ ۱۸۹ ب غزل ۴، ت: برگ ۴۴۲ غزل ۳،  
 م: برگ ۴۲۳ ب (قطعه چهار شعر نخستین را دارد) ن: ص ۴ غزل ۲، خلاصه المناقب  
 برگ ۴ الف، س: شماره ۲.

سری کز سرّ معنی با خبر شد  
 درو گنجایش شادی و غم نیست  
 تو محرم نیستی محروم ازانی  
 ره نامحرمان اندر حرم نیست  
 جهان از عکس رویش گشته روشن  
 اگر اکمه نبینند هیچ غم نیست  
 حجاب تست این هستی موهوم  
 که هرگز نور با ظلمت بهم نیست  
 تو در دریای وحدت گم نگشتی  
 ازانت در عرفان در شکم نیست  
 چو باز از چشم همت بستی از کل  
 مقرر عز تو جز دست جم نیست  
 اگر فانی شوی در بحر توحید  
 عیان بینی که آنجا کیف و کم نیست  
 بجز همت نیابی راه مقصود  
 همای همت آنجا متهم نیست  
 علی چون همت عالی نداری  
 ترا گامی به کویش لاجرم نیست

## \*۷

آنکه از سایه لطف تو نشانی یابد  
 هر که بیند رخ او تازه روانی یابد  
 وانکه بر خاک سرکوی تو منزل سازد  
 عیش صد ساله در این راه زمانی یابد

\* آ : ص ۴۳۲ ، خمس سی و یکم ، ب : برگ ۱۹۷ ب غزل ۳۱ ، ت : ندارد ، ن : ص ۲۰ غزل ۳۲ .

تشنه وصل تو چون راه خیالت سپرد  
 نزل ره هر نفسی ملک جهانی یابد  
 لذت درد تو هر مرده دلی کی یابد  
 دولت آن یافت که از درد تو جانی یابد  
 دل گمان برد که ذوق ز غمت یافته است  
 این نه گنجی است که هر کس بگمانی یابد  
 وصف سوز غم هجر تو کسی را شاید  
 که بهر موی از این شیوه زبانی یابد  
 هر که در ملک غمت نیست ندارد عیشی  
 ای خوش آن دل که درین کوی مکانی یابد  
 گر کنی بر دل پر درد علایی نظری  
 از جفا های فلک یک ره امانی یابد

## \*۸

دلی را کز غم عشقش سر موئی خبر باشد  
 ز تشریف بلای دوست بروی صد اثر باشد  
 کسی کز غمزه مستمش چو زلف او پریشان شد  
 ز نام و ننگ کفر و دین بکلی بی خبر باشد  
 بی کز نازکی طبعش ملولست از گل سوری  
 میان آتش جانم مدامش چون مقر باشد  
 تو در گلخن طمع داری که شاهت همنشین گردد  
 کجا آن فر سلطان را درین گلخن گذر باشد  
 گدایی را که با سلطان بی همتا بود سودا  
 دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد

سلامت جوی محرومی ز ذوق منصب شاهی  
 سریر ملک آن یابد که عزمش بر خطر باشد  
 کی از پیمودن آفاق این دولت شود حاصل  
 کسی را زبید این معنی کش اندر خود سفر باشد  
 کسی از سیر این معنی بگفت و گو نشد آگه  
 که از پیمودن دریا تحیر بیشتر باشد  
 علی گوهر کسی یابد که او از سر قدم سازد  
 کی افتد گوهر معنی ترا گر قدر سر باشد

\*۹

هر سحر گه بوی زلفش دل بیالا میکشد  
 صورت موهوم را خط در من و ما میکشد  
 سایه در خورشید گم میگردد و سیمرخ عقل  
 زال زار افتاده را از تیه سودا میکشد  
 جان خرامان میشود در هودج غیب یقین  
 هاتف همت دل از چاه تمنا میکشد  
 دست غیرت گلخن از غولان نفسی کرده پاک  
 رخت دل بر گلشن این سقف خضرا میکشد  
 چون حجاب ماسوی از دیده دل دور شد  
 شبنم از صحرای کثرت سوی دریا میکشد  
 جزو کل جویان خاک کوی آن عالی مقام  
 هر که یابد نکته‌تی عزمش باقضا میکشد  
 هر که او در کوی وحدت جان خود را ساخت ذوق  
 رایت عز و شرف را تا ثریا میکشد

\* آ: ص ۱۷، مخمس بیست و دوم، ب: برگ ۱۹۴، ب: غزل ۳۳، ت: برگ ۴۴  
 غزل ۱۷، ن: ص ۱۵، غزل ۲۳.

در خم زلفش چو پنهان گشته هر پیدا که هست  
 نور رویش آن نهان در خویش پیدا میکشد  
 ابر جودش کونشار فیض رحمت میکند  
 خاکیان خسته را در صف اعلا میکشد  
 زبده اسرار کون و نقد معیار وجود  
 در نهاد پیکر خاکی از آنجا میکشد  
 چون علایی صید عنقای جلالش گشت از آن  
 بر ضمیرش داغ اشکال معما میکشد

\*۱۰

ارباب ذوقی در غم تو آرمیده اند  
 از شادی و نعیم دو عالم رهیده اند  
 حوران خلد را به پیشیزی نمی خرنند  
 تا از صفای حسن تو رمزی شنیده اند  
 پالوده شکنجه عشق اند زان سبب  
 ز آلودگان جیفه دنیا بریده اند  
 از ضیق خانقاه صور خرقه وجود  
 بر طارم حظایر قدسی کشیده اند  
 از ناز یار و محنت اغیار فارغند  
 چون در سرادقات جلالش رسیده اند  
 در مجلس شهود نشسته ملوک وار  
 ذوق ز جام انس بصد جان خریده اند  
 جان را بیاد داده و دل پایمال عشق  
 جلباب نام و پرده دعوا دریده اند  
 بر بوی مهر تست علایی رهین غم  
 کین دولت از ازل بگلش در دمیده اند

\*آ: ص ۳۸۵ مخمس چهارم، ب: برگ ۱۸۸ ب غزل ۲، ت: برگ ۴۴۲ غزل ۲، ن: ص ۱۵ غزل ۴.

## \*۱۱

بر جان مستمندان داغی ز غم نهادند  
 کز سوز او دو عالم در حیرت افتادند  
 چون بر در جلالش عالم جوی نیرزد  
 بر هرگدای مفلس این در چرا گشادند؟  
 بونی ز زلف آن مه بگذشت بر دو عالم  
 ذرات کون از آن بو مست می دادند  
 چندین هزار بیدل بر بوی آن سعادت  
 دلها نثار کردند جانها بیاد دادند  
 مستان حضرتش را آرامگه بلا شد  
 با صد هزار محنت بر یاد دوست شادند  
 قومی که پی نبردند بوی ز خاک آن در  
 در راه کشف و تحقیق آنها کم از جادند  
 چون دید آن ندارند تا روی دوست بینند  
 از مادر طبیعت گویی مگر نژادند  
 سرگشتگان راهش بر نفس اگر سوارند  
 هرگز عنان همت در دست او ندادند  
 شوریدگان عشقش بر چار سوی غیرت  
 پیوسته چون علایی باخویش در جهادند

## \*\*۱۲

ای خوش آن دم کین دل از غوغا قدم بیرون زند  
 در فضای لامکان جان خیمه بر گردون زند

\* آ: ص ۴۲۵ مخمس بیست و هفتم، ب: برگ ۱۹۵ ب غزل ۱۰۷، ت: ندارد، ن: ص ۱۷ غزل ۲۷.

\*\* آ: ص ۴۱۵ مخمس بیست و یکم، ب: برگ ۱۹۴ الف غزل ۲۱، ت: برگ ۴۴۵ غزل ۱۱۵، ن: ص ۱۴ غزل ۲۲.

چار طاق جسم با این ششدر و پنج آشیان  
 جمله بر هم سوزد و دل چتر برهامون زند  
 بارگاه انس در صحرای عزت بر کشد  
 میخس اسرار و طنابش ذوق و علم استون زند  
 عقل کلی دامن همت بر افشاند ز خاک  
 مهر اقبال ابد بر هیئات مکتون زند  
 چشم هامان امل گر برکنند دست یقین  
 روح روحانی قدم در قدس با هارون زند  
 از هوای نفس گر یکدم خلاصی باشدش  
 در هوای لامکان لاف از ملک افزون زند  
 عقل با چون و چرا در وحشت آباد بدن  
 مانده و برطارم علوی دم بیچون زند  
 تا از این ظلمت سرای تیه حرمان نگذرد  
 دست همت در جناب کبریایی چون زند  
 چون نسیم روح و ریحان ریاض انس دید  
 پای رفعت بر سر این صورت مکتون زند  
 ارغنون عشق چون با نغمه توحید ساخت  
 مطرب شوق جالش ناله ها موزون زند  
 گر رهد روزی علایی از کشاکشهای نفس  
 زین کشاکش گام جان بر نقد افلاطون زند

## \*۱۳\*

رندان جان نشان چو قدم بر فنازنند  
 بر خوان درد هجر صلای عنا زنند

\*آ: ص ۷۹۴ مخمس، نهم، ب: برگ ۱۹۰ ب غزل ۹، ت: برگ ۴۴۳ غزل ۵، ن:  
 ص ۸ غزل ۹، س: شماره ۳.

از آب دیده غسل کنند و به طور دل  
 از سر عشق ناله «فاغفرلنا» زنند  
 از شر دیو طبع کنند التجا بدوست  
 تیر نیاز بر هدف «عافنا» زنند  
 چون شسته اند لوح دل از ظلمت حدوث  
 در درس غیب نعره «فاکتب لنا» زنند  
 مستان جام شوق که در مجلس شهود  
 در استزاد آن دم «اتمم لنا» زنند  
 از مدین وفا چو بقدر صفا رسند  
 بر صخره قبول کرم «ربنا» زنند  
 در سیر سر عالم بی منتهای عشق  
 گام نخست بر سر این تنگنا زنند  
 چون در ریاض انس شراب بقا چشند  
 خوش تیغ ترک بر رخ دارالفنا زنند  
 با داغ مفلسی چو علای خیام عز  
 بر سدره قناعت و اوج غنا زنند

## \*۱۴

چون جالش جلوه بر خورشید تابان میکند  
 آفتاب از رشک حسنش روی پنهان میکند  
 تا پریشان گشت زلفش بر رخ چون آفتاب  
 باد شوقش ابر جانم را پریشان میکند  
 تیر عشقش کز کبان ابروان گردد رها  
 عقل را میدوزد و قصد دل و جان میکند

\*آ: ص ۴۰۶ مخمس شانزدهم، ب: برگ ۱۹۲ الف ۱۹۲ ب غزل ۱۵۰، ت: برگ  
 ۴۴۴ غزل ۱۰، ن: ص ۱۱ غزل ۱۹.



سرو آزادی کند از سرو قدش در چمن  
 چون هوای باغ آن سرو خرامان میکند  
 ناله‌های آتشیم در فراقش هر سحر  
 قصد احراق حجب بالای کیوان میکند  
 چرخ چون تاب‌غمش ناورد زینرو هر زمان  
 جان ما افسوس بر گردون گردان میکند  
 گردمی وصلش بصد جانت میسر میشود  
 روگران جانی مکن چون دوست ارزان میکند  
 جان که شیب‌خاک دامنگیر او شد جان نبرد  
 کو بجزأت قصد خلوت گاه سلطان میکند  
 گر بدین جان محقر از علایی قانعند  
 خوش برافشان‌گر چو لطفش کار آسان میکند

## \*۱۵

عارفان سرّ خطاب از که و صحرا شنوند  
 رمز پرشور و شتاب از کف‌دریاشنوند  
 شمه سوز غمش در دل آتش بینند  
 بوی لطفش ز دم ارنب و بکنا شنوند  
 هر سحر آه جهان سوز بر آرند ز جان  
 ربّ سام همه از گنبد خضرا شنوند  
 حرف خذلان قضا از رخ یاسین خوانند  
 راز اسرار ازل از دل طه شنوند  
 مصر دل را چو ز فرعون هوا پاک کنند  
 عیدق موسای هدی از ید بیضا شنوند

\*آ : ص ۳۹۰ مخمس هفتم ، ب : برگ ۱۹۰ الف غزل ۷ ، ن : ص ۷ غزل ۷.

قدسیان کوس «اطیعو الله» بر جان کوبند  
 از دل و نفس «سمعنا و اطعنا» شنوند  
 بر ندای کرمش کرده روانها مسرور  
 چون ز آثار وفا شکر موفا شنوند  
 در ملامت که عشاق که دیوان قضاست  
 پآکی یوسف جان را ز زلیخا شنوند  
 سدّ این راه علایی است اگر برخیزد  
 صوت تسبیح وی از صخره صبا شنوند

## \*۱۶

عاشقان عکس رخت در همه اشیا بینند  
 سرّ سودای تو در سینه هویدا بینند  
 هر کرا یک نفسی با تو مهیا گردد  
 دو جهان پیش درش عیش مهنا بینند  
 خاک راهی که سگ کوی تو بروی گذرد  
 توتیای رمد دیده بیما بینند  
 درد عشقت که حمایت گر هر درمانست  
 خوش تر از مائده جنت مأوا بینند  
 آتشی کز غم تو رخت دل و جان سوزد  
 از فروغ قبسش نور تجلی بینند  
 از وجوه سزیه هم خط اسما خوانند  
 پس بتحقیق همه عین مسمی بینند  
 هر چه هست آن همه آئینه ذات دانند  
 روی مقصود در آن آینه پیدا بینند

\*آ: ص ۴۱۳ مخمس بیستم، ب: برگ ۱۹۲ ب غزل ۱۹، ت: برگ ۴۴۵ غزل ۱۴، ن:  
 ص ۱۴ غزل ۲۱.

عود جان راهمه شب سوخته در مجر شوق  
 دم خوشبوی صبا در دل ازینجا بینند  
 دست همت به بد و نیک جهان نالایند  
 چون دل از هرچه دورنگی مت مبرایینند  
 سالکان توشه این ره ز فنا ساخته اند  
 دولت آخرت از محنت دنیا بینند  
 در لباس تعب و فقر بدو می نازند  
 کز پلاس غم او روح مسیحا بینند  
 حقت الجنه چو کرده است علای تحقیق  
 کز پی ریج و تعب گنج مکافا بینند  
 \*۱۷

هر سری کز سر عشقش واله و شیدا شود  
 از بد و نیک وجود خویش بی پروا شود  
 بر سویدای دل هر کس که این سودانشست  
 عاقبت جان و دلش روزی درین سودا شود  
 نیکنامی بایست پیرامن این در مگرد  
 هر که روی مه بگل پوشد سبک رسوا شود  
 آب حیوان بایست در ظلمت نابود شو  
 کآنکه چشم از خود ببندد چون خضر بینا شود  
 حل نگرده هرگز این مشکل ترا تا با خودی  
 چون ز خود فانی شوی این مشکلات حلوا شود  
 آب چون از ابر افتد قطره خوانندش همه  
 چون بیحر انداخت خود را نام او دریا شود  
 و رصدف او را بلطف خویش گیرد در کنار  
 بیگمان از یمن ذاتش در بی همتا شود

\*آ: ص ۳۹۹ مخمس دوازدهم، ب: برگ ۱۹۱ الف غزل ۱۱، ت: برگ ۴۴۲ غزل ۷،  
 ن: غزل ۱۲.

گشته از غوغای عشقش عالمی پرشور و شر  
 هر کجاست خیمه این دولت یقین غوغا شود  
 تاکی این آتش بخش پوشی علایی از نظر  
 کآخر از خس پوش فکرت این شرر پیدا شود

## \*۱۸

از نفحات قدم حضرت اسما گشود  
 و ز نسعات کرم صورت اشیا نمود  
 مهر محبت نهاد بر دل اهل وفا  
 داغ ارادت کشید بر رخ گهر و جهود  
 خاک سر کوی او شاه و گدا و امیر  
 آینه روی او کون و مکان و وجود  
 سابقه فضل او مظهر نوح و خلیل  
 صاعقه قهر او مهلک عاد و ثمود  
 مور و مگس سیرها دیده درین دیرها  
 مرغ و وحوش و طیور جمله صفوف و جنود  
 کاتب حکمت کشید خط حروف حدوث  
 شحنة غیرت بشست صورت بود و نبود  
 قطره بسدریا شده مطلق بیجا شده  
 بحر محیط قدم قید شده در حدود  
 مشرع ادبار ما پرده پندار ماست  
 هر که از این بند رست گوی سعادت ربود  
 دید علایی عیان بر ورق کائنات  
 جمله ذرات کون پیش رخس در سجود

## \*۱۹

نقاب کبریا روزی اگر از روی بگشاید  
 هزاران بیدل شیدا زهر سویی بر قص آید  
 اگر از عکس رخسارش شمعی بر زمین افتد  
 بسا انوار روحانی ز خاک تیره بنماید  
 نسیم زلفش ار بر کوی مشتاقان گذر سازد  
 سریق نار هجران را ز آتش راحت افزاید  
 به اندوهش بود شادی، زیادش از غم آزادی  
 که اندوهش روان بخشد، بیادش روح آساید  
 بسان ذره در رقصند دلها از غم رویش  
 ولی آن شه کجا هرگز درین ظلمت سرا آید  
 غبار دل نمی زبید که بر روی غمش باشد  
 مقام جان هر عاشق جنابش را نمی شاید  
 هزاران سر درین سودا که بوئی از درش یابند  
 ولی این گنج را هر مفلسی در خور نمی آید  
 ز مَهرِ مَهرِ روی او هر آنکو دولتی یابد  
 بیوی لطف او آید هر آن بیدل که پیش آید  
 علی چون درخور یادش نی رونوحه کن بر خود  
 کسی را شاید این کو دل بغیر او نیالاید

## \*\*۲۰

ای شده نور خدا از مه روی تو پدید  
 خرم آنکس که درین عید مه روی تو دید

\* آ : ص ۴ ، ۴ مخمس پانزدهم ، ب : برگ ۱۹۲ الف غزل ۱۴ ، ت : برگ ۴۴۴ غزل ۹ ،  
 ن : ص ۱۱ غزل ۱۵ .  
 \*\* آ : ص ۴۴ ، خمس چهل و یکم ، ب و ت ندارد ، ن : ص ۲۳ و ۲۴ غزل ۴۰ .

بخسرا بات فنا محسو شود در لمعات  
 از می عشق تو یکجرعه هر آنکس که چشید  
 توتیا خاک شود در نظر همت او  
 آنکه در دیده ز خاک در تو سر مه کشید  
 چون مه نو شود انگشت نما در همه جا  
 پشت هر کس که ببوسیدن پای تو خمید  
 شده از طالع فرخنده سر افراز جهان  
 آنکه از صدق و ارادت برکاب تو دوید  
 به علی یک نظر لطف کن از راه کرم  
 که بجائی نرسد بی نظر پیر ، مرید

## \*۲۱

آنکه بر هر ورقی عکس جمال تو بدید  
 غرق آبی ست که یک قطره بلذت نجشید  
 در زکام غم عشق تو فرورفت بخاک  
 آنکه از طره مشکین تو بوی نشنید  
 هر که بیرون ز خود اندر طلبت سعی نکرد  
 از پی آب چو ماهی بهمه عمر طپید  
 آنکه با عقل طلب کرد همه عمر نیافت  
 و آنکه بی خویش درآمد بیکی لحظه رسید  
 خواب جهل از حرم قرب مرا دور فکند  
 ورنه نزدیک تر از دوست کسی هیچ ندید  
 از تجلی جمالش همه ذرات وجود  
 مست عشقند بیادی که از آن کوی وزید

\*\* آ : ص ۴۰ مخمس بیست و چهارم ، ب : برگ ۱۹۶ الف ، ت برگ ۴۱۷ غزل ۲۱ ،  
 م برگ ۴۲۳ غزل ۳ ، ن : ص ۲۱ غزل ۲۳ ، س : شماره ۹ -

همه پرورده لطفند چه هشیار و چه مست  
 همه در عین وصالند چه پیر و چه مرید  
 چون تو او را همه بینی همه دانی بیقین  
 یاقتی گنج حقیقت که بران نیست مزید  
 پرتو عکس رخت چون ز پس پرده بتافت  
 شبنم جان علایی سوی خورشید کشید

## \*۲۲\*

«از کنار خویش می یابم دمامد بوی یار  
 زان همی گیرم بهردم خویشتن را در کنار  
 چون کنارم<sup>۲</sup> را میانی نیست پیدا هر زمان  
 در میان خون دل جسام غمش گیرد کنار  
 چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم  
 کان چنان نازک میانی هست دایم در کنار  
 فی میانش را کناری فی کنارم را میان  
 در میان آتش عشقش نمی یابم کنار  
 بر کنار است آنکه سودای میانش در سر است  
 از میان آن برخوردار کز خود شود او بر کنار

\* آ: ص ۴۴ مخمس می و هفتم، ب: برگ ۱۹۳ الف غزل ۲۰، خلاصه المناقب برگ ۷۹ الف.

۱- مطلع از غزل مولوی (کلیات شمس ج ۲ چاپ استاد فروزانفر، ص ۲۹۲).  
 ۲- کنار: دریافت اسرار و دوام مراقبت را گویند (اصطلاحات عراقی) - در خلاصه المناقب چنین آمده: «مراد از کنار اول دل باشد و از کنار دوم مراقبه و مراد از میان اول وجود مطلق بود و از میان دوم مجرد صفات و ثبات بر مراقبه و مراد از بوی نفعات ربانیه باشد».

شرح این غزل در خلاصه المناقب و نیز در «کاشف الاسرار» از آذری اسفراینی» (م ۸۶۶ هـ) آمده است.

نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون  
 از میان اینچنین دولت کسی جوید کنار  
 از کناری گر علی بوی میانش یاقتی  
 در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار

## \*۲۳\*

گر نسیم وادی اسرار خواهی تن گداز  
 و ر تجلی جمال یار خواهی جان بیاز  
 تن چو زندان است و جانت بند راه جان جان  
 جان جان گر بایدت بایند و بازندان نساز  
 هر چه غیر اوست دشمن دان تواندر راه دوست  
 در حضور دشمنان با دوست نتوان گفت راز  
 شیوه رندان این درگاه جانبازی بود  
 چون تو این بازی نداری در ره او کیچ مبارز  
 طاعت و زهد ریایی را برین در قدر نیست  
 تحفه ئی آنجا نیارد کس بجز سوز و گداز  
 پیش باران بلای دوست هر کو سر نهاد  
 برفراز طارم عاسوی کنندش سرفراز  
 با غم عشقش تو از لذات جسمانی مگو  
 باوجود روضه رضوان تو از گلخن مناز  
 فیض روح القدس اگر خواهی تو اندر سیر جان  
 مرکب حرص و هوا را در پی غولان متاز  
 چتر رفعت بر سر کیوان علایی میزنی  
 چشم همت گر ازین دونان به بندی همچو باز

\* آ: ص ۴۴۱ مخمس سی و هشتم، ب: برگ ۱۹۷ ب غزل ۳۸، ت: برگ ۴۴۷  
 غزل ۲۳، م: برگ ۴۲۳ غزل ۶، ن: ص ۱۹ غزل ۳۱، س: شماره ۱۱.



## \*۲۴

در محیطی فکنده ام زورق  
 که دو عالم دروست مستغرق  
 نه ز زورق توان شناخت محیط  
 فی محیط از وجود آن زورق  
 آب شد زورق و ز میل آسود  
 اینت معنی مشکل و مغلق  
 بتفاوت مبین که اصل وجود  
 نشود مختلف بهیچ نسق  
 کفر و اسلام و بدعت و سنت  
 اختلافی ست در میان فرق  
 خود پرستی و ما و من گفتمی  
 راه گم کرده ای زهی احمق  
 ای علی لفظ ما و من حمق است  
 چون ز ما بگذری چه ماند حق

## \*\*۲۵

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال  
 والهان حضرتت را از خود و جنت ملال  
 مفاسان کوی شوقت را غلامی کرده چرخ  
 سالکان راه وصلت را دو عالم پایمال

\* آ: ص ۴۳۶ مخمس می و چهارم، ب: برگ ۱۹۶ الف غزل ۲۱، ت: برگ ۴۴۷ غزل ۲۲، ن: ص ۲۳ غزل ۳۹.

\*\* آ: ص ۳۷۸ مخمس اول، ب: برگ ۱۸۸ ب غزل ۱، ت: ندارد، خلاصه المناقب برگ ۲۴ ب، م: برگ ۴۲۳ غزل ۱، ن: ص ۳ غزل ۱، س: شماره ۱.

عارفان وصف تو مغبوط اشرف ملک  
 مدبران درگهت سر گشته تیه ضلال  
 شمه‌ای از فیض لطفت بوی برده نه فلک  
 گشته سرگردان بگرد آستانت ماه و سال  
 آتش از لطفت گلستان گشته در پیش خلیل  
 خورده نمرودی بقهر از نیم پیشه گوشمال  
 بلبلان نغمه تسبیح در بستان غیب  
 وحده گویان بزیر گلبن باغ وصال  
 طوطیان طارم علوی بر آورده ز جان  
 نعره‌های ما عرفناک ای قدیم ذوالجلال  
 پرتوی از عکس رویت تافته بر آب و خاک  
 خاک ازان پوشیده چندین خلعت حسن و جمال  
 خامه صنعت چو بست این نقش تمثال وجود  
 مهر شد بر تخته غیب این مثال از بی مثال  
 عاشقان درگهت از مفخر خاصان شدند  
 گمراهان آستانت گشته در دوزخ نهال  
 واصلان بزم تو شاهان هر دو عالمند  
 راندگان کوی تو مهجور از کوی وصال  
 هر که بر خاک درت ره یافت عزت یافت او  
 کز بیان وصف او فرسوده شد پر مقال  
 پیش مجروحان هجرت نیش نوشی پر شفا  
 تشنگان وصل را هر آتشی چون صد زلال  
 کشتگان تیغ عشقت زندگان جاودان  
 صید شاهین غمت شاهان ملک بی زوال  
 باده نوشان غمت داود و معروف و جنید  
 جانفروشان رخت عمار و سلمان و بلال

زره ای درد تو داروی دل هر با خبر  
 زیور ذکر تو زیب جان هر صاحب کمال  
 در تمنای وصال شد علایی جان فشان  
 تاجه خواهد برد آخر زین تمنای محال

## \*۲۶

ای راح روح پرور وای ریح روح نام  
 بوی حیات از نفست می‌وزد مدام  
 هر صبحدم ز مجلس روحانیان قدس  
 مستسقیان عشق تو را شربت و مدام  
 بر خاک کوی دوست گذشتی مگر سحر  
 کز لطف جان فزای همه راحتی و کام  
 گر در سرادقات جلالش رسی دمی  
 زین جان مستمند رسانی یکی پیام  
 کین مفلس شکسته مهجور آن جناب  
 بر خاک راه حیرت و میگویدت سلام  
 عمریست تا ز مدره قربت فتاده است  
 با دیو نفس در قفس طبع و بند کام  
 فی پای سیر و نه ره مقصود، فی قرار  
 فی صبر و فی امید مگر رأفت کرام  
 درگاه جود را چه زیان کرده میشود  
 کار دو کون اگر کنی از یک نظر تمام  
 دریای فضل موج کرم می زند هر آن  
 مرکب علاییا! مگر آنجا کنی لگام

## \*۲۷

گشته تا محو تجلای جمالش جانم  
 دیده ام حسن و جمالی که درو حیرانم  
 تا شد از صفحه دل محو نقوش کونین  
 خط رخسار تو هر لحظه درو می خوانم  
 روزگاریست که هم طالب و هم مطلوبم  
 طرفه حالیبست که هم دردم و هم درمانم  
 کافر عشق، من بیدل و دین تا گشتم  
 فارغ از شک و یقین بی خبر از ایمانم  
 تا شدم همچو علی پادشه ملک فنا  
 اسب همت بسوی ملک بقا میرانم

## \*\*۲۸

تا نیفشانی درین ره دامن از جان و جهان  
 در جهان و جان نیابی فیض اندر سر جان  
 گر زنی بر سدّ باجوج هوا یکدم قدم  
 از نسیم صبح اسرار قدم یابی نشان  
 چند بر فوت منال عاریت نالی ز دهر  
 تاکی از بهر مراد تن بغم داری روان  
 خاکدان دیو با غولان نفسانی گذار  
 عیش با روحانیان کن برپر از هفت آسمان  
 روح انوار صفا از بی صفایان تو مجوی  
 یمن آثار هما از منظر بومان بدان

\* آ : ص ۴۴۳ مخمس چهلم، ب و ت : ندارد، ن : ص ۲۴ غزل ۳۱.  
 \*\* آ : ص ۴۲۹ مخمس بیست و نهم، ب : برگ ۱۹۵ الف غزل ۲۴، ت : برگ ۴۴۶  
 غزل ۱۸، ن : ص ۹ غزل ۳۰.

ناله را همدم گزین و سایه را همسایه گیر  
 جام غم بر روی ایشان نوش کن در هر زمان  
 بیدلان را ساقی از اشکست و مطرب آه دل  
 عاشقان را لذت از درد است و راحت سوز جان  
 عشق سلطانت چون مهمانت باشد نزل او  
 دیده و دل ساز و جان شکرانه آر اندر میان  
 عشق جانان آتش و جان علایی خس بود  
 خس چو در آتش فنا شد دیگر او را خس مخوان

## \*۲۹

نقد حیات خواهی جان کن فدای جانان  
 کاین است در ره عشق آئین مهربانان  
 مستان جام شوقش بر بوی لطف هر شام  
 بر درگه جلالش آیند جان نشانان  
 آلا نکه زنگ هستی از لوح زدودند  
 از جان نفور دارند دل در هوای جانان  
 مرغان سدره هر شب حیران بیدلانش  
 چون در خروش آیند افسون عشق خوانان  
 از چشم بد نهانند وز خویشان نهان تر  
 عالم شده سمن بو از خوی آن نهانان  
 چون تیره روزگاری زان ره نشان چه پرسى ؟  
 گر ره روی نشان جو از راه بی نشانان  
 گر کام خواهی از دوست ناکامی ست کامت  
 کز گلشن و صالحش دورند کامرانان

\* آ: ص ۴۰۹ غزل هجدهم ، ب: برگ ۱۹۳ الف غزل ۱۷ ، ت: برگ ۴۴۴ و ۴۴۵  
 غزل ۱۲.

عقل و دل اندرین ره جان را عقبله آمد  
 کاین کار باژگونه ناید ز کاردانان  
 در وصف سر حسنش گر لال شد علایی  
 خوش باش کاوست آگه از حال بی زبانان

\*۳۰\*

تا چند داغ عشقش دارم نهفته در جان  
 پنهان چه دارم آتش چون دودنیست پنهان  
 چون نیست درد عشقش دارو پذیر پس من  
 بیهوده چند پویم در آرزوی درمان  
 داروی درد این ریش از هر طبیب مندیش  
 کین را دوا نیایی جز درد و داغ جانان  
 ادبار هستی ما شد پرده جمالش  
 ورنه ز راه تحقیق خورشید نیست پنهان  
 از من مجوی راهی چون رام نیست بختم  
 کی راه داند آنکو کز خویش گشته حیران  
 دور حیات هستی آخر شود ولیکن  
 نبود بقای جان را هرگز فنای دوران  
 هر دم که بی غم او از سر دل بر آید  
 آندم ز راه غیرت بر جان ماست تاوان  
 بی امثال امرش چشم امید مگشای  
 مرد آن بود که دارد بر دیده مهر فرمان  
 پایان راه مردان فقد خود است ورنه  
 هرگز کس ای علایی ره را ندیده پایان

\* آ: ص ۴۱۱ مخمس نوزدهم، ب: برگ ۱۹۳ الف غزل ۱۸، ت: برگ ۴۴۵ غزل ۱۲، ن: ص ۱۳ غزل ۱۹.

## \*۳۱

راحت ار خواهی بیا با درد او همراز شو  
 دولت ارجویی برو در عشق او جانباز شو  
 ساز راه عشق سربازی و بدنامی بود  
 گر سر این راه داری در پی این ساز شو  
 برتن و جان چند نازی چون نیرزی ارزنی  
 صعوه با ارزن گذار و بر درش شهباز شو  
 تا یکی همچون زنان این راه و رسم رنگ و بوی  
 راه مردان گیر و با صاحب دلان دمساز شو  
 چون زغن تا چند باشی بسته سردار تن  
 در هوای سیرجان یک لحظه در پرواز شو  
 جان و تن بند دست و کفر و دین حجاب اندر رهش  
 جمله را برهم زن و با عشق هم آواز شو  
 باز اوج کبریایی مانده اندر دام کام  
 دام و دانه بر در و خرم بمحضرت باز شو  
 گرهای قاف قربی بال همت برگشای  
 در فضای لامکان با قدسیان انباز شو  
 قفل این در شد علایی و کلید آن نیاز  
 گر نیازی داری اینجا بر سریر ناز شو

## \*\*۳۲\*

خوشا سری که بود ذوق میرها دیده  
 بچشم دل رخ اسرار آن سرا دیده

\*آ: ص ۳۸۷ مخمس پنجم، ب: برگ ۱۸۹ ب غزل ۵، ت: ندارد، خلاصه المناقب برگ ۱۱ الف، س: شماره ۴.

\*آ: ص ۴۰۲ مخمس چهاردهم، ب: برگ ۱۹۱ ب غزل ۱۳، ت: ندارد، خلاصه المناقب برگ ۹۱ ب، ن: ص ۱۰ غزل ۱۴.

ز روزن دل خود گوش کرده راز ازل  
 وزان دریچه یقین سر ماجرا دیده  
 بر آستان وفا هر دمی ز دشمن و دوست  
 هزار محنت و ناکامی و جفا دیده  
 زهر جفا که کشیده بروزگاز دراز  
 برای دوست دران شیوه وفا دیده  
 بهر وفا که نموده بزیر تیغ جفا  
 ز روی دوست دو صد خلعت صفا دیده  
 میان آتش شبهای هجر تادم صبح  
 هزار روح صفا از دم صبا دیده  
 میان ظلمت امکان و آتش دوری  
 نسیم صبح وصال از ره فنا دیده  
 چو از رسوم مجازی فنا شده کلی  
 درون زهر فنا شربت بقا دیده  
 ز جام شوق شده مست و شیشه بشکسته  
 میان عربده محبوب خوش لقا دیده  
 ز ننگ خود شده یکسوی در حریم شهود  
 جلال آن مه بی چون و بی چرا دیده  
 علایی از چه شدی مست چون نخوردی می؟  
 ز دیده مست شود هر کسی تو نادیده

\*۳۳\*

میر های عشقش والا بود همیشه  
 ظل جلال حکمش برپا بود همیشه



چون مسند جلالش دل‌های بیدلانست  
 پس شاهباز حسنش اینجا بود همیشه  
 بوئی ز خاک کوبش بر جان هر که آمد  
 انفاس مشکبارش بویا بود همیشه  
 و آن کو عهای غفلت پوشیده چشم سرش  
 حظ وی از مسمی اسما بود همیشه  
 زیب جمال معنی چون نور معرفت شد  
 سیر صفای عارف زیبا بود همیشه  
 هر کوندید رویش کور دو عالم آمد  
 و آنرا که دیده و اشد بینا بود همیشه  
 جانی که سوز عشقش منزل کند زمانی  
 لذات جاودانی آنجا بود همیشه  
 سودائی وصالش تنیدای انجمن شد  
 بر آفتاب ذره شیدا بود همیشه  
 بر در گهش علایی از ما و من گذر کن  
 زیرا که بزم عشقش بی ما بود همیشه

۳۴

اگر تو بر سر کوبش دمی گذریابی  
 کنوز غیب دو عالم بیک نظر یابی  
 کلید عقده ابواب بارگاه جلال  
 تویی اگر سرموئی ز خود خبر یابی  
 چراغ مجلس روحانیان عالم قدس  
 ز سوز تست گر از شمع جان اثر یابی

\*آ: ص ۴۱۹ مخمس بیست و سوم، ب: برگ ۱۹۴ الف غزل ۲۲، ت: برگ ۴۴۵ و ۴۴۶  
 غزل ۱۶، ن: ص ۱۵ غزل ۲۴.

ندای هاتف غیبی ز لامکان هر دم  
 بگوش جان شنوی گر ز خود خبر یابی  
 تورو ضه دل اگر ز آب علم تازه کنی  
 بعاقبت ز ریاض وصال بریابی  
 سریر سده ایوان هر کمال تراست  
 بر آستان جلالش رهی اگر یابی  
 حجاب نقش تن از ماه روح بر خیزد  
 اگر ز آتش عشقش یکی شرر یابی  
 ریاض عالم جان مشکبوی گردابی  
 نسیمی از سر زلفش چو در سحر یابی  
 اساس خود چو بدانی تکبری بگذار  
 ز کارخانه عزت یقین ثمر یابی  
 اگر تو عالم وحدت یقین کنی از دل  
 رواق منظر جبروت را تو فر یابی  
 علایی از در امید رخ متاب دمی  
 ز فیض رحمت عامش مگر اثر یابی

## \*۳۵

گر آتش فراقش با صبر یار بودی  
 اندوه اشتیاقش در دیده خوار بودی  
 ور لحظه ای میانش غائب شدی ز دیده  
 جان جامه چاک کردی دل بیقرار بودی  
 ور از شعاع حسنش عکسی ظهور کردی  
 از هر طرف هزاران جانش نثار بودی

\*آ: ص ۳۸۹ مخمس ششم، ب: برگ ۱۹۰ غزل ۶، ت: برگ ۴۴۳ غزل ۴، ن: ص ۶ غزل ۶، س: شماره ۵.

چون حلقه بردرش دل باطرب عیش کردی  
 گر از درش بیادی امیدوار بودی  
 از روضه وصالش بوئی بجان رسیدی  
 دریای شوق او را گر خود کنار بودی  
 گبر هزار ساله گر بوی او شمیدی  
 در جمع سالکان نیز او مرد کار بودی  
 روی زمین به پهلو گردیدمی ز شادی  
 گر در جناب قربش امید بار بودی  
 طغرای عز عاشق از چرخ در گذشتی  
 در خیل کشتهگانش گر در شمار بودی  
 صد جان علی بهر دم کردی نثار راهش  
 گر نه جلالتش را زین تحفه عار بودی  
 \*۳۶\*

نقاب عز اگر یکدم زروی خود براندازی  
 هزاران بیدل از هر سو در آید در سر اندازی  
 ز یک پیچ سر زلفت دو عالم گشته عنبر بوی  
 اگر آن پیچ بگشایی سمن بر عنبر اندازی  
 ز شور جلوئه حسنت غبار غیر شد ظاهر  
 گر از غیرت کنی غمزی غبار از ره بر اندازی  
 غبار غیر و کفر و دین طلسم گنج معنی شد  
 طلسم گنج کی ماند چو زلف از رخ بر اندازی  
 صدای موکب عزم نگنجد در همه عالم  
 گرم یک ره بدشنامی عنایت بر سر اندازی

\*آ: ص ۳۹۲، بخش دهم، ب: برگ ۱۹۱، ب غزل ۱۰، ت: برگ ۴۴۳، غزل ۶، ن: ص ۸، غزل ۱۰، س: شماره ۱.

ز دلّ ظلمت صورت شوم در مسند معنی  
 گر از راه کرم یکدم خورم در خاور اندازی  
 جهان زندان من گردد گرت یکدم نه بیند دل  
 نعیم جان شود دوزخ گرش غم در بر اندازی  
 کرام عالم علوی لوای رفعتم گیرند  
 اگر یک نقطه از نامم رقم بر دفتر اندازی  
 علی بادرد دل عمری مقیم خاک این در شد  
 مگر از داروی لطفت دوايي در خور اندازی

## \*۳۷

صبح وصلم دمد از مشرق رویت روزی  
 شب هجرم شود اندر سر سویت روزی  
 نور خورشید اسیدم که فرو شد ز غمت  
 هم بر آید زره مطلع کویت روزی  
 دل که خو کرده لطف است بخوان میگردد  
 تا که بوئی رسدش از گل رویت روزی  
 چتر اقبال بر افلاک رساند بختم  
 گریباید اثر میل ز سویت روزی  
 تشنگان طلب بادیه هجران را  
 شربت وصل رسد بر لب جویت روزی  
 هر که سر گشته چوگان غمت گشت چو گوی  
 سر چو چوگان نهد اندر سر کویت روزی  
 سوخت بر در که تو جان علایی عمری  
 بامیدی که شود زنده بیویت روزی

\*آ: ص ۴۳۳ مخمس سی و دوم، ب برگ ۱۹۶، غزل ۳۲، م: برگ ۴۲۳ ب غزل ۳،  
 ن: ص ۴۲، غزل ۳۳، م: شماره ۸.

## \*۳۸

آن دل که یافت یک دم از کوی تو نشانی  
 گردد نثار راهش در هر نفس جهانی  
 روحانیان علوی در رشک و حسرت افتند  
 چون بیدلی نشیند با یاد تو زمانی  
 با لذت خیالت خلد برین سرابی  
 با نام تو دو عالم نان ریزه ای ز خوانی  
 برق شعاع حسنت هر دیده بر نتابد  
 وصف غمت نگردد مقدر هر زبانی  
 بوی ز خاک کویت مطلوب هر ضمیری  
 عکسی ز نور رویت محبوب هر روانی  
 سودای بی دلان را سودی ز وصل فرما  
 چون نیست حضرتت را از سود ما زبانی  
 از سوز داغ هجران در حضرتت چگویم  
 چون در حریم علمت پیداست هر نهانی  
 مه در نقاب غیرت پنهان و خلق عالم  
 هر کس ز سر حسنت در پرده گمانی  
 سری که صد هزاران سر در غمش فروشد  
 کی گردد ای علایی حاصل ز نیم جانی

## \*\*۳۹\*

تو کان گوهر کافی و کان گوهر نونی  
 چه کاف و نون که هم از کاف و نون توافزونی

\*آ: ص ۴۳۷ مخمس سی و پنجم، ب: برگ ۱۹۷ ب غزل ۳۶، م: برگ ۳۲۴ ب غزل ۷،  
 ن: ص ۲۲ غزل ۳۷، س: شماره ۱۲.  
 \*\*آ: ص ۴۲۲ مخمس بیست و پنجم، ب: برگ ۱۹۸ ب غزل ۳۹، ت: ندارد، م: برگ  
 ۴۲۵ غزل ۹، خلاصه المناقب برگ ۲۴، ن: ص ۱۶ غزل ۲۵.

محیط گنبد دوار را تویی مرکز  
 صفای صفه‌ی اسرار را تو استونی  
 ز دور دایره گر سوی مرکز آبی باز  
 یقین بود که ز هر وصف و وهم بیرونی  
 سپهر مطلع انوار آنتاب جلال  
 بگرد نقطه ذات تو کرده گردونی  
 ظهور سر کالات مرمدی از تست  
 اگرچه خازن اسرار را تو مخزونی  
 قیاب عزت اگر پرده جلال تو شد  
 تویی که در صدف علم در مکنونی  
 نوای عز تو بر سدره قدم زده اند  
 عزیز سدره اهل صفا نه اکنونی  
 دین مخزن لاهوت را که کون و مکان  
 نداشت طاقت دیدار آن تو مدفونی  
 علائیا گر از این حال حیرتست ترا  
 امید قطع مکن چون بوقت مرهونی  
 \*۴۵\*

دوش دل در غم او میزد با جان رای  
 که ترا در پی این سود نشد سودایی  
 گفتمش ملک سلیمان بگدایی نرسد  
 تاج رفعت نکشد جز سر روشن رای  
 دولت جم که سلاطین جهان پی نبرند  
 کی جنابش رسد آخر چو من شیدایی

\*آ: ص ۴۰۱ مخمس میزدهم، ب: برگ ۱۹۱ ب غزل ۱۲، ت: برگ ۴۴۳ غزل ۸، ن: ص ۹ غزل ۱۳.

سیر عنقای جالش که نکنجد در کون  
 طمع جلوۀ او بین تو زهر بی جایی  
 قطره بی سر و پا را ز کجا آن مقدار  
 که درون دل خود جای دهد درین  
 سخن دوست درین پرده کسی را زبید  
 که به غیر از غم یارش نبود پروایی  
 شرح درد دل خود کردی اریافتمی  
 در همه عمر دسی روی جهان آرای  
 از خط و خال تو هر بیخبری را چه خبر  
 به سها ره نبرد دیده نابینایی  
 لاف عشقش مزن امروز علایی بزبان  
 چون یقین از پس امروز بود فردایی

## \*۴۹\*

میان آب حیاتی و آب می جویی  
 فراز کنجی و از فاقه در تک و بویی  
 تو کوی دوست همی جویی و نمی دانی  
 که گر نظر به حقیقت کنی تو آن کویی  
 رخی که آینه بنموده است نیز از تست  
 چونیک در نگری اصل و فرع آن روی  
 ز بوی زلفش از آن غافل که مزکومی  
 وگر نه از خم زلفش تو خود یکی مویی  
 سراق جبروتی معطر از دم تست  
 تو مشک طیبی و از جهل جیفه می بویی

\* آ: ص ۴۲۷ مخمس بیست و هشتم، ب برگ ۱۹۹ الف غزل ۴۰، ت: برگ ۴۴۸  
 غزل ۲۶، ن: ص ۱۷ غزل ۲۸.

حظایر ملکوت از تو زیب می یابد  
تو در مزابل طبع و هوا چه می جویی  
گلی ز گلشن وصلی فتاده اندر خاک  
میان گلخن حرص و حسد چه می بویی  
یزم مجلس خاصش علائیا نفسی  
رہت دهند اگر دمت دل ز خود شویی



## رباعیات

- ۱- عیب است بلند بر کشیدن خود را  
و ز جمله خلق برگزیدن خود را  
از مردمک دیده نباید آموخت  
دیدن همه کس را و ندیدن خود را  
☆☆☆
- ۲- نه دیده بود که جستجویش نکند  
نه کام و زبان که گفتگویش نکند  
هر دل که در و مهر الهی نبود  
گر پیش سگ افکنند بوبیش نکند  
☆☆☆
- ۳- گر مهر علی و آل بتولت نبود  
امید شفاعت ز رسولت نبود  
گر طاعت حق جمله بر آوردی تو  
بی مهر علی هیچ قبولت نبود  
☆☆☆
- ۴- برسید عزیزی که علی اهل کجائی  
گفتم بولایت علی ، کز همدانم  
فی زان همدانم که ندانند علی را  
من زان همدانم که علی را همه دانم  
☆☆☆
- ۵- غمناکم و از در تو باغم نروم  
جز شاد و امیدوار و خرم نروم  
از درگاه همچو تو کریمی هرگز  
نومید کسی نرفت من هم نروم  
☆☆☆
- ۶- حاشا که ز زخم تیغ و خنجر ترسیم  
وز بستن پای و رفتن سر ترسیم  
ما گرم روان دوزخ آشامانیم  
از گفت و شنید خلق کمتر ترسیم  
☆☆☆

۷- گر بدر منبری و ما منزل تو  
وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو  
گر مهر علی نباشد اندر دل تو  
مسکین تو و معیهای بیحاصل تو

☆ ☆ ☆

۸- شاهها ز کرم بر من درویش نگر  
بر جان من خسته دلریش نگر<sup>۱</sup>  
هر چند نیم لایق بخشایش تو  
بر من منگر بر کرم خویش نگر<sup>۲</sup>

☆ ☆ ☆

۹- دل تنگم و دیدار تو درمان منست  
بی رنگ رخت زمانه زندان منست<sup>۳</sup>  
بر هیچ دلی مباد و بر هیچ تنی  
آنچه از غم هجران تو بر جان منست<sup>۴</sup>

☆ ☆ ☆

بیت

داروی درد جانان سوز و گداز و زاری است  
منشور ملک عشقش اندوه و ذلّ و خواری است<sup>۵</sup>

- ۱- هفت رباعی اول در تذکره ها موجود است.
- ۲- این رباعی در بالای منبر «مسجد شاه همدان» در کشمیر منقوش و منسوب به علی همدانی است. ر- ک: نقش پارسی بر احجار هند (علی اصغر حکمت) ص ۶۶.
- ۳- منقول در «مجالس العشاق» ص ۱۶ ولی با سبک علی همدانی چندان مطابقت ندارد.
- ۴- رباعی زیر را هم بعضی به علی همدانی منسوب کرده اند ولی مسلماً از سروده های خواجوی کرمانی است:

هر کس (کو) بره علی عمرانی شد چون خضر بسر چشمه حیوانی شد  
از وسوسه و غارت شیطان وارست مانند علاءالدوله سمنانی شد  
ر- ک شرح احوال و آثار و انکار علاءالدوله سمنانی تألیف سید مظفر صدر سمنانی تهران  
۱۳۳۴ ش ص ۶۶.

باب هفتم

# رساله درویشیه

به قلم

میر سید علی همدانی

تصحیح از

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



## مقدمه

درباره این رساله کوتاه که به لحاظ اشتغال بر نکات عالیۀ عرفانی، و سادگی و شیرینی نثر از بهترین آثار میر سید علی است در صفحات ۱۵۶ الی ۱۵۸ توضیحات لازم داده شد و در این جا به ذکر دو نکته اکتفا می نماید :

الف - در بعضی فهرس، از این رساله با عنوان «رد صوفیان» یاد شده و نسبت آن به میر سید علی تکذیب گردیده در حالی که با یک نگاه به آن می توان دریافت که نه تنها در رد صوفیان نیست بلکه پر است از تعبیرات و برداشت ها و آموزش های صوفیانه. از دعوت به جهاد اکبر، تحذیر از شرور نفس، تقبیح عباداتی که از سر رسم و عادت انجام می شود، ترجیح عاشقان جمال مولی بر طالبان کمال عقبی، ترغیب به استفاضه از پیران راستین و - در ضمن بحث اخیر - هشدارهائی برای پرهیز دادن خلق از «درویش صورتان» - به اصطلاح خود سید - و نکوهش از قبائح اعمال ایشان. که این گونه هشدارها و نکوهش ها را در آثار دیگر عرفای بزرگ (مانند مولوی) نیز می توان یافت و هرگز دلیل آن نیست که این اثر به عنوان «رد صوفیان» نامیده شود یا انتساب آن به میر سید علی همدانی - عارف و صوفی بزرگ - نفی گردد. گذشته از آن که قرائن بسیار بر صحت انتساب آن به سید هست از جمله :

- وجود نسخه های بسیار کهن از آن با انتساب به سید خصوصاً نسخه های از آن که در میان مجموعه های قلمی رسائل او قرار دارد.

— یکی بودن سبک نگارش آن با آثار فارسی سید و شباهت زیاد با آن ها از لحاظ اختصار و لحن خطابی و واعظانه. که با اندک مقایسه ای این مدعا روشن می گردد.

— بسیاری از اشعار که در این رساله آمده در دیگر آثار سید دیده می شود. مثلاً پاره ای از اشعاری را که در صفحات ۱۰۷ و ۱۱۳ و ۱۱۵ و ۱۲۹ به نقل از دیگر آثار سید آوردیم در این رساله می توانید بیابید.

— خطاب «ای عزیز» که در آغاز بسیاری از مطالب این رساله آمده در پاره ای دیگر از رسائل سید فراوان است - از جمله در فتوت نامه و مشارب الاذواق - و عبارت «الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه» را که این رساله با آن آغاز می شود در آغاز رساله سیر و سلوک سید می توان دید (برگردید به ص ۱۵۱) همچنین پاره ای از آیات و روایاتی که در این رساله بدان ها استشهاد شده، در رسایل دیگر سید مورد استناد قرار گرفته (مثلاً روایت «حفت الجنة بالمکاره» که در ص ۶ آمده در یکی از اشعار سید بدان اشارت رفته است. برگردید به ص ۴۵۹).

— بی پروائی در انتقاد از حکام و سلاطین و علمای ظاهر که در بسیاری از آثار سید و برخوردهای او مشهود است (برگردید به صفحات ۳۷۳-۳۷۴ و ۵۲ و ۵۳ و ۶۵ و ۶۶ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۸۹) در این رساله هم به چشم می خورد.

برخی نیز با یافتن نسخه ای از این رساله که گویا در حدود قرن سیزدهم کتابت شده و به سید محمد نور بخش منسوب گردیده، آن را نسخه منحصر به فرد اثری از نور بخش پنداشته اند و بدون توجه به قرائنی که انتساب آن را به سید همدانی ثابت می نماید دوبار (و شاید هم بیشتر) آن را به صورتی پر غلط به نام نور بخش منتشر کرده اند (با عنوان نفس شناسی).

ب - متن درویشیه را که در این جا به چاپ می‌رسانیم از صفحه ۳۲۹ تا ۳۴۶ یک مجموعهٔ قلمی رسائل سید علی همدانی متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (به شمارهٔ ۹۰۴۴) برگرفته ایم ، و تغییر و تبدیلی در آن روا نداشتیم مگر :

— در مواردی که به غلط بودن کلمه یا کلماتی از نسخهٔ مزبور یقین داشتیم.

— در جاهائی که ضبط یک نسخهٔ دیگر (نیز متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش - شمارهٔ ۵۴۱۷) را مرجع یافتیم یا اضافاتی در آن بود که مناسب دیدیم بیاوریم . و این گونه اضافات و تغییرات را نیز با دو کمانک ( ) مشخص کرده ایم.

در مقدمه ای هم که برای مشارب الاذواق نگاشتیم هر دو نسخه را معرفی کردیم.







### و به نستعين

الحمد لله حق حمده و الصلوة على خير خلقه.  
اما بعد قال الله تعالى يا ايها الناس قد جاء تكم موعظة من ربكم و  
شفاء لما في الصدور وقال جلت عظمتة و نزل من القرآن ما هو شفاء و  
رحمة للمومنين.

حضرت صمدیت عز شانه میفرماید که ما که خداوندیم احکام آیات  
کلام مجید را بجهت شفاء علتها مومنان فرستادیم تا هر آیتی از آیات کلام ربانی  
و هر حدیثی از لطایف اخبار نبوی مشفی مرضی از امراض معنوی و مزیل  
سقمی از اسقام قلبی و سری و روحی گردد و چون مواد امراض باطنی مختلف  
بود نتایج آثار آیات و اخبار هم مختلف آمد تا آنچه قومی را سبب سعادت گشت  
قومی دیگر را هم آن معانی سبب شقاوت آمد و ازین جهت بود که صحبت  
رسول علیه افضل الصلوات که وجود مبارک او رحمت جهان و جهانیان بود  
بعضی خلق را از صحابۀ کرام سبب سعادت (ابدی) گشت و قومی را از  
مخدولان مردود چون ابوجهل و ابولهب و عبدالله ابی هم آن صحبت مبارک  
سبب شقاوت سرمدی شد و آنک رسول علیه السلام فرمود که رب حسنة يعملها  
الرجل لا تكون له سيئة اضر عليه منها و رب سيئة يعملها الرجل لا تكون له  
حسنة انفع له منها اشارت بدین معنیست یعنی بسا طاعت که مضرت آن در حق

بنده بیشتر از مضرت معصیت بود و بسا معصیت که فایده آن در حق رونده بیشتر از فایده طاعت بود و این معنی نزد ارباب قلوب مقرر است که هر طاعت که آن سبب عجب و غرور بنده گردد عین معصیت است و هر معصیت که آن طالب را در مقام اعتراف و استکانت و عذر کشد آن در حقیقت طاعتی مفید است.

ای عزیز بدانک حق جل و علا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است جوهری لطیف نورانی که آنرا روح خوانند و جوهری کثیف ظلمانی که آنرا جسم گویند و هر جوهری را ازین دو جوهر غذایی و صحتی و مرضی است و هر مرضی را دوائی خاص است چنانک غذای بدن ناز و آب است غذای دل و روح ذکر و محبت و معرفت حق است و علامت مرض هر جوهری ازین جواهر روحانی و جسمانی آنست که غذای معتاد منافی طبع او گردد.

نشان بیماری تن آنست که بسبب مواد فاسده از غذا متنفر شود و رغبت طعام در وی نماند همچنین نشان بیماری دل آنست که بواسطه شواغل دنیوی و لذات نفسانی و مألوفات جسمانی از لذت حلاوت ذکر و ذوق اسرار معرفت و محبت حق محروم ماند و با ذکر حق انس نگیرد و اگر طاعتی کند یا نام حق بر زبان راند از سر رسم و عادت باشد و از انوار روح و صفاء مناجات حضرت صمدیت که از بوادی کرم بجانها مخصوصان عنایت ازلی که مقربان و صدیقان اند میرسد هیچ بهره نیابد و چنانک بیماری تن را اسبابیست و دفع هر سببی را از آن اسباب دوائی خاص است که آثار طبایع و خواص آنرا جز طبیبان حاذق ندانند همچنین بیماریهای دل و روح را اسبابیست و دفع هر سببی را از آن اسباب دوائی است روحانی از انواع طاعات و اصناف اذکار و عبادات که حقیقت آن جز حکماء دین که انبیا و اولیا و مشایخ طریقت و علماء دین اند

کس نداند و چنانک داروها اگرچه همه داروست مطلقا اما هر بیماری را دارویی خاص مفید بود و داروی دیگر او را زبان دارد همچنین انواع طاعات و عبادات اگرچه از روی طاعت همه حق است اما هر شخصی را در دفع بیماری دل بطاعتی خاص احتیاج بود و از انواع طاعاتی که منافی حال او بود فایده نیابد بلکه زبان آن بیشتر از فایده بود و اسرار این دقایق جز حکماء دین از انبیا و اولیا کس نداند نه بینی که اگر شخصی را صفرا غالب شود و او خواهد که بداروهائی که محرق بلغم است معالجه مرض صفرائی کند هرگز شفا نیابد بلکه آن داروها سبب زیادتی ماده صفرا شود و بهلاک انجامد و ازینجا بود که حضرت رسالت علیه افضل الصلوات باوجود جلالت ثواب قرائت قرآن فرمود که ای بسا خواننده قرآن را که از خواندن قرآن جز بعد و حرمان و لعنت و خسران حاصلی نبود که :

رب تال للقرآن و القرآن یلعنه.

و از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایتست که رسول علیه السلام فرمود کم من صایم یکون صومه وبالا علیه یوم القیامة و کم من غاز یکون غزونه سلا سلا یوم القیامة و کم من متصدق یکون صدقانه و زکواته زوالا اعماله یوم القیامة قیل یا رسول الله ما افسد اعمالهم قال اکل الحرام و رؤیة المخلوقین فرمود که بسا روزه دار که روزه او پرووہال گردد روز قیامت و ای بسا غازی که غزای بند و زنجیری وی گردد روز قیامت وی بسا صدقه دهنده که صدقه و زکوة وی زوال عملهای وی گردد گفتند رسول الله چه چیز عملهای ایشانرا تباه کرد فرمود که حرام خوردن و ربا یعنی نیک نامی جستن و از خلق چشم ستایش داشتن.

ای عزیز چون در آثار و اخباری که در افساد اعمال واردست بسبب رذایل اخلاق بشری و غوایل اوصاف بهیمی و سبعی و شیطانی نیک کامل

کمی ترا معلوم شود که بیشتر عباداتی که عامه خلق از سر رسم و عادات پیش گرفته اند اگر آن جمله را در میزان عدل نهند آن همه سبب گرفتاری ایشان خواهد بود الا ماشاء الله. و بجهت تحقیق این معنی بود که چون این آیت نزول کرد و بدا لهم من الله ما لم یكونوا یحسبون یعنی ظاهر گشت ایشانرا از حضرت جباری در مجمع فضای محشر آنچه در گمان ایشان نبود از حضرت رسالت علیه افضل الصلوات سؤال کردند از تفسیر این آیه فرمود که هی اعمال حسبوها حسنات فوجدوها فی کفة السیئات یعنی عملهایی بود که ایشان تصور می کردند که آن طاعت است چون روز قیامت نظر کنند آنچه ایشان طاعت می پنداشتند در کفه معصیت بینند.

اینجا بدانای که طالب حق را از صحبت پیری راه دیده و منازل شریعت و طریقت بریده و ذوق اسرار حقیقت چشیده ناگزیرست زیرا که آداب خدمت پادشاهان جز مقربان پادشاه ندانند و بر دقایق اسرار راه قرب حضرت صمدیت جز روندگان راه اطلاع نیابند و هر که طلب قرب سلاطین کند تا در حمایت یکی از مقربان پادشاه نرود بمراد نرسد همچنین هر که طلب رضا و محبت حضرت صمدیت کند تا دست نیاز در دامن دولت راه بری از روندگان عالم وحدت نزند مقصود نیابد و ازینجهت سید انبیا علیه افضل الصلوات میفرمود که *واخذوا الایادی عند الفقراء فان لهم دولة* یعنی دست همت طالب در دامن دولت درویشان زنید که بدرستی که ایشانرا دولتی است. و لفظ ان بجهت مبالغه است یعنی دولتی و چه دولتی دولتی که آنرا نهایت نیست و سلطنتی که کوکبه آن غایت پذیر نیست و چون عنایت ازلی یار مقبولی گردد از طالبان راه سعادت آن فرخنده بختیار را بصحبت پیری رساند که ظاهر او باآداب علوم شریعت آرامته بود و نفس بلجام ورع و تقوی پیراسته دیده عجب و ریا برکنده و سنگ قناعت در دهان حرص افکنده ظاهر او بر جاده شریعت تادیب یافته و باطن او در بوتۀ طریقت صفاء تهذیب کسب کرده و سر او در عالم حقیقت

بنسبته اسرار توحید مروح گشته تا هر لحظه تخم لطایف نصاب در مزرعه دل طالب می اندازد و هر روز آن تخم را بآب دقایق آداب تسقیه میدهد تا بواسطه حسن رعایت و قبول نصیحت و تأیید عنایت حضرت صمدیت اعمال صالحه و افعال مرضیه طالب، مشر احوال شریفه و منتجع مقامات سنیه گردد و ریاحین و ازهار واردات غیبی در بستان دل مرید دمیدن گیرد و باطن طالب صادق بانوار روح و صفا و اسرار محبت و وفا منور و مصفا گردد و نشان بی دولتی و ادبار مرید آنست که سایق خذلان حضرت اهزدی ویرا بمدبری از راهزنان راه دین بند گرداند تا هر روز بتقلیدات رسمی بند بر بند او می افزاید و بتسویلات باطله و مزخرفات فاسده راه حق برومسدود گرداند و خار بدعت و ضلالت در راه او نهد و تخم دناعت همت و خساست نکدی در دل او می اندازد و باطن او را بنجاست حرص و حسد ملوث می گرداند و لیس الخیر کالمعاینه.

نظر در حال پیران و مریدان روزگار کن تا بینی که چگونه شیاطین دکان تلبیس و مکر نام سلاطین فقر بر خود بسته اند و اشقیای جامه اولیا پوشیده و مردودان برنگ مقبولان بر آمده و غولان راه دین خود را بصورت ارباب یقین ظاهر کرده شعار ایشان زندقه و الحاد دثار ایشان خدیعه و فساد وجد و حالت ایشان رقص و بازی آداب صحبت ایشان بدعت و بی نمازی زینت مجلس ایشان مناقشه و جنگ. اسرار خلوت ایشان خیانت و بنگ مفاخرت ایشان بتحصیل حرام و کدایی مباحات ایشان بوقاحت و بی حیایی و جمعی از جهال عام کالانعام بعشوه و تلبیسات این قوم ضال مضل فریفته شدند و ترهات مزوران مخذولان را معاون دواعی نفس و هوی ساختند و اباحت و کفر را طریقت فقر نام کردند و از حقایق احکام دین و اسلام بیگانه شدند و بر پی این گمراهان در تیه ضلالت گمراه گشتند و حضرت صمدیت جل و علا در مجمع قیامت حکام و قضاة و ائمه اسلام را از تقصیر و تساهل دفع این فساد خواهد پرسید زیرا که

استحکام قواعد اسلام و ایمان و اتمام و افلاع بدع و ضلال اهل زیغ و عدوان بر ذمت سلاطین و حکام ثابت است و رعایت حمای حدود شرع بر ایشان واجب اما چون درین روزگار زمام امور مملکت و سلطنت کسانی را مسلم گشته است که از اسرار علوم دین هیچ بهره ندارند و همگی همت ایشان بلهو و طرب مصروف شده و فسق و فجور مذهب خود ساخته و ظلم و شرور آیین خود گردانیده و با صحبت فاسقان و فاجران انس گرفته و دنیای مکدر مردار فانی را بهشت خود کرده و بنده نفس و اسیر هوا گشته و کمر شاگردی شیطان بر میان جان بسته و فرمان خدا و رسول را پس پشت انداخته و ارباب مناصب قضا و تدریس و فتوی مناقشات خلافی و مجادلات کلامی را علم نام کرده و مزخرفات منطقی و هذیان‌ت فلسفی را وسیلت شهرت و جاه ساخته و از حقایق علوم دین که آن معرفت دقایق اسرار کتاب و سنت است اعراض کرده لاجرم اغوای گمراهان مبتدعه در جهان منتشر شد و اغراء بی دینان زنادقه در عالم قوت گرفت و انوار احکام و حدود اسلام منطقی شد و میامن مناهج شریعت محمدی روی در اندراس نهاد و اهل الله و ارباب قلوب از ننگ این تردامنان مسلمان نام و وحشت این درویش صورتان کافر کام از نظر خاق متواری گشتند و روی غیرت در دیوار عزلت آوردند و روزگار در ماتم این مصیبت بسر بردند. والله المستعان.

آن دم که از نور صفا زاید کو      و آنکس که ازو رای جفا ناید کو  
اسلام شده فسوس این مشتی دیو      سردی که از و بوی وفا آید کو  
ای عزیز صفای احوال مسلمانی از خبایث اوصاف انسانی دور است و دعوی  
اسلام با افعال کریهه و اخلاق ردیه غرور است تا آینه دل از ادناس اوصاف  
بشری پاک نگردد انوار ایمان و اسلام با دل الفت نگیرد و هر که افعال و  
اعمال او مقرون با خلاص نیست او را از امراض رذایل نفسانی خلاص نبود و

هر که مطیع فرمان نفس دشمن باشد هرگز روی نجات و فلاح نه بیند زیرا که نجات ثمره ایمان و فلاح نتیجه اسلام است و حقیقت اسلام امتثال فرمان (حق) بود و مخالفت نفس از جمله فرمان.

در خبر ست که اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام یا موسی ان اردت رضایی فخالف نفسک انی لم اخلق خلقا ینازعنی غیرها یعنی حق جل و علا وحی فرمود بموسی علیه السلام که ای موسی اگر رضاء ما می خواهی مخالفت نفس کن بدرستی که ما در مخلوقات هیچ چیز نیافریدیم که آن منازع حضرت خداوندی ما باشد غیر او پس فرمان داشتن نفس سر همه کفرها بود و موافقت او بزرگترین معصیتها و مخالفت او اصل همه طاعتها و در اخبار صحیحہ آمده است از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که لمارجعنا عن غزوة الخيبر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مرحبا بقوم قد قضاوا الجهاد الاصغر و بقي (عليهم) الجهاد الاكبر قيل يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر قل جهاد النفس\* فرمود که از غزاه خيبر بازگشتیم رسول عليه افضل الصلوة فرمود خوش آمدند قومی که غزاه خرد کرده اند و غزاه بزرگ مانده است گفتند ای رسول خدای کدامست غزاه بزرگ فرمود که غزاه نفس آن دشمنی که میان دو پهلوی تست و هر لحظه با کمند شهوت و تیغ غضب حمله بر حصار دین تو می آرد و اساس اسلام ترا زیر و زبر می گرداند و حصن نجات ترا ویران می کند و راه آفات و هلاک ابدی بر تو می گشاید اگر دفع سطوت این دشمن غدار می توانی کرد و سر مراد این انعی ایمان خوار کوفته می توانی داشت گوی سعادت بردی و در صف سابقان میدان دین راه یاقتی و هر که از دولت این جهاد محروم ماند گو ماتم دین خود بدار و دعوی مسلمانی بگذار و خبائث شرک را ایمان مخوان و تلبیسات نفس و

\* این حدیث در هیچ یک از دو نسخه ای که مورد مراجعه ما بود به شکل صحیحی نقل نشده و ما آن را مطابق روایت مستدرک ضبط کردیم.

هوا را اسلام مدان و نام پاک حق بر زبان پلید مران که ناقد بصیر است و  
حاکم خبیر و الله يعلم المفسد من المصلح.

مرد می باید تمام این راه را      جان فشانی باید این درگاه را  
کار آسان نیست با درگاه او      خاک می باید شدن در راه او  
سالها (بردند) مردان انتظار      تا یکی را بار (شد) از صد هزار

ای عزیز دنیا بازار تجارت طالبان حق است و سرمایه این تجارت عمر است  
پس قدر منزل دنیا مخلصان دانند و قیمت جوهر عمر عارفان شناسند که بنور یقین  
دانسته اند که هر که اینجا کسب سعادت نکرد آنجا محروم است و هر طالب  
که اینجا خلعت کمال نپوشید آنجا معدومست و هر که اینجا دیده دل بکحل  
عرفان روشن نکرد آنجا کورست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی  
واضل سیلا خلق گمان برده اند که سر دو راه در قیامت خواهد بود و این  
غلطیست که از تصور نظر افتاده است بلکه مسافران عالم ابد چون از عرصه  
مملکت ازل قدم در منزل دنیا نهند حاجبان قضا و قدر تا بحد بلوغ آن واردانرا  
بحکم عنایت معاف دارند و بوقت صبح بلوغ بسر دو راه رسند و در حالت ورود  
اجل بمنزل نزول کنند و در مجمع قیامت سر بضاعت اعمال بکشایند ولی چون  
راه سعادت مشکل تر است و عقبات محن و سختیها آن راه بیشتر که حفت الجنة  
بالمکاره ازین جهت راغبان این درگاه نادر اند و سالکان این راه کمتر و چون  
نزهد راه شقاوت نماینده تر است و غوایل شهوات آن فریبنده تر که حفت النار  
بالشهوات اکثر خلق راه شقاوت پیش گرفته اند و خبر ندارند تا چون بوعده گاه  
قیامت رسند و قبایح اعمال و فضایح احوال خود مشاهده کنند و بهلاک خویش  
متیقن گردند خونابه حسرت از دیده ها باریدن گیرند و فریادی بی فایده بر آرند  
که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا (انا موقنون) خداوندا دیدیم و  
یقین کردیم که چه می باید کرد اکنون ما را بدنی باز گردان تا بعد ازین



عمل صالح کنیم خطاب جباری از حضرت قهاری در رسد که اولم نعمرکم ما  
یتذکر فیه من تذکر و جاء کم النذیر فذوقوا فما للمظالمین من نصیر شما را  
در بازار دنیا سرمایه عمر عزیز (ندادیم) و انبیا و اولیا را بشما (نه فرستادیم)  
تا راه سعادت ابدی را بشما نمایند و از گرفتاری عذاب سرمدی شما را بترسانند  
آن همه شنیدید و فراموش کردید و خدمت نفس و هوا را کمر بستید و  
مألوفات نفسانی و مزخرفات دنیا فانی را قبله دل ساختید و فرمان حضرت  
خداوندی ما را و نصیحت انبیا پس پشت انداختید و در مزرعه دنیا همه تخم  
شقاوت ابدی کاشتید اکنون آنچه کاشتید بدروید و ثمره آن عملهای خبیث که  
می کردید الوان عذاب ابدی بچشید و هیچ فریاد رسی و شفیع امید مدارید  
که ذهب محل الاعمال و بقی ائقال الانکال و طاب الحال بعد الزوال محال :

ای بدنیا بی سرو پا آمده باد در کف خاک پیما آمده  
گر همه عالم شوندت زیر دست می نخواهی (برد جز بادی) بدست  
نامرادت، و مراد این جهان تا بجنبی بگذرد در یک زمان  
چون جهان می بگذرد تو نیز ترک او گیر و بد و منکر تو نیز  
زانکه هر چیزی که او پاینده نیست هر که دل بندد درودل زنده نیست

ای عزیز هر چیزی را علامتی است و علامت صدق طلب ، تفقد معرفت  
قیمت خود است و قیمت هر کس بقدر همت اوست و خلق درین معنی متفاوت اند  
همت زنان برنگ و بوی بود و همت کودکان خورد و خوی و همت اهل  
دنیا گفت و گوی و همت راغبان آخرت جست و جوی و همت طالبان راه  
رفت و روی و همت سالکان شست و شوی. راغب آنست که آخرت بترک دنیا  
جوید و طالب آنک هر دورا طلاق گوید و سالک آن که در راه قرب از  
رویه مألوفات بقدم اعراض پوید و عارف آنک نقش هستی اغیار از لوح وجود  
شوید بدایت همت طالب آنست که بهر چه در قید ذل کن بود التفات ننماید و

نقاب غیرت از طلعت شهود جز در مقابل جمال محبوب نگشاید و فتوح ابن دولت  
وقتی دست دهد که طالب خط تبرا بحروف مرادات در کشد :

تا بادیه درد پایان نسبری      از هیچ طرف راه بدرمان نسبری  
تا بر سر نام و کام گمی نزی      بوئی ز نسیم وصل جانان نسبری

هر کرا این سعادت روی نمود ابواب مواهب غیبی بروی گشود و از  
بیم و امید اقبال و ادبار دنیا و آخرت آسود و اگر کسی را این سعادت دست  
ندهد باری از برکت ایمان بحقیقت این معنی باید که خود را محروم نگرداند و  
بحقق داند که حضرت صمدیت را عز شانه در روی زمین بندگان اند که قواعد  
خطه دین باقدام صدق ایشان معمور و سر آدم و آدمیت بحمال احوال ایشان  
مسرور است. سلاطین عرصه ولایت و اساطین بارگاه عنایت اند که هماء همت  
ایشان جز بر قلّه قاف قرب ننشینند و عنقاء دولت ایشان جز بر سده کبریا  
قرار نگیرد شاه بازان عالم وحدت اند که اکسیر همه ایشان مس بیگانگی  
مردودان بادیه جهالت را ارزیر صفوت سازد پاک بازان جناب حضرت اند که  
انفاس همایون ایشان مخدولان تیه ضلالت و جفا را بیساط قبول و وفا آرد شوامخ  
جبال ، طاقت بار همت این رجال ندارد بلکه سطوت ید همت مردان دین تحت  
عرش را در اهتراز آرد چنانک حضرت رسالت علیه افضل الصلوة فرمود که  
اهتز العرش بموت سعد بن معاذ :

جان فروشان بارگاه عسدم      خرقه پوشان خانقاه قدم  
ما عبدناک اجتهاد همه      ما عرفناک اعتقاد همه  
چنگ در حضرت خدای زده      هر چه جز اوست پشت پای زده

ای عزیز خواص نوع انسان دو طایفه اند طالبان کمال عقبی و عاشقان  
جمال مولی دست قوت طالبان جنان تیغ قهر بر سر کفار زند و ید همت عاشقان  
جناب رحمن زخم بر فرق نفس مکار اگر آن کفار قصد جان کنند این مکار قصد

ایمان کند مقتول کفار سعید شهادت است و مخدول این مکار طریدتیه شقاوت دشمنی است که همه زخم بر رفیق راند کفری که همه مرکب بر شقیق دواند هر که در دوستی او بیشتر کوشید زهر هلاک او بیشتر چشید هر که بعشوه او بفریفت آب روی دین او بریخت پس شرط راه طالب صادق آنست که فریب نفس غدار (مخورد) و به تلبیس ابلیس مغرور نشود چراغ بصیرت بدست عزیمت گیرد و در خانه وجود خود گذر کند و از سر انصاف در حال خود نیک تامل کند اگر طاعت حق رفیق خود گردانیده است و ذوق لذت مناجات در اوقات طاعات بکام جان رسانیده و از حظوظ نفسانی تبرا کرده و جوارح و اعضا را از ناشایست و ناپایست باز داشته و از مهالک امراض کبر و عجب و بخل و حرص و حسد خلاص یافته و جان خود هدف آفات و سپر مصیبات ساخته و از مخالطه اهل زمانه نفرت گرفته و ذکر دوست را مونس خود کرده این دولت را غنیمت دارد و بشکر این نعمت قیام نماید و در از دیاد این سعادت کوشد و اگر نعوذ بالله فرمان نفس اماره را کمر بسته است و غول هوا را معبود خود ساخته و شاگرد عشوه شیطان گشته و بالذات جسمانی و شهوات نفسانی انس گرفته و زخارف دنیا مألوف خود گردانیده و بزندگانی فانی مغرور گشته ماتم این مصیبت بدارد و پنبه غفلت از گوش هوش بردارد و بمعالجه این مرض هایل مشغول شود و با این همه بسبب کثرت اصرار از درگاه کرم نوید نشود که دست عنایت بی علت ، آرایش بسیار آلوده روزگار را بدریای عفو شسته است و بدرقه کرم بسی مشرفان دریای هلاک را از غرقاب معاصی رهانیده پس طالب نجات باید که بهرحال که باشد جانی می کند و در تیره روزگاری میان دریای بیم و امید دست و پای (می زند) لعل الله یحدث بعد ذلک امرا.

ایزد تعالی فضاء صدور طالبان مطالب جناب حضرت (صمدیت) را بانوار روح و صفا منور دارد و ریاض قلوب سالکان مسالک بارگاه احدیت را بازهار

اسرار تجلیات الطاف ربانی مزین گرداناد بمنہ و کرمہ انہ قریب مجیب و الحمد لله  
وحده وحده و السلام علی من اتبع الهدی هو الہادی. تم.

باب هشتم

## السبعین فی فضایل امیر المؤمنین\*

تألیف

میر سید علی ہمدانی

تصحیح از

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

---

\*دربارہ این اثر توضیحاتی در ص ۲۰۵ گذشت. متن آن را کہ در صفحات آئندہ ملاحظہ می کنید عیناً از ص ۱۹۱ تا ۲۱۳ یک، مجموعہ قلمی رسائل میر سید علی ہمدانی متعلق بہ کتابخانہ کنج بخش - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (بہ شمارہ ۹، ۴۴۰) برگرفته ایم و پس از مقابلہ دقیق آن با نسخہ چاپ شدہ السبعین (در ضمن ینایع المودۃ شیخ سلیمان قندوزی حنفی نقشبندی) ہر جا نا درستی کلمہ ای کہ در نسخہ خطی ضبط شدہ مسلم بود، ضبط نسخہ چاپی را برگزیدیم و در مواردی کہ نسخہ چاپی، کلمہ یا کلماتی اضافہ داشت یا ضبط آن متفاوت بود، آنچه را در نسخہ چاپی آمدہ درون دو قلاب گذاشتیم تا مشخص باشد.





الحمد لله الذي جعل ميامن آثار السيادة الى سماء السعادة أعلى وسيلة ورفع  
لواء الشرف في جناب عز من اصطفاه بنسب المصطفى فضيلة وصعد [اصعد]  
بمن سعد [صعد] به الى مصعد الطهارة العظمى و خصه من فيوض عيون الكرامة  
بالمشرب الاصنى والكأس الاوفى شرف يقصر [شرفاً يقتصر] عن ادراك جناب  
عزه سعى الطالب الا طالبياً و يعجز [يعجز] عن اقتفاء اثره [اقتناء اسره] العاقب'  
الا عاقبياً ولا يسمو الى علو منصبه الا من رفعه [رفعته] العناية الازلية في ذلك  
الاقبال مكاناً علياً فما ظنك بأصل رفع يد فرعه على باب بيت الشرف من العز  
علماً واجرى على صفحات اوراق فضله في دفاتر المفاخر قلماً وهو الامام الباصر  
[الباهر] والبحر الزاخر والسيف الباتر والبدر الزاهر قائد البررة وقاتل الفجرة  
[الكفرة] قسيم النار [والجنة] ، وامام [اما] الاخيار صاحب المناقب [المناصب]  
والمناصب [والمناقب] المرتضى على بن أبي طالب «كرم الله وجهه» ولما ورد  
[روى] عن رسول الله صلى الله عليه وسلم [ص] انه قال : ذكر على عبادة

سر سرى [مرت (سرى)] ببشارته [بشارته] وحملتني اشارته على ان جمعت سبين حديثاً مما ورد في فضائله ومناقبه وفضائل أهل البيت ترغيباً لمحبيه وترغيباً لمبغضيه وأردفت كل حديث بلطفة من لطائف درر كلامه وجواهر ألفاظه التي أخرجها الغواصون من قعر بحر علمه ولوامع أنوار حكمه [حكمة] التي اقتبسها المحققون من مشكاة [الأنوار] ولايته وسميته كتاب السبعين في فضائل امير المؤمنين مستوفياً [مستوفياً] من الله ومستعيناً به انه خير موفق ومعين.

(الحديث الاول) عن انس بن مالك «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم : عنوان صحيفة المؤمن حب علي بن أبي طالب ، اورده صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» الطريق مسدود [ة] على الخلق بخمسة خصال : القناعة بالجهل والحرص على الدنيا والشح بالفضل والرياء بالعمل [في العمل] والاعجاب بالرأى.

(الحديث الثاني) عن جابر بن عبدالله الانصارى «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [ (ص) ] : ان الله عزوجل يباهى بعلى بن أبي طالب كل يوم على الملائكة المقربين حتى يقول : بخ بخ هنيئاً لك يا على ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : أصعب الاعمال أربعة : العفو عندالغضب ، والجود من اليسير [العسر] ، والعفة في الخلو ، وقول الحق عند من تخافه أو ترجوه.

(الحديث الثالث) عن انس بن مالك «رضى الله عنه» قال : قلنا لسلمان سل النبي عليه السلام [ (ص) ] من وصيه؟ فسأله فقال : يا سلمان وصي ووارثي ومقضى ديني ومنجز وعدي على بن أبي طالب [«كرم الله وجهه»] ، رواه الامام احمد بن حنبل في مسنده.



قال «كرم الله وجهه»: قارن أهل الخير تكن منهم ، وبأين أهل الشر تبين عنهم.

(الحديث الرابع) عن سهل بن سعد «رضى الله عنه» [عن أبيه] قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] يوم خيبر لاعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله [ويحبه الله ورسوله] لا يرجع حتى يفتح عليه اورده [رواه] الامام [احمد] في مسنده.

قال «كرم الله وجهه»: مالك من دنياك الا ما أصلحت به مثواك.

(الحديث الخامس) عن عباس بن عبدالمطلب «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: ما بال أقوام يتحدثون بينهم فاذا رأوا الرجل من أهل بيتي قطعوا حديثهم والله لا يدخل قلب الرجل الايمان حتى يحبهم الله ولقرابتهم منى رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» لا يكونن أخوك على الاساءة أقوى منك على الاحسان فانه يسعى في مضرتك ونفعك وليس جزاء من سرک أن تسؤه.

(الحديث السادس) عن عمار بن ياسر «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] لعلی : يا على ان الله تعالى زينك بزينة لم يزين الخلايق بزينة هي أحب اليه منها الزهد في الدنيا [وجعلك لا تنال من الدنيا ولا تنال الدنيا منك شيئاً ووهب لك حب المساكين فرضوا بك اماماً ورضيت بهم أتباعاً]، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: من آمن الزمان خانه ، ومن اعظمه أهانه.

(الحديث السابع) عن عبدالله بن عامر «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاطمة يا فاطمة أما ترضين ان الله عزوجل اطلع على أهل الارض فاختر أباك وزوجك ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: وضعت الكرامة في التقوى والرفعة في التواضع والمرورة في الصدق والنصر في الصبر والغنى في القناعة والراحة في الزهد والعافية في الصمت.

(الحديث الثامن) عن بريدة «رضى الله عنه» قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] لكل نبي وصي ووارث وان علياً وصيبي ووارثي، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: صدر العاقل صندوق سره، والبشاشة حباله المودة والاحتمال قبر العيوب.

(الحديث التاسع) عن سعد بن أبي وقاص «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أذى علياً فقد آذاني قالها ثلاثاً، رواه صاحب الفردوس. قال «كرم الله وجهه»: من رضى عن نفسه كثر الساخط عليه.

(الحديث العاشر) عن عامر بن سعد بن أبي وقاص «رضى الله عنهما» قال: لما نزلت آية المباهلة دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي [اهلى] رواه مسلم. قال «كرم الله وجهه»: اذا أقبلت الدنيا على أحد اعارته محاسن غيره، واذا اذبرت أسلبتة محاسن نفسه.

(الحديث الحادى عشر) عن زيد بن ارقم «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوماً سدوا هذه الابواب [كلها] الاباب على فتلكم [اناس] في ذلك فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم [(ص)] فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أما بعد فاني امرت بسد هذه الابواب غير باب على فقال فيه قائلكم فوالله ما سددت شيئاً ولا فتحتة ولكنى امرت بشيء. رواه الامام [احمد] في مسنده، وفي رواية ابن عباس ولكن الله سد ابوابكم.

قال «كرم الله وجهه»: خالطوا الناس مخالطة ان تم بكموا عليكم وان غبتم  
حنوا [جنفوا] اليكم [عليكم]

(الحديث الثاني عشر) عن ابي ليلى [أبي ذر] الغفاري «رضي الله عنه» قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: سيكون [ستكون] من بعدى فتنة فاذا  
[فان] كان ذلك فالزموا على بن أبي طالب فانه الفاروق بين الحق والباطل ،  
رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: اعجز الناس من اعجز عن اكتساب الاخوان ،  
واعجز منه من ضيع من ظفر به منهم.

(الحديث الثالث عشر) عن ابي بريدة [أبي هريرة] «رضي الله عنه» قال بعث  
[كان] رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث بعثين [بعثتين ، وبعث] على أحدهما على  
[علياً] وعلى الآخر خالد بن الوليد وقال : اذا لقيتم [التقيتم] فعلى الناس [امام]  
واذا افترقتم فكل على جنده ، فلقينا بنى زبير [بنى زبيدة] فاقتتلنا وظهرنا [ظفرنا]  
عليهم وسببناهم فاصطفى على من السبى واحداً لنفسه فبعثنى خالد الى النبي  
صلى الله عليه وآله وسلم حتى يخبره بذلك [اخبره ذلك] فلما أتيت واخبرته  
فقلت : يا رسول الله بلغت ما ارسلت به؟ فقال : لا تقع [لا تقعوا] في على فانه  
منى وأنا منه وهو ولبي و [او] وصيى من بعدى ، رواه الامام [احمد] في مسنده.  
قال «كرم الله وجهه»: قرنت الهيبة بالخيبة ، والحياء بالحرمان ، والفرصة

تمرس السحاب فانتهزوا فرص الخير.

(الحديث الرابع عشر) عن داود بن بلال «رضي الله عنه» قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وآله وسلم الصديقون ثلاث [ثلاثة]: حبيب البحار [النجار]  
مؤمن [وهو من] آل ياسين ، و حزيل [حزقيل] مؤمن [وهو من] آل فرعون ،  
وعلى بن أبي طالب وهو أفضلهم ، رواه صاحب الفردوس.

[١- جنف عليه: مال عليه في الحكم والخصومة والقول وغيرها ، وهو شبيه بالحيف.]

قال «كرم الله وجهه»: من كفارات الذنوب العظام اغائة الملهوف والتنفس [التنفيس] عن المكروب.

(الحديث الخامس عشر) عن وهب بن صفي [صيفي البصري] رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا اقاتل على تنزيل القرآن وعلى يقاتل على تأويل القرآن ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: اذا رأيت ربك سبحانه يتتابع [يتابع] عليك نعمه فاحذره.

(الحديث السادس عشر) عن أبي سعيد الخدرى «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : اعطيت في على خمسة [خمس] خصال هي أحب الى من الدنيا وما فيها [أما] الواحد [الواحدة] كتاب فكأنى بن يدي الله عزوجل حتى تفرغ [يفرغ] الحساب ، وأما الثانية فلواء [لواء] الحمد بيده ، وأما الثالثة فواقف على حوضى يسقى من عرف [عرفه] من امتى ، وأما الرابعة فسائر عورقى ومسلمى الى الله عزوجل ، وأما الخامسة فلست أخشى عليه أن يرجع زانياً بعد احصان ولا كافراً بعد ايمان ، رواه الامام [أحمد] فى مسنده.

قال «كرم الله وجهه» ما أضمر أحد شيئاً الا ظهر فى [من] فلتات لسانه وصفحات [صفحة] وجهه.

(الحديث السابع عشر) عن ابى بكر الصديق «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا ابا بكر كفى وكفى على فى العدل سواء رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: من حلم عاش فى الناس حميداً ومن كثر نزاعه بالجهل دام عماه [عمى] عن الحق.

(الحديث الثامن عشر) عن عمران بن الحصين [رضى الله عنه] قال قال

رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : على منى وأنا منه وهو ولى كل مؤمن  
[ ومؤمنة ] بعدى ، رواه صاحب الفردوس .

قال « كرم الله وجهه » : من زاغ ساعت عنده [ عنه ] الحسنه وحسنت عنده  
السيئة وسكر سكر الضلالة .

(الحديث التاسع عشر) عن جابر بن عبد الله الانصارى «رضى الله عنه» قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم [ (ص) ] : مكتوب على باب الجنة قبل أن يخلق  
[ الله ] السماوات والارض بألفى عام محمد رسول الله [ و ] على أخوه ، رواه  
ابن المغازلى .

[ قال « كرم الله وجهه » : فاعل الخير خير منه ، وفاعل الشر شر منه . ]  
(الحديث العشرون) عن جابر «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله  
عليه [ وآله ] وسلم : ان الله عزوجل جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في  
صلب على بن أبى طالب ، رواه صاحب الفردوس .

قال « كرم الله وجهه » : اياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفحك  
فيضرك ، و اياك ومصاحبة الكذاب فانه كسر اب يقرب اليك البعيد ويبعد  
عنك القريب .

(الحديث الحادى والعشرون) عن ابن عباس «رضى الله عنه» قال قال  
رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم لعلى لما خرج عليه السلام الى غزوة  
تبوك وخرج الناس معه دون على فبكى [ فقال له ] أما ترضى ان تكون منى بمنزلة  
هارون من موسى الا انه لانبى من بعدى انه لا ينبغي ان اذهب الا وأنت  
خلفتى ، رواه ابن المغازلى .

قال « كرم الله وجهه » : قلب الاحمق فى فيه ، ولسان العاقل [ فى ]  
وراء قلبه .

(الحديث الثاني والعشرون) عن [قال] جابر رضى الله عنه : أخذ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بعضد [عضد] على وقال : هذا امام البررة وقاتل الفجرة مخذول من خذله منصور من نصره ، ثم مد صوته وقال : «أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأت الباب» ، رواه ابن المغازلى.

قال «كرم الله وجهه» : سيئة تسوك خير عندالله من حسنة تعجبك.

(الحديث الثالث والعشرون) عن جابر [بن عبدالله] ، «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : حق على بن أبي طالب على هذه الامة كحق الوالد على ولده ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : الشفيح جناح الطالب والمال مادة الشهوات.

(الحديث الرابع والعشرون) عن جابر «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فى قوله تعالى : «فاما نذهبن بك فاذا منهم منتقمون» نزلت فى على بن أبي طالب انه ينتقم من الناكثين [والمارقين] والقاسطين بعدى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : فوت الحاجة أهون من طلبها من غير اهلها.

(الحديث الخامس والعشرون) عن سلمان الفارسي «رضى الله عنه» ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لكل نبي صاحب سر وصاحب سرى على بن أبي طالب رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : لا تستحى من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه  
[اذا تم العقل نقص الكلام]

(الحديث السادس والعشرون) عن سلمان «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : أعلم امتى من بعدى على بن أبي طالب. رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : فقد الاحبة غربة

(الحديث السابع والعشرون) عن سلمان «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : أولكم وروداً على الحوض أولكم اسلاماً [هو] على بن أبي طالب رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : اذا تم العقل نأص الكلام [لا تستح من عطاء القليل فان الجرمان أقل منه].

(الحديث الثامن والعشرون) عن حذيفة «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : مثل علي بن أبي طالب في الناس مثل قل هو الله أحد في القرآن رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : نفس المرء خطاؤه [خطاه] الى أجله.

(الحديث التاسع والعشرون) عن أبي درداء [أبي الدرداء] «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : علي باب علمي ومبين لامتي ما أرسلت به من بعدى ، حبه ايمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة ومودته عبادة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» أوضع العلم ماوقف على اللسان ، وأرفعه ما ظهر على الجوارح والاركان.

(الحديث الثلاثون) عن معاذ بن جبل «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر الى وجه علي عبادة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : نوم علي يقين خير من صلاة في شك.

(الحديث الحادى والثلاثون) عن أنس من مالک «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : ما من نبي الا وله نظير في امته [من امتي] ، ابوبكر نظير ابراهيم ، وعمر نظير موسى ، وعثمان نظير هارون ، علي بن أبي طالب نظيري ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: لا يترك المرء شيئاً من دينه لاستصلاح [لاصلاح] دنياه الا فتح الله عليه ما هو أضر منه.

(الحديث الثاني والثلاثون) عن أنس [بن مالك] «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: علي بن أبي طالب يزهر في الجنة ككوكب الصبح لاهل الدنيا ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: رب عالم قد قتلته جهله وعلمه لا ينفعه معه [معه] لا ينفعه].

(الحديث الثالث والثلاثون) عن [ابن] عباس «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حب علي بن أبي طالب يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: كيف يكون حال من يفنى ببقائه ويسقم لصحته [بصحته] ويؤتى مما منه [بما منعه].

(الحديث الرابع والثلاثون) عن ابن عباس [عبدالله بن مسعود] «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [ص] [لعل: يا على ان الله عزوجل زوجك فاطمة وجعل صداقها الارض فمن مشى عليها مبغضاً لك مشى حراماً ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: شتان ما بين عملين عمل يذهب [تذهب] لذته ويبقى [تبقى] تبعته وعمل تذهب مؤنته ويبقى أجره.

(الحديث الخامس والثلاثون) عن ابن عباس [عبدالله] رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [ص] [أول من يكسى يوم القيامة ابراهيم لخلته ثم أنا لصفوتي ثم علي بن أبي طالب يزف بيني وبين ابراهيم زفا الى الجنة ، رواه صاحب الفردوس.



قال «كرم الله وجهه»: عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذى منه هرب ويفوته [يفوت] الغناء الذى اياه طلب فيعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الاغنيا.

(الحديث السادس والثلاثون) عن ابن عباس [عنه] «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: أنا ميزان العلم وعلى كفتاه والحسن والحسين خيوطه وقاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: عظم الخالق عندك يضعف المخلوق في عينك.

(الحديث السابع والثلاثون) عن ابن عباس [عنه] «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا وعلى من شجرة واحدة والناس من أشجار شتى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: ما كسبت فوق قوتك فأنت فيه خازن لغيرك.

(الحديث الثامن والثلاثون) عنه «رضى الله عنه» قال قال رسول الله [صلى الله عليه وسلم] إنما دفع [رفع] الله [الظهور عن بنى اسرائيل بسوء رأيهم على أنبيائهم وان الله عزوجل منع الطور] القطر عن هذه الامة ببغضهم على بن أبي طالب ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: الجود حارس الاعراض ، والحلم ملام السفية ، والعفاف زينة الفقر.

(الحديث التاسع والثلاثون) عنه «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: على منى مثل رأسى من يدنى ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: أربعة قليلها كثير الفقر والوجع والعداوة والنار.

(الحديث الأربعون) عنه «رضى الله عنه» قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: على بن أبي طالب باب [الدين] من دخل منه [فيه] كان مؤمناً ،

ومن خرج منه كان كافراً ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : في تقلب الاحوال يعرف جواهر الرجال.

(الحديث الحادى والاربعون) عنه «رضى الله عنه» قل قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : لو [اذا] اجتمع الناس على حب على بن أبي طالب ما خلق الله النار رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه»: اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع.

(الحديث الثانى والاربعون) عنه «رضى الله عنه» : قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : قل لمن أحب عليا فليتهيأ لدخول الجنة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : من أشرف أعمال الكريم غفلته عما يعلم.

(الحديث الثالث والاربعون) عن ام سلمة «رضى الله عنها» قالت : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : لو لم يخلق الله علياً ما كان لفاطمة كفو ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : بكثرة الصمت يكون [تكون] الهيبة وبالانصاف يكثر الواصلون وبالافضال يعظم [تعظم] الاقدار وبالتواضع تتم النعمة.

(الحديث الرابع والاربعون) عنها «رضى الله عنها» قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [ص] [القرآن مع على وعلى مع القرآن] ، رواه صاحب الفردوس. قال «كرم الله وجهه»: خيار خصال النساء الزهو والجبن والبخل وهى شرار خصال الرجال [الخصال للرجال].

(الحديث الخامس والاربعون) عنها «رضى الله عنها» قالت قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (على وشيعته هم الفائزون يوم القيامة) ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : من أطاع الواشى ضيع الصديق.  
 (الحديث السادس والاربعون) عن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله  
 صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : ذكر على عبادة ، رواه صاحب الفردوس.  
 قال «كرم الله وجهه» : اتق الله بعض التقى وان قل ، واجعل بينك وبينه  
 ستراً وان رق.

(الحديث السابع والاربعون) عن ابن مسعود رضى الله عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم : قسمت الحكمة عشرة أجزاء فأعطى علياً تسعة والناس  
 جزءاً واحداً ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه اذا ازدهم الجواب خفى الصواب.  
 (الحديث الثامن والاربعون) عن عمار بن ياسر رضى الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أوصى من آمن بي وصدقني بولاية علي بن  
 أبي طالب فمن تولاه فقد تولاني ومن تولاني فقد تولى الله ، رواه صاحب الفردوس.  
 قال كرم الله وجهه : اذا كثر [ كثر ] من المقدره قلت الشهوة.

(الحديث التاسع والاربعون) عن ابي هريرة «رضى الله عنه» قال : قال  
 رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : لما اسرى [ بي ] في ليلة المعراج فاجتمع على  
 الانبياء في السماء فأوحى الله تعالى الى سلمهم يا محمد بماذا بعثتم؟ فقالوا : بعثنا على  
 شهادة أن لا اله الا الله [ وحده ] وعلى الاقرار بنبوتك والولاية لعلي بن أبي طالب ،  
 رواه الحافظ أبو نعيم.

قال كرم الله وجهه : اذا املقتم فتاجروا لله بالصدقة.  
 (الحديث الخمسون) عن ابن عباس رضى الله عنه قال : لما انزلت [ نزل ]  
 قوله تعالى : ( انما أنت منذر ولكل قوم هاد ) قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 [ (ص) ] : أنا المنذر وعلى الهادي وبك يا علي يهتدى المهتدون ، رواه  
 صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : صاحب السلطان كراكب الاسد.  
 (الحديث الحادى والخمسون) عن أبى سعيد وابن عباس رضى الله عنهما  
 قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [ (ص) ] فى قوله تعالى : وقفوهم انهم  
 مسؤولون يسألون عن الاقرار بولاية على رواه صاحب الفردوس.

قال على كرم الله وجهه : لا تحمل هم يومك التى [ الذى ] لم يأتك على  
 يومك التى [ الذى ] قد اذك فانه ان يك من عمرك يأتى [ يأت ] الله فيه برزقك.  
 (الحديث الثانى والخمسون) عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم [ (ص) ] مكتوب على ساق العرش : لا اله الا الله وحده  
 لا شريك له و محمد عبدى ورسولى أيدته بعلى بن أبى طالب ، رواه الحافظ  
 أبو نعيم.

قال كرم الله وجهه : أصدقاؤك ثلاثة : صديقك و صديق صديقك وعدو  
 عدوك وأعداؤك ثلاثة : عدوك وعدو صديقك و صديق عدوك.

(الحديث الثالث والخمسون) عن حذيفة رضى الله عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم [ (ص) ] لو يعلم الناس متى سمى على أمير المؤمنين ما [ لما ]  
 أنكروا فضله [ فضائله ] سمى بذلك و آدم بين الروح والجسد [ و ] حين قال :  
 ألسنت بر بكم قالوا بلى فقال الله تعالى : أنا ربكم و محمد نبيكم و على أميركم.  
 رواه صاحب الفردوس.

قال « كرم الله وجهه » : ان المسكين رسول الله فمن منعه فقد منع الله<sup>۱</sup>.

(الحديث الرابع والخمسون) عن جابر بن عبدالله « رضى الله عنه » قال قال

۱ - معنى سخن على (ع) این است : «تو بدست را خدا (به سوى شما) فرستاده پس . . .»  
 در یکی از چاپ های این رساله، مصحح، رسول رانه به معنی لغوی بلکه به معنی اصطلاحی  
 آن گرفته و در کنار آن، عبارت «صلى الله عليه وسلم» گذاشته و چون معنی در نظرش  
 زشت آمده، کلمه مسكين را حذف کرده.

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : جاءني جبرائيل بورقة خضراء من عند الله عز وجل مكتوب فيها بيبياض: انى افترضت محبة [حب] على بن ابي طالب على خلقى فبلغتهم ذلك ، رواه صاحب الفردوس.

قال « كرم الله وجهه » : الناس أبناء الدنيا ولا يلام الرجل على حب امه .  
 (الحديث الخامس والخمسون) عن ابن عباس رضى الله عنه قال سئل [قال] رسول الله صلى الله عليه وسلم [[ص]] عن كلمات [الكلمات] التى تلقى آدم من ربه فتاب عليه قال : سأله بحق محمد وعلى وفاطمة وحسن وحسين ، رواه ابن المغازلى.

قال « كرم الله وجهه » : ان للقلوب اقبالا وادباراً فاذا اقبلت فاحملوها على النوافل واذا أدبرت فاقصروا [فانتصروا] بها على الفرائض.

(الحديث السادس والخمسون) عن براء [البراء] بن العازب [عازب] «رضى الله عنه» في قوله تعالى : (يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك) أى بلغ من فضائل على نزلت في غدیر خم فخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم [[ص]] قال : من كنت مولاه فهذا على مولاه فقال عمر [رضى الله عنه] يخ يخ [لك] يا على أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة رواه أبو نعيم وذكره ايضاً الشعلى في كتابه.

قال « كرم الله وجهه » : ان الله تعالى فرض في [من] أموال الاغنياء أقوات الفقراء فما جاع فقير الا بما منع غنى والله تعالى سائلهم عن ذلك.

(الحديث السابع والخمسون) عن أنس [بن مالك] رضى الله عنه قال : رأيت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جالسا مع على فقال : أنا وهذا حجة الله على خلقه رواه صاحب الفردوس والاسام أحمد.

قال « كرم الله وجهه » : ماء وجهك جامد يقطره السؤال [فانظر عند من تقطره]

(الحديث الثامن والخمسون) عن ابن عباس رضى الله عنه قال : كنا جلوساً بمكة مع طائفة من شبان قریش وفينا رسول الله صلى الله عليه وسلم [ (ص) ] اذا أنقض نجم فقال عليه السلام من أنقص هذا النجم في منزله فهو وصيى من بعدى فقاموا ونظروا وقد أنقض في منزل على فقاوا : قد ضللت بعلى فنزلت : (والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى) رواه ابن المغازلى.

قال كرم الله وجهه : توام الدين أربعة عالم مستعمل لعلمه وجاهل لا يستنكف أن يتعلم ، وجواد لا يمن بمعروفه ، وفقير لا يبيع آخرته بدنياه.

(الحديث التاسع والخمسون) عن معاذ بن جبل رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه [ وآله ] وسلم : حب على بن أبى طالب حسنة لا تضر معها سيئة ، وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : البخل زمام يقادبه على كل سوء.

(الحديث الستون) عن عبدالله بن سلام رضى الله عنه فى قوله تعالى : (ومن عنده علم [ ام ] الكتاب) قال : سألت رسول الله صلى الله عليه [ وآله وسلم ] قال : انما ذلك على بن أبى طالب ، أورده الثعلبى.

قال كرم الله وجهه : الكلام فى وثاقتك ما لم تتكلم به فاذا تكلمت به صرت فى وثاقه فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك.

(الحديث الحادى والستون) عن حذيفة رضى الله عنه قال قالوا يا رسول الله الا تستخلف علينا؟ فقال عليه السلام [ (ص) ] : ان استخلفت [ استخلف ] عليكم خليفة من بعدى ثم عصيتم خليفتى نزل العذاب عليكم ، ثم قال : ان تولوا هذا الامر ابا بكر تجدوه قوياً فى دين الله ضعيفاً فى بدنه ، وان تولوها عمر تجدوه قوياً فى دين الله قوياً فى بدنه ، وان تولوها علياً ولن تفعلوا تجدوه هادياً مهدياً يسلك بكم الطريق المستقيم ، أورده أبو اسحاق فى كتابه.

قال كرم الله وجهه : من هوان الدنيا على [عند] الله عزوجل انه لا يعصى الا فيها ولا ينال ما عنده الا بتركها.

(الحديث الثاني والستون) عن سلمان رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : انما سميت ابنتى فاطمة لان الله عزوجل فطمها ونظم محبتها من النار ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : مقارنة [مقارنة] الناس في اخلاقهم امن من غوائلهم .  
(الحديث الثالث والستون) عن عبدالله بن الزبير رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : مثلى ومثل أهل بيتى كمثلى نخلة نبتت [نبتت] فى مزبلة رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : من عظم صغائر [صغار] المصائب ابتلاه الله بكبارها [بكبارها].

(الحديث الرابع والستون) عن ابن مسعود رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : حب آل محمد يوماً خير من عبادة سنة ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : زهدك فى راغب فيك نقصان حظك ، ورغبتك فيمن زهد فيك ذل نفسك.

(الحديث الخامس والستون) عنه «رضى الله عنه» قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (انا أهل البيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا) ، رواه صاحب الفردوس.

قال «كرم الله وجهه» : ان الذى فى يديك من الدنيا قد كان له أهل قبلك وهو صائر الى أهل بعدك وانما أنت جامع لاحد الرجلين [رجلين] رجل عمل فيما جمعته بطاعة الله فيسعد فيما شققت به ، أو رجل عمل بمعصية الله فشقى [فیشقى]

بما جمعت له وليس أحد هذين أهلاً ان تؤثره على نفسك ، ولا أن تحمل له على  
 ظهرک فارح - فارح؟ - [فارح] لمن مضى رحمة الله ولمن بقى رزق الله.  
 (الحديث السادس والستون) عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : مثل أهل بيتي فيكم كمثل [مثل] باب  
 حطة من دخله غفر له رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فما كان منها لك  
 أتاك على ضعفك وما كان منها عليك لن تدفعه لقوتك [بقوتك].

الحديث السابع والستون عن عمران بن حصين رضى الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : سألت ربي عزوجل أن لا يدخل أحداً  
 من أهل بيتي النار فأعطانها ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : لا تكن عبد غيرك وقد [فقد] جعلك الله حراً ، وما  
 خير يوجد الا بشر ولا يسر ينال الا بعسر.

الحديث الثامن والستون عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه قال : خطب  
 رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال : [يا] أيها الناس انى تركت فيكم  
 الثقليين خليفتي [خليفتي] ان أخذتم بهما لن تضلوا بعدى أحدهما أكبر من  
 الآخر : كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض ، وعترتي وهم أهل بيتي لن  
 يفترقا حتى يردا على الحوض ، وأورده الثعلبي وذكره الامام احمد بن حنبل في  
 مسنده بمعناه.

قال كرم الله وجهه : تلافيك [تلافيك] ما فرط [فرطة] من صمتك ايسر  
 من ادراكك ما فات من منطقك ، واعلم ان اليسير من الله تعالى عزوجل اكرم  
 وأعظم من الكثير من خلقه.

الحديث التاسع والستون عن المقداد بن الاسود رضى الله عنه قال قال



رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز على الصراط والولاية لآل محمد أسان من العذاب ، أورده أبو اسحاق في كتابه.

قال كرم الله وجهه : ان كنت جازعا على ما نقلت [أتلفته] من يدريك فاجزع على كل ما لم يصل اليك واستدل على ما لم يكن بما قد كان وان [فان] الامور أشباه.

الحديث الموفى للسبعين عن ابن عباس رضى الله عنه [قال] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لو أن الرياض أقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل على بن أبي طالب ، رواه صاحب الفردوس.

قال كرم الله وجهه : لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل ويطمع في التوبة بطول الامل يقول في الدنيا قول الزاهدين ويعمل فيها عمل الراغبين ان اعطى منها لم يشبع ، وان منع منها لم يضع [يقنع] يعجز عن شكر ما اوتي ويتغنى الزيادة فيما [مما] بقي [بغى] ينهى ولا ينتهى وبأمر بما لا يأتي يحب الصالحين ولا يعمل عملهم ويبغض المذنبين وهو أحدهم [يكره الموت] ان سقم ظل نادماً وان صح أمن لاهياً ، يعجب بنفسه اذا عوفي ويقنط اذا ابتلى [تغلبه نفسه على ما يظن ، ولا يغلبها على ما يستقر ، يخاف على غيره بأدنى من ذنبه ، يرجو لنفسه بأكثر من عمله] ان أصابه بلاء دعى مضطراً وان ناله رخاء أعرض مغترأ ان استغنى بطرفتين ، و ان افتقر قنط ووهن ، يقصر اذا عمل ويبالغ اذا سأل ، يصف العبرة ولا يعتبر ، ويبالغ في الموعظة ولا يتعظ ، فهو بالتقول مدل ، وبالعمل مقل ، ينافس [يناقش] فيما يقنى ، ويسامح فيما يقنى ، [يرى الغنم مغرمأ ، والغرم مغنمأ] ، يخشى الموت ولا يبادر الفوت ، يستعظم من معصية غيره ما يستقل أكثر منه من نفسه [ويستكثر من طاعته ما يحقره من غيره] على الناس طاعن ولأنفسه مداهن ،

اللغو مع الاغنياء أحب اليه من الذكر مع الفقراء برشد غيره ويفغى نفسه ،  
يحكم على غيره لنفسه ، ولا يحكم عليها لغيره ، [يستوفى ولا يوفى] ، يخشى الخلق  
في ربه ، ولا يخشى ربه في أذى خلقه.

ومن كتابه لشريح القاضي لما ابتاع داره بكوفة هذا ما اشترى عبد ذليل  
من ميت قدادعج للرحيل دارا من الغرور من جانب الفانين وخطه الهالكين  
ويجمع هذا الدار حدودا اربعة حد الاول ينهى (ينتهي؟) الى دواعى الآفات والثاني  
الى دواهي المصيبات والثالث الى الهوى المردى والرابع الى الشيطان مغوى  
يشرع بابه الى كواذب الآمال اشترى المغرور من المزعج بالخروج من  
عز القناعة والدخول في ذل الطالب شهد بذلك العلم والعقل اذا خرج من أسر  
الهوى وسلم من علايق الدنيا.

تمت الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه والسلام على من اتبع الهدى.

باب نهم

## رسالهٔ ذکریه

به قلم

میر سید علی همدانی

تصحیح از

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



## مقدمه

در این بخش ، یکی دیگر از آثار سید همدانی یعنی رساله ذکریه را که در صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۰ معرفی شد بتمامه می آوریم ، چنانکه پیشتر گفته آمد ، این رساله قبلاً دوبار به چاپ رسیده که متأسفانه هر دو چاپ پر از غلط ها و تحریف و تصحیف های فاحش است. چاپ حاضر از روی قدیمی ترین نسخه خطی شناخته شده «ذکریه» در پاکستان انجام گرفته که هم خوش خط است و هم کم غلط. و در صفحات ۶۲ تا ۸۴ یک مجموعه خطی (موجود در کتابخانه گنج بخش - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به شماره ۷۳۵) در قرن دهم هجری قمری کتابت شده. با این همه ، در مواردی (و البته نه خیلی زیاد) که احتمال قوی می رفت نسخه مزبور نیز دستخوش تصرف و غلط کاری کاتب شده باشد ضبط یکی از دو نسخه چاپی (چاپ تاشکند در حاشیه فصل الخطاب) را برگزیدیم و هرچه را هم از آنجا گرفته بودیم در میان دو قلاب [ ] نهادیم تا مشخص باشد.





حمد و سپاس پروردگاری را که حقایق اشجار ارواح قدسی را در هدایق  
اشجار اشباح انسی بکمال رسانید و بمقتضای جود شکوفه وجود انسانی را از شجره  
موجودات بشکفانید و ازهار [ریاض] قلوب مخلصان را از عواصف ریاح ان بشاء  
یذهبکم در حصار کرم عصمت بحسن رعایت وهو معکم این گردانید و صلوات بسیار  
و درود بیشمار بر روح مقدس و کالبد مطهر سید کائنات و سرور موجودات سید  
انبیا و سلطان اصفیا محمد مصطفی که ثمره شجره وجود و دریای کرم وجود است  
و بر اهل [بیت] او که شمس حقیقت اند و صحابه کرام او که نجوم طریقت اند.  
اما بعد بدان ای عزیز که ایزد تعالی چون خواست که اظهار قدرت بیغایت  
و احضار حکمت بی نهایت کند بمقتضای جود نفس وجود انسان را از ظلمت آلود  
نابود لم یکن شیئاً مذکوراً بصحرائی وجود آورد و برگذر گاه عالم ارواح که  
برزخ وجود و عدم است دهقان الست از خزانه رحمت تخم محبت و بذر معرفت  
د مزارع دلهای مشتاقان پاشید و منشی مشیت رقم حرمان قال اخصوا فیها قبل

ظهور الاجسام و اکتساب [الانام] بر ناصیه مردودان کشید و حجاب قضا و قدر بحکم اراده ازلی جماعتی را بشرف خلعت یحبههم و یحبونه بیاراستند و در بارگاه عنایت فی مقعد صدق بنطایف [قرب] بنواختند و گروهی را به آتش رد بعدا بعدا بگداختند و در ظلمات هاویة طبیعت اولئک ینادون من مکان بعید انداختند و حجت عهده عهد قالوا بلی بر ذمت سعدا و اشقیما ثابت کردند پس همه را خلعت وجود پوشیدند و افسر عقل بر سر نهادند و کمر فهم در میان بستند و بر یراق نفس سوار کردند و فوج فوج و گروه گروه قرنا بعد قرن به بازار دنیا فرستادند تا تقود عهود همه را بر محک و لنبلونکم حتی نعام المجاهدین منکم و الصابرين زنند و بسرمایة حیات و ایمان تجارت اعمال زاکیه کنند و با ربح محبت و معرفت که اصل سعادت نعیم باقیات صلاحاتست روی بوطن حقیقی نهند و قصد قرارگاه اصلی کنند پس قوافل نفوس باقتضای کنتهم ازواجاً ثلثة بسه فریق گشتند فمنهم ظانم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله.

گروه اول ظانمان سرگشته مشهور و غافلان بیچاره مغرور بودند که در بازار فنا بافسوس تخیلات انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة فریفته شدند و نفوس خبیثه ان النفس لا مارة بالسوء در حضيض ظلمت بهیمی محبوس کردند و جناح طایر روح قدسیرا بجمال مالوفات زین للناس حب الشهوات بند کردند و بدواعی غوایل لذات اذهبتهم طبباتکم در اودیة هموم بعامون ظاهراً من الحیوة الدنیا گم گشتند و قرارگاه و وطن اصلی و مقصد حقیقی فراموش کردند نسوا الله فنسیهم سفر این قوم نامبارک افتاده و تجارت شوم فما رجحت تجارتهم وما كانوا مهتدین اولئک الذین خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترون لا جرم فی الآخرة هم الاخسرون. طایفه دوم مقتصدان و اصحاب یمین بودند که قدم همت از مراتع بهیمی فراتر نهادند و در طلب حیات طیبه و صفای نعیم ما تشتهی الانفس وتلد الاعین



ترك لذات مكدره فانی کردند و روزی چند برشدايد و محن يا دنيا مری علی اولیائی  
فلا تحلی لهم صبر کردند و اقدام سعی بر بساط و جاهدوا فی الله حق جهاده  
ثابت داشتند تا بسعادت بشارت تنزل علیهم الملائكة الاتخافوا ولا تحزنوا  
مسرور گشتند.

طایفه سوم سابقان صفوف ولایت و مقربان بارگاه عنایت بودند که کحل  
ما زاغ البصر وما طغی در چشم جان کشیدند و بر بساط قربت مولی لوث حدوث  
دنیا و عقبی را بشارت فاخلع نعلیک از پای همت بینداختند و بقوت جواذب  
عنایت و خواطف هدایت از سرحد محسوس و معقول در گذشتند و از مضیق  
ظلمات عالم ناسوت خیمه انس در فضای ساحات لاهوت زدند و پروانه هستی  
موهوم خود را بر سبحات شمع جلال احدیت بسوختند و از ننگ وجود فانی  
برستند و بحقیقت باقی پیوستند ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم.

ای عزیز بدانکه ایزد تعالی نوع انسانرا سعادت و عده کرده است که آنرا  
لقاء الله خوانند و جانهای جمیع طالبان صادق و کاملان محقق از پی این سعادت  
پایمال حیرت و هیبت گشته و خلق از این سعادت جز نامی ندانند چون نابینای  
مادر زاد که بزبان ذکر الوان و اشکال گوید و بگوش صفت حسن و جمال شنود  
و از حقیقت لذت آن محروم بود و تا هوای فضای ساحت صدر که میدان جولان  
سلطان قلب و محل تدبیر اوست از تراکم ظلمات غبار تخیلات باطله و افکار فاسده  
و تصورات مظلّمه پاک نشود و عین بصیرت که ناظر امور اخبار و مطالع رقوم  
اسرار آن عالم است از علت عمای غفلت که بواسطه لذات و شهوات جسمانی  
و مالفوات و مشتتهیات نفسانی معلول گشته خلاص نیابد از آثار حقایق این سعادت  
بوئی بمشام جان سالک نرسد و این امراض مهلکه و اوجاع مفلجه مندفع نشود  
الا به تریاق [محبت که از داروخانه حضرت صمدیت ظاهر شود] محبت حقیقی که

از معرفت کامل تولد کند و ابواب ریاض کمال معرفت نگشاید مگر بفکر صافی و صفای فکر نیاید مگر از دل پاک از شواغل دنیاوی چنانکه در حدیث ربانی آمده است :

لوصلى العبد صلاوة اهل السماء والارض وصام صيام اهل السماء والارض وطوى الطعام مثل الملائكة حتى لا ياكل شيئا ولبس لباس [العارى] ثم ارى فى قلبه ذرة من محبة الدنيا او سمعتها او محمدتها او رياستها لا يسكن فى جوارى ولا ظلمن قلبه حتى ينسأى ولا اذيقه حلاوة مناجاتى فرمود که اگر بنده چندان نماز گذارد که اهل آسمان و زمین و چندان روزه دارد که اهل آسمان و زمین و بساط مشتهیات و ماکولات درنوردد و هیچ نخورد چون فرشتگان و برهنگی را لباس خود سازد ما که خداوندیم نظر بر باطن او گماریم اگر در دل وی مقدار یکذره محبت دنیا یا آوازه دنیا یا ستایش یا بزرگی جستن [در آن] بیابیم نام وی از جریده آشنایان محو گردانیم و رقم حرمان و خسران بر ناصیه روزگار وی بکشیم و آینه دل ویرا بغبار غفلت و شقاوت تاریک گردانیم تا جمال حضرت ما را که غایت سعادات و نهایت کمالاتست فراموش کند و کام جان وی را از لذت قطرات شراب الفت که از سحاب کرم [بر بوادی صدور] مشتاقان در وقت راز و نیاز می باریم محروم گردانیم.

ای عزیز نقاشان قضا و قدر که مهندسان اشکال وجودند هیچ رقم بر دفتر موجودات نکشیدند حقیرتر و خوارتر از دنیا و هیچ نقش بر الواح کاینات ننوشتند خبیث تر و مردارتر [از آن].

پس هر طالب مطلوب اعلا و مضطرب اضطراب تعطش بزال جمال مولا که دامن همت خود را بدان نیالابد شایسته بساط قربت جناب حضرت کبریا شاید.

شعر

دو گیتی را بچوید هر که مرداست بکیرا رده او کاین هر دو کرده است

تو تا آویزشی داری به مونی  
مگر پالوده گردی روزگری  
تو تا یکبارگی جان در نبازی  
یقین میدان که هرچ آسایش است آن  
نیای بوی او از هیچ سونی  
که تا بوئی بیای از کناری  
جنب دان خویش را و نا نمازی  
همه جان ترا آرایش است آن

روایتست که روزی رسول علیه السلام یکی از صحابه را گفت میخواهی که دنیا و اهل دنیا را بتو بنمایم گفت بلی یا رسول الله رسول علیه السلام دست او بگرفت و بطرفی پیرون شد تا مقامی که کاه های آدمی افتاده بود و کرباس پاره های دریده نجس و استخوانهای پوسیده حیوانات و نجاستهای آدمی. فرمود که این کاه های اهل دنیا است که حرص و حسد و کبر را در و جای داده بودند و این کرباس پاره های نجس آلوده جامه های ایشان است که می پوشیدند و بدان مباحثات میکردند و این استخوانهای مرکبان ایشان است که سوار می شدند و بر دیگران مفاخرت میکردند و این نجاستها نعمتهای ایشان است که عمر عزیز در حصول آن بیاد میدادند هر که خواهد که بر اهل دنیا و دنیا بگریزد بگری که جای آنست.

عارفی روزی براهی میگذشت  
دید گورستان و سرگین دان به هم  
[واله و مدهوش چون غمخوارگان  
بانگ بر زد گفت کی نظاره گان  
نعمت دنیا و نعمت خواره بین  
اینش نعمت آنش نعمت خوارگان

ای عزیز دنیا با آن همه نعمت رنگ و بوئی بیش نیست و برنگ و بوی فریفته شدن خاصیت زناست پس هر که را اینخاصیت غالب است بحقیقت زن است اگرچه بصورت مرد است و سرمایه مردی همت است بلکه قواعد و ارکان بساط طریقت و مدارج اوطان سده حقیقت مبنی بر علو همت است مرد باید که عالی همت بود و بنور یقین نظر کند که نوع انسان بکدام خاصیت مستوجب مسجودی

ملائکه شد و چه سر است که در وی تعبیه است که وی از همه موجودات شریف تر آمد و مستحق مشاهده جمال حضرت صمدیت گشت اگر آن بسبب خوردن یا شهوت یا غضب بود بظاهر باری می بینیم که هیچ نوع نیست از حیوان و سباع که بنوعی از این خاصیتها مخصوص نیست اگر اینخاصیت انسانرا با آن نسبت دهند بس حقیر نماید پس آن خاصیت که انسان بدان ممتاز شد از دیگر حیوانات جوهر محبت حق و نایره آتش عشق است که هیچ نوع از موجودات جز وی مستعد قبول فیض این سعادت نبود که انا عرضنا الامانة على السموات والارض.

سكان حظاير قدس از پرتو تجلی آتش عشق بگریختند و قطان اوطان آسمان و زمین از مهابت صدمت عشق درهم ریختند و از حمل عشق حمله عرش متوقف شد که فایین ان یحملنها و اشفقن منها بارگیر هودج سلطان جلالت عشق جز نفس اقرس انسان نبود که و حملها الانسان.

نقل است از شیخ ابو الحسن خرقانی رحمه الله علیه که در وقت هاجره قصد طواف عرش کردم جمعی طایفانرا دیدم که بسکوانتی هرچه تمامتر بطواف مشغول بودند تا ایشان یکبار طواف میکردند من هزار بار طواف میکردم مرا از افسردگی ایشان و ایشانرا از گرمی من عجب آمد پرسیدم که شما کیستید و این سکونت شما از چیست گفتند ما فرشتگانیم و طبع ما چنین است از من پرسیدند که تو کیستی و این گرمی تو از چیست گفتم من از فرزندان آدمم و این گرمی آتش عشق است.

ای عزیز حقیقت آتش عشق جز در باطن طاهر ظاهر نشود و تا محبت غیر حق از درون بیرون نشود سلطان عشق سرافرده جلالت در ساحت دل نزند و در اخبار آمده است که اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام یا داود تزعم انک

تجبنی فان كنت صادقاً اخرج محبة الدنيا من قلبك فان حبی وحبها لا یجتمعان فی قلب واحد حقه تعالی وحی کرد بدادود که ای داود دعوی و گمان تو آنست که نام تو در جریده دوستان است در این معنی وقتی صادق باشی که در راه دوستی [ما] بر عدوت دنیا [ثابت قدم] باشی که جناح همت بوم صفتان ویرانه دنیا اثر سایه همای محبت در نیابد و مرکب ضعیف [ایشان] بار هم دنیا و محبت خلاق جهان بر نتابد.

عشق از فرط محبت خیزد و مبدء محبت ارادت است و ارادت ثمره معرفت و مفتاح ولایت سالکانست ظهور صبح سعادت طالبانست سابقه بواعث رحمت و جاذبه خواطف غیرتست که جانهای مستعدان قبول فیض ربانی را بحکم اذا اراد الله بعدد خیرا استعماله از ظلمات تیه غفلت سوی مراقی بساط [قربت] میکشد.

ابو بکر واسطی فرمود اول مقام المرید ظهور ارادة الحق [فیه] باسقاط ارادته اول قدم ارادت آن است که آفتاب ارادت ازلی بر صحرای وجود مرید تابد و ظلمت ارادت فاسده و خیالات باطله مرید رخت بر بندد و وعاء وجود مرید از ارادت قدیم چنان پر شود که غیر را در وی گنجائی نماند آنگاه [معلم] ارادت ازلی طفل مرید را در مکتب وهام [آدم] الاسماء نشاند و از لوح وجود اخبار اسرار سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم بروی میخواند تا مفتی استفت قلبک وان الفتوک در کار آید و هر چه دیگران را بسعی و ممارست ظاهر معلوم شود ویرا بحکم ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً از محادئه باطن معلوم و مفهوم میشود. و از اینجا بود که جنید قدس الله سره فرمود که المرید الصادق غنی عن [علم] العلماء ولی نه هر مهوس را اینمعنی حاصل شود بلکه عمری شجره ارادات را در بستان دل به آب ریاضت و اخلاص تربیت باید کرد تا مشر این سعادت گردد. ابوبکر کتانی رحمة الله علیه

فرمود علامه المرید ان یكون فيه ثلاثة اشياء نومه غابة واكله فاقه وكلامه ضرورة گفت مرید صادق را سه نشان بود اول خواب وی مثل خواب غرقه شدگان بود و خوردن وی چون خوردن بیماران بود و سخن وی چون سخن مصیبت زدگان بود. ابو علی رودباری قدس سره فرمود که لا یكون المرید مریداً حتی لا یکتب علیه صاحب الشمال عشرين سنة گفت مرید را وقتی مرید خوانند که ملایکه کرام بیست سال در صحیفه بدی وی قلم نرانند.

در اینره هر که او ثابت قدم نیست	ره جانش باسرار قدم نیست
دلی کز ملک معنی باخبر شد	در او اندیشه شادی و غم نیست
یسا در عشق محرم باش زبیرا	ره نا محرمسان اندر حرم نیست
تو همچون قطره از دریا جدائی	از آنت [در معنی] در شکم نیست
می [یاری] به بحر انداخت خود را	ترا دریای گوهر لا جرم نیست
بدریای فنا انداز خود را	که آنجا صورت لا و نعم نیست
چو قطره غرق دریا شد بکلی	همه دریاست آنجا کیف و کم نیست
ولی نابود تو شرط است آنجا	که هرگز آفتاب و شب بهم نیست

حقیقت ارادت آنست که ارادت تو در ارادت او گم شود تا یکنوزه از ارادت تو باقی بود خود پرست باشی تا از خود پرستی فارغ نشوی خدا پرست نتوانی بود و تا بنده نشوی آزاد نگردی تا پشت به هر دو عالم نکنی به آدم و آدمیت نرسی و تا از خود نگریزی بنده نرسی و تا خود را فدا نکنی مقبول آنحضرت نگردی و تا همه در نبازی همه نگردی و اینمعنی جز بتجرید ظاهر و تفرید باطن که از جمیع شواغل اعراض است دست نهد و تا تجرید و تفرید صفت سالک نگردد ثمره توحید از شجره ارادت پدید نیاید و تا غیر را در باطن جای بود سر توحید بر لوح دل نقش نپذیرد.

ترا تا جان بود جانان نباشد	که با جانان حدیث جان نباشد
گرت یکسزده مهر آید پدیدار	مه رویش ز تو پنهان نباشد
اگر درمانت باید درد را باش	جو بیدردی ترا درمان نباشد
بدشواری توانی یافت بسوی	که سلطانی چنین آسان باشد
بسر میرو چو پرگار اندرینراه	که راه دوست را پایان نباشد

ارادت بدو مقام سالکانست و مقصود از قطع عقبات مقامات ورود دریای زلال توحید است که اقصی آمال طالبانست.

توحید عنقای قلۀ قاف ذرّوۀ وثقی است ، توحید آفتاب عالم بقامت ، توحید شکوفۀ بستان نقوی است ، توحید قطب دایرۀ کون و مکانست ، توحید مدار زمین و آسمان است ، توحید [امان] جهان و جهانیان است ، توحید شهباز هوای ماضی لا مکانست ، توحید مشعل نیران اشواق طالبانست ، توحید آرام دل محبان است ، توحید [مونس] جان مشتاقان است توحید مرهم ریش عاشقانست ، توحید محک نقد صادقانست ، توحید مهدی راه سالکانست ، توحید نور جبین عارفان است قال ابوالقاسم الجنید التوحید هو افراد القدم عن الحدوث والخروج عن الاوطان وتقطع اللحقات [الحجاب] وترک ما علم وجهل وان یکون الحق مکان الجمیع جنید قدس سره فرمود که توحید آن بود که وادی مقدس قدم را از لوث خاشاک حدوث پاک داری و از منزل وحشتگاه حظوظ رخت الفت برداری و هر چه دیدی و دانستی نادیده و نادانسته انگاری و در کل حقیقی چنان گم شوی که جزویات یاد نیازی وقال الرویم التوحید محو آثار البشریة وتجرد الالهیة ابو محمد رویم فرمود که توحید آن بود که نور آفتاب ذات بر صحرای هویت تابد و قطره باران حدوث در بحر وحدت چنان گم شود که خود را باز نیابد.

تو در او گم شو که توحید این بود گم شدن گم کن که تفرید این بود

گر تو خواهی تا بدین منزل رسی  
هر که در دریای وحدت گم نشد  
تا نگردی بیخبر از جسم و جان  
گر جهانی راه هر دم بسپری  
هیچ سالک راه را پایان ندید  
جمله مردان نهان اینجا شدند  
عاشقان دانند در میدان درد  
تا فسای عشق با ایشان چه کرد

بدانکه توحید را ظاهرست و باطنی و صورتی و معنی دل انسان محل معنی باطن ، و زبان ترجمان صورت ظاهر ، و باطن آن معرفت و ظاهر آن ذکر لا اله الا الله و اشارت تنزیل ربانی و عبارات لطیفه و برکشیده حضرت سبحانی در شرح فضائل این معنی بیش از آنست که در چنین عجاله شرح آن توان داد بلکه نزول جمیع کتب برقلوب [کامل] که انبیا و رسل اند برای تحلیل عقاید مشکلات و تشریح لطایف مجملات اینمعنی است و السنه جمیع مخلوقات از ملایکه و اولیا و رسل و جن و وحوش و طیور از بدایت فطرت تا نهایت خلقت بذکر شرح عجایب این معنی ناطق است که وان من شی الا یسبح بحمده و زبان وصف همه از عبارت کنه حقیقت آن قاصر که ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمنه من بعده سبعة ابحر ما لفتت کلمات الله.

قطره ای از بحر اعظم چه نشان تواند داد خود هر که از آن حضرت عبارتی گوید یا اشارتی کند یا حقیقتی داند یا علامتی بیند هر چه گوید و شنود و داند و بیند همه لایق حوصله آنکس بود و حضرت عزت از آنهمه مقدس و منزله و لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخیر ولا یحیطون به علما و لیکن بحار رحمت حضرت ربوبیت و نسیم نفحات لطایف جناب صمدیت آن



اقتضا کرد که هر ذره را از ذرات وجود نوری بخشد و آن نور است که سبب ظهور وجود او بود از کتم عدم تا بدان نور مشاهده جمال آنحضرت تواند کرد بقدر قوت آن نور از آنجمال خبری تواند داد و عبارتی تواند کرد چه او را جز باو نتوان دید لا یحمل عطایاهم الا مطایاهم.

پس فاطر کاینات هر یکرا بحسب استعداد خود عطائی فرمود و هر شخصی را موافق حال او درمطالع معارف و حقایق اسرار ذات و صفات الوهیت مرتبه‌ای تعیین کردند که وما منا الا له مقام معلوم لاجرم هر عارفی از آنحضرت عبارتی دیگر گوید و هر عاشقی نشان [دیگر] دهد و هر سالکی راه دیگر پوید و هر محققى اشارت دیگر ادا کند و هر محبی ذوق دیگر یابد.

ای ترا در هر دلی کار دگر	در پس هر پرده بازار دگر
هر دمی هر ذره را بنموده باز	از جمال خویش رخسار دگر
چون جمالت صد هزاران رویداشت	بود در هر ذره دیدار دگر
دام حسنت دایما گسترده ای	تا بود هر دم گرفتار دگر

بدان که سالکان طریقت بر اقسام اند و هر قسمرا در مطالعه انوار توحید مقامی و اهل هر مقام را مشربی از اشارات ربانی و حظ هر مقامی از [آن آیتی از] آیات مجید. چون صبح سعادت عاشقان از مشرق عنایت طلوع کند [اشارت] الهکم اله واحد برای تعلیم توحید اطفال طریقت جلوه کند و چون شجره طیبه در زمین بستان دل ثابت شود و اصل قاعده توحید در صحرای عقول راسخ گردد تسقیه شجره ایمان از میاه ینبوع شهد الله انه لا اله الا هو بود و چون تسقیه بکمال رسید شجره توحید مشمر انواع طاعات و عبادات گردد که تسقی بماء واحد و لفضل بعضها علی بعض فی الاکل و سر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات مشاهده افتد و عبادات ظاهر از

اعمال باطن مجیز گردد و امتیاز میان ایمان و اسلام حاصل شود و از اینجا اختلاف میان علماء ظاهر پدید آید تا جمعی ایمان را عین اسلام دانند و قومی غیر گویند و گروهی ایمان را بر اسلام تفضیل نهند و جماعتی اسلام را بر ایمان و ارباب بصیرت به امثال این عبارات مختلفه التفات ننمایند زیرا که بنور یقین مشاهده کرده اند و دانسته که چون حاجیان مشیت لعمه نور نار مبارکه توحید از قداحه هدایت در مجمر دل مخصوصان عنایت ازلی زنند عبیر امانت انا عرضنا الامانة که از اسرار خطاب السمت بر بکم در سویدای مجمر دل مودع است بظهور تلهب نار توحید فرا سوختن آید و نسیم روایح آن عبیر از راهگذر حواس باطن بمشام سر جوارح و اعضا رسد و جمیع شهر بدن [بتعبیق] عطر اسرار و معارف معطر شوند و جمله رعایای ظاهر و باطن شهر وجود متأثر گردند و از تیه بعد و وادی غفلت روی به بساط قرب و طاعت آرند نام این طاعت که بر وعاء جوارح روان شد اسلام آمد و حقیقت آن نار مبارکه که در مجمر دل افروخته گشت ایمان و مطایع طلعت جمال آن نور نار عنایت و متأثر گشتن [به] بوی عبیر امانت احسان و تحقیق سر حکمت ظهور نور توحید و رایحه عبیر امانت ایقان.

پس از اینجا معلوم شد که نور اسلام آثاری آمد و نور ایمان افعالی و نور احسان صفاتی و نور ایقان [ذاتی] یعنی بوادی نسیم عنایت آثاری مفصح نور اسلام شد و لوایح سنه تجلی افعالی مظهر نور ایمان و لوایح ضیاء تجلی صفاتی مشمر شجره احسان و طوالع انوار خورشید ذاتی مسبب قواعد سریر [ایقان] عرفه من [هو] اهله.

هست این سر هر زمان پوشیده تر	خون جانها زین سبب جوشیده تر
نیست کس را از حقیقت آگهی	جمله می میرند بادست تهی
هر کس در عادت رود از روزگار	نیست او را با حقیقت هیچ کار
در حقیقت روز عادت دور باش	نی ز [ابلیسی] بخود مغرور باش

چون نیامی [به سیر] از خویش تو	کی توانی شد خدا اندیش تو
چند خواهی بودنی پخته نه خام	نی بدونی نیک نه خاص و نه عام
تشنه از دریا جدائی میکنی	بر سر گنج و گدائی میکنی
کار باید کرد و مرد کار نیست	ورنه تا آب از توره بسیار نیست
ور چنین می بگذرد عمریکه هست	نیست جز باد از چنین عمری بدست

چون معلوم کردی که ذکر ظاهر توحید است و معرفت باطن و حقیقت آن بدانکه ذکر مختار نزدیک ارباب بصیرت لا اله الا الله است زیرا که قطع منازل اینراه بخطوات نفی و اثبات میسر میشود که پیوسته بمنجمل نفی قطع عوایق اشجار غیریت میکنند از بستن دل و بقوت اثبات ، نهال توحید ثابت میکنند و اینمعانی جز در حقیقت لا اله الا الله یافت نمیشود و هیچ نوع از عبادات و اذکار در ترقی درجات منازل و مقامات اثر سرعت این کلمه نداشت و از اینجهت بود که رسول علیه السلام فرمود که کل حسنة [يعملها] الرجل يوزن يوم القيامة الا شهادة ان لا اله الا الله فانها [لا توضع] في الميزان فانها لو وضعت في الميزان و وضعت السموات السبع [والارضون السبع] وما فيهن كان لا اله الا الله ارجح من ذلك میفرماید که در محشر عظیم که قیامت است جمیع اذکار و اعمال بنده را در دیوان حساب و میزان آرند مگر لا اله الا الله که از محسوبات و موزونات نشمارند زیرا که عرش و فرش و آسمان و زمین طاقت مقابله انوار توحید ندارند. چون بعضی از فضائل ذکر دانستی بدانکه ذکر جهر [منهی] است از وجوه بسیار بعضی از کتاب و بعضی از سنت و بعضی بقیاس عقلی.

وجه اول حقتعالی میفرماید واذکر ربك [فی نفسک] تضرعا وخيفة ودون الجهد وم فرمود در آیت دیگر ولا تجهر بصلواتك ولا تخافت بها سیم فرمود ادعوا ربکم تضرعا [وخفية] چهارم از برای ادب صحابه فرمود یاایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم

فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقرل کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون میفرماید که وقت مخاطبه با رسول آواز بلند مکنید که در خدمت وی سخن بلند گوئید چنانکه با یکدیگر میگوئید اعمال شما حبطه شود و شما را از آن خبر نباشد چون با رسول حق سخن بلند گفتن موجب تحییط اعمال است با حضرت حق سبحانه و تعالی اولی تر ادب نگاهداشتن و از راه تضرع و مسکنت و خشوع و خضوع ذکر حقتعالی گفتن.

اما وجه سنت ، رسول علیه السلام فرمود که خیر الذکر العفی وخیر الرزق ما یکفی چون می بینیم که رزق فوق الکفایه شر و بطر ثمره میدهد از اینجا معلوم میشود که ذکر نیز چون جهر شود عجب و ریا ذخیره کند. دیگر نقل صحیح است که چون صحابه از غزای خیبر بازگشتند ذکر بلند میگفتند چون رسول علیه السلام بشنید رخسار مبارکش سرخ شد از غضب و غیرت که بر وی مستولی شد. فرمود که ارتعوا بانفسکم فانکم لا تدعون [اصما] ولا غایبا انکم تدعون قریبا سمیعا وهو معکم میفرماید که چون بی ادبان غافل ذکر جناب کبریا با آواز بلند بخوانید و عظمت ذات قدیم را از هیچ ذره از ذرات کاینات غایب بدانید تا از سعادت درجات اهل حضور محروم نمانید و امثال اینحدیث در فضیلت ذکر خفی بسیار است.

اما دلیل [عقلی] آنکه چون فایده خلوت بزرگان طریقت در حبس حواس ظاهر دیده اند و از این سبب اهل خلوت را درجای تاریک و تنگ می نشانده اند و از مشغله دور فرموده تا چون حواس ظاهر بسته شود حواس باطن بگشاید و چون آواز بلند پیوسته حاسه سمع را مشغول میدارد آنفایده که مطلوب است کی حاصل آید. دیگر آنکه هر طاعت که به اخلاص نزدیکتر امید قبول بیشتر و هر چه از نظر خلق دور تر باخلاص نزدیکتر. در خانه نشستن و شهر و محله

از آواز خود پرکردن که ما ذکر میگوئیم از اخلاص دور تر و بریا نزدیکتر بود. دیگر آنکه ذکر بلند بیشتر آن بود که مزاجی که ضعیف بود چون برچهر عقل است. و در خبر است که روزی در خدمت رسول علیه السلام یکی را صفت میکردند که طاعت بسیار دارد رسول علیه السلام پرسید که عقلش چونت که اصل همه طاعات آنست. دیگر آنکه در ظاهر می بینیم که کسی که در خدمت پادشاه سخن بلندتر از قاعده ادب میگوید بزخواست [می یابد] زیرا که اینمعنی از ادب ظاهر دور است والظاهر عنوان الباطن مقرر.

پس باید که نام حق جز بتواضع و خضوع نبرد و اشارت انا جلیس من ذکونی نصب هین سازد و در حضرت عزت رعایت ادب کردن و بهمگی خود بدکر عظمتش مشغول بودن و جهد نمودن تاجز حق در وقت ذکر زبان بر خاطر نگذرد رسم مقبولان حضرت است و اگر اینمعنی دست ندهد آنچه در خاطر آید بجهت تمام وجد بایغ نفی آن کند تا از جمله [پیشین] بود که مجاهدانند و از برکت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا محرم نمانند.

دیگر زبانرا از دروغ و غیبت نگاه دارد تا لایق آن شود که مجرای ذکر

۱- مطالبی که در این رساله و در معرفی نامه آن (برگردید به صفحات ۱۱۸ تا ۱۲۰) در فضیلت ذکر خفی آمده، ضرورت ذکر جلی را در موارد خاص خود نفی نمی کند زیرا از نظر دینی بلا شک اذان گفتن، قرائت حمد و سوره در بسیاری از نمازها، تلاوت قرآن کریم و... همگی از انواع ذکر است و این اذکار نیز به صورت جلی مطلوب و حتی مأمور به می باشد و به لحاظ فواید نیز اثرات مثبتی که ذکر جلی به صورت های مختلف (بر روی ذاکر و بر روی دیگران که می شنوند - اعم از موافق و مخالف -) دارد قابل انکار نیست و در حاشیه صفحه ۱۳۵ نیز گذشت که در طریقه کبرویه (طریقه متبوع سید همدانی) مرید مبتدی فقط بر ذکر لا اله الا الله به صورت جلی و جهر مواظبت می کند تا قلبش بیدار به ذکر می گردد آن موقع به ذکر خفی یا سری می پردازد.

حق گردد که هر زبان که بجنایت کذب و غیبت ملوث شد هرگز حقیقت ذکر به آن زبان جاری نشود الا ذکر حروف علی الغنلة.

دیگر حواس چشم و گوش را مراعات کند از دیدن و شنیدن ملامی و مناهی و شاغلترین چیزی دل را در بجه گوش است زیرا که چشم را اگر برهم نهی نه بینی و اگر لب به بندی توانی که نگوئی اما گوش در بجه ایست گشاده تا از میان خلق بیرون نشوی نتوانی که نشنوی و این طریقه عزلت است که مشایخ اختیار کرده اند چندانکه تواند رعایت کند که اساس و قاعده سلوک مبنی بر این معنی است و چون عزلت و خلوت اختیار خواهد کرد آداب و ارکان و شرایط معلوم باید کرد و در این نسخه برای تمبیه طالبان در شرایط و آداب خلوت ایمانی کرده شود انشاء الله تعالی.

بدانکه نزدیک ارباب طریقت ارکان سلوک چهار چیز است که جمیع امور سلوک مبنی بر این ارکان است و هر رکن را از این ارکان اربعه بانی است.

**باب اول :** طهارتست لقوله تعالی ان الله يحب المتطهرین.

**باب دوم :** توبه است لقوله تعالی ان الله يحب التوابین.

**باب سیم :** توکل است [لقوله تعالی ان الله يحب المتوکلین.

**باب چهارم :** عدل است [لقوله تعالی ان الله يحب المقسطین.

و هر بانی را از این ابواب دو طبقه است طبقه ظاهر و طبقه باطن و آن هشت شرط که استاد اهل طریقت جنید قدس سره تعیین کرده است طبقات این ابواب است.

**اول باب طهارت** است و طبقات آن دوام وضو و دوام ذکر. وضو طبقه ظاهر است که مطهر جوارح است از خبایث و او ساخ و ذکر طبقه باطن است

که مطهر آیینۀ دل است از کندورات رین و رنگ اغیار.

**باب دویم :** توبه است و طبقات آن دوام صحت است و دوام نفی خواطر. صحت طبقه ظاهر است که زبان را از ذکر غیر دوست در بند میکند و نفی خواطر طبقه باطن که نفس را از خواطر غیر دوست منع میکند.

**باب سیوم :** توکل است و طبقات آن دوام خلوتست و دوام صوم. خلوت طبقه ظاهر است که حبس حواس ظاهر میکند از تردد و صوم طبقه باطن که حبس دواعی میکند از [طاب] غذا.

**باب چهارم :** قسط است و طبقات آن دوام ربط دل است با روحانیت شیخ و دوام ترک اعتراض بر مقادیر حق جل و علا و ربط دل با شیخ طبقه ظاهر است تا در وقت توجه با روحانیت شیخ فایده ارشاد تواند گرفت و ترک اعتراض بر حق تعالی طبقه باطن تا دل سالک در مقام رضا باحق تواند دم زد و بیقین بداند که هر چه حکیم مطلق کند عین مصلحت آن در آن بود.

**دیگر طالب** باید که از صحبت توانگران غافل و مرده دلان جاهل بحکم فاعرض عن من تولى عن ذکرنا احتراز کند و صحبت اهل صلاح و ارباب قلوب بر متابعت واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه غنیمت دارد و در هیچ شکسته بچشم حقارت ننگرد و اشارت اولیائی تحت قبایی نصب عین سازد و یقین داند که این قباب صفات بشریت است لا غیر پس شرط ارادت آنست که در اولیای حق بنور حق ننگرد نه بنور عقل و حس تا از ولایت اینمقوم برخوردار شود چه نفس دایما از راه حس در هیات بشری می ننگرد و شیطان عقل خام ویرا در اعتراض می اندازد و از این جهة بود که جماعتی که رقم حرمان و داغ خسران بردیده دل ایشان کشیده بودند از راه حس ، صورت بشری

انبیاء علیهم السلام میدیدند و از مشاهده وجود معنوی محروم بودند ماهذا  
الابشر مثکم یاکل [و یتمتع] مما تا کاون منه ویشرب مما تشربون و در حق  
کفران مکه فرمود که وتریهم ینظرون الیک وهم لایبصرون.

شیخ عبدالله انصاری میگوید مریدان پیران را در حال حیات شناسند  
تا بر خورند و منکران بعد از وفات دانند تا حسرت برند بایزید را در حال حیات  
او هژده کس بیش نشناختند چنانکه از او بر خوردند دیگران در ایذاء او یدبیطا  
نمودند و چون نقل کرد همه مرید گور او شدند بیفایده از آنکه از راه حس جز  
صورت بشری وی نمی بینند و بگوش کلمات وی می شنوند پس باید که هیچکس  
را بنظر حقارت نه بیند و در باطن بکنفس از مراقبه خالی نباشد و یقین داند که  
هر نفسی را بروی حق است و او را از هر نفسی حظی. حظ او از نفس حیوة است  
و حق نفس بر او حضور باحق اگر حظ خود بستاند و حق او بگذارد (یعنی  
رها کند) ظلم کرده باشد و مستحق عقوبت بود و از اینجاست که سید الطایفه  
جنید بغدادی قدس مرد العزیز فرمود که هر چه از تو گذشت قضاء آن ممکن  
نیست از آنکه حالی نفس خود را اگر به قضاء مافات صرف کنی حق این نفس  
ضایع کرده باشی و الفقیر این الوقت اشارت بدین معنی است.

و باید که از هر هفته صوم پنجشنبه با دو شنبه و از هر ماهی ایام بیض و  
شب جمعه صلاوة تسبیح در وقت خفتن و هر روز سبعی از قرآن بر خواند و  
وقت طلوع و غروب آفتاب در خانه خلوت روی بقبله ذکر خفی قوی فرو  
نگذارد و در حال صوم تعجیل فطر کند بآب و میان مغرب و عشا بذکر احیا  
کند که مشایخ بر آنند که زود افطار کردن، [و اینساعت احیا کردن] فاضل تر  
از روزه داشتن و اینوقت بخوردن مشغول شدن. و اگر در روز صوم عزیزی  
التماس افطار کند منع نکند که ثواب آن بسیار است مگر نیت [نذر] کرده



باشد یا قضاء.

و در صبح و شام دعائی که مرویست از حضرت رسالت علیه السلام میخواند اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک بالک انت الله الذی لا اله الا انت الملك القدوس سلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر و ان محمدا عبدک و رسولک اللهم ان احببتنی فی هذا الیوم - و در شام فی هذا اللیل گوید - فاحینى فى صحة و عزة و عافية من کل بلیة صورية و معنوية و ان توفیتنی فتوفنی الیک مسلما غیر مغبون و الحقنی بالصالحین رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین آمین برحمتک یا ارحم الراحمین. والحمد لله وحده والسلام من اتبع الهدی